





سوره لااقسم ایحسب ان لم یره احد الم نجعل له
عینین ولسانا و شفتین وهدیناه النجدین
فلا اقتحم العقبة وما ادریک ما العقبة
فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة
یتیما ذا مقربة او مسکینا ذا متربة
صافی لا اقسم بهذا البلد وانت حل بهذا
البلد و والد وما ولد لقد خلقنا الانسان فی
کبد ایحسب ان لن یقدر علیه احد یقول اهلکت مالا
لبدا ایحسب ان لم یره احد الخ یعنی آیا قسم میخورم
بلکه و حال آنکه تو حلول در نزول کرده باین بلد یا قسم میخورم
یعنی قبلا مکه محترم بود از روی جاهلیت باز احترام میکنند لکن [illegible]
تو ظلم میکنند که [illegible] ولد آدمی لغیر مکه [illegible] وجود تو
و قسم میخورم بحق پدرت آدم و انبیاء و آنچه [illegible] خواهند بدنیا
آمده از اهل بیت تو و ائمه دین سلام الله علیهم اجمعین
قسم لقد خلقنا الانسان فی کبد یعنی در رنج و تعب و مشقت
از مصائب دنیا و شدائد آخرت تا سوای اولاد آدم در بطن
مادر سرش بطرف زیر اوست که وقت زائیدن آسان [illegible]
بخلاف اولاد آدم که سرش بطرف سینه [illegible] است اگرچه در
وقت زائیدن از روی [illegible] رنج و تعب بدنیا بیاید و [illegible]
ولکن بشرف اولاد آدم است و امتیاز اوست از حیوان
چنانچه مفصلا خلق فرموده [illegible] چهار دست و یا حیوان [illegible]
بدنیا آمد دیده بشود در هر دست [illegible] که امام
فرمود جای [illegible] اوست [illegible] آیا [illegible]
میکنند انسان که کسی [illegible] آیا قرار ندادیم از برای او چشم
و زبان و [illegible] که بچشم خود ببیند و زبان او [illegible]
دلها را و معاونت در تکلم و پوشانیدن دندانها و غیر ذلک

و هدایت کردیم خیر و شر او را نجدین باشد الجبان لن یقدر علیه احد
بعمت های که داده است انسان گیتی فلا و رسیدن انتقام نکند از
ظالمان تو و هدیناه النجدین هدایت کردیم او را براه خیر و راه
شر او فلا اقتحم العقبه پس اقتحام نکرد عقبه و گردنه بلند خود را
و اقتحام بمعنی دخول در امر شدید است حمید فی عقبه چیست فک
رقبه است یعنی بمقام بلند رسیدن بنده آزاد کردن است یا اطعام
فی یوم ذی مسغبة یعنی اطعام در مجاعه و قحطیها تازه حالا
مدتی است فهمیده اند بنده باید آزاد باشد تمام این جمله ها را
در همین جزوات مفصل نوشته ام یتیما ذا مقربة یتیم ذو القربی
خودت او مسکینا ذا متربة یعنی مسکین بالای خاک منزل
دارد عقبه تاویل شده است با ائمه سلام علیهم در خبر است که حضرت
رضا سلام الله علیه سر سفره که می نشست سفره و صحفه را از حضرت [illegible]
کنار بوده اول از آن اطیب طعامها بر یک مقداری [illegible]
صحفه میگذارد [illegible] برید از مساکین بعد مشغول غذا خوردن میشد
بعد از آیه را میخواند فلا اقتحم العقبه [illegible]
لولا نبینا فقد جانب العقبه و نحن تلک العقبه التی
من اقتحمها نجی و فرمود چون همه کس قدرت نبود به بنده
آزاد کردن پس قرار داد یک راه دیگر رفتن تو با اطعام
قال من موجبات المغفرة اطعام المسلم پس آیه را خواند
او اطعام فی یوم ذی مسغبة ثم قال الناس کلهم
عبید النار غیرک و صحابک اصحاب امیر المومنین
عن الصادق من اطعم مومنا حتی یشبعه لم یدر احد
من خلق الله ماله من الاجر فی الاخرة لا ملک مقرب و لا نبی
مرسل الا الله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین فی کل آن و حین
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین
و اللعن الدائم علی اعدائهم و ظالمیهم من الان الی یوم الدین و بعد
این مجموعه ایست که منتخب نمودم از کتب علما و مسمی نمودم بتجرید الواعظین
اوله یکسطر و سطری تیمنا از توحید و میزان معرفت حمید و مجید است
سلطان الحکماء و المتکلمین الحکیم النحریر خواجه نصیر طوسی قدس سره
در رساله مختصره خود که با التماس یکی از بزرگان عصر خود مرقوم فرموده
معلوم باید بر دارد [illegible] بکانه کمتر جزئیه و جب است اعتقاد آن
بر مکلف مضمون کلمه مبارکه لا اله الا الله است در توحید و هم
تصدیق نبوت خاتم النبیین است بدلیل اجمالی باید از اصل اول
باعتقاد و عقیده خود نمود و تصدیق نماید رسول الله را در آنچه معلوم باید
از صفات حق تعالی و روز جزاء و یعنی ائمه هدی با آنچه قرآن الکریم
مشتمل است ضرورتست [illegible] اقامه برهان و وجب است [illegible]
از حقیقت صفات مثل اینکه کلام و علم و صفات قدیم است یا
حادث بلکه اگر خطور نکند بقلب او این مسائل [illegible]
مرده است و در او نیست بحث از ادله متکلمین بلکه اگر خطور کند بقلب او
تصدیق بحق بجد آیا بدون دلیل و برهان مومن است و رسول الله
تکلیف نفرموده عرب بادیه نشین را از آن و در همین اعتقاد مجمل بوده اند
استمرار عرب و عوام خلق و هرگاه تفصیل از این مسائل و مشاکل

وحید

فائده گوش نمودن و شنیدن شبهه و شکی در صدر او خواهد خلید اگر ممکن باشد
ازاله آن شبهه از دل او بکلام نزدیک بافهام کافیست و لو
مرضی متکلمین نباشد و حاجت بتحقیق دلیل نیست زیرا که
دلیل تام نمیشود الا بذکر شبهه و جواب آن و هرگاه ذکر شبهه شد
و ایمن از این نباید بود که بدلش بچسبد و در قلبش رسوخ
نماید و گمراه شود و فهم او از ذکر جواب آن شبهه که شاید
شبهه جلی باشد و دلیل دقیق و باریک که عقل او احتمال آن
نتواند کرد بدان جهة معصومان و بزرگان بیش ضعفا را از تکلم
و تفتیش منع فرموده اند و اقویای علما را در تکلم تقویت
و رخصت فرموده اند و مثل عوام مثل اطفال است که از کنار
دجله باید منع کرد که غرق نشوند و حال علما حال رجال و
اساتید علم سباحت است اگرچه اینجا موضع غرور و اوهام
و لغزش اقدام است که شاید جاهلی بعجز و خشوع و فتور و قصور
و یاس از ادراک حقایق و امید که بفضل حق دارد [illegible]
کند و حکم عالم بخودبینی و عجب و غرور من حیث لایشعر غرق
بحر جهالت شود پس بهتر آن است که خلق عموما از این جهة
فکر و تشویش و بحث و تفتیش ممنوع شوند پس غرض خواجه
نصیرالدین با اعتقاد خطیر چه میفرماید اجمع العلماء
کافة علی وجوب معرفة الله و النبوة و الامامة بالدلیل
لا بالتقلید بگو شد مراد ایشان از دلیل اجمالی اعراب و
عوام است نه ادله اهل حکمه و کلام اصطلاحات خود صرف نظر
از کتاب

[illegible]

تمجید ورود اشکالات بر قرآن

در کتاب جام جم درج نموده

ز حق حکمی که ملک را نشاید نیست
حکمتی ز حکم او فزون آید نیست
هر خبر که هست آنچنان باید بود
الا خبر که آنچنان نشاید نیست
شعر از خواجه است

در کتاب صراط مستقیم از تالیفات شیخ جلیل علی ابن یونس بیاضی
از کتبی است که علامه مجلسی قده در جامع بحار الانوار از آن کتاب
باعتبار مطالب کثیره بسیار نقل فرموده مؤلف و مؤلف [illegible]
در اول آن جامع با کتاب و ثاقت و اعتبار ستوده مقالاتی [illegible]
از منکرین و طاعنین بر معجزات خصوصا بر قرآن مجید که اول معجزه
خاتم النبیین ص است نقل فرموده و بجوابهای شافیه آنها پرداخته
بر از نیست عقیده اهل ایمان در مقام تطهیر و بیان آن آمده که جمله
منکرین قرآن نعوذ بالله گفته اند در قرآن است ولن یجعل الله
للکافرین علی المؤمنین سبیلا یعنی بهیچ وقت خداوند از برای
کفار بر اهل اسلام تسلط و قهر و غلبه قرار نداده و حال آنکه یحیی کشته
شد و زکریا پاره شد کفار کثیر از انبیا را کشتند ولی امر آن
اشتهار قابل خدشه و انکار نیست گوئیم سبیل منفی آن سبیل
حجت است نه سبیل قهر و غلبه بر یحیی و غیر آن حجتهای اصحاب بود
بر کفار این است معنی قوله لیظهره علی الدین کله من جمله
گفته اند که در قرآن است که تزویج و مناکحه نمائید اگر فقیر باشید غنی
سازد خدا تعالی ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و ما
می بینیم فقرا چند تزویج کردند فقرشان افزوده شد گوئیم
مراد از فقر نه فقر مطلق است بلکه فقر نکاح است البته فقر در نکاح
نکاح غنی میشود [illegible] العالب [illegible]
است که نکاح غنی میکند [illegible] جواب تمام

رد بعضی اشکالات بآیات

من جمله در قرآن است در مقام حفظ پیغمبر والله یعصمک
من الناس وحال آنکه رسید بآن حضرت آنچه رسید از
زخمها و کسر دندان رباعی گوئیم مراد از عصمت اینجا
حفظ از قتل است بمضاف این است از ابتدای تولد الی
حین وفات پیغمبر را حفظ فرمود من جمله گفته اند در قرآن
ادعونی استجب لکم وحال آنکه روزگار نیست دعا مستجاب
نمیشود جواب گوئیم اینجا تقدیر دارد یعنی ان رائیت مصلحة
از صلاح بنده باشد بلکه صلاح او نباشد خدا عالم است
یا آنکه معنی ادعونی اعبدونی است یعنی عبادت کنید مرا
تا اینکه مستجاب الدعوه شوید کاتب گوید در کرمشاه خیلی
زحمت کشیده ام با سر عدم اجابت را فهمیده ام بحمد الله
خیلی مفصل است مختصر کرده است جای دیگر در قرآن فرموده
اوفوا بعهدی اوف بعهدکم یعنی شما بعهد من وفا
کنید تا منهم بعهد خود وفا کنم من توسط پیغمبران از شما عهد
و پیمان گرفته ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین شما عهد
مرا شکسته اید دشمن من و دشمن خود را عبادت و طاعت کرده اید
این است دعای شما مستجاب نمیشود یعنی ببینید دعای من یعنی
چگونه مستجاب میشود بواسطه اینکه تحریف [illegible] اند به تحریف
شیطان من جمله در قرآن است فاسئلوا اهل الذکر ان
کنتم لا تعلمون در اثبات نبوت خاتم امر شده است رجوع
باهل کتاب یعنی یهودیان وحال آنکه ایشان از علم محمد کتمان
حق مینمایند و از طریق حق عمداً منحرف میشوند گوئیم خداوند
دلالت فرموده است که قرآن را و اهالی جاهلیت را صدق
آنحضرت باقرار دشمنان چه الله اهل جاهلیت منتظر کانت
اهل کتاب

رد اشکالات بآیات قرآنی

اهل کتاب [illegible] و انها فی حد نفسها عادل میباشند
چه در توریه و انجیل صفات و نعوت محمد بود صحیح قرآنی
الذین هم یجدونه مکتوبا فی التوریة والانجیل من جمله
گویند حسن حضرت [illegible] از غایت اشتهار کالشمس فی [illegible]
نمایان است چگونه میشود [illegible] آمده [illegible]
[illegible] اینها را شناخت و [illegible] انها [illegible] را شناخته اند
فعرفهم و هم له منکرون گوئیم اولا یعنی ندارد که از اول
[illegible] را آشنا شوند بعلت سالخوردگی یا جهت زرد و لعاب
سلطنت و حشمت است تنکرون در آیه یعنی یزعمون الانکار [illegible]
یعنی شناختند او را لکن خود را الزام با نکار نمودند من جمله
گویند در نزد نصارا متواتر رسیده است که عیسی را یهودیان [illegible]
و بدار زدند و در قرآن ثابت است ما قتلوه و ما صلبوه ولکن
شبه لهم گوئیم اخبار نصاری مرجعش بچهار نفر میرسد
صاحب اناجیل اربعه میباشند پس اخبار که مرجعش چهار نفر
باشد تواتر نمیشود و آن چهار نفر هم که معصوم نبودند [illegible]
اشتباه کرده باشند و در امر مصلوب مشتبه شده باشد پس
صریح قرآن است ولکن شبه لهم من جمله گفته اند که در قرآن است
وما ارسلنا من قبلک الا رجالا یعنی نفرستادیم پیش از تو رسولانی
مگر از طایفه مردان وحال آنکه پیغمبر شما [illegible] فی نسائکم
اربع نبیات یعنی در میان زنان تا چهار نفر پیغمبر بودند مثل
ساره و مریم و خدیجه و فاطمه جواب گوئیم بغیر رسول است
و رسول بغیر مردان هم اطلاق شده در قرآن درباره جبرئیل

[illegible]

بحرش هم اطلاق شده انه لقول رسول کریم
و هم بغراب اطلاق شده فبعث الله غرابا
پس گوییم مراد از اربع بنیات ساره و خواهر موسی و مریم و
آسیه اند که مبعوث شدند از ولادت فاطمه من جمله
در قرآن است قال فرعون یا هامان ابن لی صرحا
و حال آنکه هامان در زمانی پیش از فرعون بوده گوییم
هیچ محال و انکار نیست که ممکن است در زمان فرعون هم
هامان نام دیگر بوده و ابتهاج عناد و لجاج خود کرده است
من جمله گویند قرآن نه وزن شعر است نه کتاب آسمانی
گوییم شخص خبیر و منصف این حرف را نمیگوید پیغمبر خاتم
خود این شعر را عیب میکند تا آنکه قلب و لسانش متحضر در
تلفظ قرآن باشد و وجه آن هم از منشأ بهجت شعر مصون و
محفوظ ماند و لهذا فرماید و ما علمناه الشعر و ما ینبغی
له ان هو الا ذکر و قرآن مبین اصلا سزاوار نیست
شعر بگوید و شأن پیغمبر اجل از این است چه جای آنکه خدا تا
بفرماید والشعراء یتبعهم الغاوون و یقولون ما لا
یفعلون الخ که شاعر اضحی میکنند مثل آیه مبارکه
و جفان کالجواب و قدور راسیات و کلامی
اتفاقا موافق شده است با بعضی از اوزان اشعار گرچه
باز با ثلاث شعریه مناسبت ندارد خیلی از کلام مهمه در
مکاتیب از فصحا و تندی قلم در انشاء صورت شعر پیدا
میکند آن را شعر نمیگویند و قصد شعریت در او نشده
و خیلی از کلام مهاست که با وزنی از اوزان شعریه موافق میشود
ولی لازم

پس لازم میباید غالب نثرها شعر باشد و حال آنکه شعر نیست و در
اشعار اگر علم عروض مراعات نشود ملیح نخواهد بود و عمده چیزیکه
در شعر باید مراعات شود همان علم عروض است و از جهات
در وضوح بطلان مثل آفتاب در وسط السماء است من جمله
در قرآن است درباره کفار و منافقین الذین کانت
اعینهم فی غطاء عن ذکری که میگوید چشمهاشان
پرده دارد از ذکر من و یاد من و حال آنکه اعمی شان
در محل ذکر نیست چشمهاشان نباید ذکر کنند گوییم مراد از چشمها
چشمهای دل است نه چشمهای سر و لهم نیز فرماید فانها لا
تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور
قلب است که عمیاء او مؤثر در دین و مانع از اهتدا و نفعی
من جمله گویند در قرآن است ام عندهم الغیب فهم یکتبون
و حال آنکه کفار قریش در جاهلیت امی بودند و کتابت نمیدانستند
گوییم کتب در اینجا این آیه بمعنی حکم است مثل و کتبنا
و کتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس یا کتب علیکم
القتال یا کتب علیکم الصیام الخ من جمله در قرآن است در قصه
حضرت یونس دو قول متناقض در یک آیه میفرماید فنبذناه
بالعراء و در آیه دیگر لولا ان تدارکه نعمة من ربه لنبذ بالعراء
بالعراء گوییم در آیه اول مثبت است از نبذ بعراء نبذ با نعم
است و آنکه در آیه ثانیه است منفی است نبذ بعراء نبذ با ذم
لکن در یک آیه مقید است بکلمه نبذ سقیم
و در آیه دیگر مقید است بکلمه نبذ مذموم میفرماید اگر چنانچه نعمت خدا او
تدارک نکرده بود انداخته میشد بر زمین در حالتیکه مذموم بود و
در آیه دیگر میفرماید انداختیم او را بر زمین در حالتیکه مریض بود مثل
طفلیکه از شکم مادر تازه افتاده باشد پس ضد یکدیگر نیستند نبذ و انداختن

بعض جابلقا
جابلسا که برزخ اند

بدانکه بعضی از شراح احادیث و اخبار را که در وصف این شهر
جابلقا و جابلسا واقع است که جابلقا شهری است در نهایت
بزرگی در مشرق و جابلسا شهری است در غایت بزرگی در مغرب
در مقابل جابلقا و بایشان هر برزخ تاویل نموده اند و گفته اند
جابلقا عالم مثالیست در جانب مشرق ارواح واقعیت
و جابلسا عالم مثالیست که در جانب مغرب ارواح و
که برزخ است میان غیب و شهادت تمام صور عالم
مشتمل است پس هر آنچه شهری باشد در غایت عظمت و بزرگی
در مقابل عالم مثال و عالم برزخ است که ارواح بعد از مفارقت
از نشئه دنیوی در آنجا باشند و صور جمیع اعمال و افعال و
اخلاق حسنه و سیئه که در نشاوه دنیا کسب کرده اند چنانچه
در احادیث و آیات وارد است در آنجا باشند و این برزخ
در جانب مغرب تمام واقع است و هر آنچه شهری است در
غایت بزرگی در مقابل جابلقا و حق شهر جابلقا الطف
و اصفا اند زیرا که شهر جابلسا بحسب اعمال و اخلاق ردیه
در نشئه دنیویه کسب کرده اند بشهر جابلسا که صور تصورات
مظلمه باشند بخلاف شهر جابلقا که مثل [illegible] ملکوتی
هیولانی دنیویه نگشته اند و الله العالم و اینکه [illegible] در
اول درجه این عالم برای اینها کشف میشود امام علیه السلام که
در [illegible] در وقت احتجاج [illegible] قسم در بین جابلقا
و جابلسا [illegible] معموره [illegible]

باید دید

باید دانست که [illegible] در اینکه سحر حرام است و عمل آن
از منهیات شرعیه است بلکه نزاع در مجرد یاد گرفتن است
ظاهر این است یاد گرفتن و عمل نکردن مباح است بلکه بعضی
از حد بدانسته ها رفته اند باینکه واجب است بوجوب کفائی
چونکه جایز است که ظاهر شود ساحری و ادعای نبوت نماید
پس باید در میان امت کسی باشد که کشف کند سحر او را و قطع
کند حجت ظاهرش را [illegible] که بعضی از سحرها است که مسحور را
میکشد باید آن ساحر را قصاص و هلاک کرد اگر ثابت شد
لیکن سحر بدانند هیچ یک ردع و منع ندارد بعض قائل قصاص نمود
و مدعی نبوت ملزم نشود و بعضی از اقسام سحر حقیقی است
بعضی [illegible] است سحره فرعون [illegible] انبیان نمود [illegible] که
اول [illegible] که سحروا اعین الناس و [illegible] حقیقی بود
واسترهبوهم و جاؤا بسحر عظیم چراکه اسباب سحر مختلف است
و مورد توارد ظنون واقع شده اند از اینجمله طرقی مختلف
ذکر شده [illegible] فی التصفیه نقل است [illegible]
بقدر طاقه بشریه و فلاسفه هم [illegible] موافقت دارند
و طایفه از اتراک نیز همین عقیده دارند و طریق [illegible] عمل
نمودن [illegible] مناسب با غرض و خواندن [illegible] در وقت
مختار کار [illegible] نقوش است [illegible] رسمان
است من شرح النعقادات فی العقد صحیح [illegible]
نویسند در زمین دفن کنند گاه آب جاری [illegible] باید
یا اینها [illegible] معلق بدارند [illegible] و تضرع و ابتهال نمایند
[illegible] کوکبی که فاعل آن غرض و مطلوب است و آن دختها که باید

تدخین و بخور نمایند در مجمر عقاقیر باشند که منسوب بآن کوکب است
چه اعتقاد ایشان آنستکه آن آثار از آن کواکب است و طریقه
یونانی ها آنستکه تسخیر روحانیات افلاک و کواکب و استنزال
قوای ایشانست در نزد بجا آوردن آن اعمال پس از استنزال القوی
الجاذبه ایشان نمایند چه ایشانرا اعتقاد چنین است که اعمال سحر
و آثار مترتبه بر آن از روحانیات افلاک و کواکب است نه
از اجرام آنها فرق میان اهل یونان و صابئه همین است
که صابئه آثار را مستند بجرم افلاک و کواکب دانند ولکن
یونان را اعتقاد آنست که آثار مستند بروحانیات ایشانست
نه بجرم ایشان قدمای فلاسفه هم با یونانیان در این کلام موافق اند
عزائم و خط و عرب اعتبار از ذکر اسماء و مجهوله المعانی
است که آنها اقسامی از عزایم میباشند به ترتیب خاص که
مخاطبه می نمایند بآنها شخص حاضر را چه اعتقاد ایشان آنست
که آثار سحر از جنیان ناشی میشود و مدعی اند که این اقسام از
عزیمت با سماء مجهوله باعث تسخیر ملائکه میشود که آنها بر جنیان
غالب و قاهر اند ایضاً از کتاب مذکور نقل شد نیرنجات
اظهار خواص امتزاجات است و نیرنج فارسی معرب است و اصل
آن لفظ نورنگ است بمعنی رنگ تازه و بعضی نیرنجات را
ملحق بسحر نموده اند بلکه بعض دیگر اعمال و افعال عجیبه را که مترتب
بر سرعت حرکت و خفت دست است هم ملحق بسحر نموده اند و
حق این است که اینها داخل در علم نیستند بلکه شعبده اند و هم
باید دانست که علم طلسمات غیر علم سحر است ولکن آنهم نیز
ملحق است بعلم سحر و آن علمیست که شناخته میشود بآن
کیفیت تمزیج قوای عالیه فعاله با سافله منفعله بجهة
حادث

حادث شدن امری غریب در عالم کون و فساد و در معنی طلسم اختلاف
کرده اند بعضی گفته اند که لفظ بمعنی اثر است و معنی طلسم اثر
مترتبه بر اسم است و بعضی گفته اند آن لفظ است یونانی
و معنی آن لاینحل است یعنی گرهیکه باز نمیشود و بعضی گفته اند که این
کنایه است از مقلوب خود که لفظ مسلط است چه طلسم ارباب آن
مسلط بر امور غریبه میشود و سکاکی را در فن طلسمات کتابی است
جلیل القدر و عظیم الخطر حکایت در تاریخ قسطنطنیه است که
یکی از سیاحان را در اسلامبول با شخصی از اداره عسکریه
آشنائی پیدا شد پس آن مرد جندی از طالع بینی صدر اعظم
اینجا نقل میکرد گفت از طالع بینی بخت او که این است که باید
وقتی باین منصب جلیل رسید شش پیش منصب رکیبی دار
دفعةً باداره سینه لوا الفرح نایل شد که جنرال [illegible]
ماه نگذشته بود که نائب سالار گردید مامور به اسلامبول
هنوز در [illegible] و ماشین بود که اراده سنیه بمشیری او صدور
یافت پس بعد از رسیدن باسلامبول بمقام صدارت عظمی رسید بعد از
شرفیابی حضور شاهانه یکسره بباب عالی رفت زمام دار منصب
صدارت گردید آن سیاح از شنیدن این قصه تعجب کرد که خوب
[illegible] کرده ما بسیح وقت مرد عسکری و جندی گفت لیس مطلب نیست
از کجا که شما هم که مرد سیاحی هستید دفعةً یک صدر اعظم بشوید
و شانی بشوید سیاح گفت هیچ وقت من استحقاق منصب را
ندارم و نخواهم مرد جندی گفت حالا که شما دست برسر این مقام
ندارید البته [illegible] وقوع خارجی پیدا کند بحران فکر دخول
کار دیگر نخواهید کرد چه جائز رتبه از مراتب جلیله شوید و مورد
مرحمت سلطانی واقع شوید مراجعه از نزد شاه بتوسط جنازه [illegible]
مرده را بمرده کان بمقام خواهید داد که [illegible]

سیاح گفت من معنی این کلام را نفهمیدم چندی گفت حکایت
در زمان یکی از سلاطین ماضیه روم یکی از مردم اناطول که
دهقان پیشه بود تحصیل علوم کرده باسلامبول آمد در مدارس
آنجا هم تحصیل خود را تکمیل کرد و امتحانهای خود را داد بالاخره
رفته رفته بمنصب شیخ الاسلامی رسید برادرش در اناطول
مشغول امر دهقانی بود عامی و جاهل بیخبر از علم و درس چون
شنید برادرش شیخ الاسلام اسلامبول شده پیل و بار
اسباب دهقانی را انداخته وارد اسلامبول شد چون
شیخ الاسلام خبر شد جمعی از خواص خود را با لباسهای فاخره
و جبه و طیلسان در اسب و کراسم باستقبال او فرستاد
گفت او را بحمام برند و البسه فاخره بپوشانند پس وارد شهر
نمایند از این طرف شیخ الاسلام بوزراء و وکلاء و قضاة
و مفتیان و رجال علمیه اطلاع داد که برادر من امروز فردا
خواهد باسلامبول آمد حاضر باستقبالش کثیری از رجال
دولت و ملت وارد اسلامبول گردید ذات ملوکانه چون شنید
بنابر لطف و مرحمتی که با شیخ الاسلام داشت او را با برادرش
و جمع کثیری از علماء و قضاة دعوت فرمود برای صرف طعام
مدعوین وارد محضر ملوکانه شدند سلطان از ملاقات
برادر شیخ الاسلام خیلی مسرور شد و تا آن وقت سلطان
چنین شخص دهقانی عجیب الاطوار را ندیده بود چون طعام
حاضر شد حرکاتی در خوردن از برادر شیخ الاسلام ظاهر شد که
ذات ملوکانه بخنده در آمد چه تا آن وقت آن طور خوردن
و ایشان میدان از کسی ندیده بود شاه الی القدر مسرور شد که
از همه او بیشتر غذا میل فرمود حتی در اثنای طعام شاه
بسکسکه خود

بدست خود یکدانه سیب برادر شیخ الاسلام داد که مهمانی
مرحمت است برادر شیخ گرفت بدون اینکه مراسم لازمه شاهانه
بجا آورده با پوست خورد سلطان خیلی خندید پس یکدانه زردآلو
هم مرحمت فرمود برادر شیخ مثل سیب یک طور غلیظ به وارد شکم
اشتها تسلیم نمود حظ و وجد شاهانه هر دفعه زیادتر گردید شیخ الاسلام
بیچاره از این حرکات حیا و خجل و شرمسار شده بود که عرق عرق
شده بود مراجعه بمنزل مزاراً توبیخ و سرزنش برادر کرد این
چه بی ادبیها و گستاخی بود که در حضور شاه نمودی که من آرزو
نمودم الکاش مرده بودم گفت استغفرالله من حرکتی نکردم که موجب
خجالت شما شود شیخ گفت بیش از این چه باشد که ذات شاهانه
مرحمت خود سیبی بدهد تو بلا ادبی مهاباً مانند گاو بخوری گفت
این چه بی ادبی است مرا از خوردن نداده بود گفت باید ادب
و آداب این است که باید ملتفت شوی در کمال تواضع سیب را بگیری
ببوسی برای تبرک بغل خود گذاری تو مانند حیوان با پوست خوردی
گفتش چه میدانم شما این مطلب را نفهمانده بودید انشاالله اگر مرتبه
دیگر بی ادبی نخواهم کرد عفو بفرمائید چون سلطان از حرکات و
جمع تفریح کرده بود باز شب دیگر شیخ را با برادر و جمعی دیگر دعوت
فرمود این مرتبه سلطان کاسه آشی را که بحسب ترتیب نزدیک سلطان
واقع شده برادر شیخ الاسلام داد دهقانی از جا برخاست شد با
کمال تواضع کاسه را با تمام احترام از شاه گرفت کاسه را بوسید
بغل خود گذاشت ریخت میان بغل خود که از زیر دامنهایش میریخت
سلطان از خنده تکیه داد پس یک بشقاب گوشت سیخ کرده مرحمت
فرمود مثل کاسه با بشقاب فرنی حالت دهقانی همه را
ریخت میان جیب و بغل خود با آن طیلسان و لباسهای نفیسه
مختصر شاه منصب شیخ الاسلامی را از او گرفت داد برادرش

چون اراده نمود سلطان لا تتغیر است بمبایعت لقب شیخ
الاسلامی را در کنار رساند و توقیت نمودند بان خلعت ملوکانه
مخلع نمودند و زرها و کلاه و سائر طبقات آنچه لازمه و رسومی
آن خلعت و احترام بود نقل آوردند بهمراه او جمعی از شیخ الاسلام
بین راه ملک حافظ پیش آمد امر کرد خانه را نگاه دارند
پیاده شد آمد سر را گذارد و گوش بلعنت شیخ گفت باز آمد او را
برسیدند تا شیخ الاسلام چه صحبت بود که او را با لعنت گفت و گوش
او گفتم سلام مرا بخوبیان می رسان گوش رحب و معانی شیخ
الاسلام شده است

چند کلمه از لغات فارسیه

اتابک بروزن چکاوک بمعنی نگاه دارنده و آداب آموزنده
ملوک شیراز را از این جهت اتابک میگفتند که سعد بن زنگی اتابک
سلطان سنجر بود و سلطان او را حاکم فارس کرده بود و او
بعد از فوت سلطان خطاب اتابکی بخود قرار داد و بعضی
گفته اند این لفظ ترکی است اتابک اسم مرکب است یعنی پدر بزرگ که
آتا پدر است و بیک هم بزرگ است. استرنگ بفتح اول
و ثالث و رابع و سکون ثانی و نون و کاف فارسی گیاه
مردم گیاه باشند و آن گیاهی است مانند مردم و لکن در زمانی
مکون ساز بود و ریشه آن بجای موی سرشان است و مرد و ماده
بهم منحنیه دستها در گردن هم انداخته پاها در هم محکم کرده اند گویند
هر کس این گیاه را بکند هلاک میشود بدان جهت هر که بخواهد او را
بکند اول حوالی و اطراف آن را خالی میکند پس سگ گرسنه را
ریسمان محکم بر او می بندند و سر دیگر ریسمان را برشته آن گیاه می بندند
قدری گوشت در جلو سگ بدور میاندازند و بالقوه سگ
آن گیاه کنده میشود و سگ بعد از چند روز دیگر میمیرد بان جهت
او را گیاه سگ کن گویند و گویند اگر کسی عضوی از اعضاء
آن را

آن جدا کنند باسم شخصی در همان روز یا روز دیگر آن عضو از آن
شخص جدا شود و بعضی اول هم گفته اند کاتب گوید اینک صنعت
آن را از اجزاء و مفتاح با جزء اعظم آن میدانند در مجموعه خود
که مخصوص این فن است نوشته ام که سبب مثل چراغ میسوزد الی الحال

انار فرهاد یکی از درختهای درخت اناری است در بیستون گویند
چون فرهاد شنید فوت شیرین را تیشه بسر خود زد دسته تیشه چون
آلوده بود از کوه بزمین افتاد فرو رفت زمین چون از چوب انار
بود بقدرت الهی سبز شد درخت اناری شد و انارهای او را چون
پاره کنند اندرون او سوخته و خاکستر شده

بهیزک بابای بروزن ابیرک نام سال سیزده ماه است که فارسیان
آن را پیش از ظهور اسلام از کبیسه یکصد و بیست سال اختیار میکردند
یعنی بعد از هر صد و بیست سال یک سال را سیزده ماه میشمردند و
آن را بهیزک جشنا میدانند و در این سال در زمان هر پادشاهی که
واقع شد دلیل شوکت و عظمت آن پادشاه میدانستند و از دو
اعظم سلاطین میدانستند بلکه عقیده ایشان این بود که این امر
جز در زمان پادشاه با شوکت و عظمت واقع نمیشود چنانچه در
زمان انوشیروان واقع شد در آن سال که اردو تکلیف واقع شد

و گویند پادشاه نامی است فارسی مرکب از پاد و شاه و
پاد بمعنی پاسبان و پاس و نگهبان دارنده تخت و اورنگ
شاه بمعنی اصل و خداوند و هر چیزی که اول است صورت ایرانیان
و اعراب از بزرگتر و بهتر باشد پس مقران از چهار و صد برون
پاسبان بزرگ چون سلاطین با سیاع اعلی الاعراییم همه دو داد
جمیع ملک را بعرونی تشبیه کرده اند که از خداوند ملک را با این اسم

خوانند معنا نسبتی دارد نسیم چون باد است نسبت بسیار مردم اهل
و خداوند است پاینده گی و دارنده گی کمال او نسبت است بلی
اگر او به این نام خوانند لایق است چهارم خداوند تخت و
اورنگ اوست و این معنی از همه اولی و انسب است بعضی گویند که
ملقب با بستانی بمعنی اصل و خداوند پرنیان روزن سخنیان
حریر و دیبای منقش چینی گویند که در نهایت لطافت و زینت است
بعضی بدیبای دیگر خوانند گویند نوشته بود که پادشاهان قدیم
آن را به نقاش چین گفتند در روز جشن ملبوس شدند و میلعبند
جبر نکرد از نهایت آورده بعضی گویند جامه رزم رستم … بود
که از پوست پلنگ دوخته بود و شکل چند در صدف دراز و در وسط
شده بود خرم بفتح اول و سکون ثانی فی شده بدنام
مرغزار است که در آنجا گوهر بهم است که هر مطلبیکه عرض کنند جواب
آید گویند چون اسکندر ذوالقرنین فوت شد رومیان و هم
فارسیان در جنازه او نزاع داشتند هر یک میگفتند باید در نزد
ما دفن شود فارسیان میگفتند هر جا فوت شده همان جا باید
دفن شود رومیان میگفتند جائیکه متولد شده باید دفن شود
چون گفتگو بلند شد یکی از فارسیان گفت میرویم بفلان کوه
سؤال میکنیم هر چه جواب آمد عمل مینمائیم قبول کردند

بستانی یکی اول نام الحرب است از موسیقی ساز و تنبور را گویند داد
که اول بتو بار باشد … پیاله شراب بزرگ گویند موجب قرار
حکما هر بهار باید خورد که معده را از اخلاط شوید و عمل دهد
که عرب ثلاثه غساله گویم ساقی حدیث سرو گل و لاله میرود
این بحث با ثلاثه غساله میرود و ظاهر است عرفا مقصود شان
مقصود

مقصود شان از ثلاثه غساله تفرقه سرو گل و لاله است غسل است
یکی غسل ظاهر بدن و لباس از او جابس دیگر غسل توبه است
از معاصی غسل باطن و قلب است از آب تقوی بعد از این
که در آن دل سرو گل و لاله میرد کلکون با جاری یا الف زرین
زر خون بمعنی سرخ رنگ باشد و نام اسب شیرین است معشوقه خسرو
گویند کلکون و شبدیز اسب بودند بلاده مادیان شت
آنکه … و داملکه هم خوانند بجای الف دال بجای یای
میم و آن مادیان به جفت بود و در آن اندیشه نیست بد
از سنگ ساخته بودند هر گاه اسبان دهان بلا دو سر بهم میرسید
معرفت خود بایان سنگ میکشید بقدرت بالغ خداوند
اسبا دایان بار معرفت و آوند و بسته بار شد که کلکون
و شبدیز تا بنند فاضل میبایوری در تفسیر خود گوید در قرآن مجید
وجوه کثیره است که ظاهراً سبب نقصان فصاحت و قصاید …
میباشد مع ذلک و بمعنی فصاحت است اول اینکه فصاحت
عرب در وصف امور مشهوره بوده مانند شتر و اسب و جواری
و وصف املاک و قصور و در قرآن ذکر این قبیل اقل قلیل است
پس میباید مجالی در فصاحت او از آن باشد و حال آنکه معجز
در حد فصاحت است دوم آنکه محاسن کلام عرب از اشعار و خطب
معنی را اکاذیب است مانند آنکه در باب شعر گفته شده احسنها اکذبها
دگو نیه لبید ابن ربیعه و حسان ابن ثابت چون بشرف اسلام مشرف
شدند اشعار ایشان کم دروغ شد با این جهه بیفروغ شد و قرآن
مجید با آنکه متحلی بصدق و مخلا از کذب است در فصاحت بدرجه اعلی

سیوم آنکه شعرا و خطبا الفاظ و معانی را مکرر نمایند
در دو فقره یا فقره ثانیه ملاحظت نمیکنند ولی آن مستقر است بخلاف
قرآن که هر چند مکرر شود افصح و املح است اعد ذکر نعمان لنا
ان ذکره هو المسک ما کررته یتضوع
چهارم آنکه قرآن غالبا مشتمل است بر اقسام تکالیف از
واجبات و محرمات و احکام مستحبات و مکروهات و
جاری است در مواعظ و زواجر و امر بمعروف و نهی از منکر
و اعراض از دنیا و زهد در آن و اوامر است اقبال به نشاء
آخرت و پوشیده نیست که مجال فصاحت و بلاغت در
بیان این معانی بسیار ضیق است مع ذلک در غایت فصاحت
و نهایت ملاحت است مؤلف فاضل نهاوندی و جزاه الله
طول الله عمره فی خیر و عافیة و فایده از این تصدیق آنچه بوده
فاضل مذکور فرموده است کفایت است ولی بعضی از
آیات را تذکر میدهد مثل ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب
در قبال مثل معروف عرب در این مقام القتل انفی للقتل
تدبر و تامل نماید بین الکلمات و جزء صغیر دال است مقدار
از معانی کثیره است که فوق بیان انسان و بالای طاقت
انسان است زیرا که ظاهر معنی این است که آدمی هرگاه
دانستکه اگر کسی را بکشد کشته میشود هرگز اقدام بقتل
نمیکند لهذا قتل بعنوان قصاص سبب قلت قتلها بسیار نفع
میشود و از ارتفاع موجب حیاة باشد و بهترین الفاظ
فصحای عرب وارد در کلمات آن در این معنی مثل
معروف است

معروف است القتل انفی للقتل و افضلیت آیه شریفه
و افصحیت آن را بر این کلام اعراب مفسرین بچند وجه
بیان فرموده اند و این نه از باب فهم حقایق قرآن و حقیقت
کلام خدا است در شحاذان نوع انسان چنانچه ابن الاثیر
و علما تفسیر اعتراض کرده چه مناسبت خزف را با گوهر یا سفال
و خاک را با عالم پاک بلکه عنوان مجادله حسنه با خصم
و منکران است اول از آن وجوه آنکه حروف فی القصاص
حیاة تمام ده است و حروف مثل عرب چهارده حرف است
فی الحقیقه این دیگر در حد اعجاز است دوم اهل ادب در مثل خود
گفته اند قتل نافی قتل است که مستلزم حیاة است لکن در آیه
فرموده قصاص مثبت حیاة است که مقصود بالذات است
سیم حیاة را در آیه بلفظ منکر آورده تا افاده تعظیم کند
دلالت دارد بر اینکه قصاص زندگانی طولانی است
چنانچه آمده ولتجدنهم احرص الناس علی حیاة تنکیر لفظ
لفظ حیاة مؤدی آن است چهارم آنکه آیه شریفه اطراد و
کلیه دارد بخلاف مثل زیرا که قتل نافی قتل نیست بلکه قتلی که
بعنوان قصاص باشد و الا موجب قتل است پنجم اهل ادب در مثل
لفظ قتل مکرر است و شک نیست که عدم تکرار افضل و افصح است
ششم آنکه آیه شریفه حاجت بتقدیر ندارد و در مثل از برای
فهم معنی مراد بیشتر از مقدار حروف آیه را باید مقدر دارند
تا معنی مراد را اداء کند زیرا که تقدیر آن است القتل قصاصا
انفی للقتل ظلما هفتم آنکه در آیه یکی از دو ضد
که فنای موت است محل ضد دیگر را اراده که حیاة باشد و این از
بدایع محسنات است هشتم توالی هر یکی از حروف مثل سکون

بسکون حرف دیگر و گویند که لهکراه و تنافر دارد زیرا که
لفظ منطوق هرگاه حرکات متوالی شد زبان را متمکن
نمیشود از نطق بان و ظاهر میشود فضل حسن بخلاف اینکه
حرکت منعقب بسکونی باشد دهم اینکه در مثل درنظاره
اولی مثل تناقض دیده میشود یازدهم اینکه سلامت
آیه از تکرار قلقله قاف و غنه نون دوازدهم اینکه آیه
مشتمل است حروف متلائمه را بجهت اینکه از قاف بصاد
میرود و قاف از حروف مستعلیست و صاد هم از حروف
مستعلی و اطباق و در مثل خروج از قاف بتاء است که
انخفاض دارد و نیز از صاد بحاء خارج شدن آسان تر
است از خروج از لام بهمزه در کلمه هرچند که از ثقل و تنافر
خالی باشد فصیح تر است سیزدهم در نطق بصاد و حاء
و ما حسن صوت است و تکرار قاف و ما چنین نیست ۱۴
اینکه آیه از لفظ قتل که مشعر بوحشت است سالم است بلکه
لفظ حیوة را دارا است که موجب مؤانست است ۱۵
لفظ قصاص مشعر بمساوات است و خبر دادن از عدل بخلاف
مطلق قتل ۱۶ آیه مبنی است بر اثبات و مثل مبنی است
بر نفی و اثبات اشرف از نفی است ۱۷ اینکه از مثل فهم
مدعی نتوان کرد مگر بعد از دانستن اینکه در قصاص حیوة است
۱۸ اینکه در مثل بناء افعل التفضیل است از فعل متعدی
متعدی است و آیه از این سالم است ۱۹ اینکه از معنی
افعل تفضیل غالبا موجب اشتراک است پس باید ترک قتل
بعنوان قصاص هم نافی قتل باشد و حال آنکه چنین نیست
۲۰ اینکه آیه شریفه رادع از قتل و جرح است و نیز ظلم را
ردع میکند چه اینکه قصاص اعم است بخلاف مثل که فقط رادع است

در تفسیر امام

در تفسیر اسرار الفاتحه ملا معین فراهی است که در زمان ابوحنیفه
خلیفه وقت حضرت عزرائیل را در خواب دید پرسید از عمر من
چه قدر باقی مانده قابض الارواح پنجه مبارک را در نظر خلیفه
بسط نمود و هر پنج انگشت گشاده خلیفه از غایت رعب و خوف و
هیبت از خواب بیدار شد بسیار مرعوب و گرفته و متفکر بود
از تعبیر خواب [illegible] معبران را حاضر کرده
هرکس باندازه قوه فکرت خویش سخنی گفت یکی گفت پنجاه
سال یکی گفت پنج قرن خلیفه را دل برقرار نشد از آنجا
امر داد ابوحنیفه را حاضر کردند و او بی اهمال گفت خلیفه
عزرائیل اشاره کرده است به پنج علم که مخصوص ذات قدوسی
علام الغیوب است صریح قرآن ان الله عنده علم الساعة
و ینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام و ما تدری
نفس ماذا تکسب غداً هیچ مخلوقی نمیداند که فردا از روی فرضیه
رضوان است یا جهنم و نیران است و ما تدری نفس بای ارض
تموت لا یعلم الغیب الا الله و ما یشعرون ایان
معقول خلیفه از وهم باز شد و جایزه نیکو باو داد منبسط را
تکلم مینمود دیگر هم بتوسط ثقات از بعض از مؤلفات نقل شده
شخصی آمد نزد ابوحنیفه گفت من پنج نماز یومیه خود را پنج
وضو بجا آورده ام بعد از آن هر نمازی وضوی علیحده بعد از ادا
پنج نماز تفتیش نمودم یکی از این وضوها را باطل بوده و نمیدانم
کدام یک از آنها است تکلیف من چیست ابوحنیفه گفت برو
وضو بگیر پنج نماز بجای آور یکی را دو رکعتی دیگری سه رکعتی دیگر چهار
رکعتی بقصد قربت ما فی الذمة آن شخص رفت باز آمد گفت
پنج نماز را بجای آوردم بعد از آن وضو نماز اخیر از پنج نماز اول
را مشکوک الصحة و الفساد بود ابوحنیفه گفت برو وضو
بساز همان نماز آخر از پنج نماز را بجای آور سایر نمازها هست

پس آن شخص نزد حضرت صادق آمد قول ابو حنیفه را عرض کرد
حضرت فرمود اصحاب ابی حنیفه جواب با صواب گفته‌اند
طریق صحت این جواب آنست که آن شخص بعد از بجای آوردن
نماز دو رکعتی و سه رکعتی و چهار رکعتی را بعد از این پنج نماز
چهار نماز از آن پنج نماز را بدو وضو در مرتبه بجای آورده
پس لا محاله یکی از اینها صحیح واقع شده ~~مکرر~~ است چرا اگر
وضوی نماز اول فاسد بوده وضوهای نمازهای دیگر صحیح
بوده و نماز دو رکعتی ~~این قضا~~ مکرر آن نماز اول که
قضاً دو رکعت است بوضوی صحیح واقع شده و ملکف است
و هم چنین اگر وضوی نماز دوم فاسد بوده وضوهای دیگر صحیح
بوده و نماز سه رکعتی آن قضا دو دفعه واقع شده یکی
با آن وضوی فاسد اولیه دیگری بوضوی صحیح همچنین نماز هم
چهار رکعتی علی الفرض که اگر ظهر و عصر و عشاء بوده چون این
نماز چهار رکعتی بدل هر یک از اینها میتواند واقع شدن
علی النص الصریح من طریق الخاصه پس اگر نماز ظهر از آن پنج
نماز بوضوی فاسد بوده این چهار رکعت معاده بجای آن
صحیح است چه بوضوی صحیح بجای آورده شده و کذلک اگر نماز
عصر آن قضا بوضوی فاسد بوده و دیگر از وضوها یکی صحیح است
و این چهار رکعت معاده بجای آنست و صحیح است چه آنکه بوضوی
صحیح بجای آورده شده و اگر نماز عشاء اولیه آن بوضوی
فاسد بوده که آن باطل است اصلاً و معاده چه آنکه اگر چه
مثل نماز ظهر و عصر مکرر واقع شده و آن چهار رکعت معاده جای آن را
خواهد گرفت ولیکن چون یک وضو [illegible] الصحیح هر دو واقع
شده‌اند پس ملکف [illegible] و باید وضوی [illegible] ان را بجای آورد

دربارهٔ

درباب مقصد و یازده از فتوحات مکیه نوشته معتمد [illegible] بیرون آمد
در حالتیکه دو کتاب در دست مبارک در دست اصحاب رسید [illegible]
هر کتاب [illegible] فرمود اما کتابیکه در دست راست من است در او اسامی
اسماء اهل بهشت و اسماء آباء و امهات و عشایر و قبایل ایشان
و اما کتابیکه در دست چپ دارم در او است اسماء اهل جهنم و اسماء
آباء و امهات و عشایر و قبایل ایشان از اول خلقه الی روز قیامت
از مخلوق نخواهند این کتابها را نوشته‌اند کاهی ورقی در عالم [illegible]
و باز باقی ماند — ممن هنا یعرف کتابت الله من کتابة المخلوقین
و از اینجا ظاهر میشود فرق مابین کلام خالق و کلام مخلوق نقل است
از بعضی از حجاج که شخصی ملتزم شغل طواف و داعی بود با حجاج
ملکیف بعد از اتمام طواف با او گفتگو کرد گفت آیا از فقیر برات گرفته
از آتش را از خدا التماس کرد مگر با حاجیان گفتند گفته‌ایم با همه
برات گرفتیم الله تعالی گریه کردن میگفت من نگرفتم آمد در اول حجر
اسمعیل شد گرفت استار کعبه را گریه میکرد و طلب میکرد از خدا
برات خود را مردم او را ملامت میکردند که فلان تا تو خود
مزاح کرد گوش [illegible] مردم پیدا [illegible] گریه میکرد و طلب میکرد ناگاه
ورقه از جو هوا افتاد بالای کتف او گرفت خوشحال شد مردم
در او جمع شدند دیدند از چهار طرف خوانده میشود علی السوی
فهمیدند که کلام خداست از جانب خداست در زمانهای ما هم
اتفاق افتاد [illegible] در خواب دید صحرای محشر را عطا فرمود خداوند
با او ورقه مکتوب بود مکتوب عتقه من النار از خواب بیدار
شد دید ورقه در دست او هست ولکن دست خود را نمیتواند که
باز کند ولی فهمید که ورقه در مشت اوست مردم تعویق [illegible] هر چه
تمام نمودند مشت او را باز نمایند از علماء و اطبا عاجز شدند
اطبا میگفتند غلط قوی با این عضو [illegible] شده عاقبت شخص فطن [illegible]

وزیری گفت اگر آنچه بگویم عمل کند قبضه اش باز میشود
بعد از آنکه عهد محکم گرفت گفت دست ترا بر میان دو ساقت
بازن قصد کن که هرچه در دست تو است بلع تمامی بیرون بیاوری
دست باز میشود پس آن زن همین کار را نمود و آنچه در جوف
دستش بود برآمده آن را بلعید گذاشت نوشته اند که مالک ابن
انس متحیر بود درین مرده سالکی دلکی خیلی فقط وزرگ بود در مدینه
این اتفاق افتاد که زنی مرده غساله آمد او را غسل داد تا اهله
خواست فرج او را بشوید دستش را زد بفرج او گفت ما کان
این هاله بفرجه قدر با تو زنا کرده اند فوراً دستش چسبیده شده و
چسبید و ملتصق شد بفرج آن بطوریکه لحم و گوشت فرج با دست او
یکی شد هرچه ایشان کردند جدا نشد آخر مالک ابن انس گفت من خیال
می کنم که غسل دهنده را هشتاد تازیانه بزنند تمامی جلده حد
هذه الفریه اگر افترا زده باشد دستش باز میشود چرا که بعضی
میگفتند از علما، که یا حرمت میت اولی است یا حرمت حی
اگر حرمت میت اولی باشد باید طوری ببرید که از لحم میته چیزی
جدا نشود و اگر حرمت حی اولی باشد باید طوری جدا کرد و ازید
شود که از دست غساله چیزی بریده نشود یا جدا نشود
مالک گفت بنظر من حکم این است که هشتاد تازیانه بزنید بعد
هشتاد تازیانه زدند دست از فرج جدا شد باذن فقیه الفقها،
در تفسیر روح البیان که کشف الاسرار در تفسیر الم که در اول سوره
روم است چنین نقل نموده   الف بلا یا یا من عرفکم بایاتنا
لام لزمنا بابنا من شهد حالنا   میم مکن من قربتنا
من اقام علی حفظ عهدنا   الحاصل مرد دل با توحید او سپار
و جان با عشق و محبت او بدار بغیر او التفات مکن هر که بغیر او
التفات کرد تیغ غیرت دمار از جانش بر آورد   هر که از

عاشق بلاکه

هر که از بلای او بنالد با دعوی درستی درست نیاید کاتب گوید
درستی بفرمایش ایمان در حالتی است که براین است آن درجه
اعلا از بلا ننالد کوتاه دیده کان همه بلا حق طلب کنند عشق که بلا حق او
در بلای اوست   عاشق که رضا بد درست و نیست یاقیت
بر هرچه غیر او بگردد از در او است   یکی از زهاد و ثمانیه از ان
چهار نفر محبوب گویند عامر ابن عبد القیس بود رئیس نماز خوانده
پاهای او خون سیاه آورده بود گفتند پاهات را ببر تا بالا فتاد
زنار شود گفت عبد القیس که ما شد که از اختیار حق اختیاری
در شیه باشد پس خون در فرائض و نوافلش خلل آمد روی
بسوی آسمان کرد بارالها طاقت ما نماند از طاعت
بدارم عیسی گفت شخصی بدو خوانید بیاید قدری قرآن بخواند
چون بشنید کرد وجد سماع کلام ملک الملوک حالیم دگرگون
شد تا مشغول کار خود شوید پاهایش را در حالی قراءت بریدند
داغ گذاردند و او در وجد سماع چنان رفته بود که از الم خبر
نشد چون کار رسالت شه او نزدیک آمد دید پاهایش بریده را
گفت بشوئید با مشک و کافور معطر نمائید دفن کنید که بهر کرد
ما را بیوفائی قدم نگذارده   لر عبد وضیع در کتاب
رضیع در حالات خواجه ربیع ترجمه حالات عامر ابن عبد القیس را

یکی از صلحاء در عالم رؤیا دید مردی غزالی تعاقب نموده
میخواهد او را صید کند در عقب آن مرد شیری بود که یکی از
انکه آن مرد بغزال برسد شیر او را درید و طعمه خود ساخت
پس دید مرد دیگر دنبال الغزال میدود که صید و طعمه خود نماید
باز آن شیر او را طعمه خود ساخت تا آنکه صد نفر بهمین نحو
آن شیر طعمه خود ساخت و آن غزال بر سر اینها ایستاده بود و نظر
تعجب نگاه میکرد ناگاه شیر بزبان آمد گفت ای مرد صالح بدان

یعنی ملک الموت و این غزال دنیاست و این مردمان هلاکِ من
هلاک نمودم طالبان دنیا بودند که هر یک بعد از دیگری هلاک شدند

کاشف گوید بلی اگر کسی خدای خود را بشناسد بصفات حمیده خدا
عمل نماید محبت خدا در دلش پیدا شود حال هر چه معرفتش بیشتر
محبتش بیشتر در تفسیر روح البیان در قول خدا ان ربک
لیفصل بینهم یوم القیمه فیما کانوا فیه یختلفون نقل کرده است از
بعضی از بزرگان در آیه ان الله لحکیم بأن عباده بحکمه
خداوند خودش بحساب بنده کارش میرسد اول آنکه بنده کارِ
در نزد خدا عزیز را امدار انکه حساب او را نکند دیگری والا دارد گرم آنکه
کسی مطلع شود بر احوال بنده کارش بخیر خودش سیم آنکه چون خدا
ستار است میخواهد از روی کرم و رحمت سر کند عیوب بنده کار خود را
چهارم چونکه خدا وند کریم است ما غرک بربک الکریم و کریم
وقتیکه مرور کرد بلغو مرور میکنند کراما هم و اذا مروا باللغو
مروا کراما لا یظلم مثقال ذره و ان تک حسنة یضاعفها
پنجم الله خلق کرده لیرحموا علیه فلا یجوز من کریم الحجر و علیه
ششم آنکه خلق کرده بنده کارش بقرار روی محبت فاحببت ان
اعرف پس لطف میکند بر بنده کار به خود از روی محبت آنکه
بنده خدا باشد نه بنده شیطان و علی الرضا عن کل عیب کلیله
دیگر آنکه و موده و لقد کرمنا بنی آدم پس خوار نمیکند بنده
خود را که لباس کرامت پوشانیده و یک اسمش عفو است
مگر من عفو میکند دیگر آنکه بنده کار را خزینه خزینه اسرار خود
قرار داده و خمیر کرده طینت بنده کار خود را بید قدرت خود
اربعین صباحا و قرار داده بنده کار خود را آیینه صفات خود
فلا یکیل علی اختلافهم لعلی بحالهم لا یزالون مختلفین الا من رحم
ربک و لذلک خلقهم
مقصود

مقصود در انعام پروردگار است که ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
اذکروا نعمة الله علیکم اول نعمه ایجاد از کتم عدم [illegible]
و جعلکم از روز ما ظهره انسانیه فی احسن تقویم لا حیوانا و لا انسانا
و لا جمادا دیگر آنکه روز میثاق مشرف ساخت بنده کار خود را
بشرف خطاب الست بربکم و توفیق داد بر استماع و الا اگر توفیق
استماع نبود خطاب لغو بود دیگر نعمه خلقیه قال الله سبحانه ان نطفه
صباحا ثم صورکم فی الارحام و سواکم ثم نفخ فیکم من روحه
دیگر آنکه مشرف کرد روح بنده کار را بتشریف صیانه نفخ روح
و نفخ من روحی بملائکه مقربین این تشریف را اعطا نفرمود
دیگر اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا پس بالهامات
خدائی و ربانیه تعلیم کرد آنچه را که محتاج بودند از خیر معاش و غیره
دیگر الهکم الهیم نحو مرکم و تقویکم لتهتدوا الی سبیل الرشاد
و للرجوع الی المیعاد دیگر آنکه وسیله انبیاء و رسل را لیخرجکم
من الظلمات الی النور دیگر آنکه انعم علیکم بالایمان ثم بالا
الایقان ثم بالاحسان ثم بالعرفان ثم آتاکم من کل ما سألتموه
و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ثم اعطی کل شیء خلقه ثم [illegible]
در کتاب مجمع اللطائف و منبع الظرائف است که ایاز [illegible]
محرم راز و ملازم سلطان محمود سبکتکین بود روزی سلطان [illegible]
طهارتخانه شد کفش پیرا ایاز را بگوید آب طهارت بیاورد ایاز [illegible]
الی سخن را شنیده در تامل افتاد که آیا پیرش چه گناه کرده که سلطان [illegible]
او را نبرده سلطان وضو ساخته بیرون آمد ایاز را دید در اندیشه
و تفکر فرو رفته رسید از ملال جبین و تغیر بشره ایاز از روی [illegible]
تو تعرض عرض نمایند که چرا بنده را باده را باسم بخواند مگر ترک ادب
از او صادر شده که موجب انحراف قلب همایون گشته سلطان [illegible]

در تفسیر روح البیان در حدیث است ان لکل شیء قلبا و قلب القرآن
یس از طرق خاصه و عامه رسیده است که یس قلب قران است چنانکه
از بهر هر یک لبّی و روحی است لب انسان قلب اوست از باب تسمیه
شیء باسم محل یعنی محل اشراق عقل از باب دماغ قلب است که گفت
انسانی در واقع همان عقل که انسانیت انسان و جوهر آن است لسبب
قلب اوست بهمین طور حقیقت و لب قرآن سوره یس است چنانکه
قلب غائب است از حواس و محل معانی جلیله و موطن ادراکات
خفیه است و سبب است از برای صلاح بدن و فساد آن همین طور
سوره یس که محل است از برای الکتاب امور خفیه و جلیه مثل حشر و
بعث فلما کان فیها اعمال القلب لا غیر سماها قلبا تم
خدا به شکر داده ز قرآن یس ابکر قلب ان شکر یس است
بعضی گویند وجه شبه چنین است این باشد چون قلب امیر و حاکم است
بر جوارح و اعضاء همین قسم در حقیقت بمنزله امیر است پس در قرآن
کاتب گوید وجه شبه این من درست معلوم نشد ولکن بهر تقدیر معنی است
شرافت سوره یس بر سایر سور قرآنی که با حدیث سیدة النساء سلام الله علیها
باید تحقیق کرد و از مراقبین همین قدر بس که بالین محتضر بخوانی
روح وضع میکند در تفسیر [illegible] الذکر از فتوحات مکیه نقل میکنند
چون بالین محتضر حاضر شوی سوره یس بخوان شیخ اکبر میگوید من بیمار بودم
در آن مرض مرا غشیانی دست داد بحدی که مرا مرده شمردند در این حالت دیدم
قومی با منظرهای کریه و صورتهای قبیحه میخواستند مرا اذیت کنند و شخصی
دیدم بغایت خوب رو و خوش بو از ایشان استمداد میکردم با قوت تمام
ایشان را از من دفع میکرد بحدیکه ایشانرا مقهور کرد پرسیدم تو کیستی
گفت من سوره یس هستم چون بهوش آمدم پدرم را دیدم گریه میکرد و یس میخواند بعد از
تمام شدن دیدم که بعضی فرموده اقرءوا علی موتاکم یس

بلی در این عالم برزخ نه تنها صلحا بلکه غیر صلحا نیز دیده اند مثل حکایتی که در
مشکول نوشته که شیخ بهائی تشریف برد بدیدن یکی از امرای الهی
و هم شخص ظالمی از رجال دولت ناصرالدین شاه مرده جنازه او را بکربلا
یک روز در منزل کهنه بریده کاروان او حرم هم نشسته بودند دیدند یکی
از میان جنازه بیرون آمد و رفت آمدند دیدند اصلا ملتفت
هم از بعضی از صلحا نقل شده که در کربلا دفن یکی از [illegible] دفن نمودند
از سر قبر او مراجعت نموده ناگاه صدای دق عنیف از قبر شنیدند
پس دیدند سگی سیاه از میان قبر برآمد امر و صالح گفت من سگ بودم
می طلب کردم گفتم و این که تو چیستی و کیستی گفت من عمل طالح آن مرد
بودم گفتم این دق عنیف از تو بود یا از ملک گفت از من بود چه
من بوده پس قبر را سوراخ دیدم میان من و ملک حائل شدند
و مرا زدند طردم کردند آخر از قبر بیرون کردند کاتب گوید در جواب
جهد و سعی کاتب آنچه نوشته ام انجا مقصد نوشتن ام که انسانها باید
ملتفت اعمال خود باشند ای برادر از لوم لیلی المعراج معجزه امیر
در عشر اولی از ماه جمادی الثانیه سال هزار و سیصد و چهل و چهار قمری
روزنامه نسیم شمال درج شده بود که مشهدی احمد نام فرزندی کمری دارد
از پاشیل و از کیشم مبتلا در سن هزارده سالگی شب مادرش در خواب دید
گویند و گوید پسر خود بکربلا ببرید تا شفا یابد مادرش خواب را لطف
اعتنا نکردند شب دیگر پدر در خواب دید لاجرم خانواده زنده کی بلا
وجه تهیه حاضر نموده راه افتادند بهزار زحمت و مرارت بکربلا رسیدند
پسر کف مرا نتیجه رسانید که آنجا شفا نخواهم چنانچه بدانم از نجف
پس او را بردارند از آنجا طرح که آنجا [illegible] فرات است
تحفه شدند تا بکوفه رسیدند در مسجد کوفه شب را اقامت نمودند در
مقام مولی علی ع که حضرت آنجا نماز میخواند و محراب حضرت تاجدار است
فعلا وضو گرفتند با طهارت داخل شدند تا دیگر خوابیدند نیمه شب
صدای صلواة پسر از محراب بلند شد برخیزید الحمد لله حضرت مرا شفا داد

بعد از ما از خواب شدند دیدند سر خود کلاه و [illegible] دیگر است هشیار شدند
از روی شوق حرکت کردند طرف کهف از اینکه مبادا مردم خبر شوند
ظاهراً صبح نزدیک بود که حرکت کردند باز به عربی گفتگو نمودند گفت
منهم ابنهما الکهف ما هم نرسیدیم آمدند تا سوی کهف [illegible]
این کهف است و حالا دیگر صبح است قدری حرکت [illegible]
صحیح سالم وارد کهف شدند و خلوت کردند و وارد حرم محترم شدند
پس گفت من خودم زیارت میخوانم عربی و فارسی را خوب میدانم
پس از خواندن زیارت آمدند جای [illegible] نوشتند
گفت از لطف مولی سواد هم پیدا کرده‌ام بلکه عربی [illegible]
از کرامت مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری نور الله مضجعه در عشر [illegible]
از جمادی الاول در سنه مذکوره در ایام وفات و شهادت حضرت صدیقه
طاهره سلام الله علیها حضرت حجة الاسلام مرحوم شوشتری وطن خود
تشریف آورده بودند و منبر تشریف می‌بردند مردم [illegible] موعظه [illegible]
یک روز پایان سخن بحث خمر و شرب مسکر رسید در حرمت مسکر [illegible]
اکثر مردم [illegible] که [illegible] بکلی [illegible] شراب
میخوردند [illegible] بکلی از صاحب منصبان توپخانه که مامور [illegible]
محل بود در پای منبر نشسته بود سرتیپ توپخانه بود [illegible]
آقا قیمتش کمتر از این است [illegible] ابتداء [illegible]
بگویید مرحوم شیخ [illegible] شیخ جعفر [illegible]
منقلب شد [illegible] خدا [illegible]
بود [illegible] خورد [illegible] یک روز [illegible] خبر رسید [illegible]
مرحوم حشمة الدوله حمزه میرزا که در آن زمان والی عربستان بود
شوشتر [illegible] مامورین [illegible] بودند [illegible]
و همین صاحب منصب توپخانه [illegible]
با [illegible] توپخانه [illegible]
[illegible] صاحب منصب مذکور [illegible]

جزو سیم سوم

ما طبیبانیم شاگردان حق — بحر قلزم دیده ما را فانفلق
آن طبیبان طبیعت دیگرند — که بدل از راه نبضی ننگرند
ما بدل بی‌واسطه خوش بنگریم — کز فراست ما بعالی منظریم

و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین
[illegible] حافظ الصحة و معالجة المرض و المرض [illegible]
یک قسم از جسد روح میرسد و روح معالجه و معاشرت نمود مثل [illegible]
و اسقام و جراحات و یک قسم از روح بجسد میرسد مثل [illegible]
و غصه و داغها و ابتلائات که اول روح درک میکند [illegible]
بدن اثر میکند یک قسم فقط امراض قلبیه است که از کثرت معاصی
و علاقه به دنیا و خدمت بجسم در قلب [illegible] و ظلمت پیدا میشود
[illegible] الا بایمان بالواحد القهار [illegible] اثر نمیکند
خدا را [illegible] و [illegible] محسوس باشد [illegible]
او [illegible] معجزه و آیات [illegible]
این طب [illegible] است — فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ختم الله
علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة [illegible]
[illegible] سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون سواء علیهم
استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن
یغفر الله لهم — فزادهم الله مرضا — مثل [illegible]
حضرت عیسی [illegible] مرده زنده [illegible] معالجه [illegible]
محل با [illegible] قابلیت [illegible] مثل [illegible]
مرض [illegible] رحم [illegible]
اگر [illegible] قابلیت [illegible]
[illegible]

باید برود در بیچارگانه آخرت او امعنی حقا خیر حقه در جهنم باید
تا آنکه بشود در حقیقت هفتاد سال است نعوذ بالله تعالی
و لها سبعة ابواب و لکل باب منهم جزء مقسوم طبقه و باب
اول باب مثبت خاتم النبیین است که پیغمبر در نزول این آیه مبارکه
بیرون بیرون تشریف بیاورد گریه کرد مکرر این نماز در خبر است که
وقتیکه خدا خواست نجات شان دهد مالک پیغمبر رسید لبیک یا ظالم نفسه
میگویند بلی و لکن غلبت علینا شقوتنا پیغمبر رسید اسم محمد را جاری بود
میگویند ما مستمعانیم بما القدر مثل هم ازعرب بود مالک میگوید پیغمبر
عرب محمد است تکلم قرآن بر محمد فرمود معتقد و احمد که پیغمبر شریف مادر
حاصل کیش تمام شرایع و ادیان و کتب منزله را این است
که مردم را از صفات و اخلاق حیوانیه در نفسه بدارج عالیه
انسانیه برسانند یعنی آن نعمتی را که خدا بما داده از دست ندهیم
در حقیقت بی نعمه خدا بما چیزی از انواع مخلوق از روی جهان
در میان نداده ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم
که مخصوصا خلق فرموده چهارپا مثل حیوانات حیوان باید بار یکی
خودش چرا کنند ولو در میان گناهان لکن انسان بار از دست بگه
پاکیزه درست میکنند بدا تش میگذارد انچه با نفس ناطقه داده و
لباس که منا لا خالص قامت ما قرار داده فتبارک الله احسن
الخالقین فرموده ما لا قابل مقام قرب خودش قرار داده است
ما لا قابلیت داده بار امانت تا به دوش ما نهاده انا عرضنا
حقا دانه انه کان ظلوما جهولا و فیک انطوی العالم الاکبر
تو مظهر صفات یکتائی تو جوهر پاک صوفی تو خدا عالم الاکبر
تا کی ز علایق جسمانی در چاه طبیعت خود مانی
این طبیبهای جسمانی

این طبیبهای جسمانی اجرتهای فوق العاده میگیرند چه بسا خطا هم
میکنند و مریض هلاک میشود لکن طبیب های روحانی ابدا اجر و مزد هم نمیخواهند
ان اجری الا علی الله قل لا اسئلکم علیه اجرا طبیب جسمانی
تو باید بروی در خانه اش الماس هم بکنی لکن طبیب روحانی خودش
میاید که بیا تیمن شما را معالجه نمایم بلکه در این زمانها دوا ها
میدهند ما مردم بعضی نوع لشکر قدر دانی نکردیم بلکه طبیبهای خود را
کشتیم بسبب سجود کذب دادیم بنی امیه بدتر از ا همه سالها کردند
امت پیغمبر با شخص پیغمبر طرف بودند در شعب عبدالله او بودند
لکن این امت اسم پیغمبر خود را خارج گذاردند کشتند صغیر و کبیر را
با الکسیه و عیالش را هم اسیر در مجلسهای شراب بحجاب بردند الا که
با لا رکنیز فروشها بیع سعت نگاه داشتند

الله نور السموات والارض اگر جمیع ما فی السموات والارض ملکه وما فی الکون منصور متحد شوند نمیتوانستند ما بین دو شی ضد جمع نمایند مگر ذات احد پس یکتا که میان نور و ظلمه با کمال تباین الفت انداخته اینها را باهم متحد کرده مثل روح و جسم این نار و نور را باهم دکان

در میانشان برزخ لا یبغیان این نار و این نور ابتحسته
در میانشان کوه قاف انگیخته نور را از نورهان را کالبنه
نار را از نار را بو جاذب آمده ذره ذره کاندر ارض و سماست
جنس خود را همچو کاه و کهرباست

با ظلمه منحصر است مدور بود که بجانب نور وحدت یکی بجانب ظلمه و کثرت ولا ثالث لها این کثرت را از نور وحدت بار دیگر شهود چنانچه این وحدت را از ظلمه و کثرت غبار بشرو ازقیود وصور و تعینات و اعتبارات که فی اعتبار و قیودات روزگار خود را خلاص کردن همان کار مردان و دلیران اولیاء خدا که شعار اولیاء خدا ترک دنیاست هرچه باشد و هرکه باشد
الفقر فخری مثل اینکه مدار این دنیا تحصیل دنیا و اعتبارات آن نیست هرچه باشد از هرکه باشد از چه سد راه خدا و قبل حج الله باشد قال امیر المؤمنین الناس علی ثلاثة طالب و راغب و زاهد و شفقت با خلق رد و سد راه سالکان و اولیاء خدا نیست بلکه علاقه با خلق سد راه انسان است چراکه علاقه با خلق و این دنیا ضد علاقه با خدا و اولیاء خدا این که ابراهیم یک پسر بیش نداشت اینهم در کرسی و الجمله علاقه پیدا کرد خواب دید که باید ذبح کنی اسمعیل را و مادرش را او را لو لا لوای غیرت فرع احد جنت رفت مع ذلک امر بذبح شد که خلیل باید فقط در خلوت پس نباشد آشنایی با حق و خواستن رضای حق و اراده خود را ترک از اراده حق نمودن و کلمه و صف نیست و اینها را از انتقام بهره است لا غیر ابراهیم ادهم را از ترک
پادشاهی

و هارون
پادشاهی مصر رسید فرعون را از تخت سلطنت و از زمین فائده نبخشید هزاران صورت این آخرت شود فائده ندارد مگر متابعت قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی علما محتاج زبان و گوش است ان علم نیست در واقع کتابخانه است علما حقیقی نیست دیس نبود درس نبود هرآنچه در سینه بود علم حقیقی از قبیل علم تو حیدی است بشرح و به شئی من وجه پس چنانکه مابین دنیای صرف و آخرت صرف تباین است مابین امر دنیا و امر آخرت هم تباین است هر یک مضل آن دیگرند منتها آن این دنیا در کات خود را در آخرت تحمید کرده و این آخرت درجات خود را در دنیای طرف را خراب میکند و آن آخرت دیگری را ویران میکند

[illegible]

از اغلاط مشهوره

در جلد اول [illegible] صفحه ۱۷۵ در حال امیر داماد از کتاب
ریاض العلماء فاضل خبیر و بصیر آمیرزا عبدالله ... اصفهانی مشهور
بافندی نقل میکند که غلط مشهور است بین عوام الناس که میر
محمد باقر حسینی که معروف بمیرداماد است داماد شاه طهماسب
صفوی است نه چنین است بلکه سید مزبور داماد عالم عامل
فقیه جلیل علی ابن عبدالعالی ابن شیخ نورالدین علی ابن الحسین
ابن عبدالعالی عاملی الکرکی است و شیخ کرکی دو دختر داشت
یکی زوجه سید حسین والد سید حسین مجتهد بود و دیگری در تحت ازدواج
والد داماد بود که این سید داماد از آن دختر بوجود آمده پس این
نسبت من باب اضافه بوده نه توصیف لفظی از این جهت است
که سید در بعضی حکایات که نقل میکند از شیخ علی کرکی از او
تعبیر بجد قمقام مینماید که جد مادری او است

مشکول از ملا حاجی بابا قزوینی است
کشکول از شیخ بهائی است

و در آن کتاب که [illegible] با شیخ منسوب
شیخ بهائی است

صفحه ۱۷۹

این خبر منسوب بمیرداماد است محقق داماد فرمود در کتاب
خود موسوم بالرقعه [illegible] که از فیوضات ربانیه که بمن رسیده
در قم بودم در بعضی از ایام شهر الله الاعظم در سنه هزار و دوازده
روزی از روزها چون دست نشسته بودم شنبه خلسه و من مشغول تعقیب نماز
عصر بودم تجاه القبله رو بقبله پس در سینه خود دیدم نوری
شعشعانیه در شبح هیکل انسانیه که بپهلوی راست خود آمده
که گویا نور دیگر بر هیئت عظیم و مهابت کبیره در نهایت ضوء لامع
و جلال نور ساطع در پشت سر آن که خوابیده نشسته من معلوم کردم
اگر خوابیده امیرالمؤمنین است و اگر عقب سر نشسته پیغمبر سلام الله علیهما
دیدم که تو مقابل امیرالمؤمنین بین یدیه و حذاء صدره
یکی ابراج

پس دیدم حضرت امیر تبسم میفرماید الصوت من دون جود الصوت تکلم
میکند و جهه وجهه و محاکم کانه اشارت عمدا امنعنی عن کری
و جامع انک رفع [illegible] کشف کرب من گویا دیدم این خبر که
شنیده بودم عرض میکنم حیفی بخوانم یا خبر فرمود انظر بخوان

محمد رسول الله صلی الله علیه و آله امامی و فاطمة بنت
رسول الله صلوات الله و سلامه علیها فوق راسی
و امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب وصی رسول الله صلوات الله
و سلامه علیه عن یمینی والحسن والحسین و علی و محمد و جعفر
و موسی و علی و محمد و علی والحسن والحجة المنتظر ائمتی
صلوات الله و سلامه علیهم عن شمالی و ابوذر و سلمان
و المقداد و حذیفه و عمار اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله
عنهم من ورائی و الملائکة علیهم السلام حولی والله تبارک و
تعالی شانه و تقدست اسمائه محیط بی و حافظی
و حفیظی والله من ورائهم محیط بل هو قرآن مجید فی
لوح محفوظ فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین پس حضرت
فرمود دو مرتبه بخوان مکرر کن پس حضرت خواند سه مرتبه خواندم
بار دیگر فرمود بخوان خواندم تا خوب حفظ کردم پس بیدار شدم
متأسف و متلهف از لقای مبارک آن تا روز قیامت

در کتاب خزائن نراقی است که از حضرت امیرالمؤمنین منقول است هر که
خواهد مطلب خود را بداند که خوب است یا بد متوسل شود بائمه معصومین
سلام الله علیهم ثلث کند چهار سطر نقطه بریزد پس هر سطری را دو تا دو تا
طرح نماید اگر در آخر سطر یک نقطه ماند یک نقطه بگذارد و اگر دو نقطه ماند
یک الف در پیش نقطه بگذارد در صحیفه تا چهار سطر نقطه تمام شود آن وقت
شکل را در میان این اشکال مرقومه در زیر پیدا کند آنچه او نوشته شده
حکمش همان است بآن عمل نماید که مکرر تجربه شده است

۱۱۱۰ مرادش حاصل شود	۰۱۱ ترکت باید انشاءالله
۱۰۰۱ بسبب شخص مؤمن مرادش حاصل شود	۰۰۰۰ نهایت ضرر کلی است
۱۱۰۱ غم و محنت زیاد خواهد شد	۱۱۱۱ خبر تلف شده پیدا شود
۱۰۰۰ مرادش حاصل شود انشاءالله	۰۰۱۰ صبر لازم است اندک کسی واسطه دارد
۱۱۰۰ قدری صبر باید کرد	۱۰۱ شاد و خرم خواهد شد انشاءالله
۱۰۰۱ بسیار خطرناک است	۰۱۱۰ غم زیاد میشود
۱۰۰۰ دولتش غم دارد بعد مرادش حاصل	۱۰۱۰ خوشحال خواهد شد

کاتبه گوید چون در حواشی ... بود نوشتم لکن اعتقاد ندارم که فرمایش امیرالمؤمنین باشد

ان شاء زهاد تقوی میتواند بمقام کشف برسد که مقام نهایت ... جمیع سعادات دنیوی و اخروی در کلمه تقوی جمع است و معنی تقوی عمل نمودن باحکام دین خدا و شرع مبین خاتم النبیین صلی الله علیه و آله نظر کن در قرآن مجید خداوند شئونات را بتقوی بیان فرموده و چه آثاری بر آن منوط و مربوط فرموده اول ان تصبروا و تتقوا فان ذلک من عزم الامور دوم محفوظ و محروسی از دشمنان فرماید ان تصبروا و تتقوا لا یضرکم کیدهم شیئاً سیم ابتلا باشد و نصرت خود را در تقوی قرار داده در اینجا که فرموده ان الله مع الذین اتقوا چهارم نجات از آتش دوزخ را در تقوی قرار داده فرموده ثم ننجی الذین اتقوا و الذین هم محسنون پنجم مخلد بودن در بهشت را مترتب بتقوی فرموده سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها السموات و الارض اعدت للمتقین

ششم نجات و خلاصی از شدائد و روزی حلال را مربوط بتقوی قرار داده اینجا که فرموده و من یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب هفتم صلاح و درست آمدن کارها را در آن گذارده یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولاً سدیداً یصلح لکم اعمالکم هشتم مغفرت ذنوب و معاصی را در آن قرار داده در تتمه آیه مذکوره فرماید یغفر لکم ذنوبکم نهم محبت و دوستی خود را بان وعده فرموده فرموده ان الله یحب المتقین دهم اکرمیت و کرامت را در آن قرار داده فرموده ان اکرمکم عند الله اتقیکم یازدهم قبولی تمام اعمال را در آن قرار داده اینجا که فرموده انما یتقبل الله من المتقین دوازدهم مژده رحمت و مغفرت در حال مرگ و حال احتضار در آن قرار داده فرموده ان الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا سیزدهم اینکه چون صفت تقوی جامع مراتب دنیا و آخرت است و فوز و فلاح بنده کان خود است فرموده ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و ایاکم ان اتقوا الله چهاردهم بهشت خود که دار السرور است بعنوان ارث بمتقیان وعده داده اینجا که فرموده تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیاً پانزدهم اینکه وفود و ورود صاحبان تقوی را در روز قیامت بساحت اقدس خود قرار داده یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفداً شانزدهم خداوند مژده و بشارت عمر خود را بمتقیان قرار داده فرموده فانما یسرناه بلسانک لتبشر به المتقین و تنذر به قوماً لدا هفدهم اینکه فوز و فلاح و ظفر یافتن بمطالب عالیه دنیا و آخرت را در تقوی قرار داده و من یطع الله و رسوله و یخش الله و یتقه فاولئک هم الفائزون

بزرگی گوید که حدیث العلماء ورثة الانبیاء مجمل است چه اگر
اگر مراد مطلق علما باشد مسلم نیست زیرا که میان یهود و نصارا
و مجوس و اسلام علما هستند لازم میآید که جمله وارثان انبیاء
باشند اگر گوئی مراد علماء امت خود است این سخن نیز معنی
ندارد زیرا که درمیان امت بعضی اهل سنت و جماعت و شیعه و
خارج هستند اقتضا میکنند همه ورثه انبیا باشند اگر گوئی مراد
علمای شیعه اند این کلام نیز بی فرجام است چرا که شیعه نیز چند
فرقه هستند مانند کیسانی و زیدی و اسمعیلی و فطحی و واقفی و اثناعشری
و غیرهم پس لازم میآید که جمیع علماء ایشان ورثه انبیاء باشند اگر
بگوئی مراد علمای اثناعشریه اند ایشان هم دو فرقه اند یکی
اصولی و دیگری اخباری و ایشان هم یکدیگر را تفسیق و تکفیر میکنند
و لعن و طعن میزنند و جماعت فاسقان و فاجران ورثه پیغمبر
نمیشوند و اگر گوئی مراد ائمه هدی سلام الله علیهم اند مجتهدان
از جمله علما نباشند پس الناس صنفان مجتهد و مقلد و فقها
امناء الرسل چه معنی دارد   کاتب گوید لابد مراد علمای امامیه اند
چنانچه امام زمان سلام الله علیه امر فرموده تقلید ایشان را
با چهار شرط   و هم پیغمبر اکرم سلام الله علیه در خواب سلطان
محمود فرمود یا ابن سبکتکین عززک الله فی الدارین کما
عززت ورثتی

محقق داماد در مقدمات رساله خود چنین فرموده مکلف تقوائی
شرعیه در زمان غیبت امام عصر که منصوب من عندالله و معصوم است
منحصر است در مجتهد و مقلد فرض بر مجتهد آن است در جمیع مسائل
اجتهاد نماید و عمل باید بظن خود و اصح است که تجزی در اجتهاد
صورت ندارد بلکه مجتهد است که بالفعل ملکه اجتهاد در کل
مسائل و حالت استنباط جمیع فروع از ادله تفصیلیه و مدارک
اصلیه او را حاصل شده باشد و علوم که ماده اجتهاد کلی
است تحصیل نموده باشد و فرض بر مقلد آن است جمیع
فروع دین و احکام مسائل را از مجتهد کل که مستجمع جمیع شرائط
اجتهاد و فتوی است بی واسطه یا بیک واسطه یا بوسائط
مترتبه که همه بصفت عدالت موصوف باشند اخذ نموده در عبادات
و معاملات و عقود و ایقاعات حدود و جنایات بمظنون
مجتهد و قول او عمل نماید و شرط است آن مجتهد زنده باشد که
عمل بقول مجتهد مرده جائز نیست مقرر است که اذا مات المجتهد
مات قوله و این نزد علماء مجتهدین امامیه محل خلاف نیست
و در هیچ وقت منکر اشتراط حیات مجتهد و واجب الاتباع معروف
نبوده و اکثر علمای جمهور نیز را اتفاق دارند الا بعضی از
جهال علمای عامه و سر این است چون در طبقات خطابات
مجتهد جایز است در صورتیکه مخطی باشد شرعیات ماجور و ظن
او که عبارت است از اعتقاد راجح قائم بنفس مجتهد علی الاطلاق
معمول به و واجب الاتباع است و موت جسمانی که حقیقت
انقطاع نفس مجرده از عالم ابدان و رجوع بعالم ملکوت است متعلق
ظهور حقیقت حق و انکشاف بطلان باطل است تواند بود
که ظن مجتهد در آن شاه که قائم بنفس او است موافق صواب نبوده باشد
بعد از موت منکشف شود پس اعتقاد قائم بنفس مجتهد که ممتنع است
ان کو

فرق مابين اصولى و اخبارى تقريبا سى فرق است ا مجتهدين
واجب ميدانند اجتهاد را عينا و تخييرا او بوجوب كفائى و اخباريين
حرام ميدانند و واجب ميدانند اخذ روايت بلا واسطه از معصوم ع
ب آنكه مجتهدين ميفرمايند ادله در نزد ما چهار است كتاب و سنه و
عقل و اجماع اخباريين كويند همان حجه دليل او كافى نيست كه
كتاب و سنه باشد ج مجتهدين جايز ميدانند عمل بظن در نفس حكم
شرعى و اخباريون لا يقولون الا على العلم و علم در نزد
ايشان قطعى و اصل و اصلى و عادى خبرى است كه از معصوم برسد
و جايز نيست خطا در آن عادةً د مجتهدين اخبار را چهار نوع
قرار داده اند
و اخباريون دو قسم قرار داده فقط صحيح و ضعيف ه مجتهدين
يفسرون الاربعه بما ذكروه و اخباريون يفسرون
الصحيح بالمحفوف بالقرائن التى توجب العلم بالصدور
عن المعصوم و الضعيف بما عدا ذلك و مجتهدين ميكنند رعيت را
دو قسم مجتهد و مقلد و اخباريون كويند الرعيه كلها مقلد
المعصوم و لا يجوز لهم الرجوع الى المجتهد بغير حديث صحيح صريح
٧ مجتهدين ميفرمايند واجب است تحصيل درجه اجتهاد در زمان غيبت
و اخذ از معصوم در زمان حضور حجه ع و اخباريون واجب ميدانند
اخذ احكام از امام مطلقا اگر چه بواسطه و وسائط باشد
ح مجتهدين جايز نميدانند از احدى فتوا بدهد در سائر امور حسبيه
مگر با اجتهاد و اخباريون جايز ميدانند فتوا را از راويان
احكام نص مطلقين باحكام ط مجتهدين ميفرمايند مجتهد بايد عالم
باشد بتمام احكام دين با ملكه و اخباريون كويند عالم بجميع
احكام دين

احكام دين نخواهد بود مگر امام ى مجتهدين شرط ميدانند در درجه
اجتهاد و استنباط علوم چندی را كه اهم آن علم اصول فقه است و
اخباريون شرط نميدانند مگر معرفت باصطلاحات اهل بيت
با معرفت باينكه معارض نداشته باشد آن خبر عمل خود و جايز
نميدانند رجوع باصول كه اخذ شده است از كتب عامه يا
مجتهدين يعملون فى مقام الترجيح بين الاخبار و المعارضه بكل ما
اوجب الظن الاجتهادى و الاخباريون لا يعملون
الا بالمرجحات المنصوصه عنهم يب انهم يعملون بجميع
ظواهر الالفاظ المظنونة الدلاله عندهم من الكتاب
و السنه بالعمومات و الاطلاقات المستفاده منها الحكم
المطلقه مثل عموم اوفوا بالعقود و قوله لا ضرر و لا ضرار
فى الاسلام و على اليد ما اخذت حتى تؤدى و كذا
بالملازمات المختلف فيها مثل المفاهيم الموافقه و المخالفه
و الاقتضاءات المختلف فى شأنها مثل ان الامر بالشئ
يستلزم النهى عن الضد الخاص او لا و لا حكم للاجماع فى صورة
الاجتماع مع النهى و العام المخصص حجة فى الباقى و مثال
ذلك فيجعلونها قواعد كليه يرجعون اليها فى موارد
الشكوك و الاخباريون لا يعملون الا بما هو مقطوعه
الدلاله عندهم من الآيات المحكمه و الاحاديث الصريحه
غير المتشابه و ان كانت من جمله العمومات مثل قولهم ع
اذا اختلط الحلال بالحرام غلب الحرام و قولهم كل شئ فيه
حلال و حرام فهو لك حلال حتى تعرف الحرام بعينه فتدعه
و قولهم الشك بعد الانصراف لا يلتفت اليه و قولهم ع
لا تنقض اليقين بالشك فيما هو من قبيل الموضوعات

دون الاحكام لانهم يتركون قولهم انما علينا ان
نلقي اليكم الاصول وعليكم ان تفرعوا على ما كان
من قبيل استخراج صورة الجزئية عن امثال هذه القواعد
يج محمد بن تابع دارند در ادله سنن وكراهت بلكه
اخباريون فرق نميگذارند در احكام خمسه كه عبارت باشد از
واجب ومستحب وحرام وحلال ومكروه يك مجتهدون
اغلب جايز ميدانند تقليد ميت را ولكن اخباريون
جايز ميدانند ميگويند حتى تغيير نميكند بموت وحواه ولا
لازم ميايد احد امرين اما الاعتراف بان مظنونات
المجتهدين كانت من قبيل الفتهم وليست من شريعة محمد
او التزام بان حلاله وحرامه لا يستمران الى يوم
القيمة مع انه من ضروريات هذا الدين
يه انهم يجوزون الاخذ بظاهر الكتاب بل من حجيته على
ظاهر الخبر والاخباريون لا يجوزون ذلك الا بعد اهل
الائمة في تفسيره عنهم يو مجتهدين كويند كه مجتهد
مثاب است اگر خطا كند واخباريون ميگويند بلكه
مأثوم است مطلقا اذا حكم في شيء بغير حكم صحيح صريح
يز انهم يعملون باصالة الاباحة والبرائة فيما
لا نص فيه والاخباريون بالاحتياط وطريقة الاحتياط
يح انهم لا يجوزون اخذ الحائل من القرآن
واخبار الآحاد اختلاف الاحكام الفرعية
والاخباريون يقولون بالعكس كط انهم يجوزون
الاختلاف في الاحكام الاجتهادية ولا يخطئون
من يقول بخلاف الواقع في المسائل الفرعية ولكن
الاخباريون لا يجوزون ذلك ويفسقون
من قال

من قال بالخلاف وان وافق اعتقاده بمقتضى اجتهاده
ك انهم لا يجوزون الرجوع الى غير معصوم فيما خفي نصه
والاخباريون طلب الحديث ولو من عامي كا
انهم لا يجوزون طلب الحديث المصير الى القول الشاذ
الذي لا قائل به وان كان عليه دليل واضح والاخباريون
يتبعون الدليل دون القائل كب انهم لا يطلقون
الثقة الا على الامامي العادل الضابط والاخباريون
يطلقون في الوثاقة المأمون عن الكذب كج انهم يقولون
بوجوب اطاعة المجتهد مثل الامام والاخباريون لا يوجبونها
كد انهم يرجحون الدليل باصالة البرائة اخلاف الاخباريين
كه انهم اعني اكثرهم يجوزون العمل بالاجماع المنقول ولو
كان في كلمات المتأخرين من الفقهاء بل ومن غيرهم اذا كان
موثقا والاخباريون لا يقولون بذلك ولا يجوزونه
كو انهم لا يكتفون في الاجماع المحقق الى حجية الفقه
معلوم النسب والاخباريون لانه يفرقون بين معلوم
النسب ومجهوله ويقولون لعدم تحقق مثل ذلك الاتفاق
الذي نقطع بدخول قول المعصوم فيه فلا حجية للاجماع
عندهم مطلقا كز انهم لا يعتقدون صحة الكتب الاربعة
بجميع ما كان فيها بخلاف الاخباريين كح انهم يجوزون
العمل بالاستصحاب مطلقا والاخباريون لا يجوزونه
الا فيما دل عليه النص الصريح كط انهم لا يجوزون تأخير
البيان عن وقت الحاجة للفقيه والاخباريون بعضهم يجوزونه
كالفاضل الاسترآبادي ل انهم يجوزون في مقام تزكية
الراوي تزكية العدل الواحد الامامي وانه لا يحتاج الى
عدلين كما يحتاج في الشهادة والاخباريون تزكية العدلين

فاضل دانشمند حاج میرزا حسن جابری انصاری در ذیل تاریخ اصفهان
مینویسد که زمین شناسان پنهان نیست که مدارس امریکائی بالیس (؟)
مکرر از گمراه کردن اطفال و انحراف ایشان از دین اسلام چندانکه
سعی نموده رخنه نیافتند ناچار بخرافات پرداختند که جهاد معنی
ندارد و زن با چهار نفر عقدی چه ثمر دارد و هم خرید غلام و کنیز و
آزاد کردن خورده گرفتند چون خادم الفقراء بنقل کوتاه خود در
جواب مسئله اولی در کتاب تهذیب الاخلاق مجملی نوشته ام اینجا
مکرر نمیکنم اما جواب مسئله سیم در نزد تاریخ دانان مسلم است که غلام
و کنیز گرفتن از مبدعات دین اسلام نیست در تمام ادیان سالفه
این رسم شایع بوده حتی از مردان و زنان بلا تمیز بنده می
کردند و میفروختند حضرت رسول صلوات الله این رسم را که منظور
اخلاق و مدنی عالم شده بود خواست برافکند و در تحت ...
دیانت خود قرار داد قانون مساوات و مواساتها که نوع بشر
فرو گیرد و امر فرمود بخریدن غلام و کنیز و آزاد کردن اگر در ابتداء
امر بکلی منع خرید و فروش غلام و کنیز میشد حکم شاق بود مانند
عالم عیسویت که تمرد میکردند و از کجا حاضر میشدند مردم سیاه حبشه
و زنگبار سودان و جزایر منطقه حاره خط استوا را که زیر بته خار
و در مغاکها زندگی کرده بر شمار و زحمت تعرض کرده بلا بیاورند
در ممالک معتدله و هواهای آزاد از نعمتها برکات بهای خود بایشان
بخورانند و انواع لذائذ خودها با ایشان مواسات میکردند و ایشان
خدمت میکردند یکی با ایشان چه میکردند و منزلها و باغ و دکان
را بایشان فراهم میکردند نسل ایشان را گرفته کفیل همه طور معاش
ایشان شدند الان از زمین آمریکا پس سیم (؟) در میان ده هزار سفید
پوست چند نفر سیاه نیست و فقر سیاه کم پیدا شود حتی برخی مردم
کم کم در بعض از زمانها بسلطنت رسیده صفحه ضعیف و تغاة (؟)
و اشناس و خیم (؟) زمان بر عامی تاج بر سر نهادند و کافور

یکی از معجزات ائمه بقیع سلام الله علیهم سید جزائری قدس سره در لوامع الانوار
که در شرح عیون اخبار الرضا آورده که چون در عشر عاشر از مائه ثانیه بعد
الف از هجرت نبویه مشرف شدم بزیارت ائمه بقیع دیدم شیعیان بدون بقعه
آنها را زیارت میکنند با آن بقعه شریفه که بود تعجب کردم جهة آن را
سؤال نمودم یکی از صلحای شیعه که در مدینه منوره مجاور بود گفت چنین فرمود
که نفرها در چهار ... قاضی مدینه امر کرد کتبی که در خزانه کتب ائمه
بقیع است تفتیش نمایند چون تفتیش کردند کتاب مزار شیخ مفید اعلی الله مقامه
در میان آنها پیدا شد که در آن لعن خلفای ثلثه بود پس از مفتی مدینه
طرفدار اهل سنت اقتضا نمودند که اجازه بدهد برای منهدم و خراب کردن
بقعه مبارکه مفتی برای خوف از سلطان جرئت نکرد فتوی بدهد تا اینکه
رای علمای عامه را این شد خودشان روند باسلامبول نزد سلطان احمد
عثمانی و حکم خراب کردن را بگیرند پس جمعی باسلامبول رفتند در وقت ورود
سلطان جمیع از ایشان احترام فرمود چه اینکه ایشان از علمای حرمین ...
بودند و از جمله آنها علیها مقداری معین فرمود و زیاده از وصف با احترام
آنها افزوده چون روز جمعه رسید وزیر امر فرمود که این علما باید یکی را از
میان خود انتخاب نمایند که نماز جمعه را با او بجماعت ادا کنیم ایشان
ملا ابراهیم نام را در میان خود انتخاب نمودند سلطان و اهل اداره
در حضور خود مسجد آمدند اقتدا کردند چون شروع بقرائت حمد کرد بسم الله
نخواندند بعد از نماز سلطان محمد رسید چرا بسمله را ترک کردی با اینکه تو
شافعی هستی و در مذهب شما واجب است بسم الله در جواب گفت
ترک نمودم بمراعات مذهب سلطان که حنفی مذهب است که ابوحنیفه
بسم الله در نماز جایز نمیداند سلطان فرمود نماز عبادت خداست
نه اطاعت سلطان نه مراعات مذهب او دیگر اینکه هرگاه بمذهب شما
شافعی بسم الله واجب باشد ترکش نماز باطل است پس امروز نماز همه باطل

باطل کرد پس سلطان امر کرد تمام آن علما را شکم پاره کنند و زیر علم
اینها را شفاعت کرده التماس نمود که چون ایشان از اهل مدینه
منوره اند با حرام سعی از خون ایشان درگذرید پس از خون ایشان
درگذشت ولی امر کرد استخوانهای ایشان را از اسلامبول اخراج نمایند
اینها آمدند میان کشتی بعزم مدینه جماعتی از ایشان در کشتی هلاک
شدند مدفن ایشان از بلاد آب پاشی رفت باقی مانده آمدند به مدینه
بعد از چند روز که امر ایشان فاش شد همه در راه حج بودند سقف
خانه بر سر ایشان خراب شد همه مردند پس شده تقیه را دانسته شده که
شیعیان فعلا آنها را زیارت میکنند.
کارهای دنیا همه افراط و تفریط است مثلا بعضی منکر خدا هستند مثل طبیعی
بعضی همه چیز را خدا میدانند مثل وحدت وجودی از اهل تصوف که
درباره بعضی و امیرالمؤمنین که بعضی خدا خواندند مثل نصیری بعضی از ابوبکر هم
نسبت رد نسبتند (دید احد الا الوجه ویکلف) کذا در اخلاق [illegible]
نعم ان الله یامر بالعدل والاحسان تا امت وسط همه چیز ما باید
در حد اعتدال و وسط باشد حال اگر امپطور بنیستیم انتقام جای
شرح آن نیست بعضی پیغمبر خود را میکشند عیالش را اسیر میکنند و
نسبت خارجی میدانند بعضی جانها و مالها خود را فدای خارجی میکنند
بعضی دست از قبر مطهرش هم بر نمیدارند بعضی در مقام عزاداری خود را
میان میدان آتش میافکنند صاحب تذکره طرائق الحقائق
از فضلای معاصرین است در ضمن بیان خود و سیاحت خود را در حدود
هندوستان مینویسد که در حیدرآباد با آنکه مذاهب مختلفه بسیار است
در ارادت بحضرت سید الشهداء آن طایفه در عشر اول محرم همگی
محزون و لباس سبز میپوشند و در شب عاشورا بحسب معمول آن مملکت
مشعل زیاد افروزند و مجمرها سوار میکنند و فیلها را ببلند کنند و در
و در

ملک داشته و جمعیت غریبی نمودند و آن بلوای نعل صاحب نامند گویند
نعل اسب سید الشهداء در خانواده نعل صاحب دست بدست رسیده
و از سرکار دولت وارث سلطنت مقرریست و هر کس نذور و اوقاف برای او
مقرر ساخته و در آن شب امرا و اعیان شهر با تجمل بسیار بدر خانه
نعل صاحب میآیند با شکوه تمام بر فیل مخصوص سوار شده نعل مبارک
که غرق جواهرات است بر علمی نصب کرده بدست گرفته چهار مناره مسجد
میروند تمام مشاعل و مجمرها در پیش روی نواب نعل صاحب میکشند
در محاذات ارک حکومت توقف نمایند و حضور حیدرآباد در مقام
بلندی نشسته تماشا میفرمایند بعضی را انعام و خلعت و بعد بهادری صبح
عود نمایند منکه مدتی تماشا کردیم و در روز عاشورا زنهای خدمت
کاران آنجا داخل اجتماع نمایند بعد در علمیکه معروف بعلم جیکی است
و بر آن جواهرات نصب شده زیر و سینه زنند هو هو نمایند و سینه
بسیار سختی زنند بعد از زوال حرکت نمایند میروند بیرون شهر و علم و
شبیه ها را در آب اندازند با این جمعیت خلق الله است و روز
جمع آمده غالبا با اسلحه حرب مسلح در نظم حکومت چنان منتظم
که صدائی جز نوحه بگوش نمیرسد و هیچ نزاعی روی نمیدهد
و در ایام عاشورا اشخاص بزرگ روی تخت نشسته اند و با آنکه
اسم رسند خیرات با فوفل خورند ما لبها را سرخ کرده اند و زنها
فاتحه دست از شغل خود میکشند با اینکه هندو دست است
میباشند و هم در آن کتاب است که از عراقت در آنکس رفتی بعضی
از هنود است در بیت ماسوغا و انبهاها لفظ مخصوص هستند که آن
انبهاها حسینی اللاک گویند و قسم نیست نهم محرم الحرام هزار جمعیت
بوده و در میانی آن مجلس و مجمع بوده مشاهده کردم احتمالش آنکه در آن
محله که مسکن انبهاها است جای وسیع و فضائی دارد الحال [illegible]

هیزم بسیار ریزند و آتش زنند و از دهام مردم از هر طایفه و گروه
جمع آیند و برای انتظام دسته از پلیس سواره و پیاده حاضر شوند
قریب هزار نفر از آن طایفه بدون استثنا بدون لباس یکسان
عورت بی کفش و کلاه جست و خیز میکنند چون محض آنکه بدقت
ملاحظه نمایم رخصت حاصل کردم بسیار نزدیک رفتیم که حرارت
آتش اذیت میکرد بعد از چند ساعت که چوب و هیزمهای آتش
در جست و خیز بودند و بزبان خود چه میخواندند هشت نفر از آنها
بهمان حالت میان آتش رفتند که تا ساق پای آنها در آتش
فرو رفته بود هیچ فرقی در ایشان نبود با بیرون آتش تا آنکه آن
آتشها در زیر پای آنها در جست و خیز سیاه و ذغال شد پس مردم
برای تبرک از آن ذغالها بر میداشتند فلیس الخبر کالمعاینه

در مطایبه — در حلبیه اسرائیلیست که روزی بیماری رسید با طبیب حاذق
خود از جستجوع [illegible] در میان [illegible] دوا رسید [illegible]
گفت این نبض مرا ملاحظه کن طبیب نبض او دید گفت از چه
عیال دوا نه گفت از شیق [illegible] طبیب
كُل خذ سواك من [illegible] فادخله في [illegible] فانه
صالح لذلك یعنی بگیر [illegible] مسواک [illegible] دارد
دوا [illegible] گفت خذ هلاك
جزاك حتى تجرب دوائك فان كان صالحا لذلك
شكرناك و الا [illegible] و لا نكون لنا طبيب سواك یعنی
اجر تو مال من تجربه کنم دوا [illegible] اگر نافع شد شکر کنم تو را و الا دیگر
کنم اجر تو [illegible] طبیب غیر تو را

چنانکه هر چیز را خاصیتیست انسان را هم خاصیتی است مثلا خاصیت
آهن آنکه از وی آینه سازند چیزها در وی بنماید [illegible]
هر چیز [illegible] لایق بباید کند خاصیت او ظاهر شود همچنین آدمی اگر
تربیت خاص

تربیت خاص بباید آن خاصیت آشکار شود والا آشکار نشود چنانکه
سنگ آهن اگر در کوره نرود و صاف و جلا نگیرد آینه نشود و کذا
آهن — و خاصیت آدمی جامع جمیع خواص که متفرق است در
اجزاء عالم چنانکه آدمی بتمام خاصیت خویش ظاهر شود هر فایده از
اشیاء آید از انسان هم بیاید مثلا خاصیت [illegible]
و خاصیت [illegible] و خاصیت نان سیر کردن است و خاصیت
جامه نگاه داشتن از سرما و گرما است و خاصیت چشم دیدن و گوش
شنیدن و خاصیت مغز و دماغ اندیشه کردن است آدمی بواجب خاصیت
معاشر اگر مربی کامل و صحیح داشته باشد تمام خاصیتها از او ظاهر شود
بدون آلات و ادوات [illegible] بدون [illegible] بدون
از خواص همه مخلوقات مستغنی شود چنین آدم چون کارهای او در
لباس سحاب رود [illegible] باشد نه برای احتیاج و آن از وی تجلل
باشد نه تذلل الکنوز ان حسب من لم یسع ارض ما و رد
آدمی را چنین خاصیتی است همراه اوست و هر آدمی که خاصیت
آشکار شد او را در [illegible] خاص [illegible] زیرا که خدا او
جلاله ملک قدوس [illegible] است هر کس که ملکوت [illegible]
او را پاک و با پاک با پاک نتواند [illegible] پس [illegible]
خاصیت خود آشکار نمائی والا [illegible]
کرده باشد هر کس [illegible]
بطور خاصیت [illegible] اگر اندک و یا بسیار
اصل این خاصیت ظهور [illegible] خود خواهد رسید اما اندک
تراند کیست قليل منك يكفيني ولكن قليلك لا يقال له قليل

یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها نعمت که خدا بما داده [illegible]
[illegible] دل [illegible] از ما میکرد [illegible]
[illegible]

الحمد لله الذی جعلنا من اولیاء امام الذی حبه حب الله و بغضه
بغض الله و ولایته ولایة الله و اتباعه فریضة الله و عداوته
اعداء الله و حزبه حزب الله و امره امر الله و قوله قول الله

از مرقات الزمان ابن جوزی گفت من از استادم شنیدم بود که
همه شاگردها جمع بودند پس استاد من عمر صافی که از علمای عامه بود گفت
میخواهید اشعار شاعری که در کیفیت غدیر خم انشاء کرده برای
شما بخوانم همه گفتند بلی بخوان پس چند شعر خواند تا رسید باین شعر

امام الوحی یشفع بالمثانی   و کان ابو حسن لنا شفیعا

یعنی من میبینم که خداوند جهان قبول شفاعت پیغمبر نماید بخاطر او
و شفاعت قرآن و حضرت ابو الحسن هم نیز شفاعت میکند مثل
قرآن

و یوم الدوح یوم غدیر خم   ابان له الولایة لو اطیعا

یعنی در روز روییدن شجره طیبه یعنی قوی شدن تنه آن درخت در روز
روز غدیر خم بود که ظاهر کرد خدا ولایة او را برای علی اگر اطاعت کرده [شود]

و لکن الرجال تبایعوها   فلم ار مثلها خطرا مبیعا

یعنی مردم بیعت کردند با او و لکن ندیدم مثل آن بزرگی که فروخته شود
کاتب گوید طبعا هم میشود خواند که مثل خطر اما باشد پس اشعار را
از کتب نقل کرد که من در باقی اشعار تامل میکردم خوابم برد دیدم
حضرت امیر سلام الله علیه وارد شد فرمود یا کتیب اشعار را خواندی
چون خواندم فرمود این شعرها هم ملحق کن با اشعار خود

فلم ار مثل ذلک الیوم یوما   و لم ار مثله حقا اضیعا

یعنی چنین روزی ندیدم با آن عظمت و شکوه در همه دنیا و ندیدم
هیچ حقی با این روشنی و وضوح که ضایع شود القصه صاحب
کتاب خطبه غدیریه فرمود که سید جلیل القدر موثق فرمود که من

در بند

طلبه بودم در یکی از روزهای عید غدیر شخص فاضلی را دیدم که [illegible]
شیعه است با او معانقه کردم مبارک باد گفتم داد از من بدش آمد
در مقام تعبیر و توبیخ من برآمد آخر الامر گفتم من در این امر با تو مباهله
میکنم اگر علی خلیفه بلافصل پیغمبر است و بر حق است در این روز [illegible]
بر تو نازل بود و در ضمن بود که خود را اقرار نمی‌کنی و الا برمن نازل بود
[illegible] حق با شماست پس بعد از مدتی چند روزی نکشید و [illegible]
در حال من رفتم دیدم بنا خوشی فلج گرفتار شده نمیتواند حرکت [illegible]
آورد دیدن مرا گرفت التماس میکرد و عذرخواهی میکرد گفتم حالا فهمیدی
حق با ماست گفت بلی دانستم که علی خلیفه بلافصل پیغمبر است گفتم که
بده و اقرار کن گفت اقرار میکنم الا الآن من در معالجه [illegible]
و مقتدای [illegible] ام اگر اقرار کنم از درس من را کنده [illegible]
من میرود هر چه موعظه نمودم اقرار نکرد و من مایوس شدم برخواستم رفتم بعد
چندی مبتلا بود آخر بهمان مرض از دنیا رفت بلی یعرفون نعمة الله
ثم ینکرونها

از [illegible] در کلام   از جمله الف علی ابن طالب

جو محمد بلا نام   مؤلف گوید این عبارت فارسی است که بزبان فارسیان
بیان الف بی تی باشد نه الف با تا عبارت از بینات حروف
و هی نام مبارک محمد استخراج میشود که ۱۵۷ باشد معین الدین
میبدی در شرح دیوان امیر المؤمنین که از بینات نام علی ایمان
بیرون آید و بینات حروف باصطلاح جفر آنرا گویند در وقت تلفظ حروف
تمام ظاهر شود سوای حرف اول مثلا نام علی مشتمل بر سه حرف
میباشد اول عین و بینات او یا و نون است دوم لام و بینات
آن الف و میم است سوم یا و بینات آن الف است والسلام
و این سه حرف ماده لفظ ایمان است که ۱۰۲ باشد

از مهر علی گسسته یا مدعیان   نامش همه دم نقش کنید بر دل و جان
وین نکته مرا ذهن گذار [illegible]   تا هست ز بینات او معنی ایمان

مدح سوره

فمن ذا الذی یشبهک بدر اللیل بل انت انور
ووجهک من ماء الملاحه تقطر

ایا علة الایجاد و یا غایه المنی
فمن ذا الذی من مثل وجهک یبصر
فما ولدت حواء من صلب ادم
ولا فی الجنان الخلد مثلک احسن

سید حیدر حیدری

لعمرک ما قام خطیبا معلنا
یوم خم باجتماع المحفل
قال ان الله جل اخبرنی
فی معاریض الکتاب المنزل
انه اکمل دینا قیما
بعلی ان لم یکمل
وهو مولاکم فویل للذی
یتولی غیر مولاه الولی
وهو سیفی ولسانی ویدی
ونصیری ایها الناس وظل
ووصیی وصفیی والذی
حبه فی الحشر خیر العمل
نوره نوری ونوری نوره
هو فی متصل لم یفصل
وهو فیکم من مقامی بدل
ویل لمن بدل عهد البدل

اشعار ابو القاسم ...

اذا اکثر الطعام فحذرونی
فان القلب یفسده الطعام
اذا اکثر المنام فنبهونی
فان العمر ینقصه المنام
اذا اکثر الکلام فسکتونی
فان الدین یهلکه الکلام
اذا اکثر المشیب فحرکونی
فان الشیب یتبعه الحمام

مباحثه

مباحثه قاضی معروف بعضد در شیراز با یکی از علماء با علم
که نامش مولانا شاه بود و خیلی لاغر و ضعیف الجثه بود بخلاف عضد
که خیلی عظیم الجثه و فربه بود مباحثه ایشان طول کشید تا در مقام
مشاجره قاضی عضد دید که او علم در ریش است گفت آه ای ...
از الست دوست بگوشم میرسد ولا الحقیر نمود لیکه لاغر و ضعیف بود
مولی شاه گفت از یک نطفه بلی بیش از آن نمیشود عضد خجل شد

تا زنده بود غصه میخورد که چرا من این حرف را نزدم در تواریخ است
متوکل را غلامی بنده بود خیلی خاطرش متعلق بود او را تمام کمالات
و آداب تربیت کرده بود این مرتبه او را بدست ملاحان که او را
شنا بیاموزند چون فتح غلام هنوز کودک بود که دلیر باشد
از عادت کودکی خیال کرد آموختن را رفته خسته کرد ...
آب تند بود فتح را بگرداند و فتح دید ...
کرد آب او را بی اختیار خود او را میبرد تا از نظرها ناپدید شد ...
تا خود را ... آب بسپارید توکل بر خدا ...
متوکل را خبر کردند و متوکل از ...
نموده بود ... تخت بر آمد بالای خاک نشست قسم خورد تا او را
نه بیند غذا نخورد ملاحان را طلبید گفت هر که مرده فتح را بیاورد
هزار دینار بدهم ملاحان در دجله فتادند ...
تا بعد از هفت روز ملاحان بلب آب رسیدند دیدند فتح ...
گفت هنوز جان ... ملاحان ... آمد نزد متوکل گفت
زنده بیاورم من چه بدهی گفت ... هزار دینار نقد بدهم ملاح گفت
من بعد از ... زنده او را آوردند متوکل ... گفت ...
دینار بده ... گفت از ... غذا بیاورید فتح گفت ...
چگونه ... روز است طعام نخوردی فتح گفت هر روز ...
میان طبق آب ...
محمد ابن الحسن الکاف متوکل ... در شهر ...

... از روز ... ... متوکل ...

با توکل بر خدا نتیجه [illegible] نوشته اند سلطان [illegible] جعفر [illegible]
جوهری معمور مردی بود دید جواهر بسیار خوار بود پس رسید تبسم فرمود
گفت سلطان گفت تبسم [illegible] گفت داود سلطان تبسم فرمود [illegible]
من یک سلطان داود و درهم یک سلطانی داد و فرمود [illegible]
جواهر تو دیدم [illegible] از جهت خارج شود دانه جواهر داد [illegible] گرفت از
روی شوق بهوا می‌افکند و معلق [illegible] تا کار [illegible] در هوا دانه را [illegible]
بعیال خود گفت روز دیگر باز [illegible] او را دید و فرمود [illegible]
و در [illegible] حکایت را عرض کرد سلطان دانه دیگر داد
او را [illegible] خود گذارد [illegible] از همه جا [illegible]
آمد [illegible] غفلت کرد [illegible] خود را [illegible]
[illegible] آب [illegible] هر چه جستجو کرد نیافت تمام [illegible]
بیرون رفت نیافت باز مهموم بخانه آمد عیالش خبر داد [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] حضرت [illegible] آورد آنگاه
شد [illegible] مرحمت فرمود این دفعه [illegible] دستار [illegible]
[illegible] آمد [illegible]
دستار [illegible] گذارد ناگاه دید [illegible]
بیرون کرده از [illegible] دستار [illegible]
[illegible] خانه آمد [illegible]
عقاب [illegible] از [illegible] هلاک [illegible]
[illegible]
اگر توکلت بخدا محکم و استوار بود [illegible]
علی الصباح [illegible] توکل بر خدا [illegible]
[illegible]
گذارده [illegible]
دید [illegible] جواهر [illegible] آمد [illegible]
روزی حضرت سلطان محمود [illegible]
از سلطان [illegible] فرمود [illegible]
[illegible]

حدیث در تحف العقول هشام ابن حکم از حضرت کاظم سلام الله علیه
روایت میکند قال یا هشام ایاک و مخالطة الناس
والانس بهم الا ان تجد منهم عاقلا مأمونا فآنس به
واهرب من سایرهم کهربک من السباع الضاریة وینبغی
للعاقل اذا عمل عملا ان یستحیی من الله [illegible]
در عمال خودت [illegible] با خدا [illegible] وقتی که آمد [illegible]
ندانستی کدام یک خیر و صواب بیشتر است ملاحظه کن کدام یک
نزدیکتر است بهوای نفس تو مخالفت آن [illegible] ثواب
زیاد در مخالفت نفس است [illegible] عرض کرد [illegible] کسی
طالب علم است لکن عقل او وسعت ندارد که مطلب را ضبط
نماید چه کار کنم فرمود لطف کن با او بنصیحت و موعظه اگر ضیق
[illegible] شد قلبش از موعظه معرض او شو خودت [illegible]
[illegible] تکبر [illegible] علم ذلیل میشود
وقتیکه املاء کردی بکسیکه اهلش نیست و طاقت ندارد
سلطان محمود گفتند چرا ایاز عاشق [illegible] خوش منظر است و نه
خوش [illegible] فرمود [illegible] بغیر من التفات ندارد [illegible]
بگرد بلی نوشته اند وقتی یک کاسه [illegible] از [illegible] سلطان
آوردند سلطان خواست مقام ادب ایاز را بفهماند [illegible]
[illegible] یک یک که [illegible] کاسه را بشکنید همه گفتند پادشاها حیف
ظرف جواهری در خزانه [illegible] سلطان قیمت [illegible] بشکنید سلطان
رو کرد به ایاز فرمود [illegible] ظرف را بشکن فوراً [illegible] زمین زد
همه او را ملامت کردند گفت [illegible] کلام سلطان را نه شکستم که
کاسه را [illegible] سلطان فرمود [illegible]

من جاهد فینا لنهدینهم سبلنا   الحجب عوائق
بین بنده و خدا بسیار است و انسان بتقوی و عبادت میتواند
بعضی از آن حجابها را بردارد ولکن مجذوب و محبوب و مقرب
نمیشود علیه‌ی کدشت لقومی الی [illegible] و حجابها بعضی ظلمه و بعضی نور
حجابات ظلمه معاصی است و حجابها نور از خدا بغیر خدا خواستن است
مادامیکه غیر خدا خواهی بخدا نمیرسی اسم بر مسمی است با وصف عشق
انسان عاشق نمیشود با گفتن حلوا دهان شیرین نمیشود با گفتن
حلو مثلا انسان سیر نمیشود   مگر انوار الهی برود بدر سالک عالم آید عشق
تاکه از جانب معشوقه نباشد کششی کوشش عاشق بیچاره بجائی نرسد
هر چه را که در بنده آن بنده آنی عزیز گفت مدتهاست که من طریق
درویشان و سلوک میکنم بر من هیچ دری نگشوده میخواهم رجوع
بطریق سابق نمایم گفتم در دلم که تو هرگز طریق درویشی سلوک
ننموده درویشان خود را بنده خدا دانسته [illegible]
[illegible]
حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس   در بند آن مباش که نشنید یا شنید
غزالی در احیاء العلوم شرح مفصل از عشق و محبت بیان فرموده
لکن عرفا گویند انسان از شرح محبت و عشق عاشق نمیشود مثلا
از شرح جلال و جمال محبوب که گفته شد حتیا عاشق نمیشود
عاقبت از دیده گر شد لکن   عاقبت از دل نخواهد رفت قطعا
قصه شوق ترا چه شرح دهم   دل بر پوست او کند انشاء
هر چه از تو است راحتی چه زشت آن نقش چه زیبا
هر چه از یار رسد راحتی چه حالها چه بلا یا   [illegible] خار بیا
باید بنده محبوب شد نه بنده محبت آنوقت کشف حجابات خواهد شد
چه به الهی از همه چیز وارسته میکند   ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز
کان سوخته را جان شد و آواز نیامد   این مدعیان در طلبش بیخبرانند

و علامت و نشان مجذوبیت بعضی از اولیاء الله و مع الله و فی الله
که اسفار اربعه باشد یعنی چهار منزل که طی نمود سالک مجذوب میشود
و قرب و بعد انسانی بخدا و قد بواسطه اختلاف معاصی است
از صغیره و کبیره و مقصود ما از مجذوب نه مسلوب التمیز است بلکه
منقطع شدن ما عدا است از من عدا و ما عداه و این مقام باید اول
از معاصی صغیره هم احتراز نماید اصرار صغیره کبیره میشود و همچنین
استخفاف اصرار تکرار است اگر کسی ده گردو داشته باشد [illegible]
گوید بسیار دارد اما اگر کسی ده دانه گردو داشته باشد نتوان
گفت گردو بسیار دارد غرض تعیین قلت و کثرت از حیث موارد
مختلف میشود بعضی به حد با کثرت است بعضی به شمردن و از این قبیل
ایضا از کثرت خارج است خلاصه با اصرار صغیره کبیره میشود و هم
با استخفاف و قلت مبالات بان نیز کبیره میشود کما قال رسول الله
کل امتی معافی الا المجاهرین

در مقاتل الطالبین در ترجمه علی ابن زید شهید گوید در علم و زهد
و ورع از فقهاء اهل خود در گذشته بود و در شجاعت از ابطال رجال بود
ملقب بموتم الاشبال بود در حمله اکبر وقتی با جمعی در بیابان میرفتند
شیر پیدا شد با اشبال و بچه‌های خود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کفت چون [illegible]
[illegible]

جلد اول در ص ۲۵ مدت حمل زنان و حیوانات مفصلست حتی
در سایر انسان از ابتدای حمل الی سن شصت سالگی

خوش صورت امر بسجود رحیمه جنة از قسم درید و در بشر آن اکبر
میکند و قدر میکند از دیگر باد ذکر خدا و اشک جاری تو بر خیر سلام
بده و معانقه کن با او و او از تو خبر رسد و خشت میکند تو
خود بمعرفی کن مثلی عمر زمان طولانی با تو صحبت میکند
تو طول مده و وداع نما زود برگرد هرچه فرماید اطاعت کن
اگر بار دیگر خواهی ملاقات کنی بیمار نمیشود همی کوید لا
قسم زیارت کردم عمو را دارا هم دل نفر زن و مرد قول میکرد
می جوانیت میکنم او که رهیکرد پس کف اطرافیان الان تر می
اینکه میکنم اول دعوت شربه لعل حبشی میدهم هر چیز مادر
حرف خود میکنم هر گاه اینکه حکم شد لعبوا امیدوارم از قول
و تره هر چه مردم افکنده اند رسیده ام قوت میکنم دختر
این مرد را کرده ام برقی از حال مرا فشار داده مرا ازاین زن دختر
شد بیمار کن مکلف بده نفل سقا یمت بده همکاریست و قوی
تو اسم یاد نفرمایم کرد من ذریه محمدم او کف من نسب نا امکان حجر
می از دنیا رفت من نقدر از محزون شدم که دیگر از زمیع خیر اعتقاد
گریان و محزون شدم چرا که دختر من در دو نسخه خود دید
لای این است معنی زهد و ترک دنیا اگر کسی تمام اوقات خود را
صرف دنیا کند در قیامت بصورت و سیرت انسان نمانده مسلط
میشود چون ترک حق کرده اند چاره معنی است در ترک
حالست با ایمان تا حق بده بدنیا نفروشیم لا من لقی
اتبعت اهوائهم بعد الذی جاءک من العلم ما لک من الله من
ولی ولا نصیر قال ان هدی الله هو الهدی
خدا را شعار ترک دنیاست هر گز باشد هر چه باشد نکنی
دنیا طلب کنند هر چه باشد هر گز باشد

بابو ...

باید دانست که شرافت هر چیز بسته بروح و خاصیت و حقیقت اوست
و نیز فرماید فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه
ترجعون و در دست خداست ملاک و روح هر شیء و قرآن
کلام حضرت منان هم جسد دارد و هم روح و جسد قرآن مجید
همین صورت و هیئت و حروف است که منتهی و واجب التعظیم
است و روح قرآن معارف و حقایق و احکام آن است
که حکمة البالغه است که تعظیم قرآن بواسطه همین روح است حال اگر
محلی پیدا شود دارای این مراتب مذکوره یعنی حقایق قرآنی باشد
مع زیاده البته او اشرف است و عزیزتر و افضل از خود ابدا جسد
مثل نفوس مقدسه پیغمبر و اوصیای آن سرور سلام الله علیهم اجمعین
چه ایشان محیط بر تمام علوم و حقایق و اسرار غیبیه غیر متناهی اند
و قرآن یکی از آن علوم است و آن ذوات مقدسه جواهر سبعه
قائم بذات در کتاب معانی الاخبار از حضرت باقر سلام الله علیه
روایت است که آیه کل شیء احصیناه فی امام مبین نازل شد
ابوبکر و عمر حاضر شدند عرض کردند یا رسول الله امام مبین تورات
فرمود لا عرض کردند انجیل است فرمود لا آیا قرآن است فرمود لا
پس امیرالمؤمنین تشریف آورد پیغمبر هذا هو الامام الذی
احصی الله فیه علم کل شیء قال معاشر الناس
ما من علم الا علمنی ربی و انا علمته علیا و قد احصاه
الله فی کل علم و احصیته فی امام المبین علی
این است خود میفرمود انا و الله الامام المبین ابین الحق
من الباطل ورثته من رسول الله و احادیث باین مضمون
در میان علمای شیعه متواتر است که از ضروریات مذهب است و
تفضیل داده اند عترت طاهره بر قرآن مجید بخلاف مکتوب
با دو لفظ تموده اند که اینها موثق نشیند و نموده اند و فرمایش پیغمبر را

که در خطبه یوم غدیر فرموده تاویل و توجیه کرده اند معاشر الناس
إنّ علیاً والطیبین من اولاده هم الثقل الاصغر و
والقرآن هو الثقل الاکبر اول ائمه انبیاء و جمیع حضرت متعال
بقدر فهم مردم حرف میزدند کلم الناس علی قدر عقولکم فرموده
فرموده و لهذا هم فرموده اند چون درایت و عوام الناس اصحابه
قرآن عظیم در نسبت بنظر با بر ثقل اکبر فرموده که اگر ثقل اصغر معلوم شود
عوام صحابه ستحقان با لاین میلغستند حتا که گفتند و کردند آنکه
خصوص منافقین با امیرالمؤمنین و جمیع دیگر ائمه لیس فرمایش بمعنی متنی
حقیقه بشریه ایشان نه حالت ملکوتیه و حقیقت آنکه اصغر بودن
ایشان فقط بحسب ظاهر بشریت است که بهتفاد و میکردند علما از
قرآن و تعذر میکردند از قرآن بعد از رد قفا و الاحوذ ش متفرد
اما کلام الله الناطق و هم محققین متفق اند که عقول اهل
کاملند درا مدان نه از عقول هست آمده اند مثل سایر بشر بلکه
عقول آن تعلق با مدن از تبلیغ امرالله که لیشکان بلو بشر
خواه رسانند بر شکل فی الحواطائی حقیقه انسان کامل
هر رساند فهم امتزه اعتبار بود داشته باشد نمیدانند قرآن
تفصیل و بعد بغیر هر چه انسان کامل حاصل از نور خدا
عطا شد و سایر انبیاء از نور نور انسان کامل بهم رسیده اند
حضرت صاحب الزمان فرمود لا فاقة لنا الی الخلق نحن
صنایع الله و العباد الخلق بعد صنایعنا پس تفصیل وجود
انسان حق شده قاعده اصل فرع و الا لازم میاید که قرآن
تفضیل داشته باشد پس او جانب الخاطب نیست بعد از مرتبه الوهیت
مطلقه مرتبه انسان کامل است بعد فرمود انا من الله و الکل منی
اصبع علیهم نعمه ظاهره و باطنه نعمت باطن انسان اند حضرت
امیر فرمود مرکبی را انتم لله لسانه هذا الاشاخصه انتم یا سلمان
و یا جندب انا احیی و امیت باذن ربی و انا عالم بضمائر قلوبکم

پنجمی

جزو پنجم

پنجمی حضرت موسی ع نودی من شاطی الوادی الایمن
فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یا موسی انی انا الله
و مولانا شاطی الوادی الایمن ذات است و بقعه مبارکه از ملکوت
و شجره اصل شجره طیبه که در قرآن است حضرت خاتم است که وارد
ان الله تعالی اظهر فی الانبیاء صفاتاً و اظهر فی محمد ذاتاً و
صفاتاً یعنی احدی مظهر اسم ذات نشد که الا باشد الا محمد و آله
طلع الطلع بکماله لهذا وارد شده اطلاق لفظ جلاله و رب بجز
آن قرآن ما و عیش بر امام عن ابی عبدالله فی قوله تعالی والله
لا اکثرهم لا یعلمون قال ای امام هدی مع امام ضلالة فی قرن
واحد بل اکثرهم لا یعلمون و این خبر در کنز الفوائد کراجکی است علیه السلام
در شدت اتصال نور ایشان بنور خدا مثل زده اند که بدیده محال
آهن از شدت اتصال با آتش در حکم آتش است از این است معنی فرمود
علی ممسوس فی ذات الله امام حسین علیه السلام فرمود ممسوس فی الله
تعالی و قال بریء در ضلالت اند و فرمود نزلونا عن الربوبیة الخ
قرآن بتنهائی حجت نیست رفع اختلاف میکند بلکه مبیّن میخواهد
اگر حجت بود پس از ائمه اختلاف در امت حیث از انجا است که پیغمبر
فرموده انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما
لن تضلوا ابداً و این حدیث در صحاح سته و متفق علیه مسلمانان است
علاوه بعضی از کتب عامه وارد تارک فیکم خلیفتین فقط بعضی
تمسک بهر دو دارد با این عترت را قرار داده اند مثل سایر مردم در
کجاست که ابوحنیفه با شافعی عترت انس دارند و علماء الله که اولاد
غزالی و دیگران تکفیر کرده اند ابوحنیفه را غزالی کتابی مخصوص در
طعن و کفر او نوشته نام منخول الاد له را بیان کرده کفر او را
ائمه معصومین با امامیه دشمن تکفیر منکر ندارند چهارصد نفر شاگرد
داشت حضرت صادق که از آنها ابوحنیفه بود که چون گرفت
باز کرد

قال الشیخ الرئیس ابو علی بن سینا فی رسالته النیروزیة ... العقل الاعظم ... الباء من ... العقل ... الاعلی ... والنفس ... من ... والملائکة والعقل ... [illegible]

بسم الله تعالی در ترجمه مولانا جلال الدین دوانی چنانکه در روضات
الجنات و مجالس المؤمنین و غیرهما است که جلال الدین محمد بن اسعد
دوانی است صاحب حاشیه قدیم و جدید و نسبش با ملک ... میرسد
در اوائل امر در مذهب اهل سنت و جماعت بود و حول ... رساله
... را که رد کرده است در آن و در رساله امیر صدر الدین
که از امیر شیراز بود گفته اگر جد من صدیق زنده بود ...
از این غوامض علمیه و دقائق حکمیه و مطالب عالیه اسلامیه در این
صورت چگونه استحقاق خلافت رسول الله داشت چگونه میشود که
پیشوای دین مبین باشد عاقبت از مذهب اهل سنت دست برداشت
داخل در مذهب امامیه شد پس کتابی نوشت موسوم بنور الهدایه
که مصرح است بشیعه بودن او در آن رساله ابتدا بتوحید و نبوت
بحث میکند پس بمسئله امامت رساله مختصره است بسیار نافع
میگوید باید دانست که بقاء دین و احکام شرع حنفی بعد از
خاتم النبیین ص آن است که باقی باشد در کتاب یا در لوح
محفوظ یا در علم الله ... دین پیغمبر باقی ...
بقای دین عبارت است از اینکه احکام آن در میان افراد امت
کلا او بعضا معمول و متداول باشد پس باید بعد از نبی ص
کسی باشد از ایشان که در رسانیدن احکام دین خطا نکند اگر
... باشد باقی نماند و این بر خلاف مفروض است پس ...
احکام حق باید مثل نبی معصوم باشد تا عقلا رسول ...
نماید و باید صاحب نفس قدسیه باشد تا بحسب استعداد ذاتی
از ابتدای وجود تا آخر حالات او وجب ... در مرتبه عصمت
او را محفوظ دارد و باید افضل اهل زمان باشد تا تفضیل مفضول
بر فاضل لازم نیاید که نزد عقل صحیح نیست و علمای اسلام همه
اتفاق دارند که بعد از پیغمبر باید امام و خلیفه میان امت باشد

تا معلم

تا معلم مسائل علمی و عملی و مروج احکام دینی و دنیوی باشد و باقی بدارد
اما اختلاف نموده اند آیا در چه شخص از ایشان فی نفس الامر متحقق
متحقق میگردد جمعی برآنند که ابوبکر است بعد عمر بعد عثمان بعد ...
امیر المؤمنین علی ع و جمعی دیگر قائلند که امام مطلق و خلیفه بلا فصل
بر حق علی ابن ابی طالب است بعد از او امام حسن ع کذلک تا امام آخر
قائم ع بر حق ... اختلاف بسیار است لکن اقوال معتدبه دائر
است مابین این دو مذهب مذکور و هر کدام از فرقه ... اقوال خود
استدلال است چون اقوال ... نزد عقل ... حکم نمود
که خلیفه ... او است باید شبیه او باشد در کمالات علمی و عملی
و نفس ... و باید صاحب نفس قدسیه باشد تا بحسب استعداد ذاتی
از ابتدای تکوین تا آخر حالات در کنار عصمت محفوظ باشد و قول او
احتمالات عقلی حجت باشد و دین ... خود باشد چون از تتبع
و تصفح کتب متفق علیه و مختلف فیه دانسته بودم که کمالات علمی و
عملی علی ابن ابی طالب بحدی بوده که پیغمبر بامر خدا در مرتبه نفس خود
دانسته چنانچه آیه مباهله ناطق است فقل تعالوا ندع ابنائنا
و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ... باتفاق
مفسرین مراد از انفسنا علی مرتضی سلام علیه است چنانچه مراد از
ابنا حسن و حسین و مراد از نسائنا فاطمه زهرا است و هم دانسته بودم که
نفس شریف قدسی ... است بحدیکه ایشان در رحم مادر
بودند فاطمه فرمود چون ... وارد شد با شریف ...
که در رحم ... حرکت میکرد ... میکرد ... تواضع
و هر طرف که ... بود روی مرا باطرف میکرد ...
وجه ... بوده دانستم که در رحم مادر مرتبه نبوت
بر آن سرور منکشف بوده ...
خلفای ثلاثه ... اتفاق ... مشرک بودند ...

مدعاهای مدعیان [illegible] شده‌اند و در امور که عقلا قبیح است خود
صرف می‌نمودند لعدم که آمدند لشرف ایمان مشرف گردیدند لعرف
قول مصطفوی ص و بمحض دلیل عقلی ایمان نیاوردند با معجزه
خواستند و بعد از ایمان بقول خود چه غلطها در امور آن کردند
حتی اعتراف میکردند لولا علی لهلک عمر اشهر از بیان است و با
این استعداد نفوس قائم مقام پیغمبر شدند که مرتبه نفوس ایشان
مرتبه نفوس حکما هم نبوده بلکه بعضی از حکمای یونان مانند لقمان و
بقراط و افلاطون بعقل خود توحید را دانسته اصلاح اخلاق
[illegible] رسیده‌اند بلکه بعضی منع میکردند پس چطور که استعداد نفوس
ایشان بمرتبه افلاطون ارسطو هم نبود چگونه قدم بمرتبه اعلای
[illegible] گذاردند پس یقین کردم که خلیفه بلا فصل معصوم حضرت امیر
بوده و ائمه اثنی عشر ع پس در تحقیق [illegible] ایشان [illegible]
حتی امر خلافت حضرت [illegible] بودند که از خلافت [illegible] است و
احکام آن نه ریاست و سلطنه اگر کسی بگوید که خلفای ثلثه
اگرچه در اول مرتکب قبایح میشدند ولی چون بدرجه اسلام رسیدند لو
عملهای محدوده نمودند پس موجب ثواب بودند پس [illegible]
نظر بر [illegible] استعداد خلافت [illegible] جواب گوئیم [illegible]
رساله موافق قولیکه عقل صحیح و سلیم او لا قبول کند [illegible] عقل
حدیث ثواب زیارت مشکوک فیه است [illegible] در اثبات آن
[illegible] نه مستقل است نه مستند بمتواتر چرا که در روایات این حدیث
هم متفق علیه نیست یا از حد متواتر باشد [illegible]
[illegible] محمد [illegible] باشد و [illegible] مستوجب کثرت ثواب
باشد نیز ثابت مدعی ما باشد [illegible] زیرا که ثواب در عرف
شرع جزا و پاداش عمل است در دار الجزاء نه در دنیا که
دار الکسب است یوم تجزی کل نفس بما کسبت

هم اگرچنانچه دارای استعداد خلافت باشند با [illegible] در خلافت خطائی
از ایشان سر زند و حال آنکه بتواتر رسیده خطاهای ایشان بشماره زیاد
و هم اگر کسی شبهه کند اگر امیرالمؤمنین بعد از نبی خلیفه بلا فصل بود
بایست مردم را دعوت نماید والا لازم میآید اهمال کرده باشد
در اجرای احکام دین بعد از رحلت پیغمبر و ادعا نکرد و مردم را
بخواند از خانه بیرون نیامد جواب دعوت نمودن در عرف محققین
دو قسم است یکی دعوت قولی یکی دعوت فعلی و در علم میزان ثابت
شده که دلالت عقلی اولی است از دلالت لفظی که [illegible]
فرض اولا تسلیم کنیم که دعوت مولی قولی نبوده دعوت فعلی که [illegible]
زیرا که بالفعل مخبر بن امیرالمؤمنین بعد از تلقین حضرت [illegible]
خاتم النبیین چند شبانه روز در منزل [illegible] و بیرون نیامدند
[illegible] دعوت قولی دیگران اعتنا نمودند اگر [illegible] که [illegible]
خلیفه بر [illegible] قواعد تغییر نمود که موجب عصیان باشد بلکه [illegible]
[illegible] دعوت فعلی بود و در این باب حدیثی است که [illegible]
زهرا سلام الله علیها رسید که از خلافت [illegible] حق بود [illegible]
بیرون نیامدند مردم را دعوت [illegible] نمود نقل [illegible] خلیفه [illegible]
و کعبه [illegible] بطواف مردم [illegible] بلکه مردم مکلف بطواف کعبه اند
و مانند آنکه در کتب [illegible] بعد از آنکه [illegible] که
مکلف بود [illegible] قرآن را جمع کرد آورد دعوت [illegible]
نمود [illegible] علاوه [illegible] فاطمه زهرا [illegible]
[illegible] دعوت [illegible] که [illegible]
[illegible] بود و هم [illegible] در مجلس [illegible] ابوبکر
در احتجاج کرد ابوبکر [illegible] از منبر [illegible] لست بخیرکم
و علی فیکم

[illegible]

وهم مثل مطلب گذشته است مباحثه شیخ حسین بن عبد الصمد الحارثی
والد ماجد شیخ بهائی است با یکی از بزرگان علمای عامه در حلب در سنه
[illegible] بقصد نجات [illegible] به میدان کردم الفضلاء فضلاء علم
که شخص ذکی و نجات بود چون مرا با او خصوصیت و صداقت
بود و پدر او از اعیان حلب بود گفتم با او شیخ است در حقیقه مثل من
و تو بعد از آنکه عمر خود را در تحصیل علوم اسلامیه صرف نمودیم باز ما مثل
سایرین در دین خود و مذهب خود بمحض تقلید آباء کرده با مقلد باشیم
و تقلید مذموم است بنص قرآن و نیست حجت نجات و منشأ حکمه اینکه
هر کسی تقلید میکند از اسلاف و آباء خود اگر حجت بود باید همه اهل
ادیان ناجی باشند و حال آنکه همه ناجی نیستند گفت بیا با هم مباحثه کنیم
من گفتم بگو [illegible] در تفسیر [illegible] از رسول الله است
در وجوب متابعت ابو حنیفه گفت لا نیست گفتم اما اجماع
کردند اهل اسلام بوجوب اتباع او گفت لا گفتم پس چرا باید
تقلید کنید او را گفت او مجتهد است و مقلد الیه باید تقلید
تا آنکه گفتم چه میگوئی درباره حضرت صادق سلام الله علیه آیا
مجتهد بود یا نه گفت بلی فوق اجتهاد و فوق الوصف فی العلم
والتقی والنسب [illegible] و صاحب شأن عظیم و علمای ما نقل کرده
که چهار صد شاگرد داشت از هر علم یکی از آنها ابو حنیفه است
گفتم اقرار کردی با جتهاد و تقوای او و جواز تقلید مجتهد پس
تقلید میکنیم از آن حضرت و شما از ابو حنیفه از کجا معلوم شد
که ما ضالیم و دیگران بر هدایت با آنکه جعفر [illegible]
[illegible] است که خطا میکند بلکه علم او از علم الله است و از
رسول [illegible] ادله و [illegible] معضله است و ابو حنیفه
که عمل میکند برای و قیاس و استحسان و حال آنکه [illegible] است
[illegible] ما ترک میکنیم از عصمت حضرت صادق [illegible]

میگوئیم

میگوئیم بالا و دلایلی است بر وجوب متابعت حضرت که یکی از آنها در
ابو حنیفه نیست یکی از دلایل اینکه اجماع کل اهل اسلام حتی اهل سنت
و معتزله میباشد بر غزارت علم آن حضرت و وفور تقوی و عدالت
طور که من تا امروز با این همه کتابها که دیده‌ام از اهل ملل و تواریخ
والسیر و کتب جرح و تعدیل ابدا ندیدم یکنفر طعن بحضرت زده از
هیچ جهت از [illegible] و دشمنان شیعه ایشان [illegible]
[illegible] و تعظیم ایشان [illegible] در دنیا [illegible] اینکه [illegible]
مردم [illegible] هستند تقرب بان ملوک بواسطه صدق [illegible]
قادر شدند که افترا بر زنند با ایشان [illegible] تقرب ایشان بود
[illegible] اگر حرف دروغ بگویند همه تکذیب میکنند [illegible]
و این چونکه [illegible] از حضرت و آباء او [illegible] از جمیع مردم کل
چگونه جائز باشد ترک تقلید کسی که اجماع خلق است بر او عدالت
و وفور علم او و جائز باشد تقلید کسیکه ظاهر است در او شک و طعن
با آنکه جرح مقدم بر تعدیل است و امام [illegible] غزالی کتابی
تصنیف کرده بنام منخول که موضوعش طعن ابو حنیفه و اتباع اوست
و فضلای شافعیه نیز کتابی تصنیف کرده اند بنام نکت الشریفه
[illegible] که من دیدم او [illegible] نوشته بود در جمیع
آنچه را که غزالی ذکر کرده و زیاد کرده اند چیزهای دیگری بسیار [illegible]
تقلید کسیکه متفق علیه است در علم و عدالت و تقوی واجب است
تقلید مرجوح با وجود راجح قبیح است [illegible]
بعض قرآن و تطهیر [illegible] از کل آثام و معاصی [illegible]
[illegible] تنصیص نموده در [illegible] ابن فارس و ابو حنیفه [illegible]
[illegible] گفت ما نمیدانیم که او از اهل بیت
چراکه از اصحاب ما [illegible] هیچ نقل نبوده گفتم [illegible]
از آن هیچ نقل نیست لکن علم [illegible] در عصمت در علم ایشان است
و واجب است اتباع آن حضرت بدو وجه اول آنکه تمام [illegible]

ثلثه

فاطمة بضعة منى طيبة فالله بعصمة حضرت صادق عصمت طيبه
بنص قرآن ثابت و عصمت حضرت هم باجماع ثابت
اجماع کرده اند زیرا که فرقه امامی حضرت و جمیع مطهره منسبب
و کسی قائل بنسخ عصمت نه نعصری مثل بعض خلاف اجماع
و هم اکثر مشهور است میان اهل نقل و سیرکه حضرت صادق و آباء کرام
تردد میکردند در مجالس موالف و مخالف با اینکه اکثر
مصنفین در رجال و طرق نقل و تعداد شیوخ و کثرت تلامذه کسی
نگفته غیر از که حضرت صادق اخذ کرده علم را از پدر بزرگوارش
حضرت باقر و حضرت باقر از پدر بزرگوارش امام زین العابدین
و آن حضرت از امیر ملت اجماعا داده کسی نگفته که ایشان
یک مسئله صغیرا کان او کبیرا بطریق اجتهاد گفته باشند پس
توقف نمود در جواب من لعف مراد میرساند من رجوع کنم گفتم
مولف دادم فقو ناخیا مت بیم اینکه این حدیث متواتر است
جمیع عامه و خاصه و در کتب همه هست بنص مختلف اللفظ و لکن
متحد المعنی انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما
لن تضلوا من بعدی ابدا کتاب الله و عترتی اهل بیتی
و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض تمسک بسنت اینها
و شیعه باین مردم قرار داده عترت را مثل سایر مردم هیچ کس
از اهل حدیث نگفته و نشنیده کتاب الله و ابو حنیفه و لیس محض شقاوت
و ضلالت است پس اقتضا میکند این حدیث بوجوب
متابعت ایشان که رجوع اند بر اسرار رسول الله حکمی عمت
عدول از ایشان بامر با تباع مثل نفس بی کتب الشیعه
ما قبل دارم علم و عدالت و تقوا ایشان را و نجات مقلد ایشان را
لکن مذهب ایشان نقل نشده و شهرت ندارد گفتم اگر اراده
از نقل این است که ابو حنیفه و شافعی مذهب ما را نقل کرده اند
حقی

لا حصی صرح نزد ما حجه مذهب ایشان نقل میکنیم و شیعه هم مذهب
حضرت را نقل میکنند و ما العلی و کذا ما فی المذهب این ظاهر است و
اگر مراد این است که صحیح کس از مسلمانان نگفته و این شخص میکاره
و در و غ است چه اکثر شیعه و بسیاری از عامه و ما فی طوائف
اقوال ایشان را نقل کرده و در صحاح و کتب جرح و تعدیل مشهور
حکمی هست انکار ندارد و علماء شیعه اگرچه کمتر اند از علمای سنیه و
جماعت ولکن کمتر نیستند از فرقه فرقه مذاهب اربعه خصوصا
حنابله و مالکیه و لقیا شیعه از ایشان زیادتر بود و علمای
الحمد لله در جمیع اعصار بوده و هستند اما در زمان ائمه اثنی عشریه
پس معلوم و واضح است مثل هشام ابن حکم و هشام ابن سالم و امثال
ایشان در ایام و در زمان ابن ابی عمیر و محمد ابن مسلم و امثال ایشان در زمان غیبت
مشهور اند در جواز علم داما بعد از ائمه سلام الله علیهم مثل ابن بابویه
و شیخ مفید و شیخ طوسی و سید مرتضی و برادرش سید رضی و امثال ایشان
و اشباه ایشان که عالم بوده اند از فقها نقف و معاحب است ابو
ابدا قائل انکار نیست مگر متعصب و جاهل پس لازم شد بکوش صحیح
مذهب ما و لازم نیست را بگوییم لصحه مذهب شما را زیرا که شرط
شد در اتباع که متبع باید معصوم باشد پس باید مذهب ما حق باشد
مبهوت شد دیگر جواب نداد آخر گفت پس چرا شیعه از اصحاب
سب صحابه میکنند چه انکار صحابه بالاتر است از نسب بائمه
خدا ما که ایشان دین اسلام را زیاد و قال ما انکار بر ظاهر شده
تشریف آنها در حوالی پیغمبر و بعد از آن فتح کردند بلاد را و یاری کرده
دین با آنچه معنی بود ایشان را فتوحات عمر بواحد از خلفا نمود
زیادتر بود از فتوحات پیغمبر مثل مصر و شام و بیت المقدس و روم
و عراق و خراسان و عراق عجم و توابع آن که عنوان انکار نمود
منکر آنها میکنیم در اول ایشان و حالا عمر مع خلیل فوق و نسطور
بانی بوده و در مذهب شما مع سب میکنند انکار اصحاب را

در مقابله با امام حسن صلوات الله علیه و سوء و ادب و نقل تو کنند
سلام الله علیه و معاویه عدو انبیا بنی بانبی
و تکفیر معطل آنچه قوی میدانند تا
هباب ازنا بر قبا
در سینه ازنا ب قبا و بکلام اولاد
البطن و ایجب الملک و تکلف حق
علامه علیه و ائمه رسول الله
و تسعه علیه و نور و لا غالط
ولایت عام دول و للابرار بانبیاء
الله و کل الامر حسن بانبیاء
ما یکون ضمه وامام از بر و غیره
است در ابلاغ ارض و عترتی
بیشتر فرمود بلکه و ولی الله
قسم ما السبع علی ابن ابی طالب بن ابی
حیانکه تفسیر تفسیر نوید و اربعه
قرآن تفسیر تفسیر و عترت
و علمای عامه هم اعتراف کرده
مصنفین ابو بلال و هم
در بیت و مصر و بغداد
و بعضه و تحکم و خراسان و موضع دیگر
موضع از خراسان رود و ایشان
در یا تالیف تفسیر
ای نوید

کسانیکه سبقت دارند در اسلام و از مقربین در خدمت رسول الله
بودند حتی دختر دادند و گرفتند و خدا ایشان را مدح کرده
محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم
تراهم رکعا سجدا — وقتیکه من در مذهب شما لعن ایشان را
می بینم تنفر میکند طبع من از شما و جزم میکنم بفساد مذهب
شما و وقتیکه این حرفها را زد ملاحظه کردم اگر من تصریح کنم
بجواز سب ایشان در مذهب شیعه نخواهد شد و لو هزار
دلیل بیاورم اینکه محبت در قلبش رسوخ پیدا کرده گفتم عوام
از ما سب میکنند نه خواص از علمای ما احدی بجواز سب نگفته
و این کتابهاشان موجود و قسم خوردم تقیه علاوه شده بود
اگر کسی هزار سال زنده گی کند و مذهب اهل طلب باشد و تبری
کند از اعداء ایشان و سب نکند صحابه را ابدا مخطی نخواهد بود
و نه در ایمان او قصوری خواهد بود فقلت دیدم پس از گفتن حرف
خشونت و غیظ بازش کم شد بعض تبسم کرد و [illegible] تصدیق کرد
مرا گفتم باعث شد بر تو زیاد سخن اهل طلب و اتحادشان
و عدالت در جمیع ایشان بکلی باور داشتن و دوستی ایشان
اولی متابعت اند فبای بعضهم و شهادت بده گفت شما
با من کرمی تابع ایشانم و لکن صحابه ما سب میکنم گفتم در [illegible]
رسیت سب کسی احدی از صحابه مگر ولکن وقتیکه بزرگی ایشان
ایشان [illegible] از دشمنان ایشان تبری
بجوید از نزد خدا و رسول آیا چه میگوئی در حق کسانیکه عداوت
کردند با ایشان و ایشان را اذیت کردند گفت کسی هست
از اهل این بیت گفتم علی را کافی است پس شهادت
داد که [illegible] خدا و رسول و ملائکه [illegible]
و بیزارم از اعدای ایشان گفت [illegible] دین [illegible]
الی دینی

ولکن دیدم در اوقات دیگر در دغدغه قویست در تشیع که خاطر
جز آنکه رسوخ کرده در قلبش از بزرگی اصحاب و عقیده با اینکه شیعه
شیعه سب میکنند پس در شب دیگر ملاقات کردم از او عهد خدا
گرفتم که کتمان نماید آنچه را که من در امر سب علی آن بیان
میکنم از روی انصاف و عهد کرد با خدا را مطلب که ما دامی که حیات
دارد اظهار ننماید با نذرها و قسمها مغلظه الوقت گفتم چه
میگوئی در صحابه که عثمان را کشتند گفت بمقتضای اجتهاد
آنها واقع شد و ایشان گناه کار نیستند و تصریح کردند صحابه
با این مطلب گفتم چه میگوئی در عایشه و طلحه و زبیر و معاویه
که با امیرالمؤمنین محاربه کردند و از فریقین قریب شانزده هزار
کشته شد و چه میگوئی در حق معاویه با اصحابش که محاربه
کردند با خلیفه عصر خود شصت هزار نفر از طرفین کشته شد
پس گفت مجتهد بودند گفتم آیا این اجتهاد مخصوص فرد مسلمان
مسلمانان است گفت بر هر کسی که صلاحیت دارد در اجتهاد
گفتم پس وقتیکه جائز باشد اجتهاد در قتل اکابر صحابه
و قتل خلفای مؤمنین و حرب برادر رسول خدا و ابن عمش
و زوج فاطمه دختر پیغمبر سیدة النساء و اعلم خلائق و ازهدهم
و اقرب رسول الله و وارث علم پیغمبر کسیکه اسلام بسیف او قائم
شد و کسیکه خدا و پیغمبر او بمؤمنان گفتند که حکم مثبت ابکار
حتی وارد اد بخصوص مؤمن ولی ناس کافه بقوله تعالی انما
ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکاة اجماع قائم است که مراد امیرالمؤمنین علی است
و پیغمبر فرموده من کنت مولاه فهذا علی مولاه و فرموده انا
انا مدینة العلم و علی بابها و در خیبر فرموده اللهم ائتنی

ما أحب خلقك   و بهم فرمود انت منی بمنزلة هارون
من موسی و امثال ذلك   پس چرا جایز نباشد اجتهاد در سب
بعضی از اصحاب پس بدرستیکه بخدا قسم ما سب نمیکنیم مگر
بعد از انکه دانستیم ایشان اظهار کردند عداوت خود را با
اهل بیت و ما دوست داریم خلصین اصحاب را که حافظین وصیت
رسول الله بودند مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و نعرفهم
کیانند و سیرت ایشان و سالکت سبیل از اصحاب حبل الحیات این آیت
اعتقاد ما در شأن ... و سب کردن دعا است خدا هم خواست
مستجاب و قبول میکند نخواست مثلیکه این مثل یحیی خونبهاست
و قتل نفس مؤمن خلود در جهنم دارد صریح قرآن پیغمبر بعمار فرمود
تقتلك فئة الباغیة و قتیکه در صفین عمار کشته شد عمرو عاص
بمعاویه گفت معلوم شد فئه باغیه ما ئیم معاویه گفت علی او را
آورده پس قاتل اوست عمرو گفت پس قاتل حمزه هم پیغمبر است و
این معاویه سنت قرار داد سب علی ابن ابی طالب را از بالای
منبر است و معمول بود در زمان بنی امیه هشتاد سال و بعد
از ان عمر بن عبد العزیز منع کرد ... پس ...
اجتهاد کردند ... را ... و ... از خطا باشند
گناه نکردند ... ممدوح اند در قرآن ... مطلق بود ...
ایشان القضا و ابرار بسیار بودند و حدیث حوض کوثر
واضح میکند این مطلب را و هم حکم ... میان ایشان منافق
بودند بنص قرآن چنانچه ... کاتب در حاشیه نوشته
اجتهاد ما جایز نموده لعن بعض را پس ازین تعجب نگاه کرد
بگفت آیا جایز است اجتهاد بدون دلیل گفتیم ادله ...
در این باب بسیار است ... گفت ...
گفتیم این دلیل ... انکار ... است ...
ازما

و در نزد ما ... قرار داد اسامة ابن زید را امیر لشکر و ...
او را بسوی شام و امر فرمود اصحاب را بمتابعت او ...
و فلان را اسم برد و تاکید فرمود که جهزوا جیش اسامة لعن الله من
تخلف عن جیش اسامة پس تخلف کردند اولی و ثانی با جمعی مسلمین
و ملعون شدند بنص رسول الله و بنص خدا چرا که قول پیغمبر قول
خدا است ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی پس گفت علی تخلف
کردند باجتهاد و شفقت با پیغمبر و مسلمانان گفتیم چگونه ما ...
پیغمبر را مریض بگذاریم ... از پیغمبر ...
گفتیم این بود محض خطا ... بدرستیکه اجتهاد جایز است در
ما لا نص فیه چطور جایز شد مقابل نص رسول الله اجماع علمای
اسلام بر این است و خلاف نص قرآن است ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی پس اجتهاد ایشان رد بر خدا و پیغمبر است
این کفر است آیا تصور میکنید مسلمانان که اینها اعلم بودند بصلاح
مسلمین از خدا و پیغمبر ... این ... و ...
... اگر من رجوع کنیم ... تا قیامت ... حدیث حوض
بیان کردم ... حمیدی
در جمع بین الصحیحین در حدیث ... صد ١٣١
که متفق علیه است قال لیردن علی الحوض رجال
ممن صاحبنی حتی اذا رأیتهم و رفعوا الی رؤسهم
اختلجوا فلاقولن ای رب اصحابی فلیقالن لی لا تدری
ما احدثوا بعدك   ... کتاب جمع بین الصحیحین
از مسند ابن عباس بلفظ دیگر ... در آخرش دارد
فیقال انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم
... در حدیث ٢٨ ... سحقا سحقا
لمن بدل بعدی   کاتب گوید ...

پس بجهة حب ریاست و دنیا و حب جاه و ملک اظهار کرد
عداوت با اهل بیت پیغمبر مثل سلاطین جلسا بد ... و بیرون
کنند بجهة حرص ریاست و سلطنه و فرار عمر و ابوبکر در غزوه خیبر
و مواطن دیگر مثل احد و غیره قول ابوبکر در حق عمر ان لی
شیطانا یعتریني و قول عمر در حق ابوبکر که انه فلتة
و قول ابوبکر لست بخیرکم و علی فیکم و قول عمر لولا علی لهلک عمر
و منع ابوبکر و عمر فاطمه را از ارث پدرش که فاطمه فرمود آیا
تو باید ارث ببری از پدرت و من از پدرم نبرم در کتاب بخاری و
بخاری ... نوشته فاطمه فرمود فاطمة بضعة مني من آذاها
فقد آذاني ومن آذاني فقد آذی رسول الله فقد آذی الله قال الله
ان الذین یؤذون الله ورسوله اولئك لعنهم الله
ویلعنهم اللاعنون و منع کردن عمر از کتابت پیغمبر ...
نسبت داد پیغمبر را فان الرجل لیهجر و گفت کل الناس
افقه من عمر حتی ربات الحجال و گفت متعتان کانتا علی عهد
رسول الله وانا انهی عنهما واعاقب علیهما و هیزم برد
که در خانه ... آتش ... عثمان عمار یاسر را
آنقدر زد که درد فتق پیدا کرد و ابوذر را تبعید کرد ...
طرید پیغمبر را آورد در مدینه ... کرد ...
عاقبت از خوف شیعیان شد مستقر شد ...
ولعن میکرد تمام اعدای اهل بیت را با اینکه ... هم بودند
ختمه ... والسلام علی من اتبع الهدی

در جواب سؤالیکه از یکی از علمای اعلام سؤال کرده اند که چرا باید و حکمه
چیست که تسبیحات حضرت فاطمه سلام الله علیها با تربت عدد و بعضی ...
اولا در کتاب دعوات علاوه بر ثواب آن تسبیح میگوید روایات
بسیار است اول هر که تسبیحی از تربت امام حسین بدست بگیرد و بآن
استغفار کند هر استغفاری هفتاد مرتبه مضاعف میشود و اگر فقط در
دست دارد و ذکر نمیکند هر دانه هفت مرتبه تسبیح محسوب میشود
در روایت دیگر هر که با آن تسبیح تربت تسبیحات اربعه بگوید
هر دانه ... ثبت کنند و بهمان مقدار گناه او را محو نماید
و فرمود ... از جمله ... مستغفرین ... که جای نماز باشد
و انگشتر و مسواک و تسبیح از خاک قبر امام حسین ع باشد سی و
۳۴ دانه روایت دیگر سی و چهار دانه ... وارد با دانه
مؤذن و نشان مراد باشد در روایات معتبره وارد شده
که ذکر کثیر که در قرآن امر فرموده تسبیح حضرت فاطمه سلام الله علیها
اگر بعد از نماز با مداومت نماید کما قال اذکروا الله ذکرا کثیرا ...
در روایت معتبر از حضرت باقر ع است فرمود که عبادت کرده نشده
خدا بچیزی که از تسبیح فاطمه ع بهتر باشد اگر بهتر بود پیغمبر بفاطمه
... مرحوم مجلسی رضوان الله علیه ... اختلاف است
در کیفیت تسبیح فاطمه ع ... اینست سی و چهار مرتبه الله اکبر ۳۳
مرتبه الحمد لله بعد سی و سه مرتبه سبحان الله در بعضی روایات وارد سبحان الله
پیش از الحمد لله است بعد از تمام تسبیح ... لا اله الا الله بگوید ...
... از حضرت صادق منقول است که تسبیح تربت امام حسین ...
ذکر میکند بدون الله اکبر ذکر نماید ... از حضرت محمد سلام الله علیه
... تسبیح تربت ... ثواب ...
مستحب است ... در دست ... باشد و مرغوب ... تسبیح باید
کبود در رنگ آسمان مانند باشد در حدیث دیگر ... باشد

جواب در علت عدد شش با این مقدار معلوم باید ثابت شده است در نزد ما
و نزد علمای ابقی که از برای هر موجودی سه مرتبه است روح
و نفس و جسد بجهة اینکه هر مخلوقی ناچار است از برای او
جهتی بسوی خدا و خودش که هم شکل باشد از آن جهة با صفات
رب خود در یکتائی و لطف و منزه بودن و جهة دیگر بسوی نفس خود
که مباشد در مرتبه انتها و نقص و کثرت او و جهة دیگر که برزخ
است میان این دو جهة که از جهة اعلا مشاکل است با جهة اولی
در رقت و لطافت و از جهة اسفل مشاکل است با جهة ثانی
در کثافت و کثرت پس بجهة این مکلف نمیشود مولودی مگر
در این کیان ثلاثه و بار بجهة این مشهور است در میان جهلا که
هر چیزی مثلث الکیان است پس تجلی اعلی در ظهور کلی تمام نمیشود
مگر در این کیان ثلثه پس کون اول از برای او کون روحانی است
که هم شکل است مر مشیت خداوند یکتا را که از برای اوست از مشاکلت
آثار و منزه است از نزدیکی با اغیار و این مقام نبوت است و
کون ثانی کون نفسانی است و آن کون ولایت مطلقه است میان
دو کون و برزخ است میان دو مقام که متصل است با اول از جهة
اعلی و متصل است با آخر از جهة اسفل و این مقام ولایت است
که ظهور اعلی است با حقیقه آدمی و کون ثالث کون جسدانی است
و آن آخر ظهور و منتهای نور است و انجلی از اغیار است و این
مقام عصمت فاطمه کبری است و آیه عظمی و اول تجلی اعلی است از
برای آدمی در آن کیان ثلثه پس تجلی اعظم و ظهور اکرم در
استقامت وجود و ظهور معبود است و چونکه بوده است نهایی
که خواهش میکند از برای هر یک از این کیان ثلثه کمال ابو بوده است
از برای هر مرتبه از نبوت و ولایت و عصمت نیز سه مرتبه
از برای صاحب نبوت نیز روح و نفس و جسد است در مقام خود
[illegible]

جزء هفتم

منبری از نور که مشتمل بر ده پایه و درجه گذارده اند حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله
بالای آن منبر تشریف دارند از کسی رسید چه خبر است گفت منبر است [illegible]
رسول خدا بدیدن فرزندش حسین تشریف آورده پس گوید دیدم رسول خدا
فرمود بروید محسن را بیاورید آوردند حضرت فرمود تو نیز [illegible]
گرفت و فرمود بیا بالای منبر از برای مرثیه و مصیبت فرزندم حسین بخوان [illegible]
رفت بالا در درجه اول حضرت فرمود بیا بالاتر باز یک درجه رفت بالا
باز حضرت فرمود بیا بالاتر تا یک درجه باقی ماند از بعضی جواب

بر حرکات چون و آنکار دل افکار — شور و شور و همه بلا در جهان فکار
هم با بانگ نوحه غلغله در عرش جهت فکند — چون چشم او بر لب آن لب شکان فکار
شد و چشم که شور قیامت ز بار رفت — هم گریه بر ملائک عرش اسما فکار
ناگاه چشم و حزن براو در آن میان — بر پیکر شریف امام زمان فکار
بی اختیار نعره بزد [illegible] از او — سر زد چنانکه آتش از او در جهان فکار
پس باز بان برکه ان الصیحة الرسول — رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول
این کشته فتاده بهامون حسین توست — این صید دست و پا زده در خون حسین توست
این ماهی فتاده بدریای خون که هست — زخم از ستاره بیش افزون حسین توست
این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه — خرگاه از این جهان زده بیرون حسین توست

در این وقت مجلس گفت محسن [illegible] مدهوش شد یا [illegible] مدهوش بود [illegible] دیدم
حضرت رسول را او خود را بدو [illegible] محسن الله [illegible] معصل [illegible]
خیال کردم که معلوم است مرثیه [illegible] مقبول الطبع مبارک حضرت نیفتاده
که [illegible] دلم شکسته شد فاذا دیدم [illegible] خدمت [illegible]
که مخدره فاطمه عرض میکند اجازه بدهید [illegible] هم بیاید مرثیه خود را بخواند
اجازه فرمود من رفتم از منبر [illegible] فرمود بیا بالا [illegible]
محسن با [illegible] فرمود بخوان [illegible] و رفقای خود حضرت [illegible]
[illegible] کرده بودم [illegible] رسیدم باین جا
و کتاب [illegible]

بسم الله تعالی سید جلیل و نبیل متتبع بی بدیل سید شمس الدین محمد بن
محمد بدیع الرضوی صاحب کتاب وسیلة الرضوان و کتاب حبل المتین
که کتاب اول در معجزات بعد از دفن حضرت ثامن الائمه سلام الله علیه است
و کتاب دویم در معجزات بعد از دفن امیر مومنان صلوات الله علیه است نقه الاسلام
قاضی نوری در دار السلام در کتابی که بعبارات لائقه بنام رده بنحو اطمینان
مطالب از او نقل کرده در کتاب حبل المتین از جمله خلیعی شاعر را نقل
فرموده بطریق اجمال و لکن تفصیلا کاتب در کتب دیگر دیده ام که در اول
پدر و مادرش سنی متعصب بودند از برای ایشان اولاد ذکور نمی شد پس
نذر کردند اگر خدا ولد ذکور بایشان مرحمت فرمود بگذارند سر راه زوار
امام حسین که قتل و غارت نماید آنها را حلیم علی الاطلاق پسری بایشان داد
بحد رشد رسید شبی از شکار گشت پدر و مادرش آنچه از نذر که
کرده بودند به پسر اظهار کردند پسر گفت بچشم هم شب میروم پس سحر
سوار شد آمد سر راه و دید اثری از قافله نیست قدری راه رفت خسته شد
با خود گفت حالا قدری در کنار میخوابم صدای قافله و ناله درای
که بگوشم رسید میخیزم با خواب دید صحرای محشر است خود را معلوم
هم الجحیم امر شد او را بکشند بجهنم آوردند اند چند آتش از او دور
شد مالک خطاب کرد چرا مسولانی او را کعب من تقوایم
کبیر ایکه گرد و غبار زوار امام حسین بر بدن او نشسته امر کرد بردند
او را بست سوداوند آوردند آمد چند بار آتش او را نگرفت باز
مالک خطاب کرد ما آتش که خدا تو بود را حسن قرار داده صدای
از آتش بلند شد تو خطا بر او را نفسی باطل دماغ و جوف او را نسوختی
که از خواب جستن کرد توبه کرد از خود را شکست از بهان جا بازدار
بکربلا آمد خداوند طبع شعر باو مرحمت فرموده بود قصیده انشاء
کرد در مدح امیر المؤمنین خواند برده در صحنه نشسته بود و شش اشعار
بنابراین معروف بخلیعی شد ظاهر این است بفتح خاء باشد

حاشیه [illegible]

در جای دیگر دیده ام بضم است بنحو تصغیر و لکن مناسب خلعت باید بفتح باشد
و اسمش بود هم جای دیگر دیده ام ظاهر حامل در عصر او شاعری بود که
معروف بابن حماد خلیعی با او گفت تو بدتها بسته بحرمت میکنی منع
خلعتی بمن بدادند من تازه آمده ام بقصیده خواندم خلعت داد که
عاقبت حماد که شان بدو آوردند خدمت امیر المومنین بر بلیط چرا نوشتند
بالای ضریح گذاردند صبح آمدند رفتند دیدند نوشته شده
خلیعی خوب است لی حماد خیلی دلشکسته شد شب در خواب خدمت
امیر المومنین مشرف شد حضرت فرمود یا ابن حماد و لکن مناسب که
ما باو خلعت داده آخر او تازه در میان است فردا تو هم بیا قصیده
بخوان از من چیزی بپرس من جواب میدهم فردا با خلیعی جمع آمدند
ابن حماد بقصیده خواند چون در قصیده خود رسید باینجا گفت قال
عمرو ابن عبدود و هدی از ضریح مطهر بلند شد منهم منهم

در مسلک عرفا مذکور است که شخصی عازم دیدن عارفی شد چون بدر خانه
رسید شنید عارف حرف میزند و ارد شد دید حجره خلوت است
مگر آنکه قدری زر در نزد خود در حجره و شنیده و شمعی نهاده و در دست از نی
آتش زده با آنکه چراغ هم ملتفت پس داخل شد سلام کرد بعد عرض
نمود شما با که تکلم ملتفت فرمودید فرمود با این اشیائیکه در نزد من بینی
لکن اینها که جماد ند و شعور قابل خطاب نیستند فرمود تو غافلی
اشیاء همه ناطق اند و گویا اما زبان تو با تنی فرمود که از زر
میپرسم که تو این عزت را از کجا یافتی در جواب من گفت من جایم در معدن
بود زیر پای مردمان و چون ذلیل بودم چون ذلت را اختیار نمودم خداوند
مرا عزیز کرد بعد از شمع خواهش دست نمودی در حسنی بدنکوب پس از شیشه سئوال
چرا هر جا شریعت مرغوب و در عین محبوبی است و تو میزنند با چوب لطفی

میگویند چون ظاهر و باطن یکیست و طینت من صاف و غل و غش ندارد
با مردم در مقام راستی و حقیقت گویم راست جوهر یا ... من میریزند
جاهای بلند و نیکو میگذارند و منهم خیانت نکرده ... میدهم و
از شمع پرسیدم تو چرا میسوزی گفت من موم هستم از زنبور عسل آمده
آنچه را که زنبور از گیاه میخورد هرچه حرام است موم میشود و هرچه حلال
و پاکیزه است عسل میشود چون من از حرام عمل آمده‌ام لابد باید بسوزم پس
از فتیله پرسیدم تو که هم جنس پنبه میباشی تو چرا باید بسوزی در جواب
گفت نتیجه مصاحبت با ناجنس میسوزم که ملازم با او رفیق شده‌ام پس از
نی سؤال کردم تو چرا میسوزی گفت نتیجه ادعای دروغ و لاف نمودم
گفتم من نیم نی ادعای هستی کردم همه میگویند کذاب تو مطلقی
می نشینم پس چرا آه ... در نوبت شاخ و برگ داری ...
موتوا قبل ان تموتوا درست نخوانده‌ام آن ... خبر ندید ...

در فضیلت حضرت اقدس خاتم النبیین علی اکرم اسم ...
مشتق فرموده چنانچه ابوطالب فرموده و شق له من اسمه لیجله
فذو العرش محمود و هذا محمد کذلک ... جوارح حضرتش
در قرآن وصف فرموده ... مبارکش ...
چشم مبارکش را ما زاغ البصر و ما طغی فرموده زبان مبارک
ما ینطق عن الهوی فرموده درباره صورت مبارکش قد نری
تقلب وجهک فی السماء فرموده درباره نور صورتش والشمس
وضحیها فرموده درباره گوش مبارکش قل اذن خیر لکم فرموده
درباره دست مبارکش ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک فرموده
درباره قلب مبارکش قل من کان عدوا لجبریل فانه نزله علی
قلبک فرموده دهم ما کذب الفؤاد ما رای فرموده
درباره

درباره سینه مبارکش الم نشرح لک صدرک فرموده درباره پشت مبارکش
الذی انقض ظهرک است فرموده درباره قدم مبارکش طه ما
ما انزلنا علیک القرآن لتشقی فرموده درباره علم وانزل الله
علیک الکتاب والحکمة فرموده قل رب زدنی علما درباره خواب
لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق فرموده درباره
نمازش فرموده اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل
درباره تلاوت قرآنش ورتل القرآن ترتیلا درباره خلق اخلاقش
انک لعلی خلق عظیم درباره صوتش لا ترفعوا اصواتکم فوق
صوت النبی درباره معراج حضرت سبحان الذی اسری
درباره تکلم خودش با حبیبش فاوحی الی عبده ما اوحی فرمود
درباره ... اما ... الله ... علیکم الرحمن ...
درباره امتش کنتم خیر امة اخرجت للناس فرموده ...
گوید کنتم خیر امة بوده والا اخرجت للناس معنی ندارد
درباره شهدای معارکش ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله
دهم و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی فرموده درباره
ولایت مطلقه اش النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم فرموده
درباره اسم مبارکش در چهار جا اسم برده و ما محمد الا رسول
و ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین فرموده
دهم و رفعنا لک ذکرک فرموده که در اذان قرین اسم خودش
قرار داده حبیب خود را خیلی با احترام اسم برده که بنحو خطاب اسم
در قرآن نیست که ... و سایر پیغمبران را اسم برده
بنحو خطاب یا عیسی یا موسی یا یحیی لا تجعلوا دعاء الرسول ...
ان تخاطبه باسمه

[illegible]

شرح جامع الکلمات بجهت عزت ... و حاجیه سید حسن ... معروف بود ... می‌خواستم ...

بدعوت کتاب لسان السیاحه ترجمه از نواب عالیه علیه النساء بیگم ملقب نواب صاحب قمحان نموده تا اکه گوید روزی ... ملکه زمان عرض کردم حضرت رسول ص فرمود که زنان ناقصات العقول و دین اند کم خرد و بی عقل اند لهذا هیچ پیغمبر از جنس ایشان نیامده مگر بعضی از فرقه اوصیاء و اولیاء بعرصه وجود نیامده در حدیث است لا یفلح قوم و امرهم امرئه وارد انّهن شاورهنّ و خالفوهنّ مصدق است در جواب فرمود مراد پیغمبر ص مردم نیافته اند لیکن سبحان الله دلیل خود ساخته اند و در مذمت زنها شناخته اند بلکه مراد حضرت رسول ص اینست هر شخصیکه ناقص و ناتمام و در عالم بی‌کمال خام است وی از جماعت نسوان است و در زمره زنان است اگرچه ریش دراز و کلاه زنیت طراز داشته باشد حدیث طالب الدنیا مؤنث و طالب العقبی مخنث و طالب المولی مذکر شاهد مدعا است و خبر فاطمه بضعة منی من اذاها فقد اذانی از اطلاق کلمه و آیه مبارکه مریم ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نساء العالمین مؤید مقال است و آیه فتقبلها ربها بقبول حسن و انبتها نباتا حسنا حال کاتب گوید در انجام ... بسیار است این آیات دلیل و شاهد قول ملکه میشود و آیه مبارکه یخلق الله ما یشاء و آنچه را فراموش کرده ... استطور اختیار کرده که از عموم زنها دنیا ... صحیح در آیه مبارکه است در این مقام مقصود بیان است حاصل ملکه میگوید و بعضی خوب است میگویند تاء تأنیث قبح زنان ... روح و ملائکه و شمس که از مرد و زنی عری اند عرب در آنها تاء تأنیث آورند و آسمان و زمین را با یای تانیث ذکر کنند یعنی با ضمیر مؤنث این همه لفظ تانیث است و حال

نام تانیث

نام تأنیثش نهند از نازنان لیک از تأنیث جان را باک نیست روح را با مرد و زن اشراک نیست زیرا که روح از عالم امر است نه از عالم خلق قل الروح من امر ربی اگر ضمیر مونث ... است عاقل داند که از شمس نور پذیر است اکر جبال و انجار و سموات و ارضین ضمیر تانیث دارند عاقلان دانند که عالم عبادت از انبیاست ... از اصناف زنان پیغمبر مبعوث شد و اما می بعرصه وجود نیامد اما جمیع انبیا و اوصیاء از بطن ضعیف موطن ایشان موجود و بدنیا آمده اند و زنها ایشان را تربیت کرده اند کذلک علوم و حکما و دانشمندان روزگار و خردمندان هر دیار از عاطفه بودن خود و دهن شناخته اند و هیچ زنی دعوی الوهیت نمود و انا ربکم الاعلی نگفت نه ابراهیم را با آتش خود سوزانید نه موسی را از مصر گریزانید و نه عیسی را بدار دولت آویخت و نه رسول عربی از دلت ایشان گریخت اگر اولاد بوبحل ... هزار بار از آن عاری بودن بهتر است مرد را که با این همه بود و ذکر مرد میدان زبدی و نزه ... اگر بطعم و مطعوب است در سلوک مردان ... سامری باطل کو ... از آن خر ... اگر ابو جهل ... اگر معاویه از این خاندان است و یزید از این دودمان ... بنظر انصاف بنگر در هر عصر و زمانی فسق و فجور و ظلم و جور از مردان است ... و فی عصمتهم در عموم مردان جفای ظهور دارد که هر دو یک از زنان ... و در آیه مبارکه الرجال قوامون علی النساء تفسیر تفصیل شده که با نقص خالفة کند کذلک در شاورهن و خالفوهن محققین گفته اند که نقص صورت دارد عقل صفت کامل ... نقص مخالفت بانقد و حدیث حبب من دنیاکم ثلث الطیب و النساء و قرة عینی فی الصلاة

در حدیث آمده لا تسبّوا الدهر فان الدهر هو الله
یعنی سب نکنید و فحش ندهید دهر را و روزگار را پس بدرستیکه حقیقت
او خداست یعنی جالب حوادث و نازل کننده امور خداست
میگوید سقانی دهری من سقم الهموم کئوسا مصبّرة
یعنی دهر مرا سیراب کرد از کاسه‌های بیماری و هموم و غموم کاسه‌های
مصبّرة بصیغه اسم فاعل با تشدید باء کاسه‌هایی که گویا
ممزوج بود با صبر الی گویی شکایت از دهر همان شکایه‌ای از
خداست لا مؤثر فی الوجود الا الله گویند با استعاره و استعمالات
بنحو معنا بیان لطف دارد که در همه مقرر است و بعض از
چیزها از خدا حادث میشود بعض چیزها از غیر خدا چنانچه در قرآن
است در سوره چهارم سوره نساء جزو پنجم وان تصبهم
حسنة یقولوا هذه من عند الله وان تصبهم سیئة
یقولوا هذه من عندک قل کل من عند الله فما لهؤلاء القوم لا یکادون
یفقهون حدیثا ما اصابک
من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک
اگرچه این آیه از آیات متشابهات و مشکلات است و مقام جای
تفسیر آن نیست ولکن همان قدر صحیح است که حسنه از خداست
و گناه از دیگری است پس اگر اثر از خدا باشد سب دهر که
سب خداست اما اگر اثر از دیگری باشد سب دهر سب خدا
نیست پس مجاز است نسبت داده میشود نه حقیقه پس اگر
[illegible] بباید و باجل [illegible] العبد [illegible] خدا [illegible]
[illegible] بعقل رساند پس گردن [illegible] شکایت [illegible]
بلا ربه الکرم

عیب ندارد و مثل و اسئل القریة از قریه که سؤال نمیشود حقیقة
بلکه از اهل قریه سؤال میشود پس سؤال از قریه مجاز است یا مثل
انبت الربیع البقل یعنی رویانید بهار سبزه‌ها را و حال آنکه خدا رویانیده
پس شکایت از دهر باعتبار وقوع مصائب در دهر است چنانکه ائمه
سلام الله علیهم در دعاهای خود خوانده اند و حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام
در کربلا گفت یا دهر اف لک من خلیل [illegible]
[illegible] روایت میکنند در حدیث مفضل [illegible] رضا الناس لا یملک
والسنتهم لا تنضبط الم یقولوا ان الله عز و جل [illegible]
الم یشبهوه بالخلق الم یقولوا انه الدهر الم یقولوا انه جسم
الم یقولوا انه صورة تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا چه قدر از
مردم دهری مذهب بوده‌اند و بصریح قرآن میگفتند ما یهلکنا الا الدهر
بعد در کلام و اشعار خود دهر را سب مینمودند و شکایت از دهر مینمودند
در کتاب قصص العلماء در ترجمه مرحوم شیخ جعفر صاحب کشف الغطاء
مینویسد یکی از فتواهای غریبه مرحوم شیخ این بود اگر [illegible]
[illegible] باعتبار [illegible] جایز است [illegible]
[illegible]
خیال [illegible] که اینجا مقام تعارض میان دفع ضرر دینوی و [illegible]
است ضرر دینوی [illegible] مؤمن [illegible]
ولکن دفع ضرر اخروی اقوی است پس ضرر دنیوی را باید متحمل شد برای دفع
ضرر اخروی

بدانکه تمام موجودات عالم ملک از سه حال بیرون نیستند یا افراط یا تفریط
یا اعتدال مثلا در فصول ایام سال در گردی که افراط باشد برای
توضیح مطلب تابستان است و برای تفریط زمستان و برای اعتدال
بهار است و گویا این افراط و تفریط همه جا هست حتی درباره خلق
که بعضی منکر خدا هستند بعضی اتحادی بودند بعضی اعتدال بین
درباره معرفت حجج و اولیا و فخر محمد و آل سلام الله علیهم بعضی
قائل اند بعضی غالیند بعضی مثل شیعه اثنی عشریه اعتدالی اند
بعضی امیرالمؤمنین را خدا دانسته اند بعضی ابوبکر را خلیفه [illegible]
بعضی هم مثل شیعه قائل باعتدال کذلک در عبادات افراط و
تفریط خوب نیست پیغمبر روزها به سه قسمت تقسیم نمود قسمی در عبادت
قسمی در امر معاش قسمی هم در اصلاح امر مردم از معاش و معاد
خصوصا اگر آن عبادات شاقه غیر واجبه موجب تحصیل عقاید
تکلیفیه و دینیه نشود در این عبادتهای او بیجا حاصل است مثل
مثل حیوان عصاری روغن کریست از صبح الی ظهر راه میرود ظهر که
چشمهایش باز میشود می بیند همانجائیست که صبح بوده ...
در خور حال خود این سه فصل دارد انسان مثلا از زمان تولد
تا پیری سه فصل دارد فصل تابستان او زمان طفولیت که
حال تفریط اوست و زمستان او حال پیری اوست که ضعف و
ضعف و ناتوانی است و فصل بهار او در جوانی اوست
که عید نوروز اوست و علامت سرسبزی و قوت و طراوت اوست
خداوند هم دوست دارد عبادت در جوانی را هر حالت اینها
همه در عالم ظاهر این عالم ملک است اما نسبت بعالم غیب و
ملکوت که روح انسانی از آن عالم است جای تعجب نیست بلکه در هر
آنی از برای اینها نوروز است و روح انسانی که از عالم امر ربانیست

در آتی

در طرائق الحمل همیشه نوروز است چنانچه وارد در ایام عید نوروز
برای امیرالمؤمنین حلوائی و شیرینی آورده بودند حضرت سئوال فرمود سبب اینها
عرض کردند امروز روز عید نوروز فرس است عید است بیاد اینها
بجهت ما رسم هدیه آورده اند فرمود کل یوم لنا نیروز و بدین
که خدا از مؤمن خوشنود است ملائکست در باره محبت درست خود
خوش نود و میسازد کوتاه دیده کان همه راحت طلب کنند
عاشق بلا که راحت او در بلای اوست عاشق که بر شاهده
دوست دست یافت هرچه غیر او نگرد از دو جهان اوست
کشته شمشیر عشق شد کو غم مخور که ملک ابد خونبهای اوست
بلکه او هر چه باشد و نگذر که هیچ نیست این هیچ روز عمر که بودن
فدای اوست بودن گفت که روز عاشورا برای اینها عید است و اصحاب
روز عید شان بود شب عاشورا بود شب عید که خنده و شوخی میکردند که
برگشت بدبختی مبارکباد میگفتند چون توجه بعالم ملک میکردند
گریه میکردند و چون توجه بعالم ملکوت میکردند میخندیدند این است
و قسمت کردند نعمت فضل الهی را و قسمت عرض که هر دو از دست
ساقی کوثر شراب نور حضرت تسنیم فرمود چنانچه در مصرع حالم العلوم

حکایه دارد که بعضی از خواتین ملوک قصد کرد در استمالت او اعلال
هر یک تعارف و هدیه فرستاده من جمله مکتوبی فرا برگرداز مانس
رقعه نوشته انداخت بالاس فیها ما من خیر لمن لامس
طرف دیگر را بر گرداند رقعه نوشته اند خیر سیان اینها نوشته بوده
هذه اعتقنها الوجه الذی شکرله علی سبیل التقلب من قصدک
آورده بر دعا قون ظرفی بود بیدار از مانس رقعه نوشته در این مانس ما
مانس بهتر از لامس است یعنی لا شیء طرف دیگر را گشودند و دیدند
که کتبها از میان آنها بر افتند رقعه را خواندند دیدند نوشته
که من اینها ما اکر دیموم درباره قصد او شکر نمودن خلاصه از اسلاک
تا از قصد کردن ها خیر منع شدند للّه در ک یا فلان
در اصل باید ترسای تیرا من الفزع من اللبن او من الغیم
من المثل اراده میکردند خیر کثره و مدوح را از در داز در تیرگی
نسبت که امید اسند نجمه عظمه آن سیر که از پستان مرزد ما باقله
از ان ها و تمام ما زال شود از رو تعجب است مثل اینکه میگوید بزرگ است
که اینکه شیر را از پستان ها بر میکنند قبل تولد طفل و بعد از او هم
ترتیب میکنند مثل پدر و مادر از آن شیر و هم شیر منشا و اصل طرا
مادر است او را غرارها در ردم هم استعمال میشود لا در تیردره
یعنی لاکثر خیره تا الیا لضمیر غائب اضافه میشود گاهی هم جائز
بضمیر مخاطب یا ضمیر متکلم اضافه میشود مثل قول ابو نواس للّه دری
نواس

در علم اعداد

در علم اعداد دیده شده که جمله اعداد آیات قرآنیه ۶۶۶۶ است ۴۰۰۰ آیه
در تعویذات است ۲۰۰۰ آیه در شر العرب است ۱۰۰۰ آیه در ترتیب سلطنه است
۶۰۰ آیه در قصص است ۴۰۰ آیه در معاملات است ۱۰۰ آیه در ضمان
رزق است ۷۰ آیه در جهاد است ۵۰۰ آیه در تعجب است باقی دیگر در
احکام نکاح و طلاق است بعض فضلا در اقسام خوابها ذکر کرده اند
اول نوم نعاس است یعنی خوابی که تکرار میشود بر دو قسم و سوم است او نعاس سنگینی است
۳ ترنیق است داود و ورقی خوابیست چشمها ۴ کری و غمض است
داود بعض النوم والیقظه است ۵ تعفیق با غین معجمه و بعد فاء داود
خوابی است که کلام قوم را میشنود ۶ هجوع و هجود است داود خواب
عرق است ۷ تسبیح است داود اشد نوم است در اقسام اوقا
اول عیلوله است داود اول روز است که موجب فقر و عیله است دوم است ظهر
او قیلوله است که موجب صحت بدن است دیگر قیلوله است موجب فتور
سستی بدن است بعد از زوال حیلوله است داود هم مذموم است چرا که
حائل میشود بین مؤمن و نماز داود آخر روز داود فیلوله است داود موت است
غائله هلاک است

در کتاب گنج دانش در ذیل جغرافیای هند و هندوستان و مذاهب هنود نوشته
که در اواخر عهد کردن مهد سلطان السلاطین شاه عباس ماضی رحمة الله
سید محمد حسن نامی از امرای خراسان که فی الجمله استعدادی و سوادی هم داشت که از
مقدمات علوم بی بهره نبوده وارد لاهور گردید امیرخان که از اجداد
مهرمیران بود و بجلالت قدر و کلاه به زمان علوم متبحر آن زمان به همه کس عیاله
در آن شهر حاکم بود سید را معلم پسر خود نادرخان قبول نمود رفته رفته
مراحم آن امیر جلیل سبب اشتهار سید گردید تا او زنگ رفعت در جهان دار
زوال دولت قاله بدور رود کرد از زار پادشاه در کیاه قتال و جلالی
رخ داد و اوضاع سلطنت مقدار مختل شد هر یک از شاهزاده و کال
کریشان و معطل بودند امرای هنگامه طلب هر یک میلی از آنها کرده و
هم پیوسته با جوانی او کرسته ملوک طوایف شایع شد انواع قتل و
خون ریزی بمیان آمد و امیرخان نیز در گذشت سید سابق الذکر با خود
نادرخان که معلم او بود و چند نفر از شاگردان و متعلقان شاه
جهان آباد آمده در آنجا سکونت اختیار کردند در هر مملکت که نظر
خرد و دانا نبود که نقطه را از خط و درست را از غلط تمیز دهد امر می
هر کاری و هر قسم کالائی درست و فهمیده با نفوذ آورده حکم بجای آن خریدار
و جلیلی نواقصان بردار گشته سید مذکور دل فرا اراده فریب و شید
دام تزویر گستر و بقصد صید جمع باد و غامه مهیب چند [illegible]
بعض کلمات الکلمای غریب و سوفی عجیب در پوشانید با اظهار زهد
ورع لوای ولایت برپا نمود و نام خود را مولانا نمود آنگه نمود ملقب نمود
و ادعا آیش [illegible] که در جهان [illegible] نقطه شد فرزند رسول [illegible] آنکه از کسی در
بعثت جاوید مشغول عبادت بودم در وقت کار هر دم [illegible]
ضلالت کشیده فرمان فنان رسید که ظهور نایم و مردم به دعوت

یا ادبی

نایم و در مرتبه است یعنی نبوت و امامت بیک اول حضرت علی است
تا امام رضا بکوکب و امامت جمع بودند بعد بکوکب [illegible]
امامت بحضرت جواد رسید و گفت در قسم من دو چیز میرسد [illegible]
قرص نور را مانند قرص آفتاب تمام احاطه میکند فیض من به همه وجود
و در دکان من در هر رسید و قسم دیگر آن دار از آسمان بکوه [illegible]
خاصه در آن کوه بهیله نزدیک شاه جهان آباد است که در اکناف
از جاها رونق بیند هر هر سید و در سال وعید نفر معمول یکی مطلع دی حجه که
نامش روز جشن بود و دیگر یک ماه بعد از آن و شش روز قبل از
روزه میگرفتند و با کسی مطلقا تکلم نمی نمودند تا روز مخصوص [illegible] که
بآن کوه میرفتند و خودش کلاه سیاه مثل کلاه [illegible] بر سر میداد
انتظام غریب   کاتب گوید هم داشتم قدری از لباس بیادگار [illegible]
هم [illegible] تعرض شده و هیچ چوب میزنم کاغذ بالا در دست بالای [illegible]
عموسیم عذر میخواهم [illegible] تا مار خوب خاقوره میپوشید [illegible]
داور زبان بکوکسی ملتفت شود چیزی نمیخواهد بعد با هم مصاحف [illegible]
یکصد نفر هم خط و کلاب مرتا چند نفر جمع از ازدحام [illegible] مراد
رسید کسی هم پیدا شد او هر روز وضع کنند چند نفر از اعاظم و ارکان
با او بودند معتبر مایه از ازدحام عوام شد و بسیار فوج بسته که پادشاه
با ارکان استقلال آن عهد بود زد او رفت سید خبر شد در پیش ملک [illegible]
پادشاه از روی عجز خواهش کرد که در [illegible] بیاید آخر بشفاعت برده مقرر شد
و صحابه [illegible] در را گشودند صلا زد دل [illegible] سلطان [illegible]
نقد [illegible] بهار سید گفت بوت تخت کدایی و شاهی [illegible]
عرض کرد مدارج عالیه سلطنت و ظفر را هدیه کند [illegible] داد و
مرخص نمود سلطان هم [illegible] با خودش برده بود بمرتبه تقدیم نمود
سید قبول نمود و لیس خدام پادشاه با اصحاب صفه امت تقسیم نمودند و از
این برکت فرح مسرت رونق عظیم در کار این [illegible] تا انکه مملکت رسید
محمد شاه [illegible] و پادشاه هر بار هم [illegible] بود بس یک [illegible]

پس محمد شاه هندی بوزیرش محمد امین خان وزیر اعظم فرمود
این کذاب را بیرون کن از ایستاده کنند تقبل رسان او را
بابا یعنی او وزیر اعظم جمعی را بگرفتن سید مامور کرد مقارن حال
وزیر را درد شکم گرفت جمعی که باطراف خانه سید رفتند دیدند که
شام بود سید غذای حاضر برای ایشان فرستاد که حال غذا میل
کنند تا صبح شود و از اشخاصیکه مرید او بودند مطر شادند خبر معاودت
از حمله وزیر پاسی که از شب گذشت درد شکم وزیر شدت کرد
طوریکه قطع امید از معالجه نمودند خبر بسید رسید از اینرو که خود
بیرون آمده بنا علیه روا زیرا که از او دور که در حالت نزع شاه
نمودند تفحص کردند که باطن سید است او را گرفته هر یک مبلغی نقد
و چند قطعه جواهر برداشته نزد او آمدند سر بالش نهادند که از
جرایم وزیر بگذر چون مدتی کار گذشته گفت تیر زبون رفت
بدر رفت برگشت ندارد و التماس قبول جواهرات میکردند آخر گفت
بس با صحاب بلاد نمایند لکن او را زنده نخواهید دید تا صبح
بروید او تسلیم کرده اتفاقا صبح هم شد بعد از آن خبر رسید که
وزیر تسلیم کرد سید از این اتفاق خیلی رونق گرفت کم کم
خواص و عوام در تمام روز و شب سر حضور دادند محمد شاه هندی
هم از این واقعه ترسید ولی جرئت گفتار نداد از حضور سید
در گذشت روز عجیب و در دین غریب در کار شد پدید شد تعلق
و اسباب قتال افتاد که محمد شاه خروج کند هر که سر از اطاعت محمد
او را نقل آورد مکرر نمه کاتب قضا و فرمانفرمای قدر خط بطلان
رصفوه وجود شیعه سید زده دفتر عمرش را اوراق سخت از این
جهان کوچه قبر در گشت سید شیء و فاطمه دین بعد اینقدر شد باقی جستگه
بنای تقسیم اموال سید مرحوم که با خط خود نوشته بود مخصوص کفر بود همه
مردم فهمیدند متفرق شدند کان میلکم امتحان خدائی بود

یکی

جزو هشتم ۸

ص ۷

در یکی از رساله عرفانیه دیده شده که هر که سنت را و فرض نیست از نقصان
دین اوست یعنی انسان متدین کسی است که مستحبات را مثل واجبات
بر خود فرض نماید و خود را از نیان آنها معاف ندارد و کسیکه کلمه
شهادتین بگوید ولکن مقید با مور شرعیه نیست مثل نماز و روزه و غیر
این شخص مسلمان است تا لب گور هر کس اسلام او او را در دنیا از
نامشروع باز نمیدارد فردای قیامت نیز اسلام او او را از آتش دوزخ
باز نخواهد داشت و ملتهای مال خولیاست کسیکه دیروز نبوده و فردا
نخواهد بود امروز خدا را فراموش نماید خود بمیان آورده را از خود نانی
دعوی انا الرب و فرموده اند بت پرستی چند قسم است بعضی مردم بت را زن
و فرزند بت است و بعضی را مال و اموال بت است و بعضی را جاه و حشمت
و مصداق این خلق صریح آیه انما اتخذتم من دون الله اوثانا
مودة بينكم في الحيوة الدنيا خواجه عبدالله انصاری گوید اگر مرد که
معرکه بالا از مرتبه مردگی بگذری بمقام مردی رسی آیا هیچ دانسته مرد کیست
مرد که کدام مرد که آن است تیغ نکشد در میدان جاهدوا فینا الا
بمجاهده اعداء الله که نفس شیطان است با تیغ لا اله الا الله جهاد کند
مرد آن مبارز است که تیغ توحید مر اغیار را برداشته خود را از مجاهده
ماسواه فارغ سازد و غیر این طریقه را زن هم شمارد اولئك كالانعام بل هم اضل الله
الخ فرموده اند چون بنای شخصی بر آن که در حالت خود ایمان یابد
طریقت دارد از او تمنای دعا نما که دعای او مستجاب است تو از
باید خواهی بود او را از حضرت صورتها رخ داد باز فرموده اند
بهشت و دوزخ در دنیا با تو همراه اند فرمود پیغمبر محمود الجنة اقرب
احدكم من شراك نعله والنار مثل ذلك
از بند نعلین تا سینه جهنم نیز همین طور ان ما را بکر فردا در قبر

توها خواهد کرد امروز عاصی را میکند ولکن از شراب نخوت و مالک
غفلت خورده که ادراك الم میکند روزیکه بخار افسرده شهوت زیاد الم
سابق و لاحق را خواهد درک نمود چنانکه صریح قرآنست سوره معاده
الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر کلا سوف تعلمون کلا لو تعلمون
علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین یعنی اگر علم
داشتید بانسانها جهنم را خواهید دید بعلم یقینی پس در دنیا
دید بعین چشم یقین و لکن الهیکم التکاثر واله در تفسیر از بسیار
مال دنیا و فکر در کمان ها زیارت کردید که عمده عذاب آخرت از
محبت دنیاست غزالی در احیاء العلوم از بعض از عرفا نقل
میکند که بسبب پنهان شدن ابدال و اوتاد از نظر بسیاری از
مردمان آنست که ایشان طاقت دیدن انها را ندارند برای آنکه
علما و عرفا در نفس الامر جاهلانند در نزد ایشان لکن در نزد
جاهلان علماء اند آنها از ما میگریزند مثل اینکه امام زمان
فرمود تقریبا مردم خود شان حاجب اند بعد از کثرت معاصی و
الا ما غیر بنود چشم نورخود لایق دیدن نیست و در جای گفته اند
که علمای بعضی با امام زمان می نشینند و آن میخوانند و الا
چرا که بین ایشان صفت روح و جان است میکنند از زیاد عبادت
بسیاری نهار بسیار و نصف غذا زنده میمانند که خوردن از زیستن است لا بالعکس
این است حضرت مصطفی فرمود اما لست کاحدکم ابیت عند
ربی یطعمنی و یسقینی دل ما در آن که مقصود از خلقت عالم
انسانست و مقصود از انسان عبادت و معرفت شده و نقل
انسان بیعبادت و ما جعلناهم جسدا لا یاکلون
الطعام لکن فلینظر الانسان الی طعامه و الا خواب
و غذا از ضروریات شده است باعتبار کاتب چرا که خود از بهائم

احوال بعضی حمقا در کتاب طیف الخیال حکمی نگاه کرد جوانی حسن الوجه
و فاخر الثیاب بالباسهای فاخر بیش آمد با او حرف زد دید احمق است
گفت این خانه خوبی است که در شد و دیوارش نقاشی کرده لکن در مغال او خراب
و حکایت کرده است که ساری می آمد خانه احمقی بکشد دق زن الباب را
زنش خیلی مضطرب شد شوهرش گفت غصه مخور کلید آن نزد من است
زن گفت وای زن تو صندوق را میشکند شوهر گفت از شدت حرف زدن
مبادا اینجا نزدیک باشد بشنود یا دیگو هم حکایت کرده شخصی را
آوردند که بکفر را گشته بود نزد سلطان قصاص نماید احمقی از عام
مردم را دید جمعه رسید صف از دنبالش گفته خود ش خواهد برد حکایه
از حمقی مستقر رسیدند چند چاه در خانه دارید گفت جز تا ما
هنوز نکنده ایم و حفر نموده ایم حکایت مؤلف گفت من خودم در قائن
بودم یکی از زرستان بغلامش گفت برو یکدانه ماهی بخر بیاور بخوریم غلام
گفت آن ماهیکه میخورند گفت نه آن ماهیکه میپوشند حکایت
یک عالم عابد از پس شیده را دید نماز میخواند و یک سگی هم جلویش
بسته نماز که تمام شد عالم پرسید این سگ را چرا اینجا بسته گفت از جاهل
مگر حدیث را نشنیده لا صلاة الا بحضور الکلب حضور قلب را
کلب با کاف فارسی خوانده چون طریق تکلم ایشان اینست که در وقف
ادا کردن قاف بکاف ادا میکنند حکایت احمقی از پدرش نصف
خانه بارث رسید نصف دیگر را از دیگر برد بفروشد همیشه نزاع بود
روزی گفت بخیال افتاده ام بیوه زنک خودم را بفروشم بعلاوه
آن بیوه زنک دیگر را بخرم بشود شش زنک حکایت احمقی

رفت بشهر وارد شهر رسید دید جمعی زیاد اینجا مجتمع اند رسید چه خبر است
گفتند اول ماه است میخواهیم ماه نو را ببینیم گفت عجب در وطن ما ماه
نو قدر طبق بیرون میآید هیچ کس اعتنا ندارد حکایت احمقی بسفر رفت
حمار او تشنه شد تا خود را رسانید به برکه حمار او را دیدند که میان
آب بخورد ضعفا و بعض قرباغه‌ها قربان میکردند حمار رسید گشت احمق
گفت احمق بجاهای قدر او [illegible] میان برکه گفت [illegible]
حفظ کرده از غرق شدن حالا این [illegible] تجرید [illegible]
در فوائد سفر قال رسول الله لا تشد الرحال الا الی ثلثه
مواضع المسجد الحرام و مسجدی هذا والمسجد الاقصی ثم
لطلب العلم ثم لزیارة المشایخ و الاخوان فرموده من سلک
مسلکا فی طلب العلم سهل الله تعالی له طریقا الی الجنة پنجم زیارت
قبور انبیا و اولیا و صلحا و ششم زیارت مشایخ و قصد دیدار آنها
که از قول و فعل ایشان بیند که فایده چه است که از پیر مردان صالح
حیدران بدل طالب صادق رسد که بعد خلوت و شغل بعبادت
نرسد گفته اند هر که بدیدار مشایخ عظام منتفع نشود بگفتار ایشان هم
منتفع نشود که در ایشان است آثار هیبت و عظمه و دفع حق تعالی
طالب صادق را البته استعداد است گفته اند که یکی از ایشان بهای
امر حق آن است که از دیدن ایشان آخرت بیاد آید و حظوظ
نفس از خاطر متفرق و منتشر گردد تعالی فرموده قل سیروا فی الارض
فانظروا کیف کان عاقبة الذین کانوا من قبل [illegible] انسان استعداد
دانسته باشد تمام عالم را او موعظه و عبرت است امیر المؤمنین [illegible]
تغرب عن الاوطان فی طلب العلی وسافر ففی الاسفار خمس فوائد
تفرج هم واکتساب معیشة وعلم وآداب وصحبة ماجد اخلاق
نیک و بد در سفر آشکار میشود

سفر ارا د

سفر فرموده سافروا تصحوا وتغنموا ولکن حقیقت سفر آن جهان [illegible]
نیست در سفرهای اینجا صحت ابدان و [illegible] غنیمت اموال است ولکن سفر
حقیقی صحت ادیان و نجات دادن جان است بتضعیف اعمال
قال ص رکعتان من الرجل الورع افضل عند الله من الف رکعة
من رجل مخلط نصاب مسافرت اینجا چهار رکعت دو رکعت میشود و دو
ساقط میشود اما مسافرت قلب در گفتن بهتر از هزار رکعت است در راه
خدا چه اگر الحمد در درون خویش دارد از الایش دنیا مثل لذات و شهوات
و حقد و حسد و بغض و عداوت همه را از خانه حقیقت خدا قلع و قمع میکند
که خانه معمور شد و سعی میکند از هر مقام بمقام دیگر ترقی نماید که [illegible]
مرحوم صدر معروف است شخصی آمد خدمت امیر المؤمنین سلام الله علیه
عرض کرد مرا موعظه فرما حضرت فرمود لا تجعلن اکبر شغلک باهلک
وولدک فان یک اهلک وولدک من اولیاء الله لا یضیع
اولیائه وان کانوا اعداء الله فما همک وشغلک لاعداء الله
قال رسول الله المؤمن یاکل بشهوة عیاله والمنافق یاکل اهله بشهوته
فرموده در سفر [illegible] ترک [illegible] ادب است و [illegible] خلاف ادب
ملائکه فرموده اند ترک کلام در سرمایه از فعل [illegible] است در کتاب خوانده
حلالی است که معصوم فرمود تداووا یا عباد الله فان الله لم ینزل
داء الا وضع له شفاء الا الهرم معصوم فرموده اللهم من
احبنی فارزقه کفافا وعفافا ومن ابغضنی فاکثر ماله و
ولده فرمود خیارکم بعد المائتین خفیف الحاذ عرض کردند
حاذ چه چیز است قال الذی لا اهل له ولا ولد ظاهرا [illegible]
عبارت بعد المائتین درست نباشد بعد از تولد [illegible] کان و کلمه [illegible]
افتاده باشد یعنی عبارت بعد الالف والمائتین [illegible]
بعد الف الا علم [illegible] چرا که در اخبار آخر الزمان [illegible]

از احیاء العلوم نقل شده که سعدی فرمود خدا بزرگ کرد کعبه را و مشرف کرد
او را اگر کسی خراب کند کعبه را حجر حجر آن پس سوزاند او را ما بلغ جرم
من استخف بولی من اولیاء الله هنوز گناه‌اش نرسد بگناه کسیکه
مؤمن فقیر و لیّی از اولیاء خدا را خفت بدهد و اهانت نماید او را
عرض کردند اولیاء الله کیانند قال المؤمنون کلهم اولیاء الله
همه مؤمنان اولیاء خدا هستند آیا نشنیده قول خدای عز و جل را
الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور کالنب
گوید پس عامه عمیا چطور آیه یوم غدیر را که پیغمبر خواند فرمود من کنت
مولاه فهذا علی مولاه در این جا ولی را بمعنی دوست معنی کنند همه مؤمنان
ولی یکدیگراند خدا هم ولی ایشان است دیگر لازم نبود پیغمبر مطلب را
در چنان جائی فرود آید اقلاً یک عرب خطبه بخواند و بفرماید این مبارک
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک که از غضب خدا بترسد من کان فی هذه
اعمی کان هو فی الاخرة اعمی — الخ سوم فرمود الدنیا متاع
و لا بنیه خیر متاعها المرئة الصالحة لان المرئة الصالحة مثل التاج علی
راس الملک و من المرئة السوء کمثل حمل الثقیل علی ظهر الشیخ
الکبیر فرمود دنیا زن صالحه از دنیا نیست زیرا که او تو را فارغ میداد
برای کار آخرت بسبب تدبیر منزل و قضاء شهوت در الکتاب قرآنه
کجا لازم است سعدی فرمود اذا کان فی بلد ولدی والناس التقی
منه فلیس من بغیر بلد مکه یکی از اولاد الله ما من باشد و مردم از او
بترسند او از من نیست الخ قال رسول الله من حج ولدی القرآن
کان ماحج البیت الله الحرام عشر آلاف حجة و غزی عشر آلاف
غزوة و اعتق عشر آلاف رقبة اعطاه الله بکل سورة ملکه
فی الجنة کل ملک بنته خیر من الدنیا و ما فیها الف الف ضعفه
یدخل الجنة بغیر حساب و یکون رفیق داود فیها ... حال رسول

قال رسول الله من وسّع وسّع و من قتّر قتّر بنعمر هرکه وسعت داد
وسعت داده شود و هرکه تنگ گرفت معاشش تنگ شود نوشته اند
و قتی مهمان را رابعه عدویه رسیدند و نان در خانه رابعه
بیشتر نبود آورد گذارد نزد مهمانها و ملیا نها نقل شده حال نشسته که
پیش از نان در خانه رابعه نبوده در این بین سائل آمد در خانه سؤال
نمود رابعه آمد آن نان را از نزد مهمان برداشت داد سائل
مهمانها را سخت دشوار آمد که این نان بیش نبود او را هم رد
پس زمانی نگذشت دیدند کنیزکی طبق نان آورد رابعه دید
نان را پس رد کرد گفت این حق ما نیست کنیزک آمد گفت رابعه قبول
نکرد گفت حق من بیش از این است بهی رسید چند نان دست در طبق نهاد
گفت هیجده نان دیگر گذارد گفت حالا ببر آورد رابعه گفت
حالا درست شد من جاء بالحسنة فله عشر امثالها من از ملیانهای خود
تجارت کردم و من قدر علیه رزقه فلینفق مما آتاه الله
در توبه فرموده اند کسیکه توبه نکند با اوده که گنا‌ه‌ان نخورد
و عطر رحمت حق نایل نشود مثلش مثل کسی است در معاش خواهد
سراپا کثیف و عفن با اینجا بیاید دکان عطار عطر بخرد عطر گوید
عطر من بکار تو نیاید اول شستن و صابون بردار رو حمام خود را
شست و شو بده بعد لباس پاکیزه بپوش بیا بتو عطر بدهم و ما خبر اند
توبه را از گناهان دائم بفرمایند که مشغول عباد نیم با کثرت بار گناه را
نمی‌توانید چرا که امر است توبوا الی الله و گناه صغیره زیاد شده کم کم کبیره شود
مثل زده اند اگر لباس پاره شد پس فورا او بدوزی مثل این است که هیچ
پاره نشده اما اگر بگذاری تا زیاد شد جامه قابل اصلاح نباشد
این است فرموده اند کثرت معاصی بجائی رسد تزیل الایمان یا آنکه
الغها ایمان از دستش میرود

غزالی در آخر کتاب منهاج العابدین خود نوشته بدان من تأمل کردم دیدم
آنچه را خداوند در ازاء اطاعت و ریاضت به بنده اش عطا میفرماید
چهل خصلت است که نصف آنها در دنیا است معلوم باید نصف دیگر را در آخرت
اول آنکه ذکر کند خدا خود را و شاد حمد باید خدا او را و ذکر میکند چنانچه فرمود
اذکرونی اذکرکم دوم آنکه اگر شکر کند و تعظیم کند خدای خود را
خدا هم او را شکر نماید و لو آنکه شکر بنده مثل خودش ضعیف است محتاج
آن بنده است خداوند تلافی میکند سیم آنکه اگر دوست داشته باشی خدای
خود را خدا هم تو را دوست خواهد داشت چنانچه [illegible]
دوست داشته باشد او هم او را دوست میدارد ماده رسید که خدای
متعال واسطه است با آن بنده در موارد کثیره از او منقطع نمیشود
پس لابد است با خدا بنده چه میکند چهارم آنکه خداوند کفیل او میشود در امور او
پنجم کفیل رزق او میشود خدا بغیر تعب و وبال ششم آنکه یار و ناصر
او میشود در همه احوال دفع میفرماید کسی را که قصد سوئی بنماید هفتم آنکه
میکند او را انیسا لا یستوحش بحال و لا یخاف التغیر و التبدل هشتم
لا حق عزیز و با ذلت خدمت دنیا و اهل دنیا ملوک را [illegible] میشود که خدمت
کنند او را ملوک دنیا نهم رفعة الهمة فیرتفع عن التلطخ بمعادن الدنیا
الدنیا و اهلها و لا یلتفت الی زخارفها مثل ترفع الرجال الالباء عن
ملاعبة الصبیان و النسوان دهم مرحمت میکند خدا غنا و جلد را و
پس میشود غنی تر از غنی در دنیا لا زال طیب النفس فسیح الصدر لا تفزعه حرب
و لا تهمه عدم یازدهم خدا شرح صدر را و مرحمت میفرماید هیچ گاه
قلبش تنگ نمیشود از محن و مصائب دنیا متألم نمیشود دوازدهم
خداوند قلبش را منور میکند که بآن نور هدایت پیدا میکند بسوی حکم و اسرار
که هدایت پیدا میکند بعضی از آنها را [illegible] سیزدهم
قرار میدهد مهابت و موقعیت او را در دلهای مردم که احترام میکنند او را
اخیار و اشرار و کل فرعون و جبار چهاردهم قرار میدهد محبت او را در قلوب

در قلوب مردم سیجعل الله لهم الرحمن ودا پس میشود همه مردم او را دوست
میدارند تعظیم و تکریم مینمایند پانزدهم قرار میدهد در همه چیز او برکت میدهد
از کلامش یا نفسش یا فعلش یا لباسش یا مکانش حتی مردم از خاک قدم
او تبرک میجویند شانزدهم مسخر او میکند بر دریا و خشکی را او که
اگر بخواهد طیران میکند بهوا و پیاده میرود روی آب هفدهم مسخر او
میکند سباع و وحوش را و زبان آنها را میفهمد هجدهم
خزائن ارض را میدهد و اعتنائی ندارد اگر بخواهد پا بزمین زند چشمه
آب آشکار شود نوزدهم جاه عزیزی در خانه خدا پیدا میکند که برای او
خلق او را وسیله نمایند در خانه خدا بیستم اجابت دعا و حاجت او را
هرچه بخواهد خدا اجابت میکند او را چرا که وفا بعهد خدا کرده سلطان او را
اطاعت نموده اوفوا بعهدی اوف بعهدکم [illegible] کرامات فی الدنیا
و اما کرامات خداوند در آخرت بیست چیز معلوم باید اول آنکه سکرات
موت را بر او تسهیل و آسان مینماید که میرسید از او قلب انبیاء
مثل پیغمبر صلوات الله علیه در وقت رحلت عرض میکند اللهم اعنی علی
سکرات الموت خدایا یاری کن مرا در سکرات موت [illegible] مثل
شربت آب زلال را عطشان توفیهم الملائکة طیبین
دوم ثابت میماند معرفت و ایمان و آن خیر است از او [illegible]
و فرمود تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة
الدنیا سیم میفرستد خدا ملائکه روح و ریحان را و بشارت دهند
ان لا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون [illegible]
نمیترسد از چیزها بلکه فرستاده است در عقبی و محزون نمیشود از آنچه در
دنیا گذارده است چهارم مخلد در بهشت با مجاوره حضرت رحمن که فرمود
سلام قولا من رب رحیم پنجم بعد از موت او ملائکه مامور شوند
ملائکه آسمانها روح او را با عز و اکرام و از برای بدن او تعظیم جنازه

جنازه او خواجت در نماز جنازه او و مبادرت در تکبیر که زود او را
بمقامات عالیه خود رساند و امیدوارند ملائکه از خدا خود در لب
ثواب بسیار به تسبیح و در امان است از فتنه سؤال در قبر و هول
آن مقام و روشنائی قبر او و وسعت آن تا روز قیامت و تسلیم
مانوس شدن او با اخوان صالحین در جوف طیور خضراء طیران میکنند
خوشحال فارحین مستبشرین بما آتاهم الله کاتب گوید در اخبار
آل اطهار دیده ام که اعلم بلفظ باید شان مؤمن اهل ایمان از اینکه خدا
او را در جوف مرغهای سبز قرار بدهد و لکن غزالی نوشته بود معلوم نوشتم
دیگر اینکه متوج خواهد بود بتاج کرامت از حلی و حلل و براق و غیرها
دیگر اینکه نور صورت او سفید شده ثم وجوه یومئذ مسفرة
ضاحکة مستبشرة دیگر ایمنی و امان از هول محشر و فزع الاکبر لهم
امن یأتی آمنا یوم القیمه دیگر سهل بودن حساب او بلکه هیچ
حساب ندارد دیگر ورود او بمحشر در سر حوض کوثر سیراب شدند که
هرگز تشنه نشود دیگر گذشتن از صراط و نگاه از آتش طوریکه لا یسمع
حسیسها بلکه او آتش به خواهش میکند دیگر شفاعت میکند باذن
خدا مثل شفاعت انبیاء و رسل دیگر ملک اید و رضوان اکبر دارد

ذکر چند معنی آمده است اول جاری کردن شی است بزبان اذکرونی
اذکرکم دویم جاری نمودن شئی است بقلب مثل ذکر خامد ذکروا الله
فاستغفروا الذنوبهم دیگر بمعنی وعظ است ذکر فان الذکری
تنفع المؤمنین دیگر بمعنی توراه و بمعنی قرآن است فاسئلوا اهل
الذکر در تفسیر صافی در تفسیر این آیه از کافی و عیاشی و قمی و حماری
نقل شده از ائمه اطهار که مراد از ذکر واهل ذکر محمد است و ائمه او و جه
مسئول ایشان اند و بمعنی قرآن میفرماید هذا ذکر مبارک
انزلناه دیگر مراد لوح محفوظ است ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر
تفسیر بعد از لوح محفوظ تا بمعنی قرآن و رسول قد جعلنا [illegible]
ذکر من معی دیگر بمعنی حرمت است ثم هذا ذکر من معی و ذکر من قبلی

در اربعین بهائی رضوان الله علیه در ذیل حدیثی که متمسک نمودیم
و اولاد و اعمال در حال احتضار حضرت صادق سلام الله علیه بفرمایند که
خدا مسلط میکند بر دشمن خود کسی بود تا ... که از آنها
مدعی بر روی زمین هرگز در بهشت در آن ... نخواهد رسید بعضی از اصحاب
حال بفرمایید تعجب بکن ... در حصر بود که اخبار دیگر هم جمهور ...
نقل کرده اند شاهد بقدر عدد صفات ... است که در کار جمع
بیان شد از کم ... و عقد ... از ملکات اخلاق رذیله که منقلب
و ... بانواع کثیره واینها بعینه منقلب میشود تا به در شأن
آخرت و بعضی از اصحاب حدیث نموده اند که بلکه تحقیق
مذکور ... ظاهری اقناعی است تحصیل آن و در حدیث ایضا وارد
ان لله تسعة و تسعین اسما من احصاها دخل الجنة و
احصاها ادخال کردن است بالاتصاف خدا بتمام این اسماء
عن النبی ص قال ان لله مائة رحمة واحد منها بین الجن و الانس و
والبهائم و اخر تسعة و تسعون تسعین رحمة رحم بها
عباده یوم القیمه پس از حدیث اول معلوم شد که خدا ...
بیان نمود معالم معرفه بودن این اسماء بوده نه کانه و از ...
دوم معلوم شد که در شأن آخرت حضرت احدیت معامله میکند با
بنده کان خود بنود و نه رحمت و کار بهیچ یک از اسماء خدا ...
و قرار داده مقابل هر اسم ... کار ... که میکند آن کار ...
در قرآن

در ریاض العارفین است که هلالی [illegible] از فصحای شعرای عرب
از ندما و مداحین حضرت خاتم النبیین است و قسمتی از عرفای حضر
که زید بن حارثه یا خود حارثه باشد حالت بیخودی مثل غشی در او
ظاهر شده حضرت [illegible] بود [illegible] تا بهوش آمد همان حالت
و ناظر بود [illegible] این اشعار را انشاء نمود در اغلب کتب مندرج
و راوی آن روایت ابن عباس است و آن ابیات این است

قلوب العارفین لها عیون	تری ما لا یراه الناظرینا
و ألسنة بسرّ قد تناجی	تغیب عن کرام الکاتبینا
و أجنحة تطیر بغیر ریش	الی ملکوت رب العالمینا
و ترتع فی ریاض القدس طوراً	و تشرب من شراب العارفینا
فأورثها الشراب علوم غیب	تفوق علی علوم العالمینا
شواهدها علیها ناطقات	تبین کذب دعوی المدعینا

حدیث اباذر

[illegible] جبرئیل بصورت دحیه کلبی خدمت پیغمبر بود ابوذر آمد [illegible]
ندید برگشت جبرئیل عرض کرد که ابوذر با سلام نگفته بود جواب سلام
او را میدادیم جبرئیل رفت و اباذر آمد حضرت فرمود چرا سلام نکردی
با جبرئیل گفت که سلام میداد جواب او را میگفتیم عرض نمود [illegible]
که دحیه است [illegible] اباذر پشیمان و مغموم شد فرمود [illegible]
یا اباذر جبرئیل گفت اباذر دعائی دارد میخواند که در آسمانها [illegible]
[illegible] عرض کرد دعا اینست اللهم انی اسئلک الامن
والایمان بک والتصدیق بنبیک والعافیة من جمیع
البلاء والشکر علی العافیة والغنی عن شرار الناس
[illegible] پیغمبر [illegible] اباذر از سلام [illegible] شاید باشد که [illegible]
ظاهر بود [illegible] مثل اینکه با دحیه
و لکن جبرئیل سلام نمیدهد مگر بکسیکه صاحب ایمان حقیقی باشد
در قم

در تفسیر آیه مبارکه لقد کان لسبأ فی مسکنهم آیة جنتان عن یمین
و شمال کلوا من رزق ربکم واشکروا له بلدة طیبة و رب غفور
قرمانی در اخبار دول شهر سبا سه فرسخ بود از صنعای یمن که شهر
و مسکن بلقیس بود خدای متعال آن بلد را طیبه فرمود چونکه [illegible] از
چیز در آنجا نبود اول عقرب و مار و مورچه دوم [illegible] کیک و شپش
و [illegible] نبود سوم اگر کسی از بلاد دیگر عبور میکرد در لباسش شپش و کیک
بود میمرد بواسطه لطافت هوای آنجا چهارم مرض در آنجا ابداً نبود اگر
صاحب مرضی از بلاد دیگر [illegible] به آنجا [illegible] و شفا میداد چنانکه
[illegible] از نسیم [illegible] با آنجا میوزید [illegible] دو آدم [illegible] از علاج او
عاجز [illegible] خدا [illegible] شفا میداد [illegible] ۵
در آنجا نبود کور و نه [illegible] و نه احول و نه اخرس و نه اعرج و نه [illegible]
[illegible] ۶ اگر [illegible] آب آنجا [illegible]
غسل میداد [illegible] ۷ [illegible] زن [illegible] بود در
[illegible] ۸
[illegible] لازم [illegible]
۹ آفتاب آنها طوری حرارت نداشت که محتاج ببرودت سایه
باشند ۱۰ [illegible] ازدواج میکرد زوجه [illegible]
بکر بود ۱۱ [illegible] وضع حمل [illegible]
[illegible] در خواب وضع حمل [illegible] طفل
۱۲ [illegible] زن [illegible]
ناف بریده شده و [illegible] طفل [illegible]
بر قد طفل بزرگ [illegible] بزرگ [illegible]
مادر حضرت سلیمان [illegible]
[illegible] و در میان [illegible] اتقیا [illegible]
قال رسول الله [illegible] چون [illegible]
موجب [illegible] که او [illegible] بود [illegible]
[illegible] بن یعرب قحطان که اول ملک [illegible] بود [illegible]

دراراضی مارب یمن و بعضها بنا را از احجار منقشه که بسیلها از رود
جریان سمت خارج رسیده بنا را بعضی از قولها حذوها و جمعتها
جمع کرد و تلفیق نموده در ملک و تسلیم دفوار و سد [illegible] شهر بنا کرد از سنگ
و آهن و رصاص پس که باز شد ایمن شد از خرابی سیل [illegible] شاه
تکذیب کردند خداوند عند ایشان را مهلت داد و اتمام حجت
فرمود قبول نکردند پس حضرت متعال خلق فرمود جرد و موشها را
هر یک بقدر سگ و دندانها منقار مانند آهن صحیح شده بودند
از آن نقبها و سوراخها که در جانور [illegible] کرده بودند
هر روز که لحظه بگذشت تمام شهر با مخلوقش غرق شدند و ساکنین
اینها که در جنهای میوه همه قسم بود که کاف در قصص الانبیاء
دیدم که صحرای یمن تو تا شام تمام یکدیگر چند منزل است از کثرت
سحر از شام رود آفتاب را نمیدید و اگر سبد بر سر
میگرفت قدری که راه میرفت پر میشد از میوه های بسیار بعکس آن
بطرف نه تمام اینها را سیل خراب کرد و [illegible] جای اینها در
درختهای شوک دخوار دار روئیده و مآرب اسم پادشاه
یمن بود گفته شد اسم قصر پادشاه اینها بود در قصص الانبیاء

در اقتضای

در اقتضای اموال از حیث حلال و حرام در تذکرة الاولیاء در حالات
شیخ ابو العباس نهاوندی نوشته که شیخ مریدی داشت که او را از دنیا
چیزی نبود جز آنکه زکوة دادن واجب نشده آمد نزد شیخ عرض کرد
من زکوة اندازم بلکه بدهم فرمود بده کسی دلت میخواهد برآمد حبیش اتفاقا
بگور و عیالی که میت زر با و داد اتفاقا روز دیگر مرید از آنجا
عبور میکرد دید آن رعی با جمعی دیگر معتکف در روز [illegible] گفت زر که داد
حرص بخرابات رفتم خمر خریدم با فلان مطرب بخوردیم آن مرید
از شنیدن آن مضطرب آمد خدمت شیخ ماجرا را بگوید قبل از
تکلم شیخ بگو درم با و داد او گفت بیرون رو هر کسی که اول ملاقات کرده
نمودی با و بده که از کسب کلاه از حق بود بیرون آمد تحقیق [illegible]
دید اندر مرا با و داد وازپی او رفت که خرابه کرد دید وارد خرابه
شد گنجشک مرده یا مرغ مرده از زیر لباس در آورده انداخت گفت
ای علوی تو را بخدا قسم حال خود را با من بگو از مرغ مرده چه بود ملعون
گفت بیرون چند روز بود من و عیالم گرسنه بودیم تا امروز آمدم [illegible]
مرغ جلالی مرده اضطرار داشتم بیرخانه بریان کرده بخوریم تو درهم حلال
من داد مرغ بر من حرام شد آوردم انداختم آمد خدمت شیخ از روی تعجب
فرمود لازم گفتی تو نیست چون تو معامله با اعوان ظلمه نمائی الحمد
کو را دنا منیاتی در خرابات رفته خمر خورد و لکن از کسب حلال حاصل
کرده بودم دید بچه کو نمیتی رسید و از عتاب شیخ در خارج ملاحظه تند
تقبیع حضور حسن دار و در میان صحن کوچکی نصفا و طاوس موضوع
مردم زیارت میکنند و نذورات آورند ملعون [illegible] در حالات
حاجی کلباسی که یکی از طلاب کتاب استبصار حاضر شد لاعلاجی آمد
خدمت حاجی اظهار کرد حاجی استخاره کرد بد آمد پس طالب بیچاره رو
آمد خدمت مرحوم حجة الاسلام حاجی [illegible] سید شفتی
با و داد و رفت آمد خدمت کلباسی باز کلباسی استخاره کرد خوب آمد

بس چه جز یاد و از طلبه عرض کرد خدایا کی میکنم یاد کرد لنجاد و نبرد ماشه
دیروز آمدم در دکان سهصار بیچاره نباید زد امروز که محتاج
خوب آمد من حالا محتاج هستم و در وجه تا هوالاخر میرام رحیم کل
محمد الاسلام و حق رحمت فرمود حال فرمود من چه تقصیر دارم
عیب در آن وجه است که باید مستحق رسد کاتب گوید نظیر این
بسیار است نه وقت این مقدار است

سوره یونس جزء ۱۱

انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به
نبات الارض مما یاکل الناس و الانعام حتی اذا اخذت
الارض زخرفها و ازینت و ظن اهلها انهم قادرون علیها
اتیها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن
بالامس یعنی مثل زندگی دنیا مثل آبیست که از آسمان نازل نمایم
پس آمیخته شود با او گیاه زمین از آنچه مردم میخورند و حیوانات میخورند
تا آنکه زمین گرفت پیرایه و زینت خود را و خوب سبز و خرم شد
گمان کردند اهل آن زمین که ما قادر آنیم بر حصاد و درو هیچ مانعی
نیست پس ناگاه رسید امر ما شب یا روز پس گردانیدیم آن را درو شده گویا
دیروز هیچ نبوده آنچه خدا از حیوانات و نباتات تشبیه باب نموده
تشبیه فرموده مضمون آیه چون عبارت تا رسید نما درو میکنیم
ثبات ندارد الدنیا خواهد کال
خود ما میمانیم خطاب رسید قدری چو گشت تا حضرت کاشت روی
آمد دید رسید و خشک شده بنا کرد درو کردن خطاب رسید چه میکنی یا
موسی عرض کرد رسیده میخواهم درو کنم ما دانه را آرام جدا
نمایم خطاب رسید پس در بیابان آنکه ما هم شده کلام خود همان طور
کاتب گوید در کتابی دیدم که خدا دنیا را مثل زده باب و
وجه شبهت زیاده بر نفهمیده لکن شبهی با اعتبار از آنکه
اول آب قرار ندارد دنیا هم قرار ندارد دوم آب
مفر ندارد چرا که دنیا بر قرار است ما در او قرار نداریم

صاحب کتاب بستان السیاحه شرح از فرقه شافعیه النوربخشیه میکند
که حاصلش میگوید از سایر فرق مرشد بوده و در اصل اعتقادی دارند
تابع شرع مطهر مصطفوی اند من جمله بستان الکوثر خاص و جامعه
مخصوص نباشد بهر لباسی که خواهر باشد هر مرد خدا شناس که تقوی طلب کند
و در این سلسله ترک کار و کسب بر خلاف سالکین دیگر حق تعالی
انسان را از عبادت خلق فرموده و اول به هر محتاج فرموده
اول اکل و شرب که قوام بدن با اوست و دیگر لباس و جامه که ستر عورت
و دفع حرارت و برودت از اوست سیم مسکن که آلات و دفع الم
از باران و بادهای و غیره است که با اوست این سه چیز حاصل نشود مگر به
به سه چیز اول کسب و او مقدم است دوم کرفت سیم قطع و د
باتفاق عقلا این چیزها خیر و محرم بر قوم است لیکن از شیخ ما کسی لازم
و در ضمن او معرفت الله حاصل باید بود و در بنده گی رو برو خود کشاید و
لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و لا لقب ربعاد از قول الله
چه از حسنات هی کسی باید و او بود از شاغل تقوی هیچ دل
آن را حکم علمی باید از درون شو آشنا و از بیرون بیگانه باش
اینچنین زیبا روش کم بود در جهان دیگران فرمایند صاحب کتاب
بستان السیاحه این فرقه را از من است که خود از آن فرقه است الا
مذهب این فرقه از خواص و عوام بسیار است طرف خوشی که خودش ملی او
کمال سلسله عرفانیست در ضمن بعضی از مکاشفه خود گوید سالکی اگر او
تابع مرشد کامل باشد اگر در علم ظاهر ماهر نباشد شاید اما سالکی که
خود سلوک نماید او را از علم ظاهر چاره و مدد نیست والاکثر خطر
باشد تا امر او چون شود یا آنکس که دیگران را ارشاد نماید چون
باشد اگر در شغل شرعیات ضعیف باشد ارشاد او کثیر الآفة باشد
العیاذ بالله سلسله صاحب بدعه باشد از او ارشاد نباید اگر قضا امر او
ملزوم بیار جرای خدا که در رشته باشد و امام مریدان او کامل کامل اند
در مریدان مرحوم الله هرگز مردی شایسته یافت نشد مگر فاسق و ملحد
مراد از ترجمه الجمان سلسله الذهب و مقصودش از مرید قاسم بمانا
قاسم الانوار معروف است

در تاریخ حبیب السیر است که عالم و فاضل ابو یعقوب سکاکی که کتاب
مفتاح در علم معانی بیان است از مؤلفات اوست در علوم
غریبه و فنون عجیبه ید طولا داشت تسخیر جن و نیرنجات و دعوت
کواکب و طلسمات و فن سیمیا خصوص در معرفت خاصیت اجسام ارضی
و اجرام سماوی وقوف تمام داشت و این معنی [illegible]
وزیر جغتای خان مغولی در سریر السلطنه بر خاقان ظاهر شد
[illegible] طلبیده [illegible] در مجلس خویش قرار داد و سکاکی پیوسته از [illegible]
امور در نزد سلطان اظهار [illegible] با [illegible] اعزاز او [illegible]
آنکه روزی کلنگی چند طیران میکردند سلطان خواست ملکه با تیر زند
سکاکی گفت کدام را میخواهید گفت اول را و وسط و آخر سکاکی
خطی [illegible] روی زمین کشیده اشاره کرد هر سه افتادند بالای زمین
جغتای [illegible] تعجب بدان گرفت مرتبه مرید و معتقد شد که در نزد
بدو [illegible] روزی بعرض رسانیدند که من زمانیکه در بغداد بودم
از وزیر خلیفه [illegible] بودم منهم آتش [illegible]
کردند آتش [illegible] فرمود از [illegible] شد [illegible] و گفت که از آنچه
من [illegible] لاجرم مرا طلب نمود گفت آتش [illegible] گفتم دستی
میکشیدم که در بغداد [illegible] سکاکی است و وزیر [illegible]
بوسه دهید چنین کردند من آتش [illegible] تا الحال تقرب سکاکی در نزد
سلطان بجائی رسید که وزیر او آتش رشک و حسد در صمیم سینه
شعله زد و [illegible] آن زنده [illegible] سکاکی [illegible] شد
را او سبقت نمود جغتای سلطان [illegible] لا بد نجوم چنان معلوم
نمود که کوکب دولت و اقبال [illegible] بدرجه هبوط و صعود [illegible]
رسیده [illegible] که از شقاوت او و ادبار سعادت او خبر [illegible]
نماید جغتای باور کرد [illegible] از و نفرت [illegible] معزول کرد
چون [illegible] اختلال در حالت ملک و مال ظاهر گشت جغتای
گفت ضعف و نحوست طالع مردم دوام و لازم نخواهد ماند شاید کوکب
بخت چنین قوت گرفته باشد سکاکی از [illegible] عاقبت ترسید گفت

شاید قوت

شاید قوت گرفته باشد پس جغتای خان سلطان در مرتبه او را خلعت داد
و مسند وزارت خود برقرار نمود و وزیر بکر عداوت و هلاک ابو یعقوب
[illegible] بست پس در آن زمان سکاکی تسخیر مریخ کرده لشکری آتش
وش که سلاح آن نیز آتشی بود در خرگاه جغتای ظاهر کرد
جغتای از مشاهده آن حال اندیشناک شد و [illegible] وزیر مجال سعایت
پیدا کرد گفت کسیرا که اینقدر [illegible] باشد که اینگونه از امور غریبه اظهار
[illegible] بخیال سلطنه افتد [illegible] پادشاه لشکر آتشین [illegible]
این سخن بجغتای مؤثر افتاد سکاکی را گرفته محبوس نمود تا سه سال در
محبس ماند آخر هلاک شد صاحب کتاب کنز العلوم [illegible]
[illegible] میفرماید وفات سکاکی در سال ششصد و [illegible] از
هجرت بوده و الله العالم در [illegible] از کتاب ریاض العارفین است که
نوشته است که انسان کامل را باسامی مختلفه میخوانند از جهت مناسبتی
مسمی باسمی [illegible] چون از عالم حقایق و دقایق خبر میرساند [illegible]
چون از معارف و مکارم [illegible]
و چون مریدان را [illegible]
قطع تعلق نفس اماره [illegible] و چون [illegible]
طالبان [illegible] گویند و چون [illegible]
[illegible] گویند و چون از [illegible]
ابراهیم [illegible] و چون [illegible]
[illegible] موسی گویند و چون [illegible]
[illegible] و چون [illegible]
[illegible] خوانند [illegible] گویند
و چون [illegible] گویند
[illegible] واحد [illegible]
[illegible] انا آدم انا نوح [illegible]
[illegible] از آدم و نوح [illegible]
[illegible] تقاضای
[illegible] صفات [illegible] چنانکه [illegible] است

اوله طالب گویند و چون ابتدای معرفت است و هنوز در جد و جهد است اوله
سالک گویند و چون کششی از مطلوب حقیقی بهم رسانید او را مجذوب
دانند و چون بلندی یافت او را صاحب سیر گویند و چون بذکر حق
زبانش جاری و عادت شد او را ذاکر شمارند و چون تصفیه کرد او را صوفی
دانند اشعار جید مناسب است ابوالقاسم [illegible] گوید

در جامه صوف بسته زنار چه سود / در صومعه رفته دل ببازار چه سود
زآزار کسان راحت خود میطلبی / یک راحت و صد هزار آزار چه سود
از [illegible] ماتکی آه کنی / از بهر دو ره زن طلب [illegible] کنی
کافر چه شود که ز سرمستی خود / یک کام زنی و قصه کوتاه کنی

حق جان جهان است جهان جمله بدن / اصناف ملائکه قوای این تن
افلاک عناصر و موالید اعضاء / توحید همین است دگرها همه فن

از شیخ محمود ملقب بسعد الدین حموی است ولکن کاتب در خواطر خود دارم
اگر بهیطور باشد پس باید عالم هرگز خراب نشود پس صریح آیات با برات است
یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب ۲۴ یوم تبدل الارض غیر الارض والسماوات

ان شیخ حموی کرد ظاهر شان را / تا خلق بگرد حضرت سلطان را
شمع است نابینده کس در شب تار / هر چند که خود ساخته باشند آنرا

سودی نبود فراخ نای و بر و دوش / گر آدمیی تو با خرد باید و هوش
کاو را ز تو فراخ تر دارد چشم / خر را ز تو دو بار تر دارد گوش

۲۳۲ جزی

مرحوم نوری اعلی الله مقامه در حاشیه کتاب کلمه طیبه چنین مرقوم فرموده که آنچه
از اخبار مستفاد میشود در ترقی از درجه بدرجه و از حالی بحالی بهمین قسم تنزل
بواسطه هوا ضبط نفس از ذکر دعا و نماز و خوردن و آشامیدن و ترک چیزی
چهل روز یا بیاری یا خلع مدخلیه تامی است در تأثیرات ملکه این عدد بوده در
مواضع بسیار آثار غریبه بیار بلیغه اشاره میکنیم ببعضی از آنها بدون
اسنادی که موجب تطویل است ۱ النطفه در رحم بعد از چهل روز علقه شود و از علقه
بعد از چهل روز مضغه گردد پس هر که خواهد دعا کند در این چهار ماه دعا کند که
حمل زن پسر مستوی الخلقه شود ۲ کسیکه شرب خمر کند چهل روز نمازش قبول نشود
خمر چهل روز در بدن میماند بقدر خلقت او در نطفه و علقه و مضغه کذلک
هر غذائی که بخورد باعث میشود چهل روز در بدن میماند ۳ هر بنده خالص نماید
ذکر خدا و عبادت او را تا چهل روز مگر اینکه نماید خداوند او را [illegible]
با درد او و دوای او را و محکم نماید در دلش حکمت را کما قال رسول الله در حدیث
من اخلص عبادته لله اربعین صباحا اجری الله فی قلبه ینابیع الحکمة و
اجری علی لسانه پس اگر عمل کرد این حکمتها فیها والا حجه است برا او ۴
رسول خدا مامور شد چهل روز از خدیجه کناره گیرد قبل از روز بعثت ۵ میقات
حضرت موسی چهل روز بود و واعدنا موسی ثلاثین لیلة و اتممناها بعشر
فتم میقات ربه اربعین لیلة که بعد از چهل روز خدا و تکلم فرمود با موسی
[illegible] چهار هزار کلمه ۶ کسیکه چهل روز گوشت نخورد خلقش بد شود
زیرا که انتقالی نطفه چهل روز بود ۶ کسیکه چهل روز گوشت بخورد قلبش
قسی شود ۷ کسیکه یک انار بخورد دلش نورانی شود و وسوسه از او
دور شود و چهل روز [illegible] روز [illegible] صد و بیست روز
۸ کسیکه چهل روز سویق بخورد در چهل روز پر شود کتفش از قوت
۹ کسیکه چهل روز زیتون بخورد شیطان از او دور شود تا چهل روز نزدیک
او نرود ۱۰ [illegible] چهل روز نشاط آورد در عبادت ۱۱ توبه بهلول
نباش بعد از چهل روز مستجاب شد معتبر فرمود هر که خواهد توبه کند آن کند که
او کرد ۱۲ حضرت داود چهل روز سر بر کشادی خود گریه کرد

کسیکه چهل روز حلال بخورد قلبش نورانی شود کسیکه یک لقمه حرام بخورد
چهل روز نمازش قبول نمیشود حضرت عیسی در وقت عروج وصیت
فرمود بحواریین همیشه گرسنه باشید مثل مار باشید چون عروج فرمود
حواریین گفتند ما از جای خود حرکت نکنیم تا معنی کلام روح الله
بفهمیم یکی گفت مار چون حلقه زند سرش را زیر بدنش میگذارد چون
داند که مرا کشتنی باور سته با سنگی سر ضربت را و نمیرساند واو
فرماید که سرمایه شما دین شماست چون او را حفظ نمائید ضرری
بشما نمیرسد از فقر و امراض دیگر و دیگری گفت چون بچه های
مار غیر خاک چیزی نخورد کذلک منتفع نشوید بحکمت از طلب آخرت
تا حب دنیا در دل شماست دیگری گفت مار چون در خود که بچه و
ضعف بیند و سستی پس خود را گرسنگی دهد چهل روز پوست
نکی رود بعد از چهل روز زاید جوان شود و چهل سال عمر باید بفرماید
چون مار خود را در مدت گرسنگی دهید تا در مدت طویله آخرت
باقی بمانید پس همه بقول او موافق شدند ١٧ کسیکه ایمان آورده
بخدا و رسول نمیگذارد موی عانه خود تا چهل روز بماند ١٨ تا چهل روز
زمین ناله میکند از بول اغلف ختنه نکرده که بر روی او بریزد ١٩
چون چهل نفر جمع شوند دعا کنند یا ده نفر چهار مرتبه یا چهار نفر
هر یک ده مرتبه دعا شان مستجاب شود ٢٠ کسیکه برای چهل نفر
دعا کند بعد برای خودش برای همه مستجاب میشود ٢١ هر گاه چهل نفر
بجنازه کسی حاضر شوند بگویند انا لا نعلم منه الا خیرا یعنی بجز خیر ما از
او چیزی ندیدیم شهادت شان قبول میشود و میت آمرزیده میشود ٢٢
چون امام زمان ظاهر شود هر مرد را قوت چهل مرد میدهند ٢٣
هر کسیکه چهل صباح دعای عهد نامه معروف را بخواند از انصار
امام زمان محسوب میشود اگر مرده زنده اش میکنند یاری نماید

امیرالمؤمنی

امیرالمؤمنین ع میفرماید اگر چهل نفر یار داشتم جهاد میکردم
امام حسن نیز همین را فرمود ٢٥ جناب آدم چهل شاخه میوه
از بهشت آورد که میوه آن از داخل و خارج خورده میشد و چهل
شاخه دیگر از داخل خورده میشد نه از خارج و چهل شاخه بعکس
٢٦ حضرت آدم چهل روز برای هابیل گریست ٢٧ چهل روز
آسمان بر جناب سید الشهدا گریه کرد بخون و آفتاب چهل روز
بسرخی و کسوف زمین چهل روز بسیاهی و تاریکی و ملائکه چهل روز
٢٨ کسیکه چهل حدیث حفظ نماید و مستقیم شود بان محشور شود در
قیامت با علما و صدیقان و شهدا ٢٩ رحم از رحم خود
نگاه میکند تا چهل شب ٣٠ مائده که بر جناب عیسی نازل
تا چهل صباح بود ٣١ جناب آدم چهل سال گل خشکیده بود و چهل
سال حمأ مسنون بود و چهل سال صلصال بود و چهل سال دیگر
ماند تا گوشت و خون شد ٣٢ سید خاتم را خدا تا چهل سال
تربیت فرمود پس در سن چهل مبعوث برسالت شد امر دین خود را
بان حضرت تفویض فرمود ٣٣ انسان تا چهل سال در ترقی است
بعد تا پنجاه سال سیر ترقی کند بعد روی بمنقصت گذارد و سیر ارضی
کاتب فضول کرده که جزو این حدیث بود جای دیگر دیده بود ٣٤
مؤمن از چهل سالی که گذشت از جنون و جذام و برص مأمول است
اگر مخالفت امر خدا نکند ٣٥ خداوند تا چهل سال بنده اش حساب
نماید پس از آن سخت گیرد بنویسید صغیره و کبیره گویند دیگر عذر
ندارد ٣٦ عقاب بنی اسرائیل در ماندن در تیه چهل سال بود ٣٧
نفرین جناب موسی و هارون بر قوم فرعون بعد از چهل سال مستجاب شد
قد اجیبت دعوتکما چهل روز بر مؤمن نمیگذرد مگر آنکه امری بر او
نازل میشود که او مهموم و محزون شود ٣٨ علاقه روح با بدن بعد از مرگ
تا چهل روز است

چه رسد به روز بردن مؤمن مانده خطاب بمیر سد بحجه خوش که حجاب را دادند
از میان من و بنده من و در روز دوم خطاب رسید در های بهشت را باز نمایند
بهجای در هر روز تشریف و عجائبی را برای بنده آن مقرر نماید خبر طولانی است
در لب اللباب قطب راوندی

مسئله ضروریه

برای بدن بعد از روح اول هوای خوش و آزاد است که مزاج را تعدیل نماید
دوم ماکول و مشروب که حیات با اینها معلوم سوم حرکت و سکون که حرکت
بدن و نفس اما حرکت نفس و روح یا بسوی خارج است دفعه مثل اینکه
در حال غضب حاصل میشود یا کم کم مثل اینکه در حال فرح حاصل میشود
و در حالت هم و غم کم کم چهارم نوم و یقظه پنجم احتباس و استفراغ
بجهت اینکه لابد است غذا را [illegible] بعد از اینکه هضم شود و تمام غذا
جزو بدن نمیشود بلکه فضولش و ثقلش در بدن میماند که دفعش
که واجب است از راه جواره و این معنی استفراغ است چنانچه ملک غذا
در بدن بجهت هضم شدن مقر احتباس است در بعض کتب دیده
که عرب ساعات شب و روز را که هفت چهار ساعت است هر یک
اسمی نهاده اما روز بکور و شروق غدو ضحی هاجره ظهیره
رواح عصر قصر اصیل عشی غروب اما شب شفق غسق
عتمه سدفه جهمه زلفه بهره سحر [illegible] فجر صبح صباح

در جلد سوم از کتاب کفایة الموحدین در معاد از [illegible] سید
جلیل آقا سید اسمعیل نوری طاب الله ثراه از کتاب سیر الصحابه که
مؤلف آن یکی از علمای مورخین عامه است نقل میکنند که فتح
نهاوند عجم در زمان عمر ابن خطاب بدست سعد ابن ابی وقاص
واقع شد چون نهاوند رسیدند وقت عصر مؤذن خود نضله

اذان

امر کرد که اذان بگو چون مؤذن گفت الله اکبر صدائی از کوه بلند شد
گفت کبرت تکبیرا چون گفت اشهد ان لا اله الا الله صدائی بلند شد که
این کلمه ایست که امر اسماها و زمینها اوست [illegible] چون گفت
اشهد ان محمدا رسول الله صدا بلند شد [illegible] مؤذن گفت کیستی که ما
صدای ترا شنیدیم ترا نمیبینیم پس کوه شکافته شد شخصی بلند قامت
که موی سر و ریش سفید داشت بسیار انبوه ظاهر شد مؤذن گفت
خدا ترا رحمت کند تو کیستی گفت منم زغیب مؤذن گفت از اصحاب
کیستی گفت از اصحاب عیسی ابن مریم گفت سبب مکث تو در این کوه چه
باشد گفت با حضرت مسیح در سیاحت با همکاران رسیدیم و من بسیار خوشم
که خدمت میکردم آن بزرگوار را در اینجا امر فرمود [illegible]
بگو که از خداوند متعال برای تو بخواهم عرض کردم بلی شنیده ام از شما
شنیده ام که عیسی مریم بعد از من که باسمان عروج نمودم بعد از طول
زمان بسیار پیغمبری خواهد آمد و بعد از طول زمان بسیار شما از آسمان
بزمین خواهید آمد که قدری نخواهید ماند بلکه با شما است [illegible]
پیغمبر پس زمین را پر از عدل نمائید بعد از اینکه پر شده باشد از ظلم
و جور پس من خواهش دارم از خدا بخواهید از بنده مرا زنده بدارد تا وقت پس
حضرت دست مرا گرفت فرمود ساکن باش در این کوه خداوند خواهم
ترا [illegible] داشت تا اینکه میرسند در این مکان لشکر از امت محمد در زمان
ترا منزل نمائید خواب شنید صدای مؤذن اینها را عرض کردم یا [illegible]
آیا میشناسی آن مؤذن را فرمود بلی اسمه اینها را میشناسم و اسم
آن مؤذن نضله است و امر ایشان از عجب امورات خبر داد مرا از
آنچه جاری میشود در میان امت محمد و بغض و عداوت صحابش با وصی
آن پیغمبر و امر عقب آن سرور بعد از او رسید آن پیغمبر چه شد

مؤذن گفت که آنحضرت دار دنیا را وداع فرمود گفت بعد از او
متولی امر است که شد گفت ابوبکر گفت یا بنی بکر بگو گفت او هم
از دنیا رفته گفت جای او کیست مؤذن گفت عمر ابن خطاب گفت
معمر بگو بجا آورد دید قبیله که احدی از ایام سابقه بجا نیاورد ند قبیله
ما رضای امشیکو با وصی معمر خود جنین مخالفه نمایید بعد حضرت
ذکر فرمود از من علامات خدعه از آثار ظهور صاحب الامر قائم
نزول خود پس در تاریخ اعثم کوفی است که گفت ابطلو هرگاه مردان
با مردان و زنان با زنان جمع شوند با وجود وفور علامات که آنچه
باشد و خوف می کنان آن بسیار بریزند مساجد را تعالی نمایند
علامت قرب قیامت باشد پس داخل در کوه شد کسی او را
ندید پس سعد ابن ابی وقاص واقعه را نوشت از عمر واو وقت
بالای منبر مضمون نامه را خواند گریه کرد مردم بسیار گریه کردند بطله
عمر گفت بطله را شکفته رغبت هم نوشت گفته زیرا که خبر داد
مرا یا بن واقعه پیغمبر خدا پس از میان جماعت شخصی برخواست گفت
ای عمر علی شو بگذر خودت بتوبه و انابه و حق را با هلش برگردان
ابن خبر را عبد القادر شهر زوری و ابو سفیان دمشقی و ضیاء الدین
شافعی در کتاب دلایل النبوه ذکر کرده در آخرش نوشته که چون
عمر از منبر زیر آمد که بخانه خود رود بابن عباس گفت ملاقات نمود
گفت یا عبد الله کاش تو را یکه صاحب تو امیر المؤمنین مظلوم واقع
شده گفت بلی بخدا قسم برگردان حق او را سر زیر انداخت پس غضب
رو بخانه روان شد پس عباس مراجعت کرد انتهی والسلام علی من اتبع الهدی

آن کار چون

دعا در حق غیر

درکتاب عدة الداعی شیخ جلیل ابن فهد حلی با سناد خود تا ابراهیم
معاویه [illegible] با ابن عمیر گفت در وقوف عرفات ملتفت بودم من
معاویه ابن وهب را که با او بودم ندیدم هیچکس را مثل او در
دعا و انا دیدم همه اوقات را در حق غیر دعا کرد ابد در حق خود
دعا نکرد یک یک مؤمنان را باسم معبر دا باسم آباشان پس از
وقوف از او سوال کردم گفتم امروز عجب بود امروز یک حرف در
حق خودت دعا نکردی در همه موضع گفت تعجب مکن پس بدرستیکه من
شنیدم از مولایم و مولای کل مؤمن و مؤمنه دو بود که قسم اول آقای
گذشته و آقای آینده ها اگر دروغ بگویم چشمهای من نابینا شود
گوشهای من کر شود و زبان من لال شود شنیدم حضرت محمد [illegible]
شنیدم از وجود مبارکش که فرمود من دعی لاخیه بظهر الغیب [illegible]
دعا کند در حق برادر دینی خود در غیاب او ملکی از آسمان ندا میکند
ای بنده خدا صد هزار بالاتر برای خودت ملکی از آسمان دیگر ندا کند که
دویست هزار برابر در حق خودت مستجاب شد و از آسمان سیم ملکی نیز
ندا کند ای بنده خدا سیصد هزار برای خودت مستجاب شد ملکی از
آسمان چهارم ندا کند ای بنده خدا چهارصد هزار برای خودت مستجاب
همین طور از آسمان پنجم تا آسمان هفتم از برای تو است هفتصد هزار
مقابل آن پس خداوند خود فرماید انا الغنی الذی لا اعجز عنک
لک الف الف ضعف ما سئلت و دعوت هزار هزار چند اینها
برای تو قرار دادیم حالا برادر من چگونه در حق غیر دعا ننمایم که بقای سنت

معجزه امام کاظم

در کتاب مستطاب کافی یعقوب بن جعفر گفت خدمت حضرت کاظم بودم
راهبی و راهبه وارد شدند از اهل نجران حسب الفرموده آن
جناب در جایی نشستند اول آن زن مسائل چند از آنحضرت سؤال
کرد حضرت جواب فرمود بعد امام چند مسئله از او سؤال فرمود
زن نتوانست و مسلمان شد بعد مرد راهب سؤال بسیاری از
حضرت جواب فرمود راهب گفت من در دین خود قوی بودم و هیچ
یک از نصارا مثل من نبود در علم پس شنیدم در هند مردی است که
هر وقت بخواهد در یکشبانه روز به بیت المقدس میرود و برمیگردد
در هند پرسیدم کجا است گفتند ... و شنیدم که او یافته است
اسم اعظم را که آصف بن برخیا یافته است که در کتاب شما خبر داده
و ما را نیز خدا خبر داده در کتب انبیاء حضرت فرمود خدا را چند اسم
میباشد که رد نمیشود راهب عرض کرد اسماء الهی بسیار است لکن
محتوم از آن که هر که دعا کند رد نمیشود هفت اسم است فرمود آیا
میدانی کدام است عرض کرد نه قسم به آن خدائی که تورات را بر موسی نازل کرد و عیسی را
نازل فرمود عیسی را برکت و رحمت فرستاد و عطا را بر عرب که عقل
بخشید خلق خود مقرر فرمود و اوصیاء اولاد از نسل محمد و علی قرار داد
که نمیدانم اگر میدانستیم احتیاج بکتاب شما نداشتیم فرمود حکایت
هندی را تمام کن راهب گفت این اسماء را شنیده بودم معنی
و باطن آن را نمیدانستم رفتم تحقیق احوال آن شخص را نمودم گفتند
در کوهی در خارج شهر در ساختمانی میگیرد و بیرون نیاید مگر سالی
دو مرتبه هندیها ادعا میکنند که خدا چشمه در دیر او جاری نموده
در دل سنگ زراعت بجهت او عطا میکرد پس رفتم بدر خانه او سه
روز ماندم در را نکوبیدم و چاره نمیدیدم روز چهارم دیدم که
ماده گاوی آمد بار او هیزم است چون بدر در رسید در باز شد گاو
داخل شد منهم داخل شدم دیدم مردی که بجز نگاه باسمان میکند گاهی
زمین و گریه میکند گفتم سبحان الله مثل تو در عالم کم است در این عصر
گفت بخدا قسم

گفت بخدا قسم من نیستم مگر حسنه از حسنات مردیکه او در پشت سر خود انداخته
گفتم من شنیده ام که اسمی از اسماء الله نزد تو میباشد که بواسطه آن اسم
در یکشبانه روز میروی به بیت المقدس و برمیگردی گفت بیت المقدس را
میشناسی گفتم همان است که در شام است گفت نه او بیت المقدس نیست
بلکه بیت المقدس خانه آل محمد است گفتم من آنچه تا کنون شنیده ام
همان است در شام گفت آنجا محاریب پیغمبران است و اوصیاء حظیره
مینامیدند تا اینکه فترت بین عیسی و محمد اتفاق افتاد و نزدیک شد
مشرکان بلا زده شوند و انتقام الهی در خانه شیاطین حلول
نمود پس تغییر و تبدیل دادند چنانکه تعالی فرماید ان هی الا اسماء
سمیتموها انتم وآباؤکم ما انزل الله بها من سلطان گفتم
از ولایت دور آمده ام دریاها و صحراها طی کرده ام و زحمت و غصه و رنج
بسیار کشیده ام که شاید از تو بحاجت خود نائل شوم گفت کان معلوم
که مادر تو بتو حامله نشد مگر در مکانیکه ملکی کریم از ملائکه حاضر بود و پدر تو با مادر
مادر تو مقاربت نکرد مگر با غسل در حالیکه مادر تو طاهر بود از حیض
در اثنای نطفه تو منعقد شد بدرستیکه پدرت سفر چهارم تورات را میخواند
با من حمد عاقبت امر او بخیر شد برگرد از اینجا برو به مدینه محمد صلی الله علیه و آله
که آنجا را طیبه میخوانند و در ایام جاهلیت نام او یثرب بود آنجا که رسیدی
برو به بقیع برو بخانه مردانیکه ... روز توقف کن مردی پیر و سیاه چهره در
خانه تو میآید در آن شهر او را خفیف میشمارند باید نزد او روی حرام
و مکرم بدانی تو را نزد تو فرستاده است که هر سال از نزد تو میآید و
در خانه تو فرود میآید در آن زاویه و طاقچه چهار عدد چوب در
آنجا است فرود میآید بتو پیغام داده است که احوال حضرت فلان
ابن فلان یعنی موسی بن جعفر سلام الله علیهما را او تو را خدمت آن
مولی خواهد رسانید و اوصاف و شمایل آن مولی را گفت و مانا
گفتم بعد از ملاقات چه نیم گفت معالم دین خود را از آنحضرت تعلیم
بگیر او از گذشتگان و آینده گان تو خواهد خبر داد تا در قیامت
حضرت کاظم فرمود آنکس که ترا دلالت و نصیحت کرده خبر خواهد داد ...

در حق تو عرض کرد فرمانت نام آن راهب حبیب و او لقب فرمودم تا او
منم ابن فیروز از اهل عجم بودم ایمان بخدا آورده و خدا را یعنی
و اخلاص عبادت کرده چون از قوم خود رسید فرار کرد خدا او را نداد
علم و حکمت عطا فرمود و راه راست او را هدایت فرمود من جاهد
فینا لنهدینهم سبلنا در شأنی بید از ربانیده کان خاص خدا
هر سال که معظمه کسی باید و حج میکرد در ماه یک دفعه عمره میکند و از
فضل و حمد الله از مکان خود کشی تا مکه معظمه بطن الارض میآمد
این بیت جزای شکر گذارند کان گنجی ابن وهب مسائل بسیاری
از حضرت سؤال کرد جواب شنید تا انکه عرض کرد خبر ده مرا از ان هشت
حرف که نازل شده چهار آن در زمین و چهار باز آن در هوا ماند
آن چهار حرف که در هوا ماند نکه نازل شده تفسیر آن را بیان کند
فرمود تفسیر آن در زمان قائم ما اهل بیت است که خواهد او را ظهور
و نازل است از حق تعالی را او انجیل که [illegible] نازل است
وهب گفت چهار از آن چهار حرف در زمین کدام است فرمود چهار
میگویم اول لا اله الا الله وحده لا شریک له باقیا دوم محمد رسول الله
مخلصا سیم نحن اهل البیت چهارم شیعتنا منا و نحن من رسول الله
و رسول الله من الله وهب گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده
ان محمدا عبده و رسوله و انکم صفوة الله من خلقه تا هر چه باید
حضرت فرمودند چه خبر و [illegible]
روها فرا کردند و با او پوشانیدند و نماز ظهر با او فرمود بعد فرمود
ختنه کرده عرض کرد بلی باکه فرمود در ختنه کن [illegible] ختنه کرد

در بعضی از کتب معتبره دیده شده هر یک از انبیاء حرفه بوده چه خداوند
ندارد بنده بیکار را و شنیده که ذلت
آدم زارع بود که جبرئیل هفت قطعه آهن برای آدم آورد و تعلیم کرد
آدم را با ساختن اسباب و عدوات زراعت را و هم یک دو جوکاو با
گندم آورد آدم را تعلیم کرد ادریس درزی و خیاط بود یعنی درزی
یعنی خیاط بود در مجمع [illegible] نام است که امیرالمؤمنین سلام الله علیه بخیاط
فرمود یا فلان احکم النواکل صلب الخیط و دقق الدروز
و قارب الغرز فانی سمعت رسول الله یقول یحشر الخیاط
الخائن و علیه قمیص و رداء مما خاط و خان فیه نوح
نجار بود ابراهیم بنا بود که خانه کعبه را او ساخت لوط
زراعت میکرد یعقوب صاحب رمه و اغنام بود موسی حرفه او
شبانی بود داود زره ساخت و النا له الحدید سلیمان
زنبیل میساخت و حصیر میساخت عیسی مادرش او را بصباغی
گذارد پس وقتی جامه زیاد نزد او جمع آمده بود و در آن الصباغ کاری
پیش آمد آنها را بسپرد بحضرت عیسی گفت اینها هر یک باید رنگی جدا
بشود هر یک از جامها را رشته بان رنگ در میان گذارد که رشته [illegible]
تو اینها را بیک رنگ [illegible] حضرت همه را بخنب میان یک خم
صباغ آمد [illegible] در غضب شد حضرت فرمود غضب مکن و دست ببرد
میان خم و بر آورد جامها هر یک برنگی که صباغ میخواست او بود صباغ
این معجزات ایمان آورد حضرت خاتم تجارت میکرد
هیچ کسبی مثل زراعت نیست که همه از آن زراعت اگر مطابق شرع
آورده باشد چنانچه در سوره واقعه میفرماید أأنتم تزرعونه
ام نحن الزارعون در واقع زارع جهان خداست که همه جز از او
در اواخر سوره بقره میفرماید مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله
کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف
لمن یشاء والله واسع علیم (ع) محدث نوری [illegible] طیبه
در طراز آیه میفرماید پس انفاق کننده بمنزله زارع است که [illegible]

انچه بقورع باید رعایت کند قبل از کاشتن تا درو کردن باز دو چیز
باید مراعات نماید که عمده اسباب ان است و الا عمر بعد [illegible] لکن در
دفتر مختصر ذکر تمام انها باعث تطویل است بعضی از انها [illegible] اول
باجاریست بذر صالح تحصیل نماید چه تخم بی مغز و بی جوهره جز ضرر
حزر دیگر ندارد انفاق کننده نیز چاره ندارد مگر از مال حلال خود
تحصیل کند که انما یتقبل الله من المتقین [illegible]
یا ایها الذین امنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا
لکم من الارض و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون [illegible]
محتاج است [illegible] زمین که [illegible] و شوره [illegible] نباشد [illegible]
[illegible] در او تخم عمل صالح [illegible] و البلد الطیب یخرج
نباته باذن ربه و الذی خبث لا یخرج الا نکدا [illegible] منفق
نیز باید بداند که از محل انفاقش صاحبان دلهای نرم [illegible] که بنور
حضرت رحمن رقیق و منشرح شده باشد که قوت دهد اورا در عمل
نه بعضی از دلها که از زمین شوره [illegible] که خدا انها را
[illegible] خوانده اولئک کالحجارة او اشد قسوة [illegible]
نقد حلال و حرام در [illegible] مجموعه در جزو [illegible] نوشته ام سیم انکه [illegible]
باید تخم را در زیر خاک پنهان کند تا محفوظ باشد از دشمنان مثل طیور و مور
اما حشرات زیر خاک [illegible] الملوک بقورع [illegible] است منفق
هم باید پنهان انفاق کند و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء
فهو خیر لکم چهارم بقورع باید در موقع [illegible] تخم [illegible]
[illegible] کند کذلک انفاق کننده در وقتیکه [illegible]
[illegible] آید انفاق کند [illegible] نا امیدی [illegible]
و دیدن آثار مرگ فایده ندارد [illegible] فلما راوا باسنا
قالوا امنا بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین فلم یک
ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا سنة الله التی قد خلت
فی عباده و خسر هنالک الکافرون [illegible]
[illegible] باید [illegible]
طوری

[illegible] انفاق [illegible]

طوری که کندم را [illegible] از [illegible] لا [illegible]
[illegible] و [illegible] باعث [illegible] منفق
نیز باید [illegible] که انفاق میکند از [illegible]
[illegible] مثل [illegible]
[illegible] سوره بقره آیه ٢٦٤ یا ایها الذین امنوا
لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی کالذی ینفق
ماله رئاء الناس و لا یؤمن بالله و الیوم الاخر فمثله
کمثل صفوان علیه تراب فاصابه وابل فترکه صلدا
لا یقدرون علی شیء مما کسبوا و الله لا یهدی القوم
الکافرین [illegible] مثل الذین ینفقون [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
[illegible] مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله
و تثبیتا من انفسهم کمثل جنة بربوة اصابها وابل فآتت اکلها
ضعفین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باید [illegible]
[illegible] منفق [illegible]
[illegible] و الا [illegible]
دیگر [illegible] باید زیاده از [illegible]
باید [illegible] منفق که زیاده از احتیاج [illegible] انفاق [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] باید [illegible]
[illegible] منفق لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما
تحبون دیگر [illegible] باید [illegible] فالق الحب و النوی
[illegible]
[illegible] از السماء ماء [illegible] فاسکناه
فی الارض و انا علی ذهاب به لقادرون [illegible]
[illegible]

منفق باید در عمر و ملبس انفاق خود ببیند و از فضل و کرم خدا باشد
و اداکار را نکرده بحجر [illegible] افتاده [illegible] از ده
[illegible] قرض الحسنه میخواهد تا مضاعف کرده [illegible] ساعت
اقدس خود دست احتیاج [illegible] نظام عالم محتاج [illegible]
ملائکه احسان کنیم و همی با حسنه و داد و دیگر باشد [illegible]
مقصود آمد تا همی [illegible] مباح خود [illegible] حرمت [illegible]
دیگر قرار الحسنه [illegible] حاصل میشود [illegible] اختیار میکنند که
منفق هم باید ملاحظه کند [illegible] باید از مال
انفاق باید [illegible] اختیار [illegible]
ما انفقتم من شیء فهو یخلفه [illegible] القابض [illegible]
جای دیگر من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ده برابر است
جای دیگر مثل الذین ینفقون اموالهم [illegible] مقصد مقابل
خدا بخواهد مضاعف هم میکند در اخبار است که [illegible]
ده عوض دارد [illegible]
بر عملهای [illegible] هزار [illegible]

حکمت نماز جماعت قال ما اجتمع من المسلمین فی جماعة اربعون
رجلا الا [illegible] خداوند [illegible] دارد اجماع مسلمانان
که با هم الفت داشته باشند [illegible] در نماز جمعه و جماعت که
[illegible] با جماع بخوانند و هم [illegible]
باسلام حتی در اعیاد و کسوفین و یوم عرفه دیگر اینکه ملائکه
[illegible] التعاون [illegible]
دیگر [illegible] نماز جماعت [illegible]
درجه [illegible] دیگر اینکه نماز جماعت [illegible]
سهو کردن در ارکان نماز دیگر [illegible] علاوه
[illegible] مساجد و عمارت آنها دیگر اینکه نماز جماعت
[illegible] در اول وقت [illegible] مساجد میکنند
وقت فضیلت میگذرد دیگر اینکه [illegible] از انفاق
و اهتمام مسلمین در امر دیانت خودشان دیگر اینکه

دیگر اینکه [illegible] ملائکه [illegible] حول عرش [illegible] میکنند
انا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون دیگر [illegible] صفوف
صفوف المجاهدین ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص [illegible] دیگر اینکه
صفوف [illegible]
علاوه از [illegible]
[illegible] دیگر امام دعا میکند [illegible]
و مؤمنین آمین میگویند اقرب باجابت است دیگر اینکه
[illegible] صفوف قیامت وقضی ربک الا تعبدوا
الا ایاه وبالوالدین احسانا و اخفض لهما جناح الذل
خداوند عالم [illegible] در قرآن امر [illegible] والدین [illegible]
دیگر ووصینا الانسان بوالدیه حسنا [illegible]
ان اشکر لی ولوالدیک اما در [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] احسان اولاد [illegible]
مقام والدین [illegible] والدین در حق [illegible] اولاد
[illegible] لکن [illegible]
[illegible]
[illegible] اولاد [illegible]
روایت است روزی [illegible] با اصحاب [illegible]
[illegible]
[illegible] دعوها فانها مجنون [illegible]
سوره بقره جزو دوم یسئلونک ماذا ینفقون قل
ما انفقتم من خیر فللوالدین والاقربین والیتامی
والمساکین وابن السبیل وما تفعلوا من خیر فان
الله به علیم

حق همسایه
و همسایه دل

در تفسیر مواهب العلیه در ذیل آیه مبارکه واعبدوا الله ولا تشرکوا
به شیئا وبالوالدین احسانا وبذی القربی والیتامی والمساکین
والجار ذی القربی والجار الجنب والصاحب بالجنب میگوید [illegible]
این حکم ها از خدا رسیده باشند و بهمسایه هیچکاه [illegible] باشد باید
احسان کرد پس حق همسایه نفس که دل است بطریق اولی باید و
که از تمامی خیالات ردیه و [illegible] از وی بازداری و با
همسایه دل که روح است ملکوتی ثانی اولرا از مجاورت با موجودات
منع فرمائی و همسایه روح که سرّ است از غیب مواطن شهودات
و حجاب مکاشفات مانع شوی و از سر [illegible] غافل نبوی
و نقص دانی که همسایه و هم نشین و همه اوست جمیع
با دلق [illegible] و طلب شد هم اوست در انجمن فرق نهانخانه
ما الا هم اوست ثم ما الا هم اوست در تفسیر کشف الاسرار است
چون منافقان را بدوزخ برند در درک اول مالک گوید علیهم
آتش گوید حکم ما بر زبان است در زبان ایشان کلمه توحید جاری
شده هر چند بمجاز گفته اند در سوختن آنها مامور نیستیم [illegible]
بدرکی برند اما گفته تا درک هفتم گوید حکم ما بر دل است به
زبان ما و بدانها را تا در دل چه دارند چون چیزی نیابد
بگیرند ایشان را و در عذاب باشند اینست ان المنافقین فی الدرک
الاسفل من النار

در شهادت محمد عبده
و رفع اشکال

مراد از شهادتین و اجتماعی در تشهد و غیره اشکال فرموده اند
که اشهد ان محمدا عبده و رسوله عبد او معنی یا بمعنی [illegible]
[illegible] عبد بمعنی مخلوق که معنادر آیه است یا عبد بمعنی مملوک یا عبد
بمعنی مطیع و یا الی شهادت از کدام قسم اگر از قسم اول باشد
خصوصیت بمحمد ندارد ما سوای مخلوق خداوند و شهادت مشهود [illegible]
در اینمورد باید جزئی باشد که ایمان و اعتقاد بآن محقق شود مثل
شهادت بیکتائی خدا و هستی صانع [illegible]
نمود اگر از قسم دوم باشد کذلک بجهة اینکه هر کس مخلوق خدا
باشد مملوک او هم هست [illegible] مخلوق [illegible]
که هر کس مملوک شد مخلوق او هست اگر از قسم [illegible] باشد [illegible]
بر چند قسم است اول [illegible] اطاعت خدا [illegible]
[illegible] از علما و غیره بر ایشان لازم است [illegible]
[illegible] و ائمه علیهم السلام [illegible]
[illegible] لازم است مثل ائمه [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] خدا و پیغمبر و حضرت [illegible] علیهم السلام بر ایشان لازم است یعنی [illegible]
[illegible] اطاعت [illegible] بر ایشان لازم است
مثل حسنین [illegible] که اطاعت خدا و پیغمبر و امیر [illegible]
چهارم اطاعت [illegible] مثل امیر [illegible] بر ایشان لازم است
که اطاعت خدا و پیغمبر و جیب است [illegible] مثل پیغمبر
فقط اطاعت خدا لازم است و ما سایر انبیا [illegible]
خدا و اطاعت پیغمبر و ائمه با هم بر ایشان لازم است [illegible]
که [illegible] چرا که بعد از خدا هیچ اطاعتی ندارند در عالم
پس چنانچه شهادت [illegible] توحید [illegible] لا شریک له [illegible]
[illegible] بعبودیت پیغمبر [illegible] معنی [illegible] باشد که در [illegible]
مثل و شریک ندارد [illegible] از [illegible]
که مقدم بر رسالت است که در رسالت شریک دارد [illegible]
و عبودیت [illegible] شریک ندارد سبحان الذی اسری بعبده

[illegible]

باق

در مواهب کاشفی در ذیل آیه مبارکه ما عندکم ینفد و ما عند الله
باق آورده که در شرح گلشن راز نوشته که هر عینی از اعیان موجوده را
در خارج دو اعتبار است یکی از حیث حقیقت و آن اعتبار است از ظهور
نور حق در صور مظاهر ممکنات و این را تجلی شهودی گویند و اعتبار دوم
از حیث تشخص و تعین و از این حیث آن را ممکن گویند و خلق هم
می‌نامند و جمیع نقایص موجودات ممکنه از این وجه منسوب میدارند
و ما عندکم ینفد باعتبار ثانی است و ما عند الله باق باعتبار
اول است دیگر آنکه خداوند متعال دنیا را زهره خوانده در آیه
ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة
الدنیا زهره در لغت شکوفه است و تازه گی او را لحظه [illegible]
باید که دقیقه‌ای پژمرده و پژمرده گردد چنانچه حال دنیا همین است
دیگر آنکه تعالی در آیه مبارکه یا ایها الرسول کلوا من الطیبات
و اعملوا صالحا اکل را بر عمل صالح مقدم فرموده خواجه عبدالله
انصاری فرموده که لقمه چرب در دهل روغن اوست زبان با خوردن
راه زبان است لا بالعکس و هم در تفسیر آیه مبارکه انا عرضنا
الامانة علی السموت والارض والجبال فابین ان یحملنها
و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا اولا مسلم است تکلیف
متوجه بچیزی است که هم قابل باشد و هم ناقص و انسان جنبه ایست
انسان و زمانی این قابلیت استعداد را ندارند و انسان بواسطه
استعداد خود که عقل داشت قبول نمود و از انسان انسان است
که ظلوم و جهول است بواسطه استیلای قوه غضبیه جهول است
و بواسطه غلبه قوه شهویه جهول است پس بار تکلیف را حمل نمود
تا بواسطه این تکلیف از جهت عقل تعدیل کند از قوه‌ها که هم
لکنه انه از انسان جهول و ظلوم بودن است مثل الماء طهور است
بزبان ساده خداوند متعال این تکلیف را بانسان داد که انسان
خودش را تکمیل نماید از ظلم و جهل که شأن اوست خود را بمعنی
تعدیل کند شهوت و غضب را که لازم بود انسان خدا خلق را کوند
آفرید الفم در

ایضاً در بحار تفسیر است در ذیل آیه مبارکه ثم اورثنا الکتاب الذین
اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم و منهم مقتصد و منهم سابق
بالخیرات که مراد از بالا آل محمد و اولاد آنحضرت و ذریه
اما ظالم از ما کسانی هستند که امام خود را نشناخته یا ادعای
امامت کردند اما مقتصد از ما کسانی هستند میانه روی را اختیار
کرده اند در خانه نشسته اند و عادل اند و میانه رو و اما سابق
بالخیرات ائمه دین سلام الله علیهم اند حضرت متعال عطیه قرآن را
میراث خوانده میراث آن مالیست که بدون رنج و تعب
بدست آید عطیه قرآن هم قسمی است بمحض عنایت ربانی رسیده
یا آنجا آنکه سکانه را در میراث دخالتی نیست در استحقاق هیچ از وارثی
بی بهره اند یا در سهام میراث تفاوت است چون ثمن و سدس
و ربع اینجا نیز سهام و بهره‌های قرآن را از اهل قرآن تفاوت است
هر کسی بقدر استعداد و استحقاق خودش از حقایق و احکام قرآن
بهره مند میشود ع ز این زمزم یکی جرعه طلب کرد یکی جام
و در ذیل آیه مبارکه و قال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن
جملة واحدة کذلک لنثبت به فؤادک و رتلناه ترتیلا یعنی کافران گفتند
چرا نازل نشد بر محمد قرآن یکمرتبه تا آنکه قلب او ثابت بدارم و آن را
مرتب بداریم نوشته که این اعتراض مشرکان بمرتبه نوشته زیرا که
چه جمله واحده چه متفرق اعجاز قرآن مختلف نمیشود و در تفرق فوایدی است
که در مجموع نیست یکی سهولت حفظ بخلاف موسی و داود که کتاب
ایشان یکمرتبه نازل شد همه خواننده و نویسنده بودند اما پیغمبر خاتم امی بود
و نویسنده کان هم کم بودند دیگر آنکه بحسب وقایع مختلفه اوقات نزول
قرآن فرق داشت و هر دفعه که آیه یا سوره که نازل میشد حضرت رسول
تحدی مینمود و منکرین از اعجاز قرآن عاجز میشدند دیگر نزول جبرئیل
در هر وقت باعث سرور و تسلیت پیغمبر بود دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ
است و آن اوقات مختلفه لازم دارد که ناسخ متاخر از
منسوخ باید باشد دیگر آنکه قرآن مشتمل است بر سؤال و جواب مثلا
یسئلونک عن الروح یا یسئلونک عن ذی القرنین

الایمان اصلها والصلاة جذعها والزکاة فرعها والصیام لحاؤها والحج ثمرتها وجهاد الحج اغصانها وولایتنا اهل البیت اثمارها
این عمل مخصوص به شجره دین قرار داده که اصول ایمه اصول اصلیه و فروع سنة و فروع فروع سنت مخالفت چون قاعده است که علة غائیه از وجود اصل و فرع وجود ثمره است که مقدم در تصور است موخر در وجود پس علة غائی و مقصد اصلی از جمیع عقاید و اعمال ولایت خواهد بود مولف کتاب میفرماید مفاد بیانات این موجه است که اعتقاد بامامت امام و ادعای تصرف بودن او بعضی شیعه از خود پس بمطلب دیگر است و شیعه خود را منصرف امام دادن و مسلم از برای امر او شدن باز مطلب دیگر است که اول از اصول دین است ثانی از فروع دین فافهم و التفقل کتبت هم بقدر فهم قصیر و قاصر خود گوید و قسمت که نباشد ولایت مطلق اهل بیت از اصول باشد چنانچه است پس دیگر هیچ لازم نبود آمدنیست زیرا که اصل وقتیکه نباشد فرع نخواهد بود الا اینکه میگوییم اصول دین فقط برای اعتقاد است و فروع دین فقط از عمل است میفرمایند و تحقیق هم هست که ولایت ایشان که اولی بتصرفی باشد از رسالت عظیم تر و بالاتر است ~~[illegible]~~ عبد و رسول عبد بالاتر است و اعلی العلو از رسول چه اگر عبودیت ایشان با من معنی گویم معتبر است از یک جهة که توجه الحق الی الخلق باشد فقط اما رسالت که دو جهة دارد یکی توجه الی الخلق از برای ایصال فیض و دیگر توجه خلق از برای رسانیدن آن فیض با ایشان اول است این بالاتر از ثانی است

درصدد تبعیه

در اقسام جور در حق مؤمن برادر ایمان

در معارج النبوه است که خدای تعالی در قرآن پنج پیغمبر را برادر قوم خوانده اول نوح اذ قال لهم اخوهم نوح ۲ هود والی عاد اخاهم هودا ۳ صالح والی ثمود اخاهم صالحا ۴ شعیب والی مدین اخاهم شعیبا ۵ لوط واذ قال لهم اخوهم لوط الا تتقون باید دانست که اخوت چند قسم است یکی از روی نسب وان کان له اخوه دیگر برادر رضاعی است واخواتکم من الرضاعة دیگر برادری از روی متابعه ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین دیگر برادری از جهة همنشینی وهم صحبت بودن چنانچه گویند یا اخا العرب و برادران در یوم تفر المرء من اخیه وصاحبته وبنیه هیچ فایده ندارند بلکه از یکدیگر گریزند خصوص برادران دنیائی که از برای دنیا دوستی نموده اند چنانکه میفرماید الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین در سوره زخرف است اما پیغمبر با قوم خود برادر است چنانچه میفرماید لقد جائکم رسول من انفسکم برادر خیر خواه مشفق و مهربان باشد نه مثل برادران قابیل و هابیل برادران یوسف که برادر یا مثل هابیل و قابیل و برادران یوسف لکن هیچکس دشمن تر از برادر نباشد و از اینجا بود که پیغمبران هلاک قوم خواستند لکن خواجه کائنات رحمت و مغفرت خواست چنانچه میفرماید این است دلیل حدیث شریف انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة او مائة مرة و حال آنکه خودش از ما تقدم و ما تأخر مغفور است اما چون حضرتش جان عالم بود استغفار برای ما خواهد نمود و وعده شفاعت در قیامت بامت داده شفاعتی لاهل الکبائر من امتی همه و انف گویند مگر ما امتاه الهی خلاصی عذاب امت از اینها که ما نور زد نمود و روسیاه کردند که از کار مخالف بلند شد و نمود نظیر تعلیه

فصل ...
بیت المقدس

در کتاب بستان السیاحه در ذیل بیان طول از شهر بیت المقدس ذکر نموده
که اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و هفت هجری است قریب پنج هزار باب
خانه دارد است همگی از سنگ بر آمده و حصار شهر از سنگ بر آورده‌اند
و آن شهر در محل پست و بلند واقع شده و مسجد اقصی و صخرهٔ صماء سمت
مشرق در میان قلعه اتفاق افتاده و آن محوطه است ... وسیع
و قباب بسیار که علامت و مقام مصلای انبیا علیهم السلام است و هم
ملائکه مقربین و صخره صماء شمالی مسجد اقصی در بلندی واقع است و ما بین
تقریبا پانصد گام فاصله است قبة المعراج و قبة المیزان و قبة ...
و قبة السلسله از جمله قبه‌های آن فضا است هشت باب دارد ...
باب النبی و باب محراب مریم و باب صهیون که قبر داود در آن طرف
واقع شده و باب الهاشمی و باب الولید و باب ابراهیم و باب ام خالد
و باب الرحمه و طول مسجد اقصی هفتصد و هشتاد و چهار ذراع است
و عرض آن چهارصد و پنجاه و پنج ذراع است و ششصد و هشتاد و چهار
ستون یکپارچه دارد و صخره صماء سر ستون بلقطعه از سنگ ...
در او است و مجموع بامهای مسجد اقصی و صخره صماء با صفایح برنج ...
... فرش کرده‌اند و غار صخره دوازده درجه دارد و در محل
تقریبا ... که در لیلة المعراج اراده کرده بود از عقب خاتم
انبیا روان شود و به حضرت منع فرمود در هوا معلق بماند
آن سنگ در همان کیف بالای سر ... اتفاق افتاده ...
از سنگ زیر آن نهاده‌اند تا زنان و کودکان ترس نکنند ...
مسجد اقصی و صخره صماء بلندی همه شان تقریبا ... و بعضی بلند
و بعضی کمتر است و ... در صحن واقع شده ...
... و قبر حضرت سلیمان سمت شرق مسجد اقصی هزار و پانصد
قندیل آویخته شده و در صخره صماء چهارصد و شصت و چهار قندیل
که ... همه روشن میشود

و الله

و چهار فرسخ مسجد و صخره صد هزار ذراع حصیر از مصر حسب الفرمان سلاطین
آل عثمان مقرر شده و اقعا از غرایب و عجایب دنیاست عقل ارباب
بصیرت دراو حیران است و خرد ... اما ممکن که از بنی آدم چگونه
این عمارت ساخته شود و سنگهای پنج گز و شش گز در بنای آن ...
عارفان معارف اخبار و اشعار نموده‌اند که اکثر انبیاء و رسل در المقام
بوده‌اند از بلاد دمشق و فلسطین ظهور نموده‌اند چنانکه در کتب مورخین است
... که طول و عرض دمشق است و فلسطین است ...
مدفون است صاحب تاریخ شام و بعضی از مورخان عالی المقام گفته‌اند
که از دمشق الی غزه ... که نهایت ارض
فلسطین است مقدار هزار ... و بعضی از علمای اخبار نوشته‌اند که
در شهر الخلیل که از بلاد شام است ... و بعضی از انبیاء ...
مدفون اند و در بلده ... ده نفر از پیغمبران ... اند در مدینه
... در دمشق ... و حضرت موسی ... جانب مشرق ...
بیت المقدس است و هم جناب عزیر ...
در ... و حضرت صالح در مکه وفات فرموده
و حضرت ابراهیم و یعقوب ... مدفون اند
و هم جمع دیگر باز هستند در آن حوالی که مقصود ما شماره ...

حالات ابو یعقوب با پادشاه شام [illegible]

ابن بطوطه طنجی مغربی در ضمن بیان سیاحت خود از بلده بیروت که
از سواحل شام است گفته است که از بیروت قصد قبر ابو یعقوب یوسف
نمودم که گمان بعضی بر آن است که از ملوک مغرب بوده و قبر او در
کرک نوح است و بر او زاویه است که در آنجا طعام خورانند به کسی که
وارد و صادر است چنین گویند این ابو یعقوب وارد شام شد مرض صعب
مبتلا شد در میان مزبله ها افتاده بود تا [illegible] شفا یافت [illegible]
میان باغات خارج شهر رفت [illegible] قبول کند
[illegible] باغ ملک نور الدین مدت [illegible] در آنجا
[illegible] بود چون اوان فواکه شد روزی سلطان بباغ خود آمد کسی
وکیل سلطان که باغ سپرده او بود با یعقوب گفت انار خوب
بیاور رفت چند دانه آورد وکیل امتحان کرد دید ترش است گفت
انار دیگر بیاور رفت آورد باز دید ترش است در غضب شد گفت
[illegible] اینجا باغبانی هنوز انار ترش را از شیرین امتیاز
نداری ابو یعقوب گفت شغلم حراست باغ [illegible]
[illegible] خوردن وکیل خود نزد سلطان رفت کلام ابو یعقوب را
بیان کرد سلطان امر کرد باحضار او و در بیان سلطان در
خواب دیده بود که با ابو یعقوب نام خواهد ملاقات نمود و از او فائده
عظیمه به سلطان خواهد رسید چون ابو یعقوب نزد سلطان آمد
شاه نظر [illegible] دانست که آن است که در خواب دیده فرمود [illegible]
ابو یعقوب [illegible] فرمود بلکه سلطان از جا برخواست او را بغل
نمود پهلوی خود نشانید و از او خواهش کرد [illegible]
[illegible] با خود [illegible] چند روزی با او بود تا
آنکه پنهانی از سلطان فرار کرد [illegible] شام رسانید
در آن وقت هوا بسیار سرد بود [illegible]
آمد گفت خواهشم [illegible] مهمان تو باشم مرد فقیر قبول نمود تحفه او

[illegible]

مرغ بریان نمود و از آنگوشت آن مرغ خورانید بابان جوانی که
در آن وقت افطار غذا ابو یعقوب در باره او دعا خیر فرمود و آن
فقیر را چند دختر بود یکی از ایشان را او را زفاف بود و عادت
اینها این بود که باید دختر جهاز با خود ببرد که عمده آن مس است
برای [illegible] فقیر میبرد ابو یعقوب فرمود در خانه تو
مس پیدا میشود الفقیر مسهای جهاز دختر [illegible] داد گفت بیاور
در و خانه همسایه ها هرچه میتوانی عاریه کن بیاور رفت آورد کل
جامع را آتش [illegible] مسها را [illegible] نمود [illegible]
در [illegible] را آورده با بها تمام به طلای احمر نمود مکتوبی
نور الدین ملک شام در آن مکتوب سلطان را [illegible]
میدارد و خواهش میکند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اگر ابراهیم ادهم از سلطنت بلخ و خراسان گذشت منهم از سلطنت ملک
مغرب [illegible]
نمود کاملا کاتب گوید [illegible]
[illegible] ابو یعقوب [illegible]
[illegible]
[illegible] علم جفر [illegible]
[illegible]
[illegible]
از عادات [illegible]
مگر فقیر و بیچاره [illegible]
طور است علم امام که تمام حقایق و مخفیات می بیند و میداند [illegible]
مثل این [illegible]

[illegible] ١٣٢ [illegible] الحجه

[illegible] و هو احکم مقام العبد

حدیث اول در کافی از امیر المؤمنین علیه السلام در رساله حضرت صادق علیه السلام که بجا نیست در قوم مذکور باشد در کافی است
یا عبد الله حدثنی ابی عن آبائه عن علی عم عن النبی قال
نزل علی جبرئیل فقال یا محمد ان الله یقرئک السلام ویقول
اشتققت للمؤمن اسما من اسمائی سمیته مؤمنا
فالمؤمن منی وانا منه وفی الخصال باسناده عن
ابراهیم ابن عمرو عن ابی عبد الله قال المؤمن لحم حرمته
من الکعبه الثانی الامین الطبرسی اول سوره بنی
اسرائیل اخبار المعراج اقسام اربعه فصل ثلاثه منها ورد
الرابع ومثل له بما روی انه کلم الله جهرة وراه وقعد معه
علی سریره ونحو ذلک مما یوجب التشبیه والله تعالی یتقدس عن
ذلک وکذا ما روی انه شق بطنه وغسل لانه کان طاهرا
مطهرا من کل سوء وعیب وکیف یطهر القلب وما فیه من الاعتقادات
الا اعتقادات بالماء الثالثه فی العیون عن علی
فی قوله تعالی اکالون للسحت قال هو الذی یقضی لاخیه
الحاجه ثم یقبل هدیته الرابعه فی العیون باسناده عن الحسین
ابن خالد الصیرفی قال قال الامام الرضا من قال بالتناسخ
فهو کافر ثم قال لعن الله الغلاة الا کانوا یهودا الا کانوا
مجوسا الا کانوا نصاری الا کانوا قدریه الا کانوا مرجئه
الا کانوا حروریه ثم قال لا تقاعدوهم ولا تصادقوهم
وابرؤا منهم بری الله منهم روایت است امیر المؤمنین علیه السلام
از منبع منبر زیر نیامد مگر اینکه فرمود ما زلت مظلوما منذ قبض
رسول الله اللهم روایت ما من بدن الا وفی جناحه مکتوب
بالسریانیه آل محمد خیر البریه شهید در قواعد فرموده وقد
ورد عن النبی ص من قتل الوزغ فی الضربة الاولی فله
سبعون حسنة ومن قتلها فی الثانیه فله سبعون حسنة
و وزغ حیوان ضعیفی است جانه از دل مفرط قتل اوست
و ل ولا دلالت میکند بر ضعف عزم او

حرف دال دهم

قال رسول الله صلی الله علیه وآله کل بدعة ضلالة وسبیلها
الی النار علی اعلی الله مقامه در مرآت العقول فرموده بدعت
در عرف شرع چیزی است که حادث شود بعد از پیغمبر و نباشد در آن نصی بخصوصه و نه داخل در بعضی
از عمومات هم نباشد یا آنکه وارد شده باشد نهی از آن بخصوص
آن یا عموما و داخل بدعت نیست چیزی که در عموما ثابت مثل بنای
مدارسها که داخلند در عمومات الواء المؤمنین وسکنای ایشان
وهمه اعانت مؤمنین باشد مثل انشاء و کتب علمیه و تصانیف
آنها در معلومات شرعیه و مثل لباسهائیکه نبوده است در زمان
رسول الله یا اطعمه محدثه که داخلند در عمومات حلال که نهی از آنها
اما نماز های نافله که صریحا پیغمبر نهی فرموده خواندن آنها با جماعه
مثل نماز تراویح امر کرد بجماعت بر خلاف نص پیغمبر
بدعة متعتان کانتا فی زمن رسول الله حلالا وانا احرمهما
خود میگوید زمان پیغمبر حلال بود من حرام کردم یکی متعه
نسوان زنها یکی حج تمتع نعوذ بالله تعالی از این بدعت اکثر
در شرع اطلاق کرده میشود بر چیزی که از پیغمبر نرسیده باشد اعم از اینکه
باشد یا خصوصا داخل بدعت باشد شهید در قواعد فرموده
امور بعد از پیغمبر چند قسم است
او حرام است ولن یصلح العطار ما افسد الدهر
عطار هرگز نمیتواند اصلاح کند عطر آنرا که روزگار او را فاسد کرده

کنیه های ائمه

امیر المؤمنین	الحسن	الحسین
ابوالحسن و ابوتراب	ابومحمد	ابوعبدالله
زین العابدین	الباقر	الصادق
ابوالحسن و ابومحمد	ابوجعفر	ابوعبدالله
الکاظم	الرضا	التقی	النقی
ابوالحسن و ابوابراهیم	ابوالحسن	ابوجعفر	ابوالحسن
العسکری	المهدی		
ابومحمد	ابوالقاسم		

هرگاه ابوجعفر مطلق گفته شود مراد حضرت باقر است هرگاه مقید شود بثانی مراد حضرت جواد است همچنین ابوالحسن هرگاه مطلق ذکر شود مراد حضرت کاظم است هرگاه مقید بثانی ذکر شود مراد حضرت رضاست و هرگاه ابوالحسن چهارم است هرگاه مقید بثالث شود مراد حضرت هادی است هرگاه گفته شود العالم او الفقیه یا عبد الصالح مراد حضرت کاظم است

در عجائب المخلوقات است مرغی هر ساله روز عاشورا صبح از ... امام حسین ظاهر میشود تا غروب نوحه و ناله میکند غروب میمیرد دیگر ... تا سال آینده صبح عاشورا باز میاید

در مجموعه معتبره دیده شد که سام ابرص آتش است مرغ سام اندر ... تحقیق ... خواهد از عجائب ابومنصور فرزدقی گفته ... من در ... بودم ... که صد و بیست مرد ... همه ... مثل ... تعجب کردم ... رسیدم گفت ... چون حمل ... چون ... در آن حرکت میکرد ... احوال ... گفته ... صد و بیست ... دیدم ... از ... دو ... در آن ... با ایشان ... آدم ... الهی ... واقع شد ... منقه

در کلام ... که شش حرف یا همه ... که شاید ... حرفهایش بصورت ... کاویک آیه ... که ... آیه بقول روح الامین باز گویند مطلق آیه ... علمای کرام و ائمه دین هرکه ... باید او ... در اول ...

الحمد

و موجود امد آن کلمه الرحمن است که شش حرف است و هم بصورت بردار است و دو یک آیه است در سوره الرحمن و نصف آیه است در خشی الرحمن بالغیب و شش آیه است در اول سور الم حم ق والقلم هر یک از اینها آیه تمامی است و آیه یست بملاحظه دیگر تعداد حروف آن بر اسلوب حروف تهجی است

در بعضی از کتب معتبره است اگر خواهد حال بیمار را کشف نماید تخم مرغ خانگی را در زیر آب گذارد و هم وزن او نمک در کفه دیگر ... ضبط نماید و آن طلسم را با آن تخم مرغ ... شب زیر سر بیمار گذارند صبح بر آورند ... با نمک ... اگر کم شده بیمار بمیرد اگر برابر است بیماری طول کشد اگر زیاد است بیمار زود بر خوب میشود

از بعض مجموعه های معتبره دیده شده که ... فرمود لا بد للمؤمن من اربعة اشیاء دابة فاره و دار واسعه و ثیاب جمیل و سراج منیر ... مؤمن باید چهار چیز داشته باشد اول مرکوب ... و حیوانی صاحب ... باشد ... واصل ... فاره ... حاذق ... و مؤمن باید خانه وسیع داشته باشد و لباس جمیل ... و چراغ روشنائی دهنده داشته باشد ... ملتفت ... اما دابه فارهه پس عقل اوست ... اما ثیاب جمیل حیاء اوست اما چراغ روشن علم اوست

در اول مصحف حروف تهجی بود و حروف ادنی دون ادنی ... ث ج خ ذ ظ ف ش یکی از خواص اینها اینکه هر ... این حروف نباشد از صاحبان ... دنیوی باید متوقع نشد ... مگر ... دیده میشود ... یکی از این حروف در اول اسم ... واقع شود ... متوقع نباید شد ... این حروف ... ادل از ... در تعبیر خواب هم ... ازین حکم دارد

در اسرار فاتحه الکتاب یکی از حروف ... پادشاه روم ... نوشته که کدام سوره است که هفت حرف ... علمای ... فاتحه ... از امام ... شده و در مجموعه نوشته ... حضرت ... آن سوره حمد است

ث از ثبوت است ج از جحیم است خ از خوف است ز از
زقوم است ش از شقاوت است ظ از ظلمات است ف
از فرع است خوانند حمد از تمام انها مصون و محروس است بشرط
در لسمی ایمان و اربعه دین و سوره حمد ۱۴۴ حرف است هرکه سوره
مبارکه حمد را خیلی بخواند از فزع روز پنجاه هزار ساله در امان است و او
عدد و نقد در تمام شعران که صد و بیست چهار هزار اند بخوانند ثواب
همه بد از ثواب سوره عبارت کتاب این است ثواب صد و
و بیست چهار هزار پیغمبر با و مرحمت فرماید کاتب گوید عقل اینجا بود تمام
که بکرم عقل بشنو مگنند یا من یعطی الکثیر بالقلیل بلی فضل خدا
قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا
را از قرآن هم صد و بیست و چهار سوره است هر حرف قرآن است
در سوره حمد هست در دفتر دیگر مفصل نوشته ام که سبع مثانی یعنی
و هفت او به در سبع جز غیبت به یعنی بلکه گفته که سوره حمد خصوص
و تمام قرآن اند و لقد اتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم
در سوره الم نشرح ... ذکرها در سوره والضحی است الم یجدک
یتیما فآوی و وجدک ضالا فهدی و وجدک عائلا فاغنی

در اسلام اعراب ... من علم
حسن المآب ... و منه آمن
تمام الکتاب ...
من الیم العاقب ...
فبارک الله ... احسن
انا نحن ... قرآن
امر فیها ... من
من عقوبة ...
و حفظ ...

بعضی از کلمات مواعظ و تصایح
من طلب شیئا وجد وجد
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا
الحرص والحسد انما
فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله
کل امرئ بما کسب رهین
المأمول خیر من المأکول
امید و بهتر از خوردن است کو دراز
وللآخرة خیر لک من الاولی
العبد وما فی یده کان لمولاه
و محیای
و مماتی لله رب العالمین
خیر من لو حسنه خیر من گو حسنه
ودوا لو تکفرون کما کفروا فتکونون سواء
کو نفعند از ترس ... ترکند
حتی اذا فرحوا بما اوتوا فاخذناهم بغتة
کار نا کرده ... ندیده
لیس للانسان الا ما سعی
هر چه نکار بدروی
اذا کان الغراب دلیل قوم
سیهدیهم طریق الهالکینا
هر کرا باشد غراب بود ... بول ...
هر ده انگشت یکی نیست در ...
وهل سکانی الناس شتی خصائلهم
وما تساوی فی الید الاصابع ... و لا اقبل نعم
وقد قیل لاتعفی نعم
الناس

تفاده ... خودنی
... ماعلیه ... بوجب
... فوق ... بعد

الناس و اکثر من ان یعد و اخواجلا ما لم یرد و اعنی انا ...
و یحسبون ان یحملوا اما لم یفعلوا کاهر بلا درخشیم دیگران می بیند
و کوهی بلاد در چشم خود نمی بیند انا امر و الناس بالبر و تنسون انفسکم
تری الحبر لحیف فی دربه وفی الروایة اسبق ...
زن ... دفاع است ولا یأمن مکر الله الا القوم
الخاسرون دره ... امید ... با اهان ... نسبه ... است
مرد بود ... با او مرسید ... تنگ نعلی ...
حال حیض مثل ... است و النفس ...
فلا تجی الکلب جفاف الفقیف فقال ... مالح ما ...
کل اناء یترشح بما فیه از کوزه همان برون تراود که در اوست
هر کرده ... خواه ... خواهی نبا ید
اذا هم ظلما ... حیوا ... تعلیم ...
اذا کنت لم تزرع و ابصرت حاصدا ندمت علی التفریط
فی زمن البذر من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها
وما له فی الآخرة من نصیب ... جز ...
کرامان ... بیرون ... الحسب الانسان ...
مرد ... با زوجه و دختری ... آمده از ...
زبان ... خواند دقن فیها تنفعی ...
طلبکم ا کرها ... نیک ... طلا
اصلا ... پر جای خود ... غرض ... با زمرد ... خواند
اصلا باز آمده ... مرتبه ... آمده خدمت سید الساجدین
که چه کنیم در این موقع ... عطیه ... داود
عرض ... مکلف که ما زبان ... تقصیده ...
سلف ... عن العری محفف عن اکل اموال الوری
فانا ومن دحیني و ... کانما من نوی ولا نوی

... ...
دعا ... ...

... ...
انسان ... ...
ولله ... مع ... الناس ...
تو ... ...

حکم و نصایح کو دجمهر پرسیدم که از خدای خودم چند چیز بخواهم که
همه چیز خواسته باشم گفت تن درستی و ایمنی و توانگری
نعمتان مجهولتان الصحة والامان گفتم از که ایمن باشم گفت
از وسوسه از حسد و ربا شد گفتم بهر دشمن چه چیز سزاوار است
گفت در جوانی فرهنگ و علم آموختن و در پیری کردار نیک و اخلاق
در سایر ایام بکار خود مشغول بودن گفتم چه سخن است که از همه کس محروم است
گفت از هنر خود گفتن گفتم از جوانان چه نیکو است
در پیران چه لایق تر گفت از جوانان شرم و دلیری و از پیران دانش
و آهستگی گفتم بهتر کدام که باید گفت آنکه نیک از بد بداند و کار بد
بکار دان بگذارد گفتم از که باید حذر کرد گفت از مردم جاهل و
حسود و [illegible] گفتم سخی کیست گفت آنکه در بخشیدن شاد شود گفتم
چه چیز بزرگی تو تباه کند گفت از اغنیاء بخل و از علما تکبر و از
زنان بی شرمی و از مردان دروغ گوئی گفتم در دنیا بدبخت کیست
گفت درویش متکبر گفتم غم و نعمت دارد بچه توان یافت گفت شکر گذاری
گفتم حکیم را طبیب حاجت نیفتد گفت کم خوردن و کم خوابیدن و کم گوئی
گفتم خود سند عاقل کیست گفت آنکه سزاوار کم گوید گفتم خواری
از چه چیز خیزد گفت از کاهلی گفتم راحت در چیست گفت در تنهائی
و قناعت گفتم ندامت و پشیمانی از چه خیزد گفت از عجله و شتاب
گفتم آبرو را چه میبرد گفت طمع گفتم از اخلاق کدام پسندیده تر است
گفت تواضع بدون ذلت و سخاوت بدون عوض و مکافات
گفتم اصل بزرگی چیست گفت تواضع با زیردستان و مزاح نکردن
با کودکان و غلامان گفتم از مردم چه نا خوش تر است گفت تندی
از پادشاهان و حرص از دانایان و بخل از توانگران گفتم در جهان
از همه نیک بخت تر کیست گفت اگر خردمند با سخاوت بیابد و
زبان [illegible] و ادا [illegible] گفتم حکیم تا در هیچ موضع عیب نام
گفت از موضع [illegible] گفتم [illegible] حقیقت گفت آنکه
خطاهای تو را بپوشاند و نصیحت ها از تو باز نگیرد گفتم

گفتم علامت بدبختی چیست گفت آنکه در بدبختی یاری کند و بلاهای تو را شکایت کند
بعد از کاری که گذشته باشد کو چه حیف و چه افسوس [illegible] گفتم از چه
ناشکیبا تر چگونه باید برید گفت بدینکه کم رو و از [illegible] بیرسی و
حاجت از او کم بخواهی گفتم با که مشاوره کنم گفت با اهل و معرفت
و به فعل گفتم بهتر از زندگی و بدتر از مرگ چیست گفت بهتر از زندگی
نام نیک گذاردن و بدتر از مرگ آنکه چیزی از خود بخواهی برسد و از
کسی خواهی بدهد گفتم انسان از چند چیز بنیاز خواهد بود گفت
دانا از مشورت و حیله از جهل و ما بسا از نامهربان گفتم کار را
بکوشش است یا قضا گفت کوشش قضا را سبب است گفتم هیچ کس
بواسطه دیگری نیک بخت توان شد گفت بنده بخدا و زن به شوهر
و مادر و زن لشکر بر ملک گفتم ها سه بلا چند است گفت
جاهل بودن و دروغ گوئی در وقت حاجت و غفلت در هنگام مفارقت و
گفتم چند چیز است که پنهان داشتن آنها از مروت است گفت عیوب
درویشی و صدقه دادن گفتم در دنیا چه بهتر است گفت اول
علم باشد و مال و صحت گفتم چه چیز خلاف ولایت گفت
رنج کردن بازیردستان و نزدیک و دوستی زنان و صحبت آشنایان
خوار کان گفتم حکیم مردم را چه است و جفا باشد گفت در معامله
نیکی و زبان مردم را دعا نیاورد گفتم اگر علم آموزم چه چیز یابم گفت
اگر فقیر باشی غنی شوی و معنی غنا دانجا غیر غنای مالی است و اگر
دانا معروف شوی گفتم اگر غنی شدم چه بهتر آن اعمال است گفت سخی
باز جوئی و حقوق فقرا و غیر واجبات از مال خود ادا کنی و
بعد و ما در بیاقی و برای آخرت کار نیکی کنی و برای آخرت خود
ذخیره کنی و دشمن [illegible] نباشی در دوستی [illegible] کنی
چه چیز است که [illegible] گفت سخن ناسزا شنیدن و رنج در غربت
گفتم آفت علم چیست گفت بر مردم عرض کردن بعد از آنکه از تو
طلب کنند خصوص بنا کس و مو خوش گفتم عبادت چند قسم است گفت
سه قسم یکی حفظ دل یکی حفظ و نصیحت زبان یکی تمام اعضاء اما بهره دل
فکر است و بهره زبان دعا و تلاوت قرآن و بهره اعضا طاعت

در مجموعهٔ محمد شاه غازی که یکی از علمای هند جمع کرده در حدود سنه هزار و چاه قال رسول الله صلعم من حلق لحیته فکانما زنا بامه سبعین مره هر که ریش خود را بتراشد پس فرمود مثل او است که هفتاد مرتبه با مادر خود زنا کرده الخ و در آن مجموعه میگوید با خط مبارک حضرت رضا علیه السلام نوشته است که هر سه قطعه از کاغذ بنویسید اول بنویسید بعد از بسم الله لا تخف انک انت الاعلی در قطعه دوم بنویسید بعد از بسم الله لا تخف نجوت من القوم الظالمین و در قطعه سوم بعد از بسم الله بنویسید الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین پس هر قطعه را مرتبه سوره توحید بخواند هر روز هر روزی یکی از آنها را بلع نماید الخ در حدیث که فرمود صیادنا لبنینا و علینا لبستانا یعنی حرزی با مال حیلهٔ ما نشود ... را بعد دختران ما است بعضی بهمین دلیل فرموده اند جایز نیست غیر علوی زن علویه بگیرد و بعضی فتوا داده اند بر خلاف علما بو ملتفت نشده اند جمع کند بجهت اینکه امیر المومنین با فاطمه بود زن بگیرد الخ در روایت است کسیکه روز شنبه ناخن بگیرد آکله در انگشتان او پیدا نمیشود بعد خوره کسیکه روز یکشنبه ناخن بگیرد برکت از او برود روز دوشنبه ناخن بگیرد حافظ و قاری و کاتب میشود روز سه شنبه خوف هلاک دارد چهارشنبه بد خلق میشود پنجشنبه مرض از او بیرون میرود و شفا وارد میشود جمعه حقوق ابن سیرین او حلال شود غم و غصه را بادو محبت می‌بخشد عمر را قیاس زیاد میشود در شرح مصابیح است قلموا اظفارکم بالسنة و الادب یعنی جوانب و شمال او خسیس یعنی بگیرید ناخنها خود را از روی سنت و ادب اما دست راست ترتیب حروف جواب یعنی مکرر است خ ی ارشاره مختصر است که انگشت کوچک باشد واو اشاره با انگشت وسط که وسطی باشد الف اشاره با بهام که انگشت بزرگ و بشت که بنصر است و سین اشاره با انگشت سبابه است ب اشاره به بنصر است و دست چپ او خسب است بهمان ترتیب

الم از کافی مجموعه

الصادق بیان مجموعه در اوقات بیرون آمدن روز یکشنبه باعث هم و غم میشود دوشنبه موجب سعادت است سه شنبه باعث مرض است نعوذ بالله چهارشنبه موجب حصول مال است پنجشنبه موجب عزت و آبرو است نزد مردم جمعه موجب تعقب مطلب است شنبه باعث دخول نار است الخ پیغمبر صلعم فرمود کسیکه در جمعه غسل کند عطا میکند خداوند باو بهر قطره آبی نوری و بهر تخمی ثوابی اگر در میان آن جمعه بمیرد شهید مرده است الخ فرمود هر که آب بپاشد با ازاله نجاست امام حسین کند و لعنت کند قاتلش را لعن کند خداوند صد هزار حسنه در نامه عملش بنویسد و صد هزار گناه از او محو کند و صد هزار درجه در بهشت بجهت او بلند نماید کسیکه مومنی را قرض بدهد از مال خود پس با مومنی مشرف شود و بهم شوند ملائکه برای او ... مغفرت شد نماز میخوانند یا اذا الله الخ در تفسیر علی ابن ابراهیم از حضرت صادق ع از امیر المومنین فرمود این ستاره ها که می بینید هر یک شهری است مثل شهرهای زمین و هر شهری عمودی از نور است طول آن عمود دویست و پنجاه سال راه ... صاحب سکی معلوم باید از اینجاست که در پس و افراد مشهور است که در کره قمر شهرهای و کلف قمر بواسطه همان شهرها است الخ در کافی از ابی عبدالله ع خداوند متعال ستاره خلق کرده در فلک مقیم از آب سرد و سایر ستاره های جاریه از آب گرم خلق شده اند و آن یک ستاره نجم الانبیاء و اوصیاء خوانند و نجم امیر المومنین که امر میکند بخروج از دنیا و زهد در دنیا که فرش او خاک و بالش او خشت و لباس او خشن و غذایش جو باشد و هیچ ستاره در نزد خدا بهتر از آن نیست و از اینجا است که امیر المومنین اختیار داده اکل میکرده غذا جشب بی ورشت بدون ادام و خورش مجلسی میفرماید این خبر دلالت میکند را منجمین خطا کرده اند در طبایع کواکب و نیز ارا که نسبت بانها میدهند سعد و نحس بانها و شاید مراد از این باشد که هر آنکه نسبت با نها میدهند حالش انطور است و مجلسی هم میگوید منافاتی ندارد این خبر با قول منجمین بجهه اینکه ... و النظر انگیز اغراض امور دنیا است خبر است طلب میکنند از زینت دنیا و غم شان بر خلاف دنیا و اغراض اهل

داوری امیرالمؤمنین ع در جوانی که مردی سر مردی زد دست او عاجز کرد و بواسطه چوب رو
چشم من و شنوائی گوش من و گفتار زبان من و شامه دماغ من ناقص
شده آمدند خدمت امیرالمؤمنین و حضرت آنمرد را موعظه فرمود و او را
از خدا ترسانید فرمود اگر دروغ گفته برگرد گوش نکرد پس حضرت فرمود
او را ببرید مقابل چشمه خورشید نگاه دارید اگر چشم باز کرد بقرص خورشید
نگاه کرد چشم را بهم نزد و آب از چشم او ریخت راست میگوید والا دروغ
میگوید اما گوش او بغتةً نعره زنید اگر گوشش فرار کند اگر ترسید دروغ گوید
والا راست گوید اما شامه پاره از پنبه آتشی زنید زیر دماغ او بدارید
اگر عطسه زد دروغ میگوید والا راست گوید اما زبان سوزنی بزبان
او زنید اگر خون سیاه برآمد راست میگوید و اگر خون سرخ برآمد دروغ
میگوید امتحان کردند دیدند همه بود دروغ میگوید حضرت فرمود او را
ادب کردند فرمود تو هیچ حقی نداری براو الا قصاص یک چوب بس فرمود
قصاصیکه خطر نفس در او باشد نباید قصاص کرد خواه انسان باشد
انسان است مباد خطر دیگر عارض شود دیه اعضا در مفاتیح ده آن است
دیه هر یک پنجاه دینار است و آنچه در مفاتیح ده آن است هر یک صد و پنج دینار
مجموع هزار دینار است بعد فرموده که بعد آن فرموده هر که صدقه کند قصاص را
و یا دیه را یا آنچه او را واجب باشد خداوند آن را کفاره گناهان او
قرار میدهد بقدر آنچه صدقه کرده بود داوری صاحب بن عباد در ری
هم زمان او در ری پیری بود فقیه معتبر از بزرگان محترم و محتشم بود
جوان علوی پسر از بزرگان هم فقیه بود پیوسته میان ایشان
مباحثه و مذکوری میکرد ولی علوی پیرمرد را بسیار بود کافر خوانده جبر
به پیرداده پیرمرد هم او را حرامزاده خوانده خبر بجوان دادند خجل آزرده
شد فورا سوار شد آمد بری نزد صاحب بن عباد از پیرمرد گله کرد که او
مرا حرامزاده خوانده آیا در زمان شما سزاوار است اولاد پیغمبر را حرامزاده
خوانند صاحب در غضب شد و پیرمرد را حاضر کرد با جمعی فرمود
تو پیرمرد فقیه ذریه حضرت محمد را [illegible] پای [illegible]
فرزند پیغمبر را حرامزاده بگوئی درست کن والا تو را [illegible]

فقیه پیراو

فقیه پیر گفت من گواهی میدهم از خودش در این حرف ندارم با عقیده من او
حلال زاده است اما با قرار خودش حرام زاده است گفت چه طور میشود
گفت این جوان معتقد است که مادر او را پدرش من عقد کردم و آوردم
و مرا کافر خوانده اگر او در این عقیده گفته پس نکاح من درست نیست
او حرامزاده است اگر دروغ گفته بهتان زده و حد بر وی لازم آمد
جوان بسیار خجل شد از سخن بد اندیشه دیگر نکو و از در گوئی چشم

فوایده کانه دفع مورچه بگیرید مورچه را بریز بخوان سبحان الله
والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر بر دیگری بخوان لا اله الا الله
ایمانا و تصدیقا بر دیگری بخوان لا اله الا الله حقا حقا پس بیفکن در
مساکن خودشان بحکم خدا دیگر بیرون نمیآیند حجامت از بیعه
آمده حضور مبارک حضرت صادق سلام الله علیه بیرون آمد
از مرض وبا و زیادی مرده ها حضرت فرمود او را بیرون ترود کسی از
محله قرار است از آن در علم خدا پس هر یک باید بشر و جهاد
صلوات بر دختر پیغمبر فاطمه اطهر و بر مادرش خدیجه کبری بفرستند و سه مرتبه
بر دارد شانه خود را شانه کند محاسن خود را از بالا بزیر و از زیر ببالا
و منتظر ذکر خدا باید مهتر بن ذکرها تسبیحات اربعه است بعد بخوانند قدر
قدر را و فرود به بدن شانه را بر سر و بر محاسن و ابرو و بفرستد صلوات و
و بگوید اللهم عافنی من الوباء خدا انشاء الله کفایت میکند
این رشته و تو را بی بلا نیست میدیند جوان حاتم دختر حسن
ابن سعید و زوجه مامون الرشید ضرب المثل است ...
هو الکفر من حماره واقعه اش این است ابن مالک حماری مسلمان
بود و در جوار و کرم مشهور است بعد ده پسر داشت رشید بود
بودند صاعقه را خورد همه را هلاک کرد پس کافر شد گفت من بنده
بحکم خدا که ده پسر من صاحب کرده خدا جوهر من هم هلاک
نمود و خانه اش خراب کرد و ضرب المثل شد هو الکفر من حمار
داو یک الاع سیاه بن ذرنث او را تعلیم کرده بود معتکف
المسجد سجده کن لسجده میرفت معتکف و تو بر منی مسن است

نوشیروان حکیم خاصه خود گفت که تیاذوق نام بود گفت تو
بر سر یک تحفه خود آثار نگذاری که یار کار تو باشد گفت از طلب
حفظ کاری میکنم محضر که قائم مقام تصنیف زرگی باشد در طب
مرا ضبط کن تا صحت تو پایدار باشد و محتاج طبیب نشوی
اول آنکه هر شب پیش از خواب قدری متوضی عرضه کن حرّم الله
بدرا روز حمام برو بعضی خلط است که از قعر بدن بیرون
که باد دوا بیرون نماید سیم آنکه در هفته قی کن که اتبی گوید
قی در اصطلاح اطبا را نوشته ام که چهارم آنست نه انگشت
زدن تحقیق است با جز نار دیگر در هم خوره بیدکن چهارم چیزی
مخور که دندان با دکار نمیکند چراکه معده انسان از دندان
بهتر که هضم معده نمیتواند آورد خورد نماید مثل مثل زرات
پنجم جمیع میوه نارسیده را مخور و آنکه تا توانی دوا
مخور زیرا چون صافی معده را پاک میکنید اما جامه را
کهنه میکنند و دوا خوردن مثل تیر انداختن است که خطا
میکند هفتم تا توانی کمتر مجامعت کن چراکه جوان نمیز له آبی
است که بدان که معده از آن قوه میگیرد هشتم غذا
نهار بهار با بیرون جماع مکن که مرگ ناگهان است نهم
جوان کیخ تن است تا توانی خارج مکن دهم غذا مجرا تا گرسنه نشوی
نوشیروان حکیم را کرد این علاوه نوشته حرز خود قرار داده
محدث نوری در کتاب لؤلؤ و مرجان بعد از ذکر آیات کثیره و اخبار بوده
در مذمت دروغ گفتن وارد فرموده ملتفت باید مؤلف تحفه سهو
کردن و حافظ الناس بودن مناسب دیدم که خلاصه مفاسد دروغ
گویی را از آیات و اخبار که شیر مستقلا میشود در بیست و هفت صورت سر راه
اول آنکه دروغ فسق است و دروغگو فاسق است ان جاءکم فاسق
بنبأ دوم دروغ بریا بلت زشت خداوند در ردیف هم فرموده
اجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور یعنی دروغ
۳ دروغگو ایمان ندارد انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون
۴ دروغ را آنچه باعث مجرد چهار ۵ دروغگو مبغوض
خداوند است ۶ دروغ از شراب بدتر است هفتم
دروغ گو

دروغ گو در ناس مبغوض و کیفیت بدتر است ملعونه لعنت میکند ملائکه را از دروغ او میکنند
دیگر خداوند او را لعنة میکند فلعنة الله علیه ان کان من الکاذبین
فنجعل لعنة الله علی الکاذبین دیگر دروغ گوینده از بهر دهان او بوی گند
خارج شود و او را لعنه میکنند دیگر آنکه دروغ مخرب ایمان است دروغ گو
طعم ایمان را نمیچشد دیگر آنکه دروغگو تخم عداوت میان خلق میکارد
که در سینه های مسلمانان جا میکند و حال آنکه روح اسلام بر خلاف آن
دیگر نتیجه بکند دروغ ... از طرف او را لعنه میکنند دیگر آنکه دروغ
کلید خانه های تمام خبائث است دروغ مخرب است دروغگو فاجر است
امیر المؤمنین در مجلس این نظر فرمود دروغ میگوید مگر فاجر
دیگر آنکه دروغگو در مقام مشورت نباید او را مشورت داد دیگر شهادت
او مقبول نیست دیگر آنکه دروغ باعث فقر است و رزق را تمام میبرد
دیگر آنکه نوشته اند دروغگو در قبر عذاب مخصوص دارد دیگر آنکه او
موفق به نماز شب نمیشود و محروم میشود از روزی دیگر آنکه خداوند او را مخذول
میفرماید دیگر آنکه دروغ از کبائر است دیگر آنکه دروغ حسن و طراوت
وجه را میبرد دیگر آنکه در شرع و اراده است ... بر او
نام او دیگر آنکه خداوند او را هدایت نمیکند ان الله لا یهدی
من هو مسرف کذاب یعنی خداوند هدایت نمیکند اسراف کننده و دروغگو
معصیت دروغ فرموده اند از شراب بدتر است روایت در کافی و عقاب الاعمال
نوشته شده که حضرت باقر فرمود که خداوند برای بدیها قفلها قرار
داده و کلید آنها شراب است و دروغ بدتر است از آن بجهت آنکه
مفاسد دروغ بیش از مفاسد شراب است مفسده شراب خوار بوجع
بخود شارب قدری هم با ولیاء او مفسده دروغ خیلی بسیار و منکر
... میشود و خونها ریخته میشود و زنها بیوه میشوند و اموال غارت میشود چنانچه
از روایات دروغ ولید ابن عقبه ابن ابی معیط در باره بنی مصطلق
که ایشان مرتد شده اند آیه نازل شد ان جاءکم فاسق بنبأ
دیگر غلام سخن چینی با مادر خود که زن تو با دیگری رفیق است آمد نزد
گفت که مرد زن تازه گرفته عاقبت تا زن خود را هلاک کرد اقوام
زن با اقوام آن آقا نزاع کردند خونها ریخته شد در مزاج اعتدال

دیگر آنکه دروغ با اصل ایمان و اساس آن ضرر دارد حضرت باقر فرمود
الکذب خراب الایمان بخلاف شراب که ضرر او در بدن جسم است
دیگر آنکه دروغ سبب اختلال نظم معاش و فساد امور عامه مردم
و اگر دروغ در انسان میکند مخلوط و مربوط اند در معاملات و مناکحات
و وکالات و رسالات و صلاح میکند یکدیگر و مدار و علو بحمود
خود پس کار با معرفت میماند و در شراب اختلال نظام معاش نیست
اگر باشد کم است دیگر آنکه شراب خوار مرتکب تو به کند از روی
حقیقت گناهان آمرزیده میشود اما دروغگو و قصر تو به اش درست
نمیشود که هر فساد راز دروغ او پیدا شده مثل ضرر مالی یا جانی
یا عرض و غیر ذلک تماما اصلاح کند و این کار مشکل است دیگر
شراب خوار اگر تو به کند در واقع نزد حاکم شرع مطاع پس تو به اش
در قبول شد شهادت او بلا بهم حاکم شرع قبول میفرماید لکن
قبول شهادت دروغگو در فقه میفرمایند محل اشکال است دیگر
دروغگو غالبا از روی دنائت طبع و حرص و طمع است که اختیار
دارد که حضرت رسول فرمود هیچ دروغگو نمی دروغ میگوید
مگر بجهة خواری و پستی لکن شراب خوار چنین نیست بلکه غالبا از
علو همت و سخاوت است ولو در غیر موقع باشد اخلاقا
طبیعی او بلند است دیگر آنکه شرابخوار در زمان هشیاری از خلق
خجل و شرمنده است و حال آنکه معدود اند که پس از گناه او
محرز نیست مع ذلک حیا میکند از مردم و حیا از ایمان است و هم
ممدوح تمام عقلاست اما دروغگو پرده حیا را دریده نه از خدا
شرم میکند نه از خلق هر چه بگوید و یا هر چه باد بگوید باکی ندارد
و این آدم در نزد عقلا از جرم انسانیت بیرون است دیگر
هر گاه شراب در معده از شراب خوار ظاهر و تولید بود در
زمان بی شعوری او بوده بخلاف معاصی دروغگو که تمام
در حال شعور و اختیار اوست و بی شعوری شرابخوار هر چند
ساعتی بیش نیست و دیگر دروغگو علی الدوام مشغول است دیگر
اعتبار

اعتبار انسان از جوانب عمده نطق اوست که بواسطه تکلم و نطق مطلب
خود را بیان میکند بگریند اگر زبان دروغ باشد هیچ کس از سخن مطلق
مطلب پس شرافت انسان از بین میرود

معاویه مرد / الی از دنیا رفت

در مجموعه فیض اجل الله مقامه است معاویه مریض شد طبیب مسلمان
آمد معالجه کرد خوب نشد هر چه مریض شد طبیب نصرانی آمد گفت
با دعا و تعویذ درست او نیکو درست معاویه زود خوب نشود
اند اجنبی و رفت طبیب مسلمان آمد دید معاویه صلیب بگردن خود
انداخته است گفت لاحاله خواهد مرد گفتند چرا گفت از مولای
امیرالمؤمنین یاد رسیده که معاویه نخواهد مرد الا صلیب بگردنش افکنده
آن دعا نیست بگردنش بلکه صلیب است در کامل بهائی است از صاحب
مصابیح نقل میکند که معاویه مرد در حالتیکه صلیب بگردن داشت
احنف ابن قیس گوید خود دم از امیرالمؤمنین شنیدم میفرمود معاویه
نمیمیرد مگر بر غیر دین اسلام در دلم خطور کرد هر گونه خواهد چنین شد بااینکه
اتفاق افتاد بشام رفتم شنیدم معاویه مریض است رفتم به عیادتش
دیدم صورتش زرد شده اوست دست گذاردم دیدم دست و بغل گرمی است
ازدن بخیالش من بر او و میکنم گفتم ای گریه میکنیم بلکه برای
فرمایش مولایم که فرمود معاویه نمیرد در حالتیکه بر این شده باشد
گفت طبیب اند چه گفت کافی است برآمدم بخانه رسیده بودم که خبر
صدا بلند شد معاویه مرد قاضی القضاة گفت مات معاویه
مستقیما الی الصنم عمرو بن ... گفت یعنی ابوهاشم
مروزی علی نقش قبور بنی امیه در قبر معاویه خط از خاکستر بود در قبر یزید
هیچ نبود الا قطعه استخوانی که ما بسیار جستجو کردیم اما بیشتر ندیدیم در قبر عمر
ابن عبدالعزیز نبش کردیم سالم بود بعضی میفرمایند هیچ نبش نکردیم

برادر زراره ابن اعین علاء ابن تعطش از بعض نقل میکند
که حمران و زراره و عبد الملک و بکر و عبد الرحمن اربع
نفر از اولاد اعین بوده اند و همه در دینشان مستقیم
بودند و چهار از اینها در زمان حضرت صادق از دنیا رفته
باقی ماند زراره تا زمان حضرت رضا سلام الله علیه
حمران بحضرت صادق عرض کرد من با خدا عهد کرده ام که از
مدینه بیرون نروم تا خبر دهی از آنچه از شما سؤال میکنم
فرمود سؤال کن عرض کردم آیا من از شیعیان شما هستم
فرمود بلی در دنیا و آخرت حضرت صادق فرمود که قسم
حمران آتی مرتد نشد ابداً ابداً فرمود ما وجدت احداً
اخذ بقولی واطاع امری غیر رجلین رحمهما الله تعالی عبد الله
ابی یعفور و حمران ابن اعین اما انهما مؤمنان خالصان
من شیعتنا اسمائهما عندنا فی کتاب اصحاب الیمین الذی
اعطاه محمد واما جابر ابن یزید جعفی در کتاب منهج المقال
جابر ابن یزید گفت که ابو جعفر هفتاد هزار حدیث از برای من فرمود
و من حفظ کرده ام که ابداً آن احادیث را بکسی نگفته ام که
بابی جعفر عرض کردم قربانت شدم بار سنگینی بمن تحمیل کرده
کرده اید مرا و قطع سبب آن احادیث که مرا تعلیم فرموده اید
از ذکر خود دان که من باحدی خبر داده ام فربما جاش فی
صدری حتی یاخذنی منه شبه الجنون قال یا جابر فاذا
کان کذلک فاخرج الی الجبانه و احفر حفرة و دلّ راسک
فیها فقل حدثنی محمد ابن علی بکذا و کذا و در بیان
کتاب است که جابر جعفی حدیث کرده امام حضرت باقر
صادق و از دنیا رفت در سنه صد و بیست و هشت
اما فضیل ابن یسار در رجال است کان ابو عبد الله اذا رأی
الفضیل ابن یسار مقبلاً قال بشر المخبتین و کان یقول
... اخص الرجال

الفرق بین الاسم

و قال الکشی انه ممن اجتمعت العصابه علی تصدیقه
والاقرار له بالفقه کان ابو عبد الله اذا رای الفضیل
مقبلاً قال بشر المخبتین من اراد ان ینظر الی رجل
من اهل الجنة فلینظر الی هذا و فرمود من اولیاء خواهم
فضیل را ی و تمکه خبر آوردند فضیل از دنیا رفت فرمود
خدا رحمت کند فضیل را که یار ما بود او از ما اهل البیت بود

امام و تابع ثقه سنه بوده و تبع دارای سعید بن جبیر ابن هشام اسدی
کوفی که از کبار تابعین بود بامر حجاج بن یوسف ثقفی شهید گردید
کسی بود که در مسجد الحرام در یک رکعت نماز یک ختم قرآن میکرد
احمد حنبل گفت حجاج کسی را نکشت که تمام روی زمین محتاج بعلم
او بوده در مجالس المؤمنین است که حجاج بعد از کشتن سعید بن
جبیر چند روز بیشتر زنده نماند در مرض موت مدهوش میشد چون
بهوش می آمد میگفت ده چه میخواهد از من سعید بن جبیر و حجاج
سعید شهید در سن چهل و نه شهید شد قبرش در واسط است در جوار
ابو علی است که سبب عداوت حجاج با سعید بواسطه شدت العلاقه
او بود با زین العابدین که گفت و ذکر حجاج بود با حیات سعید در
جزوات گذشته نوشتیم و در ارای سعید بن مسیب که از فقهای سبعه
مدینه بود از دنیا رفت بعد از شهادت امام زین العابدین بود از
حضرت باقر سلام الله علیه روایت قال ان سعید ابن مسیب
رضی الله عنه اعلم الناس بما تقدمه من الاثار وافهمهم فی
زمانه و در دورکاسنت که بعضار و نه سالی زنده گی کرده و در
هاشیه رجال از اسحق ابن جریر قال ابو عبد الله کان سعید بن مسیب
و قاسم ابن محمد ابن ابی بکر و ابو خالد کابلی من ثقات علی
ابن الحسین و در ارای عروة ابن زبیر عوام که از فقهای
سبعه مدینه بود از دنیا رفت و نیز عبد الله که پدر علی بن عبد الله
ابن عباس ملقب بمنصور دوانقی متولد شد و هم در ارای
حجاج بن یوسف ثقفی بدرک واصل شد که بسیار خبیث النفس
و پلید النطفه و قسی القلب بود مروج الذهب نوشته که
بعد از هر ک و اصل شد لشکر پنجاه هزار مرد و سی هزار زن
در زندان حجاج بودند از آن جمله شانزده هزار تن عریان
[illegible]

و در

و بر پیکر نخست

ولا تزیدوا انفسکم الا العذاب منویسید حجاج ملعون صد و بیست هزار
نفر را بقتل رسانید و وقتیکه هلاک و واصل شد در زندان
سی و سه هزار محبوس بودند فی المحبس که [illegible]
روزی حجاج رفت بسوی جامع صدای ضجه شنید پرسید
چه صدا است گفتند اهل زندان اند از گرمی که ضجه میزنند گفت
بگوئید اخسئوا فیها ولا تکلمون آنوقت در محبس او صد و چهار
هزار مرد و بیست هزار زن محبوس بودند که بعضی از ایشان برهنه
و خیلی حریص بود بقتل اخیار خصوص سادات و تاسف میخورد که
چرا در واقعه طف حاضر نبود   در روضات است که [illegible]
در نجف اشرف سی هزار [illegible] کرد در طلب جسد مطهر
امیر المؤمنین علیه السلام نیافت   در دار السلام است که حجاج لع
در سنه هفتاد و چهار خانه کعبه را خراب کرد و حجر الاسود را
کفار را [illegible] حضرت زین العابدین بجای خودش گذارده
فرمود حجاج زمان خلافت خودش یک روز رفت بالای منبر گفت
خداوند مرا مسلط کرده است بر شما بواسطه اعمال سیئه شما که
هر یک هستید و اگر من بمیرم شما از ظلم خلاصی نخواهید یافت
با این اعمال سیئه که دارید من شما شبیه [illegible] ظالم تر خواهید
مبتلا شد بعد این شعر را خواند   وما من ید الا ید الله فوقها
ولا ظالم الا سیبلی بظالم   چنانکه در جزوه قبل نوشتیم حکایت
شخصی را که حجاج [illegible] میکرد از ظلم [illegible]
دعا را [illegible] و [illegible] شخص [illegible] کرد
گفت [illegible]
[illegible] که گفت درست است [illegible]
بدهم و گفت من از [illegible] حجاج در امان [illegible]
او ظلم [illegible] بود [illegible]
تحفه
ام و او

چرا اینها را عذاب میکند مجملا جواب گوئیم هر موجودی بذاته
اثر و خاصیتی دارد که لولا المانع الخاصیة و اثر او
چنانچه مقتضی ذات اوست ظاهر خواهد کرد مثل نفوس خبیثه
و اولاد زنا مقتضی خبث ذات اینها ظلم و فساد و معاصی است
هرگاه خدا بخواهد در اثر تهاجم [illegible] در معاصی اینها را در
دنیا عذاب کند چنانچه فرموده   ولنذیقنهم من العذاب
الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون یا [illegible]
آن ما [illegible] در اوست [illegible] انما [illegible] ظلم
ظالم [illegible] استحقاق اهل ظلم و معاصی [illegible]
نفوس خبیثه مانع [illegible] اقتضاء طبیعت خود عمل میکنند یا
وقتیکه خدا جلوگیری فرماید [illegible] ان الدنیا [illegible]
[illegible]
و حجاج [illegible]
[illegible] میان کوچه و [illegible] گردش [illegible]
پس حجاج [illegible] جلو [illegible]
[illegible] خواند

اما النهار [illegible]   ما [illegible]
[illegible]   یا [illegible]
[illegible] که تمام مردم ذلیل و [illegible]
و بنی هاشم [illegible] و با [illegible] و خوار [illegible]
و [illegible] بر یک [illegible] خواندند [illegible]
گمان کردند [illegible] شرف [illegible] عرب [illegible]
دیگری گمان کردند [illegible] دیگری [illegible] گمان کردند [illegible]
[illegible] آوردند نزد حجاج [illegible]
معلوم شد [illegible]
[illegible] و با خنده [illegible]
پس حجاج [illegible] فصاحت و بلاغت [illegible]
[illegible] فصاحت و بلاغت کردن [illegible]

[illegible]

نوشته اند یک روز حجاج وارد شد بخانه دید نوجوانی هند دختر
نعمان ابن بشیر انصاری که فوق العاده دلفریبا در حجره
و عروس کل بود در آئینه نگاه میکند و لبریز با عروه میخواند

وما هند الا مهرة عربیة سلیلة افراس تحللها بغل
فان ولدت مهرا فلله درها وان ولدت بغلا فجاء به البغل

یعنی نیست هند مگر زن روشن روی عربیه از نسل مادیان شجاع
دلاور که او را قاطری بخود حلال کرده پس اگر اولاد فحل و مرد
بزاید جزای او با خدا خواهد بود اگر اولاد هایش ناقابل بزاید
جز از آن است که پدرش قاطر بوده حجاج از شنیدن این شعر
در غضب شد و او را طلاق داد و ضمیمه هزار درهم از بابت مهر
بتوسط یکی از حجابش برای او فرستاد و آن شخص آمد نزد هند خبر داد
او را هند گفت آن درهم را بتو بخشیدم بمژده که این خبر که
بمن دادی که من از دست این سگ بنی ثقیف خلاص شدم خبر رسید
بعبد الملک مروان از این هند خواستگاری کرد هند در جواب
گفت من یک ظرفی هستم که سگ در من ولوغ کرده عبد الملک
نوشت ظرف ولوغ سگ را [illegible] تطهیر کرد هند نوشت من یک
شرط زوجیت دارم که حکم کنی حجاج عنان ناقه مرا بگیرد تا شام پای
پیاده بلکه بجهیزیه مرا نزد تو آورد عبد الملک حکم کرد حجاج از معره
که مرکز هند بود تا شام با پای پیاده عنان ناقه هند را بگیرد
برای او بیاورد [illegible] اعلاج حتمی کرد

در زمان او بود هست ابو هاشم عبد الله بن محمد بن حنفیه را سلیمان
بن عبد الملک مسموم نمود که در وصیت پدرش محمد حنفیه بود
در حمیمه که از اعمال عمان است و در همان جا هم مدفون
شد در بلاد شام واقع است در زمان او بود و هم ابو جعفر
برمکی پدر خالد برمکی آمد بشام و او اول مجوسی بود در نوبهار
بلخ آتشکده بود بعبادت اصنام و پرستش آتش میکرد
تا اسلام آمد مسلمان شد یک روز سلیمان ابن عبد الملک
غرور کرد در مجلس وزراء و امرا گفت آیا ملکی مثل ملک من هست
و پادشاهی من از پادشاهی سلیمان زیاد تر نباشد گفت
الا آنکه بالا و دیوار و وحوش در اطاعت من نیستند کی از
دانایان گفت بهتر چیزی که مملکت را آباد میکند وزیر است
که دانا و عاقل باشد و او امروز جعفر برمکی است در بلخ که
پدرانش همه او بفرمانت موسوم بودند اکنون از جمله او برای
و زارت تو آماده است سلیمان امر کرد نوشتند نوا بلخ
که جعفر را روانه دمشق نما و هر چه میخواهد از او مضایقه مکن
پس جعفر در کمال عظمت بدمشق آمد و در زمان سلیمان از عبد الله
ارقبه بوثیق که حق الوهابی هست از دنیا رفت و هم ابن
عبد العزیز جای او نشست اما در سنه صد ابو محمد ابن
علی ابن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب و اصحاب خود را با طرف
فرستاد و مردم را بااطاعت خود طلبید و حال آنکه مرد عابد و
عالم بوده او دو پسر داشت یکی عبد الله سفاح و دیگر عبد الله منصور
دوانقی و سبب انتقال خلافت به بنی عباس رسید که چون بعضی
از شیعه معتقد شان این بود که بعد از امام علی محمد حنفیه
امام است و جماعت را کیسانیه گفتند و بعد از محمد حنفیه
گفتند امامت منتقل شد به پسرش عبد الله بن محمد ملقب بابو هاشم
و ابو هاشم میرفت شام نزد سلیمان بن عبد الملک
رسید با بن حمیمه که از دهات شام است و عمان است
ملاقات شد با محمد بن علی بن عبد الله بن عباس و گفت از آن
زن سلیمان رفت

و چون سلیمان علم و فضل و فصاحت او را دید از او خائف شد
در امر خلافت چون مراجعت کرد سلیمان کسی گماشت در بین
راه شیر مسموم با او خورانیدند ابوهاشم در خود احساس سم نمود
خود را به حمیمه رسانید که محمد بن علی آنجا بود و چون ابوهاشم
فرزند نبود خلافت را که در کار بود به محمد بن علی ابن عبدالله
عباس واگذار نمود و ابوهاشم از دنیا رفت شیعیان او جمع شده
با محمد بن علی بیعت کردند و حمیمه قریه بود از علی ابن عبدالله
ابن عباس که بعد از او پسر زادگان او محمد رسید و سفاح و منصور نیز
در آن قریه به دنیا آمدند بعد از شورش با رفتند بکوفه و
و در سال عمر ابن عبد العزیز مروان حکم از دنیا رفت
یعنی صد سال صد و یک هجری در ذیقعده پنجم ماه جمادی الاول بود
و در سال صد و چهار هجری ابوالعباس عبدالله بن محمد بن علی
ابن عبدالله عباس ملقب سفاح در ماه ربیع الاخر به دنیا
قدم گذارد و او کسی بود که [illegible] گذارد از
کشتن بنی امیه سنه صد و نه در بیست و پنجم شعبان یزید
ابن عبدالملک بدرک واصل شد برادرش هشام به جای او
برقرار شد و وقایع صد و شش هجری آمد حضرت باقر و جعفر
علیهما السلام نزد هشام محمد ابن [illegible] در دمشق حضرت باقر
علیه السلام را تشریف برده بودند هشام هم آمده بود پس روزی
حضرت صادق در بین جمع بسیار در مسجد الحرام خطبه خواند
الحمد لله الذی بعث محمدا بالحق نبیا و اکرمنا به فنحن صفوة الله
علی خلقه و خیرته من عباده و خلفائه فالسعید من تبعنا
والشقی من عادانا و خالفنا پس مسلمة ابن عبدالملک
این خبر به برادرش هشام نوشت هشام در مکه متعرض ما نشد
تا وارد مدینه شدیم چون ما هم وارد شام شدیم نوشت برای عامل
مدینه که پدر و پسر را بفرست و ما را روانه دمشق نماید پس وارد
دمشق شدیم سه روز ما را اذن دخول نداد روز چهارم
ما را طلبید آن ملعون بالای تخت سلطنت و لشکریان

کشف الغمه [illegible]
در زمان [illegible]
[illegible]

و امراء و لشکریان مسلح و کامل در صف مقابل خود باز داشته بود
در میدان قوم خود مشغول تیراندازی بودند چون حضرت
[illegible] به پدرم [illegible] گفت با بزرگان قوم تیراندازی کن
پدرم فرمود من پیر شده ام از من تیراندازی گذشته مرا معاف بدار
قسم یاد کرد معاف نخواهی بود و یکی از بزرگان اشاره کرد که
تیر و کمان خود را به پدرم داد و پدرم تیری در کمان
گذارد و نشان را زد و تیر دیگر بالای تیر اول آمد و او را دو
پاره کرد و نشان رسید چند تیر همین قسم دنبال یکدیگر
هشام طاقت نشد بی اختیار گفت خوب تیراندازی هستی
تو در تیراندازی ما برترین عرب و عجمی عازم قتل پدرم شده بود
سر زیر انداخته تفکر میکرد و من و پدرم جلوی او ایستاده بودیم
طول کشید تا پدرم در غضب شد نظر به آسمان کرد که آثار
غضب از جبین مبارکش آشکار هشام ترسید ما را بالای
تخت طلبید پدرم را بالای تخت جای داد
گفت قریش با و شما یکیست همه از فرزندان عبد مناف هستیم آیا
حضرت رسول فرمود علی ولی خداوند ما را مخصوص کرد الله
[illegible] الله و در
[illegible] هشام از پدرم سؤالات بسیار نمود بعد سر زیر انداخت
بعد سر بلند کرد عرض کرد هر حاجت داری از من بخواه فرمود
ما حاجتی نداریم [illegible] آمدند ما را نزد او
آوردند [illegible] همه در اضطراب و خوف اند رخصت
بده که مراجعت نمایم گفت رخصت دادم هم امروز مراجعت
نمایید پس پدرم با او وداع کرد منهم وداع کردم چون از
منزل هشام جدا شدیم دیدیم در [illegible] میدان جمع زیادی
نشسته اند پدرم رسید اینها کیستند گفتند قسیسان و
رهبانان هستند از نصارا و در آن کوه عالمی دارند که علم
[illegible] سالی یکبار نزد او می آیند و مسائل [illegible]

امروز از آن جمع شده اند پس پدرم [illegible] عقب منهم رفتم
پدرم سر خود را بجامه خود پیچید و پوشید که او را نشناسند
و گروه نصارا از آن کوه بالا رفتند و با ایشان رفت
زیر پایان برای عالم خود مسند انداخته بودند پس
عالم خود را از عبادت خانه بیرون آوردند نزدیک آن
مسند آوردند و او بسیار پیر و معمر بود یکی از حواریین
حضرت عیسی را دریافته بود پس ابروهای سفید او را بالا چشم
او را بالا زد و پس چشمهای خود را مثل چشمهای افعی
حرکت آورد و حاضران نظر کرد در میان خبر بهشام رسید
از جماعت خود پرسید که از فرستاده [illegible] گفت بلی و پدرم با او
عالم چه میشود چون العالم نظرش به پدرم افتاد گفت تو
از مائی یا از امت مرحومه فرمود از امت مرحومه گفت از
عالمها یا از جهال فرمود جاهل نیستم گفت آیا من سؤال کنم
یا شما فرمود تو سؤال کن گفت ای جماعت نصارا مرد
است مردی از امت محمد میگوید تو سؤال کن سزاوار است که
مسائل چند را از او سؤال کنم عرض کرد خبر ده مرا از ساعتیکه
نه از شب است نه از روز فرمود بین الطلوعین است گفت چه
ساعت است از ساعتها فرمود از ساعتهای بهشت که در آن
ساعتها بیماران بهوش میآیند و دردها ساکن میشود و کسیکه
شب نخوابیده باشد در آن ساعت بخواب رود گفت خبر ده
مرا از ادعائیکه میکنید که اهل بهشت میخورند و میآشامند
از ایشان بول و غایط جدا نمیشود در دنیا نظیر آن چیست فرمود
طفل در شکم مادر میخورد هر چه مادرش میخورد و از او چیزی جدا
نمیشود نصرانی گفت تو نگفتی من از علما نیستم فرمود من
نگفتم از جهال آنها نیستم گفت خبر ده مرا که اهل بهشت
هر چه میخورند کم نمیشود مثلش چیست در دنیا فرمود
مثلش چراغ است هر چه هزار چراغ از او روشن کنی نور او

کم نمیشود نصرانی گفت مسئله از تو سؤال کنم که عاجز مانی فرمود
سؤال کن گفت خبر ده مرا از مردی که با زن خود نزدیکی کرد حامله شد بدو بچه
پس در یک ساعت متولد شدند و در یک ساعت مردند یکی
پنجاه سال و دیگری صد و پنجاه سال فرمود ایشان عزیر و عزره
بودند در یک ساعت متولد شدند سی سال با هم بودند و حق تعالی
عزیر را میراند و بعد از صد سال او را زنده کرد و بعد از آن با
برادر خود زندگی کرد و [illegible] در یک ساعت فوت شدند پس
نصارا از جای خود حرکت کرد گفت از من داناتر آورده اید که
مرا رسوا کنید بخدا قسم تا این مرد در شام است من با شما سخن نخواهم
گفت هر چه میخواهید از او سؤال کنید پس از آن چون شب شد
آن نصرانی آمد خدمت حضرت معجزات از حضرت دید مسلمان
شد چون خبر مباحثه حضرت با عالم نصاری بهشام رسید جایزه
برای پدرم فرستاد ما را امر کرد در روانه مدینه شویم که آورده اند با اهل
شام علم و کمال حضرت ظاهر گردید حضرت صادق فرمود
ولکن قبل از ما قاصدی بسرعت فرستاد پیش از ما در شهرها ندا کنند
که دو نفر ابوترابی که من ایشان را بشام خواسته بودم میل بترسائی
نموده اند [illegible] ایشان را اختیار نموده اند هر که با ایشان
چیزی بفروشد یا منزل دهد خونش هدر است چون ما وارد مدین
شدیم اهل شهر درها را بروی ما بستند ما را دشنام
دادند و ناسزا بعلی ابن ابیطالب گفتند و هر چه ما [illegible]
و مبالغه کردند در را باز نکردند و آذوقه بما ندادند چون که
پدرم [illegible] رسید فرمود از خدا بترسید ما چنان نیستیم که
بشما گفته اند فرضاً چنان باشیم شما که با یهود و نصارا
معامله میکنید چرا از ما متاع نمیفروشید گفتند شما از یهود و نصارا
بدترید ایشان جزیه میدهند شما جزیه نمیدهید ما در باز نمیکنیم
بشما و چهارپایان شما چیز نمیدهیم تا هلاک شوید چون پدرم اصرار
ایشان را دید فرمود ای جعفر تو از جای خود حرکت مکن

آدمی در نزدیکی آن شهر بود تشریف که بالای آن کوه رو بشهر ایستاد
آیاتی که خداوند در قصه شعیب نازل فرموده بود تا رسید
باین آیه بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین فرمود بخدا قسم
ماییم بقیة الله در زمین پس من دست حفظ ما از زردی
شما برداشتیم بگیر تقیه ما از سیاه نندی تیره در بیرون گرفت و
صدای آن حضرت را هم بگوش اهل مدین رسانید و هیبت
و دهشت عظیمی باهل مدین رخ داد تا لای بامها برآمد
بطرف حضرت نظر کردند پیرمردی در همان زمان بود این
اوضاع را که دید بصدای بلند فریاد کرد ای اهل مدین
از خدا بترسید این مرد جای ایستاده که شعیب ایستاده قوم خود
نفرین کرد بخدا قسم انقلاب از اثر او دست اگر در را
باز ننمایید همان عذاب شامل حال شما خواهد شد بیایند
امروز سخن مرا قبول کنید بعد از این ابدا قبول نکنید بروید این
مرد را بحرام وارد کنید و الا هلاک خواهید شد مردم همگی
ریختند در را باز کردند نقدهای حضرت افتاد در حضرت
وارد شهر کردند هرچه لازم بود تقدیم نمودند و ما روز دیگر
از آن شهر بیرون رفتیم پس والی مدین نوشت برای هشام
و هشام بتوسط از نقل او کرد بقولی او را طلب نمود که
بشام رود هنوز حرکت نکرده از دنیا رفت
در ارشاد [illegible] گیلانی [illegible] همدانی که از بزرگان
تابعین بود از دنیا رفت پسرش عبدالرحیم از تابعین بود
در سنه یکصد و هشت قاسم پسر محمد ابن ابی بکر از دنیا رفت
و مادر او دختر یزدجرد است پسرخاله زین العابدین
و قاسم پدر ام فروه است که والده حضرت صادق است
و در سنه صد و ده هجری ابن سیرین ابوبکر محمد ابو فراس
همام بن غالب معروف بفرزدق از دنیا رفتند و این
ابو فراس

ابو فراس غیر ابو فراس حارث ابن سعید ابن حمدان است که صاحب
قصیده میمیه بود مطلع الحق [illegible] والذین لا تحرم بلکه [illegible]
ابو فراس است که قصیده هذا الذی تعرف البطحاء وطأته
بنا شد چنانچه در سابق نوشتم
در ذکر بعضی از قبور که در هند و افغان و ترکستان است
در اکبر آباد هند است قبر سید جلیل قاضی نورالله شوشتری
ابن سید شریف الدین مرتضی شوشتری صاحب کتاب
مجالس المؤمنین و کتاب احقاق الحق که در رد کتاب ابطال
الباطل در رد کتاب نهج الحق علامه حلی نوشته شده و ایضا
این سید جلیل صاحب کتاب صوارم المحرقه است در رد صواعق المحرقه
ابن حجر مکی است و ابن حجر غیر از ابن حجر عسقلانی است که مصنف
کتاب اصابه است فی احوال الصحابه و ابن حجر عسقلانی از علمای
ماه تا مئة بوده خیلی متعصب هم نبوده اما ابن حجر مکی از
علمای ماه عاشره بوده بسیار متعصب هم بوده و معاصر
بوده با مرحوم شیخ بهائی قاضی قاضی نور الله بعد از تالیف کتاب
احقاق الحق در هند و [illegible] شهید نمودند و گفتند [illegible]
در حق [illegible] کشیدند [illegible] با چوب خوار دار القضاء
زدند که [illegible] از [illegible] منفصل شد در فواید الرضویه از
تذکره فاضل کامل شیخ علی ملقب بحزین که از علمای هند است
و معاصر بوده با مرحوم مجلسی نقل کرده که قاضی نورالله شوشتری
از غایت تقیه میکرد و مذهب خود را از سنیها مخفی میداشت
و در مسائل فقهیه مذاهب اربعه بسیار ماهر بود لذا
اکبر شاه و سایرین باعتقاد اینکه او سنی است او را
[illegible] قاضی القضات نمودند و
[illegible]

از مذاهب اربعه هر قسم که حکم خود تقاضا نماید فرمود چون
خودم مجتهدم مقید نمیشوم بمذهب یکی از مذاهب اربعه بلکه
حکم من خارج از چهار مذهب نخواهد بود سلطان قبول کرد
و او در موارد حکم میکرد بر وفق مذهب امامیه و چون علما
اعتراض میکردند ایشان را ملزم میفرمود که بر وفق یکی از [illegible]
مذاهب است و در خفا مشغول بتصنیفات و تالیفات گشت [illegible]
تا اینکه سلطان اکبرشاه از دنیا رفت جهانگیر سلطان شد چنانکه
در های او گشت و بعضی از علمای عامه لعنهم قصد کردند که
قاضی بمذهب شیعه امامیه هستند آمدند نزد سلطان
شهادت دادند که قاضی القضات در مذهب شیعه است
شاه فرمود که در اول که قبول قضاوت نمود شرط کرد و بیان
شرط ثابت نمیشود که او شیعه است پس علمای مخالفین حیله کردند
یکنفر فرستادند نزد قاضی تلمذ نماید مدتها که خوب متلبس شد
و اظهار تشیع نماید تا یکی از تصانیف قاضی بدست آورد
خیلی سعی کار کرد تا کتاب مجالس المؤمنین را بخواهش گرفت
استنساخ کرد آورده نزد سلطان شیعه بودن او را ثابت
کردند و گفتند در این کتاب بعض حرفها خلفای ثلاثه گفته
باید حد او جاری کرد سلطان فرمود حد آن چیست گفتند که
با تازیانه [illegible] فرمود مختار [illegible] اورده در آگره هند
با تازیانه زدند شهید شد که الآن مزارش معروف
است و [illegible] از عمر شریفش گذشته بود در سنه ۱۰۱۹
شهید شد [illegible] تاریخ شهادت سید نور الله شهید شد

من جمله در حیدرآباد هند قبر شیخ حسن آل شهاب الدین
عاملی مصنف شرح نهج البلاغه و کتاب هدایة الابرار
و او اشعار بسیار نیکی دارد خصوصاً در مدح امیر است
فاخر امیر المؤمنین تسبحه لطاها و املاک سماء [illegible]
و [illegible]

و از جمله مدفونین در حیدرآباد هند جعفر بن کمال الدین البحرانی است
که بحرین در شیراز بودند بعد مسافرت کردند ببلاد هند خدمت سلطان
عبدالله قطب شاه رسیدند در حیدرآباد مرجع جلیل گشت و [illegible]

ما احسن الدین والدنیا اذا اجتمعا — واقبح الکفر والافلاس بالرجل
و نعم ما قیل در سنه هزار و هشتاد و هشت مرحوم شد

من جمله در لکهنو هند میر محمد قلی ابن محمد حسین ابن حامد
حسین زین العابدین الموسوی نیشابوری هندی که در حادثه عظیمه
بلاکوفان هند تحریر فرموده ولادتش پنجم ذیقعده سنه
هزار و صد و هشتاد و هشت در اکثر علوم مشهور آفاق
و ایشان را تصنیفات زیاد است از رد هر یک از ابواب
کتاب تحفه اثنا عشریه شاه عبدالعزیز دهلوی سنی تحفه
اول جلد کرده منها کتاب تشیید المطاعن لکشف الضغائن
منها کتاب سیف ناصری منها کتاب تقلیب المکائد منها
کتاب برهان السعادة منها کتاب مصارع الافهام و منها
کتاب تقریب الافهام و غیره در فوائد رضویه مسطور دارد
تاریخ تولدشان معلوم میشود که بروز بلاکوفان تقریبا
در هزار و دویست [illegible] بوده و رحلت جناب
در سنه هزار و دویست شصت و هشت بوده در حسینیه لکهنو مدفون
شدند و پسر بزرگشان سید محمد حامد حسین بود
صاحب کتاب عبقات الانوار که گویا از صدر اسلام تا
آن روز کسی بدین منوال تصنیف نکرده در اثبات امامت
است در سنه هزار و سیصد و شش از دنیا رحلت فرموده در
نزد پدر بزرگوارش در لکهنو مدفون شد و مدالله کتاب
عبقات مجلدات متعدده است و یک جلد در تحقیق بیان
سند و شرح بعضی از احادیث مسلمه بین شیعه و سنی است که
[illegible] است و حدیث طیر مشهور [illegible]

طیار است

اما قبور مشهور در هرات من جمله قبر عبدالله ابن معاویة ابن عبدالله ابن جعفر
ابن ابی طالب است که ایشان در سنه صد و بیست و پنج در آخر
خلفای بنی مروان خروج کرد بخلیفه عباسی و امر ایشان [illegible]
جمع زیادی [illegible] کشید در سنه صد و [illegible] ابو مسلم
مروزی او را گرفت و برد بهرات حبس کرد بعضی گویند در حبس
مرد بعضی گویند [illegible] در دهان او [illegible] گذارند تا نفس او قطع شد
[illegible] با مر ابو مسلم جان نمود در سنه صد و [illegible]
و قبرش معروف است بمزار سادات من جمله قبر خواجه عبدالله انصاری
ابن شیخ ابی منصور محمد انصاری در جنب [illegible] است که ایشان از اولاد
ابو ایوب انصاری بوده اند ولادتش در سنه سیصد و نود و [illegible] بود
و رحلتش در سنه چهار صد و هشتاد و یک بود و قبرش [illegible]
در کارزرگاه هرات است [illegible] که کتب [illegible] تصنیف [illegible]
حدیث [illegible] هزار هزار سند حفظ داشت و مناجاتش معروف است این است
الهی یکتایی بیهمتا و قیوم و توانایی از همه چیز آگاه در همه جای [illegible]
از علت صفاتی [illegible] فرمان روا و [illegible]
بر دوامی مسند نشین استغنا و [illegible] تاج کبریائی الهی چون
تو [illegible] ندانستم و چون دانستم نتوانستم الهی اگر چه طاعت [illegible] معصیتم
اما [illegible] ندارم [illegible]
که مرا بعذر آورد [illegible]
[illegible]
الهی [illegible]
[illegible]
تو [illegible]
[illegible] بیمار [illegible]
که ره نماینده توئی من دست بهیچ دستگیری ندهم
کایشان همه فانی اند و پاینده توئی

الهی از معصیت ما چه کاست تو محمد مصطفی اندر مملکت تو و دشمن تو ابلیس شاد
بود اگر عفو فرمائی چه کاست تو خوشنود و دشمن تو اندوهگین شود
الهی چه شادی [illegible] روا مدار [illegible] اندوه [illegible]
ای لطف عمیم تو خطا پوشی همه   در حلقه بنده [illegible] همه
بردار خدایا ز کرم بار گناه   در روز فرو ماندگی از دوش همه
الهی هر که را عقل دادی چه ندادی و هر که را عقل ندادی چه دادی
الهی اگر کاسه تلخ است از بوستان است و اگر عبدالله مجرم است
از دوستان است   من بنده عاصیم رضای تو کجاست
تاریک دلم نور و ضیاء تو کجاست   [illegible]
ما را تو بهشت اگر بطاعت بخشی   آن مزد بود لطف و عطای تو کجاست
آنکس که ترا شناخت جان را چه کند   فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی   دیوانه تو هر دو جهان را چه کند
الهی چون در تو نگرم از جمله تاجدارانم و تاج [illegible]
از خاک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]   جان [illegible]
[illegible]   از [illegible]
الهی [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible]
[illegible]
الهی [illegible]
[illegible]
[illegible] توئی
الهی اگر [illegible] مسلمانم [illegible]

چنانچه در تاریخ گزیده است خواجه میفرماید هر که را این ده خصلت باشند
مردنش بهتر از زندگی است با حق بصدق با خلق بانصاف
با نفس بقهر با بزرگان بحرمت با کودکان بشفقت
با درویشان بنصیحت با دشمنان بحلم با ارحام ببذل
با جاهلان بصمت با عالمان بتواضع [illegible]
امید رحمت خدا است دلیل همه نیکیها [illegible] دارو [illegible]
همه گناهان توبه است زوال همه نعمتها ناشکری است
من جمله از قبور در هرات قبر ملا حسین ابن علی الواعظ الکاشفی
سبزواری است آن تصانیف زیادی دارد من جمله جواهر
التفسیر تا جزو نیم است نه زیاده و تفسیر دیگر مسمی [illegible]
تا آخر قرآن من جمله کتاب روضة الشهدا است گویا اول کتاب
بوده در مراثی بفارسی نظما و نثرا نوشته شده آنها را روضه
خوانها او قبول کردند لذا مسلسله روضه خوان گفتند
[illegible] از [illegible] الاولیت و [illegible] در اول
و مبادی امر بهرات رفته ملازم امیر علی شیر سلطان هرات
شد و نزدیک کرد خواهر ملا عبد الرحمن جامی صوفی بسببی او
باین جهت از اهل سبزوار بدنام شد چون اهل سبزوار متصلب
در تشیع بودند چنانچه ملای رومی گوید سبزوار است این جهان کجدار
ما چه بوبکریم در وی خوار و زار صاحب مجالس المؤمنین میفرماید
او فاسکه من در مشهد مشغول تحصیل علم بودم ملا حسین کاشفی
سبزواری بسبب بعضی از مصالح بهرات رفت و [illegible] امیر علی
شیر دیار بود پس [illegible] داماد ملا جامی [illegible] شد مردم
سبزوار با وبد گمان شدند [illegible] سبزوار
مردم متحیر شدند او را امتحان نمایند چون روزی بالای منبر
مردم را موعظه میکرد در [illegible] کلام گفت جبرئیل [illegible] از ده هزار [illegible]
[illegible] بپیغمبر نازل شد مرد [illegible] منبر [illegible] گفت جبرئیل چند مرتبه
بعلی امیر المؤمنین نازل شد متحیر ماند اگر بگوید نازل شد مردم
باو بدگمان

باو بدگمان میشوند اگر بگوید نازل شد دروغ است فوراً گفت
بیست و چهار هزار مرتبه گفت چه دلیل فرمود باین دلیل که
پیغمبر فرمود انا مدینة العلم و علی بابها پس ابیات و [illegible]
خدمت امیر المؤمنین رسیده از جمله دلایل بر شیعه بودن او شعرا
در منقبت [illegible] سؤال خلیل علی [illegible] وانه لا ینال العهد جوابش تکلف [illegible]
[illegible] که امامت [illegible] است ان [illegible] بوده [illegible] در [illegible]
ایشان در سنه نهصد و ده در هرات از دنیا رفته [illegible]
از جمله احمد بن حسین بن همدانی معروف ببدیع الزمان صاحب
مقامات و مبدع آن در فواید الرضویه گویا او از اعاجب
زمان بوده حکایت کرده اند که او سکته کرد تعجیل کردند در دفن
ایشان چون روی قبر را پوشانیدند بهوش آمد در قبر
از [illegible] صدای او را شنیدند قبرش را نبش کردند دیدند که
خود را [illegible] ریش خود را گرفته از هول قبر وفات کرده است
بعضی گویند مسموم کردند در سنه سیصد و نود و هشت [illegible] از [illegible]
هذا ان لی بلا قول الفضلی لکنه من افصح اللسان
صبیانه فی القبح مثل شیوخه و شیوخه فی العقل کالصبیان
الماء اذا طال مکثه ظهر خبثه وکذا الضیف یسمج لقاؤه اذا طال ثوابه
مهمان گرچه عزیز است و لیکن چو نفس خفه میسازد اگر آید و بیرون نرود
از جمله عبد الرحمن نظام الدین ملقب بمولا جامی یکی از
قصاید مشهور او مطلع این است
اصبحت زائراً لک یا شحنة النجف بهر نثار مرقد تو نقد جان بکف
در روضات از سید امیر محمد حسین خاتون آبادی [illegible] مرحوم مجلسی
اول از تشیع ایشان نقل فرموده از جمله اشعارش در کتاب سبحة الابرار است
[illegible] بسد الله [illegible] بیخ [illegible]
[illegible] علامه مجلسی از [illegible]
محمد رحیم نقل [illegible] از شیخ جلال [illegible] عبد الجلیل [illegible]
من همسفر بودم با فاضل ملا جامی در سفر زیارت نجف اشرف

و من از او تقیه میکردم و اظهار تشیع نمیکردم تا رسید بعید دیگر روز
رحیم کنار دجله تره و تنزیه لبس نوروزی آمد قصیده عرفانی در
مدح امیر المؤمنین خواند حاضر شنید گریه کرد بسجده افتاد و در سجده
خیلی گریه کرد سر از سجده برداشت مداح را طلبید جایزه خالی باو
داد بعد بمن گفت چرا از سبب گریه و سجده من سؤال نکردی
نگفتم جهة این معلوم است لا علیهم چهارم بلا هدی کردانا شکر
و تعظیم حضرت سجده و گریه کردم و بود حضرت امیر علیهم اول نه
نه چهارم و من الان تقیه نمیکردم گفتم تحفه خلوص بود تنگدلی من
و شماست معلوم بدا اگر من شیعه امامی هستم لکن چون تقیه لازم
بود مذهبم را پنهان داشتم و قصیده که در و لیس خواند از من
بود و لکن تخلص خود را او ذکر کردم تحفه تقیه و من مسرور شدم
که فضل من منتشر شده و مرض طبائع گردیده که مدعا حاصل شود الله
از شوق گریه کردم و سجده شکر بجای آوردم و نقل فرموده اند
که تمام هند و اصحاب و تمام کسانیکه در منزل او بودند همه شیعه
بودند و لکن همه را وصیت میکرد بتقیه و اصرار در کتمان [illegible] در
تفرد است خیلی ظرافت و خوش طبع بوده اند یک روز در
محضر اصحاب خواند

بسکه در دهان فکار خشم بیمارم قوتی / هر کس میخواهد از کار رسد آرام تو
یکی از اصحاب گفت ملا عزیز [illegible]

ملا گفت با زمین دارم تو نی / با زیر یا بی از این [?]

فانت و لا حیث الا [illegible] / احباب جلی کنند [illegible]

ذالک لقد فعلت ما کنت ظننت

خون جگر دم که در فراقم بکشی

سلام علی آل طه و یس / سلام علی آل خیر النبیین

سلام علی روضة حل فیها / امام یباهی بها الملک و الدین

نغمات و صلات او قل حرات شوقک فی الحشا

زعقت بسینه ام آتشی که بر زد زبانه کالشاء

بهم امر مسجد و صومعه فی ورد صبح و دعای شب

من و ذکر طره طلعتک تو من الغدات الی العشاء

رحلتش در سنه ششصد و کودو [?] یا سه هجری در شیراز

و کیا لکن قبرش در هرات معین است والسلام

و من جمله

و من جمله فخر محمد بن عمر بن حسین ابن علی طبرستانی الرازی المشهور بامام فخر رازی
الاشعری شافعی و این شیخ را رئیس راس مائه سادسه میدانند
چنانچه عمر ابن عبد العزیز را رئیس راس مائه اولی میدانند و محمد ابن
ادریس شافعی را رئیس راس مائه ثانیه میدانند و احمد بن شریح را
رئیس راس مائه ثالثه میدانند و ابو بکر باقلانی را رئیس راس مائه
رابعه میدانند و ابو حامد غزالی را رئیس راس مائه خامسه میدانند
تولد فخر رازی در بیست و پنجم رمضان سنه پانصد و چهل و چهار بوده است
در ارض ری و رحلتش در هرات در عید فطر سنه ششصد و شش بوده
در هرات مدفون است و در هرات است قبر شاهرخ میرزا پسر امیر
تیمور گورکانی که در بیست و پنجم ذی حجه سنه هشتصد و پنجاه در [illegible]
که نزدیک تهران است از دنیا رفت جسدش را بهرات آورده
در مدرسه زوجه مکرمه اش گوهرشاد آغا دفن شد [illegible]
موضع مسجد گوهرشاد آغا زوجه شاهرخ میرزا و بانی مسجد
ابن شاه رخ میرزا گوهرشاد آغا در [illegible] رحلت کرد [illegible]
دهم جمادی الاولی سنه هشتصد و شصت و [illegible] در کتیبه
ایوان مقصوره مسجد گوهرشاد [illegible] مکتوب است
در هرات است قبر سلطان حسین بایقرا در سنه نهصد و یازده در
در شب یازدهم ذی حجه در گنبد مدرسه مذکوره که از ابنیه خود بود
مدفون شد و هم قبر وزیرش امیر علی شیر که بانی ایوان
عتیق مشهد مقدس بوده در سنه نهصد و پنج در هرات
از دنیا رفت در گنبد مسجد جامع هرات که خود بنا نموده بود
مدفون شد و قبور شریفه که در ترکستان است که ملاذ معظم او
بلخ و بخارا و سمرقند است از جمله قبر سیف الدین شیخ ابو المعالی
که در سنه ششصد و [illegible] از دنیا رفت [illegible] از دنیا رفته
بود کلمه تشریف [illegible] بنماز جنازه او بخوان [illegible]

گر من کنم جمله جهان گردیدم / لطف تو [illegible] که گرد [illegible]
گفتی که بوقت عجز دستت گیرم / عاجزتر از این مخواه که اکنون هستم

ایضا در بخارا هست قبر جناب ملا عبدالله بن محمود تستری ثم مشهدی
خراسانی خاتم المجتهدین که او را شهید کردند و مدرس بلاد در بند
بخارا را بسوختند و حد شهادتش آنکه آن جناب ملقب بشهاب الدین
بود مدتی در مشهد خراسان مشغول تدریس و ارشاد بود تا اینکه
شاه عباس ماضی صفوی در مشهد بود مریض شد او را تصنیف و توطئه
مقرر بود ظاهرا از تقیه تا در سنه نهصد و نود و هفت که طایفه
ازبکیه غالب شدند مشهد را تصرف کردند و ایشان را گرفته
بردند نزد بزرگ خودشان عبدالمؤمن خان ملعون ایشان را
و شهر بخارا نزد پدر ملعونش عبدالله خان ازبک در آنجا با
علمای عامه مباحثه کرد در تمام اینها غالب آمد علمای بخارا
بعبدالله خان گفتند تو که در مذهب خود شکی نداری که حق است
چرا حضور مباحثه با این رافضی را که باعث اختلال
اذهان عوام میشود لابد فی الفتی مذهب تا بدو کشته شوم پس
عبدالله خان امر کرد او را با جمع المائه کس تیر زدند بعد
جسد شریفش را بسوزاندند ظاهرا در ساقی در خراسان
جمعی شهید کردند از علمای شیعه نوشتیم لکن مجملا تا در رسائل
بعض دیگر شاید بنویسیم با اسم از جمله شیخ عبدالعال کرکی
در نجف اشرف در یوم ... سنه نهصد و ... که مطابق
با ... شیعه مسموم شدند چنانکه در مستدرک از شیخ حسین
ابن عبدالصمد حارثی والد شیخ بهائی نقل فرموده اند مرحکا
که شیخ محقق قد قتل شهیدا از فقهای عصر خود صاحب جواهر
نقل کرده که فرموده مسئله جامع المقاصد و رسائل و جواهر
... نوشته باشد مصابیح ... در استنباط کلام ...
از جمله شهدای امامیه از علما سید تاج الدین محمد مجدالدین
صد سنه ... بود ... علی طاوس و او خط بود شاه
سلطان محمد خدابنده او را بجمیع خراسان ... و احترام میکرد
نقیب النقبای تمام ممالک ... اولاد ... سلطان ...
دیگر او را ... کشتند بواسطه ابطال نمودن دین ...

از جمله از قبو

از جمله از قبور در سمرقند قبر جناب قثم ابن عباس بن عبدالمطلب است
در ناسخ التواریخ است که او آخر کسی بود از قبر پیغمبر بیرون آمد
ظاهرا کاتب گوید در حفر قبر مطهر بوده امیرالمؤمنین در خلافت
خود حکومت مکه را باو داد و او با لشکر اسلام بسمرقند آمده
در آنجا کشته شد و همانجا مدفون شد از جمله قبر امیر تیمور گورکانی
در نهم شعبان سنه هشتصد و هفت بود در مقبره که خود ساخته بود
همان جا مدفون شد از جمله محمد بن اسمعیل معروف به بخاری مصنف
صحیح بخاری که اصح کتب عامه است باتفاق جمهور علمای عامه
او اوثق و اقدم محدثین است فضلا و علما در ... جمله شهادات او
بعضی از علمای امامیه فرموده اند که ... و لعداوت اهل بیت
لذا خبر غدیر خم و حدیث سد الابواب و حدیث طیر مشوی را در
کتاب خود نقل نکرده است و ورود آیه تطهیر را در شأن اهل بیت
انکار کرده و حال آنکه اجماع مفسرین در ورود آن آیه در شأن
اهل بیت نوشته اند که نازل شده و حدیث ... بر آنهم
ننوشته گوید ... معنی نکرد ... سوره ... یا
للعجب خرق اجماع کرده در سنه صد و نود چهار متولد شد و در شب
عید فطر سنه دویست و پنجاه و شش در قریه خرتنک وصل شد
و آن قریه یکی از قرای سمرقند است تا سمرقند دو فرسخ است
اما در بلخ معروف کسی معلوم نیست بلی مثنوی مولوی از علمای بلخ
بلخ است در زمان سلطنة سلطان خوارزمشاه از بلخ بیرون
رفت بعزم حج بیت الله و مرجعت مرورش ببلاد روم افتاد
رفت بقصبه قونیه بقیه عمر آنجا ساکن بود تا از دنیا رفت است
معروف شد بملای رومی در روضات است وفات او در
پنجم جمادی الاخره سنه ششصد و هفتاد و دو بوده از تلامذه شیخ
عطار بوده مدتی هم خدمت حکیم سنائی بوده و ... هم با شمس

و از جمله معارف بلخ شقیق بلخی ابن ابراهیم است که صاحب اوصاف
از جامع الانوار نقل کرده که او از تلامذه امام اعظم سفیان بود
جامع بود علوم رسمیه شرعیه و معارف کشفیه ذوقیه و او
رفیق ابراهیم ادهم بود او را در بلاد ماوراء النهر شهید کردند
در سنه صد و بیست و چهار با تمام رفیق قریش در ناحیه ختلان
که قریب سمرقند است و در تشیع او سخنی نیست که منافی تشیع او باشد
ابن خلکان متعصب ناصبی که تالیفش تذکره وفیات الاعیان است
مطلقا بر در عداوت ذکری از شقیق نکرده چون شیعه خالص بوده
که تعصب مانع از ذکر او شده و جهت تنبه و توبه شقیق آن بود که
او از ابناء تجار و متمولین بود رفت بتجارت ببعضی از بلاد ترکیه
در هندوستان پس داخل بتخانه شد دید خادم آنجا ریش خود تراشیده
شقیق بخادم گفت بدرستیکه تو صانعی داری حی و عالم او را عبادت
نما نه این بتها را که هیچ نفع و ضرر ندارند خادم گفت اگر چنانچه
قول است خداوند قادر بود در شهر خودت تو را روزی میداد چرا رنجت
بخود داده و باینجا آمده شقیق متنبه شد بزهد و تقوی
پیش رفت حضرت صادق علیه السلام از او پرسید حال جوانمردی و صبر
بچه درجه است عرض کرد حالش این است اگر خدا چیزی داد شکر میکنم
و اگر نه صبر میکنم حضرت فرمود سگان مدینه هم همین حال دارند
عرض کرد قربانت پس فتوت شما بچه اندازه است فرمود اگر خدا ما را
چیزی داد ایثار میکنیم اگر ندهد شکر میکنیم روزی رفت نزد هارون
الرشید هارون گفت تویی شقیق زاهد جواب گفت شقیق ابن ابراهیم
منم اما زاهد تویی چونکه من ترک دنیای حقیر کرده‌ام بی ارزش
و تو ترک آخرت کرده که دار خلود و دائم است هارون گفت
مرا موعظه کن شقیق گفت خدا خانه دارد که اسمش جهنم است
تو را دربان آنجا قرار داده و سه چیز داده مال و شمشیر و تازیانه و تو را داده
که با این سه چیز مردم را از جهنم باز دار هر که خلاف فرمان حق کند
تنبیه بتازیانه او کن هر که بکسی جراحتی زند بشمشیر خود قصاص کن
و منهم حاتم

و منهم حاتم ابن عنوان بلخی الملقب بالاصم وجه اینکه ملقب باصم
شده این بود که زنی آمد از او مسئله پرسید و بادی از آن زن خارج
شد ضعیفه خجالت کشید حاتم گفت چه میگویی بلندتر بگو که گوشم
سنگین است زن خوشحال شد از اینجا معروف شد باصم
از مواعظ او است که مغرور نباید شد باماکن صالحه اصلح از بهشت
جایی نیست مع ذلک آدم دید آنچه را که دید و مغرور نباید شد بکثرت
عبادت ابلیس مغرور شد دید آنچه را که دید و مغرور نباید شد بزیادی
عبادت شیطان مغرور شد و دید آنچه را که دید و مغرور نباید
شد بکثرت علم چون بلعم باعورا با کثرت علم و دانستن اسم اعظم
دید آنچه دید مغرور نباید شد بصحبت نیکان مثل بعضی از اصحاب
و قریش با مصاحبت انبیا اشرف مخلوق منتفع نشدند
از کلمات حاتم است که العجلة من الشیطان الا در پنج جا طعام دادن
مهمان توبه از گناه شوهر دادن دختران و ادا کردن دین
تمام ماخوذ است از شرع مطهر حاتم در خراسان سنه دویست و سی و هفت
از دنیا رفت و منهم جعفر ابن محمد ابی عمر بلخی منجم معروف و مشهور بود
از بعضی از کتب نقل شده که یکی از نزدیکان دولت سلطان مفقود شد
سلطان خواست عقاب و عتاب نماید او پنهان شد و هر چند
سلطان از جعفر ابن محمد بخواهد که مکان او را معین کند منجم آمد
پس فکر کرد که حدس جعفر خارج باشد طشتی پر از خون کرده و هاون
طلا را وسط او گذارد چند روزی بالا رفت چون گفت چون سلطان
او را پیدا نکرد طلبید جعفر ابن محمد را که باید مکان او را معین الکن
جعفر مشغول استخراج شد بعد متحیرانه زمانی سکوت کرد سلطان
گفت چرا متحیر گفت چیز عجیبی میبینم میبینم این شخص بالای کوه طلائی
نشسته و آن کوه در دریای خون محاط است و اطراف آن دریا
خون حصاری است از مس ولی در عالم وجود ندارد سلطان گفت

وفاراب از بلاد ترکستان است ز ذلک تا ملکن ابونصر اسمعیل بن حماد جوهری
فارابی صاحب کتاب صحاح اللغه و او از اذکیا و عالم و نحوی
دهر بود و بسیار خوش نویس بود که با خط ابن مقله فرقی نداشت
آخر الامر عقلش مختل شد چنانکه گفت میخواهم پرواز کنم
از پشت بام خانه اش افتاد هلاک شد در نیشابور [illegible]
و از فاراب است معلم ثانی محمد بن احمد طرخان فارابی سابقا
اشاره شد بحالات ایشان که در مجلس سلطان رفت [illegible]
بهلول شاه نشست و از جیبش چیزی آورد و [illegible]
که همه خندیدند [illegible] چنان نواخت همه گریه کردند [illegible]
اول کسیکه از علمای فلاسفه اسلام اختیار کرد فارابی بود نقل
اول ما خلق الله القلم فقال له اکتب فکانه قال ما اکتب قال
اکتب علی اللوح انا الله لا اله الا انا و انا التواب اتوب
علی من تاب در روایت دیگر فرمود اکتب ما هو کائن الی یوم القیمه
لا اله الا انا من رضی عنه و الذی فانا عنه راض و من سخط
عنه و الذی فانا علیه ساخط پس لا محاله اول آیه که نازل
شد بسم الله بود اول نصیحتی [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] عمر بود فرمود مرد [illegible] عمرش در غیر عبادت
صرف شود [illegible] حسرت [illegible]
علامت اعراض خدا از بنده این است بنده مشغول شود در
دنیا بامورات بیفایده اول گناه حسد بود اول من قاس
امر الله من برایه ابلیس اول من تکلم بالعربیه هود و قیل
یعرب ابن قحطان اول من وضع النحو علی ابن ابیطالب
اول من وضع الصرف معاذ الهراء اول من وضع اللغه
علی الحروف خلیل ابن احمد و هو اول من وضع علم العروض
اول من صنف فی البدیع عبد الله ابن معتز و اول
من صنف فی المعانی و البیان عبد القاهر جرجانی
اول من اخرج علم المنطق ارسطاطالیس من اهل [illegible]

[illegible]

فی عهد اردشیر ابن دارا و اول من وضع الطب بقراط
و اول من تکلم فی الریاضیات اقلیدس و اول من تکلم فی
هیئات الافلاک و اخراج علم الهندسه بطلیموس
حکیم اول کسیکه خط نوشت و خیاطی کرد ادریس پیغمبر بود
که تا [illegible] او کسی بود در علم حساب و نجوم درس القرائه
خوانده اول کسیکه علم کیمیا را اخذ کرد قارون بود
اول کسیکه شعر فارسی گفت بهرام گور بود گفت منم آن پیل
دمان و منم آن شیر یله نام من بهرام گور کنیتم بو جبله
اول کسیکه شعر عربی گفت حضرت آدم بود در مرثیه هابیل
تغیرت البلاد و من علیها فکل الارض مغبر قبیح
اول کسیکه ثواب وارد شد شهادت امام حسین بود [illegible]
اول سر بریده در اسلام از شهر [illegible] سر محمد ابن ابی بکر
در ایام معاویه [illegible] که سر عمرو ابن حمق بود اول کسیکه
قبالو شنید سلیمان ابن داود بود اول کسیکه عمامه [illegible]
اسکندر ذو القرنین بود اول کسیکه عمامه سبز بر علامت سادات
قرار داد ملک اشرف سلطان مصر بود در سنه [illegible]
و چه قدر خوب گفته جابر [illegible] اعمی شعر
جعلوا لابناء الرسول علامه ان العلامه شان من لم یشهر
نور النبوه فی وسیم وجوههم یغنی الشریف عن الطراز الاخضر
اول قریه که بعد از طوفان بنا شد قریه ثمانین بود که نوح بنا کرد
باسم هشتاد نفر که در کشتی بودند و غرق نشده بنا شد
بالای شهر موصل است اول شهر که نوح بنا نمود بعد از طوفان
شهر حران بود بعد شهر شام که پسر سام بنا نهاد اول کسیکه
خط نسخ را اختراع نمود بعد از خط کوفی محمد بن علی ابن مقله بود که
وزیر بود در زمان متوکل عباسی بعد یاقوت مستعصمی او را تکمیل
نمود اول کسیکه خط نسخ تعلیق را اختراع کرد میر علی بود [illegible]
اول کسیکه خط شکسته [illegible]
میر عماد بود در عصر شاه عباس ثانی

اختراع نمود شعرا عجم بود بعد درویش که از مخترعین بود اول
تکمیل نمود اول کسیکه نوروز را اختراع کرد جمشید جم بود و اول
اختراع کرد حمام را اول کسیکه نوره را اختراع کرد سلیمان
پیغمبر بود اول زمینی که خدا و بندگان او عبادت کرده شد نجف
اشرف بود اول کسیکه در نجف دفن شد خباب ابن ارت
بود که از اصحاب پیغمبر بود در بدر و احد و صفین حاضر بود که
بکوفه از دنیا رفت اول کسیکه مدرسه بنا نمود نظام الملک
طوسی بود اول مدرسه در بغداد بود اول کسیکه تاریخ عربی را
وضع کرد عمر ابن خطاب بود چنانچه ابتدای تاریخ فرس قدیم
در سنه سیوم بود و ابتدای وضع تاریخ جلالی در سنه چهار
صد و شصت و هفت بود ابتدای شرب تنباکو در نوروز
در سنه هزار و چهارده بود اول چیزیکه از انسان پرسیده شد
بود خدا و امانت است اول کسیکه در سایه عرش جای گیرد
و ساکن شود کسیست که قرض دار را مهلت دهد اول چیزی
که در نامه عمل گذارده میشود خلق حسن است اول چیزیکه از زنها
در قیامت سؤال میشود از شوهر داری است و نماز اول چیزیکه از
دهن او انسانی در رحم مادر خلق میشود فرج اوست بعد خطاب فرماید
هذا امانتی عندک فلا تضیعها الا فی حقها
اول کسیکه اوراد تکفیر در نماز را بدعت روا داشت که اول
عمر خطاب بود چنانچه علامه در تذکره فرموده و حسنه برای
عجم را آورد عمر آنها را تماشا کرد که ...
که ایشان تعظیم نموده بر سید ... کرده اند گفته
اینها را اسلام ... دخل میکنند ... و گفت
از واجبات خدا و اولی ... خشوع ...
در نماز را جعل کرده خاتمه در بعضی از تواریخ متعلقه
بخلفای بنی امیه است

ایشانا چهارده نفر بودند که هزار ماه خلافت و ریاست نمودند که اول ایشان
معاویه ابن ابی سفیان بود که امام حسن از بیوفائی و ناسازگاری مردم لاعلاج
مصالحه کرد با معاویه بعضی از خواص حضرت عرض کرد مسود
وجوه المسلمین حضرت فرمود مرا ملامت مکن جدم پیغمبر در خواب دید
بنی امیه بر منبر او جستن میکنند مثل جستن میمون و افسرده پیغمبر از
خواب بیدار شد خیلی غمگین جبرئیل آمد سوره قدر را آورد که
لیلة القدر خیر من الف شهر یا رسول الله ملکها بعدک بنو امیه
پیغمبر تا زنده بود ذکر کنند آیه و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا
فتنة للناس نازل شد ترتیب اول از ایشان معاویة ابن ابی سفیان
ابن حرب ابن امیه ابن عبد الشمس ابن عبد مناف بود که مادرش هند
جگرخوار دختر عتبه ابن ربیعه ابن عبد الشمس ابن عبد مناف بود و چون که
ابوبکر لشکری روانه شامات کرد معاویه با لشکر همراه بود
در پیش آن لشکر یزید ابن ابی سفیان بود و او در شام مرد ابوبکر ایالت
شامات را بمعاویه واگذار کرد همین قسم در ایالت شام مشغول بود
تا در ربیع الاول سنه چهل و یک که حضرت مجتبی با او صلح کرد معاویه
غصبا دارای منصب خلافت شد تا نیمه ماه رجب سنه
شصت هجری که معاویه واصل شد گفته شد اقام معاویه
امیرا عشرین سنة و خلیفة عشرین سنة و معاویه خیلی
اکول بود چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج نوشته پیغمبر مرتبه معاویه
طلبید و او غذا میخورد جواب داد دعا فرمود اللهم لا تشبع
بطنه ولی صدق بطنه الا المعاویه کان فی معاویه
معاویه ولیکن جمعی از اصحاب را وادار کرد بوضع و جعل
احادیث در مدح عثمان و مذمت امیرالمؤمنین که مفصلا در
دفترهای خودم نوشته ام

پس در سنه چهل و یک اهل بیعت نمود او را و پس از او یزید پلید و او
اول کسی بود در این کار و ... نوشت که حاکم مدینه مروان بن حکم
ابن ابی العاص ابن امیه که از اهل مدینه بیعت بگیرد جهت
یزید گفت سنت ابوبکر و عمر عبدالرحمن ابن ابی بکر گفت بلکه سنت
کسری و قیصر را در وقتی بود که مروان بالای منبر خطبه خواند
و تبلیغ نمود حکم معاویه را بولایت عهد یزید سنت عمر و ابوبکر
عبدالرحمن گفت که سنت کسری و قیصر و هم سخنان دیگر مروان گفت
مروان گفت آیا تو نیستی که خداوند در باره تو فرمود یعنی
والذی قال لوالدیه اف لکما   عبدالرحمن گفت آیا تو
ابن ملعونی که پیغمبر پدرت را لعن کرد عایشه گفت دروغ
گفت مروان این آیه در باره برادرم نازل نشده و لکن پیغمبر
لعن کرد حکم پدر مروان را در حالتیکه مروان در صلب او
بود و مروان ... پیغمبر ... لعن کرده بود در تاریخ
گزیده است که معاویه در وقت وفات بیکی از خواص گفت که
من سه گناه بزرگ کرده ام یکی آنکه حق علی ابن ابیطالب غصب کردم
و بتغلب امر خلافت ... دوم آنکه زوجه امام حسن را
فریب دادم حضرت حسن را مسموم کرد سیم آنکه یزید را ولیعهد خود
کردانیدم   یکی جواب معاویه انوری شاعر

... که از او ... ...
... ...
... ...
... لعن الله یزیدا و علی آل یزید

و پس معاویه در وقت مردن ... بود ...
و خلافت کرد ... در باب الصغیر شام است ...
... و در زمان خلافت معاویه ... از ...
از دنیا رفتند حفصه ام حبیبه ... ... سوده
... ...
صفوان

صفوان بن امیه و زید بن ثابت و کعب بن مالک و جریر بن عبدالله بجلی
ابوایوب انصاری و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید و عبدالرحمن
بن ابی بکر و اسامة بن زید و ابوهریره و ابوموسی اشعری و حسان
ابن ثابت شاعر و لبید شاعر   دویم یزید بن معاویه ملعون
... بجدل ... کلبیه که معاویه در این کار اول خطبه ...
بعد از سه ماه ... یزید به دنیا آمد که قاتل بود ...
بعد از پدرش ... سال و هشت ماه ... نمود که در سنه شصت و ...
... و واصل شد در سی و هشت سالگی و ... بسیار ...
در ایام ... از او سر زد   شهادت امام حسین   قتل عام در مدینه
... مکه   ... در عهد عمر ابن عبدالعزیز ... یزید را امیرالمؤمنین
... عمر ابن عبدالعزیز حکم کرد او را ... و ... تازیانه زدند
... مردم ... اولاد ... فاسد کرد که ...
... ... عمرو عاص ... ...
بالای نیزه زدند که ... تمام شد خوارج ...
تا قیامت ... باقی است   دیگر ... معاویه مغیرة بن شعبه
... کوفه ... معاویه ... کرد ...
... خود ... شام وقتیکه ... معاویه گفت ...
گفت ... بیعت ... از مردم کوفه ... یزید ...
... خلیفه باشد معاویه گفت ... کوفه بیعت کردند ...
... مغیره حاکم کوفه نمود که ... موجب ...
مسلمانان شد   بعد از ... معاویه ... یزید ... خلافت کرد ...
رفت بالای منبر ... گفت ایها الناس ... خارج ...
این خلافت خلاف ...
مردم شام ... گفت ... از خلافت ...
... ... بعد از آن ... کشد ...
از دنیا رفت ... خلاف ... اند

چهارم از خلفای بنی امیه مروان ابن حکم ابن ابی العاص بن
امیه بن عبد الشمس ابن عبد مناف بود و او پسر عم عثمان ابن عفان
ابی العاص ابن امیه است در سنه دوم هجری متولد شد بعضی گویند
مروان معاویه ابن یزید را خفه کرد بعد از معاویه مردم شام
با مروان بیعت کردند و مردم حجاز و عراق با عبد الله زبیر
بیعت کردند پدر مروان حکم ابن ابی العاص را پیغمبر نفی
فرموده بود وقتیکه مروان بدنیا آمد حضرت در حق او
او را بنزد حضرت آوردند فرمود علیه و علی من یخرج من صلبه
لعنة الله الا المؤمن منهم و قلیل منهم در یازدهم کتاب از
اختصاص شیخ مفید روایت کرده که وارد شد سعد الخیر از
عبد الملک ابن عبد العزیز ابن عبد الملک ابن مروان زاده [illegible]
عمر ابن عبد العزیز بخدمت امام باقر که آن حضرت او را سعد الخیر
نامیده بود در حالتیکه گریه میکرد حضرت سؤال نمود چرا گریه میکنی
عرض کرد چگونه گریه نکنم و حال آنکه من از شجره ملعونه هستم
فرمود تو از ایشان نیستی اموی منا اهل البیت مگر نشنیده قول خدا را
من تبعنی فانه منی در حکایت ابراهیم در جای دیگر نوشته ام که
[illegible] از خیار بنی امیه [illegible] فاطمه [illegible] و از
بنی امیه خالد ابن سعید است که از اصحاب خاص امیر المؤمنین است
حکم ابن ابی العاص در سنه [illegible] بدرک واصل شد عموی
مروان که مغیرة ابن ابی العاص باشد کسی بود که [illegible]
او را بدار کرده بود و از [illegible] [illegible]
بود و عثمان او را در خانه خود پنهان کرده بود و حضرت شنید
که مغیره در خانه [illegible] است [illegible] فرمود
شمشیر [illegible] او را بدرک [illegible] عثمان [illegible]
مغیره را آورد [illegible] روز مهلت گرفت که او را از
مدینه بیرون کند عثمان که رفت پیغمبر فرمود اللهم العن مغیرة [illegible]
والعن من یؤویه والعن من یحمله والعن من یطعمه ومن یسقیه واکمن

درعقد الفرید

در عقد الفرید است که مروان در سنه [illegible] هجرت متولد شد و در سنه
شصت و پنج بدرک واصل شد و خبر درک رفتن او این شد
مروان عاتکه دختر هاشم ابن عتبه ابن ربیعه که زوجه یزید
ابن معاویه بود و مادر خالد بود را بخود تزویج نموده بود و دختر
مروان خواست بجهت پسر خود سلم خالد را عاریه گرفت در خطبه
نزد خالد اصرار کرد مروان متغیر شد گفت ساکت باش ای پسر
[illegible] ساکت [illegible] خالد [illegible]
[illegible] از مفعول بودن یزید است خالد آمد مادرش گفت عاتکه
گفت [illegible] دیگر از این عوضا تو نخواهد زد [illegible] بخانه آمد
و خوابید عاتکه حکم کرد کنیزان [illegible] بالای صورت او [illegible] چند
[illegible] او را خفه کردند بدرک واصل شد [illegible]
[illegible] یا امیر المؤمنین یا امیر المؤمنین عبد الملک خبر شد آمد [illegible]
عاتکه گفت تو [illegible] اگر [illegible] یک زنی پدر تو را
کشت حالا تو [illegible] قصاص میکردم پنجم از خلفا
عبد الملک بود در سنه [illegible] بدرک واصل شد با
در حال موت گفتند چگونه [illegible] خود [illegible] آیه را خواند
ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة وترکتم ما خولناکم
وراء ظهورکم پس گفت تلک الدار الآخرة نجعلها للذین
لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین
و گفت کاشکی کنت حمالا آکل من کسب یدی یوما فیوما ولم آلی
امرا من امر الناس شیئا [illegible]
[illegible] و الی [illegible]
در تواریخ است [illegible] عبد الملک [illegible]
او را [illegible] که حجاج [illegible]

بدانکه از بعد از شهادت امام حسن تا وقتیکه عبدالله زبیر
حجاج در مکه کشت و مرتبه خانه کعبه را بنا کرد تقریبا نه سال
خلافت بنی امیه متزلزل بود استقرار نداشت پس از زمان عبدالملک
استقرار پیدا کرد ششم از خلفای بنی امیه ولید بن عبدالملک
بود والده اش عاتکه دختر یزید بن معاویه ابن ابی سفیان از [illegible]
ارث برده ولادتش سنه چهل و پنج هجری و در هشتاد و شش هجری
در شام بملک وصل شد و کان الولید جبارا ظالما
و این ملعون پر کرد روی زمین را از جور قاتل امام حسن
است و این ولید مملکت هند و اندلس و خوارزم و سمرقند
و کابل و فرغانه را فتح نمود و مسجد حضرت رسول را وسیع
نمود و صخره بیت المقدس را او بنا نمود بعضی گویند در
زیر آن صخره معلق ساخت و مسجد جامع دمشق را او
بنا کرد که جامع بنی امیه گویند گویند خراج هفت ساله شام
در او خرج شد در حیوة الحیوان است که چهار صد صندوق
که هر صندوق بیست و هشت هزار اشرفی در او بود خرج
آن مسجد نمود ولی [illegible] شعری را در باره او گفته فائده نکرد
سمعتک تبنی مسجدا من خیانة و انت بحمد الله غیر موفق
کمطعمة الایتام من کسب فرجها لک الویل لا تزنی و لا تتصدق
و وضع منارات از عجز هائی او است [illegible] ابن خلکان
بعضی چیزها [illegible] بجهت هر شخص زمینگیر خادمی معین
نمود بجهت هر کوری عصاکشی معین کرد

هفتم از خلفا

هفتم از خلفای بنی امیه سلیمان ابن عبدالملک بود و او
عمر ابن عبدالعزیز را مثل وزیر خود قرار داد او امر او را امتثال
میکرد و عمال حجاج را معزول نمود و هر کس در زندان او بود رها
نمود و نماز اول وقت را احیا نمود بعد از آنکه بنی امیه
بتاخیر انداخته بودند ولادتش سنه شصت هجری
در حلبش روز جمعه دهم ماه صفر سنه نود و [illegible] بود
و نه هجری بود قبرش در دابق است از اعمال جبل قنسرین
و آن شهری بود در دو منزلی حلب در حیوة الحیوان است
روز جمعه سلیمان ابن عبدالملک از حمام بیرون آمد حله سبزی
پوشید و عمامه سبزی بر سر گذارد بر فراز سبزی نشست اطراف
خود را سبزه و گل چید پس در آینه نظر کرد گفت محمد رسول بود
ابوبکر صدیق بود عمر فاروق بود عثمان صاحب حیا بود
علی شجاع بود معاویه حلیم بود یزید صبور بود عبدالملک
سائس بود ولید جبار بود و من پادشاه جوان [illegible]
مردم [illegible] رفت [illegible] [illegible]
انت نعم الفتی لو کنت تبقی غیر ان لا بقاء للانسان
لیس فیما بدا لنا منک عیب عابه الناس غیر انک فان
در مراجعت [illegible] [illegible] گفته شد
گفت انا لله و انا الیه راجعون جمعه دیگر وصل شد

هشتم از خلفای بنی امیه عمر ابن عبدالعزیز ابن مروان ابن الحکم بود
بعد از فوت سلیمان رسید خلافت کنیت [illegible] مادرش
ام عاصم بنت عاصم بن عمر ابن خطاب است زوجه اش
فاطمه بنت عبدالملک مروان است ولادتش در حلوان که
قریه ایست از قرای مصر پدرش در مصر والی بود سنه شصت ویک
و در ماه رجب سنه صد و یک در دیر سمعان از اعمال حمص
مسموما از دنیا رفت در حیوة الحیوان است در ابتدای خلافت
رفت مسجد بالای منبر گفت ایها الناس من مبتلا شدم باین
امر بدون آنکه خودم طالب باشم و بدون اینکه مسلمانان صلاح
بدانند و اکنون من خود را از خلافت خلع نمودم و بیعتم را
از گردن شما برداشتم هر که را میخواهید برای خود اختیار نمائید
یکمرتبه مسلمانان [illegible] رسید گفتند انا قد اخترناک
لامرنا بالیمن والبرکه چون ساکت شدند عمر خطبه خواند
در آخر گفت ایها الناس من اطاع الله وجبت طاعته
و من عصی الله فلا طاعة له اطیعونی ما اطعت الله فان
عصیته فلا طاعة لی علیکم فرود آمد وارد دار الخلافه شد
امر کرد پرده ها را کندند و فرشها را جمع کردند و همه را
فروختند ثمن آنرا داخل بیت المال مسلمانان کردند و در
زمان خلافتش لباس او را که در بر داشت از عمامه و پیراهن
و قبا و کفش قیمت کردند مساوی با دوازده درهم شد در کتاب
مروج الذهب است که عمر در حضورش غلامی داشت خیانت کرد
حضرت انتقام نداد غلام خود را غلام گفت آیا تو خیانت
بمولای خود نکردی گفت چرا گفت آیا مولای در انتقام از تو
عجز و شتاب کرد عمر فورا ملتفت شد او را آزاد کرد و همین
سبب زهد او شد در مناقب [illegible] گفت یا حلیما لا
لا یعجل علی من عصاه در تاریخ خلفاست حضرت باقر فرمود
عمر ابن عبدالعزیز نجیب بنی امیه وانه یبعث یوم القیمة امة
واحده

و از قیس روایت کرده فرمود مثل عمر ابن عبدالعزیز فی بنی امیه
مثل مؤمن آل فرعون و گفته شده مولی ابن اعین گفت در زمان
خلافت او گوسفند و گرگ در یک مکان میچریدند و متعرض
نمیشدند یک وقت دیدم گرگ با گوسفند متعرض شده گفتم
عمر ابن عبدالعزیز مرد بعد خبر رسید او از دنیا رفت و کاتب [illegible]
میکند که این مطلب مخصوص زمان امام زمان است و السلام
مسلمه ابن عبدالملک گفت رفتم بعیادت عمر ابن عبدالعزیز دیدم
پیراهن او خیلی چرک است بزوجه اش فاطمه بنت عبدالملک
گفتم چرا جامه اش را نمیشوئی قسم خورد که جامه دیگر ندارد که
عوض نماید در روایت عمر ابن عبدالعزیز فهمید که زوجه اش
یک جوهر قیمتی دارد که پدرش باو داده بود که مثل و مانند
نداشت باو گفت یا باید آن جوهر داخل در بیت المال
مسلمانان شود یا بعضی شو که ترا طلاق دهم فاطمه گفت من ترا
اختیار میکنم و آن دانه جواهر را داد داخل بیت المال نمود
بعد از عمر ابن عبدالعزیز برادر فاطمه یزید ابن عبدالملک رسید خلافت
نشست گفت بخواهرش میخواهی آن جواهر را بتو بدهم گفت لا والله
من زنی نیستم که در حیوة شوهرم او را اطاعت نمایم و بعد از فوت
او عصیانش نمایم مع ذلک در روضة الانوار است که عمر ابن عبدالعزیز
در خواب دیده شد احوال پرسیدند گفت یک الی [illegible] در پرده حجاب
نگاه داشتند بجهت اینکه سواری عمر در پلی بود پایش لغزید در او فرو
رفت مجروح شد بمن عتاب کردند که چون مصالح عباد در دست
تو بود چرا باید چنین شود طاوس یمانی کیسان خولانی بعمر
نوشت اگر میخواهی تمام کارهای تو خوب باشد کارها را باهلش
خود بدست کسانی بده که از اهل نیکبخت باشند عمر گفت همین
موعظه مرا کفایت است غلامی در بیت خازن بیت المال [illegible]
قرار داده بود عمر [illegible] دختر است آمده نزد پدر گفتند زنها

و دخترهای عتبه را لا علاقه میکنند که شما دختران خلیفه اید
بر امیر مطالبه امروز در بر کنید که نو باشد عمر خلیفه مجرد آن شد
غلام خازن را طلبید گفت فلان مقدار از مال بیت المال
برای من قرض کن که برای ایشان بخرم زر رایت دخترها را از شهر بیرون
[illegible] بر اداکنم غلام گفت آیا امید دارید یا سر ماه زنده
باشید که اداکنید فرمود که قسم یکنفس تخود امید ندارم روز گرد
بدختر گفت بروید بجواب نفس یلفتد همه تا از اهل بیت بیاید
چون داخل بیت نشود مگر کسیکه شهود آنی ها فرو نشاندند از فقرا
و نفقه عمر ابن عبد العزیز روزی را در هم بود داو حسنات و
احسانات بسیار دارد که از جمله منع سب امیر المومنین
فرمود با آن ترتیب و شانی که باید فرمود
و حال اتباع معاویه را از سنه چهل و یک که ابتدای خلافت معاویه
بود تا سنه نود و نه که خلافت عمر ابن عبد العزیز باشد حضرت
امیر ع را سب میکردند در خطب و منابر شاعر گوید
و علی المنابر تعلنون بسبه و بسیفه نصبت لکم اعوادها
امر کرد بعوض سب کردن این آیه را بخوانند ان الله یامر
بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء
و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذکرون [illegible] من جمله فدک و منافع
عنده بنی سالانه رد کرد بحضرت باقر سلام الله علیه و منسوبین
اینها خیلی محبت و احسان میکرد بخلاف خویشان و اقربای خود
و فوت فاطمه بنت الحسین الشهید فرمود اگر او زنده بود ما را
بهیچ کس احتیاج نبود و اما حضرت باقر ع فرمود در عیان
هر قوم مرد صالحی و نیکوکاری بوده و نجیب بنی امیه
عمر عبد العزیز است و در وصف فضیلت فاطمه دختر رسول الله
بر امیه میگفت نبی فرموده ان فاطمة بضعة منی یسرنی
من اسرها و یسوئنی من اساءها فانا احق بمسرة
رسول الله و اتقی مساءته و جاهت ایشان بر امیه کامله
افضل

بر فضیلت امیر المومنین ع خلفا ما ضیعی مثل خالد بن سعید بن
ابی العاص و سعد ابی وقاص هم در شرح نهج بیان میکند که او
پسر عبد الملک ابن مروان بود و عمر ابن عبد العزیز اعتقاد بر خ
نهج از سید رضی نقل میکند که فرموده است
یا ابن عبد العزیز لو بکت العین فتی من امیه لبکیتک
انت نزهتنا من السب و القذف فلو امکن الجزاء
لجزیتک

و نهم از خلفای بنی امیه یزید بن عبدالملک بود و او بعد از
مرگ عمر بن عبدالعزیز رسید خلافت نشست در شب ... و نهم
ماه شعبان سنه صد و پنج از دنیا رفت و در سن سی و
هفت سالگی در جای دیگر نوشته ام و هم در وقایع الایام
که حکمرانی این خلفای بنی امیه بود تمام عمر کار عیش و نوش
بود و زن داشت حکومت با آن زنها بود همه ... و محبوب
بود از پیر و ملک آن خود که من میخواهم روم زنان خود هم
باغ با زنان معشوقه عیش کنم و دفعه جان مردم ... من
نرسانید میخواهم تمام روز بدون غم و الم تمام کنم رفت و
مشغول شد صاحب وقایع می نویسد آن زن ... او
از انار باغ گرفت دان کرد آورد نزد یزید و یک ... او
هم خود ... دهان خود ... زراعه انار در ... نفس
او ماند ... و یا زد مرد و صاحب منتخب التواریخ
می نویسد یزید دانه های انگور با لطف آن زن ... [illegible]
میزد ... و آن زن یکدانه ... گلوی [illegible]
گرفت و خفه شد یزید خیلی غمگین شد ... آن
زن مرده را نگاه داشت و چند مرتبه با او جماع کرد آخر الامر
... متعفن از مرده آن دفن کرد و یک هفته ... حرف
نزد بعد از چند روز دیگر خود هم بمرد نه ... بجز ... نشد
در خواب ... خلافت ... شدند عبدالملک در خواب
دید چهار مرتبه در محراب بول کرد سعید ابن مسیب تعبیر کرد که چهار
پسر تو خواهند خلیفه شد همان قسم شد اول ولید دوم
سلیمان سوم یزید چهارم هشام در میان خلفای بنی امیه ... بعد از
سیاس بودند چنانچه در مروج الذهب است معاویه
عبدالملک هشام و این هشام معروف و موصوف
بود ... و حرص ... جمع کرد که هیچ یک از خلفا
... نرسیده ... چند ... شش ...
... کرده ... وقتیکه ...
برادرزاده ... ولید ابن یزید بن عبدالملک با هشام
... [illegible]

عداوت داشت تمام اموال او را ضبط کرد حتی انگشتر از او گرفت
القدر چیزی روی زمین ماند که ... شد آنوقت دفن کردند
یازده پسر داشت بعد از ... در دنیا از ارث رسید عمر ابن
عبدالعزیز هم یازده پسر داشت بعد ... یک دینار و نیم ارث رسید
مع هذا اولادهای عمر بن عبدالعزیز بقدری صاحب ثروت شدند
که هر یک از ایشان صد هزار سوار ... هزار اسب ...
... اما اولادهای هشام القدر فقیر شدند که بعضی از
آنها ... بود ... خود تحصیل میکردند چنانچه در
ناسخ التواریخ است و هشام ابن عبدالملک دهم از خلفای
بنی امیه بود او در سن ... و ... سنه صد و بیست و پنج بمرد
خلافتش نوزده سال و هفت ماه و یازده روز بود و او
... که خود هشام ... بود و ...
شد از وقایع هشام است در حبیب السیر از شیخ احمد ابن اعثم
کوفی نقل میکند که روزی هشام با جمعی از ملازمان ... از
... غلام ... رفیع ...
رفت بطرف غبار دید کاروانی است ... از ... بیرون ...
و ... آثار صفا و نور از جبین ... آشکار
... معرفت از ... شاه ... سلام کرد و
گفت پیرمرد از کدام قبیله ... حسب و نسب ... پیرمرد گفت
حسب و نسب مرا ... از عزیزترین قبائل عرب ...
... اگر از ذلیلترین قبایل باشم ... تو ...
هشام ... گفت ... حسب و نسب خود ...
پیرمرد گفت ... خلاف واقع است ... گرامت
چهره و ... تو ... حسب و نسب ... بوده که
... از مردمان ... بوده ... از ...
... خانواده ... هشام گفت ... از چه قبیله گفت از
قبیله بنی الحکم هشام گفت عجب قبیله ... آورده ... بار
... که از مردم ... پیرمرد گفت چرا ... سبب

بمیرد گفت تو واجه بیندیشی که از اکابر و اشراف عرب عتبه جوفی گفت
معلفی مگر تو از کدام قبیله هستی گفت من از قریش ام بمیرد گفت
در میان قریش اشراف عالیمقدار دارند و اراذل و دنی معروف
هم دارند تو از کدام طایفه هستی گفت از بنی امیه بمیرد خندید
گفت خلاصم کرد الحق شریف قبیله حرمت نیاورد از کتب
عادت بیاید از حسب مگر تمیزی بنی امیه در جاهلیت بود و بول
میخوردند و در اسلام با عترت طاهره خیر الانام جنگ کردند
رئیس شان خمار و دلاق بود در غزوات با پیغمبر فرار میکرد
و مقتضای آیات و اخبار صحیحه شما از اهل جهنم هستید و
عجیب است حال قبایح خیالات نمیکشید یکی از بزرگان قبیله شما
عفان پدر عثمان است داد بمرض ابنه مبتلا بود و در اشعار
خود در مفارقت معشوق خود میخواند دلیل و وضح در شاهد
صدق است این مطلع شعر کیف لا اقبل النقام قلبی
یحبوا عنی مولاتیه کم تلوموني على رجل هو سنقاح
ثم سعا عتیه دیگر از بزرگان شما عتبه ابن ربیعه ابن
عبد الشمس بود داد و پدر هند جگرخوار بود و در غزوه بدر
کبری علم مشرکین بدست او بود و دیگر از بزرگان شما ابو
سفیان از صحیح ازعرب بود که هم خمار بود هم بسط رواد
کفار را بجنگ رسول خدا ازماهیرار میبرد بعد هم بغرور شد
اسلام وجست از دیدار پیغمبر وال همه را بطریق خدر و نفاق
رفتار میکرد دیگر از بزرگان شما معاویه بود که در خباثت
و سوء عقیده و سیره حیان بود که با ولی خدا و وصی رسول
خدا جنگ نمود و در زمان مرتبه به بعد رجوع ابو سفیان
ملحق نمود و حدیث الولد للفراش وللعاهر الحجر را عمداً بکرد
بلکه تعلیق نمود که الولد للعاهر وللفراش الحجر در وقت مردن
هم اقرار کرد من چه کارهای بسیار بزرگ بد کردم حق علی ابن
ابی طالب را غصب و حضرت مجتبی را بقتل رسانیدم و یزید را

السلطان

بر مسلمانان امیر و پادشاه کردم و مسلط کرد اولاد را طلب معجزه
دیگر عقبه ابن ابی معیط ابن ابان ابی ابی عمرو ابن امیه
ابن عبد الشمس بود که از مهاجران صفوریه بشمرده منعقد
او را از قریش تفر کرد تا اولاد خود طلی کردید آخر الامر بحکم
پیغمبر امیر المؤمنین علی علیه السلام او را بیک ضرب دو پاره کرد سر
از بدنش جدا کرد دیگر از بزرگان شما ولید عقبه ولید فاسق معروف
برادر مادری عثمان ابن عفان بود وقتیکه حاکم کوفه بود چون
دائم الخمر بود صبح وارد شد بمسجد میان محراب نماز صبح را چهار
رکعت خواند گفت محبتی طلی دارم اگر میخواهید زیادتر بخوانم
چرا که دماغم چاق است بقول ابا ولی قضیه بعثمان مانع شد او را
حد نزد دیگر از بزرگان شما حکم ابن ابی العاص برادر
مغیره ابن ابی العاص و پسرش مروان حکم است که پیغمبر هر دو را
لعنت فرموده دیگر عبد الملک مروان بود که اشراف و صلحاء را
قرار کرد و اشرار و فجار را نصرت نمود مقرب ترین مردم در نزد او
حجاج بود ظلم و ستم او را به عنوان بیعت پیغمبر و تابعین اهر و در نمود خانه
کعبه را خراب کرد دیگر از زنان معروفه شما هند دختر عتبه ابن ربیعه
ابن عبد الشمس بود که جگر حمزه را خورد حمزه را مثله کرد خشم غلام و شتر او که
حمزه عم پیغمبر را شهید کرد و ملعونه زانیه حکم عم پیغمبر را ملکه
دیگر از زنان شما ام جمیله خواهر ابو سفیان زوجه ابو لهب
که آیه حمالة الحطب در باره اوست و شجره ملعونه در قرآن با تفاق
گفته که از بنی امیه است حاصل از استماع بیمرد هشام و غلام
مدهوش شده نه جمع بهوش آمد و فرستاد بیمرد بیاوردند که او را
بقتل برسانند بیمرد از فراست هشام او را شناخته بود و دلها ک
خود را تغییر داده بود که کسی او را نشناسد رفت وارد کوفه شد
در ایام سالک قاسم ابن محمد ابی بکر هر دو ام حضرت صادق علیه
بود و فاطمه و سکینه دختران امام حسین علیه السلام بودند
و نام هشام ابراهیم برد لیدی عبد الملک حضرت باقر را شهید کرد

یازدهم از خلفای جلفا ولید بن یزید بن عبد الملک است مشهور بود
بولید فاسق شد سیمی خود قرآن را پاره پاره کرد با زنهای پدرش
وطی میکرد حوضی از شراب درست کرده بود در او فرو میرفت
آنقدر میخورد که نقص حوض معلوم میشد بجهت اشتهارش بمنکرات
وتظاهرش بکفر و زندقه اهل شام اجماع کردند خلعش کردند
و مقتول شد در حیوة الحیوان است لم یکن فی بنی امیة
ادعا للشهاب واشد تهتکا واستخفافا بامر الدین
من ولید ابن یزید بعضی گفته اند بعد از استفتاح از قرآن
وهاتفه آن آیه را تعزیه انشا کرد

ویلعب بالخلافة هاشمی بلا وحی اتاه ولا کتاب
فقل لله یمنعنی طعامی وقل لله یمنعنی شرابی

و در حدیث وارد است که فرمودند لیکونن فی هذه الامة
رجل یقال له الولید وهو شر من فرعون لقومه [illegible]
بعضی ولید تولدش در سنه نود بود قتل در سنه صد و بیست
و شش بود در ماه جمادی دوازدهم از خلفای جلفا یزید ناقص
ولید بود [illegible] یزید ناقص میگفتند بجهت آنکه
وظایف مردم را ناقص کم کرد و او کبیر عمر بن عبد العزیز بود
[illegible] بقول خود [illegible] صاحب ورع بود لکن مرتکب
خون بود که ولید بن یزید باشد [illegible] بقتل رسانید و خودش
هم چندان در دنیا نماند در ماه جمادی الاخر یا [illegible]
سنه صد و بیست و شش در [illegible] که قریه ایست از قرای شام
در سن چهل سالگی بود سیزدهم ابراهیم ابن ولید بن عبد الملک
۱۲۶ سنه
بعد از برادرش یزید بن ولید در [illegible] هم ماه صفر
صد و بیست و هفت مروان حمار را و خروج کرد او را از
خلافت خلع کرد پس ابراهیم با مروان حمار [illegible] مروان
را حکم بیعت کرد [illegible] مروان حمار که چهاردهم از خلفا است
در چهاردهم ربیع الاول سنه صد و سی و دو [illegible]
چنانکه در مصباح

چنانچه در مصباح شیخ است در سنه صد و سی و دو دولت بنی امیه و بنی مروان
منقرض شد صالح ابن علی ابن عبد الله بن عباس ابن عبد المطلب
مروان حمار را در قریه از قرای مصر بدست ابو مسلم مروزی بقتل
رسانید در حبیب السیر است که ابو مسلم در سنه صد بجری در اصفهان
متولد شد و در کوفه نشو و نما کرد و در سن نوزده سالگی خدمت
ابراهیم امام پسر محمد بن علی ابن عبد الله بن عباس رسید
ابراهیم برادر سفاح و منصور بود و ابراهیم [illegible] در ناصیه ابو مسلم
آثار اقبال مشاهده کرد او را بطرف خراسان بدعوت اهل خراسان
در سنه صد و بیست و نه با امارت خراسان منصوب شد
و مقرر شد که ابو مسلم در سنه صد و بیست و نه خروج نماید
مروانیان در آخر شهر رمضان [illegible] بود که عید رمضان همان
سال ابو مسلم حکم کرد مسلمانان [illegible] که خطبه بنام عباسیان
بخوانند و مردم را بخلافت ایشان دعوت نماید و جمع کثیری تبعیت
کردند و ابو مسلم کاغذی نوشت نصر سیار که قبلا از جانب
بنی امیه والی خراسان بود و او را دعوت کرد به بیعت با آل
عباس نصر متوحش [illegible] بعد از [illegible] خود [illegible] با جنگ
هزار سوار بجنگ او ابو مسلم فرستاد شکست خوردند و نصر
سیار دید تاب مقاومت ندارد فرار کرد آمد بری طهران در آنجا
بیمار شد او را با محمل آوردند [illegible] در آنجا از دنیا رفت
و ابو مسلم اقتدار کاملی در خراسان پیدا کرد و کسان [illegible] را
بقتل رسانید پس معلوم شد از ابتدای خلافت معاویه که
[illegible] ربیع الاول سنه چهل و یک بوده تا انتهای خلافت
مروانیان که در چهاردهم ربیع الاول سنه صد و سی و دو باشد
[illegible] هزار و نود و چهار ماه و [illegible] و یازده ماه و [illegible]
روز خلافت عبد الله زبیر بود بنی امیه استقلال تمام نداشتند [illegible]
[illegible] هزار و نود و چهار ماه مستثنی کردیم [illegible] هزار ماه که تفسیر سوره [illegible]
[illegible] خیر من الف شهر [illegible] روز بروز [illegible] اختلاف [illegible]

فهرست تاریخ حالات حضرت صادق سلام الله علیه

ولادت طلوع فجر هفدهم ربیع الاول در سال هشتاد و سه
و در رحلت اندک اختلافی هست اصل کافی در شوال منصور و ضعه
الوعلیه در شوال سنه صد و چهل و هشت در سن شصت و پنج
و بعضی در نصف رجب المرجب میدانند و اصح همان در شوال است
جنات الخلود مبعث و بیست و پنجم شوال نوشته است رحلت حضرت بوده
بیمار شد از سن حضرت شصت و پنج سال و هشت ماه و هشت روز بوده

منصور طول اهتمه در صدد آنکه بدو ان بزرگوار بوده روزی بمحمد ابن اشعث
گفت طلب کن برای من شخص عاقلی را که هر چه میگویم عمل کند محمد
گفت این مهاجر مرد عاقلی است منصور او را حاضر کرد گفت این
اموال را بگیر و ببر مدینه خدمت حضرت صادق و عبدالله محض و
جمیع دیگر از سادات بگو من مرد غریبی هستم از اهل خراسان و
از شیعیان شما که در خراسان اند این اموال را بجهت شما فرستاده اند
بعد که مالها را گرفتند قبض از ایشان بگیر بگو من باید بصاحبان
اموال برسانم و مقصود منصور بهانه بود که حضرت صادق را
اذیت نماید ابن مهاجر رفت مدینه مراجعت نمود منصور رسید چه شد
گفت اموال را گرفتند قبض رسید دادند مگر حضرت صادق که رفتم
مسجد نماز میخواند صبر کردم تمام شد برخواست تشریف ببرد من
از دنبال روانه شدم دیدم برگشت توجهی فرمود و فرمود
ای مرد از خدا بترس مغرور مکن اهل بیت پیغمبر را که انها قریب
العهد اند بدولت بنی امیه یعنی تازه از زیر بار ظلم بنی امیه خلاص
شده اند عرض کردم مگر چه شده یا ابن رسول الله حضرت سر
مبارک را پیش آورد تمام وقایع را میان من و تو بود
فرمود که گویا در آن مجلس حاضر بود که اموال را من دادی منصور گفت
یا ابن مهاجر هیچ وقت نیست که از اهل بیت پیغمبر محدث نباشد

اگر در جزو ...

امروز جعفر ابن محمد است در کشف الغمه است که حضرت صادق
فرمود علمنا غابر و مزبور و نکت فی القلوب و نقر فی الاسماع
و ان عندنا الجفر الابیض و مصحف فاطمه و ان عندنا
الجامعه فیها ما یحتاج الناس الیه پس راوی سؤال کرد از تفسیر
این کلمات فرمود اما غابر علم است از آنچه بعد حادث میشود
اما مزبور علمی است باخبر قبلا بوده و اما نکت در قلوب الهام
است و اما نقر در اسماع حدیث ملائکه است که کلام ایشانرا
میشنویم چون ایشانرا نمیبینیم اما جفر احمر وعائیست که
او است سلاح پیغمبر بیرون نخواهد شد تا ظهور مهدی و اما جفر
ابیض وعائی است که در او است تورات موسی و انجیل عیسی
و زبور داود و سایر کتب که از جانب خدا نازل شده
و اما مصحف فاطمه در او است حوادث که واقع میشود در اسماء
ملوک زمین تا روز قیامت اما جامعه کتابیست که طول آن
هفتاد ذراع است که باملاء امیر المؤمنین و بخط علی است
و در او است والله آنچه که خلق محتاج اند تا روز قیامت حتی
ارش و خدش و جلده و نصف جلده در سالی که منصور
ربیع حاجب را گفت حضرت صادق را بیاور دو حضرت
حاضر شد چشم منصور که بحضرت افتاد گفت خدا مرا بکشد اگر تو را
نکشم آیا با سلطنت من معارضه داری و عقب فتنه میگردی
فرمود من چنین نکرده ام و طالب فتنه هم نیستم اگر بتو عرض
کرده اند دروغ گفته اند فرض محال بحضرت یوسف و پیغمبران
ظلم کردند آنها صبر کردند و عفو نمودند و تو هم نسبت به پیغمبران
منصور گفت فلان پسر فلان بمن خبر داده که تو چنین
و چنان کرده حضرت فرمود او را حاضر کن منصور او را حاضر نمود
او گفت آیا تو نشنیدی که جعفر ابن محمد چنین و چنان گفته بود
گفت شنیدم حضرت فرمود من او را قسم میدهم او هم گفت

قسم بخورم حضرت فرمود بگو برئت من حول الله و قوته
والتجأت الی حولی و قوتی لقد فعل جعفر بن محمد کذا
و کذا این مرد اول امتناع کرد بعد از [illegible] عاجز
قسم خورد فوراً حالش منقلب شد ساعتی نکشید بجهنم واصل
حضرت فرمود پا های او را بگیرید بکشید بیرون ببرید
ربیع گفت وقتیکه حضرت میخواست وارد شود بمنصور دیدم
لبهای مبارکش حرکت میکرد هر قدر که حرکت میکرد غضب
منصور فرو می نشست تا وقتیکه از حضرت [illegible] شد و من
عرض کردم یا ابن رسول الله چه دعا میخواندید فرمود دعای
جدم امام حسین علیه السلام را عرض کردم بمن هم تعلیم فرمائید
تعلیم فرمود پس من در موارد خوف میخوانم و نجات میابم
دعا این است یا عدتی عند شدتی و یا
غوثی عند کربتی

برای دعاها رجوع کنی بکتاب [illegible] در وقعه یوم [illegible]

در اواخر سوره انبیا

در اواخر سوره انبیاء جزء ١٧ / ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر
ان الارض یرثها عبادی الصالحون / بعد از ذکر یعنی بعد از تورات و
و اصل معنی زبور زبر ای کتب تعالی فی زبر الاولین یعنی کتابهای پیش
و در سوره مؤمنون جزء ١٨ / خطاب [illegible] ان هذه امتکم امة واحدة
وانا ربکم فاتقون فتقطعوا امرهم بینهم زبرا کل حزب بما لدیهم
فرحون خطاب بسوی پیغمبران که فرمودند یا ایها الرسل کلوا من
الطیبات واعملوا صالحا انی بما تعملون علیم بعد فرمود ان هذه
امتکم امة واحدة یعنی شما امت واحده یعنی در دین واحد مثل
کفار [illegible] یعنی بر دین واحد یعنی این
جماعت شما و جماعت پیش از شما امت واحده هستید [illegible] فتقطعوا امرهم
و دین خدا هم یکیست ان الدین عند الله الاسلام
یعنی متفرق شدند در دین خود و مختلف شدند [illegible] از حیث کتاب
یا حال بکیر [illegible] تقطعوا [illegible] اعداد زبر
و [illegible] مراد از زبر مکتوبی آن است یعنی متفرق شدند در
دین خود [illegible] احزابا و قرار دادند دین خود را [illegible]
و کافر شدند بسایر کتاب خود از انجیل و قرآن کل حزب بما لدیهم
فرحون [illegible] سوره النحل جزء ١٤
وما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم فاسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون بالبینات والزبر وانزلنا الیک الذکر
لتبین للناس ما نزل الیهم ولعلهم یتفکرون

ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات
وبشر الصابرین
در سوره هود الا الذین صبروا وعملوا الصالحات اولئک لهم مغفرة
واجر کبیر سوره زمر انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب
استعینوا بالصبر والصلاة ان الله مع الصابرین
سوره بقره والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس
اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون
در آیه اول تعالی امور بسیار برای صابرین جمع فرموده که از جمیع عبادت وعمل
صلاة وصوم و[illegible] شده من لا صبر له لا ایمان له الصبر بمنزلة الرأس
من الجسد اشعث بن قیس برادری داشت عبدالرحمن
از دنیا رفته بود امیرالمؤمنین تشریف آوردند برای تعزیه او واو جزع
میکرد حضرت فرمودند ان جزعت فحق الرحم اتیت وان صبرت
فحق الله ادیت ان صبرت جری علیک القضاء وانت محمود
وان جزعت جری علیک القضاء وانت مأزور در خبر است
چراغی خاموش شد پیغمبر فرمودند انا لله وانا الیه راجعون
عرض کردند مگر این هم مصیبت بود فرمودند بلی هر چیز مؤمن را برنجاند مصیبت
اول کسیکه استرجاع کرد امیرالمؤمنین بود در مصیبت برادرش جعفر [illegible]
قبل از نزول آیه بعد آیه نازل شد امیرالمؤمنین [illegible] الصابرین
خواندند الخ در [illegible] که [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] تمام لشکر [illegible]
تا آنکه خداوند آن ماهی [illegible]
از دریا بیرون افتاده [illegible] تمام لشکر در آن مدت خوردند [illegible]
وصلع او خورده شد [illegible]
ظاهره وباطنه سوره احزاب ان المسلمین والمسلمات
والمؤمنین والمؤمنات والقانتین والقانتات والصادقین والصادقات
والصابرین والصابرات والخاشعین والخاشعات
والمتصدقین والمتصدقات والصائمین والصائمات

٨٦
بقره والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس
بأساء ونقص معیشت وجهات [illegible] ونقص فقر بأس مطلق جهاد است
صاحب منهج گوید این آیه جامع جمیع کمالات انسانیه است هر کس
دارای این صفات باشد در انسانیت کامل است
حضرت رسول فرمود من عمل بهذه الایة فقد استکمل
الایمان چراکه تمام صفات حمیده مرجع آن صبر است
منتها در هر مورد اسمی دیگر به او اطلاق کرده مثلاً صبر از شهوت بطن
وفرج به عفت گویند اگر فقط صبر در مصیبات باشد
اسمش همان صبر است که ضدش جزع است اگر در بأس و
مقاتل وجهاد باشد اسمش شجاعت است که ضدش جبن است
اگر در کظم غیظ وغضب باشد اسمش حلم است وضدش
سفاهت است اگر صبر در نوائب وناملایمات دنیا باشد
اسمش شرح صدر است وضدش انضجار وتبرم است اگر صبر
از فضول وزیادی ووسعت معاش باشد اسمش زهد است که
ضدش حرص است اگر صبر به مقدار یسیر وکم باشد اسمش قناعت
وضدش شره وتبذیر است از [illegible] سؤال کردند
ما الایمان قال هو الصبر قال الرضا علیه السلام
لا یکون المؤمن مؤمنا حتی یکون فیه ثلاث خصال سنة
من ربه وسنة من نبیه وسنة من ولیه اما از طرف
خدا پس کتمان اسرار که خدا عالم الغیب فلا یظهر علی
غیبه احدا الا من ارتضی من رسول اما از طرف رسول
مدارا نمودن با مردم است خذ العفو وأمر بالعرف و
اعرض عن الجاهلین اما از طرف ولی خدا صبر در بأساء
وضراء یعنی مصائب وفقر
والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات
وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر در کتاب الاخبار از
حضرت باقر وقت وفاة پدرم مرا بغل گرفت بسینه چسباند

حسن

با) فرمود صبر جان وصبت سلکم تولها مان وصبر که پدرم امام
من فرمود اصبر على الحق وان كان مرًا كه امر حق حساب داری
چنانچه فرموده اذا وجهت الى عبد من عبيدي مصيبة
في بدنه او في ماله او ولده ثم صبر كند در آنها بصبر جميل
من حيا ميكنم از آن شود در قيامت ميزاني برای او نصب كنم
اولئك يجزون الغرفة بما صبروا

افضل همه مراتب صبر ترك لذائذ و حظوظ جسمانى است
حديث [illegible] يا رسول الله خدا را [illegible] فرموده
[illegible] صبر [illegible] صبر [illegible] د بصبر في
الضراء كما يصبر في السراء و في الفاقة كما يصبر في الغنا
و في البلاء كما يصبر في العافية فرق نكند حال او و
شكوه نكند در نزد مخلوق سوره اعراف جزء ٩

وما ارسلنا في قرية من نبي الا اخذنا اهلها بالبأساء
والضراء لعلهم يضرعون ثم بدلنا مكان السيئة الحسنة
حتى عفوا وقالوا قد مس آباءنا الضراء والسراء
فاخذناهم بغتة وهم لا يشعرون ولو ان اهل
القرى آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والا
رض ولكن كذبوا فاخذناهم بما كانوا يكسبون
افامن اهل القرى ان يأتيهم بأسنا بياتا وهم نائمون
او امن اهل القرى ان يأتيهم بأسنا ضحى وهم
يلعبون افامنوا مكر الله فلا يأمن مكر الله الا القوم الخاسرون
[illegible] بأساء الناس والضراء البؤس [illegible] عذاب مثل قحط
[illegible] و [illegible] فلما رأوا بأسنا قالوا [illegible]
[illegible] ضراء نقصان اموال [illegible] و مرضها و نقصان [illegible]
و بأس [illegible] فقر [illegible] الحال [illegible] الفقر و قتال
و جهاد [illegible] فقط [illegible] است كه لا يطوف
[illegible] الابواب ولكن مسكين كسى است در [illegible] طواف ميكند
يضرعون

يضرعون [illegible] تضرع [illegible] و توبه و تذلل كنند ثم بدلنا مكان السيئة
الحسنة [illegible] عذاب و محنه و بلا [illegible] و نهاديم [illegible]
[illegible] و وسعت و عافيت تو حتى عفوا [illegible]
اموال و انفس [illegible] مثل عفى اللحية [illegible]
ترك كردند ذكر و شكر خدا را و گفتند [illegible] عادت دهر و روزگار بوده
قالوا قد مس آباءنا الضراء والسراء [illegible]
بغتة [illegible]
[illegible]
نزول بلا [illegible] قوم [illegible] از قوم يونس [illegible]
[illegible] سوره يونس جزء [illegible]
فلولا كانت قرية آمنت فنفعها ايمانها الا قوم يونس لما
آمنوا كشفنا عنهم عذاب الخزى في الحيوة الدنيا ومتعناهم
الى حين [illegible]

علاج واقعه قبل از وقوع بايد كرد كه دفع ممكن است بخلاف رفع
در ماه رمضان [illegible] دعا [illegible]
مستجاب و عملكم فيه مقبول [illegible]
قلوب ظاهره [illegible] ابواب جنان باز ابواب جهنم مسدود [illegible]
و شياطين مغلول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سوره آل عمران جزء ۴ / آیه ۱۲۷ / واتقوا النار التی اعدت للکافرین ... واطیعوا الله والرسول لعلکم ترحمون وسارعوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقین الذین ینفقون فی السراء والضراء والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم ومن یغفر الذنوب الا الله ولم یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون اولئک جزاؤهم مغفرة من ربهم وجنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ونعم اجر العاملین

مراد صد هزار ... در ... عیش خوش

در انفاق خصوص رحم آیات و اخبار بسیار است ... [illegible] ... سعران و کتابها اسمانی ... از حقوق شناسی و شهادت ... فرق ... کان حقوق ... ومن یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون ... [illegible]

سوره ابراهیم جزء ۱۳ / ولقد ارسلنا موسی بآیاتنا ان اخرج قومک من الظلمات الی النور وذکرهم بایام الله

سوره کهف جزء ۱۵ / انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا

وقت زراعت ... [illegible] ... شرط دارد ... اعمال ... [illegible] ... آنکه در حین خواندن دعا و قرآن ... معصیت ... [illegible]

اولا یذکر الانسان انا خلقناه من قبل ولم یک شیئا سوره مریم

واذکر ربک تضرعا وخیفة ... ان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم / اذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون ... ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها / ... انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون ... فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ... [illegible] ... یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

تذکره کتاب ریاض العارفین اشعار منتخب از تمام شعراء و عرفا معروف و ممدوح دنیا در ایران شده قیمت ... قران

سنائی

[illegible] ... زد طبیب عشق ... شدم ... مزاج ... کاجری ... دل ... از عفونت اخلاق آرزو ... محموم ... رغبت ... کفاید ... فضله آمد ... سوء المزاج حرص ... روی ... صبر ... وقت ... مقصود ... اول قدم ... فضول ... [illegible]

... بیم اجر ... ولیک از رجا ... جز فینا

سوره آل عمران

ای یاره خوبان داداز غم نهانی دل بی تو بجان آمد وقت است که باز آیی
مشتاق مهجوری دل ریش جانم با آمد گذشت بخواهد شد پایان شکیبایی
دایم گل این بستان شاداب نمی‌ماند دریاب ضعیفان را در وقت توانایی

و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون / سوره قصص جزو بیستم ۲ تنزیلش خبر داد خدا از احوال [illegible] حالات موسی و تابعین او که جمله کم بودند ضعیف زیرا [illegible] فرعون و فرعونیان [illegible]
که در سر سوره مذکوره فرمایند ان فرعون علا فی الارض و جعل اهلها شیعا یستضعف طائفة منهم یذبح ابناءهم و یستحیی نساءهم انه کان من المفسدین
که قرار داده بود فرعون [illegible] شیع فرقه فرقه [illegible] اتباع و [illegible]
[illegible]

ها علی بشر کیف بشر ربه فیه تجلی و ظهر هو والمبدأ نوره [illegible] صنعا
هو والواجب نور و ضیاء اذن اللهم [illegible] ماله صاحب [illegible]
علة الکون و لولاه لما کان للعالم عین واثر و له امتح ما [illegible]
من عقول و نفوس و صور فلک فی فلک فیه نجوم صدف فیه صدف [illegible]
مظهر الواجب للممکن صورة الواجب للمظهر ما رمی منه الا و کفی
ما عرفوه الاوطهر اسد الله اذا صاح [illegible] ابو الایتام اذا جاد [illegible]
حبه مفتاح خلد و نعیم بغضه مفتاح نار و سقر هو فی الکل امام الکل
من ابو بکر و من کان عمر لیس من اذنب یوما بامام کیف من اشرک دهرا و کفر
کل من مات و لم یعرفه موته موت حمار و بقر خصمه البغضه الله و لو
جمع القرآن و شکر جله [illegible] الله و لو شرب الخمر و عتق و فجر
من له صاحبه کالزهراء و سلیل کشبیر و شبر [illegible]
[illegible]

[illegible]

سوره طه الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی — در خلقت انسان هیچ نقصی نگذاشته
هر چه لازم داشته بهم اعطا فرموده از چشم و گوش و زبان و عقل ثم هدی
پس هدایت کرد بعقل وجود عقل که انبیا و اولیا باشند که اصحاب ما
باشند از بهر جهت سعادت بشر و تمام است در دنیا و آخرت حتی از احتیاج
باروح ما حالیکه اگر اینها نباشند و نبودند ما در ظلمه کفر و ضلالة مرده بودیم
قطع نظر از آنکه انسان حیوان عالم کبیر نسبته بوجود انسان است و الاّ
لخسف بنا الارض مثل آنکه حیوان با انسان تفاوت است و نسبه بعقل بالذات

سوره النحل جزء ۱۴ آیه ۹۹ من عمل صالحاً من ذکر او انثی و هو
مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون
ایمان بعمل که باید بعمل باشد که جنت و مراد صور زوال زمانی و لا است شان
و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا معیشت [illegible] حیوة است الی
و سلسله حیوات منتهی میشود بمحمد و آل محمد حیوانی در جنت فرموده باشند که زنده
و مرده شان یکسان است — در نطق بکار قرآن منحرف است سر بریده قرآن میخواند
از همه همه از قرشان کرد حیات حیوانست که با کشتند هم میرند و بود
قطعا مسموم او مقتول بمحبه خواه خرابی هاست که همه ابد الدهر زنده باشد
از آنکه هم حالا هم گذشته قدرت خدا نمی توان منکر شد [illegible] از علما در مسجد
کوفه با مسجد اند حلوی او [illegible] میخواندند عالم [illegible] خیال کرد اگر [illegible]
من بگوید از قرآن چه دلیل دارد [illegible] خواند امام زمان [illegible] فاذا السید
برگشت روی [illegible] و فرمود بدلیل آیه و لولا کان من المسبحین للبث فی بطنه
الی یوم یبعثون طبع در شکم ماهی او را حتی [illegible] قول ندارد آنانکه همه کشته ایم
از قبرشان محسوس میشود کفایت است که باید اعتقاد حقه پس با امام کار داریم
که خدا با امام داده الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا
پس ما باید در دنیا

٩٠

سوره حدید جزء ۲۷ هو الذی ینزل علی عبده آیات بینات
لیخرجکم من الظلمات الی النور ان الله بکم لرؤف رحیم خودش
نور تولد کرده نور الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات
الی النور ای نور نور آفتاب و کواکب و نور چراغ نیست سراج منیر [illegible]
در همین سوره است یوم یقول المنافقون و المنافقات للذین
آمنوا انظرونا نقتبس من نورکم حقیقه ای نور در کشف الحقایق
نمایان میشود کار این نور حقیقه ای در دنیا بشناسیم [illegible]
~~[illegible]~~ لیلة اول شعبان [illegible] آمد حضرت ۳ هزار نفر
لشکر را [illegible] از این مرتبه تدارک فرموده روانه کرد طولی نکشید خبر آورد
انشا [illegible] رسیدند چهار نفر زید بن حارثه عبدالله بن رواحه قیس [illegible]
قتاده بن نعمان بودند حضرت فرمود کار نشد یک خبر بیا و در ریاب
ما فاذا یکی آمد پیاده آورد که آمد حضرت با اصحاب استقبال فرمودند
زید رسید پیاده شد حضرت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] هم پیاده [illegible] حضرت کذالک آن چهار نفر دیگر [illegible]
چه گذشت عیان شد و دشمنان واقعه [illegible] عرض کردند ما این مقام اول [illegible] و
جا رسیدیم خبر آوردند که [illegible] هزار نفر [illegible] نشسته ما هم [illegible] حضرت محمد [illegible]
نفر از ما طاقت مقاومت نداریم [illegible] ما هم چهار [illegible] ما هم [illegible]
رسیدیم حمله کردیم فرار کردند در قلعه [illegible] ما هم در قلعه فرود آمدیم [illegible]
تمام شب در قلعه بودند ما چهار هزار نفر حمله کردند ما [illegible]
ما در شب تار دچار مهلکه شدیم لشکریان ما همه در خواب مگر چهار نفر مذکور
بیدار مشغول [illegible] از چهار طرف از دشمن [illegible] چهار نفر نور [illegible] اشراق
مثل [illegible] روشن [illegible] خود [illegible] حمله کردیم اینها [illegible] در میان کرده هم و
اینها از این نور کور بودند [illegible] جراح و قتیل و غارت کرده غنایم بسیار
با ایشان آورده ایم ما [illegible] از این نور [illegible] بود فرمود [illegible]
الحمد لله رب العالمین علی ما فضلنا به من شهر شعبان [illegible] انوار [illegible]
اعمال [illegible] بود هر عمل صالح در حقیقه نور است بعکس [illegible] ظلمة
اما قیس بن عاصم در غزوه سفیان امر معروف و نهی از منکر بود [illegible]
و هم در همه شب مشغول تلاوت قرآن بود اما قتاده در [illegible]
قرضی داشت ادا کرد اما عبدالله رواحه بوالدین خود احسان کرد

هزار حیف عبد الغفور قدر این نور را ندانست متجاوز از عرش
کذشت از این نعمة عظمی و موهبت کبری خبر شد تا معاش و معاد
منظم شود شکر این نعمة عمل کردن باحکام اوست

ایمرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز — کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدعیان در طلبش بیخبرانند — آن را که خبر شد خبری باز نیامد

بشر حافی از برکت اولیاء الله نور حضرت ابا ابراهیم الکاظم [illegible] رسید
حیوانات در لغة درویش [illegible] ما دستگیر [illegible]
چو بشر حافی و باز [illegible] آن کس قدر آن نعمة بود [illegible]
حاشر هو [illegible] فالا فرق [illegible] میخواهد [illegible]
بایزد بسطامی باشد [illegible] ابن عبد الله الکلبی [illegible]
[illegible] در صحبة [illegible] ملکه پیدا شد [illegible]
شکر این نعمة [illegible] فما فی اله [illegible]
و فرعون [illegible] رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة ونجنی من فرعون وعمله
یک زن مثل عایشه [illegible] بدشمنی پیغمبر میبود

النور در سوره التحریم جزو ۲۸ / یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه
نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا واغفر
لنا انک علی کل شیء قدیر — سوره مائده جزو ششم / یا اهل الکتاب
قد جاءکم من الله نور وکتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه
سبل السلام ویخرجهم من الظلمات الی النور باذنه ویهدیهم الی
صراط مستقیم — سوره انعام جزو ۸ / اومن کان میتا فاحییناه وجعلنا
له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها کذلک
زین للکافرین ما کانوا یعملون — مثل کافر و مؤمن است — ومن لم
یجعل الله له نورا فما له من نور

النور در تغابن جزو ۲۸ / فآمنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا الیه

و او را والدین خود بسیار نیکوکار بود چون روز اول [illegible] شد بدو گفت
پسر من بار نور تو [illegible] میدانم این زوجه تو او را اذیت میکند
و من این نمیتوانم [illegible] بعض عورات [illegible] و در ما [illegible]
شریک شود [illegible] کنند و ضرر و ایذا را [illegible] بسیار شود
گفت من [illegible] و [illegible] میکند [illegible] ندارم [illegible]
[illegible] مکروه دارید [illegible] طلاق داد [illegible] نور [illegible]
[illegible] القوم و افضلهم نورا و اضوء من نور الشمس طالع
[illegible] یکی از منافقان [illegible] گفت [illegible]
لا اطلب لک فی اهل بیت رسول الله و صحابه [illegible]
و علی ان [illegible] کنند گفت [illegible] خدا [illegible]
[illegible] در کلام [illegible] فوق قدرت [illegible] خلاف خدا و رسول
[illegible]
[illegible] حسنی [illegible] مکروه [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] و ما کان محمد [illegible]
[illegible] ما جعل الله لرجل من قلبین [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] نور او [illegible]
[illegible] معلوم شد که نور اقرا [illegible]
[illegible] نور [illegible]
[illegible] فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه [illegible] رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله [illegible]
[illegible] مخلوق [illegible]
حیوان و معاش و معاد [illegible]
[illegible] آخر [illegible]

سوره قصص جزو بیستم ... فان لم یستجیبوا لک فاعلم انما
یتبعون اهواءهم ومن اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله
ان الله لا یهدی القوم الظالمین در سوره فرقان جزو ۱۹
ارایت من اتخذ الهه هواه افانت تکون علیه وکیلا یعنی
یا محمد کفیل موکل کفیل وکیل باید بود و ... و نگهدار باشد
ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام
بل هم اضل سبیلا چرا که ... مردم ... بود ... خلاف ...
در ... جزوات نوشته ام
سوره روم آیه ۵۱ جزو ۲۱ فانک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم
الدعاء اذا ولوا مدبرین وما انت بهاد العمی عن ضلالتهم ان
تسمع الا من یؤمن بآیاتنا فهم مسلمون
آخر سوره لقمان جزو ۲۱ ان الله عنده علم الساعة وینزل
الغیث ویعلم ما فی الارحام وما تدری نفس ماذا تکسب غدا
وما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر
سوره فاطر جزو ۲۲ وما یستوی الاعمی والبصیر ولا الظلمات ولا النور
ولا الظل ولا الحرور وما یستوی الاحیاء ولا الاموات ان الله
یسمع من یشاء وما انت بمسمع من فی القبور ان انت
الا نذیر سوره مؤمن جزو ۲۴ وما یستوی الاعمی والبصیر
والذین آمنوا وعملوا الصالحات ولا المسیء قلیلا ما تتذکرون
سوره ملک جزو ۲۹ افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی
امن یمشی سویا علی صراط مستقیم یعنی ... آیا کسی که
برو افتاده راه میرود یعنی اطراف خود را نمیبیند و نفع و ضرر خود را
نمیفهمد ... و ... بهتر است یا کسی که راست ... میرود و تمام جهات را میبیند و مضار
و منافع خود را میفهمد ... اول که مراد ...
چنانکه ... دیگر فرموده و نحشرهم یوم القیامة علی وجوههم
... در تعقیب ... آیه ... قل هو الذی
انشاکم

انشأکم وجعل لکم السمع والابصار والافئدة یعنی ... از عدم
بوجود آورد عقل داد و آلات تفکر و تمیز ... داد که ... و عارف
حق شوید از ... علمی که از تفکر و تعقل حاصل میشود فلما رأوه زلفة
سیئت وجوه الذین کفروا یاد ... قیامت ...
سیاه شد صورت کفار ... محقق الوقوع است ...
مقام علی ابن ابی طالب ع بود در نزد خدا ...
سیئت وجوه المنافقین والکفار آخر سوره قل ارایتم ان اصبح ماؤکم
غورا فمن یأتیکم بماء معین ... آب ...
آن منافق و ...
... آب ...
...
عالی مکان امام است والسلام سوره مزمل یوما یجعل
الولدان شیبا در سوره مدثر اول نقر فی الناقور فان ...
... خوفا وطمعا ولکن انذار مقدم است ...
... اسلام ...
... ظلوم و جهول ...
سأل سائل است خلق هلوعا و ... انذار و تبشیر ...
... در سوره یس ... لینذر من کان حیا ویحق القول علی الکافرین
... آیات عذاب خدا هم لطف است زیرا ...
محبوب است ... محبوب است ...
...
...
علی القلوب ... اگر هم ...
ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون
حکایت سلطان محمود ... و ایاز ...
...
...
... تکلیف ... سلطان ...

علی الحاملین

بامد لحود را لبستیم یعلیهم یا مرده ایم یا زنده خدا میفرماید و عرض

معنی میفرماید لا انک لا تسمع الموتی حضرت عیسی میفرماید من مرده

زنده کردم ولکن از حیات و مرده کان بموت جاه چیست دنیا تو

نتوانستم زنده کنم   در آخر سوره عم یتساءلون جزء آخر نیز میفرماید

یسئلونک عن الساعة ایان مرساها فیم انت من ذکراها

الی ربک منتهاها   انما انت منذر من یخشاها   تو بوجه ما من

خرفها السبب ولا خبر تو رسالة کسیکه از آن روز بترسد بیکسیکه نمیتر

قبلا میفرماید   یوم یتذکر الانسان ما سعی و برزت الجحیم لمن یری

فاما من طغی و آثر الحیاة الدنیا فان الجحیم هی المأوی

واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة

هی المأوی لمن ترساه   فدور سیاست ای نبات نعرجه

ما ثبت متردد تا تم میکرد   آخر سوره والسماء ذات البروج

در آخر سوره فجر میفرماید   وجیئ یومئذ بجهنم یومئذ یتذکر الانسان

وانی له الذکری یقول یا لیتنی قدمت لحیاتی فیومئذ لا یعذب

عذابه احد ولا یوثق وثاقه احد   از حیوانه بعد موته روز

موت ندارد هر چیست حیوانیت خلاف اهل جهنم که لا یموت ولا یحیی

و عوض کسی دیگر بر عذاب نمیکند و ذبیح کرده خدا مثل کار و باق و زنبیل

اولاد کرده سر در سوره کار کوه حکت دارد کالفراش المبثوث

الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله

در آخر سوره اعراف جزء نهم میفرماید   واذکر ربک فی نفسک تضرعا

وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو والآصال ولا

تکن من الغافلین

جزء بیست و سوم
۲۳

[illegible]

سبحانه تعالی سوره یونس جزء ۱۱ هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا

وقدره منازل لتعلموا عدد السنین والحساب ما خلق الله

ذلک الا بالحق یفصل الآیات لقوم یعلمون ان فی اختلاف

اللیل والنهار وما خلق الله فی السموات والارض لآیات

لقوم یتقون   ان الذین لا یرجون لقاءنا ورضوا

بالحیوة الدنیا واطمأنوا بها والذین هم عن آیاتنا غافلون

اولئک مأواهم النار بما کانوا یکسبون   ان الذین آمنوا

وعملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم تجری من تحتهم

الانهار فی جنات النعیم دعواهم فیها سبحانک اللهم

وتحیتهم فیها سلام وآخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین

سوره حشر جزء ۲۸   یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله

ولتنظر نفس ما قدمت لغد واتقوا الله ان الله خبیر

بما تعملون ولا تکونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم

اولئک هم الفاسقون   سوره صف جزء ۲۴   یوم یحشر

اعداء الله الی النار فهم یوزعون حتی اذا ما جاؤها

شهد علیهم سمعهم وابصارهم وجلودهم بما کانوا یعملون

وقالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی

انطق کل شیء وهو خلقکم اول مرة والیه ترجعون   سوره نحل

جزء ۱۴   ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة

وجادلهم بالتی هی احسن   بعد از فتح احزاب که معجزه

بزرگی بود حضرت رسول خواندند لا اله الا الله وحده وحده

انجز وعده ونصر عبده واعز جنده وغلب الاحزاب

وحده فله الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت

بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر   سوره احقاف جزء ۲۶

وما ادری ما یفعل بی ولا بکم ان اتبع الا ما یوحی الی

[illegible]

بسم الله تعالی

سوره ن والقلم جزو ۲۹ وانّک لعلی خلق عظیم

صاحب کتاب مواعظ عددیه که واقع کیمیای اخبار است
بحث خلق که آیا اخلاق قابل تغییر و تغیر هست یا خیر ممکن است
محمد غزالی در احیاء العلوم و محقق در اخلاق برآنند که محال است
بل اول قول پیغمبر که حسّنوا اخلاقکم یا من تقاعد عن مکارم خلقه
لیس التفاخر بالعلوم الفاخره من لم تعلّق علیه اخلاقه
لم ینتفع بعلومه فی الآخره دیگران از انکار علما بر خلاف
برهان دلیل ما ورد … لکل جراحة فلها دواء
وسوء الخلق لیس له دواء مثلا کسی حصه خرما را بکارد
و بخواهد او را تربیت کند که میوه دیگر مثل سیب و غیره بیاورد
محال است انسان فقط میتواند او را تربیت کند خرما بود
فاسد و ضایع بود چنانچه اگر آب ندهد او را یا بکند … مثل انسان حصه
نبود یا مهمل بگذارد فاسد بود فقط انسان میتواند از قوه
بفعل بیاورد مثلا در مقام تربیت … تعبیر از خصلتهای
بچه‌ها که ما هم در میوه مناسب و نخبه داند … میکنی تلخ بود
شیرین میکنند یا به … ولی بخلاف عدم تربیت
مناسبت مثل درخت ترش … محال است میوه
بیاورد خلاصه طوریکه انسان اگر … از جا ببرد
بواسطه کثرت معصیت یا خبث ولادت یا عدم مراعات
المرء قابل تربیت والا فلا در اخلاق
خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلین
… اللوامع الموتی … دنیا … عقل …
ناطقه در زیر حجابات شهوات خمار شده … که
موثر است کل … الی … نوح فرموده انه
لیس من اهلک حضرت عیسی فرمود من مرده زنده کردم اما
انّی جاهل ای مریض … که تربیت کنم جهل مرکب …
خنده

۹۴

عنوان جهل مرکب و جهل بسیط را در جاهای دیگر نوشته‌ام خداوند تعالی
انسان خلق کرده و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر والبحر و فضلناهم
علی کثیر ممن خلقنا بد خلق نکرده اعطی کل شیء خلقه ثم هدی هر چه را او
مخلوق است همه آنها را هم در آن خلق فرموده هر موجودی را که
بیک طوریکه برای هرچه خلق شده بهمان مقدار احتیاجات او را داده
عقول عقلای عالم حیران است از قدرت کلام ما در خلق اینست
پس اخلاق بد را انسان خودش تقصیر کرده و کسب نموده در مقدمات
تقصیر کرده مقدمات خوب نتیجه خوب میدهد به عکس نتیجه بد میدهد لکن
باید فرق گذارد ما بین بدخلق و بدخلقی و کج خلقی اما بدخلق آن کسی است
او کم است زود غضب میکند اما بدخلق آن متخلق باخلاق خبیثه است
سعدیا که خدا فرمود انّک لعلی خلق عظیم را چه بود یعنی تمام اخلاق قرآن
بود فرمود از همه نزدیکتر بمن کسی است که اخلاقش خوب باشد اول
چیزیکه در ترازو … میکند از بدخلق است قال (ع) ویل لمن غلب آحاده
اعشاره چون گناه یکی گناه مینویسند و ثواب را ده ثواب
فله عشر امثالها بعد فرموده و اگر کسی نیکی کند ده برابر … او غلبه کند
فرمود پیغمبر لما … دنیا یأکل اموالکم کما تأکل النار الحطب
لو تعلمون ما اعلم لبکیتم کثیراً ولضحکتم قلیلاً ولهانت علیکم الدنیا
ولآثرتم الآخرة ولو تعلمون ما اعلم لخرجتم الی الصعدات و
تبکون علی انفسکم ولترکتم اموالکم لا حارس لها ولا راجع الیها الا
لا بدّ لکم منها ولکن یغیب عن قلوبکم ذکر الآخرة وحضرها
الآمال لغة … اگر … خوار میشود … دنیای ما … خوار
صعدات وان لم تجدوا الماء فتیمموا صعیداً طیباً صعید …
پاک … که … بیرون میرفتند … خاک … سفید
گریه میکنند … قال بعض الحکماء مسکین ابن آدم لو خاف
من النار کما یخاف من الفقر لنجا منهما جمیعاً ولو رغب فی الجنة

کما رغب فی الدنیا لفاز بهما جمیعا و لو خاف الله فی الباطن
کما یخاف فی الظاهر لسعد فی الدارین جمیعا یا ابن
ادم اذا طلبت العز فاطلبه بالطاعة و اذا طلبت
الغنی فاطلبه بالقناعة فمن اطاع الله عز و جل نصره و
من لزم القناعة زال الفقر خداوند فرموده انی وضعت
خمسة اشیاء فی خمسة اشیاء و الناس یطلبون فی غیرها ان
انجل وبی الموزج ص ۱۵۳ در موعظه عدد از امیر المؤمنین
ان لله تعالی فی خلقه مثوبات فقر و عقوبات فقر فمن
علامة الفقر اذا کان مثوبة ان یحسن خلقه و یطیع
ربه و لا یشکو ربه علی فقره و من علامة الفقر اذا
کان عقوبة ان یسوء خلقه و یعصی ربه و یکثر الشکایة
و یسخط القضاء پس فقری که مذموم است قسم دوم است که معلوم
از فقر بناه بخدا میبرد فرموده اند خداکه آدم نکتوا ذلک
چشم آسمان بلا به بندد و چشم دیگر زمین را کذا دنیا و آخرت
جمع نمیشود کذا در یکدل جمع نتوان هم آمدن نقد و هم نسیه را
فایده گوار که فوت وقت اشد است اگر بفهمیم از فوت
روح از بدن چرا که فوت روح انقطاع از خلق است لکن
فوت وقت انقطاع از خالق است قال ص ضحک الفقراء
عباده و نومهم صدقة فراحهم تسبیح و ینظر الله الیهم
فی کل یوم ثلاث مرات و للجنة ثمانیة ابواب سبعة منها
للفقراء و واحد للاغنیاء و النار لها سبعة
ابواب ستة للاغنیاء و واحد للفقراء
خداوند جهان را گرد از کلام تسبیحات اربعه از هلاکت جهان اعزاز
حرمین مکانش اسرافیل عزرائیل ازدها جهان رحم اسمه خدیجه فاطمه
از ماه ها رمضان هوم ها از مکانها والتین و الزیتون
و طور سینین و هذا البلد الامین در هم المورخ نوشته ام

سیم موموذ الحزبات الثلاث ان تصدق به یعرفات معلقه قوله
این بیع که توبه و هجرت از قوم و خلع اموال از الصدق مذهب طاهر است
یعنی بیرون از مال خود را کفار بخورند بلا الصدق شده آخر آیه فرماید
انما اموالکم و اولادکم فتنة یعنی امتحان شما هستند که چگونه حدود
خدا را در دین او محافظه میکنند این دین و احکام امانت خداست از
بنده کان شده کان باید با مومن بدارند انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض
بیان ابر و چشم توفق نتوان داد بلا و قصد ندارند اصلا از ایشان
در اواخر سوره انفال تمه فرموده و ان یریدوا خیانتک فقد
خانوا الله من قبل فامکن منهم و الله علیم حکیم اگر اراده کردند با تو
خیانت کنند این مردم با خدا خیانت کرده اند پیش از این عذر ایشان را
خدا هم جلوگیری کرد از ایشان خدا علیم و حکیم است حدیث المؤمن اخ
المؤمن و عینه و دلیله لا یخونه و لا یظلمه و لا یغتابه وای را نها نمیکنم باحد
دعوی خیانت کردند آشکار حق وصی بلا فصل مغصوب غصب کردند مردم را باغوای
ضلالت اکنفه که ما بدولت اهل اختلاف نخوارید و دولت دنیا و آخرت است اهل
و حال آنکه قرآن را خودشان جمع کردند بمیل خود و عثمان کاتب وحی بود هر
یک آیه در شأن خودشان بیدا میکردند و هرچه بود نوشتند از آیات که صریح
در شأن امیر المؤمنین بود یا ساقط کردند یا مقدم و مؤخر نمودند معاویه این
عباس هر کاغذ قرآن را بمیل ما ماول کن از جمله از آیات که مقدم و مؤخر نمود
اند یکی این آیه است که در سوره هود است جز و دوازدهم افمن کان علی بینة من
ربه و یتلوه شاهد منه و من قبله کتاب موسی اماما و رحمة اولئک
یؤمنون به
در تفسیر صافی از حضرت صادق و حضرت باقر رسیده است که این آیه مبارکه را
نازل شده بود افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه اماما و
رحمة و من قبله کتاب موسی که مراد از صاحب بینه که قرآن باشد محمد
و مراد از شاهد که تلاوت میکند شاهد است و حاضر است از خود دلیل به دلیل کلمه منه
و امام است و رحمه امیر المؤمنین است و پیش از آن کتاب موسی بود
که خبر داده بود از پیغمبر خاتم و مردم ایمان آورده بودند با آن کتاب

بواسطه من تقدیم وتاخیر چه قدر در نقل آن مردم بلا تحقیق رفته اند چنانکه امیر المؤمنین مقرر بود من افتخار منکم تا بین که عظم همه فضایل من آن منم که شاهدم و منم که از بعو بیتم ومن تشتهم برای بیعم در قرآن و منکرانم با او تقرضاتی و اما قوله و یتلوه شاهد منه کنت لك حجة الله اقامها الله علی خلقه وعرفهم انه لا یستحق مجلس النبی الا من یقوم مقامه ولا یتلوه الا من یکون فی الطهارة مثله منزلة لئلا یتبع من ماسّه رجس الکفر فی وقت من الاوقات انتحال الاستحقاق فی مقام الرسول ولیضیق العذر علی من یعنیه علی اثمه وظلمه بقوله تعالی لابراهیم لا ینال عهدی الظالمین ای المشرکین لانه سمی الشرك ظلما ان الشرك لظلم عظیم فلما علم ابراهیم ان عهد الله لا ینال عبدة الاصنام قال واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام وازینجا فهمی که آنها مقدم کردند خود را بر صاحب حق و از او حقدا فتری علی الله اثما عظیما و حالت خدا بیان فرمود در کتاب خود فرق میان محق و مبطل و طاهر و نجس و مؤمن و کافر را تا آنکه جایز نیست و حرام است عهد معمر که عهد علی را بشرکی و عبادت کنند از خود تا باشد تواند ... های اوحد و عدل و طهارت و فضل قل ادعوا الی الله انا ومن اتبعنی علی بصیرة و هم در آخر سوره رعد جزء ۱۳ قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم ومن عنده علم الکتاب آیا غیر از امیر المؤمنین ع کیست که علم کتاب بغیر قرآن که در نزد او باشد سوره احقاف جزء ۲۶ ومن قبله کتاب موسی اماما ورحمة وهذا کتاب مصدق لسانا عربیا لینذر الذین ظلموا وبشری للمحسنین قبل از قرآن کتاب موسی توریه بود امام و رحمة

سوره نحل جزء ۱۴ واذا قیل لهم ماذا انزل ربکم قالوا اساطیر الاولین لیحملوا اوزارهم کاملة یوم القیمة ومن اوزار الذین یضلونهم بغیر علم الا ساء ما یزرون یعنی فرمود بردارند اوزار لسوی بدایت و رشد از برای اوست مثل اجر بالعین از بدایت شده کان بدون کم و زیاد و بر خواننده لسوی ضلالت و متابعت کنند او لا پس را آن دعوت مثل اوزار گمراه شده کان یضلونهم بغیر علم یعنی جاهلند یا بی خبرند اند در قیامت چه خواهند دید از عذابها کسانی که بخوانند او وزر خود بردارند او وزر دیگران را از عذاب الیم چگونه متحمل میشوند مثل الشیء در رهم که هم ظلم بخود نمودند هم بغیر خونکه کفار قریش ... نفر را کاشته بودند که از شانزده نفر بر جبال اطراف در عقبه ها نشستند در ایام حج هر که برسید چه چیز نازل شده بمحمد بگویند همه را هم خبار را باطیل و اکاذیب اولین است لیصدوا عن سبیل الله وقیل للذین اتقوا ماذا انزل ربکم قالوا خیرا للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنة ولدار الاخرة خیر ولنعم دار المتقین جنات عدن یدخلونها تجری من تحتها الانهار لهم فیها ما یشاؤن کذلک یجزی الله المتقین و تفسیر گفته میشود را متقیان از شرك و معاصی چه چیز نازل کرده است خدا گویند خیر است را کسانی که نیکو احسان کنند و نیکوئی کنند در این دنیا حسنه است و هم دار آخرت بهتر است را متقیان و چه خوب است جنات عدن الخ

سوره بنی اسرائیل جزء ۱۵ وننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا فرق میکند خوب بعضهم مثل قرآن بود دیده احمد بن الوحید ولطف الخ

سوره حجر جزء ۱۴ — و لقد كذب اصحاب الحجر المرسلين و آتيناهم
آياتنا فكانوا عنها معرضين و كانوا ينحتون من الجبال بيوتا
آمنين فاخذتهم الصيحة مصبحين فما اغنى عنهم ما كانوا يكسبون
در این سوره و در آیات بعضی از اقوام را که خداوند بعذاب
هلاک نموده بیان میفرماید بعد از قوم لوط و اصحاب الایکه که ایشان
مشرک بودند ساکن بودند در ایکه یعنی غیضه که اسم درختی بود و ان
کان اصحاب الایکة لظالمین که قوم شعیب پیغمبر بودند
اصحاب حجر هم [illegible] و بعد از این اصحاب حجر را
که ایشان هم تکذیب کردند پیغمبران را بلفظ جمع میفرماید
تکذیب کنند مثل آنست همه را تکذیب کرده لا نفرق بين احد
من رسلنا و حجر اسم مکان و مسکن ایشان بود
و ایشان قوم ثمود بودند که صالح پیغمبر بر ایشان مبعوث بود
در سوره بنی اسرائیل و آتینا ثمود الناقة مبصرة فظلموا بها
مبصرة یعنی بینه و شاهد و اینها مساکن شان نحت می‌نمودند
از کوهها خانه میساختند یعنی حجاری میکردند کوه‌ها را خانه
[illegible] القوی بودند و انها لبسبيل مقيم
یعنی انها راجع بقریه قوم لوط است انهم لبامام مبین و انهما لبامام
مبین امام یعنی بشوا و این دو قریه در راه بزرگ و مکشوف بودند
و اهل مردم بودند و در امور در کار در سلک ایشان بوده میرفتند حالا
نگاه کنید باثار آنها که نوشته دلالت میکند بانها مقیمة بالله
در راه هم بود که کلمه مردم از انها عبور میکردند
در سوره بنی اسرائیل میفرماید افامنتم ان یخسف بکم جانب البر
او یرسل علیکم حاصبا یعنی سنگ ریزه — الحاصب لقوم لوط
و هی ریح عاصف و فیه حصباء و الصیحة لمدین و ثمود
الخسف لقارون و الغرق لقوم نوح و فرعون — سوره یونس
ان الله لا يظلم الناس شيئا و لكن الناس انفسهم يظلمون
فمن اظلم ممن افترى على الله كذبا او كذب بآياته
و يعبدون من دون الله ما لا يضرهم و لا ينفعهم
و يقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله

سوره انبیاء جزء ۱۷
و کم قصمنا من قریة کانت ظالمة و انشأنا بعدها قوما آخرین
فلما احسوا باسنا اذا هم منها یرکضون لا ترکضوا و ارجعوا
الی ما اترفتم فیه و مساکنکم لعلکم تسئلون قالوا یا ویلنا انا
کنا ظالمین فما زالت تلک دعواهم حتی جعلناهم حصیدا خامدین
یعنی چه بسیار از شهرها که شکستیم و خورد کردیم اهل آنها که بودند ظالم و ظلم
اینجا مطلق است شامل هر نوع قسم میشود ظلم به اطلاع الخلق و ظلم بخود من الشرک
و انشا کردیم قوم دیگر را و وقتیکه اهل آن قریه احساس کردند یا که
عذاب ما را ناگهان فرار میکردند از آن قریه رکض یعنی بسرعت دویدن
مثل رکض الرجل الرجل یعنی با پاشنه پا میزد در شکم شتر یعجله و شتاب
ملائکه ایشان را میگفتند از روی استهزاء میگفتند فرار نکنید
برگردید بسوی نعمتها یکه داده شده بودید در آن قریه و مساکن خود را همه یکنا
فرار میکنید برگردید شاید سؤال کرده شود از مال شما یعنی فقرا سؤال کنند
اهل سؤال کرده شوید از مال و اعمال شما که بودید در آنجا مترفون و متنعمون
[illegible] معنیهم در آیات دیگر است در کافی از حضرت ابو عبد الله علیه السلام
حاصل آن که حضرت محمد اصحاب خود را میفرستد شام دنبال بنی امیه
بنی امیه فرار میکنند روم امیر روم گوید تا پناه ندهد هم بگرانید
دین نصاری را قبول کنید پس قبول کنند فیعلقون فی اعناقهم الصلبان
یعنی صلیبها شان را آویزان بنی امیه میگذارند و انها را وارد میکنند
و اصحاب قائم که بکار میرسند امیر روم درخواست امان و صلح را میکنند
اصحاب میفرمایند امان و صلح نمیدهیم تا بنی امیه را با سپارید پس بنی امیه را
بیاورند تسلیم اصحاب محمد نمایند بفرمایند فارجعوا الی ما اترفتم
فیه لعلکم تسئلون یعنی فرمایند بگویند گنجها و خزائن خود را
و مال خودشان میدانند کامنت گویند به مراد او را آنست که مقصد
[illegible] حل الخليفة اذ و اف [illegible] الجند و [illegible]

وما خلقنا السماء والارض وما بينهما لاعبين لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا ان كنا فاعلين بل نقذف بالحق على الباطل فيدمغه فاذا هو زاهق ولكم الويل مما تصفون وله من في السموت والارض ومن عنده لا يستكبرون عن عبادته ولا يستحسرون يسبحون الليل والنهار لا يفترون

معنا لهو اصل لهو بمعنى جماع و آن چیزیست که داعی بود و شهوت هر چیزیکه بتوان نفس و شهوت او را طلب کند لهو است و لعب است و مراد امرئه الرجل لهوه میفرماید اگر لهو بسبب جوان نضار [illegible] و مادر [illegible] خدا و خدا را تا آسمانها خوانند و کفتند مسیح پسر خداست ملکه مریم زوجه خداست لذا میفرماید ما آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست لهو و عبث خلق نکردیم و انا خلقناهما تبصرة للنظار وتذكرة لذوى الاعتبار وتسبيبا لما ينتظم به امور العباد في المعاش والمعاد فينبغي ان يتشاغلوا بها الى تحصيل الكمال ولا يغتروا بزخارفها الفريقة الزوال

اگر مقصود فرض محال اگر بنا بود لهو و لعب بگیریم قرار میدادیم در نزد خودمان از روحانیات مثلا روحانیتی اسم فقط برای اظهار قدرت نه در نزد شما و برای شما بلکه در نزد خودمان اگر مایل انتکار بودیم بنا بر ادعا نظر نصارا زن و بچه لهو و لعب درنزد ما اگر میخواستیم مریم بقرار زوجه خود قرار دهیم نزد خودمان قرار میدادیم نه نزد شما چونکه امر بر ما باید نزد خود ما باشد بلکه خلقت عیسی برای این است لیس لعب باطل بلکه حق کنیم که بنا بر خلاف [illegible] ظاهر است که انسان در زمان [illegible] حقه هستند که نقذف فی اندازیم لیس حق را باطل تا آنکه فرق او را بشکافد تا دماغ فاذا هو زاهق نیز هلاک ولكم الويل مما تصفون که هم موعظه میفرماید و هم ذات اقدس خود را تنزیه میفرماید از لهو و لعب و ملایمات بشری و مکان بودن

سوره فصلت جزء ۲۴

ان الذى احياها لمحيي الموتى انه على كل شيء قدير

اعملوا ما شئتم انه بما تعملون بصير

سوره حج جزء ۱۷

فكاين من قرية اهلكناها وهي ظالمة فهي خاوية على عروشها وبئر معطلة وقصر مشيد باز تهدید میفرماید که چه بسیار از شهرها که هلاک کردیم اهل آن را و آنها ظالم بودند و خاویه یعنی خالی و سقفها در هم ریخته و جاه آنها خشکیده معطل مانده از استقاء و قصرهای مشید و محکم خراب شده هیچ صدا و ندائی از ایشان نیست بئر معطله بود تا ول متکلمند تا املیکه از علما و مردم نروند منتفع شوند الان امام میفرماید انا بئر معطله

سوره عنکبوت جزء ۲۰ در جائیکه خبر میدهد بعضی خودند از امم سالفه و سؤال ایشان از قوم لوط و قوم شعیب و عاد و ثمود و قارون و فرعون و هامان و موسی میفرماید فاستکبروا في الارض وما كانوا سابقين یعنی فائق نگشتند سبقت نگرفتند فوت نشدند از خدا که از خدا ایشان را فرا گرفت وكانوا مستبصرين در عذاب قوم عاد و ثمود میفرماید یعنی و حال آنکه بینا و متمکن از استبصار بودند و قصد فكلا اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا عليه حاصبا ومنهم من اخذته الصيحة ومنهم من خسفنا به الارض ومنهم من اغرقنا وما كان الله ليظلمهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون مثل الذين اتخذوا من دون الله اولياء كمثل العنكبوت اتخذت بيتا وان اوهن البيوت لبيت العنكبوت لو كانوا يعلمون

در سوره فاطر جزء ۲۲ ولو يؤاخذ الله الناس بما كسبوا ما ترك على ظهرها من دابة ولكن يؤخرهم الى اجل مسمى فاذا جاء اجلهم فان الله كان بعباده بصيرا یس وما علمناه الشعر وما ينبغي له ان هو الا ذكر وقرآن مبين لينذر من كان حيا ويحق القول على الكافرين

سوره زمر جزء ۲۳ الله نزل احسن الحديث كتابا متشابها مثاني تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم ثم تلين جلودهم وقلوبهم الى ذكر الله ذلك هدى الله يهدي به من يشاء ومن يضلل الله فما له من هاد

سوره جاثیه جزء ٢٥ / قل الله یحییکم ثم یمیتکم ثم یجمعکم الی یوم القیمة
لا ریب فیه ولکن اکثر الناس لا یعلمون ولله ملک السموات والارض
ویوم تقوم الساعة یومئذ یخسر المبطلون وتری کل امة جاثیة
کل امة تدعی الی کتابها الیوم تجزون ما کنتم تعملون هذا
کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون
فاما الذین امنوا وعملوا الصالحات فیدخلهم ربهم فی رحمته ذلک
هو الفوز المبین واما مجرمین وکفار قیل الیوم ننسیکم کما نسیتم لقاء
یومکم هذا ومأویکم النار وما لکم من ناصرین لعه جاثیه ای
نهضوا مع الحزن والفزع وهم جثاء کالغراب معنی جاروق زدن
حدیث لا ترفعوا ثیابکم الی السماء ان اطولکم جثا ما فی الدنیا
اطولکم جوعا فی القیمة مبطلین یعنی عدول کننده کان از حق بباطل
جاثیه بطور دیگر هم معنی کرده اند ای بارکه علی رکبها از برک البعیر
یعنی بر روی زانو نشستن مثل تکیه زدن متخاصمین جلوی یکدیگر نشسته
ولی مخصوص کفار و متمردین است و مؤمنین نمیرسانند بلکه حساب ایشان
مدعی الی کتابها یعنی کتاب اعمال ولکن معتبرین فرمایند کتاب دین اوست
نستنسخ از استنساخ است مثل استکتاب ملائکه حفظ مینمودند تمام
اعمال بنده کان را از عالم میکویند از لوح محفوظ استنساخ میکنند
ننسیکم یعنی شما را فراموش میکنیم در عذاب مثل فراموش شده کان یعنی
در هر چه خواهد کنید جواب نمیدهیم اکه با امروز در محل وطی شده
کذار درید واتخذتم ایات الله هزوا وغرتکم الحیوة الدنیا و ما
ایات خدا را بازیچه گرفتید و مسخره کردید وحیات دنیا شما را کول داد
سوره طلاق جزء ٢٨ / وکاین من قریة عتت عن امر ربها ورسله
فحاسبناها حسابا شدیدا وعذبناها عذابا نکرا فذاقت
وبال امرها وکان عاقبة امرها خسرا اعد الله لهم عذابا شدیدا
فاتقوا الله یا اولی الالباب

سوره زخرف جزء ٢٥ [illegible]
ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین
وانهم لیصدونهم عن السبیل ویحسبون انهم مهتدون
حتی اذا جاءنا قال یا لیت بینی وبینک بعد المشرقین
فبئس القرین ولن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم انکم فی العذاب
مشترکون افانت تسمع الصم او تهدی العمی ومن کان
فی ضلال مبین فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون
او نرینک الذی وعدناهم فانا علیهم مقتدرون
فاستمسک بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم
لغه یعشی اذا ضعف بصره یعنی او ضعیف شد باریک
شد مثل اینکه ظلمه وغشاوت چشمها شده و کور گشته و اعراض
کرده از ذکر که قرآن باشد ذکر رحمن یعنی کتاب خدا یا آیات
وادله نقیض ای نقدر ونسبب قیضت فلانا مقابضة
ای معارضة اعارضته بمتاع واعطیته متاعا واخذت عوضه
جا نشاره جا کذا را به تلقینه هم خوانده اند و بعضی مراد از شیطان
شیاطین انس را گرفته اند مثل علمای سوء ورؤسای ضلالت حتی
با شد هوای نفس ان شیطان و کسانیکه با و کسیکه اغوا شده
برای چون اغوا کننده خود را به معقد بکویند اکثر یا ابن من نو
دوری بود مثل بعد مشرقین به رضی و قریب بود دیگر فایده ندارد
در عذاب با هم شریک اند پس حسب من قوهتوالی تشنوانی کران را
وما انه کور را سنته تو نمک نشود امنها کور دارند یعنی مثل
حیوانات صدای مشنوند ولکن تعقل نمیکنند حاکه در آیات دیگر
الحسب انهم یسمعون او اولئک کالانعام
بلهم اضل و ... لا بره ردیم انتقام خواهیم کشید یا خواهیم نمود
از انها داد انچه را که وعده داده ایم اینان را لکن جار الضار
که در حجة الوداع من نزدیک بودیم به عقبه فرمود لا الفینکم ترجعون
بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض وایم الله لئن فعلتم

سوره یس

واذا قیل لهم اتقوا ما بین ایدیکم وما خلفکم لعلکم ترحمون الآیه
امیر کبیر فرمود رحم الله امرء عرف من این فی این الی این
آدم خود بین خدا بین نشود مرجع اش گور و کرمی از خبث دنیا
و حب دنیاست یا حائم الحیم کم تسعی لمنیه
ویاکلون کما تاکل الانعام سعد فرمود کسیکه شب و روز بیم و دغدغه غذا
خورد بیرید رباط الخیل لغن طوله بهلوی حیوانات وهم در آید
[illegible] السلام ضلّ فرموده اند و در آیه که در سوره نمل است انسان [illegible] صفحه [illegible] نوشتیم
[illegible] با المره مرده خوانده چنانکه در هامش و حاشیه صفحه [illegible] کرده نوشتیم
مقصود در اینجا معنی دابة الارض بنا بر تفسیر مجمع البیان اذا وقع القول
علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا
یوقنون یعنی امام زمان ظاهر شود یعنی سلطان و مرده تکلیف
میشود توبه قبول نمیشود پس ظاهر میشود دابة الارض کافر کیست و مؤمن کیست
مردم میروند بسوی منی لا یدرکها طالب ولا یفوتها هارب
سؤال کردند از معصوم از دابة الارض فرمود اما والله ما لها
ذنب وان لها اللحیة یعنی از جنس بشر است دم ندارد بلکه ریش دارد
[illegible] نشان و مهر میکند پیشانی مؤمن و کافر را قسمیکه خوانده میشود
هذا مؤمن وهذا کافر [illegible] وبا او دست عصای موسی و خاتم
سلیمان خطاب بکفار [illegible] نقل اند که [illegible]
شنیده ام از عمار رسید دابة الارض جیست یا ابا الیقظان آیه [illegible]
شغل [illegible] عمار فرمود بخدا قسم نخواهم خورد و نیاشامید تا دابة الارض
[illegible] نشان بدهم بر خواست او را آورد خدمت امیرالمؤمنین و حضرت
خرما تازه میل میفرمود فرمود بنشین یا ابا الیقظان تناول کن عمار
نشست خورد بعد بر خواست آن شخص گفت سبحان الله تو قسم خوردی
نخوری و نیاشامی تا من نشان بدهی فرمود نشانت دادم اگر تفهمی یعنی
امیرالمؤمنین [illegible] مضمون از ابا ذر در حدیث رسیده که همه ائمه قبل
هم اند و در علم واحد اند و بعضی از حضرت [illegible] خروج قائل شده
عن النبی انه یکون لدابة الارض ثلث خرجات من الدهر فتخرج خرجة
باقصی المدینة فیفشو ذکرها فی البادیة ولا یدخل ذکرها القریة یعنی مکة

ثم تمکث طویلا

ثم تمکث طویلا ثم تخرج خرجة اخری قریبا من مکة فیفشو ذکرها فی البادیة
ویدخل ذکرها القریة یعنی مکه پس مرتبه ثالثه ظاهر شود در ناحیه مسجد
الحرام در روزیکه مردم بیایند بمسجد الحرام اعظم مساجد خدا اعظماً
واکرماً علی الله تا بین رکن اسود الی باب بنی مخزوم فی وسط من ذلک
بعضی فرار کنند بعضی ثابت بمانند که لا یدرکها طالب ولا ینجو منها هارب
لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم از جمله دانستن زبان
حیوانات خوب نیست همه بدانند خلاف نظام عالم است چنانچه شخصی
آمد خدمت حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام عرض کرد زبان
حیوانات بمن تعلیم فرما حضرت فرمود صلاح نیست اصرار بلیغ نمود
حضرت تعلیم فرمود آمد دید گربه ها با هم میگویند فردا است که میمیرد ما
روزی فراوان داریم اسب [illegible] و وقت [illegible] کار بخورش [illegible]
در سوره سجده جزء ۲۱ ویقولون متی هذا الفتح ان کنتم
صادقین قل یوم الفتح لا ینفع الذین کفروا ایمانهم
ولا هم ینظرون فاعرض عنهم وانتظر انهم منتظرون

هونا

آخر سوره فرقان جزء ۱۹ وعباد الرحمن الذين يمشون على الارض
واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما والذين يبيتون لربهم
سجدا وقياما والذين يقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم
ان عذابها كان غراما انها ساءت مستقرا ومقاما والذين
اذا انفقوا لم يسرفوا ولم يقتروا وكان بين ذلك قواما
والذين لا يدعون مع الله الها آخر ولا يقتلون النفس
التي حرم الله الا بالحق ولا يزنون ومن يفعل ذلك يلق اثاما
يضاعف له العذاب يوم القيمة ويخلد فيه مهانا الا
من تاب وآمن وعمل عملا صالحا فاولئك يبدل الله
سيئاتهم حسنات وكان الله غفورا رحيما والذين
لا يشهدون الزور واذا مروا باللغو مروا كراما
والذين اذا ذكروا بآيات ربهم لم يخروا عليها صما
وعميانا والذين يقولون ربنا هب لنا من ازواجنا
وذرياتنا قرة اعين واجعلنا للمتقين اماما اولئك
يجزون الغرفة بما صبروا ويلقون فيها تحية وسلاما
خالدين فيها حسنت مستقرا ومقاما قل ما يعبؤا بكم ربي
لولا دعاؤكم فقد كذبتم فسوف يكون لزاما

سوره سأل سائل معارج گويند جزء ۲۹ ان الانسان خلق
هلوعا اذا مسه الشر جزوعا واذا مسه الخير منوعا
الا المصلين الذين هم على صلاتهم دائمون والذين في اموالهم
حق معلوم للسائل والمحروم والذين يصدقون بيوم الدين

سوره بقره جزء

سوره بقره جزء دوم ليس البر ان تولوا وجوهكم قبل المشرق والمغرب
ولكن البر من آمن بالله واليوم الآخر والملائكة والكتاب والنبيين
وآتى المال على حبه ذوي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل
والسائلين وفي الرقاب واقام الصلوة وآتى الزكوة والموفون
بعهدهم اذا عاهدوا والصابرين في البأساء والضراء
وحين البأس اولئك الذين صدقوا واولئك هم المتقون

در صافی قبله نصارا بطرف مشرق بود و قبله يهود بطرف مغرب بود ... ديده ام كه قبله نصارا بطرف بيت المقدس بود ... آيا زعم شما باطل است ... كه بعضا ... خود قبله بود ... و عمر رضي خدا فقط رو كردن بطرف مشرق و مغرب ... باشد ... بلكه عمل ... رضاء خدا و موجب رضوان الهى باشد ... و اعتقاد ملائكه و كتاب و پيغمبران و انفاق ... ذوى القربى ... و سائلين ... و نماز خواندن و زكوة دادن و العهد ... وفا كردن ... و صبر كردن در باساء يعنى شده قتال با كفار و فرار نكردن از زحف كردن

سوره انفال جزء تاسع ميفرمايد يا ايها الذين آمنوا اذا لقيتم الذين
كفروا زحفا فلا تولوهم الادبار ومن يولهم يومئذ دبره الا متحرفا لقتال
او متحيزا الى فئة فقد باء بغضب من الله ومأواه جهنم وبئس المصير
... صرور شده ... احتياج با عده محمد و آل ...
... در حديث ... نماز مؤمن ... و صدق حديث يعنى راست گفتن ... مفصل نوشته ام

ان الله يأمر بالعدل والاحسان در سوره نحل جزء چهاردهم که اول آیه مبارکه این است

ونزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل شيء وهدى ورحمة وبشرى للمسلمين ان الله يأمر بالعدل والاحسان وايتاء ذي القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغي يعظكم لعلكم تذكرون واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا الايمان بعد توكيدها ولا تكونوا كالتي نقضت غزلها من بعد قوة انكاثا ولا تتخذوا ايمانكم دخلا بينكم فتزل قدم بعد ثبوتها وتذوقوا السوء بما صددتم عن سبيل الله ولكم عذاب عظيم دخل بالتحريك يعني عيب و غل و غش و خيانت و مكر است بعد ثبوتها

من عمل صالحا من ذكر او انثى وهو مؤمن فلنحيينه حيوة طيبة ولنجزينهم اجرهم باحسن ما كانوا يعملون يعني عمل خوب و صالح بدون ايمان فايده ندارد در مجموعه ورام است قسم سه قسم است يكى كفاره ندارد يكى كفاره دارد يكى عذاب

عبارت خبر عن ابي عبد الله عليه السلام قال الايمان ثلاثة يمين ليس فيها كفارة ويمين فيها كفارة ويمين غموس توجب النار قال اليمين التي ليس فيها كفارة رجل الحلف على باب بر ان لا يفعله فكفارته ان يفعله واليمين التي تجب فيها الكفارة رجل الحلف على باب معصية ان لا يفعله ففعله فيجب عليه فيه الكفارة واليمين الغموس التي توجب النار يحلف على حق امرء مسلم على حبس ماله …

الم تر الى الذين بدلوا نعمة الله كفرا واحلوا قومهم دار البوار سوره … جزو اول / ومن يتبدل الكفر بالايمان فقد ضل سواء السبيل

ان السمع

ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا

حديث هشام ابن حكم با عمرو ابن عبيد در كتب معتبره مشهور و مسطور است ثقة الاسلام كليني در كافي روايت كرده است از يونس ابن يعقوب كه گفت با جمعي از اصحاب خدمت حضرت صادق مشرف بوديم از جمله بود هشام ابن حكم و او غلام امردي بود حضرت به او توجه نمود فرمود اي هشام گفتگوي تو با عمرو ابن عبيد چه شد عرض كرد فدايت شوم از حضور مبارك شما زبان من ياراي تكلم ندارد و حيا ميكنم حضرت فرمود امر ما را اطاعت كن … ادب در … عرض كرد فدايت شوم شنيدم كه عمرو ابن عبيد مي آيد در مسجد بصره مردم در گرد او جمع ميشوند … ميكند و حال آنكه اعتقاد به امامت ندارد … بر من گران آمد … بصره روز جمعه وارد مسجد ديدم خلق بسياري گرد او حلقه زده اند مردم را … تا رفتم نزديك او … گفتم ايها العالم من مردي غريب … مسئله دارم اجازه ميدهي سوال نمايم گفت بلي گفتم آيا چشم داري گفت اين چه سوالي است و حال … مي بيني من چشم دارم

گفتم سؤال من این طور است گفت بگو و لو سؤال تو احمقانه است گفتم چشم داری
گفت بلی گفتم چشم را میخواهی چه کنی گفت به او میبینم اشخاص و الوان و
اشیاء را گفتم آیا دماغ داری گفت بلی گفتم میخواهی چه کنی گفت میخواهم
رایحه و بوها را استشمام نمایم گفتم آلت اذن گوش داری گفت بلی
گفتم چه میکنی با گوش گفت بشنوم اصوات را گفتم آیا زبان و دهان
داری گفت بلی گفتم چه میکنی او را گفت میچشم طعم هر چیزی را گفتم آیا قلب
داری گفت بلی گفتم قلب را میخواهی چه کنی گفت تمیز بدهم هر چیزی که وارد
میشود بجوارح و حواس گفتم آیا ممکن است اعضا و جوارح و حواس مستغنی
باشند از قلب گفت نه گفتم چگونه میشود ممکن نیست رفع احتیاج جوارح
از قلب گفتم جوارح که صحیح و سالم اند چه احتیاج بقلب دارند گفت یا بنی
جوارح وقتیکه در یک شک کردند در کار خودشان رد میکنیم بسوی قلب
تا اینکه رفع شک شود و یقین نمایم و شک را باطل نماید گفتم کسی که
قلب را قرار داده برای شک جوارح گفت بلی گفتم یا ابا مروان خدای
متعال اعضا و جوارح تو را مهمل نگذارده امامی برای ایشان قرار داد و
تا صحیح را از سقیم و حق را از باطل تمیز بدهد شک را از دل بیقین نماید
آیا چگونه وا میگذارد در عالم کبیر اینهمه خلق را در حیرت و جهالت و
شک و حال در عالم صغیر مهمل نگذارده آیا امام و حجت نباید باشد
که مردم را از شک و حیرت نجات بدهد معترضه اگر میگفت قرآن
امام است میگفتیم قرآن فصیح در آن مطلبی لازم دارد لا یعلم تاویله الا الله
کلام الله صامت تنها حجت نیست اگر بود اینهمه اختلاف چه بود معترضه
لا یزالون مختلفین الا من رحم ربک و لذلک خلقهم پس عرض کرد و فرمایش
امام آمد و کسی ساکت شد سر بزیر انداخت پس سر بلند کرد گفت تو هشامی
حکم نشستی گفتم نه گفت آیا از جلسای او هستی گفتم نه گفت پس اهل
کجائی گفتم از اهل کوفه گفت پس تو خود هشامی مرا بغل کرد و پهلوی خود
نشانید حضرت خنده کرد و فرمود یا هشام که تو را تعلیم کرده
این بیان را

این بیان را عرض کرد قربانت اینها را تمام از شما یاد گرفته‌ام ترکیب کردم
فرمود والله هذا مکتوب فی صحف ابراهیم و موسی پس دانسته شد که
امام قلب عالم امکان است و چنانچه اگر جزئی صدمه بقلب برسد تمام
جسد و اتباع او متاثر مضطرب میشوند چرا که سلطان در مملکت بدن است
و لطیفه ربانی و مشرق فیض سبحانی است همینطور است اگر صدمه
بامام برسد موجب اضطراب و انقلاب تمام عالم کبیر خواهد بود و در
بعضی روایات در تفسیر و اشرقت الارض بنور ربها مراد از رب و مربی
در اینجا امام است که مربی زمان است و علت غائی است خلق الارض
للنبات و النبات للحیوان و الحیوان للانسان و آخر درجات انسان
امام است که او انسان کامل است و سلطان عالم ارضین و خلیفة الله
رب العالمین و غایة هذه الاکوان فرمود نحن صنائع الله و الخلق بعد
صنائع لنا مسبب بدون سبب و علت بدون معلول و معلول بی علت بود
محال است اگر امام نباشد لساخت الارض باهلها بعض حجة امام
غائب حاضر است رخ الامام بنور کرده اند کما ان القلب لا یصیبه
مصیبة الا و قد اطلع علیها کل الاعضاء من جهة تاثرها بذلک
پس ثابت شد از شهادت امام حسین انقلاب و اضطراب و تاثر در
عالم و در تمام عالم هر چیزی در خور حال خود دید و هم باید است تاثر عالم
در جوارح فرع هر جواره جوارح لازم است محقق است تا آنچه جواره دارد
طول کرده و غیر حالا هر چه جواهی قوی تر است تاثیرش بیشتر است و در
عالم کبیر جواره شبیه با ایمان و توحید و تصدیق است پس اینها نکه خدا
حق خوانده و معبود امیر مرده خوانده کافر منافق میشود اگر بهم شود
از ناله ربانی و معرفت حمد خداست بلکه رقت بشر است که لا قائل له
بر بشر راجع به ملکوتی است و لو جلوه ضعیف باشد باز رقت را دارد که
از اثر آن جهت رحم کردن کفار بفقرا و ضعفا پس هر چه جواره قویتر باشد

مصائب امام بیشتر از همه میکند با وریست که بعد از سید الساجدین کفار قتلگاه در حقیقت نزدیک بود هلاک بشوند و بهمین جهت هیچکس مثل خانم رسالت گریه نکردند هیچ زن از خانهای رسالت بلند نشد امام زیارت معتبره بدنها الدموع دما پر احراق قلب و تألم و تأثر و توجع در مصیبت عظمی و کبری چون خواه قلب به توحید و ایمان بلاکها ایمان زینب فرمود ماذکرت عند مؤمن الا بکی و اعظم المصائب و از فقرات زیارت ماثوره از حضرت صادق السلام علیک یا اباعبدالله انا لله و انا الیه راجعون ما اعظم مصیبتک عند من عرف الله و اجل مصیبتک عند الملأ الاعلی و عند انبیاء الله و عند رسل الله اگر گوئی این بیان منافات دارد با اخبار که وارد شده که تمام موجودات برای امام گریه کردند ملکوتیه ملکیات از جنبه و از جهه دار ند یکی جنبه ملکوتیه جهه فرع و در مرتبه ملکوتیه هر موجودی لا علاج است یعنی دانسته و علاج با لبع عالی است و حکم عالی بر دانی نافذ است ظهور گریه مثل اینکه در مقام اظهار اعجاز و معجزه هرچه اراده کردند خادمان کن فیکون فرد امطیع اند و لله یسجد من فی السموات و الارض طوعا و کرها و در مورد الم تر ان الله یسجد له من فی السموات و من فی الارض والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب که اشاره است به سجود تکوینی مر توحید در همه موجودات سایر و جاریست بعد فرموده و کثیر من الناس و کثیر حق علیه العذاب اشاره به سجود تکلیفی و تشریعی پس ایمان تکوینی را جمیع اشیاء و تابع است هرچند ایمان تشریعی انها متعلق با سه پس هر موجودی باندازه و درجه ایمانش در مصیبت امام داده است فطره اولیه متأثر و متألم شود ولکن در مقام اختیار و ظهور مرحله تشریع مختلف میشوند چنانچه فرمودند لطمه وجوه و ال عثمان گریه نکردند پس در حقیقت منافاتی نیست بین اخبار دسایل ص ۳۰۶

دو رفت و رفت زیارت ... زمین با ... بیشتر از تمام ... انبیاء ... مقام ... روضه ... مظلوم ... امام ... متعال ... انبیاء و ملائکه ... ملائکه ... و اولیاء ... و سلسله عصمت و طهارت

دسایل ص ۳۰۶ باب سیم در اخبار سالفه از امم ماضیه در شهادت امام حسین علیه السلام از جمله اخبار وحی کودکی است که عادت بود در بنی اسرائیل و لدی بودند بنام ... ابتهال با ابتهال عاقبت بالحاج والزام در دعا خدا و ندی پسری با و مرحمت فرمود در حال طفولیت که هیچ طفلی در آن حال تکلم نکرده عادة تکلم میکرد و خبر از انبیه مبدأ و اسباب و حقیقت و حیرت پدر و مادر شد که این بود حالت دنیا عاقبت گردند که ساکت شود پس دیگر تکلم نکرد از جمله خبر داده از سید آخرالزمان و شهادت امام حسین سلام الله علیه و واقعه کربلا و کوفه آن اخبار را نوشتند و کتابی درست کردند در کمال سعی و اهتمام آن را محافظه مینمودند و در سه فقره شهادت مظلوم کربلا را در کمال ظهور و وضوح القیه بزبان فقره اول در حرف شین گوید شقیقا

شقیقا مشینا حیقا و معقا عیقا و دعقا مستنقا

ارزو مفدان و سائلان که کشته اند و واقع شوند در رشد و بحثی در مصیبت صاحب کتاب انباء الاخبار ملا اسمعیل قزوینی از جمله از علمای یهود بود در اواخر عمر مستبصر شد چند کتاب در حقیقت دین اسلام نوشت از آن اخبار یهود و سایر فرق باطله از او سؤال کردند چه شد توکه ملیبانند بدین حقه اسلام گفت از اخبار وحی کودک دیدم منطبق شد با فقرات ... از آن ... او گوید مراد از شقی نفر از خواص و مراد از ان مظلوم ... از ارکان شهدا باشد مثل ابوالفضل و برادران خود امام و قاسم ابن الحسن و مراد از لاحقین اصحاب اند فقره دوم در حرف صاد گوید

صبوعا نصبیعا نشرقا و نقرعا و صبودعا یبتعا لیتبوعا نشقشعا ترجمه اکه صاحب محضر الشهود در ... و ... تا احمد معبود ... گوید در کمال وضوح است خیمهای عزت و جلالت که سکون و مقر احفاد اوست سوخته میشود و اقربای او که معرفی در ... عزت و نعمت و راحت بودند در ... ظاهر میشوند فقره سیم در حرف قاف گوید قعیصا مشعرا عل یف سا دسفا

و در کتاب زند که کتاب زردشت حکیم است مجوس او را پیغمبر دانند
و کتاب او را منزل من السماء خوانند و آن کتاب مشتمل است
بر لغت [illegible] و [illegible] از جمله [illegible] معلم
که نامش [illegible] مشتمل است بر اخبار آتیه از روی نظرات
نجومیه و حرکات فلکیه و آنچه از آن کتاب مطابق کلمات
منه آمده است مجوس او را زند گویند و آنچه مخالف است مجوس
او را پازند دانند و شرح آن کتاب پازند است و بزعم مجوس
زردشت در سن چهل مبعوث برسالت شد و معجزه اش آن بود
که روی او که [illegible] در سینه اش [illegible] نمیدید و اول
کسیکه ترویج دین او کرد گشتاسب بود از سلاطین عجم و مجوسان
و [illegible] او [illegible] کلمات زند
را [illegible] نوشتند و [illegible] با نقره خالص اند و [illegible]
با آب طلا نوشتند و در [illegible] فارس گنبدی بنا کردند و در آنجا
[illegible] تا زمان اسکندر رومی در آن [illegible]
[illegible] تا آن گنبد را سوختند و از آثار
زردشت یکی درخت سروی بود در کشمیر که خود غرس کرده بود که
[illegible] شد که [illegible] تا زمانه [illegible]
[illegible] متوکل عباسی [illegible] کتاب
گوید مفصلا در مجموعه های خودم نوشته ام متوکل [illegible]
تماشای آن درخت [illegible]
آن درخت قطع کرده بسوی او فرستند مجوسیان [illegible]
بلکه قطع نمایند [illegible] هزار [illegible]
آن درخت [illegible]
در سایه او [illegible] وقتیکه قطع شد [illegible]
بسیار [illegible] شاخهای او [illegible]
کرده با [illegible] هزار [illegible]
منزل [illegible] متوکل [illegible]
در کتاب [illegible]

در کتاب [illegible] که منسوب است بجاماسب حکیم بنام [illegible]
نوشته در میان مجوسیان بسیار شهرت دارد و جاماسب [illegible]
زردشت بوده و در علم النجوم و افلاک مهارتی تمام داشته [illegible]
مدت [illegible] هزار [illegible] که ترتیب داده بود [illegible]
[illegible] حضرت خاتم [illegible] واقعه [illegible]
[illegible] که [illegible] است [illegible] جهان [illegible]
زمان [illegible] از روی علم و عدد [illegible]
امام [illegible] مجوس [illegible] و اسم [illegible] میخوانند
[illegible] کعب الاحبار [illegible] در امالی صدوق [illegible]
و در کتاب [illegible] صفحه ٣٠٧ مفصل نوشته و خودم اجمالا
[illegible] مجموعه خود نوشته ام و از جمله [illegible]
[illegible] در صفحه [illegible] از مولفات متاخرین نقل میکنند
[illegible] الف فارسی [illegible]
[illegible] هر چه میخواهد [illegible]
[illegible] میخواهند [illegible] خواب [illegible]
[illegible] گفت امیر [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] آن [illegible] میخوانند
[illegible] در میان [illegible] کامل
[illegible]
[illegible] کامل [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] بخدا قسم [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] خواهم [illegible]

و مدت آخر عمر مبتلی بحکه که مرض حقل از برت در روضه بکلی قسم بعد از
قتل سید مظهر زیست تحوا میکرد دیگر و همراه خود تخواهی رسید گوش بده
حکایت خودم را با مدرت در سفر بگویم که سفر سلام مشرفیم گشته
من واماندم از رفقا عقب ماندم بسیار گرسنه شدم تا کوهان مدینه
رسیدم در راه کوبه آب طلبیدم از آنکه که راه آب خبر داد از حالات
شهادت امام حسین و قاتلین او که نصف عذاب جهنم از قاتل
مر مجعو است   لی زیارتی حسین حکم کرد زبان کاملاً بریدند بعد از
ملک روز از دنیا خلاص شد رحمة الله و رضوانه علیه

[illegible]

وسایل ص ۱۲ س ۳ باب چهارم در ذکر آیاتی که درباره امام حسین نازل شده
یا نفس [illegible] وجعلها کلمة باقیة فی عقبه تفسیر فرمود مراد
از کلمه باقیه امامت است خدا قرار داد در عقب امام حسین نه امام حسن
راوی عرض کرد امام حسن بزرگتر است چرا در صلب او قرار نداد فرمود موسی و هارون
هر دو برادر بودند و موسی اولوالعزم بود خداوند نبوت و امامت را در صلب
هارون نهاد و او حکیم است لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون کاتب گوید
آیه راجع است بابراهیم سلام الله علیه و ضمیر عقبه هم راجع بابراهیم
لکن منافات ندارد امام حسین از صلب ابراهیم است که خداوند

که خداوند در صلب ابراهیم گذارده بود پس امامت را در صلب امام حسین قرار داد
تا قیامت نه در صلب امام حسن   اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی
کتاب الله   منها و فدیناه بذبح عظیم و ترکنا علیه فی الآخرین
ذبح عظیم امام حسین است از آخرین که گریه حضرت خلیل برای امام حسین [illegible]
بالاتر شد از ذبح اسمعیل   و [illegible] ذبح باید [illegible]
آمد ای خلیل خدا میخواهی فرزندت ذبح کنی او را بدل عوض کن سبحان الله
[illegible] معصیت نکرده چگونه دلت آمد فرمود خدایا من در خواب امر فرمود
عرض کرد او [illegible] ملائکه خدا سجده میکنند و تو امامی هر گاه انکار کنی
مردم هم خواهند نمود [illegible] فرمود لا و الله لا اکلک مقدار
یک دم کار در راه گذارد و جبرئیل برگرداند پشت کارد را گذارد فلما اسلما
وتله للجبین ندای شنید یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا انا کذلک نجزی المحسنین
گوسفندی دید از جانب کوه سرازیر میاید بگیر عوض فرزندت ذبح کن حضرت خلیل
اسمعیل را بجا نظر گذارد آمد گوسفند را بگیرد فرار کرد بجمره اولی آمد خلیل
هفت سنگ زد [illegible] از آنجا بجمره وسطی رفت خلیل آمد هفت
سنگ بجانب او افکند که او را برگرداند فرار کرد بجمره کبری خلیل هفت
سنگ انداخت تا او را گرفت چون کبش حاضر شد جبرئیل فرمود الله اکبر
ابراهیم فرمود لا اله الا الله و الله اکبر اسمعیل [illegible] فرمود الله اکبر ولله
الحمد و این کلمات هم شعار اسلام شد ملائکه گفتند الله اکبر حیوان شد که
[illegible] از همه موجودات [illegible] امر بوده ابراهیم را امر کرده صدای
تکبیر بلند   دیگر ذبح نیست [illegible]   و اما قوله الکبر و [illegible]
[illegible]

ومنها آیه مبارکه من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا
مظلوم مطلق امام حسین است که ولی من یشاء الله که ظاهر شد
انتقام میکشد از قتله و اولاد ایشان بلکه در مجلس سید الساجدین بود
عرض کرد یا ابن رسول الله اسلاف ایشان مظلوم گشته اند مهدی چه
انتقام میکشد از اخلاف با اینکه خلاف ظاهر آیه ولا تزر وازرة وزر
اخری فرمودند درست است بعد مثلی میزنند مطلب باید قرآن عربی است
خدا از زبان قوم با ایشان حرف زده در اصطلاح عرب معروف است
مثلا شخصی از قبیله بنی تمیم ملاقات کرد در حالیکه بنی تمیم قبیله فلان
قتل و غارت کرده بودند در زمان پیش آن شخص رو کرد به شخص بنی تمیم
عتاب و خطاب شما کشتید و قتل و غارت کردید فلان قبیله را و شما
حبس کردید و شما چنان کردید و حال آنکه مخاطب بلکه بنی تمیم نبود از آن
قبیله و او هم در زمان قتل و غارت هیچ دنیا نیامده بود مع ذلک از
باب توبیخ و تعبیر و مذمت این طور عتاب و خطاب میکنند همچنین مثلا
اگر طایفه صاحب سخی و مضیف خانه باشند بلکه از آن طایفه
که هنوز در مقام تمجید و تعریف گوئی شما حبیبی و جان باشید [illegible]
و ثنا شد و دیگر آنکه روز می‌بیند این اخلاف با فعال اسلاف خود
پس اخلاف هم شریک‌اند در گناه اسلاف خود ومنها ووصینا
الانسان بوالدیه حسنا حملته امه کرها ووضعته کرها
وصیت کردیم انسان را به نیکوئی کردن بوالدین خود زیرا که مادر
بار او بر داشته در رحم خود زحمت کشید و کراهیت و سختی و
دشواری بزاییدن و از رشته همه تاریخ و [illegible] پرستاری کردن
وحمله وفصاله ثلاثون شهرا تا ولیعهد خاص امام حسین است بالاخبار
وارد شده جبرئیل خبر آورد در شهادت امام حسین و چند خبر در دنیا
عوض شهادت با امام حسین داد از شفاعت ائمه از ذریه ایشان شفا
در تربتش و اجابت دعا تحت قبه‌اش حتی دارد که عوض کردار
[illegible]
[illegible] رحمة للعالمین

ومن

ومنها اذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت ومنها الذین
اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله بیرون کردند
[illegible] اصحاب بیرون کردند امام حسین را از مدینه و مکه گناهی
غیر این نداشتند که میگفتند ربنا الله اطاعت خدا میکردند نه اطاعت
یزید اطاعت ما باید بکنید اطاعت شیطان فلا عدوان الا علی
الظالمین عدوان در زبان عرب است قوم تو حرف [illegible]
تتبعها الرادفه روزیکه میلرزند حرکت کننده کان میگویند
مراد از رادفه امیرالمؤمنین است که بعد از محمد امام حسین بر گردد [illegible]
انها کاتب گوید ظاهر آیه وافی با این معنی نیست که مراد از رادفه [illegible]
امام حسین است چه معنی دارد از رادفه امام حسین شاید مراد از رجفه مردم
آن وقت باشند از ترس [illegible] منتقمین سلام الله علیهم اجمعین [illegible]
بگویند الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض [illegible]
ومنها ما شاء وبخوانند سوره انا فتحنا که ظاهر معنی [illegible]
باطنا همین است که بعضی از فرط محبت با امت مباهات میکنند الی گناه
و [illegible] دیگران گردن من گذار خدا و آنها هم بدل خوب ما تقدم من
ذنبک وما تاخر فرمایند کاتب گوید باید امت نو شد که
فرمود من بعنی [illegible] در است حضرت صادق مفهوم [illegible]
[illegible] فقط که آن شیعیان ماست [illegible]
[illegible] که بتا بعید ما نشد [illegible] وعده با [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible] مردمان [illegible] والسلام
در [illegible] تفسیر ووصینا الانسان بوالدیه [illegible] که مراد
از انسان رسول الله است و والدیه [illegible] خوانده اند که مراد حسنین
باشند [illegible] حسنا [illegible] امام حسین حملته امه کرها [illegible]
[illegible] زیرا که خدا [illegible] خبر داد از امام حسین [illegible]
مصیبات و شهادت آنحضرت و بعد در عوض شهادت [illegible]
باشند در [illegible] و [illegible] که [illegible] خواهد [illegible]
[illegible] دشمنان و قاتلان خود [illegible] زنده [illegible]

ونشر والسنة ان هلبيك ملكوت الارض وهي حصون
اليها ويقتلون اعين خير لرسول الله وزيدان نمن على
الذين استضعفوا في الارض الآية وقوله ولقد كتبنا في الزبور
من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحين
ام الفضل زوجه عباس بن عبد المطلب که نامش لبابه بنت حرث بود گفت
در خواب دیدم عضوی از اعضای پیغمبر جدا شد افتاد بحجر و نقل من گریستم
آن را میکردم تا پیغمبر رسید و از رد که خواب خود را عرض کردم فرمود زود
باشد خداوندا را فاطمه پسری بخش بدهد تو او را در بغل خود تربیت نمائی
بهمین قسم شد پس روزی امام حسین را دادم بغل پیغمبر اتفاقا بول کرد قطره ای
بعمر رسید من امام حسین را مخصوصی آزردم بعضی نوشته اند که [illegible]
عیال [illegible] گفت الطفل [illegible] غضب شد فرمود [illegible]
آب است [illegible] چرا حسین مرا آزردی رفتم آب آوردم دیدم پیغمبر صلی الله
و آله گریه میکند فرمود [illegible] جبرئیل میگوید حسین تو را [illegible] میکشند
[illegible] ام الفضل حسین تو را [illegible] اما [illegible] تو او را [illegible]
و بعضی مثل صدوق این خواب را با سه [illegible] ذکر میکنند که ام ایمن
در خواب دید عضوی از پیغمبر افتاد بخانه او و همه گریه میکرد و خواب را
[illegible] پیغمبر رسید تشریف آورد فرمود [illegible] خواب خود را عرض کرد
فرمود خدا از فاطمه پسری بخش بدهد تو خواهی او را [illegible] صاحب
کشف الغمه و در النظیم [illegible] در ذکر فضائل امام حسین [illegible]
[illegible] رفع تنافی و تحریف [illegible]
ابن عباس گوید ولادت امام حسین [illegible]
[illegible]
آمد فاطمه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بعونه

بعقوبت گرفتار گردو مال رسید اما قسم [illegible] نسجود کن [illegible]
باز دید خبر [illegible] کرده بسیار از ملائکه صعود و نزول میکنند آخر از
جبرئیل رسید مگر قیامت قیام کرده چه خبر است فرمود مولودی
به حبیب خود محمد مرحمت فرموده ما از [illegible] رفته بودیم [illegible]
[illegible] ازسلام مرا بحبیب خدا رسان [illegible]
[illegible] عقوبت [illegible] خود [illegible]
[illegible] اول [illegible] از [illegible]
در کند [illegible] فخر میکرد من [illegible]
صاحب [illegible] در اخبار اشکالاتی وارد است مثل [illegible]
شکستن [illegible] قطره [illegible] شدن خون و بعضی اختلافها
[illegible] ذکر کتاب بحار الانوار في حل مشكلات الاخبار [illegible]
و [illegible] صافی در حل آنها و رفع اشکالات نموده ایم [illegible]
[illegible] و گذار نکرده اند و [illegible] که دست [illegible]
[illegible] مشکلات [illegible] عطف [illegible]
[illegible] حضرت ابی عبد الله
[illegible] عراق بود [illegible] عباس و عبد الله [illegible] شد عبد الله
[illegible] سید حضرت رو کرد با بن عباس فرمود یا ابن
عباس ما تقول في قوم اخرجوا ابن بنت نبيهم من وطنه و
داره ومن حرم جده [illegible] مقيما [illegible]
فله وسفك [illegible] دماءه ولم [illegible] الله [illegible]
[illegible] ولم [illegible] منكم ولا اما قال ابن عباس جعلت فداك
[illegible] الى الكوفه فلانس [illegible]
[illegible] قتال [illegible]
هؤلاء النسوه [illegible]
[illegible] ابن عم [illegible] والله
[illegible] رسول الله [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] معي وهن [illegible]

بسم الله الاعلی در کتاب رسائل مظفری ص ۳۸۴ در انتقام از ظالمین آل محمد
سلام الله علیهم جمعیت در آیات و اخبار بسیار که مکرر به معجزه حضرت متعال
وعده داده انتقام بکشد از ظالمین خصوصاً از قتله امام حسین
و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً گرچه انتقام حقیقی در ظهور نور خدا
و زمان رجعت که امام زمان و سایرین از ائمه انام هر یک رجعت
نمایند زنده میکنند ایشان را و میکشند هر قتله را هفتاد مرتبه و در آخر
هم مخلد اند در جهنم ولکن قبل از رجعت هم خداوند [illegible]
دنیا ایشان را بکیفر فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب
کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا
هم مبلسون فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین
چون در آخرت [illegible] مهلتشان داد [illegible]
خلیفه کربلا [illegible] که خونخواهان امام حسین [illegible]
مرد [illegible] و مثل مختار ابن ابی عبید [illegible] هزار از ایشان
مختصر [illegible] دل شیعیان [illegible] ولکن مهلت بنی امیه تمام شد با هزاران
که هزار [illegible] با سلطنت و ظلم و طغیان کردند لیلة القدر خیر
من الف شهر دولت ایشان منقرض شد [illegible] خلافت
باطله بنی عباس که اول ایشان ابوالعباس احمد سفاح ابن محمد ابن علی
ابن عبدالله ابن عباس بود در تخت نشست از سطوت و شوکت او [illegible]
فرار کردند متفرق شدند در شرق و غرب عالم کوهها و صحراها و جزیره‌ها
پس سفاح نوشت تمام اطراف و اعلان کرد که من تمام را امان دادم
بیایند بسوی من که در حق تمام خیر خواهم احسان کردم بیایند در پای تخت
حاضر شوند مورد مشورت خلیفه و مدیر امور باشند و خلعتهای فاخره
برای ایشان [illegible] پس رؤسای آل زیاد و آل مروان و آل یزید
جمع آمدند از صغیر و کبیر و وضیع و شریف که عدد ایشان رسید بمقدار
هزار نفر و ~~[illegible]~~ بود سفاح ایشان را
از طرف دولت و جیب خود [illegible] اکرام نمود و هر یک را منصبی و
خلعتی و حقوق و وظیفه مقرر فرمود لکن خاص و عام از این مطلب متحیر بودند
تعجب میکردند که خلیفه چگونه اعدای خود را اینهمه احترام میکند تا اینکه
روزی

روزی بر تخت جلال نشسته بود و تمام بنی امیه در مجلس او حاضر و کرسیهای طلا
و نقره از حسب رتبت قرار داده ناگاه یکی از حجاب خلیفه وارد شد عرض کرد
در بیرون دار الاماره شخصی پیر و شکسته سیاه چهره بالای کهنه شتر لاغری
سوار اذن دخول میطلبد خلیفه از شنیدن اوصاف او گفت گمان اینست او
فلان یا سدیف است اذن بده بیاید چون بنی امیه اسم سدیف را شنیدند
رنگهایشان تغییر کرد و اعضاشان بلرزه و اضطراب درآمد و مختصر
حالات سدیف این بود که غلامی بود از بنی هاشم بسیار فصیح اللسان و قوی
القلب هر سال در موسم حج وقتیکه حجاج در مسجد الحرام ازدحام میکردند
میرفت بالای عمارت چاه زمزم خلق بلند میکرد مردم جمع میشدند پس
شروع میکرد بمدح آقایان خود از بنی هاشم و بنی امیه را هجو میکرد و قبایح
افعال ایشان ذکر میکرد و خلق را تحریص میکرد بر خلع بنی امیه و نصب
بنی هاشم چنانچه خدا و پیغمبر قرار داده پس سالی از سالها بعض اعدا
بالای عمارت زمزم و خلق بسیار حاضر او جمع شدند [illegible]
بنی امیه او را گرفتند و زخم بسیار زدند او را زدند بنحویکه گمان کردند مرده
بدن او را بالای مزبله انداختند شب زنی از بنی هاشم آمد او را برد بخانه
و معالجه کرد خوب شد پس از ترس بنی امیه در کوهها پنهان بود بنی امیه
گمان نمیکردند او زنده است خلاصه حالا شنید خلافت بنی هاشم آمد
وارد شد نظر بنی امیه را داخل چون نظر خود بلرزه درآمد سدیف
اولا انشاء اشعاری در مدح بنی هاشم و قدح بنی امیه انشاء و انشاد نمود
و مدح خلیفه و بعض از ظلمهای بنی امیه را تذکر داد و اشاره بمظلومیت
کربلا و مصائب نمود که بسیار گریست سفاح اول تسلی داد اهلاً و سهلاً
بروئیتک و طلعتک مرحبا باعث خوشنودی ما شدی ولکن عفو کردن
خطا و غلطها از دشمن اولی است از انتقام فان اکرم الناس
من عفی عند القدرة پس سفاح امر کرد خلعتی و کیسه زری با او دادند که
بحمام برود و حال خود را تغییر دهد فردا بمجلس ما حاضر شود

سدیف چون خلیفه نگاه کرد بنده‌های بنی امیه خیلی منقلب و درهم است
را رستگی ایشان فرمود این غلام فقیر و خیلی ضعیف الحال و العقل
و کثیر العیال است چشمانی کنجکاو او ملتمسانه [illegible]
در کار خود ثابت است بنی امیه از مجلس بیرون آمدند با غم و اندوه
و بعض ایشان از آنجا فرار کردند [illegible] هم راضی شدند که باید
آمده مجلس خلیفه در صف سلام حاضر شد آمدند و خلیفه هم ایشان را
اکرام و احترام فرمود باز سدیف وارد شد شعری چند در مدح خلیفه
خواند و تهدید و توبیخ نمود بنی امیه را سفاح گفت سدیف سخنهای
گذشته را بگذار حرفهای نفاقی را ترک کن عفو کن هر که در حق
تو ظلم کرده سدیف با نهایت غم و اندوه از مجلس خلیفه بیرون آمد
چون شب شد خلیفه او را احضار نمود فرمود یا سدیف چه قدر بی حوصله
و بی صبری گفت خلیفه دیگر صبر برایم نیست زخمهای دل من [illegible]
هیچ میدانی اینها چه ظلمها کرده اند در حق پیغمبر و اولاد پیغمبر و شیعیان
و فروگذار نکرده اند هیچ ظلمی [illegible] منبر [illegible]
زدند فرمود حاجت تو را خواهم برآورد طلبید نگین فصیح زبان [illegible]
در صفحه اسامی بنده‌های بنی امیه را در آنجا ثبت کرد تا و تعلیم [illegible]
که فردا وقتیکه خلیفه در مجلس نشست و مجلس [illegible]
با امر خلیفه اسامی را مرتب بخوان بر طبق سؤال خلیفه پس چهار هزار
غلام شجاع را امر فرمود چوب دستی و عمامه مسلح باشند با شمشیر
و گرزهای فولادی در هر وقت خلیفه عمامه از سر بر دارد بدست آرند تمام
بنی امیه را بکشند چون روز شد خلیفه امر کرد امروز روز
نوروز است خلیفه میخواهد عموما اعطا و انعام نماید [illegible]
در نظر دارم جای دیگر دیده ام [illegible]
که سفاح گفته باشد که امروز نوروز است و فلان ملکه گفته است
میخواهم خلیفه از بیت المال حقوق و وظایف اصحاب را [illegible]
نفر بیاید هر کدام خلیفه امر کرد تا زر و درهم و دینار بسیار آوردند

دیگر بنده‌های

و دیگر بنده‌های مرصع بجواهر و غیره از زینتها حاضر کردند و امر کرد در طاقچه
در طرف خاصی از مجلس بنشینند پس خلایق فوج فوج با زینت تمام آمدند
و بنی امیه هم آمدند قریب هفتاد هزار از آل زیاد و آل مروان در اطراف
و عمارات متفرق شدند تا از کاتب گوید که عده هفتاد هزار خیلی
بعید که در یک جا جمع بوده اند چطور قتل و چطور تمام بوده لعله
غلامانیکه مهیا کرده بود از کشتن بنی امیه چهار صد یا چهار هزار بوده
چهار هزار هم باشند با هفتاد هزار چگونه توانستند غالب آمدند مگر
بگوئیم هفتاد نفر از رؤسای بنی امیه بوده اند در آن مجلس و بعد
تدریجا ولایت بولایت امر بقتل اینها نمود از صغیر و کبیر تا رسید عده
مقتولین از بنی امیه به هفتاد هزار والا هیچ معقول نیست [illegible] که
مؤلف اشتباه کرده یا کاتب این کتاب [illegible] سفاح با تمام
[illegible] از بالای قصر متوجه شد به بنی امیه که امروز روز عطا و جود
خلیفه است و لکن میخواهم زمان پیغمبر باشد آیا پیغمبر اول از چه [illegible]
میکرد از مهاجرین یا انصار [illegible] شروع نمود همه گفتند الله اعلم [illegible]
[illegible] اولی هستند چرا که خویشان پیغمبر و خلیفه اند پس امر کرد
لغلامیکه تعلیم کرده بود نام [illegible] بخوان تا هر یک بیاید عطیه خود را
بگیرند غلام بصدای بلند گفت ابو عبیده ابن حارث [illegible]
زمان پیغمبر بهمین ترتیب بوده بیا عطیه خود بستان خلیفه گفت [illegible]
ابو عبیده چه شد [illegible] و اولاد [illegible] سدیف گفت در جنگ بدر
[illegible] از بنی امیه که شیبه [illegible] ربیعه [illegible] عبد شمس [illegible] خلیفه گفت من
[illegible] کسی دیگر را بخوان غلام گفت حمزه ابن عبد المطلب خلیفه
گفت او چه شد [illegible] یک زنی از طایفه بنی امیه
که نامش هنده بنت عتبه [illegible] ربیعه [illegible] غلامی را تطمیع کرد در احد او را
شهید کرد و هنده آمد شکم او را درید جگر حمزه را بیرون آورد [illegible]
پس بگردن آویخت [illegible] میخواست بخورد [illegible] سنگ شد در دهان او خلیفه

خلیفه گفت من خبر ندارم حالا که نیست اسم او را هم محو کن دیگر نگو
ابن ابی طالب
غلام گفت مسلم بن عقیل را خبر عطای خود لستان خلیفه گفت او
در کجاست و چه شد سعد نقف گفت این جماعت او را در کوفه [illegible]
کشتند اموال او را به غارت بردند خلیفه گفت من خبر او را ندارم حالا که او
نیست اسم او را محو کن دیگر او را مخوان غلام گفت مسلم ابن عقیل بیا
عطای خود را بگیر خلیفه گفت او کجاست و چه شد سعد نقف گفت
او را هم اشقیا در کوفه کشتند بدنش را از بالای قصر زیر
انداختند و ریسمان به پای او بستند در بازارها بالای خاک کشاندند
میکشیدند سرش را که خلیفه خروج کرد و تمام او را سب کردند
سفاح گفت من خبر او را ندارم حالا که نیست اسم او را از دفتر محو کن
دیگر او را مخوان غلام گفت علی ابن ابی طالب سفاح گفت کجاست و چه شد
آن بزرگوار سعد نقف گفت ابن ملجم مرادی آن حضرت را در نماز در
محراب شهید کرد و معاویه در شام عید گرفت باز خلیفه گفت دیگر را
بخوان غلام گفت کجاست حسن مجتبی پسرش سعد نقف گفت او را
ملعون معاویه جعده بنت اشعث مسموم کرد سفاح گفت دیگر را بخوان
غلام گفت کجاست حسین بن علی ابن ابی طالب سعد نقف گفت ای
خلیفه آن حضرت را جماعت بابا و یزید و عمر ابن سعد در کربلا
[illegible] کشتند بدنش را زیر سم اسبان [illegible] آفتاب انداختند و سر او
[illegible] بر نیزه کردند در شام بردند خلیفه گفت دیگر را بخوان غلام گفت
ابن زید آل علی الحسنی در بعضی کتب است که سفاح بعد از اسم [illegible]
امام حسن [illegible] زنی دگفت یا الله [illegible] الحسنی و [illegible]
جماعت که [illegible] هرگز [illegible] اسم [illegible] بنی امیه کشتند که [illegible]
[illegible] بیزار [illegible] بخشید [illegible] که خون [illegible]
[illegible] شد ولکن بعضی متعرض اند که رسید با اینجا غلام [illegible] از
[illegible] الامام ابراهیم ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس خلیفه گفت
او کجاست

او کجاست و چه شد سعد نقف گفت [illegible] بنی امیه [illegible] بقتل خود [illegible]
خلیفه گفت [illegible] یا سعد نقف چرا اینجا [illegible] جواب [illegible]
عرض کرد از شما حیا کردم و حرمت [illegible] نگاه در [illegible] ادب [illegible]
بگویم باز [illegible] سفاح گفت تو [illegible] من بگو عرض کرد
که از [illegible] او را مروان [illegible] امر کرد سر او را در [illegible]
[illegible] گذارده کشتند و باقی بدن او را [illegible] گوره
[illegible] گذاردند و [illegible] تازیانه [illegible] بالسوخت و [illegible]
که از بنی امیه در مجلس [illegible] غلام [illegible] و [illegible]
[illegible] بنی امیه [illegible] خلیفه [illegible] او را [illegible] آورده [illegible]
[illegible] سعد نقف گفت [illegible] مقصود [illegible] ندارم
پس سفاح عمامه [illegible] صدا [illegible] دکره [illegible]
[illegible] غلامان [illegible] آوردند پس [illegible]
[illegible] چند مشغول [illegible] شد [illegible] سفاح [illegible]
کار [illegible] خود [illegible] دولت [illegible] میکنند [illegible]
[illegible] واقع شده کار [illegible] اهم [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] و [illegible]
[illegible] هرگاه از بنی امیه [illegible]
آورده [illegible] طفل صغیر الرحم [illegible]
[illegible] معاویه [illegible] در باره [illegible]
سلام الله علیه [illegible] امام حسن و
[illegible] والرحم [illegible] چهار [illegible]
بعد از [illegible] گفت [illegible] بنی امیه [illegible]
فقطع دابر القوم الذین ظلموا الحمد لله رب العالمین [illegible]
[illegible] سعد نقف [illegible] داد [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] که [illegible] رحمة الله علیه [illegible]

در کتب معتبره نقل کرده اند چون این آیه نازل شد در مذمت یهودیان

وإذ أخذنا ميثاقكم لا تسفكون دماءكم ولا تخرجون أنفسكم من دياركم ثم أقررتم وأنتم تشهدون ثم أنتم هؤلاء تقتلون أنفسكم وتخرجون فريقا منكم من ديارهم تظاهرون عليهم بالإثم والعدوان وإن يأتوكم أسارى تفادوهم وهو محرم عليكم إخراجهم أفتؤمنون ببعض الكتاب وتكفرون ببعض فما جزاء من يفعل ذلك منكم إلا خزي في الحياة الدنيا ويوم القيامة يردون إلى أشد العذاب وما الله بغافل عما تعملون أولئك الذين اشتروا الحياة الدنيا بالآخرة فلا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينصرون

بعضی فرموده اند نزول این آیه در مذمت یهود است و [illegible] درباره [illegible] من [illegible] یک [illegible] دارند که ایشان یهود امت من هستند عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود ایشان طایفه اند در امت من و [illegible] از امت من [illegible] نیکوترین ذریه مرا و پاکیزه ترین [illegible] تغییر [illegible] و [illegible] فرزند من حسین [illegible] یحیی بن زکریا [illegible] کرده بود [illegible] کذلک [illegible] امت مرا [illegible] از اولادها [illegible] قیامت [illegible] بشمشیر [illegible] انها و اولادانها [illegible] امام حسن خبر داد قال یا بنی انک ستساق الی العراق وهی ارض قد التقی بها النبیون واوصیاء النبیین وهی ارض تدعی عمورا وانک تستشهد بها ویستشهد معک جماعة من اصحابک لا یجدون الم مس الحدید [illegible] قلنا یا نار کونی بردا وسلاما علی ابراهیم [illegible]

در خرابات الجسان از نکری آذربایجانی نقل کرده

اگر بباد دهم زلف عنبرآسا را [illegible]
بدام خویش کشم آهوان صحرا را
[illegible] بدین خوشی کشم دختران ترسا را
[illegible] جبر [illegible]

از جمله قبور بزرگان در همدان یکی مولی فتح الله ابن مولی شکر الله کاشانی است در زمان دولت شاه طهماسب بود صاحب تفسیر منهج الصادقین بفارسی در سه مجلد و تفسیر خلاصة المنهج در یک مجلد بزرگ ضخیم و تنبیه الغافلین در ترجمه نهج البلاغه و کشف الاحتجاج در ترجمه احتجاج طبرسی که نسخه اش در [illegible] شاه صفی در اردبیل دیده شد [illegible] تاریخ [illegible] الفقها ۹۸۸ قبر شریفش در همدان [illegible] بالای قبرش رحمة الله علیه

از جمله قبر شیخ الرئیس ابو علی حسین ابن عبد الله ابن سینا پدرش از اهل بلخ [illegible] در سنه [illegible] در همدان [illegible] و قبر شریفش معروف است این اشعار از او

اسمع جمیع وصیتی واعمل بها فالطب مجموع بنظم کلامی
اقلل جماعک ما استطعت فانه ماء الحیاة یصب فی الارحام
واجعل غذائک کل یوم مرة واحذر طعاما قبل هضم طعام

و هم این شعر از یکی از بزرگان علمای همدان احمد ابن حسین ابن [illegible]

همدان لی بلد اقول بفضله لکنه من اقبح البلدان
صبیانه بالقبح مثل شیوخه وشیوخه فی العقل کالصبیان

ثقة الاسلام نوری رحمه الله از مولی زین العابدین سلماسی نقل کرده [illegible] اولاد خود ملا زین العابدین [illegible] بار از سفر خراسان مراجعت کردیم نگاه کردیم بکوه الوند که در قبله همدان است [illegible] سفید [illegible] نظرم آمد [illegible] تأمل کردم دیدم شیخ [illegible] سفید با عمامه سفید در صف [illegible] بلندی نشسته است و اطراف او سنگهای بزرگ [illegible] که [illegible] دیده [illegible] رفقا مشغول [illegible] بودند من رفتم نزد آن شیخ نزدیک شدم سلام کردم

[illegible] هشت

[illegible] [illegible]

حکایت حیوانات

توجهی بمن نمود جواب سلام داد تعارف کرد نشستم قدری با او انس گرفتم
صحبت کردم دیدم از فرق باطله نیست از عبادت و اولاد و غفلت
گزیده و در این مکان خدا را عبادت میکنند قدری سؤالات
کردم بعضی از عجایب را برای من نقل فرمود من جمله گفت من در
ماه رجب آنمکان را اختیار کردم چون چند ماه گذشت یک شب
وقت مغرب مشغول نماز بودم صداهای عجیب و ولوله عظیمی شنیدم
نماز را مختصر کردم دیدم بیابان پر از حیوانات است و همه توجه
کردند بجانب من و من خیلی ترسیدم نگاه کردم دیدم همه جنس
از حیوانات میان ایشان هستند که ضد یکدیگرند از قبیل شیر
و ببر و گرگ و آهو حیوانات دیگر خیلی تعجب میکنم که چه عالم
آمده حرمی و حالتی بعید میدیدم که حالا بمن بنمایند با انجام
دیدم بر سوار من کرده بنا کردند فریاد کردن و صیحه زدن صداها
غریب و عجیب یکوقت یادم آمد امشب شب عاشورا است و این
غوغا برای عزای امام حسین است که دیوانه وار عمامه را زمین زدم
بیرون آمدم میان آنها نگاه کردم سینه زدن حسین حسین میگفتم
نگاه باز نمودند آمدم وسط آنها و آنها دور حلقه زدند من
ملحق شدم عطشان حسین مظلوم حسین آنها هم گریه میکردند و
سر بزمین میزدند بعضی خود را میزدند بزبان حال افغان میکردند
طلوع فجر متفرق شدند الآن هم چند سال است در این شب از
حالتها عادت این است بعض اوقات اگر ماه
مشتبه بود از آمدن ایشان رفع اشتباه میشود

التمام

در مکافات و کندن چه دندان دزد از اسلام ثقة الاسلام
نوری از کتاب عقد الفرید نقل فرموده شخصی بود از صید کردن
ماهی امر خود را کفایت میکرد روزی ماهی بزرگی صید کرد و میبرد
بفروشد ظالمی دید خواست از او بگیرد ممانعت کرد ظالم
با عصا بکله اش زد ماهی را بجبر گرفت صیاد نگاه
الی بلند کرد و گفت الهی خلقتنی ضعیفا و خلقته قویا فخذ منه الحق
عاجلا الظالم ماهی برد زوجه اش بریان کرد و آورد ظالم
دست دراز کرد بخورد ماهی او را بدندان گرفت چنانچه بعضی
شد آمد نزد حکیم و حکیم گفت باید انگشت قطع شود و الا
سرایت بدست میکند قطع کرد پس درد شدید آمد بکف دست
باز حکیم از بند جدا کرد و درد متصل بالا میرفت ظالم صیحه
میزد آمد اطبا بیابان درختی گریه میکرد و استغاثه میکرد الهی
الم را از من دفع کن خدا رحم کرد با درختش رفت در خواب بدید
با او گفت تا کی اعضایت را قطع میکنی برو مظلوم را راضی
نما آمد بهر قسم بود او را راضی کرد پس از دردش خوب شد
در کتاب زهر الربیع در اصفهان مردی عصائی زد و جلاد
زد به قصد قتل او اتفاقا آن زن از دنیا رفت مرد از این
واقعه ترسید که جواب قبیله او را چه بگوید با یکی از دوستان
مشورت کرد او گفت جوان امردی را بیاور در کنار او بقتل برسان بعد
سر بریده یک طرفه زن آمد بگو من آمدم دیدم این جوان با زن
من زنا میکند من هر دو را کشتم همین را عمل کرد اولیاء زن
آمدند قانع شدند و او را تصدیق کردند صبح شد ملاقات
کرد بعضی را که مشورت کرده بود با او رسید انعام داد گفت ما

که دست پیری خانه تنها مانده است بروید آن جوان را به نزد من آورید پیر [illegible]
کاتدمن بذان من خیر بران الاخیر فقد وقع فیه در دار السلام شیخ
محمود عراقی است که عالم فقیه شیخ عبدالحسین خوانساری فرمود
در کربلای معلی عطاری بود مشهور و معروف مریض شده تمام
متاع دکانش که مال و اثاث البیت را فروخت صرف
مرضش نمود من رفتم بعیادتش دیدم بد حالی است به
پیرش گفت [illegible] فلان اشیاء را به بیرون ببر بفروش پولش را بیاور
صرف خود نمایم شاید راحت شوم یا بمردن ما صحبت
من گفتم این چه حرفیست مرفی آه کشید گفت فلانی [illegible]
و سرمایه زیاد داشتم در فلان سنه در کربلا مرضی پیدا شد
اطبا گفتند علاجش آب لیموی شیرازی است با این سبب آب لیمو
خیلی نایاب و گران شد من قدری از آن داشتم با [illegible]
ممزوج کردم با آن فروختم تا آنکه منحصر شد آب لیمو بمن منهم
زیاد غش کردم فروختم سرمایه ام تمام مفلوس شده مرض
شدم همه را فروختم حتی [illegible] متاع که گفتم نمودم شاید
شاید خلاص شوم در دار السلام عراقی است که حضرت موسی
از خدا خواست که بعضی از اسرار را آشکار کند باید خطاب رسید که
تحمل آن مشکل است حضرت موسی اصرار کرد خطاب رسید برو سر فلان
چشمه در جای پنهان شو تا مشاهده نمائی حضرت آمد در جنب آن
در میان شاخهای آن پنهان شد دید سواری رسید در سر چشمه
پیاده شد برهنه شد رفت میان چشمه شست و شوئی کرد
لباسها را پوشید روانه شد همیان پول را فراموش کرد رفت
کودکی رسید همیان را برداشت رفت پس کوری آمد بر سر
چشمه نشست صاحب همیان برگشت از کور مطالبه همیان نمود

آن کو

۱۱۵

آن کور هر چه [illegible] جواب داد صاحب همیان حربه باو زد او را کشت
کلیم عرض کرد چه حکمت بود همیان را دیگری برده عقوبتش بکور رسید
خطاب رسید آن کودک پدرش نزد صاحب همیان
مزدوری کرده بود از دنیا رفته بود و اجرت او بقدر آن
مقدار همیان در نزد صاحب همیان باقی مانده بود پس
آن کودک بحق خود رسید اما آن کور پدر صاحب همیان را
کشته بود پس قاتل بقصاص رسید و از شکسته شد از نوشیروان
رسیده بود چه شد که تو این عدالت را اختیار کردی گفت
[illegible] از زمان سلطنت از جائی عبور میکردم پیاده را دیدم
که چوب دست خود را بپای سگی زد پای آن حیوان شکست پس
سواری از آن پیاده گذشت اسب او لگد زد پای پیاده را
شکست آن سوار روانه شد پای اسبش بسوراخ جانوری رفت
[illegible] پایش شکست دانستم عاقبت ظلم وخیم است
نوشته اند که نوشیروان که بسیار [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] قیصر روم و خاقان چین و راجه هند [illegible] آمده در عالم
[illegible] نوشیروان از قیصر رسید [illegible]
[illegible] گفت چیزی [illegible] از این [illegible]
ازین حاجتی بخواه من حاجتش را روا کنم [illegible] از خاقان
[illegible] رسید او گفت [illegible] در نزد من [illegible]
[illegible] من [illegible] او را عفو نمایم [illegible]
او گفت محبوب [illegible] در نزد من [illegible] کار [illegible]
[illegible] کار از [illegible] من خائف باشد نوشیروان گفت
[illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible]
زنده گی تمام

درحیات عالم است از روح البیان نقل میکند که چون رستم زال
با اسفندیار مقابل شد ... میکرد چندین حملات میان ایشان واقع
شد از هر حمله جراحتی از اسفندیار به رستم رسید چون اسفندیار
رویین تن بود حملات رستم با او کارگر نمیشد آخر الامر رستم
با پدر خود زال مشورت کرد زال گفت تو با او دست نخواهی
یافت الا از فلان درخت تیری بتراشی پیکان آن تیر در
چشمهای اسفندیار را کور کند وقت با او دست یافتی رستم
همین کار را کرد و چشمهای او را نابینا کرد سبب آنچه
گفته اند که اسفندیار در جوانی شاخه درختی در دست داشت
بان شاخ بر سر [illegible] زد که آن طفل کور شد پس از آن
با خود اسفندیار آن شاخه را بزمین فرو برد و آن درختی
شد و در حالت محاربه رستم از همان درخت تیری درست کرد و چشمهای
اسفندیار را کور کرد. در باب [illegible] شیخ الاسلام نور [illegible]

فرمود که در ایام موسی الهادی برادر هارون الرشید در بغداد مردی
متمول بود و همسایه داشت فقیر این فقیر پسر [illegible]
غلام و [illegible] رضای او غلامی داشت [illegible]
گفت غلام من تو را [illegible] طلب [illegible] ذخیره کرده ام اما
[illegible] گفت چگونه اطاعت میکنم و حال آنکه تو از [illegible]
مهربان تری هر چه میخواهی امر کن گفت حالا از تو خبر [illegible]
تا روزی غلام را طلبید گفت وقت است [illegible] اکرم
مردم [illegible] میخواهند [illegible] این است که [illegible]
متمول [illegible] غلام گفت [illegible] او [illegible]
گفت نه [illegible] وقت [illegible] خواهند داد [illegible]
مرا [illegible] کرد او را [illegible] گفت مولا این چه سخن است
مردن تو چه [illegible] دل تو [illegible] چه او [illegible]

دی کر

مولی گفت رضای مرا میخواهی این آخر الامر علاج لا علاج قبول کرد
آخر ماه رفت تا آنکه کار را [illegible] داد غلام گفت زخم تعجیل کن غلام
کار را [illegible] بکلی مولی [illegible] صبح [illegible] خبر [illegible]
همسایه ها [illegible] مرد متمول و غلام فقیر [illegible] خلیفه [illegible]
آخر غلام اقرار کرد حکایات را گفت [illegible] غلام را
آزاد کرد و دیگران [illegible] بود. در باب [illegible] حکایت
شخص متمولی بود [illegible] در راه خدا انفاق میکرد از دنیا
رفت [illegible] هر که او [illegible] طلب مغفرت [illegible]
میکرد آمد از ماه [illegible] رسید که پدر من چه کرده است هر که برای
پدر طلب مغفرت میکند برای او گفت پدرت مال بسیاری داشت
در راه خدا انفاق میکرد منهم بعد از او انفاق کرده ام گفت پدرم
مال خود را انفاق میکرد تو مال غیر را گفت بکلام تو از این توبه
کرده گفت ما از من ذمه تو [illegible] کردم آیا چیزی باقی مانده
گفت چند درهم مانده گفت بیا در خدا انفاق است از این چند درهم
[illegible] رفت طلب فضل الهی [illegible] جنازه دید
[illegible] با خود گفت با همین پول تجارت میکنم و طلب [illegible]
آخرت را [illegible] درهم خرج دفن و کفن آن میت نمود گفت خدا
[illegible] با همین [illegible] درهم فضل و رحمت خود [illegible]
در این حال مردی پیدا شد پرسید کجا میروی گفت میروم طلب فضل
الهی گفت آیا چیزی در دست داری گفت هیچ درهم دادم گفت
اگر دلالت کنم تو را بچیزی مرا در آن امر شریک میکنی گفت
بلی گفت از این راه که میروی میرسی به درخانه که آنجا ضیافت
میکنند [illegible] احابت [illegible] چون رفتی و نشستی با خادم کرد
[illegible] ان [illegible] درهم [illegible] خواهند
[illegible] ذبح کن [illegible] متمول [illegible] بیرون
بیا در پیر [illegible] شهر که سلطان کور شده است کویی علاج

مگو من علاج میکنم چون هر کس بدعوی علاج حرف بزند تو اورا بکش سلطان گفت
او را دار زده تو الله مترس روزی یک جوان حکیم سلطان گفت
نه زیاد ... روز خوب میشود جوان رفت بدستور العمل
عمل نمود روز اول آثار نفع ظاهر شد روز دوم قدری بهتر شد
روز سیم چشمها کاملا مثل اول شد پادشاه گفت تو حق
حواله نکردی من دارم باید ... بتو بدهم گفت من
معافی دارم که از من طلب نشود اگر من از او جدا شوم سلطان
گفت میخواهی ... دختر ... ما هر چه لازم بود
داد بعد از چندی جوان حرکت کرد بوطن چون رسید بموقعیکه
آن مرد دستور العمل داده بود دید باز همان جا هست گفت بابا
چرا ... بعهد خود ... جوان گفت حاضرم چرا برویم منزل
گفت زن تو چه میکنی گفت اولاد ... میداریم دیگری
در عوض چیز دیگر ... پس آن مرد گفت من هیچ نمیخواهم ...
خداوند مرا امر فرمود در جزای وفق آن حدیث من تو را ...
کنم

در طلب طبیبه از مرحوم حاجی میرزا ... که در ...
... مرحوم حاجی ملا ... و حاجی میرزا ...
هر دو برادر از مجتهدین بودند که در زهد و ورع نظیر نداشتند ...
حاجی میرزا ... در علم طب چندان تحصیل نکرده ...
و ... ندیده بودیم از هیچ کس اینقدر مهارت و بصیرت
از برکت ... من در جواب ...
... شدم ... عظیم و ... بود که خیلی ...
باید یک ... گرفت و در آن زمان نزاع بود میان
... آورده بودند ...
متفرق کرده بودند و من ... دار الشفا منزل ...
... طفلی در بغل دارد
...

از ... زرد شد چون ... دید گفت ... مسلمانان ...
... خلق ... میکنید ... نگاه میدارید ...
آن ... بدادم آن روز ...
... در منزل نشسته بودم ناگاه مردی ...
گفت حاضر ... عارض شده ...
اگر طبیب ... دارید ... دستور ...
آمد که فلان ... طبیبم رفت و گفت ...
آن دوا ... خورد ... ساعتی ...
مرد آمد با او بود ...
... قصیده ... آن خانم ...
... بیان کرد که بعضی از آنها ... امراض ...
... بعضی از مفردات ادویه ...
... مزاج و طبیعت ...
... زمان شهرت ...
... آمدم طهران ... حکیم ...
... ادویه ... در طهران
مشهور شدم ...
... که زن ...

در مناقب از حضرت سید الشهداء سلام الله علیه که فرمودند
... فرمود افضل الاعمال بعد الصلوة ادخال
السرور فی قلب المؤمن بما لا اثم فیه ... دل
... در لئالی الاخبار ...
... زن ... سؤال کردم ...
... روزی ...
... بیرون آمده بود ...
میان چاه ... میان ...

ادعونی استجب لکم

کاست کویند همان است که [illegible] بر عدم مستجاب دعا که بعد از حاجات
زیاد و استقصا و فی بسیار خضعیدم و در مجمع عمای خودم نوشتم
که شه فرمود ادعو ربکم ادف لتعلیم زبان ساده
نما بحرف من رو بیه با منهم بحرف نمی آوردم بغیر تو مرا بجناب [illegible]
تو [illegible] لا اللهم اشهد انک العلیم الاله قضیه از زبان و [illegible]
از مردان و از علمای شیعه چه بسیار بسیار مستجاب الدعوه بوده‌اند
در بحار از عیاش رحمه الله روایت کرده که علی ابن عاصم [illegible]
رفت به زیارت امام حسین قبل از دیگر مرقد مطهر امام حسین
عارفی دل شسته ناگاه شیری آمد نزد او و او فرار نکرد و بیش [illegible]
دستش را بلند کرد و علی ابن عاصم فشار داد دید که خاری
به دستش رفته و آماس کرده آن خار را از کف او بیرون
آورد [illegible] تا چرک ها بیرون آمد [illegible] پاره از
عمامه پاره کرد و بست آن حیوان گشت و فرمود [illegible]
شیر رفت [illegible] آن حیوان که [illegible]
ملکه ملائکه مطیع امر او میشوند در دار السلام نوری از کتاب
زهرة الربیع نقل فرموده که یکسال در مکه معظمه [illegible]
[illegible] استسقا رفتند [illegible] مایوس برگشتند [illegible]
دیگر رفتند [illegible] مایوس برگردیدند دیدند غلام سیاهی
آمد استسقا دو رکعت نماز خواند بعد سجده رفت سر از سجده
بلند نکرد عرض کرد پروردگارا بعزت تو سر از سجده برندارم
تا وقتیکه باران رحمت به بنده گانت بباری
ناگاه ابری پیدا شد باران [illegible] غلام برگشت [illegible]
[illegible] رفت خانه برده فروشی [illegible]
[illegible] صبح [illegible] رفتم [illegible]
بیرون آمد گفتم [illegible] غلام [illegible]
آورد [illegible] دیدم غلام دیروز
در میان

در میان [illegible] غلامی [illegible] یک غلام [illegible]
[illegible] با [illegible] حرف [illegible] گفتم [illegible]
غلام [illegible] گفتم چند خریده گفت هفت درهم [illegible]
[illegible] هفت درهم خریدم غلام گفت [illegible]
گفتم [illegible] خدمت تو [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
اللهم انت [illegible] گفت الحمد لله [illegible] از مولای
[illegible] رکعت نماز خواند [illegible]
[illegible] الهی [illegible]
[illegible]
[illegible] ناگاه دیدم آن غلام [illegible]
[illegible] غسل دادم کفن نمودم [illegible]
[illegible] در خواب دیدم [illegible]
[illegible] کفن [illegible]
[illegible] است در بهشت

در [illegible] اخبار است [illegible]
[illegible] دعا [illegible] مستجاب [illegible]
[illegible] مستجاب [illegible]
[illegible] و ما [illegible]
از عذاب [illegible]
[illegible] دعا کننده مستجاب [illegible] حضرت موسی [illegible]
[illegible] عبور میکرد [illegible]
[illegible] غلام [illegible] سجده [illegible]
[illegible]
[illegible] دعا [illegible]
[illegible] یا رب ما هذا من فعالک و من [illegible]

وما اکفی ذلك انقضت علائق عفوك ام عافت آلاء الرباح
من طاعتك ام استبدلت فضلك على المذنبين المستغفرين
فمن خلی الخطایا بنی ام الحسنی الموت فتعجل بالعقوبة پس گرچه
از مکان خود حرکت کرد تا بدون رجب رسیده کان بار بیدار حضرت
اولا استغفار فرمود مرد هر انسانی که تقوی طلب کند خواهد
سفید جامه دخواهی سیاه باش مقصود در است انها بحرف خدا رفته
خدا بهم بحرف نشان رفت دیگر دعا کردن هم شرائطی دارد اهم
شرائط آن خداشناسی است که روی از معصوم سؤال میکنید
که خدا میفرماید ادعونی استجب لکم پس چرا دعا میکنیم مستجاب نمیشود حضرت
صادق فرمود شما میخوانید کسی را که نمیشناسید مثل بلعم ابن
باعور که آیه در شان او است واتل علیهم نبأ الذی
آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان
فکان من الغاوین از حضرت رضا روایت فرمود
خداوند بلعم ابن باعور اسم اعظم مرحمت فرموده بود هر دعا که
میکرد مستجاب میشد چون حضرت موسی با لشکر خود قصد
فرعونیان فرمود رفتند نزد او گفتند تو میبینی که موسی
میخواهد همه ما را بقتل رساند و ما با او طاقت مقابله نداریم
بیا و برو برای ما دعا کن که شر او را خدا از سر ما دفع کند بلعم
سوار بر حمار که بیاید بالای کوه مشرف بلشکر موسی شود در بین
راه [illegible] خواهید حمار بلا انقدر زد که رخواست مرتبه [illegible]
حیوان بزبان آمد وای بر تو بلعم بکجا میروی [illegible]
تو سوار شیطان میخواهی در حق پیغمبر خدا نفرین نمائی بلعم از
سخن آن حیوان متغیر شد حیوان را انقدر زد تا هلاک
گردید اسم اعظم یادش رفت پس رفت بالای کوه بلشکر [illegible]
مطلع شد دستها را بلند کرد که در حق ایشان دعای بد نماید
زبانش گردید در حق فرعونیان دعای بد کرد و گوشش کفیده

حضرت شریف بر دن رسید بعرض کردند آنکه حق آن جسد که
فقط وجود مبارک او بود دفن کردند خیلی گریه کرده [illegible] فرمود
علی بن الحسین امام چهارم شما و آن جسد پدرم بود عرض کردند حالا
کی تشریف میبرید فرمود در کوفه زندانی زیاد ارفظ باید بدست
و در این حدیث شریف مژدها و بشارتها و نکات است که معروف
است که حدیث ام ایمن که با کتب معتبره نوشته اند و در بقای شعر
اساکنه ضرع [illegible] در این زیاده از ... نقل میکنند باسلسله
اسناد معتبره که این قول در مکال از آیات نقل مقرر مانده سند باسند
فرمود با قریه آمار زیارت میکنید قبر ابی عبدالله الحسین علیه السلام که غائبه تار شده
عرض کردند زیارت فرمود را خبر زیارت میکنی آیا مقبر سلطان بدرد
ما اعلم در نزد او مکان و منزلی دارد و او یا یخ نهت از فضائل و
محبت ما که واجب است زیارت عرض کردم محمد حسن من الاده بردم در
زیارت ابی عبدالله ملک لله و خا العالم حجه الله و رسول خدا مال بهدایم
که کردم رسید در این فرمود محمد حسن است کفنی بمرتبه که شعر خود
الشرم المنیر که آیه خبرم با تو خبری که در ترک ... است از نجس خود را
دفن از اعضا شده مطلوبه در نزد من بنده لعدا از آنکه [illegible] سلطان با
در روم لطف آنچه رسید از شهدای بدر و جوانان دلش و صحابه پس آمده
با بلاها واحطاب گشتها سوار کرده حرم پیغمبر ایلی کوفه حشم من کم شجاع
شهدا شاه که محمد خدا است اصلاح جان از زرکت شد و شعب را
که در نزد بودن روح از بدن طلوع نماید محمد من [illegible] طلقه بشد در است از
گشتها بدست آمده انقل بعد قالت مالی اراك تجود بنفسك یا بقیة
جدی وابی و اخوتی گفتم چگونه جزع نکنم ... محمد خدا و برادران
و جوانان ما رتبه درجات خونهیده ... دشمنان میکنند مثل گشتها
ترکی و کفار گفت عمه فرا نگیرید لا یجزعنك ما تری فواله ان هذا العهد
لعهد من الله الی جدك رسول الله که در مسجد از ابراهیم که
زود اولیا معروف مایانند ان بدنها و دفن میکنند علامت
بلند از یاد باقی مانده گردد و دهور ایام و لا اله که ابدا جهد میکند
اثر و رسم آن باقی بماند و با فشا است با هم جد و جهد امه کفر و ضلاله

درانهم حیوا الطعام و خود و تطمیش ما را میکند بعد از انها کرد الحلو ظهر
ان نور را کفیم عمه جان این حدیث را از که شنیدی گفت
از ام ایمن از من نقل کرد روزی حضرت رسالت پناه بخانه حضرت فاطمه آورد
بود دادن حریره از برای پدر بزرگوارش و امیر المؤمنین طبقی از خرما
آورده حضرت متبسم طبقی که در او بود شیر و سرشیر با کره للی
نهاد بعد از آن شریف تناول کردند و دست مبارک خود را بیکوید آنگاه
بر سر بگذارد حضرت سید شیر فرمود ... بعد خود را
فرمود از هر یک ... دست مبارک را بشست و آب را
آن حضرت بر دست مبارک بر او بیرون آورد و البدیت بگا
بالا بلند خود فرمود پس ... نظر بجانب آسمان علیا از بار مرد
از جهت ... گردیدم و نماز گذاشت و دعا کرد پس حضرت ساجد
و سر بیشتر فا طال السجود و النشیج تنشیج با النبی که در رو
کوشند نظر کرد ... اشک ... مبارک روان بلند کرد بار دیگر
بالجیب باز ... مدد را روان ... همه گریه میکردیم پس فاطمه گفت
کرد آخرجرا گریه میکنی قلبهای ما را در هم کرد ... یا امیر
فرمود من نظر بسیار کردم مسرور ... که هیچ وقت بطور
مسرور نشده بودم جبرئیل نازل شد یا رسول الله خبر اطلاع شد که
در قلب تو گذشت ... سرورک با ... ولیک و ...
فاکمل لک النعمة وهناک العطیة بان جعلهم وذریتهم
محبیهم و شیعتهم معک فی الجنة لا تفرق بینک وبینهم
پس مصاحبی خواهد داشت ... از قوم ... همت نوکه
خود شان را ... کو میدانند ... ایشان ... و ...
لعنت میکنند ایشان را قتلا قتلا شتی مصارعهم پس یا محمد
صبر کن ... خدا ... لقضای خدا
کردم ... رضای خدا ... پس ... مصائب
بیان ... حتی ... بیده ... الحسین ...
... بدست خود بسوی امام حسین هذا مقتول و مظلوم

فی عصابة من ذریتک واهل بیتک و اخیار من امتک با خوندعی
کربلاء وهی اطهر بقاع الارض واعظمها حرمة وانها لمن بطحاء الجنة
زلزلت الارض من اقطارها ومادت الجبال وکثر اضطرابها
واصطفقت البحار بامواجها وماجت السموات باهلها
غضبا لک ولذریتک یا محمد ... ملائکه اذن میگیرند از
خدا ... ونصرت اهل بیت تو ... از خدا ... بیامرزنها
دریاها و کوهها و دریاها ... انی انا الله الملک القادر
الذی لا یفوته هارب ولا یعجزه ممتنع وانا اقدر فیه علی الانتصار
والانتقام ... حلال خود ... عذاب خواهم کرد ...
... هیچ ... عذاب ... ایشان ...
... یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی
الی ربک راضیة مرضیة ... ملائکه از آسمان ... نزد ...
در دستهاشان آنیه و ظروف از یاقوت و زمرد مملو از آب
حیات ... وار ... بهشت ... ایشان ... و از
طیب ... ایشان را ... ملائکه صف در صف می
ایستند ... ثم یبعث الله تعالی قوما من امتک
لم یعرفهم الکفار ولم یشرکوا فی تلک الدماء بقول ولا فعل ولا
نیة فیوارون اجسامهم ویقیمون رسما لقبر سید الشهداء علیه السلام
بتلک البطحاء یکون علما لاهل الحق وسببا للمؤمنین الی الفوز
... از آسمانها ... از ... هر روز ... هزار ملک
بالای قبر امام حسین ... تسبیح و تهلیل میکنند ... میکنند
و طلب آمرزش برای زوار ... ایشان ...
در قلب ام ... از پدر بزرگوارش رسید ... خبر کاهنه
ام ایمن ... هذا البلاء ...
یخافون ان یتخطفهم الناس ... الذی علی ...
النعیم ... علی ظهر الارض ... فی ... وشیعتکم

ولقد قال الهارسل آلرحمن اخربا بهذا الخبر ان ابليس في ذلك اليوم
يطير فرحا فيجول الارض كلها في شياطينه وعفاريته فيقول
يا معشر الشياطين قد ادركنا من ذرية آدم الطلب [illegible]
بلاكهم غاية الهلاك واورثناهم النار الا من اعتصم بهذه العصابة
فاجعلوا شغلكم تشكيك الناس فيهم وحملهم على عداوتهم واغرائهم
بهم واولياؤهم حتى تستحكم ضلالة الخلق وكفرهم ولا ينجوا منهم
ناج ولقد صدق عليهم ابليس ظنه وهو لذوب انه لا ينفع
مع عداوتكم عمل صالح ولا يضر مع محبتكم وموالاتكم ذنب غير الكبائر
پس [illegible] على ابن الحنفي فرمود [illegible] [illegible]
که از اهل بیت [illegible] مرد [illegible] در طلب [illegible]
هر آنچه معلوم بود

یا امة السوء

يا امة السوء لا سقيا لعهدكم	يا امة لم ترع حقا [illegible]
إنا ورسول الله يجمعنا	يوم القيامة ما [illegible]
تسيرونا على الاقتاب عارية	كأننا لم [illegible] فيكم دينا
في امة ما هذا الوقوف على	تلك المصائب لا تبكوا [illegible]
تصفقون علينا كفكم فرحا	وانتم في فجاج الارض تسبونا
أليس جدي رسول الله ويلكم	أهدى البرية من سبل المضلينا
يا وقعة الطف قد أورثتني حزنا	الله يهتك استار المسيئينا

ان جمال [illegible] مسلم [illegible] [illegible]
[illegible] ابو [illegible] اسعد [illegible] علي [illegible]
در [illegible] که آن [illegible] حاوی [illegible]
المقدس [illegible] المهاجرين [illegible] فاضل در فنون [illegible]
حسن بن شيخ علي الملقب [illegible] [illegible]
[illegible] خطاب خطيئة [illegible]
[illegible] اني من اهل النار [illegible]
[illegible] در میان [illegible] ولکن در
[illegible] و [illegible] از اوضاع [illegible]
آفاق [illegible] [illegible] در و دیوار کوفه [illegible]
[illegible] که [illegible] [illegible] العباس [illegible]
[illegible] مردم در حیرت و دهشت شدند و [illegible]
ان [illegible] فاذا [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] على [illegible]
[illegible] على [illegible] [illegible]
اطفال [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] کرده [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از همه [illegible]
[illegible] آثار [illegible] [illegible]
[illegible] الطويل وانا صاحب السيف الصقيل
انا قاتل [illegible] [illegible] [illegible]
ومن [illegible] المهد [illegible] [illegible]

ویلک قل انا قاتل محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهراء و حسن المجتبی [illegible]
و ائمة الهدی و الانبیاء و الاولیاء و الاوصیاء حیا بیس [illegible]
[illegible] محمد [illegible] سکفتم [illegible] و [illegible] گلا [illegible] بصوت [illegible]
[illegible] صاعقه بود [illegible] خون [illegible] بود حیا [illegible]
[illegible] قلبا [illegible] از مردم [illegible] عنو [illegible]
[illegible] من [illegible] لا [illegible] نعوذ [illegible] مردم [illegible]
[illegible] کعبه بار [illegible] ردم از [illegible] در [illegible]
[illegible] حرب [illegible] النهایات کرد [illegible] بود [illegible]
[illegible] کرد [illegible] و [illegible] الله [illegible]
[illegible] زرد [illegible] و [illegible] صدر [illegible] علی [illegible]
و هذه [illegible] رسول الله [illegible] امیر المؤمنین و فاطمة الزهراء [illegible]
و [illegible] که از [illegible] [illegible] زاد [illegible]
که در [illegible] من [illegible] بیم [illegible]
[illegible] سلیم [illegible] باره [illegible] حان [illegible]
[illegible] الخوانه و انا من [illegible] الاولاد [illegible]
[illegible] من [illegible] از [illegible] نفسیم

۱۲۲

خطبه سید الساجدین زین العابدین علیه السلام روز جمعه امام علیه السلام با خود مسجد آمد در کنار محراب نشسته
[illegible] خود [illegible] امام علیه السلام جلوه [illegible] معلوم نیست [illegible]
[illegible] یزید [illegible] تمام [illegible] مردم با امام است اگر [illegible] شاه [illegible]
[illegible] اگر [illegible] [illegible] خود [illegible] [illegible]
[illegible] مدح آل ابی سفیان و ذم آل علی [illegible] خطیب [illegible]
[illegible] امام علیه السلام ایها الخاطب اشتریت مرضات المخلوق بسخط
الخالق فتبوء مقعدک من النار ائذن لی یا یزید حتی اصعد هذه
الاعواد فاتکلم بکلمات لله فیهن رضا و لهؤلاء الجلساء فیهن
اجر و ثواب یزید ابا کرد [illegible] خواهش کردند یزید گفت اگر رود
[illegible] گفتند [illegible] سفیان [illegible] این [illegible]
[illegible] گفت [illegible] جمعه [illegible]
گفت هؤلاء قوم قد زقوا العلم زقا [illegible] اذن داد و [illegible]
[illegible] نقل [illegible] از احتجاج طبرسی که [illegible] علی ابن
ابی طالب طبرسی [illegible] [illegible] روز خطبه
گفت [illegible] العلام [illegible] المنبر و [illegible] الناس [illegible]
[illegible] علینا [illegible] [illegible] امام علیه السلام [illegible]
بالای منبر [illegible] [illegible] امام در [illegible]
[illegible] [illegible] خطبه خواند [illegible]
بعد اول [illegible] کرد [illegible] مردم [illegible] بعد فرمود ایها
من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانبئه بحسبی و نسبی (ایها الناس)
انا ابن حسین ابن علی المرتضی انا ابن مکه و منی انا ابن زمزم و صفا
انا ابن خیر من حج و لبی انا ابن خیر من طاف و سعی انا ابن من اسری به لیلا
من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی انا ابن من بلغ به جبرئیل الی سدرة المنتهی
انا ابن من دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی انا ابن من اوحی
الیه الجلیل ما اوحی انا ابن من صلی بملائکة السماء و ذلک [illegible] انا ابن
صالح المؤمنین و وارث النبیین و قامع الملحدین و یعسوب الدین

ولم يكفر بالله طرفة عين وصي رسول رب العالمين انا ابن صاحب الصالحين

وافضل القائمين والمجاهدين من آل يس انا ابن من قاتل

ببدر وحنين وقاتل المارقين والناكثين والقاسطين وجاهد

من مضى من قريش اجمعين واول من اجاب واستجاب لله ولرسوله

من المؤمنين وقاصم المعتدين ومبيد المشركين ولسان حكمة

من الله ناصر دين الله وولي امر الله وبستان حكمة الله سمح سخي

بهلول زكي ابطحي مدني مقدام همام صابر صوام مهذب قوام

قاطعهم عنانا واشدهم جنانا وامضاهم عزيمة واشدهم شكيمة

الليث الحجازي [illegible] حنفي عقبي بدري احدي شجري مهاجري

وارث المشعرين ابو السبطين الحسن والحسين انا ابن علي

معاشر الناس من قتلهم من ابوه كذا وجده رسول الله وجدته فاطمة الزهراء

فعلت الاصوات بالبكاء آقا [illegible] حالا وقت روضه خواندن

انا ابن المصرع بكربلا انا ابن المذبوح من القفا انا ابن العطشان

حتى قضى انا ابن من منعوه من الماء واحلوه على سائر الورى

انا ابن من انتهك حرمته بارض كربلا انا ابن من اضرم الاعداء

في خيمته لظى انا ابن من جسمه بارض ورأسه باخرى انا ابن

من سبيت حرمه الى الشام تهدى لا ناصر لها ولا حامي انا ابن

من رفع رأسه على القنا وجسمه بلا غسل ولا كفن على الثرى ايها الناس

اعطانا ستا وفضلنا بسبع اعطينا العلم والحلم والسماحة والفصاحة

والشجاعة والمحبة في قلوب المؤمنين وفضلنا بان منا النبي المختار

ومنا الصديق ومنا الطيار ومنا اسد الله واسد رسوله ومنا

سبطا هذه الامة [illegible]

[illegible]

بچهار [illegible] فقام اليه رجل من شيعته فقال له المنهال

ابن عمرو الطائي [illegible]

كيف امسيت [illegible]

ومثل [illegible] امسينا فينا كمثل بني اسرائيل في آل فرعون يذبحون

ابناءهم ويستحيون نساءهم وامست العرب تفتخر على العجم بان

محمد صلى الله عليه

محمد صلى الله عليه وآله وسلم وامست قريش تفتخر على العرب بان محمدا

منهم ولكن امسى آل محمد مقهورين مظلومين مخذولين فالى الله

نشكو كثرة عدونا وتفرق ذات بيننا وتظاهر الاعداء علينا

الى الله نشكو [illegible] اللهم انا نشكو اليك فقد نبينا وقلة عددنا

وكثرة عدونا وتظاهر الزمان علينا [illegible]

[illegible] و عيال پدرم [illegible]

ميان ملك خوانند

[illegible] منهال ابن عمرو [illegible] امام چهارم [illegible]

چنانچه از کتاب انوار نعمانیه نقل است منهال گفت بينما انا امشي

في السوق من دمشق فاذا بعلي ابن الحسين يمشي متوكئا على عصا

ورجلاه كانهما قصبتان والدم يسيل من ساقيه قد غلبت

عليه الصفرة [illegible]

يا ابن رسول الله [illegible] صبح كردم [illegible]

[illegible] ما شبعت بطونهم ولا كسيت [illegible]

الليل والنهار ونحن كمثل بني اسرائيل في آل فرعون امسينا اهل البيت

مقتلين ومشردين مع ذلك [illegible]

[illegible] انا لله وانا اليه راجعون [illegible]

[illegible]

[illegible] ولا نرى الهوى [illegible]

[illegible] على الناس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] زين العابدين [illegible]

دارد و قسمی ازند کیف یا سلیمه کلمیسح رفت بکلی [illegible]

عثرتہا [illegible] کیف ما یبکیک ودوم [illegible] یہ کریہ من کسب ای

دم میشم آیت ہم بسبب وازحاں سبب [illegible]

لم منیہ قبل الی الحکم لانی لم امکن من الرکوب علی

ظہر جمل ادرد العجف وکلما عثرنی تعہدنی بہذا اشارت الی [illegible]

ابن قیس فیو شیعنی بالسوط فلم ار من یخلصنی من ہذہ

ای زندمن قاہر نبودم ومکی نبود از شر لاغر ضعیف ستور

ادبر وقتیکہ عثرہ فی رصل عثر بمعنی مطلع شدن [illegible]

زلہ و لغزش [illegible]

بالعون زور [illegible] غصبہ [illegible]

[illegible]

یا مقیل العثرات وغافر الخطیئات

آقالہ کنند لغزشہا [illegible] معصیہ بخشند خطاہا

و دکلہ [illegible] شیعنی [illegible]

[illegible] کتاب جز [illegible]

[illegible]

مراد [illegible]

کردن [illegible]

در دعا [illegible] السماء [illegible] والارض

[illegible]

کفہم ان مشایخ لعانید کعب ابن آدم السواد نوح [illegible] بن ابراہیم

این موسی ابن عیسی فاذا [illegible] دیدم [illegible]

[illegible] الوجہ فانصا علی الجبہۃ یا کیا عرفنا [illegible]

[illegible] لعقیم [illegible] حدیث [illegible] دیدم یاجدا [illegible]

والہ رجالنا [illegible] ومنکب [illegible]

[illegible] ماہا مالای [illegible] ولا [illegible]

محاب نبطر النار والفاجر [illegible] اعظما وخطبا جسیما

[illegible] الفکرت [illegible] غضبی [illegible] العفوہ وقد

او [illegible] وضعف [illegible]

الذبیح [illegible] فی [illegible]

[illegible] بالدم [illegible]

[illegible] وجارتہ [illegible]

[illegible]

[illegible] دیدہ مریم [illegible] آسیہ [illegible]

[illegible] ام سلام کردم [illegible]

[illegible]

[illegible] السبیات سکینہ خانم [illegible]

[illegible] وقد سلبوہ [illegible]

[illegible] وسکینی علی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الفاخرہ [illegible]

[illegible] المدونہ فی القرآن

... تيمهم ونسل الرجس والطغيان ويا آل ابي سفيان المتهمين في انسابكم
والمعروفين بقبايح احسابكم حيث لم تصح اسلامكم ولم تثبت
عند الله ايمانكم ويلكم هؤلاء اولاد يعسوب الدين الزكي
التقي امير المؤمنين علي عليه السلام وجوهها نورها نور
كنور البدر والشمس رسول الله والطهر خيامي
الجن والانس حسين السبط مقتول بسيف الفاسق
الرجس ثم خرجت الى زيد منشورة الشعر فقالت
ويلك يا زيد كف عن اولاد فاطمة الزهراء فاني كنت البارحة
نائمة فرأيت في منامي كان ابواب السماء قد فتحت ورأيت الفا
من الملائكة قد احاطوا بقصرك وهم يقولون احرقوا هذه الدار
فقد سخط على اهلها الملك الجبار زيد كف واي [illegible]
قسم منكم [illegible] بعد ترين كشتن خانه كف اما حيث [illegible]
قتل زيد كفت تعرضين على قدميك وتشفعين على ابن ابي طالب
وعترته كفت منكم انكار [illegible] لو جمع كن [illegible] بايد شنوند
زيد امر كرد تا حاضر آمدند فلما اجتمعوا قامت على قدميه صدا زد
ايها الناس هذا زيد قد امرني بسب علي ابن ابي طالب وعترته
الا لعنة الله ولعنة اللاعنين والملائكة والناس اجمعين على زيد
وابيه وجده ابي سفيان وحزبه واتباعه الى يوم الدين زيد
غضب كرد غضب شديد صدا زد كفت زنجير دوزه تنش آوردند
[illegible] كه [illegible] بلا تخف رجلاه وطها
كمال الدين محمد ابن طلحه شافعي دركتاب مطالب السؤل
[illegible] خودش [illegible] شهادت امام حسين [illegible]
[illegible] هذا افضل مضمونه
[illegible] يسكب المدامع من الاحداق ويلهب النيران على الاكباد
[illegible] ذوي الايمان مما اجترمته الاخلاف على ذرية النبي المختار
يسفك دمائهم وقتل كبارهم وصغارهم وجثتهم على الثرى
وحمل نسائهم سبايا مشهورة وحرموا عليهم ماء المباح على الورى

[illegible] لا [illegible] الطغيان [illegible] الاحسابكم [illegible] الله [illegible] المصطفى [illegible] الله مصطفى [illegible]

والسباع

والسباع ثم احتز راس سبط نبيهم وحبيبه الحسين عليه السلام
ورفعوه كما ترفع رؤوس ذوي الالحاد على رؤوس الصعاد بغير [illegible]
واستاقوا حرمه واطفاله [illegible] اذلاء على الاقتاب بغير وطاء
ولا مهاد هذا مع علمهم بانها الذرية النبوية المسئول لها المودة
بصريح القرآن وصحيح الاسناد فلو اسعفوا والعفوا على ذرية النبوية
وعترة محمدية من الرزية مقصود دركلمه مع علمهم [illegible]
[illegible] حسنا حتى مع ذلك بازحضرت [illegible] وتمام [illegible]
تا انكه عذري براي انها باقي نماند خلاصه اطباى جسماني [illegible] مادامكه
مرض [illegible] دوا [illegible] معالجه نمايند [illegible] آلات قطاعه
من قسم اطباى روحاني [illegible] موعظه ونصايح [illegible] نمايند جهاد
[illegible] وحكمه جهاد [illegible] اطباى جسماني [illegible]
[illegible] اطباى روحاني [illegible]
مردم [illegible] دوا وشفا كه قرآن [illegible] لا علاج [illegible]
[illegible] امام حسين [illegible]
موعظه وامام [illegible] علاج [illegible]
[illegible] حتى [illegible]

[illegible] القوم وقد ما غنموا عن ثواب الله رب الثقلين
قتل القوم عليا وابنه حسن الخير كريم الابوين حنقا منهم فقالوا اجمعوا
احشروا الناس الى حرب الحسين لم يخافوا الله في سفك دمي لعنة الله
لعنة الكافرين وابن سعد قد رماني عنوة بجنود كوكوف الهاطلين
لا لشيء كان مني قبل ذا غير فخري بضياء النيرين بعلي الخير من بعد النبي
والنبي القرشي الوالدين خيرة الله من الخلق ابي ثم امي فانا ابن الخيرتين
فضة قد خلصت من ذهب فانا الفضة وابن الذهبين
من له جد كجدي في الورى او كشيخي فانا ابن العلمين فاطم الزهراء
امي وابي قاصم الكفر ببدر وحنين عبد الله غلاما يافعا
وقريش يعبدون الوثنين يعبدون اللات والعزى معا وعلي
كان صلى القبلتين من له عم كعمي جعفر وهب الله له اجنحتين

[illegible]

لا حول ولا قوة الا بالله حال والله لقد رأيت [illegible]

يا آل [illegible] ولیس فوق للناظر [illegible]

[illegible]

عشرة الا الف فارس ولا يبينى النقص فيهم [illegible]

اللهم صل وسلم [illegible] الحمد [illegible] العظمة [illegible] فاطمة [illegible]

[illegible]

[illegible] قال العرب [illegible] عليه من كل جانب [illegible]

[illegible]

[illegible]

انه اقواع من الحق الطاهر قالوا له يا حسين [illegible]

فرنا انا [illegible] اكرام فرماني نقتل تمام اسقوم [illegible]

[illegible] لا اخا [illegible] رسول الله [illegible]

يا [illegible] عليه عاجلا والى [illegible] الساعة [illegible]

[illegible] رسول الله قد [illegible] الى [illegible] ما من [illegible]

فقال يا حسين ان [illegible] قتلا و

مقتولا ملطخا [illegible] مخضبا [illegible]

من [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible] القوم قال [illegible]

[illegible] على [illegible] ام على [illegible]

[illegible] ام علي [illegible] قالوا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جبينه فنادى

يا [illegible] على القوم

الميمنة على الميسرة [illegible]

[illegible]

وجدى رسول الله اكرم من مضى [illegible] في الخلق [illegible]

وفاطم امى من سلالة احمد وعمى [illegible] جعفر

وفينا كتاب الله [illegible] والوحي [illegible]

ونحن [illegible] للناس كلهم [illegible] في الانام [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الحسين بن علي [illegible]

[illegible] على دين النبي [illegible]

فوالله ما رأيت مكثورا قط قد قتل ولده واهل بيته

واصحابه [illegible] منه وان كانت الرجال [illegible]

عليه [illegible] عليها بسيفه فتنكشف عنه [illegible]

اذا [illegible]

[illegible]

لا حول

وقف مضی

یا دهر کیف ... انالا نفور لما سقط الجنین من بنی حواد الی الارض فبقی الجنین مکبوبا

علی الارض ملطخا بدمه ثلاث ساعات ...

الی السماء و هو یقول صبرا علی بلائک و رضا بقضائک

لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین ظاهر در حالات ...

[illegible]

[illegible] ان الشمر ... علی فسطاط الجنین ...

عجبا للعدو ... قال ... النار حتی احرقها ...

[illegible]

[illegible] انت الداعی یا النار ... الفسطاط علی اهل ...

[illegible]

[illegible]

عجبا لا ... [illegible]

[illegible]

عجبا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عجبا للعلیم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

تتمه حالات و اولاد حضرت صادق سلام الله علیه است از جزو

بیست [illegible] این مجموعه از کتاب منتخب التواریخ چهار صد و ده صفحه ۴۱۰

اما زوجه آن حضرت ظاهرا منحصر است بحمیده و فاطمه بنت حسین اثرم بن

امام حسن مجتبی بن علی المرتضی چنانچه در ارشاد و هم در عمدة الطالب

و اما اولاد حضرت چنانچه در ارشاد و مناقب است ده نفر بودند هفت

پسر و سه دختر اسمعیل اکبر اولاد آن حضرت است و بعد از او اکبر اولادهم

حضرت عبد الله افطح است و ام فروه [illegible] و والده ایشان

فاطمه بنت حسین [illegible] حسن مجتبی است و بعضی میگویند زوجه دیگر هم داشته

[illegible] بحمیده ام ولد که والده حضرت موسی بن جعفر و اسحق و محمد

بوده است اما اسمعیل که معروف بود باعرج که حضرت او را خیلی

دوست میداشت در حیاة حضرت در عریض از دنیا رفت و مردم [illegible]

او را آوردند بمقابر بقیع ولی در سنه صد و سی [illegible] هجری بوده در

[illegible] دارد که در سنه صد و سی [illegible] بوده و نوشته اند حضرت صادق

قبل از [illegible] اسمعیل که در شرف [illegible] جزع و گریه میکرد و لکن بعد از

[illegible] دیگر گریه نمیکرد [illegible] مردم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بعد از حضرت صادق مردم [illegible] فرقه شدند فرقه اول قائل شدند

بامامت موسی بن جعفر که فرقه حقه ناجیه اند فرقه دوم قائل شدند بامامت

اولاد اسمعیل شدند محمد ابن اسمعیل و اولاد او فرقه سوم قائل شدند

[illegible] اسمعیل و ازان فرقه کسی معروف نیست [illegible]

[illegible] حاضر در ارشاد مفید و در عمدة الطالب است [illegible]

[illegible] بحجاز محمد بن اسمعیل رفت [illegible] گفت آیا خبر داری که

[illegible] خلیفه هارون [illegible] گفت موسی بن جعفر [illegible]

نزد او جمع میبود بعضی امرا ربه بهاره و کشف هارون ابر کرد حضرت را گرفته
حبس کردند و همین سبب شهادت آن امام امام شد جای دیگر مادم
معاید علی ابن اسمعیل بود ولکن محمد صحیح است آنهم به لشور العمر خود بکار[?]
بود که نسبت فرزندان او را ولد آورد و روزی آمد در محضر هارون بعض حکایات
گفت آنرا شنیده در ملک مملکت را خلیفه جای دیگر حسن بن ... تمام
و محمد ابن اسمعیل پسری داشت جعفر نام و او پسری داشت محمد نام ملقب
بالحبیب و الله همه مردم اولاد او مشهور شدند و از اولاد او چهارده
نفر در دیار مغرب و مصر خلافت کردند از آخر دولت بنی عباس که
اول دولت ایشان شد که از سنه پانصد و پنجاه و شش بود دولت
هفتاد و چهار سال مدت دولت ایشان بود و ایشان را سلاطین
اسمعیلیه میخوانند در مقاتل الطالبین است که جناب حسن علی ابن
محمد ابن علی ابن اسمعیل ابن جعفر صادق در تفلیس که از بلاد ارمنیه
دارالصنعه ما شد کشته شد و ظاهرا قبر ایشان در همان تفلیس است و اما
عبدالله افطح بعد از اسمعیل اکبر اولاد حضرت بود و حضرت اولاد
را نسبت بمنزلت نبود چنانچه در رجال است و او متهم بود بمخالفت با
پدر بزرگوارش و بعد از حضرت ادعای امامت کرد بدلیل اکبریت
جمعی هم متابعت او کردند که فطحیه باشند و بعد ضعف علم و دیانت
او دیده برگشتند بامامت موسی ابن جعفر و حمید ملقب شد بافطح
لقب او بود که سر و پا و پیش پهن بود معتقدان فیل و با قصر امام بودند
و در رجال است که بعد از پدر بزرگوارش بود زود بیشتر زنده نماند
این است حضرت صادق را نفر زنده بود که موسی ابن جعفر بود بعد از مین
برادرت عبدالله خواهد رسید و مطلب است و او دعای امامت کرد
متعرض او مشو بدرستیکه او اول کسی است زودی بمن خواهد رسید
و اما اسحق ابن جعفر کان من اهل الفضل و الصلاح و الاجتهاد
و محدث بود و قایل بامامت برادرش موسی ابن جعفر بود و مردم از
او میشنیدند نصوص بامامت موسی ابن جعفر از پدر بزرگوارش
و در عمدة الطالب است و اما اسحق ابن جعفر الصادق یکنی ابا محمد
و یلقب بالمؤتمن ولد بالعریض و کان من اشبه الناس برسول الله

وامه ام ولد موسی بن جعفر و کان محمد جلیلا و ثقه روایت بوده از او
روایت میکنند میگویند حدثنی الثقه الرضی و از نژاد گوهر او هم
محمد را لقب نفس حسن الامیر است که مدفون در مصر است و سکان داد که
و وی جد سادات بنی زهره خوانند مثل علی ابن ابراهیم ابن محمد
ابن ابی الحسن ابن زهره ابن علی ابن محمد ابن احمد ابن محمد ابن حسین ابن اسحق ابن
جعفر الصادق سلام الله علیه و اما محمد ملقب به دیباج فرزند حضرت
صادق چنانچه در ارشاد است کان سخیا شجاعا و کان یصوم یوما
و یفطر یوما و زوجه محمد از نجده بنت عبدالله حسن ابن حسن مجتبی بود و با
آن محمد فرمود روزی که جناب محمد بالباس بیرون رفت و با
همان لباس بخانه تشریف بیاورد و بلا بالای خود به نفع میلاد و بر روز
یک گوسفند ذبح میکرد بجهت میهمانهای خود و جناب محمد در سنه ۱۹۹
صد و نود و نه در مکه خروج کرد بر مامون ملعون و مامون عیسی
جلودی را به جنگ او فرستاد او را گرفت او و عیسی جمعی محمد را به مرو پیش مامون آورد و محمد را
در نزد مامون آورد و مامون او را خلعت احترام و اکرام
نمود و جایزه بسیار به آنحضرت داد در روزی به ساز مستحسن نظر بود تا ملکه
از دنیا رحلت فرمود سال دیگر مامون رها و اصحاب او و نسبت بهر له
که حضرت ثامن الائمه سلام الله در مرو و خراسان عمدة الطالب مذکور است
جمله ملقب شد محمد به دیباج برای حسن صورت او بود و لقب دیگرش
مامون بود و در جرجان از دنیا رفت و پنجاه و نه سال از سن محمد
گذشته بود و چهارده دختر و سیزده پسر داشت و عباس ابن جعفر هم
صاحب فضل و ورع و تقوی بود
و اما علی ابن جعفر صادق چنانچه در ارشاد است کان راویه للحدیث
سدید الطریق شدید الورع و التقوی و قایل بود بامامت برادرش
خود موسی ابن جعفر و از حضرت اخبار و احادیث کثیره نقل میکرد و در
اصول کافی است نقل میکند از محمد ابن حسن عمار که خدمت جناب علی ابن جعفر
جلوس بود ناگاه وارد شد حضرت تقی امام محمد علی الجواد بن علی بن موسی
الرضا علیه السلام علی ابن جعفر برخاست و دست امام را گرفت
ازجا برخاست کرد و بدون عبا و کفش تمام آمد و دست امام را بوسید

حضرت فرمود عمو ما نمی‌بینی خدا او را رحمت کند عرض چگونه هستیم
دشما ایستاده اید حضرت نشسته علی ابن جعفر در جای خود نشسته چون
حضرت جواد تشریف برد اصحاب او را سرزنش کردند که تو عموی
پدر او هستی چرا این قسم احترام کردی حضرت در غضب شد فرمود ساکت
باشید پناه میبرم که از لحیه خود اشاره کرد من عنده و عنده او بسم
بجای گسسته فرمود و قد شکه خدا این ریش را قابل امامت ندانسته
جوان را قابل دید آیا من فضل او را منکر شوم پناه میبرم بخدا
اصغر اولاد حضرت صادق است در زمان رحلت حضرت صادق طفل بود
بعضی مثل صاحب روضات الجنات فرموده الواعظ
زین العابدین بن علی ابن احمد ابن عیسی ابن محمد ابن علی العریضی ابن
جعفر صادق بوده در اصفهان مدفون است که قبه عالیه دارد و مقامی
و اولاد دختر خود را حضرت صادق ام فروه نام نهاد معلوم که حضرت صادق
با پسر و دختر خود علاقه داشته که اسم مادر خود را با او نهاده و مادر جانی

در ذکر حواریین حضرت صادق سلام الله علیه و بعضی از اصحاب

اما حواریین در ضمن حواریین حضرت باقر معلوم شد و اما
باب و ثاقت آن حضرت در مناقب و اما ابان بن حبیب
ابن سنان که از اولاد ... مولی ... عمرو ابن حمق بوده
و گفته شد که ... از شهدای رکاب امام حسین بوده در کربلا
و اما اصحاب و روات اخبار که تلمذ کرده اند در حد متنی
نفر تا چهار هزار نفر بودند و تمام آنها متفقند که اصحاب
شش نفر که از همه افقه بوده اند چنانچه در مناقب است اول
جمیل ابن دراج ۲ عبدالله ابن مسکان ۳ عبدالله ابن بکیر
۴ حماد ابن عیسی ۵ حماد ابن عثمان ۶ ابان ابن عثمان
اما جمیل ابن دراج برادر نوح ابن دراج بوده و اجماع کرده
اند اصحاب بر تصحیح بودن آنچه را که او صحیح بداند و اقرار کرده
اند بفقاهت وی و در آخر عمر چشمهایش معیوب شد در زمان حضرت
رضا

حضرت رضا سلام الله علیه از دنیا رفت و اما عبدالله ابن مسکان
هم مثل جمیل ابن دراج بود در اجماع اصحاب بر فقیه بودن او
اما عبدالله ابن بکیر اگرچه فطحی مذهب بود لکن اصحاب همه وثوق
داشتند با او و او را در روایت اخبار مثل جمیل و ابن مسکان دانسته
اما حماد ابن عیسی نیز مثل آنها بود و در سنه ۲۰۹ وفات کرد از دنیا
رفت ابن حماد ابن عیسی گفت رسیدم خدمت ابا ابراهیم موسی ابن جعفر
عرض کردم فدایت دعا کنید که خدا بمن خانه و زوجه و اولاد و
رحمت فرماید و خادمی و در هر سال یک حج موفق شوم پس حضرت
دعا کرد اللهم صل علی محمد و آل محمد وارزقه دارا و زوجه و ولدا
و خادما والحج خمسین سنه حماد گفت فرمود حج پنجاه سنه من دانستم زیاده از
پنجاه سال دیگر عمر ندارم حماد گفت بر حج خود رفته بودم ... فرمود
دعای حضرت همه مکشوف به عمل آمد خانه و زوجه و اولاد و خادم
همه از دعای مولای من امام هفتم است ... پنجاه حج دیگر هم مثل آن
بجا آورده و در روز حج ... از گذشتن رود ... که حماد غرق
از روات هستند که اصحاب اجماع کرده اند بر تصحیح ما یصح عنهم
و تصدیق کرده اند در حق اینها فقه و فضل و ضبط و تعمد بودن اینها
هر چند ... با ایشان مرسل یا مرفوع باشند و بعضی از اینها
فاسد عقیده هستند ... الفن و وثوق و فقه بودن
اینها بدرجه تصدیق رسیده و اینها طبقه هستند طبقه اول شش نفر
از اصحاب حضرت باقر که این شش نفر افقه از همه بودند زراره
معروف ابن خربوذ برید ابن معاویه العجلی ابو بصیر اسدی
فضیل ابن یسار محمد ابن مسلم طائفی و گفته اند افقه این شش
نفر زراره بعضی در عوض ابو بصیر لیث ابن البختری را گفته اند
طبقه دوم از اصحاب امام جعفر صادق هستند که در اول ذکر شد
جمیل ابن دراج الخ طبقه سوم از اصحاب حضرت کاظم سلام الله علیه
و حضرت رضا صلوات الله علیه میباشند و اینها نیز شش نفر هستند
یونس ابن عبدالرحمن صفوان ابن یحیی محمد ابن ابی عمیر عبدالله ابن مغیره

وحسن ابن محبوب و احمد ابن محمد ابن ابی نصر بعضی عوض حسن ابن محبوب
حسن ابن علی ابن فضال را گفته اند بعضی فضالة ابن ایوب را گفته اند
و بعضی عثمان ابن عیسی را تمامی این هیجده نفر بلا ریب و شک ثقه
فقیه و ثقه و معتمد اصحاب ائمه الله و از خواص اصحاب حضرت صادق
یکی هشام ابن حکم است دیگر هشام ابن سالم دیگر محمد ابن علی ابن
نعمان ملقب بمؤمن طاق است معلی ابن خنیس است اسحاق ابن
عمار است معاویة ابن عمار است یونس ابن یعقوب است
اما هشام ابن حکم کندی شیبانی کوفی از اعاظم ائمه کلام
و مروج مذهب امامیه و مهذب مطالب کلامیه بوده و بسیاری به
تلامذه حضرت صادق و در زمان صدر و اظهار و نیز در کوفه وفات
یافت چون خبر وفات او بحضرت رضا سلام الله علیه رسید حضرت
خیلی مهموم و مغموم گشت و او را رحمه فرستاد و مباحثه او در بصره با
عمرو ابن عبید رئیس فرقه معتزله معروف است که حضرت صادق ع
فرمود روح القدس تو را تایید کرده و همین طور است در کتب سماوی
و در بحار الکتاب در احتجاجات هشام ابن حکم است در امامت با یحیی الفقی
و اما محمد ابن علی ابن نعمان احول ملقب بمؤمن طاق البجلی
کوفی صیرفی و معنی لقب او از عادت شیطان طاق ملقبه
دکان صرافی او بازار در زیر طاقی واقع شده بود ملقب بطاق و بند
و با ابوحنیفه مذاکراتی در شیعه نوشته ام منها در کوچهای کوفه ملاقات
با ابوحنیفه یکی [illegible] لک گفت ضال مؤمن
من صبی ضال لا متشیعا سهم ولکن شیخ ضال لا ریب مغرا بهر این است
اشاره کرد با بوحنیفه اما معلی ابن خنیس در کتاب غیبت
شیخ طوسی خیلی تعریف از احباب نموده و انه کان محمودا عند
ابی عبدالله آخر الامر در مدینه شهیدش کردند که نوشته ام حالات او را
اما یونس ابن یعقوب هم در زمان حضرت رضا از دنیا رفت و
حضرت او را تشییع فرمود در قبرستان بقیع مدفون شد و دیگران
هم در حالات ایشان مطلب مهمی نیست و ندیدم که قابل ذکر باشد

و اما داود

واما ولادت حضرت صادق سهو کرده ام در ۱۳ ورق بعد صفحه
دست چپ نوشته ام با حکایت اسمعیل حمیری سید الشعراء در روایت
گفته چون حضورش میسر شد عرض کرد اهکذا یفعل باولیائکم یا امیر المؤمنین
لفظ سفید رسید شد سفید کرد منبر ماه شب چهارده حضرت بر اصل سلام الله
علیه در خواب دید که بعد تو برادر حضرت رسول و انوار جمع گشته ا
چنانچه در بحار از مؤلفات بعض از اصحاب روایت کرده است که سهل ابن
ذبیان گفت وارد شدم بحضور مبارک امام رضا ع فرمود مرحبا ای
بخواستم تو را طلب کنیم الخ که در دفاتر خود نوشته ام فرمود ای با
عد مرقات باسمان رفتیم و رقعه عدم و انوار جمع گشته و سید حمیری
مشغول خواندن قصیده خودش است لام عمرو باللوی مربع الخ و این قصیده
پنجاه و چهار بیت است مطلب اینجاست که شعر با امام رضا فرمود سلم
علی آل الرسول یعنی سلام بده با بن مردمی دیدم مردی تبتی خلقه با بها ورد
ابتدای امامت حضرت صادق از حین ارتحال پدر بزرگوارش بوده
که علی الاصح دهم ماه ذیحجه سنه صد و چهارده ۱۱۴ هجری باشد

اما وقایع مهمه که در زمان حضرت صادق واقع شد در سنه صد و یازده در شام
وبای عظیم و شدیدی واقع شد و در خراسان بلای قحط و غلا شیوع یافت
در سنه صد و دوازده ۱۱۲ از تاریخ ابن خلکان ولی ابن محمد سکینه بنت الحسین
از دنیا رحلت فرمود که او حسن فاطمه بود در سنه صد و هجده علی ابن
عبدالله عباس بن عبد المطلب جد عبدالله سفاح و منصور دوانقی پسران
محمد ابن علی ابن عبدالله ابن عباس ابن عبد المطلب در حمیمه که از اعمال شام
است از دنیا رفت در سن هفتاد و هشت سالگی و گفته شد ولادتش
در شب شهادت حضرت امیر ع بود لذا پدرش اسمش را علی نهاد که
احب الناس بود حضرت امیر در نزد او و در سنه صد و بیست چنانچه
در ارشاد شیخ مفید است شهادت جناب زید ابن علی ابن الحسین واقع شد

در یوم جمعه دوم شهر صفر سنه صد و ... در حبس جان داد ... مفوبایه
و کان عابدا و ورعا و فقیها و سخیا و مستجابا یأمر بالمعروف
و ینهی عن المنکر و یطلب مثالب الحسنی ظهورش در سنه یکصد و یک
بود و شهادتش در سنه صد و شش ... والسلام

در سنه صد و ... جهار محمد بن علی بن عبدالله عباس پدر سفاح و منصور
و ابراهیم امام از دنیا رفت در سنه صد و ... ربیع هشام
ابن عبد الملک بن مروان وفات یافت و ولید بن یزید
عبد الملک در این سنه حکم کرد که ابن زید مصلوب را در جوار
شهید کردند در سنه ... مردم با مروان حمار ... بن محمد بن مروان
حکم در شام بیعت کردند در جهار دهم ماه صفر سنه مذکور بود
و ابراهیم را از خلافت خلع نمودند و ابراهیم بن ولید هم با مروان
نمود انفضا در بیان ابو مسلم مروزی از خراسان خروج کرد و از
بنی مروان داد ... در ... گویند اسم ابو مسلم ابراهیم
عثمان بشار است که در سنه صد در اصفهان متولد شد و ...
بکوفه در ... ابو ... نمود و چون یازده ساله شد ... شد با ابراهیم
امام برادر سفاح ابن محمد بن علی ابن عبدالله عباس و او امر کرد
او را عبدالرحمن گذارید و کنیه اش را ابو مسلم ... در سنه صد ...
و جهار آثار بزرگی و قدرت از او مشاهده کرد و پس در جفا اول
نمود گفت برو ... خراسان را دعوت کن بخلافت بنی عباس
همه میدانند عباس ... و اولاد او اولی بخلافت اند ...
تا در سنه صد و ... از خراسان با جمعی بسیار خروج کرد
ابراهیم امام نوشته بود با صحابش در خراسان ... امام ...
برکنار ... بالو مسلم امرش ... و ... قول من ... حکم
و خود ابراهیم در سنه صد و ... با ... سوار ...
دنیا به ... بنی العباس ... از بنی امیه ادبار نمود در سنه صد و
نصر ابن سیار در خراسان مردم را بمروان حمار دعوت میکرد و هم
ابو مسلم و اصحابش مردم را دعوت میکردند به ابراهیم امام ابن

محمد بن علی

محمد ابن علی ابن عبدالله عباس برادر سفاح و منصور و جمعی هم از خواص
داخل بکه و مدینه شدند و مردم عیوب مسکرد ... به سعی عبدالرحمن
کندی را و اسم خود را طالب حق گذارده بود و مروان حمار لشکر
زیادی و ... بجانب ان در طایف و ... ان مقاتله کرد
رخ داد و عبدالله یحیی کشته شد ... فرار کرده ... بلاد ...
در این وقت امر ابو مسلم در خراسان بالا گرفت و نصر ابن سیار ...
مروانیان بود ... ضعف پیدا کرد ... در سنه صد و ...
از دنیا رفت ... از ... نامه ... مروان حمار که انوقت در ...
بلاد شام بود ضعف ... و ... ابو مسلم را نوشته بود مروان
مشغول مطالعه نامه نصر سیار بود ... مروان کاغذ را
ابو مسلم نوشته بود با ابراهیم امام در یکی از قرای شام ...
از قاصد گرفتند آوردند نزد مروان ... و نامه ابو مسلم را خواندند ...
زیاد ... قاصد ... گفت ... نزد ابراهیم ...
قاصد رفت جواب نامه ابو مسلم را از ابراهیم ... ابراهیم گرفت ...
مروان و مروان نامه را خواند ضبط کرد و قاصد را ...
... آن ... که ابراهیم در ... ابراهیم را ... نزد ...
ابراهیم را آوردند ... ابراهیم ... شد ...
کاغذ را ... قاصد ... حاضر کرد و گفت ...
مروان حکم کرد ابراهیم را با جمعی از بنی عباس حبس کردند ... که
رفته بود ... در حبس بودند که ... مروان ... ابراهیم را
نقل ... بنی عباس ... کوفه ... جمعی ...
ابراهیم ابو العباس سفاح بیعت کردند بخلافت در ...
الثانی سنه صد و ... روز جمعه ابو العباس ...
بالا منبر ... بنی امیه ... خطبه خواند ... نماز خواند ...
رفت منبر خطبه فصیح و ... نمود چون ... ضعف ...
... ابو العباس بعداز ... خلافت ...
... امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ... امام که بالا ...

خبر کشته شدن را با او بشنوده نماند کار امر متعلق بما است و از میان ما بیرون
نخواهد رفت تا او حضرت عیسی از آسمان نزول فرماید بعد
ابو العباس لشکر زیادی بسرداری [illegible] در طلب مروان فرستاد
عمش عبد الله ابن علی ابن عبد الله عباس پس مروان از حران
با اهل کوچ کرد و از فرات گذشت تا بزاب آمد پس عبد الله
ابن علی حمله کرد و او را مغلوب کرد و مروان گریخت و اموال او را تصرف نمود
و مروان با [illegible] و عبد الله با لشکر او [illegible]
شام شد جمع کثیری از بنی امیه و اتباع ایشان را کشتند و [illegible]
از بنی امیه را [illegible] سفاح فرستاد و همه را بقتل رسانید
عبد الله از شام رفت بطرف مصر در یکی از قرای مصر میان لشکر
مروان و عسکر عبد الله مقاتله عظیم واقع شد در ماه
ذی حجه سنه صد و سی و دو مروان با کثیری از بنی امیه بدرک اسفل واصل
نمودند و جهت آنکه ابو مسلم را مروزی خوانده و حال آنکه در اصفهان
متولد شد و ابن [illegible] در این بود که در میان عباس او را فرستاد
مردم آنجا را دعوت نماید بخلافت بنی عباس و از آنجا خروج کرد
و جهت آنکه مروان را حمار میخواندند این بود که در [illegible] هر که
صد سال میرسید او را حمار میخواندند که از زمان صلح امام حسن
با معاویه که اول ملوک بنی امیه بود تا آخر ملوک که مروان بود قریب
صد سال گذشته بود گویند لیلة القدر خیر من الف شهر
تعبیر کرده اند بمدت سلطنت بنی امیه و آن هشتاد و سه سال و چهار ماه
ملک و دنیا پس چنان که مشهور است که همیشه [illegible] سوار
و شکسته جنگ میکرد با بنی العباس از حمار بزیر آمد [illegible]
دیار [illegible] او هم کشته شد در مذهب الدوله [illegible]
قائل بودند بخلافت بنی العباس [illegible] طایفه بودند یکی جماعت [illegible] بودند
که میگفتند احق مردم بخلافت بعد از پیغمبر عباس عموی پیغمبر بود بدلیل
آیه و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض عباس مقدم است [illegible]
چنانچه اتفاق در شد داود بن علی عموی سفاح بالای منبر گفت در کوفه

ابا الحسن

الحال الناس در صفحه اشتباه شد متعلق بقبل است بیک ورق

و اما مادحین حضرت صادق یکی اشجع سلمی بود حضرت ابا ابراهیم [illegible]
ملتفت باید در خدمت پدرم صادق بودم اشجع سلمی وارد شد خواست که
مدح کند دید پدرم مریض است سؤال کرد شد حضرت فرمود ما را [illegible] چه داری
یا ادیبا الذاهب [illegible] انشاء کرد   البسک الله منه عافیة
فی نومک المعتری و فی ارقک   یخرج من جسمک السقام کما
اخرج ذل السؤال من عنقک   حضرت [illegible] فرمود [illegible]
چه داری عرض کرد چهار صد درهم فرمود بده باشجع و او رفت [illegible]
بجا آورد برخواست رفت حضرت فرمود او را برگردانید پدرم فرمود
یا اشجع از پدرم و پدر پدرم از جدم بما رسیده که فرمود خیر العطاء ما ابقی
و آنچه را که من بتو دادم باقی نماند بگیر این انگشتر را که من ده هزار
درهم خریده ام هر وقت کار بر تو دشوار شد او را بهمین قیمت بفروش
و [illegible] عرض کرد [illegible] شدم حالا که مرحمت وا دید من [illegible]
و در مواضع مخوفه واقع شوم چیزی بمن تعلیم نما که سبب اطمینان قلب
من شود پدرم فرمود هر وقت در وادی خوفناکی واقع شدی دست
راست خود را بالای سرت بلند کن بعد بلند بخوان
افغیر دین الله یبغون وله اسلم من فی السموات والارض
طوعا و کرها و الیه ترجعون   اشجع گفت من در وادی واقع
شدم [illegible] که آنجا همیشه جن زیاد بودند و شنیدم قائلی گفت بگیرید
او را من [illegible] بالای سر گذاردم آیه [illegible] بلند خواندم
شنیدم صدائی گفت چگونه او بگیریم که پناه برد بآیه از قرآن
و در کتاب اسمعیل حمیری سید الشعرا است که مستغنی از بیان است در احوال او
منقول است که در مرض موتش نقطه سیاهی در صورتش پیدا شد کم کم تمام
صورتش را گرفت شیعیان سرافکنده شدند و مخالفین [illegible] بودند
خوشحال شدند اظهار سرور و شماتت نمودند پس چیزی نگذشت
که لمعه سفیدی در صورتش پیدا شد کم کم تمام صورت نورانی شد پس او انشاء کرد
کذب الذی زعموا ان علیا لم ینجی محبه من هنات
قد و ربی دخلت جنة عدن   و عفا لی الاله عن سیئات

[illegible]

ایها الناس لم تعلم فیکم امام بعد رسول الله الا علی ابن ابی طالب
وهذا القائم فیکم یعنی ابو العباس سفاح و قائل بخلافت [illegible]
مولی متقیان امیر المؤمنان هستند لکن باذن خود عباس و [illegible]
او بود و آن طایفه تبری میجویند از ابو بکر و عمر و عثمان لعنهم الله
گروهی جماعت کیسانیه هستند گویند بعد از حضرت سید الشهدا
محمد حنفیه بود و او وصیت کرد به پسرش ابو هاشم و او در [illegible]
خود از دنیا رود وصیت کرد به محمد
ابن علی ابن عبد الله عباس و او وصیت کرد به پسرش ابراهیم
امام پسر محمد بن علی بن عبد الله عباس المقتول بحران در زندان
و او وصیت کرد ببرادرش ابو العباس سفاح و در سنه صد و
سی و [illegible] داود بن علی عموی سفاح و منصور از بنی امیه هر کس را در مکه
و مدینه بود گرفته بقتل آورد و [illegible] ابو مسلم و دیگران از بنی عباس
هزار هزار [illegible] از بنی امیه بقتل آورده بودند از صغیر و کبیر [illegible]
لعنة الله علیهم اجمعین و در سنه صد و چهار سفاح از جدری [illegible]
و در سیزدهم ذی حجه سنه صد و سی و شش سفاح در انبار از دنیا رفت
[illegible] بود بعد از او منصور دوانقی برادرش بخلافت
برقرار شد و ابو مسلم را بقتل آورد چرا که بر منصور [illegible]
و منصور هم خیلی خائف بود از ابو مسلم عاقبت در [illegible] حیله کرد
[illegible] او را در مجلس خود حاضر نمود و [illegible] از او [illegible]
دیگر کرد [illegible] در خفا [illegible] داد تا نعش خود [illegible]
[illegible] در [illegible] هر وقت [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible] مشغول [illegible] شد با ابو مسلم
و [illegible] ابو مسلم [illegible] بود [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] که [illegible]
[illegible] و در واقعه [illegible] ماه شعبان سنه صد و سی
[illegible] بود و در سنه صد و [illegible] منصور [illegible] بغداد را بنا
کرد و در سنه صد و [illegible] و چهار [illegible]
[illegible]

[illegible] او [illegible] محمد [illegible] ابراهیم [illegible]
ابن [illegible] از فاطمه بنت الحسین بود [illegible] از [illegible]
[illegible] حسن [illegible] سلیمان عبد الله [illegible] و [illegible]
[illegible] بودند [illegible] اسمعیل [illegible] و [illegible] اولاد ابراهیم [illegible]
حسن [illegible] بودند [illegible] موسی ابن عبد الله ابن حسن [illegible]
و [illegible] از دنیا رفتند و در سنه صد و [illegible] ماه [illegible]
[illegible] محمد بن عبد الله المحض بن حسن بن حسن مجتبی از [illegible] منصور [illegible]
در مدینه طیبه خروج کرد [illegible]
و او را [illegible] صاحب نفس زکیه [illegible]
[illegible] داد [illegible]
[illegible]
نقل آورده اند [illegible] مدینه [illegible]
مالک انس فقیه مدینه فتوی داد [illegible] محمد [illegible] منصور [illegible]
[illegible] عیسی ابن موسی ابن محمد ابن علی ابن عبد الله [illegible]
[illegible]
عبد الله [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] عبد الله المحض [illegible]
[illegible] الله لقد قتلوک [illegible]
[illegible] فی [illegible]
محمد را [illegible] ابراهیم در بصره بود [illegible] منصور [illegible]
[illegible] عیسی [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
ما [illegible] فی [illegible] مثل هذا [illegible]
[illegible]
عیسی ابن موسی [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] ماه [illegible]

و حوى ما رضى الجو من حال محلها — وقبر بباخمرى لدى الغربات

و سر مقابر کسی بود آنجا بعد از منصور و حضرت زید ... [illegible] زید بن علی ابن
حسن ابن حسن مجتبی بود امام ششم صادق در ... ابراهیم بود امام
هفتم عبدالله ... [illegible] ... کوفه ... منصور ... الزام
کرد به کوفه ... [illegible] ... عبدالله محض ... شهید کرده ... حالکه
... ابراهیم ... بود ... ذی الحجه بعد از ... [illegible]
و منصور در این سنه چهل و هم از بنای بغداد فارغ شد در کامل ابن
اثیر است که منصور مبلغ چهار هزار هزار و هشتصد هزار و ۳۳ درهم در
بنای بغداد خرج کرد و منصور را در بغداد خود عیسی ابن موسی ابن محمد ابن
علی عبدالله عباس قرار داد و ولایتعهد خود و عیسی در سنه صد و
چهل و هفت خود را از ولایتعهد خلع کرد و مردم با مهدی پسر منصور
بیعت کردند در سنه صد و چهل و هشت جناب علی ابن حسن مثلث در زندان
از دنیا رفت در سنه صد و چهل و هشت در تاریخ کامل است فضل ابن
یحیی ابن خالد ابن جعفر برمکی متولد شد هفت روز قبل از تولد هارون الرشید
ابن مهدی ابن منصور و مادر هارون که خیزران باشد او را
هارون شیر داد که برادر رضاعی هارون بود و در همین سنه صد و چهل و
هشت حضرت صادق را مسموم نمودند و باید دانست که از
اصحاب در مدینه طیبه در عصر واحد هفت نفر از فقها بودند که مردم
از ایشان اخذ میکردند اول سعید ابن مسیب سید التابعین ... و او
از حواریین امام چهارم بود افضل تابعین بود دوم قاسم بن محمد ابی بکر
بود ملقب به ... جد امی حضرت صادق بود ... و مادر ...
خال او امام چهارم بود سیوم عروة ابن زبیر ابن عوام برادر عبدالله زبیر بود
چهارم خارجه ابن زید ابن ثابت بود که از کبار اصحاب بود که در سنه ۹۹
نود و نه در مدینه از دنیا رفت پنجم ابو ایوب سلیمان ابن یسار بود که در
رجال است که بعضی اوقات از سعید ابن مسیب مسئله سؤال میکردند
از او ابو ایوب سؤال کنید که الیوم اعلم است ششم ابوبکر ابن
عبدالرحمن ابن حارث ابن هشام قریشی بود که او را راهب قریش
میخواندند و ابوجهل ابن هشام عموی پدر او بود و او در سنه نود و چهار

در مدینه

در مدینه در سنه نود و چهار از دنیا رفت هفتم عبیدالله ابن
عبدالله ابن عتبه بود که از سادات تابعین شمرده میشد یکسال
قبل از امام چهارم از دنیا رفت حاصل این هفت نفر که از دنیا
رفتند مذاهب عامه در فروع متشتت شد و آراء ایشان مختلف شد
طوریکه ضبطش ممکن نبود از این جهت عامه لاعلاج ملجا شدند که
منحصر کنند مذهب خود را در فروع بچهار مذهب پس در سنه ۶۶۵
ششصد و شصت و پنج سید مرتضی علم الهدی با خلیفه عباسی
القادر بالله قرار داد که شیعیان صد هزار اشرفی باو بدهند که
مذهب شیعه هم مثل مذاهب اربعه آنها رسمی باشد بدون تقیه شود
و سید حاضر شد از مال خودش هشتاد هزار اشرفی بدهد ما بقی را
شیعیان فراهم نمایند هزار افسوس که شیعیان از قلت و ضعف نتوانستند
فراهم کنند از قلت عدد و ضیق معیشت قادر نشدند بعد کار از دست رفت
در روضات است چون اصحاب یعنی تلامذه حضرت صادق چهار هزار نفر بودند
که اخذ مسائل از آنحضرت نمودند منصور ملعون ترسید که خلعت خلافت از او
خلع شود مردم عموما مایل ایشان شوند طلبید ابوحنیفه و مالک ابن انس را که
باید از حضرت صادق اعتزال بجوئید شما هم مجلس درس تشکیل فراهم نمائید هر که
مدرس حاضر شود یک اشرفی بدهید و در خلاف مذهب او اختراع نمائید که
عمل نمایند بقیاس و رای و استحسان و اجتهاد و ارباب دنیا ایشان را ...
تطمیع نمود و ایشان امتثال نمودند و بعد از آن ... محمد ابن ادریس و احمد ابن حنبل
منضم شدند ... سنه در فروع مذاهب چهار نفر و شیعه امامیه بمذهب
حضرت صادق باقی ماندند اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له
... نظر کردم بکتاب ... ابوحنیفه یافتم در آن صد و ... رد ...
کتاب و سنت فتوی داده بود سفیان و مالک و اوزاعی گفته متولد
شد در اسلام شوم تر از ابوحنیفه و مالک که فتنه ابوحنیفه ضررش بر امت
محمد صلی الله علیه و آله بیشتر است از فتنه ابلیس و در روضات است از بعضی
الابرار زمخشری از یوسف ابن اسباط نقل کرده که ابوحنیفه زیاده از چهار صد

در حیواة الحیوان

از چهارصد حدیث از احادیث نبوی را رد کرده
دمیری در لغه قمری از ابن خلکان نقل کرده یکی از سلاطین هند هدیه
فرستاد از برای سلطان محمود سبکتکین و از جمله اینها طائری بود بهیئت
قمری از خواص او این بود هر وقت غذای مسموم حاضر میکردند از چشمهای
آن طائر هر قطره اشک میریخت و اشک او مثل سنگ منجمد میشد اولاد
میسائیدند و بر جراحت میریختند ملتئم میشد بهم میآمد و سلطان محمود
از اینها آخر حال هم بود بعلم و حدیث و اکثر احادیث نزد موافق میدید با
مذهب شافعی و خودش حنفی مذهب بود یک روز فقهای مذهب حنفی
و شافعی را حاضر کرد امر کرد ترجیح یکی از این دو مذهب که کدام ترجیح دارد
آخر بنا شد دو رکعت نماز خوانده شود بمذهب حنفی و دو رکعت بمذهب شافعی
پادشاه هر یک را پسندید او را اختیار نماید قفال مروزی که از بزرگان
علما بود حاضر بود برخواست و دو رکعت نماز خواند بمذهب شافعی و وضو ساخت
با شرایط و ارکان و طمأنینه گفت این است نماز شافعی دیگر از این را جایز نمیداند
بعد دو رکعت نماز خواند بمذهب ابو حنیفه اولا با آب خرما وضو ساخت
بعد پوست سگ دباغت کرده را در بر نجاست با و مالیده و ...
... را جمع شده بود ... تکبیر گفت بعد بفارسی
گفت دو برگ سبز که ترجمه مدهامتان باشد پس مثل مرغ سر بزمین میزد
بدون طمأنینه تشهد خواند در عوض سلام ضرطه زد بدون نیت سلام
گفت این است نماز که ابو حنیفه جایز میداند سلطان متغیر شد گفت
دروغ میگوئی گرفت بعضی امر کرد کتب ابو حنیفه را حاضر کردند پس امر کرد
نصرانی ... که اینها را بخواند خواند و تمام را مطابق یافت سلطان
محمود از مذهب حنفی اعراض نمود قاضی نور الله ... این کار را هم علما
علما برای شاه خدابنده نمود یعنی حضور او نماز هر دو را خواند ... قسم
نکرد ابو حنیفه در مجمع اصحابش گفت میدانیم حضرت جعفر ابن محمد از جهت
بعضی ... که ... خدا او ... در دنیا و
آخرت دیده نمیشود آیا میشود چیزی باشد دیده نشود تا ... سلطان

سلطان روز

سلطان روز قیامت با آتش عذاب خواهد شد و حال آنکه شیطان خودش
از آتش خلق شده آیا میشود معذب شود چگونه از آن خلق شده بالغه
افعال عباد را از خود عباد میدانند و حال آنکه قرآن ناطق است که تمام
افعال مستند بخدا است قل کل من عند الله جناب بهلول در آنجا حاضر
بود کلوخ را برداشت زد بسر ابو حنیفه شکست خون جاری شد ابو حنیفه
نزد خلیفه تظلم کرد خلیفه فرستاد بهلول را آوردند که چرا چنین کردی بهلول
گفت ابو حنیفه در سه مسئله بحضرت صادق ع ایراد کرد من بیک کلوخ
جواب او را گفتم اول گفت هر چه موجود است دیده میشود معلوم میشود
درد میکند آن درد را بمن نشان بدهد تا ما گفت شیطان از آتش
خلق شده به آتش چگونه معذب میشود این هم از خاک
خلق شده و لیکن چرا کلوخ سر او را شکست تا آنکه گفت اعمال و افعال
تمام مستند بخدا است این کلوخ را خدا زده است من زده ام از عقوبت
و حال که شیخ مفید نقل کرده از جمله فتوای ابو حنیفه اگر مرد عقد کند
زنی را و بداند که آن زن دختر و یا خواهر و یا مادر اوست عقیده دارد
حد از او ساقط است و الا هم باد طلاق میشود اگر مرد پارچه حریری
باحلیل خود بپیچد با زنی مجامعت کند زنا نیست و حد لازم ندارد و ملی
... غلیظ باید ... رجوع شود و همچنین لواط کند حد ندارد و باید
او را رجوع کرد و در ... شنیده ام ... آنکه حاکم
بغداد طلب کرد علمای اهل سنت را گفت شنیده ام اگر کور را ببرند تحت
قبر حضرت موسی ابن جعفر متوسل شوند حضرت او را شفا میدهد ابو حنیفه
و علمای دیگر امام اعظم است ما از او نشنیده ایم علمای عامه گفتند چرا
از ابو حنیفه هم حرکات امامت دیده میشود حاکم گفت میدارم این را
... تا دو روز با اطفال باشم ... غروب ... قطع
ابو حنیفه بگوید من کور بودم چند روز با عصا در کوچه و بازار راه رود
بعد شب جمعه رود سر قبر ابو حنیفه متوسل شود صبح برآید بگوید الحمد لله
چشمم را بینا کرد ... صبح از قبر برآمد دید کور شده

اما فتح باب نمی‌کنند خریدار زر داد ایها الناس حکایت من این است من مرده
عدال بودم حالا ما جستیم کو چه کنم خبر بحاکم بغداد رسید که مرد را
طلبید و او قصه خود را نقل کرد و حاکم علماء را ملزم کرد که این
شخص کافر زندیق است باید خونش ریخته شود شخصی از شیعیان که از
آب وضو میگرفت دیدم که مسح پا را میکشید سر پا بلند کرد و دیده حنفی
حنفی مذهب ما الامر سر پا فورا پا را غسل داد و ملاحظه کرد
شخص حنفی گفت چرا اول مسح کشیدی بعد غسل دادی پا را گفت
بلی چون اختلاف بود بین خدا و ابوحنیفه خود در قرآن میفرماید
وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین ابوحنیفه گفت وجب است
غسل رجلین من اول مسح کردم از خوف خدا بعد شستم از خوف
خلیفه آن شخص حنفی خندید رفت مالک بن انس ابن ابی عامر
تولدش در سنه نود و سه بود و فوتش در ربیع الاول سنه صد و هفتاد
و نه در بقیع دفن شد راوی گفت در مرض موتش رفتم بعیادتش
دیدم گریه و زاری میکند گفتم چرا گریه میکنی گفت والله میخواستم کسی تازیانه
از من بزند و الله من ناقص هستم عوض هر فتوی که برای
خودم در مسئله دادم هزار تازیانه بخورم چه فایده
این مالک هم از تلامذه حضرت صادق بود در جلد اول بحار از شیخ
بهائی نقل میشود که عنوان بصری گفت من مرد پیری بودم
نود و چهار سال از سن من گذشته بود از تلامذه مالک بودم
رفتم خدمت حضرت صادق ع که از آنحضرت کسب علم نمایم فرمود
ما را شغلی است روز در هر ساعتی از ساعات اورادی داریم
مانع از شغل خودمان باز مدار بجای خود نزد مالک برو باز هم برو
من در کار خیلی غمگین شدم فردای آن روز رفتم حرم
رسول الله دو رکعت نماز خواندم دعا کردم الهی قلب حضرت صادق
با من مهربان گردان روزی کن مرا از علم آن بزرگوار
بقدر یکه هدایت یابم برآمدم دیگر نزد مالک نرفتم در کاشانه
خانه عزلت اختیار کردم بیرون نمیرفتم مگر جهت ادای فرائض

دیدم

دیدم صبرم تمام شد و محبتی که در حق از حضرت صادق بود شدید
لاعلاج باز مراجعت شدم در خانه آن حضرت اذن دخول خواستم غلام
آمد گفت چه کار داری حضرت در مصلی خود مشغول عبادت است عرض کردم
میخواهم سلام عرض کنم رفت و مراجعت کرد گفت ادخل علی برکة الله
سلام عرض کردم جواب فرمود نشستم غفر الله لک سر مبارک بزیر انداخت
آنگاه بلند کرد در حق من از خدا طلب توفیق فرمود بعد فرمود چه مسئله داری
عرض کردم اولا استدعا میکنم از خدا بخواهید دل شما با من مهربان
باشد که من از علم شما بهره‌مند شوم فرمود علم بتعلم نیست ولا بالتعلیم
بلکه نور یقذفه الله فی قلب من یشاء عرض کردم فرمائید کوش حقیقت
بندگی چه چیز است فرمود سه چیز است اول آنکه بنده آنچه در دست دارد
خود را مالک نداند تا اینکه صرف کردن آن مال در مصرفی که خدا فرموده
آسان شود دوم بنده باید خود را در امور مدبر نداند علیا تا از همه
الامور بعیده تا اینکه مصائب دنیا او را آسان شود سیوم آنکه
تمام اشتغالش در صرف ایمان با وامر و ترک نواهی باشد تا
اینکه با مردم بمباهات و مراء و جدال بمعاطله نباید بس هرگاه
خدا نخواهد او چه کرامی دارد بنده آنکه با این سه خصلت متصف باید
آراسته شود در نزد او دنیا و امر دنیا و شیطان لیس طلب آمد کرد
دنیا را بجهة تفاخر و تکاثر آنگاه تلاوت فرمود تلک الدار الآخرة
نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا والعاقبة
للمتقین اگر تکوفی شد لعلین من از خدا تو هستی مسئلة
عرض کردم فرمایشات شد مرا موعظه فرمائید زیاده بر این فرمود
وصیت میکنم به نه امر که سه چیزان در ریاضت نفس است و سه چیز
در حلم و سه چیز در علم اما سه چیز در ریاضت یکی آنکه باید حذر کنی از
آنچه خوردن که میل نداری که باعث حماقت و بلاهت میشود دوم آنکه غذا
نخوری مگر گرسنه شوی سیوم آنکه غذا حلال بخوری روزها بخوری یاد

یاد آور از حدیث رسول الله که فرمود آدمی ظرفی را پر نمیکند در دنیا بدتر
از شکم و هنگامیکه نباشد غذا میل کنی بسم الله بگوئی و ثلث شکم را باید
صرف غذا نمود و ثلث دیگر را بجهت آب گذاشت و ثلث دیگر را
برای نفس کشیدن   اما سیم چیزی که متعلق است بعلم اول آنکه اگر کسی بگوید
تو که اگر یک کلمه بگوئی ده کلمه خواهم گفت تو بگو اگر ده کلمه بگوئی
من یک کلمه نخواهم گفت دوم اگر کسی بتو بد بگوید بگو اگر راست است
از خدا سؤال میکنم که خدا مرا بیامرزد اگر دروغ گفتی از خدا میخواهم
ترا بیامرزد سوم اگر کسی وعده بد بتو دهد تو وعده نصیحت و موعظه بده
و اما آن سه چیز که راجع بعلم است اول آنکه هنگامیکه سؤال
میکنی از عالم باید او را برنجانی   دوم همیشه اداء عمل برای خدا
نمائی بگریز از فتوی چنانچه از شیر میگریزی   سیم لا تجعل رقبتك
جسراً للناس قرار مده برای مردم که هر که چیزی بگوید
تو گردن بگیری و اطاعت نمائی بعد فرمود حالا دیگر برخیز [illegible]
ملکی زمین اوقات اذکارم را بدرستیکه من بخیلم در صرف کردن
اوقات خود والسلام علی من اتبع الهدی
آقا باقر بهبهانی   در کتاب مقامع آقا محمد علی آقا باقر بهبهانی
در جواب مصنف سائل سؤال کرده بود فرمود اقل مدت حمل شش ماه
بالنص والاجماع و در طول مدت خواهد شد [illegible] نه ماه و [illegible]
و در سگ چهل روز است در آنچه [illegible] در گوسفند پنج ماه است
در شتر و اسب والاغ و امثال آنها یکسال است کاملا و در فیل
بعضی گفته اند هفت سال بعضی گفته اند یازده سال و اکثر حمل
انسانی نزد اکثر امامیه نه ماه است و نزد بعضی یکسال است و
نزد شافعی و اتباعش چهار سال میگویند امام حسن شافعی چهار سال بود
امام شافعی تلمذ کرده نزد محمد ابن حسن شیبانی و محمد حسن نزد ابو حنیفه
و ابو حنیفه نزد حضرت صادق رجوع همه ایشان آخر بحضرت صادق
[illegible] امام شافعی محمد ابن ادریس ابن عباس ابن عثمان ابن شافع
ثابت ابن عبید ابن عبد ابن هاشم ابن مطلب ابن عبد مناف است
وائمه ار

وائمه اربعه عامه چهار نفر ایشان از تلامذه حضرت صادق بودند یکی ابو حنیفه
یکی دیگر مالک ابن انس و دو نفر ایشان از عرب بودند و دو نفر از عجم
احمد ابن حنبل هلال الشیبانی مروزی از عجم بود شافعی از عرب بود و
ابو حنیفه که اول و اقدم ائمه اربعه است نعمان ابن ثابت ابن
زوطی جدش از اهل کابل طخارستان از عجم است   اما مالک
ابن انس ابن عامر نیز از عرب است جدش از آن ده نفر است
که [illegible] بودند   در مناقب ابن شهر آشوب است از صاحب
کتاب معرفة الرجال نقل کرده که جهة عداوت احمد حنبل با امیر المؤمنین
آن بود که جدش ذو الثدیه بود که از بزرگان خوارج بود و امیر المؤمنین
مدرک واصل کرده بود   و ابو عبدالله محمد [illegible] نسبه صاحبان
صحاح سته سنیه غالبا از اصحاب و تلامذه احمد حنبل اند و هم
تمام ایشان از اهل عجم اند   اول محمد ابن اسمعیل معروف ببخاری
صاحب کتاب صحیح بخاری و [illegible] واقدم
ایشان در رتبه و حفظ تولدش سیزدهم شوال سنه صد و نود و چهار بود
و فوتش شب عید فطر سنه [illegible] است و [illegible] در خرتنگ سمرقند
و [illegible] و جهه شهرتش از
[illegible] فوتش آن بود که او در صحیح خود اظهار
عداوت خلیفه کرده بود با امیر المؤمنین مثلا حدیث خم غدیر را
و حدیث طیر مشوی و حدیث سد ابواب را ذکر نکرده مطلقا منکر شده
و هم چنین آیه تطهیر نزولش را در حق اهل بیت منکر شده و خلاف امه
باجماع مفسرین شان نزولش در حق بود   دوم ایشان داود ابن
سلیمان اشعث ازدی سجستانی بصری بود   سیم مسلم ابن حجاج
نیشابوری بود و او کتابی غیر از صحیح خود دارد کتاب التفسیر
و کتابی در تاریخ [illegible] صحبت احمد حنبل را کرده بود [illegible]
وفات [illegible] در سنه [illegible] است
یک از [illegible]   چهارم ابن ماجه محمد ابن محمد قزوینی او کتابی
غیر از صحیح خود دارد کتاب تفسیر و کتاب تاریخ در سنه [illegible]
[illegible] در قزوین مرد و انهم درک صحبت احمد حنبل را کرده بود

بنجم محمد ابن عیسی سمی ترمذی و ترمذ مثل قلقل از شهرهای ماوراء النهر است
و او ضریر و مکفوف البصر بود و از تلامذه محمد ابن اسمعیل بخاری
در سنه دویست و هفتاد و نه در ترمذ مرد ششم احمد ابن شعیب معروف
بنسائی بود و نساء از شهرهای خراسان است حاکم در تاریخ
قزوین قریه‌ای هست اسم آن بین کساء و سرخس جزو منزل است او
صاحب کتاب سنن است از صحاح سته که در نزد جمهور
در روضات است که او بسیار مایل بود بمذهب شیعه و کتابی هم
نوشت بنام خصائص در فضائل اهل بیت و اکثر روایاتش از احمد
حنبل است گفتند چرا در فضائل صحابه کتابی ننوشتی گفت من چون وارد
دمشق شدم دیدم مردم آنجا خیلی از امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب
منحرف اند کتاب را نوشتم شاید اینها هدایت شوند از خواندن
یک روز ازو پرسیدند از معاویه گفت من فضیلتی از او نمیدانم الا آنکه
پیغمبر فرموده لا اشبع الله بطنک و اهل شام او را بیرون کردند او
آمد رمله از اثر ضرب فلان مشغول عبادت شد و در سنه ۳۰۳
از دنیا رفت در مستدرک است که مجموع احادیث صحیح بخاری غیر
مکرراتش هزار و هفتصد و شصت و یک حدیث است و مجموع
احادیث صحیح ابی داود غیر مکرراتش چهار هزار و هشت حدیث است
و مجموع احادیث مسلم غیر مکررات چهار هزار حدیث است و
عدد احادیث دیگران معلوم نیست و تمام این شش نفر صاحبان
صحاح همه از عجم اند و محمدین امامیه رضوان الله علیهم
هم غالباً از عجم اند صاحبان کتب اربعه که از روی چهارصد
اصل نوشته شده اند سه نفرند که محمدین ثلاث متقدم اند
اول ثقة الاسلام ابوجعفر اول محمد ابن یعقوب کلینی الرازی
صاحب کتاب شریف کافی دوم جناب رئیس المحدثین ابوجعفر
ثانی محمد ابن علی ابن بابویه القمی است صاحب کتاب شریف
من لا یحضره الفقیه سیوم جناب شیخ الطائفة المحقة ابوجعفر
ثالث محمد ابن حسن طوسی صاحب کتاب تهذیب و استبصار است

و این محمدین

و این محمدین ثلاثه صاحب کتب اربعه اوثق محدثین شیعه هستند
و این کتب اربعه مدار احکام الائمه هستند از اصول و فروع
و اوثق ایشان ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی صاحب کتاب کافی و در
کتاب مستدرک از شهید نقل فرموده که احادیث کافی
زیادتر است از مجموع صحاح سته اهل سنت و جماعت و کتاب کافی
سی و دو کتاب است و از خط علامه نقل شده که اخبار کافی را
شمرده و ضبط کرده اند شانزده هزار و صد و نود و نه حدیث
است و در مدت بیست سال جمع فرموده و جمیع احادیث من لا یحضره
کتاب فقیه سه هزار و نهصد و سیزده حدیث است و مرسلش
دو هزار و پنجاه حدیث است و مجموع احادیث استبصار پنج
هزار و پانصد و یازده حدیث است احادیث تهذیب عددش
معلوم نیست و رحلت کلینی در ماه شعبان سنه سیصد و بیست و نه
که در آن سال بواسطه رحلت بزرگان از علما تناثر النجوم شد
و قبر شریفش در بغداد معروف است و در همان سال علی ابن محمد سمری
که از سفرای اربعه امام زمان بود از دنیا رفت و در همان سال
علی ابن حسین ابن بابویه قمی والد ماجد مرحوم شیخ صدوق رحلت فرمود
و شیخ صدوق رحلتش در سنه سیصد و هشتاد و یک بود و اخبار
رئیس المحدثین اسم شریفش محمد ابن علی ابن بابویه است
قبر شریفش بین طهران و حضرت عبدالعظیم معروف است باقی و
معمور و کتبی دارد و اسامی قریب سیصد کتاب تصنیف نموده اند و
رحلت شیخ الطائفة محمد ابن حسن طوسی در آخر محرم سنه چهارصد و
پنجاه و شش بود و قبر شریفش در نجف معروف است
و از علماء محدثین متاخرین عجم محمدین اربعه بودند یکی علامه مجلسی
دیگر جناب محمد محسن ابن شاه مرتضی مشهور بفیض کاشانی صاحب کتاب
وافی و صافی و شارح اصول کافی دیگر محمد ابن حسن الحر عاملی صاحب
کتاب وسائل الشیعة تمام از عجم و محدث امامیه عجم بودند

این فصل در قبور امام‌زاده‌ها و روات که در قم مدفون شده‌اند
بعضی از ایشان صحت انتساب‌شان معلوم نیست بعضی معلوم است
اول قبر مطهر فاطمه معصومه علیها السلام که مستغنی از بیان است
که اینجائیکه آن مخدره مدفون است قبرستان بابلان معروف بود
در بحار از تاریخ قم نقل فرموده که جامع این تاریخ جناب حسن ابن
محمد ابن حسن شیبانی بوده و آن کتاب را بجهت جناب ابن عمید
نوشته ظاهرا در حدود سنه سیصد نوشته شده فعلا نسخه آن
موجود نیست و در سنه هشتصد و شصت حسن ابن علی ابن حسن ابو عبدالله
قمی این کتاب را ترجمه کرده حال آن مخدره معصومه را که در سنه دویست
یک که قصد برادر کرد که در مرو خراسان تشریف داشت آمد و وارد ساوه شد و در قم
مخدره مریض شد و بعد از هفده روز از دنیا رفت موسی بن خزرج در
زمین خود با بلان که آن مکان مخصوص خودش بود دفن کرد و بنا
تفصیلی دارد و بر قبر مقدس سقفی از بوریا زد تا اینکه مخدره زینب
بنت محمد ابن علی جواد قبه بالای قبر مطهر ساخت و از ابن بابویه
است چون آن مخدره را خواستند دفن نمایند در میان قبیله سعد
اشعری اختلاف شد آیا که آن مخدره را میان قبر بگذارد محرم که بوده
آخر اختیار کردند بر مردی صالح عالم که از بین ده نفر از علماء که
صالح خواست با جمعی که آن حرکت نماید که سوار از بیابان آمد پیاده
شد نماز بجنازه آن مخدره خواندند و جنازه را بردند میان سرداب که
حفر کرده بودند که از بعد دفن کردند سوار شدند و رفتند شناخته
نشدند روز و ماه و سال رحلت آن مخدره درست معلوم نیست در
مزار بحار است که حضرت رضا به سعد اشعری فرمود هر که زیارت کند
آن مخدره را و حق او را بشناسد بهشت از او است و در کتاب
روح و ریحان است که بنای گنبد مطهر حضرت معصومه در سنه
پانصد و بیست و نه شاه بیگم دختر عماد بیک انجام یافت
طلای گنبد و ... با سنگهای مرمر ضریح با درب طلای
حرم مطهر از مرحوم فتحعلی شاه مغفور است در سنه هزار و دویست
و ... ده

پرزده تعمیر کرده و کوی کوچکی که منقش بجواهر است در بالای سر آنکه
میان آن بسته‌ها رسم دارد ... بار از آنجمله طلا و نقره جواهر و
قنادیل طلا و نقره نیز از آن مرحوم است و لوحی رباعی عجم از اوست

خاقانم و ملک جهان گناه آوردم / در حضرت معصومه پناه آوردم
مهرش بوجه علی یارب / بردر که کریم بانیت گواه آوردم
خاقانم و واماندم زده بهشتم / زاور زنگ خلاف شده دیتم کوتاه
اندر حرم سکینه‌ای پناه / یا فاطمه اشفعی لنا عند الله علیها

و در بسماء و العالم است که بعد مخدره از بنات حضرت جواد علیه السلام
در جنب مرقد حضرت معصومه مدفون اند زینب ام محمد میمونه
و دو مخدره دیگر از بنات موسی المبرقع ابن حضرت جواد مدفون اند
بریهه میمونه و دو مخدره از کنیزان ایشان مدفون اند یکی
ام اسحق جاریه محمد ابن موسی المبرقع و ام حبیب جاریه ابو علی محمد
ابن احمد ابن موسی المبرقع در حضرت است اول کسی که از سادات رضوی
از کوفه بقم آمدند این بزرگوار بود که در سنه دویست و پنجاه و شش
بقم آمده و همیشه برقع بصورت مبارکش بود و در شب چهارشنبه هشتم
ربیع الاخر سنه دویست و نود و شش رحلت فرمود در سرای محمد ابن
حسن ابی خالد اشعری مدفون شد منها قبر شریف محمد ابن موسی المبرقع
فاصله بین قبر او و بین قبر پدرش تقریبا هشت ذرع است و تعمیر بقعه
... است از بقعه پدر بزرگوارش منها ابو علی محمد ابن احمد ابن موسی المبرقع
که در پنجشنبه ... ربیع الاول سنه سیصد و پانزده ۳۱۵ در قم از دنیا رفته
در مقبره محمد ابن موسی المبرقع دفن شد منها قبر احمد ابن محمد الاعرج ابن احمد ابن
موسی المبرقع در حجره است که نقیب قم بوده روز سه‌شنبه نیمه صفر سنه ۳۵۸
سیصد و پنجاه و هشت در ... از دنیا رفت و در مقبره محمد ابن
موسی المبرقع دفن شد مخفی نماند که امام‌زادگان نزدیک قبر موسی المبرقع
بسیار اند و منها در خارج شهر قم در دروازه کاشان بقعه بسیار عالی
منسوب بجناب علی ابن جعفر در بحار است که ظاهرا ایشان ۵ در عرض یکی

در مقبره قم که منسوب بجناب علی ابن جعفر است قبر دیگر نیز منسوب بجناب
محمد ابن موسی ابن اسحق ابن ابراهیم عسکر ابن موسی ابن ابراهیم ابن موسی ابن
جعفر و در کنار قبرستان علی ابن جعفر قبریست منسوب بابی العباس احمد
ابن محمد الحسین ابن حسن ابن حسان ابن حسن افطس ابن زین العابدین
منها در واحد شهر قبریست منسوب بجناب حمزه ابن موسی ابن جعفر و بقعه
عالی دارد و در اصطخر فارس شیراز هم بقعه است منسوب بایشان و سلاطین
صفویه که از نسل ایشان اند در انتخاب عالی بنام ایشان موقوفه
جمعی در تربت که از اعاظم مشهد مقدس است که فعلا است افضل منسوب
بایشان لکن مجلسی و مرحوم علامه نوری است که در جنب قبر حضرت عبد العظیم
حیا شد منها در واحد شهر قم قبریست منسوب بجناب سلطان محمد شریف
ابن علی ابن حمزه القمی ابن احمد ابن محمد ابن اسمعیل ابن محمد ابن عبدالله الباهر
ابن امام زین العابدین ع و این قبر مطهر واقع است در محله که آن محله
باسم او مشهور شد و از او اعقابی است که بعضی از ایشان نقبا و ملوک ری
حیا شدند در انوار المشعشعین از تاریخ قم نقل میکند که چهار قبر از اولا
د جناب عبدالله باهر در قبرستان قم الله اول قبر حمزه ابن احمد ابن محمد ابن
السعید الشهید عبدالله الباهر معروف بحمزه القمی دوم ولد ارجمند شان
ابو جعفر محمد ابن حمزه القمی سوم ولد دیگر شان علی ابن حمزه القمی چهارم
نواده ایشان علی ابن محمد ابن حمزه القمی گویا قبر ابی زکریا الاوله در مقبره
الشیخ منسوب است بنواده محترم شان جناب سلطان محمد شریف ابن
علی ابن محمد ابن حمزه القمی و سه قبر که از اولادهای جناب عمر والاشرف
ابن زین العابدین در قبرستان بابلان است که موضع قبرشان معلوم
منها در واحد شهر قم مقبره است منسوب بجناب ابراهیم ابن احمد ابن موسی
الکاظم و منها در واحد شهر قم مقبره است منسوب بمحمد ابن موسی ابن جعفر
حاصل الکلام انکه در قم و اطراف قم مزار امامزادگان بسیار است کلام الله
درین شهر [illegible] در مستدرک از ترجمه تاریخ قم نقل فرموده که
اول کسیکه

اول کسیکه از اولاد بعض سادات حسینی وارد قم شد ابو الحسین الحسین
ابن جعفر ابن محمد ابن اسمعیل ابن جعفر الصادق سلام الله علیه بود بعد فاطمه
بنت موسی ابن جعفر بعد موسی مبرقع بعد حسن ابن علی ابن محمد ملقب بدیباج
ابن الصادق و شرح حال هر یک را ایشان بیان فرموده بعد فرموده
اول کسیکه از اولاد علی ابن جعفر وارد قم شد حسن ابن حسین ابن محمد ابن
علی ابن جعفر الصادق بوده با برادرش و شرح حال ایشان هم ذکر نموده
امر ایشان در حضور شریف بزرگان از روات که در قم مدفون هستند اول
جناب زکریا ابن آدم ابن عبدالله ابن سعد اشعری قمی است در کتاب
رجال است از زکریا ابن آدم روایت کرده است که گفت رفتم خدمت حضرت
رضا سلام الله علیه عرض کردم انی ارید الخروج عن اهل بیتی وقد
کثر السفهاء فیهم قال لا تفعل فان اهل بیتک یدفع عنهم بک
کما یدفع عن اهل بغداد بابی الحسن الکاظم ثم قال آمنه المامون علی
الدین والدنیا ~~[illegible]~~ زکریا ابن آدم
مالک است بر دین و دنیا محمد ابن قولویه از علی ابن مسیب الهمدانی نقل
عرض کردم بحضور مبارک حضرت رضا سلام الله علیه فرمایشت ما شقتی بعیده
السقت انه حضیه و لیسم مرامن کل وقت یترسد که معالم دین خود را اخذ
کنم لیس از که اخذ کنم فرمود من زکریا ابن آدم القمی المامون علی الدین
والدنیا حاصل مدایح ایشان زیاد است قبر ایشان در شیخان که معروف
هست و گنبد کاشی دارد دوم ابو جریر زکریا ابن ادریس ابن عبدالله ابن سعد
ابن عبدالله اشعری است و مع جناب زکریا ابن آدم الاشعری است و او از
روات حضرت صادق سلام الله علیه است و هم حضرت موسی بن جعفر و هم حضرت
رضا سلام الله علیهم که از سه امام معالم دین اخذ فرموده صاحب کتاب
مسائل الرجال است موضع دفن ایشان معلوم نیست سلام الله علیه
زکریا ابن آدم گفته مشرف شدم بحضور مبارک حضرت رضا
از اول شب صحبت فوت ابو جریر بود چه من چه سید اول حضرت رضا
[illegible] فرمود رحمة الله علیه تا صبح که حضرت رفت تا صبح [illegible]

سیوم قبر جناب آدم ابن اسحق ابن آدم ابن عبدالله سعد اشعری
قمی که برادرزاده جناب زکریا ابن آدم باشد و قبر ایشان هم در شیخان
بزرگ معروف است چهارم قبر جناب علی ابن ابراهیم ابن هاشم
قمی صاحب کتاب تفسیر و غیره فیما بین شیخ جلیل القدر بوده که از
مشایخ مرحوم کلینی است و قبر ایشان در شیخان صغیر است در جنب مقبره
قبر محمد قولویه بفاصله [illegible] قدم که کنار قبرستان بابلان واقع شده
مقابل درب غسالخانه و اطراف قبرستان چهار دیوار هم دارد
و والد ماجد ایشان جناب ~~عبدالله~~ ابراهیم ابن هاشم از بزرگان روات
بوده و او اول کسی بوده که در قم نشر احادیث فرموده و شاید قبر ایشان
هم در شیخان صغیر باشد ششم جناب ابوالحسن علی ابن الحسین ابن موسی ابن
بابویه القمی شیخ [illegible] القمیین و فقیههم و ثقتهم و زوجه جناب
بنت محمد ابن موسی ابن بابویه که دختر عموی او باشد و از آن مخدره
اولاد نشد پس نوشت بجناب حسین ابن روح که از حضرت حجة
سلام الله علیه بخواه که خداوند با او اولاد فقیه مرحمت فرماید بعد
جواب آمد که از این زن ترا اولاد نمیشود و لکن مالک خواهی
شد جاریه دیلمیه بفضل خدا و بدعای او دو پسر خواهد مرحمت فرمود هر دو
فقیه یکی جناب حسین ابن علی ابن بابویه یکی جناب محمد ابن علی ابن بابویه
صدوق باشد ~~[illegible]~~
مرحوم شهید در ذکری فرموده که اصحاب اخذ فتوی از رساله علی ابن
بابویه میفرمودند از کثرت اعتماد که بایشان داشتند و در مستدرک
است ایشان در سنه سیصد و بیست و نه که سنه تناثر نجوم است
از دنیا رحلت فرمودند در آن وقت در بغداد جماعتی نزد علی ابن محمد سمری بودند
فرمود رحمه الله علی ابن الحسین بابویه عرض کردند او زنده است فرمود امروز
از دنیا رفت پس خبر رسید در همان روز از دنیا رفته بود و در همین سال
جناب علی ابن محمد سمری و جناب محمد ابن یعقوب کلینی از دنیا رحلت نمودند
و قبر علی ابن بابویه در کنار قبرستان بابلان است که قبرستان بزرگ قم است
گنبد و بارگاه عالی دارد هفتم جناب محمد ابن قولویه والد ماجد شیخ
ابوالقاسم

ابوالقاسم جعفر ابن محمد قولویه صاحب کامل الزیاره و ایشان معاصر با مرحوم
کلینی بودند و قبر ایشان هم در قبرستان قم نزدیک بقعه جناب علی ابن بابویه
میباشد اطراف قبر ایشان هم چهار دیوار دارد هشتم احمد ابن اسحق
ابن عبدالله سعد ابن مالک ابن الاحوص الاشعری القمی وافد القمیین و ایشان
شیخ قمیون بودند و احادیث از حضرت جواد و حضرت هادی العسکری
سلام الله علیهم روایت میکنند و وکیل حضرت عسکری بوده و خدمت
حضرت حجه هم تشرف شده در قم مقابل مسجد امام در میدان بابلان قبری است
منسوب بایشان و در رجال است که احمد ابن اسحق نوشت بجناب
حسین ابن روح و استیذان نموده در رفتن حج پس اذن داد و جامه [illegible]
نزد او احمد ابن اسحق گفت حسین ابن روح خبر مرگ مرا داده پس از حج مراجعت
نمود در حلوان که بین [illegible] باشد رحلت فرموده و در همانجا مدفون شد
و بقعه مختصری هم دارد [illegible] است گوید ظاهرا در این بقعه که
در قم مقابل مسجد امام است یکی از اولادهای امام حسن مجتبی مدفون است
نهم ریان ابن شبیب در مجالس المؤمنین گوید که او خال معتصم علیه
علی ما یستحق و ثقه است روایت از حضرت رضا ع میکند ساکن قم بوده
و مظنون آنکه قبرش هم در قم است دهم محمد ابن حسن القمی معروف
بصفار و جلیلی در قم بوده است در سنه [illegible] وفات نموده [illegible]
بسیاری از روات اخبار از اهل قم بوده اند و در مستدرک است که [illegible]
از ثقات رجال میکردند مثل [illegible] احادیث و از جمله آنها
احمد ابن محمد عیسی و احمد ابن محمد برقی و احمد ابن محمد ابن عبدالله اشعری و حسین
سعد قمی و محمد ابن اسحق قمی و غالب اینها در قم مدفون اند از مرحوم حاج کلباسی
رحمة الله علیه نقل شده [illegible] لقم در مزار قم با این همه معرفت
[illegible] است این مزار شریف از علما و روات
رضوان [illegible] فرموده که در کتاب دیدم که در زمان علی ابن بابویه قمی در قم
[illegible] هزار محدث بوده و علما میفرمودند که در آن زمان عوام
و خواص همه عمل حدیث میکردند و احادیث بحفظ میکردند [illegible]
دارد و لولا القمیون لخسف بهم الارض

امر سوم در تقویم مؤلف از ارکان از علماء که در قسم دوم [illegible] مسمّی اول
ابوالحسن سعید ابن هبة الله ابن حسن راوندی معروف بقطب راوندی
صاحب کتاب خرائج و جرائح و قصص الانبیاء و لب اللباب و
دعوات و غیر اینها بعضی دعوات نسبت بسید ابوالرضا فضل الله
راوندی داده اند مثل مرحوم مجلسی لکن محدث نوری در خاتمه مستدرک
تصریح فرموده که این اشتباه است بلکه دعوات از قطب راوندی است
و قطب راوندی شرحی بر نهج البلاغه زده است مسمی بمنهاج البراعه
بعضی گویند اول کسی بود در شرح نهج البلاغه و در مستدرک نوری است
اول کسیکه شرح بر نهج زد ابوالحسن محمد ابن الحسین ابن الحسن بیهقی است
ملقب بقطب الدین کیدری و کیدر قصبه است از بیهق و بیهق
ناحیه است از خراسان حاکم نشین او سبزوار است و قطب راوندی
از مشایخ ابن شهرآشوب است محدث قمی در حاشیه لفقیه المطلوب
نوشته قطب راوندی در ظهر یوم چهارشنبه چهاردهم شوال سنه ۵۷۳
بالضاد و المعجمة و الهاء یا بالضاد شصت و سه از دنیا رحلت فرمود
و قبر ایشان در صحن جدید معلوم است و بلاوندی قریه است از قراء
کاشان واقع مابین کاشان و اصفهان قم شاید حدود [illegible] از علما
اعلام ملقب اند بقطب الدین منهم قطب الدین محمد الحسینی ابن حسن
الکیدری السبزواری شارح نهج البلاغه که ذکر شد و آن شرح مسمی
حدائق الحقائق است شیعه مذهب بود منهم قطب الدین رازی
محمد ابن محمد رازی و بلاوندی بویهی شارح مطالع و شمسیه و محاکمات
در روضات از شهید اول و محقق ثانی نقل کرده که [illegible]
داده اند بسعادت وی و در امل الآمل است که ایشان از تلامذه
علامه حلی اعلی الله مقامه بوده اند در سنه [illegible] و مصادر [illegible]
دنیا رحلت فرموده اند در صالحیه دمشق مدفون شده اند منهم
قطب الدین اشکوری محمد ابن علی [illegible] اشکوری مصنف کتاب محبوب
القلوب شیعه و از تلامذه میرداماد بوده اند در امل الآمل است
انه فاضل و عالم جلیل القدر در رساله در عالم مثال نوشته است
بعض معاصر با شیخ حر عاملی بوده اند منهم قطب الدین سید حیدر
[illegible] در مجالس المؤمنین است که نسب شریفش چنانچه از
اشعار خودش معلوم میشود منتهی میشود بامامزاده عبدالله ابن موسی
الکاظم و بسیار از خوارق عادات از وی ظاهر شده [illegible] در
دمشق [illegible] شده
چنانچه در قصص

۱۴۳

چنانچه در قصص داودی از کتاب نصوص بآن تصریح نموده و در کتاب
مجالس المؤمنین است وقتیکه بزیارت امیرالمؤمنین سلام الله علیه مشرف
شد در دربار روضه مبارکه سنگی منصوب بود تکیه داد و در سر [illegible]
الستار بامدت هفت روز نخورد و نخوابید با قطع [illegible]
دخول بحرم محترم با امر العلامه شنیدم آواز مولانا کی از روضه مبارکه برآمد که
سالکان النجف از خواب بیدار شدند شنیدند فرمود فرزند من حیدر بیا
دریافتند آمدند در اطراف روضه مطهره گردیدند ان آقا را دیدند
از نام و نسب آن سید [illegible] مراد حضرت [illegible] بزرگوار بوده اند
لذا منتهی بوده اند و ایشان سر سلسله جماعت صوفیه بوده که
آن جماعت را صوفیه حیدریه میخوانند و رحلتش سنه ششصد و هشتاد
هجری بوده و قبرش در تبریز معروف است در [illegible] ابن حجر مکی
منهم قطب الدین کازرونی محمود ابن مسعود المعروف بعلامه شیرازی
عالم شیخ مصدر از تلامذه خواجه نصیر طوسی است گویند در مجمع از شیعه
و سنی جمع بوده اند از او سؤال کردند از افضلیت امیر و ابوبکر در
جواب فرمود خیر الوری بعد النبی من بنته فی بیته
من فی دجی لیل العمی ضوء الهدی فی زیته مولدش در شیراز سنه
ششصد و سی و چهار بعد [illegible] تبریز شد در شهر رمضان سنه
هفتصد و ده در تبریز از دنیا رفت قبرش در چرنداب [illegible]
ازم از علمای معروفین در قم جناب مولی عبدالرزاق ابن علی لاهیجی جیلانی
صاحب شوارق و مشارق و گوهر مراد ملقب بود بفیاض و داماد
مرحوم ملا صدرای شیرازی بود مانند مرحوم فیض اند در روضات است که در خبر
ملا صدری که در خانه فیض بود [illegible] شکایت کرد که خواهر من عیال
فیاض است که صیغه مبالغه است اما من عیال فیض [illegible]
[illegible] بهتر است که [illegible] فیض است در سنه [illegible] هزار و هفتاد
و یک در قم رحلت فرمود و قبرش در شرق قبرستان قم [illegible]
نزدیک شیخان

سیوم مولی محمد المدعو بقاضی سعید القمی شارح توحید صدوق ره
در چهار جلد بسیار با تحقیق و دقیق نوشته و ایشان قمی و قاضی قم بوده
از تلامذه مرحوم فیض یا مرحوم فیاض که در سیصد رسان و بهم ملقب بود بحکیم
کوچک و کان معظما عند الشاه عباس ثانی و از ایشان تصنیفات
زیادی نقل میکنند و فاتش در حدود سنه هزار و صد بوده
چهارم مولی میرزا ابو القاسم ابن مولی محمد حسن جیلانی صاحب کتاب قوانین
و غنائم و جامع الشتات و ولادت ایشان در سنه هزار و صد و پنجاه
دو بوده و رحلت ایشان سنه هزار و دویست و سی و یک ماده رحلت ایشان
از جهان بجنان صاحب قوانین رفت هزار و دویست و سی
و کرامات ایشان بسیار است مرحوم سید محمد باقر حجة الاسلام جواب نقل کرده
که بعضا از دینش احبار صحیح جز رحلت میرزا و میرسید در قصص العلما
که مرحوم میرزا بعد از فراق از تحصیل تشریف برد بجیلان که از جا بلاق
توطن فرموده از آنجا قدر ندانستند و جای تقریر مقام را تصحیف کرد
میرزا را از آنجا روزی در مجمع تشریف داشت ملای محل گفت مارا
بگو بیند مار گوشت حرام میرزا گفت مارا بعد نوشت ملای محل انکار را داشت
مار را گوشت نخورند... مار است پا اثر و ثم تمرد
از در استخفاف و اهانت گفتند ما در اعداد ایم من یکویم از او
صادر شد و من نکویم صادر شده جناب میرزا دلش خیلی شکسته
بدرگاه الله ... از او بعد از این ذلت اهل آنجا طائف
دین بود کمید ... رسید با تمام انکه نا... رسید و خدا را
در است و قبر او در ... ما کنند کاشی معروف ... امیر المؤمنین
نقرعایدیمز بود علی الأکمل جلا از ساتیں قال ایشان بهم گفته دکلم
حرّ و ... ایشان مرجع مرجع دینی سواد شهر میرزا بوده و هم آن مرجع از مراجع
پنجم محمد الحسن الصفار صاحب کتاب بصائر الدرجات معاصر بود با
کلینی
ششم ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه صاحب کتاب
لغة القرآن فارغ از کتاب ... در سنه یا نصد و ... دو
هفتم محمد طاهر ابن محمد علی قمی صاحب شرح تهذیب الاصول و غیره
معاصر بوده با ملا محمد تقی مجلسی و قبر ایشان در ... خلف ... مرحوم
زکریا ابن آدم
هشتم مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری ... مرحوم حاج
میرزا حسین نوری الشهید المصلوب بطهران در اوامر مشروطه در سنه
هزار و سیصد

هزار و سیصد و بیست و هفت در تاریخ تحریر این مجموعه تقریبا بیست سال میشود
نهم ابو عبد الله محمد بن خالد البرقی و فرزند او شیخ اجل و اقدم احمد ابن محمد بن خالد
صاحب کتاب محاسن برقی در سنه دویست و هفتاد و چهار در قم وفات کرده
دهم مرحوم آقا سید ... که از اجله علمای طهران بود و فرزند مرحوم آقا سید
جعفر کشفی ... تصانیف ایشان در ... و بهم رجب هزار و سیصد و
و هفت بود و بهم قبور بسیار از سلاطین شیعه در قم است مثل شاه عباس ثانی
الصفوی الموسوی در رواق حضرت معصومه دفن کردند و مثل شاه صفی اول
پسر شاه صفی میرزا ابن شاه عباس اول در کاشان از دنیا رفت جسد او را
هم در رواق مطهر دفن شد و مثل شاه سلیمان و سلطان حسین موضع
دفن در حرم و در رواق معلوم است و مثل فتحعلی شاه قاجار در روز پنجشنبه
نوزدهم جمادی الاخر سنه هزار و دویست و پنجاه در اصفهان از دنیا
رفت جسد او را هم در صحن عتیق معروف است و مثل مرحوم محمد شاه ابن عباس
میرزا ولیعهد فتحعلی شاه قبرش نقش در صحن کهنه در یکی از حجرات معلوم است و تاریخ
وفات مرحوم محمد شاه چنانکه در ناسخ است شب ششم شهر شوال در سنه
هزار و دویست و شصت و چهار در طهران و مثل مرحوم ... اعظم
اتابک اعظم رحمة الله علیه در اوایل مشروطه در طهران شهیدش کردند و قبر مبارک
او در صحن جدید یکی از حجرات است و صحن جدید هم از آثار آن مرحوم است
تاریخ بنای آن در سنه هزار و سیصد و سه بود مطابق آمد با این آیه مبارکه
نصر من الله و فتح قریب
خاتمه در عهد خلفای خلیفه بنی عباس
اینکه حالا در مجالس المؤمنین است که اهالی ... نفر بوده‌اند و سلطنة
السادات از جمعه چهاردهم ربیع الاول سنه صد و سی و دو تا شب چهارشنبه
چهاردهم ماه صفر سنه ششصد و پنجاه و شش که مطابق است با ... اسم خود
که با نصد و بیست و چهار سال ... سلطنة ایشان شد بر کافه
مسلمانان غالبا شیعه بودند ... امیر المؤمنین خلیفه ... اصل ...
میدانستند و لکن از ترک ... ملک و سلطنه عقیم است غالبا اظهار ...
میکردند و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین را حبس میکردند ... در مقام
مقاتله و مدافعه با آنها بودند چرا که میدیدند قلوب مردم مایل است با
و در واقع خلافت هم حق ایشان است تا از هجوم شیعه در امان باشند

و از مجالس المؤمنین از تاریخ یافعی نقل میکند که سبب انتقال خلافت
به بنی العباس این بود که عقیده جمعی از کیسانیه این است که خلافت
بعد از سید الشهداء علیه السلام مستقر شد به محمد حنفیه و چون
محمد حنفیه رحلت فرمود شیعیان او اعتقاد کردند به ابو هاشم
پسر جناب محمد و چون ابو هاشم را در شام به امر عبد الملک مروان
مسموم کردند و ایشان عقبی نداشتند خواست از دنیا برود
وصیت نمود به محمد بن علی بن عبدالله عباس بن عبد المطلب و کتب
خود را به وی داد و شیعیان را امر کرد به متابعت او و چون
محمد بن علی خواست از دنیا برود وصیت نمود خلافت را به پسر
خود ابراهیم امام. مروان حمار ابراهیم را بحیله گرفت حبس [illegible]
و ابراهیم دانست که مروان او را میکشد خلافت را وصیت نمود
برادر خود عبدالله سفاح داد و اول کسی است از اولاد عبدالله
عباس که به خلافت نشست. و اینجا معلوم هم علی رغم انف
[illegible] معلوم شد که شیعه در همه وقت بوده
اند و کثرت و شیوع تام در شیعه داشته چه در زمان خلافت بنی امیه
چه غیر ایشان و در میان شیعه کتب شرعیه بوده [illegible]
خود به عباس عم خود خبر داد که خلافت را اولاد تو میبرند ولم یزل
یتوقعون ذلک و یتحدثون به فیما بینهم. در حیاة الحیوان
روز جمعه سیزدهم ربیع الاول سنه صد و سی و دو مردم به خلافت
با او بیعت کردند و وزیر او ابا سلمه بود و او اول کسی است که
به وزارت نام برده شده و ملقب شده. در روضة الصفا
صبح جمعه ابو العباس در کوفه با اتباع خود سوار شده آمد بدار الاماره
مروان حمار و از آنجا به مسجد جامع رفت بالای منبر نشست خلاف
بنی امیه که بالای منبر می نشستند چون ضعف داشت خطبه را مختصر کرد
و نشست عمش داود بن علی یک درجه پائین ایستاد و
خطبه را

تمام کرده آخر کلام داود این بود که [illegible] و منبر [illegible] خلیفه
حقی پای منبر نهاده مگر علی بن ابیطالب و این امام که بر منبر است
مدت خلافتش چهار سال و نه ماه و در سن سی و [illegible] بود و سی و دو
و در سال و شش ماه. در شذور الذهب در سنه صد و سی و شش رحلت
کرده و همانجا دفن شد. دوم از خلفای بنی عباس ابو جعفر
عبدالله منصور بن محمد بن علی بن عبدالله عباس ملقب به دوانیقی بود
صاحب کتاب مجالس المؤمنین میفرماید القدر خسیس و دنی الطبع
بود که از دانگ [illegible] میکرد [illegible] که چون [illegible]
از مردم [illegible] دانگ گرفت [illegible] جهه مشهور شده به دوانیقی و چون
[illegible] خلافت منصور علویان با او در مخالفت بودند و شیعه
از متابعت او [illegible] میکردند که خلافت [illegible] اولاد علی است
منصور [illegible] موافقت [illegible] که باید [illegible] علویان را
از خود دفع نماید و قسم خورد [illegible] و الا [illegible] و ارفع
علیهم من تیم و من عدی و مراد از تیم و عدی [illegible] است
در خطبه اول خلفای ثلثه را اسم برد [illegible] اسم مبارک علی [illegible]
[illegible] خود را [illegible] بسیاری از سادات علوی
[illegible] حتی [illegible] شد [illegible] بنا کرد [illegible] آنها
از اقامت اولاد علی [illegible] خوف خود را در ذلت
[illegible] خروج میکردند که [illegible] زندان
[illegible] محمد و ابراهیم پسران عبدالله محض
[illegible] منصور آنها را [illegible] تعقیب کرده [illegible] خود را
میان زندان [illegible] فرمود خروج کنید [illegible]

منصور نکنند در مکه مشغول طواف بود شنید که بنده میگوید اللهم انی
اشکو الیک ظهور البغی و الفساد فی الارض منصور طلبید او را
گفت این چه سخن بود از تو شنیدم گفت امان بده بگویم گفت
در امانی پس گفت آن کس میگویم که طمع در او غلبه کرده بعد از او
حق حایل شده و باعث ظهور ظلم و فساد شده در روی زمین
داد تو هستی چون ظاهرا امور بندگان خدا بدست گرفته
و همه را بغفلت میگذاری بین خود و مسلمانان دیوار حایل نموده
از گچ و آجر و دربانها قرار دادی بر آن دیوار از آهن و جمعها
برای همه قرار دادی که با اسلحه حربها و اسلحه [illegible] ظالم و
کارگزار و فاجر اتخاذ کردی که اگر اراده [illegible] نکنی همراهی
با تو میکنند اگر اراده کوکی نمائی تو منع میکنند و
اینها را قدرت دادی بر ظلم که بخواهند دام نگردی اینها را
نفرها برای مظلوم و مسکین و گرسنه و [illegible] نبودن رتبه
پیش رسد بلا [illegible] از ظلم و جور من سفر کردم در بلاد چین
دیدم پادشاه آنجا را [illegible] دیدم گوشش کر شده و
گریه میکند گفتند چرا گریه میکنی گفت گریه از اینکه گوشم کر شده
داد مظلوم در [illegible] من نیاید من صدای او را نشنوم لیکن
حالا که گوش ندارم چشم دارم منادی ندا کرد هیچ کس نباید
لباس سرخ بپوشد مگر مظلوم روزها سوار فیل میشد گردش
میکرد که نظر بر مظلومی رسد و او مشرک کافر است و تو
میگوئی من مؤمنم بخدا و پیغمبر و خود را بهترین مسلمانان میدانی
[illegible] منصور چه [illegible] در جمیع اموال دخالت که جمیع اموال
بجهت تبارک است یا بجهت اولاد است و تو خود میدانی بجهت از
مادر

از مادر که متولد میشود مالی ندارد و خداوند با او روزی داده و میدهد
و تو میدیدی یا بجهت استحکام سلطنت است و تو خود دیدی
سلاطین گذشته اسلحه و اموال جمع کردند فایده بحال آنان
نکرد یا بجهت تحصیل مقام است فوق آن مقامیکه داری در دنیا
نیست مگر نگهداری عمل صالح نمائی منصور گریه زیادی کرد و گفت
بالتسلیم اخلنی ولم اک شیئا بعد مؤذن اذان گفت و
منصور مشغول نماز شد چون از نماز فارغ شد منصور او را
طلب کرد هر چه سعی کردند او را نیافتند معلوم شد خضر [illegible]
بود موتش در ششم ذیحجه سنه صد و پنجاه و هشت در بئر میمون
که نزدیک مکه معظمه است و سن شریفش شصت و سه سال و مدت خلافتش
بیست و دو سال و یازده ماه سیوم از خلفای بنی عباس ابو عبدالله
محمد ابن جعفر منصور است ملقب بمهدی در سنه صد و شصت
مسجد حضرت رسول را وسعت داد و مهدی نسب زیاد ابن ابیه
از ابو سفیان رد کرد و او را ملحق بعبید رومی نمود بعد از
آنکه معاویه او را ملحق کرده بود با بنی سفیان روایت شده که
شبیب ابن شیبه وارد شد بمهدی گفت ایها الامیر خدا
دنیا را بتو داد تو هم قدری از عیش خود برعیت بده گفت
چه بدهم گفت عدالت خود را بذل کن میان رعیت که اگر
رعیت از عدالت تو آسوده بخواب روند تو هم در میان قبر
آسوده خواهی خوابید ایها الامیر حذر کن از شبیکه روز ندارد
و از روزیکه شب ندارد
و مهدی عباسی اول پسر خود موسی الهادی را ولیعهد خود قرار داد
و او را فرستاد بجرجان بحکومت بعد او را خلع کرد پسر دیگرش را
که هارون باشد ولیعهد خود قرار داد و موسی را از جرجان طلبید

وموسی را از جرجان طلبید واو اطاعت نکرد و بنابرین مهدی
خود آنجا آمد در منزلی طعام خورد خوابید خوابی دید
که شخصی در خانه ایستاده این اشعار میخواند

کانی بهذا القصر قد باد اهله   واوحش منه ربعه ومنازله
وصار عزیز القوم من بعد ملکه   ومُلکٍ الی قبر علیه جنادله
فلم یبق الا ذکره وحدیثه   تنادی علیه معولاً حلائله

معولات بلند گریه میکردند را و حلائل یعنی زنهایش
پس از خواب بیدار شد گریه میکرد بعد از ده روز دیگر [illegible]
۲۲ محرم سنه صد و شصت و نه در ماسبذان نزدیک نهاوند
مدفون شد و جای جاوید خوابیده بود و از غرائب [illegible] دید
از جمله از کارهای مهدی اینست که شخصی پیدا شده بود در
خراسان ساحر که ادعای پیغمبری کرد بعد ادعای خدائی
نامش حکیم بن عطاء مقنع و مقنع میخواندند زیرا که از بس که
کریه المنظر و قبیح الوجه بود از طلا برقعی (؟) بر صورت خود ساخته
درست کرده بود و مرد کوتاه قد و چشم [illegible] بود
میگفت خدا اول حلول کرد در آدم بعد در نوح
بعد [illegible] با زمان ابومسلم مروزی که خدا [illegible] او حلول کرده
انصار عطا [illegible] بر لحظه [illegible]
و میگفت ابومسلم افضل است از پیغمبر و قلعه بنا کرده بود
اسم او [illegible] سنام که از ده بود در ماوراء النهر و جمعی از
ترکان او را سجده میکردند مهدی عالی لشکر و سپاه
برای دفع او چهار دیده با جنگ کردند مقصود [illegible]
کشتند و خود [illegible] در قلعه سنام محصور کردند آخر دید
هلاک میشود درخواست اصحابش را کشت بعد خود را
هم هلاک کرد و این در سنه صد و شصت و سه بود چهارم
از خلفای

چهارم از خلفا ابومحمد موسی الهادی ابن مهدی ابن منصور والده او
و هارون الرشید از کنیزی بود ام ولد اسمش خیزران و تولد هادی
در ری بود مدت عمرش بیست و چهار سال و خلافتش یکسال و
یکماه و نیم خدا هم عمرش را کوتاه کرد هم خلافتش را زیرا که
جوانان علی و فاطمه را در فخ [illegible] نزدیک مکه شهید کرد که بزرگ ایشان
حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب بود و در همین زمین فخ
قبر عبدالله عمر خطاب است هادی در شب شنبه ۱۶ ربیع الاول سنه صد و
هفتاد بود و در همین شب مامون پسر هارون متولد شده

پنجم از خلفا هارون الرشید پسر مهدی ابن منصور و
تولد هارون هم مثل برادرش هادی در ری بود در روز محرم سنه
صد و چهل و هشت او با برادرش هادی از یک مادر و یک پدر بود
و فضل بن یحیی برمکی هم هفت روز قبل از هارون متولد شد که
مادر فضل هارون را شیر داد و مادر هارون فضل را شیر داد و
رشید دختر عموی خود زبیده بنت جعفر منصور را تزویج کرد و در
سنه [illegible] هارون پسرش امین را ولیعهد قرار داد که در این
[illegible] ساله بود و در عهد هارون یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن
در دیار دیلم خروج کرد جمع کثیری دورش جمع شدند هارون فضل
بن یحیی را با پنجاه هزار لشکر به دفع او فرستاد و فضل در نزد [illegible]
دیلمان کاغذی نوشت [illegible] تا یحیی از هارون [illegible]
در جواب نوشت اگر هارون بخط خود امان نامه بنویسد با شرایط
[illegible] بیاید با فضل [illegible] هارون فضل کاغذ [illegible]
[illegible] هارون خوشحال شد فوراً درست [illegible] یحیی
و [illegible] با فضل آمد نزد هارون و هارون اولاد او

خلع جبر امر کرد بعد بهانه جوئی کرد بعد قاضی القضاة ابوالبختری را
در مجلس خواست آن امان نامه را باو داد خدعه قاضی باطل کرد
بعد امر یحیی محبوس نمود پس در زندان حضرت را شهید کرده
و هارون کسی است در زمان خود دیدم با اوله گفت
راوی گفت در نزد جریر ابن عبد الله بودم شخصی از عراق
وارد شد جریر احوال عراق پرسید آن شخص عرض کرد گفت که
هارون درخت سدری را که کنار قبر مطهر امام حسین بود قطع
کرد جریر گفت الله اکبر حدیثی از معصوم بما رسیده است که فرمود
لعن الله قاطع السدر حالا دانستیم که هارون میخواست که
علامت مرقد قبر امام حسین را نشناسند اما خدا اجر خواست
و الله و الخوا اجره عن حبه ولحق ترابه الارض ولیعلم العلم
(۱) تا قرآن ما بین درجه عداوت با خودشان امام مقام جبرئیل
هارون کنیزی داشت خیلی با جاه و زیرک و قاری قرآن یکشبی
با آن کنیز گفت لیست من کن کنیز گفت قال الله تعم وآتو البیوت
من حیث امرکم الله هارون گفت نسائکم حرث لکم فاتوا
حرثکم انی شئتم کنیز گفت آن آیه نسخ شده با این آیه مبارکه
واتو البیوت من ابوابها حکایت مهلب ابن ابی
صفره بعد معرکه مطرب را نزد خود طلبید بدیهه گفت وفار التنور
لغتوری مهلب گفت ساوی الی جبل یعصمنی من الماء
در تاریخ گزیده بهلول پسر عم هارون آمد نزد هارون دید جلیله
دید عمارت بسیار عالی ساخته هارون گفت در تعریف این عمارت
چیزی بنویس بهلول نوشت رفعت الطین ووضعت الدین
رفعت الجص ووضعت النص ان کان من مالک فقد اسرفت
ان الله لا یحب المسرفین وان کان من مال غیرک فقد ظلمت و
ان الله عدو للظالمین وفات هارون در شب شنبه سیوم ج ۲
سنه صد و نود و سه و در سن چهل و هفت سالگی در طوس شد

ششم از خلفای بنی عباس محمد امین پسر هارون است که هارون
او را ولیعهد قرار داده بود بعضی گویند هارون تمام ممالک خود را
دو قسمت کرد طرف مغرب را داد بامین طرف مشرق را داد بعبدالله
مامون که پسر دیگر بود مامون پایتخت خود را در مرو قرار داد بعد از آن
چند چیز سبب عداوت شد مابین دو برادر یکی آنکه فضل ابن ربیع که
وزیر محمد امین بود دید اگر مامون غلبه کند فضل را زنده نخواهد گذارد
لهذا سعی کرد تا میان این دو برادر جدائی انداخت امین نوشت که
مامون باید پسر من موسی الناطق بالحق را بر خود مقدم بشمرد و با او
بولایت عهد بیعت کند مامون قبول نکرد لهذا امین عبدالله مامون را
از ولایت عهد خود معزول نمود مردم را وادار کرد با پسرش موسی بیعت نمایند
و در سنه صد و نود و پنج (۱۹۵) بلاد همدان و نهاوند و قم و اصفهان را داد
بعلی ابن عیسی که امان داد و او با چهل هزار جمعیت مامور بخراسان نمود
با زنجیر و قیدی از نقره که مامون را زنده دستگیر کرده نقل نمایند چون
خبر بمامون رسید طاهر ابن حسین ذوالیمینین را با چهار هزار سوار جلوی
علی ابن عیسی فرستاد در میان آنها محاربه واقع شد عاقبت طاهر
غلبه کرد علی ابن عیسی را بقتل رسانید و لشکر را متفرق کرد سر علی ابن
عیسی را آورد نزد مامون و او امر کرد سر او را در بلاد بگرداندند
خبر محمد امین رسید پشیمان شد از خلع عبدالله مامون و امر محمد امین
هر روزه در ادبار بود و امر مامون در اقبال بود و غالب بر عساکر
دار الخلافت ملحق شدند بمامون و در اوائل سنه صد و نود و
هشت طاهر ذوالیمینین با لشکر زیاد وارد بغداد شد بعضی از
امرای عجم را امر کرد رفتند محمد امین را بقتل رسانیدند و او را چه
گفتند برای اینکه با برادر دست کفایت میکرد و خوب هم می‌نوشت

طاهر بن حسین سر محمد امین را فرستاد نزد مأمون چشم مأمون که بر سر برادر
افتاد خیلی در غضب شد که گفتم سر برادرم را از تن جدا نکنید
چرا زنده نفرستادید و کینهٔ طاهر را در دل گرفت حکم کرد
هیچ وقت پیش چشم من نباید بیاید که من قاتل برادرم را نبینم
در حیاة الحیوان است یک روز مأمون وارد شد زبیده مادر
امین شنید با خود حرف میزد گفت آن مادر مرا نفرین میکنی
که برت را کشتم گفت نه والله مأمون گفت پس چه میگفتی گفت
خواهش میکنم از این سؤال بگذری مأمون گفت حکماً باید بگوئی
زبیده گفت بلی من با خود عقد گرفتم که یک روز من با پدرت
رشید شطرنج بازی میکردم بشرط اینکه هر که برد دل بخواه خود
از طرف هرچه بخواهد پس رشید غالب شد گفت رخت سر تا پا را بکن
و عریان شو در این قصر بگرد هر چه عذر آوردم و تمنی کردم نشد
آخر امتثال کردم این مرتبه من غالب شدم گفتم باید بروی
میان مطبخ با کنیز سیاه هیکل اقبح صورتها باشد جلو چشم من
جماع کنی هر چه هارون الحاح کرد که خراج مصر را بگیر تو ندادم
مرا عفو کن گفتم محال است عاقبت آمد میان مطبخ من نشان دادم
یکی از پست ترین کنیزان را او با او و پدرت جماع کرد نطفهٔ تو
منعقد شد و در واقع خودم سبب شدم برای کشته شدن پسرم
مأمون گفت خدا لعنت کند اصرار را اگر من اصرار نمیکردم این
خبر را نمیشنیدم و قتل محمد امین در بیست پنجم محرم سنه صد و
نود و هشت بود در سن بیست و هشت سالگی هفتم از خلفای
بنی العباس عبدالله مأمون است تولدش نیمه ربیع الاول در سنه
صد و هفتاد و در همان شب هادی پسر مهدی برادر هارون
از دنیا رفت

و مأمون

و مأمون معروف بود به تشیع و یکسال از محمد امین بزرگتر بود و چنانکه
هارون امین را ولیعهد خود قرار داد اصرار مادرش زبیده و میل طایفه
بنی هاشم و میل وزیرش ذوالریاستین بود یعنی وزیر مأمون
و مأمون در سنه دویست و یک حضرت رضا سلام الله علیه را ولیعهد
ولیعهد خود قرار داد و درهم را با اسم حضرت سکه زد و لباس سیاه را
که لباس مخصوص و معمولی بنی عباس بود نسخ کرد و امر کرد لباس سبز بپوشند
و خودش اول پوشید و از امور بنی العباس بسیار گران آمد و بر مأمون
خروج کردند و با عم مأمون ابراهیم بن مهدی بیعت کردند و مأمون نادم
شد برون آمد که به بغداد در خراسان حضرت رضا سلام الله علیه
مسموم نمود نوشت به بغداد که شما نقض بیعت مرا نمودید به جهة اینکه من
حضرت رضا را ولیعهد خود قرار دادم اینک علی بن موسی از دنیا رفت
پس در جواب سخنان زشت و ناصواب نوشتند پس مأمون با لشکری
وارد بغداد شد در سنه دویست و چهار و در شهر صفر و ابراهیم بن مهدی
از ترس پنهان شد عباسیون به مأمون گفتند سیاه را در لباس چرا
تغییر دادی باید همه لباس سیاه را بپوشیم مأمون گفت چنین باشد گفتند
چرا علی بن موسی را ولیعهد قرار داده بودی مأمون گفت خود ملاحظه
کنیم با اولاد امیرالمؤمنین حضرت ابوبکر و سایرین خلفا امارات
و حکومت ندادند ولکن امیرالمؤمنین عبدالله عباس را والی بصره کرد و عبیدالله
عباس را والی یمن قرار داد و معبد بن عباس را والی مکه قرار داد و
قثم بن عباس را والی بحرین نمود و هر یک از اولاد عباس را حکومتی
و ولایتی در اختیار پس در سنه دویست و ده مأمون پوران دختر
حسن بن سهل بود تزویج نمود که در کتاب ندماشان ناصر نها و ندی
مفصل نوشته اگر زنده ماندم نقل میکنم این دختر انشاءالله تعالی

تتمه حالات مأمون الرشید از جمله از کارهای او بود در سنه دویست
و یازده که بفرمود منادی ندا کند که من بیزارم از کسیکه معاویه
را بخوبی ذکر کند و افضل خلق بعد از پیغمبر علی ابن ابیطالب
است مأمون روز پنجشنبه هجدهم رجب در سنه دویست
و هجده در بذندون که یکی از شهرهای روم است وفات کرد
چون رومیها تعدی کرده بودند بممالک مأمون چند قریه را از
ممالک او پامال کرده بودند بسبب لشکر کشید و
رفت جنگ کرد غالب شد قراء بسیار گرفت جمعی را
هم اسیر کرده آوردند تا در سر چشمه بذندون که خیمه های او
بود چادر زدند ناگاه ماهی سفیدی نقره رنگ در آن چشمه
پیدا شد امر کرد فراشی بیاید ماهی را بگیرد و آب چشمه چنان
سرد در دلو بود که دست میان نمیشد نگاه داشت و هم چنان
چشمه صاف بود که سکه دینار را از زیر آب میتوان
خواندن مع ذلک فراشی رفتند میان آب ماهی را
گرفتند ماهی از دست ایشان افتاد میان چشمه و آب
چشمه چنان پاچید که لباس مأمون تر شد و بدنش بلرزید
نفسکش اطرافی بی منتهی در دلش افتاد چشمه را اطراف
خیمه را آتش کردند مع ذلک ملک الموت البرد
طلبید چند نفر از اهل آنجا بدر رسید اسم این چشمه چیست گفتند
بذندون گفت یعنی چه گفتند یعنی بدر جلیک مأمون خجل
گردید چرا که اهل اسطرلاب خبر داده بودند که وفات تو در
سر چشمه بذندون است بهر صورت همان جا مرد و جسد
او را بطرطوس بردند دفن کردند و قبور بنی عباس هم از هم
جدا افتاده

تتمه حالات مامون

قبر عبدالله در طائف قبر عبیدالله در مدینه و قبر فضل ابن عباس
در شام و قبر قثم ابن عباس در سمرقند است و قبر معبد ابن عباس
در افریقیه است روضة الانوار نوشته است [illegible]
مامون خواهش نمود طلبید ندیم خود را گفت برای من قصیده
بگو من بخوانم ندیم گفت امیر جعفر بود در موصل و جعفر دیگر
در بصره بود جعفر موصلی دختر جعفر بصری را خواستگار کرد
او گفت اجابت میکنم بشرط آنکه صد قریه خراسان را
مهر او بیفکنی جعفر موصلی گفت [illegible] من خارج [illegible]
یک [illegible] این و آن ولایات حکومت کند بعد [illegible]
ده هشت صد هزار مامون ملتفت شد هشتم از خلفای
بنی عباس المعتصم بالله است که محمد بن هارون الرشید
ابن مهدی ابن منصور ابن محمد بن علی بن عبدالله عباس است
در ماه رمضان سنه صد و هشتاد و هشت بود که متولد شد
و مردم بعد از مامون بمعتصم بیعت کردند و شهر سامری را او
بجهت عسکرش بنا کرد و در همانجا هم در سنه [illegible]
و هشت هفت بمرد و همان جا مدفون شد و او اول کسی است
که خود را نسبت بخدا داد و اضافه کرد با اسم الله
المعتصم بالله و همه چیزش مثمن بود خلیفه هشتم و هشتم
از اولاد عبدالمطلب و هشتم از اولاد هارون الرشید بود
هشت هزار امیر و هشت هزار اسب یک رنگ و هشت
هشتاد هزار سوار جرار پای رکاب بود و هشت جنگ [illegible]
کرد که یکی از آنها با رومیان بود [illegible]
و معتصم جوانی را که [illegible] بود آورده بود
ندیم خود قرار داده بقسمیکه [illegible] وارد حرم معتصم شد
وزیر اعظم حسد برد [illegible] در طعام قرار
داده بود گفت با انفعال نزد خلیفه [illegible]
آمد نزد خلیفه

وزیر آمد نزد خلیفه که این جوان ندیم شما بعضی حرفها میزند درباره
خلیفه ما نمیتوانیم بشنویم یک کلام میخوریم خلیفه گفت چه میگوید
گفت میگوید دهان خلیفه بو میدهد معتصم در غضب شد طلبید او را
و آن جوان مباد که خلیفه بدنش آید باد [illegible] دهان خود را گرفته بود
خلیفه یقین کرد در ساعت نوشت بیکی از امرا که این شخص وقتیکه آمد
گردنش را بزن سر را [illegible] داد بان جوان گفت ببر نزد
فلان امیر نوشته ام که انعام خوبی بتو بدهد زود برو روانه شد
وزیر او را ملاقات کرد گفت ای جوان خلیفه بتو مرحمت کرد گفت بلی یک حواله
نوشته که فلان امیر بمن بدهد وزیر گفت خلیفه بتو خلع جایزه میدهد
این را تو بمن بده و من جوانی داد وزیر حواله را آورد نزد امیر و امیر فورا
گردن [illegible] وزیر را زد صبح شد جوان ندیم حاضر مجلس
شد معتصم تعجب کرد گفت آن حواله را بردی گفت فلان امیر [illegible]
داده وزیر از من گرفت ناگاه خبر آمد که وزیر کشته شد خلیفه از
حیرت [illegible] گفت تو چرا دیروز دماغ خود را گرفته بودی
گفته دهان خلیفه بو میدهد قسم خورد من [illegible] وزیر بمن ناهار داد
و من دماغ خود را نگرفته بودم بلکه دهان خود را گرفته بودم تو
خلیفه وزیر را بهتان کرده بود معتصم ملتفت شد گفت حق بجای
خود قرار گرفت من حفر بئراً لاخیه وقد وقع فیه [illegible]
در زمان المعتصم [illegible] که در [illegible] مردی عصائی بزوجه اش [illegible]
[illegible] بدون آنکه قصد قتل او را داشته باشد پس از [illegible]
زوجه خود رسید آمد نزد بعضی از دوستان مشورت کرد او گفت باید
یک جوان صحیح خوبی را بخانه ببری [illegible] بعد اقارب خبر شدند
بگو هر وقت آمدم خانه دیدم این جوان با زن من مشغول زنا است [illegible]
[illegible] کشتم [illegible] همین کار را کرد و اقارب زن آمدند دیدند
ساکت شدند گفتند خوب کردی پس آن کسیکه با او مشورت کرده بود
[illegible] صحیح [illegible] آمد نزد آنکسیکه او را

اورا تعلیم کرده بود بکشتن چون کفت آیا الکاری که تو کفتم
انجام دادی کفت بلی کفت من بر تعلیم احوال تو آباد به صحیح دیگر
خاک برای من بحث کفت ای جواد بیرون نیست می خورید
در کتاب احسن عشریه که زن و مردی روزی با هم مرغ بریان
غذا میخوردند سائلی آمد سوال کرد آن مرد کفت بزوجه اش
که رو او مرد را از در خانه بیرون در را ببند چنین کرد
اتفاقا حال مرد فقیر شد زوجه خود را هم طلاق داد روزی
با شوهر تازه مشغول خوردن مرغ بریان بودند سائلی سوال کرد
و مرد کفت برخیز این مرغ را بده بسائل زن آورد دید شوهر
اول است مرغ بریان را داد و خشم کریان آمد مرد کفت چرا کریه
میکنی کفت این شوهر اول من است مرد کفت والله منم همان
سائلم خدا مرا غنی کرد او را فقیر حاصل کناه بزرک اعظم
که آمر بی شده است آن بود که حضرت جواد الائمه را شهید کرد
نهم از خلفا ابوجعفر الواثق بالله پسر دوم معتصم بود
ولادتش بیست و یکم شعبان سنه صد و نود و کنیتش بود
و وفاتش در ۲۳۲ در ذی حجه سنه [illegible] و سی و دو در سامره
و در آنجا هم دفن شد [illegible] می در تاریخ خود نوشته که الواثق
بالله القدر بالله [illegible] احسان کرد که یک نفر فقیر در میانشان
نبود چون موتش فرا رسید امر کرد فرش از زیر پایش برچیدند
صورت بالای خاک کذارد کفت یا من لا یزول ملکه ارحم من
یزول ملکه دهم از خلفا متوکل بن معتصم که روز بیعت
برادر الواثق بالله و او زرترین خلفای بنی عباس بود مثل یزید
در خلفای بنی امیه در کتاب هدایة الابرار از حضرت امیر المؤمنین
مروی است [illegible] هم اکفرهم بقتله اخص الخلق به که باب [illegible] منتصر
پسرش او را کشته بجهت آن حرکات زشت خود و در [illegible]
بود

مدارک در اصل نمودند درر وضات است در زمان متوکل خط
نسخ را محمد بن علی ابن مقله وزیر متوکل اختراع نمود که قبلا خط
کوفی معمول بود بعد خط نسخ را یاقوت نام مستعصمی که از
اقارب و اقوام علقمی وزیر بود تکمیل نمود خط یاقوتی معروف
بعد در عهد میر علی استاد میر عماد که در عهد شاه عباس ثانی بود
نسخ تعلیق اختراع شد و خط شکسته را میرزا شفیعای
عجم اختراع کرد و درویش آن را تکمیل کرد [illegible]
المقتدر الی ما از متوکل از سادات و نجبای زمان عهد خود بود
در تذکره سبط ابن جوزی است که احمد بن خصیب کفت من منشی او
بودم روزی خادمی آمد که بیا سید ما را متوکل تو را میطلبد
رفتم و او کیسه که در او هزار اشرفی بود به من داد کفت این وجه را
تقسیم کن بین مستحقین که از پاکیزه ترین مالهای من است و متوکل
[illegible] اشخاص را که با تو میدهم تا اینکه بعد از وقت
از اینکه [illegible] آمد با زید هم بن خصیب کفت آمدم بسامی
مستحقین را از فقرا رسیدم و نوشتم سه صد اشرفی آن را بمستحق دادم
و بقیه هزار اشرفی نزد من بود که نصف شب صدای در [illegible] بلند
شد رسیدم کیست کفت من فلان مرد علوی هستم در همسایکی تو
رخصت دادم آمد رسیدم چه کار داری کفت محمد اله کرسنه ام
من یک اشرفی باو دادم مراتب شکر را کذارد و رفت پس زوجه من
خبر شد کفت وای بر تو اولاد پیغمبر در همسایکی تو چرا یک اشرفی دادی
برخیز هرچه از اشرفیها باقی مانده ببر بده باو تا بعد از [illegible]
و من ملتفت شدم برخواستم بعجله رفتم و کیسه اشرفی را تمام باو دادم
برکشتم پشیمان شدم که اکر این خبر بمتوکل رسد خواهد مرا بقتل رساند
زوجه من مرا تسلی داد که مترس توکل بخدا کن در این سخن بودیم که حلقه ای
در بلند شد آمدم دیدم چراغها و دست غلامان بیا سید تو را
میطلبد با کمال ترس رفتم رو به حرمسرا برده بیند شنیدم صدای

حلال کرده سیده بلند است گفت ای احمد خدا تو و زوجه تو
جزای خیر دهد در این ساعت بیعت را که نزد من آمده فرمود
خداوند تو را و زوجه احمد را حسب رو جزای خیر دهد بعد ازآن
چه کلام است من قضیه را حکایت کردم داو گریه میکرد
فرستاد غلامانش را [illegible] چند جامه و اشرفیها آوردند
گفت این را از نزد علوی و آن جامها را زوجه تو گرفتم
آمدم در خانه علوی تا در را کوبیدم آمد گفت احمد بده
آنچه را که با تو است و گریه میکرد گفتم چرا گریه میکنی گفت
چون از نزد تو آمدم زوجه من پرسید چه کردی من واقعه را گفتم
گفت برخیز تا ما وضو سازیم دو رکعت نماز بخوانیم و دعا کنیم
در حق احمد و زوجه اش برخواستیم نماز خواندیم دعا کردیم خوابیدیم
در خواب رسول خدا را دیدم فرمود من شکر کردم خدا را از احمد
و زوجه اش در باب جمیلیکه بتو کردند و هم در این ساعت برای تو
چیزی میاورند بگیر و قبول کن آن را یازدهم از خلفا ابو جعفر
محمد المنتصر بالله ابن متوکل ابن معتصم [illegible] بود مدت
خلافتش شش ماه و یکروز بود و در سن بیست و شش سالگی از دنیا
رفت جوان قابل بدرستی بود عمرش کوتاه شد در تاریخ خلفا
یک روز منتصر امر کرد از خزانه متوکل قطعه فرش بیرون آوردند
مجلس را فرش و مزین نمودند در وسط آن فرش دائره‌ای بود
در میان دائره صورت سواری بود که تاج بر سر داشته دور
آن دائره خطوط بفارسی نوشته بودند منتصر کسی را طلب کرد که
خطوط آن را بخواند نوشته بود من شیرویه پسر کسری پسر هرمزم
پدرم را بقتل رسانیدم لذا زیاده از شش ماه زنده گی نکردم [illegible]
در غضب شد حکم کرد آن قطعه قالی را که از طلا بافته بودند سوزاندند
دوازدهم از خلفا

دوازدهم از خلفا المستعین بالله احمد بن معتصم بود برادر متوکل
عموی منتصر ولادتش چهارم رجب سنه دویست و بیست و یک بود
و در سیوم شوال سنه دویست و پنجاه و دو سعید حاجب او را
بقتل رسانید سیزدهم از خلفا ابو عبدالله المعتز بالله محمد ابن
متوکل ولادتش یازدهم ربیع الاخر سنه دویست و سی و دو بود و در
اول ماه شعبان سنه دویست و پنجاه و پنج صالح وصیف او را
بقتل رسانید چهاردهم از خلفا المهتدی بالله محمد بن واثق بالله
ابن معتصم بالله بن هارون رشید بود ولادتش پنجم ربیع المولود
سنه دویست و نوزده و در شانزدهم ماه رجب سنه دویست و
پنجاه و شش او را کشتند موصوف بود بزهد و ورع مثل
در خلفای بنی عباس مثل عمر ابن عبدالعزیز بود در بنی امیه و علت قتل
او این بود که بابک ترکی که معروف بظلم و عصیان بود [illegible]
ترکها جمع شدند او را کشتند [illegible] ظرفهای
طلا را و نقره که در خزانه بود شکست و مردم را از [illegible] و شراب
منع مینمود کاتب گوید دیگر با این حالی که هم ضیق نفس شدت
مرا اذیت میکند و هم خفقان قلب بنحوی [illegible]
[illegible] که تمام قوای را از من گرفته خصوصا [illegible]
[illegible] نموده و جگر را خشک شده که بقوه نمیتوانم بروم
مجبورم تمام علاج هر کسی موجود شده از دست مردان و
زنها [illegible] یک صحیح نیستم بلکه [illegible]
که شب و روز خواب در راحت نیستم لذا خود را با این حالت
مشغول کرده ام که کمتر حمله کنم و تلخی تاریخ حالات خلفا
بنی عباس [illegible] و مطلب اهم نه است که [illegible]
بنا را بعضی چون بعضی را [illegible] از جمله خلیفه بیست و دوم
المستکفی بالله عبدالله ابن مکتفی بالله است در زمان خلافت
مستکفی احمد بن بویه داخل بغداد شد مستکفی با او خلعت داد

خلعت گران بها بدو داد و او را ملقب کرد بمعز الدوله و برادر
علی ابن بویه را ملقب نمود بعماد الدوله و برادر دیگرشان را
که حسن ابن بویه باشد ملقب کرد برکن الدوله و خود کی را
ملقب نمود بامام الحق و باین القاب سکه زد در حیاة
الحیوان از وفیات الاعیان ابن خلکان نقل کرده که بویه
پدر علی عماد الدوله و حسن رکن الدوله و احمد معز الدوله
مرد صیاد فقیری بود که معاش او منحصر بود بصید ماهی در
تاریخ خلفاست که بویه در خواب دید که از احلیل او عمود آتشی
بیرون آمد تمام دنیا را سوزانید تعبیر را گرفت تعبیر کردند که اولاد
تو در دنیا سلطنه خواهند کرد باندازه فراگرفتن آتش احلیل
در دنیا استیلا پیدا کنند لکن بعدالت نباشد چون عماد الدوله
مالک شیراز شد اصحاب و جند او از او طلب تنخواه و مواجب نمودند
متفکر بود که چیزی ندارد با آنها بدهد و نزدیک بود سلطنتش مختل
شود یک روز به پشت خوابیده بود دید مار سیاهی در سقف خانه
از سوراخی بیرون شد داخل سوراخ دیگر شد رسید غلامان شوره
طلبید امر کرد تا زده باهم بگذارند پس مار را بدست آورده بکشند پس
غلامان چندان شکافتند غرفه پیدا شد چون غرفه را
شکافتند دیدند چند صندوق آنجا هست در صندوق ها را باز
کردند پر بود از اشرفی شمردند پانصد هزار اشرفی بود عماد الدوله
تقسیم کرد میان جند و لشکریان خود باز در تاریخ خلفا نوشته
عماد الدوله روزی سوار بود با جمعی میرفت ناگاه دست و پای
اسبش فرو رفت پس امر کرد آنجا را شکافتند گنجینه پیدا شد
و جدشان بویه مرد فقیر درویشی بود خدا خواست بدینها انتظام
میدهد حرالف آن است که بیچون دل آید بکنار دارند
این نیم نفس در همه جا لیستارست معز الدوله در سنه سیصد و چهل

المستکفی بالله بو

المستکفی بالله را از خلافت خلع نمود و دیالمه خانه اش را
بیغما غارت کردند پس پسر عمش المطیع لله ابو القاسم فضل
ابن مقتدر را بجای او نشانید که خلیفه بیست و سیم بود
او هم در سنه سیصد و شصت و چهار از دنیا رفت در تاریخ
خلفاست که در سنه سیصد و پنجاه و یک زمان خلافت
المطیع لله شیعیان بغداد بدر های مساجد شان نوشتند که
لعنة خدا بر معاویه و کسیکه فدک فاطمه را غصب کرد و لعنت خدا
بر کسیکه مانع شد حضرت امام حسن را پهلوی جدش دفن نمایند
و لعنه خدا بر کسیکه ابا ذر را از مدینه تبعید کرد الغرض در خلافت
المطیع لله بود معز الدوله احمد بن بویه حکم کرد در همه جا در اذان
حی علی خیر العمل بگویند و در سنه سیصد و پنجاه و دو حکم کرد که
در عاشورا در بغداد باید دکاکین بسته شود طباخین طبخ ننمایند
علمهای سیاه برپا کنند حتی زنها گیسوان پریشان نمایند لطمه
بصورتهای خود زنند و اقامه عزا نمایند از امام حسین و این
اول روزی بود در بغداد تاسیس شد روضه خوانی و عزاداری
شد و در مصر در تابو سلاطین فاطمیه اسماعیلیه در عزاداری
سید الشهدا اقامت برپا میکردند صاحب کتاب سیاسة
المحمدیه و سیاسة الحسینیه خوب مقصد نوشته است در سال مذکور
در بغداد روز عید غدیر جشن مفصلی گرفتند و در این سال دو نفر
را مردمان آورده نزد ناصر الدوله دیلمی که عمرشان بیست و پنج سال
پشتشان بیکدیگر چسبیده بود توام بدنیا آمده بودند لکن
دو شکم و دو ناف جدا و دو احلیل داشت دو دو نوع دو
بودن در خوردن مختلف دارا بودند مختلف بعضی آنکه باید باهم
غذا بخورند بلکه هریک علیحده هر وقت میخواست میخورد پس یکی از
آنها مرد و دیگری زنده بود ناصر الدوله اطبا را جمع کرد بلکه آن مرده را
از هم جدا کنند عاجز ماندند بعد از چند روز از عفونت دیگری هم مرد

در سنه صد و پنجاه و نه در مصر اذان دادند حی علی خیر العمل بگویند در اذان
و در سنه سیصد و شصت و سه مؤذن در شام علنا گفت حی علی خیر العمل
و در سنه سیصد و شصت و یک المطیع لله مسترخی شد اعضایش شل
شد و در زبانش ثقلی و شکستگی پیدا شد پسرش الطائع لله را در
جای خود بخلافت نصب کرد پس هفتم از خلفای بنی عباس که تمام
سی و هفت بودند الواحد المستعصم بالله عبدالله ابن مستنصر بود
که آخر خلفا بود در حبیب السیر است که در حدود سنه ششصد و
پنجاه و پنج هلاکو خان بعد از منکو قاان از تولی خان ابن چنگیز
چنگیز خان تاج سلطنة بر سر نهاد و برای تسخیر بلاد [illegible]
محقق خواجه نصیر الدین طوسی برادر خود را فرستاد از برای گرفتن
بغداد و لشکر تتار و مغول هم دور شهر را گرفته محاصره کردند
در سنه مذکوره فوق از همدان حرکت کرد برای بغداد و چون قبلا
وزیر مستعصم شیعه بود و کینه پسر مستعصم در دل داشت چراکه در
دعوای شیعه و سنی در بغداد با سنیها همراهی کرده بود و شیعه را
مغلوب نموده تمام محله کرخ را که شیعه بودند قتل و غارت
کرده بودند این بود چون خبر حرکت لشکر چنگیزیان را و رسید در
پنهان آمد نزد مستعصم گفت لشکریان زیاد شده اند و در
خزانه چیزی نمانده و امروز هم در عالم پادشاهی مثل ما که اهل
تسلیم باج و خراج میدهند خوب است اجازه بفرمایید خیلی از
لشکریان مرخص شده مشغول کسب شوند و خزینه را هم پر کنیم
خالی نماند مستعصم شنید پس وزیرش ابن علقمه آمد جمعی از
لشکریان را مرخص کرد و قاصدی هم برای هلاکو خان
فرستاد که برادر او را نشنیده بود مطلب را با او گفت مثل
حال را برای او نوشته بود خبر داد از زحمت خواهی خود که شروع کن
بیا من لشکریان خلیفه را متفرق کردم و با تو همراهم
چون خبر

چون خبر آمدن چنگیز خان بهمدان تا بغداد رسید خلیفه با وزیرش
ابن علقمی مشورت کرد عرض کرد لشکر مغول چه عرضه دارند
که سپاه بغداد را شکست بدهند اگر بنای بغداد آیند آن
ما بنها مکنند و یا شکست ما قبول کنند همه را خواهند هلاک
نمود با این حرفهای واهی خلیفه را اغفال کرد تا آنکه خبر رسید
لشکریان مغول نزدیک بغداد آمده اند خلیفه چند نفر از سرکرده
های بزرگ با ده هزار لشکر فرستاد بعد از مقاتله شکست خورده مغلوب
شدند خلیفه با وزیر مشورت کرد که چه باید کرد وزیر گفت از
کار گذشته رسیده چنگیزیان لشکر زیادی دارند و در چهار طرف
بغدادند کار از اینها گذشته خوب است اگر مصلحت بدانید خود با
تحف و هدایای نفیسه تشریف ببرید به همانجا تا مطالبی که امر
خاتمه دهید این بود خلیفه با هدایا روانه شد رفت چنگیز
امر کرد حبس کرد مصلحت کرد در باره شان همه گفتند باید کشت
پس بر سر او بقتل رسانیدند و جمعی از عباسیان را هم که [illegible] هلاک
کردند خلافت عباسی ختم شد

تتمه دیگر احوالات امام هفتم سلام الله علیه است

در کتاب عمدة الطالب است که مردم میگویند موسی ابن جعفر باب الحوائج
بغیر باب حوائج الی الله است و من معتقدم آن را [illegible] تا الکم دیدیم
در کتاب منتظم ابو الفرج ابن جوزی که احدی از خدا حاجتی طلب نمیکند
مگر آنکه قصد زیارت آنحضرت نماید حاجتش برآورده میشود و من و
غیر من تجربه کردیم حنبلی بوده و والده ماجده آنحضرت حمیده بربریه در کتاب
عیون بسند معتبر از علی ابن میثم روایت کرده که حمیده والده ماجده
حضرت ابا ابراهیم از جمله اشراف و بزرگان عجم بود مثل والده حضرت
سید الساجدین عبادت اختیار کاتب بود بحمدالله تا غمهایش افتخار
بسیار است حضرت باقر فرمایید بنور دیده ای حمیده حضرت صادق فخذها
الیک خداوند پس از او بتو خواهد مرحمت فرمود بهترین اهل روی زمین
باشد در اصول کافی و ارشاد مفید است ولد ابو الحسن موسی بالابواء

سنه ثمان وعشرین ومأة والواه خبر لعیب بین مکه و مدینه حضرت
ابا ابراهیم بود ابو الحسن هم خوانده اند ولکن در لسان اخبار تعبیر بفر
از ائمه اطهار بود ابو الحسن میخوانند اول امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
دوم امام رضا سیوم امام علی النقی الهادی سلام الله علیهم
اما شهادت و رحلت آنحضرت در غالب کتب معتبره مثل مصباح
المتهجدین و اعلام الوری و روضة الکافی و مناقب و دروس
وکشف الغمه در بیست و پنجم رجب سنه صد و هشتاد و سه بوده ا
در روز جمعه و در اصول کافی و ارشاد رحلت آن بزرگوار بود در
ششم رجب سنه هشتاد و سه در بغداد در حبس سندی ابن شاهک و
در زمان رحلت پنجاه و پنج سال و بجده روز از سن مبارک گذشته بود
و سی و چهار سال و نه ماه بعد از پدر بزرگوارش امامت فرمود هارون
ملعون بعنوان حج و عمره مفرده آمد مدینه مردم مدینه به پیشش رفتند و چادر
و خیمها بیرون مدینه برپا کرده بود و حضرت ابا ابراهیم به دیدنش تشریف
نبرد عاقبت غلام هارون آمد که خلیفه شما را طلبیده در حینی بود که غلام
حضرت پوست چینی حضرت را معارض میکرد حضرت فرمود ما را با هارون
کار نیست غلام هارون عرض کرد حالا که صحیح نیست تو ایستاده در شو
حضرت را حاضر کرد حضرت [illegible] سوار شد تا نزدیک بساط چادر
خواست پیاده شود هارون صدا زد لا والله الا علی بساط حضرت
سواره رو فرشها تا در خیمه پیاده شد هارون برخواست خیلی احترام
کرد تا وقتیکه حضرت خواست تشریف ببرد چند کیسه زر گذارد خدمت
حضرت و حضرت فرمود ما را احتیاج نیست آخر الامر عرض کرد بدهید
بفقرا بنی هاشم پس رسید انفقیر ترین اولاد بنی هاشم که هشتم علی ابن
اسمعیل ابن جعفر صادق است شنیده فرستاد علی ابن اسمعیل بیاید آورد
نزد حضرت ابا ابراهیم سخنانی گفت و تبانی کردند که فردا بیاید در
مجلس هارون سعایت نماید بقولی شصت و بقولی دویست هزار درهم
به علی ابن اسمعیل داد نوشته اند شصت هزار درهم حواله کرده اخراج فلان
و حسینی آوردند که میخواست از دنیا برود [illegible] فردا علی اسمعیل
آمد در مجلس

آمد در مجلس هارون گفت ما ظننت فی الارض خلیفتین حتی رأیت
[illegible] علی موسی ابن جعفر مردم را بسوی خود دعوت میکند قریه
خریده بسی هزار دینار فروشنده گفت من این قیمت از دینار میخواهم
طلا قسم دیگر میخواهم سی هزار دینار دیگر که او میخواست آورد داد
پس هارون آمد مدینه بزیارت قبر مطهر پیغمبر عرض کرد یا رسول الله عذر
میخواهم از تو الخ الا که درباره موسی ابن جعفر خیالی دارم که اراده
دارد تفرقه افکند بین امت من اخذ فرستاد حضرت را از میان
حرم جد بزرگوار بر هنه بردند هارون حکم کرد و روانه کرد
با غلامان ترکی بجانب بصره که حضرت در آن محبوس بود یکی بجانب کوفه
بردند در بصره تسلیم عیسی ابن جعفر منصور دوانقی کردند بعد
به هارون نمودند که حضرت را حبس نماید یکسال در بصره حبس نمود که
آخر نوشت بجانب هارون که من هر خواستم اراده ای از او بشنوم [illegible]
بقتل آورم چیزی ندیدم یا بدیگری بسپار یا رها میکنم او را
حضرت را از بصره بردند بغداد [illegible] حضرت یکسال در
بصره ماند بعد بردند بغداد نزد فضل ابن ربیع نگهداشت هم در حبس او بود
اقرار داد حضرت را بقتل آورد او هم امتناع کرد بعد از آنکه بقتل داد
بردند نزد فضل ابن یحیی ابن خالد برمکی مدتی هم آنجا در حبس بود
باو هم تکلیف کرد فضل هم ابا کرد از قتل حضرت پس از آنجا هم بیرون
آورد سپرده به اردو [illegible] سندی ابن شاهک و او حضرت را مسموم نمود
مسافر غلام حضرت رضا سلام الله علیه میگوید [illegible] شب قبل خواب
حضرت رضا را در [illegible] افکندم [illegible] بعد از آن [illegible]
نخوابید تا چهار سال بعد یک شب حضرت رضا تشریف نیاورد که بخوابد
امر و عبادت شب تا صبح با کمال اضطراب خواب نکرد تا صبح شد
دیدند حضرت تشریف آورد اما با چشم گریان سوال کردند معلوم
اشد بود بالین پدر بزرگوارش را غسل و دفن امر [illegible] خواسته که

خواستند که حضرت را بیرون طلب کنند فرمود ساکت باشید که ما اهل بیتیم
از جور خلفا حالا مبتلا شدید انیها حکم کنند ادعای علم غیب میکنید
صبر کنید چند روز دیگر خبر میرسد آنوقت گریه کنید و از اینجا هم
دانسته میشود که چه مقدار تقیه بوده و چه قدر خائف بودند
در رجال کبیر در ترجمه حالات علی بن یقطین وزیر هارون چند روایت نقل
میکند که انها صریح است که حضرت چهار سال در زندان بوده آه
و هم در اصول کافی روایت کرده از علاء چه گفت ذکر شد مکرر چند
مرتبه در بغداد به زندان آورده خود آن خواست معالم قتل حضرت نمود
نتوانست کار بشود منظرش آمد که قصر او ... بعد گاه
و شبی حضرت را آورد که کشته بود خدا ... اگر موسی را نکشم دست از
ملک بر میدارم پس حضرت را بیرون آورد شخص مهیبی دید که او هم بلکه بر حضرت
خود را بیرون آورد گفت اگر جسارت حضرت کنی کشته گردی ...
بعد از آنکه باز شب دیگر بیرون کشید دید شخص هم شب دیگر بیرون کشید الی
و در عیون از علی بن ابراهیم از پدرش روایت کرده که گفت شنیدم
از یکی از اصحاب خود ما که وقتیکه حضرت را آوردند بغداد حبس
کردند حضرت شب تجدید وضو کرد چهار رکعت نماز خواند دعا کرد
باین دعا که خدا او را از حبس هارون نجات دهد الهی و سیدی
یا مخلص الشجر من بین رمل و حجر یا مخلص اللبن من بین فرث و دم و یا
مخلص النار من بین حدید و حجر یا مخلص الولد من بین مشیمة و رحم
و مخلص یحیی من حبس هارون آنروز در خواب دید مردی با شمشیر
کشیده میگوید حضرت موسی را خلاص کن و الا گردنت را میزنم از
خواب جستن کرد حاجب را فرستاد حضرت را نجات داد برد نزد
خلیفه با خشم حضرت امام گفت سلام علی موسی کاظم از ما نیست
بعد خلعت بحضرت پوشانیدند و اسب خاصه خود را داد مرخص نمود

[illegible]

دعوی از

دعوی کرد باید کتابی که ما در سیاحت از من موسی را مقید کرده
ترتیب بیاورد نزد من بعد بجا حبس فضل بن ربیع ببرد که حضرت را
بمنزل رسانند فضل پدرش ربیع او را بمحمد گفت کیسان حاجب
منصور دوانیقی بود بعد وزیر منصور شد و پسر فضل عباس ابن فضل
ابن ربیع حاجب محمد امین بود و فوت ربیع در سنه صد و
شصت و نه بود — در ذکر اولاد حضرت ابراهیم سلام الله علیه
سی و هفت نفر بودند هیجده پسر و نوزده دختر اما پسر
حضرت علی بن موسی الرضا و ابراهیم و عباس و قاسم و اسمعیل
و جعفر و هرون و حسن و احمد و محمد و حمزه و عبدالله و اسحق
و عبیدالله و زید و حسین و فضل و سلیمان اما دختران حضرت
فاطمه الکبری و فاطمه صغری و رقیه و حکیمه و ام ابیها و رقیه صغری
و کلثوم و ام جعفر و لبابه و زینب و خدیجه و علیه و آمنه و
حسنه و بریهه و عائشه و ام سلمه و میمونه و ام کلثوم اما
ابراهیم ملقب است بابراهیم المرتضی ولی غیر ابراهیم مجاب است که
در کربلا در میان رواق مدفون است چون او پسر محمد العابد ابن
موسی الکاظم است ولی ابراهیم المرتضی پدر چهارم سید مرتضی و سید
رضی است چه این دو آقا پسران ابواحمد نقیب حسین الموسوی
الابرش ابن محمد الاعرج بن موسی ابی سبحه ابن ابراهیم المرتضی
ابن موسی بن جعفر اند در ارشاد است و کان ابراهیم ابن
موسی شجاعا سخیا کریما در زمان مامون امیر یمن بود از جانب
محمد بن محمد بن زید بن علی ابن الحسین ابن علی ابن ابی طالب در مکه معظمه
با مامون خروج کرده و در سنه دویست تشریف برد بیمن و
اینقدر از کفار اهل یمن را بقتل رسانند که اهل یمن گفتند ابراهیم
جزار و با اهل یمن استیلا پیدا کرد و قبرش معلوم نیست

اما عباس ابن موسی الکاظم بعد از پدر رفت نزد والی
قاضی مدینه از حضرت رضا شکایت کرد و اسحق ابن جعفر
صادق در آنجا بود برخواست دست او را گرفت گفت برخیز
انک لسفیه ضعیف احمق بیرون کرد و قاضی هم اعتنا نکرد
خبر بحضرت رضا رسید فرمود طلب کنید عباس را وقتی رسید فرمود
و قرض او را ادا کرده با این حرکت امر فرمود تمام قرض
او را دادند و فرمود والله من دست از مواسات و احسان
شما بر نمیدارم تا وقتیکه روی زمین راه میروم تا هرچه
میخواهید بگوئید و عباس را پسران چند بود و یکی
قاسم نام بود که شده نقیبه ترس از ابن العباس در یکی از
قراء مدینه بسر کار میکرد امر جود را میکند تا تاوانید و هیچ کس او را
نمیشناخت و دختری هم داشت مردم آنجا خیلی فریفته عباد
و زهد او بودند تا آنکه رفیقی در ثبت آمد با او وداع کند از او
که معظم قاسم فرمود من یک حاجت بتو دارم این دختر را
ببری مدینه و فلان خانه را سوال کن و او را بآنجا بسپار
مراجعت کن قبول کرد آورد ببرد آنچه فرمود مراجعت نکرده بود دید
صدای شیون از آنخانه بلند شد در تمام مدینه منتشر شد
پرسیدند چه شد گفتند الان خبر آمد قاسم عباس از دنیا
رفت الان مردی از عراق دخترش را آورد من تعجب کردم و
برگشتم دیدم رفیق من از دنیا رفته گفتم اینها اولاد ابن
عباس ابن موسی الکاظم است در همانجا رتبه بقعه و حرم ساخته
زیارتگاه مردم است اما قاسم ابن موسی الکاظم خیلی
جلیل القدر بود بقسمیکه حضرت امام ابراهیم در باره که علا
فرمود اگر اختیار با من بود قرار میدادم امامت را در
فرزندم قاسم اما اختیار با من نیست محلی ملزما بداند
ازجمله

۱۵۸

ازجمله امامزاده‌ها که هم نسب ایشان معلوم و هم قبرستان معین است
یکی هم قاسم ابن موسی الکاظم است که قبرش در هشت فرسخی حله مزار
مسلمانان و معروف است و اما اسمعیل ابن موسی الکاظم او هم
امامزاده جلیل القدر بوده که علامه بهبهانی فرموده از کثرت تصانیف
او معلوم میشود خیلی جلیل القدر بوده صاحب کتب بسیار که از جمله
دو تا و کرامتش و احادیث نقل میکنند و ایشان هم صاحب اعقاب بودند
بعضی در مصر بعضی در شام بعضی در آذربایجان بعضی در گیلان ساکن
بودند اما احمد المشهور بشاه چراغ در
ارشاد است و کان احمد ابن موسی کریما جلیلا ورعا و کان ابوالحسن
موسی یحبه و یقدمه و وهب له ضیعته المعروفة بالیسیرة
و یقال ان احمد ابن موسی اعتق الف مملوک و اسمعیل ابن
موسی الکاظم میفرماید پدرم اولادش را بقریه از قراء مدینه
برد با احمد بن موسی بیست نفر از خدم و غیره اگر احمد می ایستاد همه
می ایستادند اگر می نشست همه می نشستند در بدایع الانوار
که احمد قریب هزار قرآن با خط خودش نوشت و در بغداد ساکن
بود چون خبر شهادت امام رضا باو رسید شب و روز گریه میکرد
مشغول بود از بغداد خروج کرد در مامون بجهه طلب خون برادرش
با او بودند سه هزار نفر از غلامان و شیعیان و سه هزار نفر هم از اقوام
و عشیره آمدند بجانب خراسان چون بقم رسید حاکم قم با لشکر زیاد
از شهر قم خارج شد و با احمد مقاتله نمود جمعی کثیر از سادات
اسیر و قائم شهید شدند که مزار اینها در قم مشهور است و احمد
از قم حرکت کرده آمد تا شیراز از نواحی خراسان در میان کوه
فرود آمد همانجا از دنیا رفت و قبرش در آنجا موجود است و لکن صاحب
بدایع مینویسد که حق آن است که آنجناب از خراسان مراجعت
نمود و در شیراز وفات نمود صاحب مجدی گوید قبر احمد بقعه و گنبد
طلا و صحن و خدمه بسیار دارد که مطاف عامه خلق است و ایشان

از اولاد امام بوده‌ها فی هستند که هم جلال و قدرشان معلوم است و هم
قبرشان کاتب گوید مختصر در همین جزوات از حالات ایشان نوشتم
و کذلک برادرش محمد بن موسی الکاظم در ارشاد کان من اهل
الفضل والصلاح ظاهراً که شب زنده‌دار بود و تمام شب بود وضو
میساخت نماز میخواند عبادت میکرد خواهرش رضیه میگفت به
ساعتی میخواند باز برمیخاست و وضو میساخت که صدای آب
وضویش بگوش شنیدم همیشه متذکر بودم آیه مبارکه بود کانوا
قلیلاً من اللیل ما یهجعون و این جناب برادر ابونجی شاه
چراغ است که قبرشان در شیراز صاحب بقعه و بارگاه و
گنبد طلا و موقوفات بسیار دارند و اما جناب حمزة بن الکاظم
که هم برادر اوست شاه چراغ است بسیار جلیل القدر است که در
در این جزوات حالات آن بزرگوار را نوشته‌ام همان است که مرقد
منورش در نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم حسنی بقعه و ضریح نقره
و بارگاه مفصلی دارد و آن قبر که در سر سفید تبریز است که
تمام امام‌زاده حمزه است غیر حمزه این حمزه است و کاتب [؟]
نمی‌دانم [؟] و این حضرت اعلی جد سلاطین صفویه است
با این تفصیل که شاه سلطان حسین آخر سلاطین صفویه است
که منقرض شد و منقرض شد بفتنه افغانیه در اصفهان و او پسر
شاه سلیمان بود و او پسر شاه صفی ثانی بود و او پسر
شاه عباس ثانی بود و او پسر شاه صفی اول بود و او پسر
صفی میرزا بود که او را کشتند و بسلطنه نرسید و او پسر شاه
عباس اول بود و او پسر سلطان محمد مکفوف بود که معروف
بود بخدابنده و او برادر شاه اسمعیل ثانی بود و این هر دو پسران
شاه طهماسب بودند و او پسر شاه اسمعیل اول است که
سر سلسله سلاطین صفویه است که ابتدا از گیلان خروج نمود
با بعض از مریدهای صوفیه خود و در سنه نهصد و شش ۹۰۶ در سن
[؟] از دنیا رفت و او مروج مذهب شیعه بود که در
سن سی و نه سالگی از دنیا رفت تقریباً بیست و چهار سال سلطنه

و پسرش

جزو ۳۴ سی و چهار

و پسرش شاه طهماسب تقریباً پنجاه و چهار سال سلطنه کرد و پسر او
شاه اسمعیل ثانی زیاده از یکسال سلطنه نکرد و نوبت سید
المحققین سید علی ابن سید ضیاء الدین سبط محقق ثانی
شیخ علی کرکی در زمان [؟] و سلطنه از دنیا رفت و حکم نمود سید [؟]
از شاه اسمعیل ثانی بامر پدرش شاه طهماسب مدتی در قلعه‌ای از
قلعه‌های قره داغ محبوس بود و چون شاه اسمعیل اول و شاه
طهماسب جلیل مذهب شیعه را ترویج میکردند علمای عامه
لعنهم الله قلوبشان از حقد و کینه مملو بود مثل میرزا مخدوم ملعون
صاحب نواقض الروافض و جمع دیگر در زمان حبس شاه اسمعیل
ثانی مشغول اغوا و اضلال او شدند و او را از رویه پدرش
بیرون بردند و از رسم جدش خارج کردند و قلب او را از علمای
شیعه منقلب و منصرف نمودند چون بعد از پدرش شاه طهماسب
بتخت سلطنه نشست با اهل ایمان بنای خصومت نهاد و خصوص
با این سید جلیل سبط محقق حتی اینکه خواست سکه دنانیر که پدرانش
و جدانش با اسم ائمه سلام الله علیهم نقش کرده بودند ببهانه اینکه
آن اسماء مبارک بدست کفار میافتد حک نماید جناب سید جمیعه
فرمود میخواهی حک بکنی میخواهی بکنی ولکن بشعر عربی تا نقش کنی
هر کجا نقش است رو به بالا رود در لمن لونه سید عثمان و عمر [؟]
سلطان سنیه گفتند این زمان رسید ملکت شاه اسمعیل ثانی
معلوم شد مست از خانه بر آمد و در [؟] سید حسینی را تهدید
میکرد بقتل همان شب دعای علوی مصری را خواند از خدا
خواست که او را با شد نکال بکند سلطان از غفلتش سید
آنشب هلاک شد فجأة با مسموم کاتب گوید شنیدم جنبلی
با خواهران او [؟] حقه داشت از طلا که در او بود حب‌هایی
معجون مجهد از دیاد قوه باه غلام خاص که وارد شد با بطلب
خاص مثل آن حب‌ها ساخته بود و لکن مسموم با سم زهر داخل
کرده بود آن را خورد میان حضرت شاه اسمعیل است معشوق [؟]

گرفت دارو اطلاق شد صبح بیرون نیامد آخر در را شکستند
آمدند دیدند مرده است ناصرالدین شاه رحمه الله علیه فرموده بود
اگر ما هم قدرت کلی است تو را بیرون آورده استخوانت را
می سوزانیم بعد از او برادرش سلطان محمد خدابنده ده
سلطنت کرد بعد پسرش شاه عباس اول که بحد رشد رسیده
او را در هرات خود سلطنت نشانیده و او چهل و چهار سال
سلطنت کرد بعد از او نوه اش شاه صفی اول چهارده
سال سلطنت کرد و در قم از دنیا رفت بعد از او شاه عباس
ثانی بیست و شش سال سلطنت کرد بلکه یازده ماه بیشتر
بعد از او پسرش شاه صفی ثانی تقریبا بیست سال سلطنت کرد
و بعد از او پسرش شاه سلیمان و بعد از او پسرش شاه
سلطان حسین که آخر سلاطین صفویه بود اما جناب
عبدالله بن موسی الکاظم همان است که بعد از حضرت رضا ادعای
امامت داشت و بعد از شهادت حضرت ثامن الائمه ع
جمعی کثیر از علما و فقها از امصار و بلاد حرکت کردند برای
تحقیق امام که بعد از حضرت رضا کیست اول آمدند مکه معظمه
بعد آمدند به مدینه وارد شدند خانه حضرت صادق روز ...
نشستند ناگاه عبدالله بن موسی بیرون آمد در صدر مجلس قرار گرفت
یکی از علما درخواست مسئله ... کرد ... جواب خلاف شنیدند
در حال دیگر نوشته ... در مناقب ابن شهرآشوب ...
پس علما تعجب کردند اولا ... بعد از حسنین امامت در دو برادر
... جمع شد ... مسئله ... که در ...
... حیوان ... حضرت جواد ... عبدالله
گفت اما آنکه به زوجه اش بگوید انت طالق بعدد نجوم السماء
سه طلاق محسوب میشود اما آنکه گفت موطوئه حیوان را باید
داغ کرد و قطع ... تا زانیه ... و او را نفی بلد کنند
علما از ... متحیر بودند چگونه ... بدهند و کجا بروند
ناگاه

که ناگاه دری از صدر مجلس باز شد موفق غلامی از جلو آمد بعد حضرت
تقی جواد وارد شد در حالتی از عمامه ... جلوش ...
سلام کرد ... مردم بعد از تواضع ساکت ... بودند که
سائل اول از علما رخصت عرض کرد یا ابن رسول الله چه میفرمائید
درباره کسی که زوجه اش بگوید انت طالق بعدد نجوم السماء فرمود
اقرء کتاب الله عز و جل الطلاق مرتان فامساک بمعروف او
تسریح باحسان اینجا از ستاره باقیست و باطل است عرض کرد
عموی شما چنین گفت حضرت فرمود عمو جان از خدا بترس فتوا داده با
اینکه اعلم از تو هست سائل دیگر سؤال خود را اظهار کرد فرمود اگر ...
باید تعزیر کرد و پشت آن حیوان را باید داغ کرد و گوشتش حرام باید آن
حیوان را از شهر بیرون کرد عالم عرض کرد عموی شما چنین جواب گفت
فرمود لا اله الا الله یا عم اتق الله عظیم عند الله در روز قیامت ...
نگاه میدارند میگویند چرا فتوا دادی در حالیکه از تو اعلم بوده
عرض کرد دیدم برادرم حضرت رضا چنین فرمود حضرت فرمود دیدم
از جواب ... در خصوص ... فرمود که هم ... کرده و هم
باید ... بوده ... قبر عبدالله در ...
صاحب کتاب مجالس المؤمنین فرماید قبر عبدالله و فضل و سلیمان
پسران حضرت کاظم در ... است که در ... فرسخی ساوه است از
محال قم و ... جا شیعیان بوده خلاف ساوه که ... کفار
او سنی بوده اند ... اما اسحق
اسحق بن امام موسی الکاظم در رجال کبیر است که ایشان از اصحاب
حضرت رضا بوده اند و در عمدة الطالب است که اسحق اولاد
بسیار داشته ... ابو جعفر محمد بن حسن ...
... در شیراز مقتول شد و مدفون شد ظاهرا ... است
... است اما ... زید النار بن موسی الکاظم
در مجالس المؤمنین است ... ابراهیم بن موسی الکاظم المعروف به
... در کوفه خروج کرد محمد مشهور به ابن طباطبا بود از ...
نائب امام رضا قرار داد و اولاد ... کرد ...

٩٠

زید النار بود و ملقب شد به این لقب که در بصره خروج کرد و زید مثل شعله آتش در خانه های بصره
آتش زد و خانه های بنی عباس و اتباع ایشان را سوزانید بدین سبب او را زید
النار گفتند آخر الامر دستگیر شد و حسن بن سهل او را نزد مأمون فرستاد و در سنه
صد و نود و نه بود و در آن وقت حضرت رضا علیه السلام
در مرو بود مأمون زید را فرستاد به خدمت آن حضرت فرمود ای زید آیا
حرف سفله اهل کوفه تو را مغرور کرده که گفته اند فاطمه عفت ورزید پس خدا ذریه او را بر آتش حرام کرد
این در حق حسن و حسین است خاصة آیا چنین است که تو معصیت کنی و
روی و موسی بن جعفر اطاعت خدا کند به بهشت روند و تو در آخرت
نزد خدا گرامی تر از موسی بن جعفر باشی چنین نیست
بلکه در نزد خدا نیست مگر با طاعت خدا و تو گمان کردی بالاتر از معصوم
میرسی زید عرض کرد انا اخوک و ابن ابیک حضرت فرمود
از تو برادر نیستم مثل نوح که خدا فرمود انه لیس من اهلک بیرون کرد خدا او را
از اهل بودن او به سبب معصیت خدا مأمون از جرم او گذشت
و او را فرستاد خدمت حضرت رضا حضرت فرمودند با او تکلم
پس مأمون از قرار بیان عمدة الطالب او را مسموم کرد و در مرو
مدفون شد از جمله از فرزندان حضرت کاظم محمد نام است که قبرش
در محال فراهان عجم و عراق است دیگر سایر اولادهای آن حضرت
در است معلوم نیست و منهم خسته شدم و از اصحاب آن حضرت
است علی بن یقطین و علی بن سوید و محمد بن سنان و محمد
بن ابی عمیر ازدی و محمد بن مفضل بن عمر جعفی و سلیمان
ابن حفص کتاب علی بن یقطین گفت من بعض عطیات علی
علی بن یقطین را ضبط کردم صد و پنجاه هزار نفر جان بوده
بوده که اقل عطای او سیصد درهم بود و اکثرش ده هزار درهم
عبدالله بن یحیی کاهلی روایت کرده که من در خدمت امام بودم
دیدم علی بن یقطین از طرف حضرت میاید حضرت فرمود
من سره ان یری رجلا من اصحاب رسول الله فلینظر الی هذا
المقبل مردی از اصحاب عرض کرد آیا او از اهل بیت است

١٦١

فرمود من شهادت میدهم که او از اهل بهشت است ولادت علی ابن
یقطین در کوفه سنه صد و بیست و چهار در خلافت سنه صد و هشتاد
و دو بود و بعضی در سنه صد و هشتاد و یک از دنیا رفت
در کتاب حکایت کرده که یقطین والد علی گفت مردی از والی اهواز بود و
از منشیان یحیی بن خالد بود و باقی مانده بود بر ذمه من از
مالیات دیوانی و النقدر که تمام اموالم را میداد من ترسیدم خلاصی
نشدم من از ترس او از اهواز فرار کردم و حال او شیعه بود رحیم
مکرم معاذ فراغ از عمل رفتم به مدینه خدمت حضرت خلیفه
مطلب را به حضرت عرض کردم فرمود با کی نیست رقعه ای نوشت
کوچک نوشت بسم الله الرحمن الرحیم ان لله فی ظل عرشه
ظلا لا یسکنه الا من نفس عن مؤمن کربة او اعانه بنفسه
او صنع الیه معروفا و لو بشق تمرة و هذا اخوک والسلام پس مهر کرد
آن رقعه را به من داد فرمود به والی اهواز برسان آمدم به اهواز
رفتم منزل والی در باب کردم گفتم من رسول حضرت صادق
آل محمد والی پا برهنه بیرون آمد چشمش که به خط آن حضرت افتاد سلام کرد
میان دو چشم مرا بوسید گفت ای مرد تو رسول مولای منی گفتم آری
گفت قسم به خدا چشمهای تو دست را گرفت برد گفت حجره
گذارد و مولای مرا گفتم بحمد الله نیکو ترین حال بود پس مرا
آن رقعه را آوردم دادم بوسید و چشمهایش کشید فوراً گفت
برادر حاجت تو گفتم در دفتر دیوان چند هزار درهم
در ذمه است و بلاک شدن من است پس دفتر را طلبید و محو کرد آنچه
بود و به من خطی داد برائت و من از او بیرون آمدم پس صندوقی
طلبید و خود او از اموال تمام را با المناصفه با من قسمت کرد
بعض اسبها و جامه ها و سایر املاک خود را با من تنصیف نمود
حوالته میکرد و خوشنود شدی از من برادر من گفتم آری بالله
مسرور کردی و سرورم افزودی چون موسم حج شد گفتم تلافی
کنم با برادرم و لکن بگذار رفتن حج آمدم خدمت او حج گذاردم

مراجعة آمدم مدینه مشرف شدم خدمت حضرت صادق و آن بزرگوار را
مسرور و خوشحال دیدم فرمود چه شد کار تو با فلان واقعه را عرض
کردم حضرت خیلی خوشحال شد عرض کردم ای مولای من آیا شما
از او خوشحال شدید فرمود بخدا قسم مسرور کرد پدرهای مرا و مسرور
کرد خدا را   در دمعة الساکبه از عیون المعجزات سید علم الهدی
روایت فرموده از محمد ابن علی صوفی گفت ابراهیم جمال اذن خواست
که وارد شود بر علی ابن یقطین وزیر او را اذن نداد و در همان سال
علی ابن یقطین بحج رفت آمد مدینه از حضرت امام ابراهیم اذن دخول
خواست حضرت اذن نداد روز دیگر حضرت را ملاقات کرد و عرض
کرد سیدی گناه من چه بود مرا از زیارت خود منع فرمودید فرمود چون
تو برادرت را مانع شدی خدا او هم سعی تو را قبول نمیکند تا ابراهیم
از تو نگذرد عرض کرد در این وقت ابراهیم جمال کجاست که او را از خود
راضی نمایم من در مدینه ابراهیم در کوفه فرمود حال شب شود برو
به بقیع بدون آنکه کسی از اصحابت بفهمد و آنجا مرکب نجیبی
موجود است سوار شو رو تو را میرساند علی ابن یقطین گفت بخدا
قسم قدری نگذشت که خود را در خانه ابراهیم دیدم در را کوبیدم
گفتم علی ابن یقطین صدا زد علی ابن یقطین چه میخواهی از در خانه من
گفتم امر من بزرگ است قسم دادم در خانه را باز کرد گفتم ای
ابراهیم مولی من مرا قبول نکرد تا تو از من نگذری ابراهیم گفت خدا تو
تو را بیامرزد قسم داد ابراهیم را که بگذار صورتم را زیر پای تو
بگذارم ابراهیم ابا کرد چند مرتبه قسم داد ابراهیم استشفاع کرد
[illegible] اللهم اشهد پس سوار شد همان شب و وقتی نگذشت
خود را در خانه مولای ابن جعفر دید دق الباب کرد و حضرت
او را اذن داد

و از جمله اصحاب اخیار امام ابراهیم صفوان ابن مهران جمال است روزی
بحضرت امام فرمود کل شیء منک حسن جمیل ما خلا شیئا واحدا
عرض کرد کدام است فرمود کرایه دادن شترهای خود است با این مرد
یعنی هارون لعین عرض کرد والله برای اعانت معصیت او نبود آیا به فی
سبیل الله [illegible] باشد تا از آن شترها بعد عرض کرد بلی فرمود
ایمان [illegible] در معصیت کفایت است صفوان فورا رفت شترهای خود را
فروخت هارون گفت چرا فروختی عذر آورد [illegible] گفت [illegible]
آمرزد تو گفته   و از جمله محمد ابن ابی عمیر است اسم ابی عمیر زیاد ابن
عیسی است در رجال کشی دارد انه ممن اجمع اصحابنا
علی تصحیح ما یصح عنه و شیخ کشی معتقد است انه اوثق الناس
بین الخاصه والعامه واورعهم واعبدهم زمان [illegible] را درک
سلام الله علیهم بود درک کرده حضرت مولای ابن جعفر و حضرت
رضا و حضرت جواد ولکن از امام رضا و حضرت جواد روایت
میکند   در تهذیب است که محمد ابن ابی عمیر رضی الله عنه آخر
تمام اموالش از دستش رفت فقیر شد و از مردی ده هزار درهم
طلبکار بود او خانه مسکونی خود را فروخت آورد به قرض خود داد
محمد ابن عمیر گفت از کجا آوردی آیا ارث بتو رسید گفت نه
فرمود آیا مرا بخشید گفت نه گفت لا خانه ام فروختم که دینم
ادا کنم فرمود آن پول بکار من نمیخورد از حضرت صادق شنیدم
که از خانه مسکونی منع فرموده پس از دین محتسب ملغا شد که حالا
محتاج ترم [illegible] پول داخل در ملک من نمیشود ایشان در حال
که مامون ملعون چهار سال او را حبس کرد چون کتب بسیار تصنیف
کرده در فقه خواهرش از ترس دفن کرد همه آن کتب ضایع و
فاسد شد ولی بعد از شهادت حضرت رضا بود که مامون امام
[illegible] او را از او [illegible] حق [illegible] کرد نزد خلیفه
که او را [illegible] عراق [illegible] آورده [illegible]
[illegible] شد [illegible]
[illegible]
[illegible]

در الفدا السعدا این شاهک ملعون بامر هارون اولاد رسول جمع کرد
و صد و شصت تا زیاده [illegible] داد و صد و شصت و [illegible] هزار درهم
از مال خود داد از حبس خلاص شد رحلتش در سنه دویست
هفده بود   فضل ابن شاذان گفت رحمه الله از عراق شنیدم
که [illegible] گفت [illegible] محمد [illegible]
در معانی [illegible] و [illegible] از تو از کثرت سجده [illegible]
جبهه های تو [illegible] بود دیگر گفت اگر سجده زیاد کرد انسان کور
[illegible] باید اول جبهه های ابن ابی عمیر کور بود که صبح
سجده میرود ظهر سر از سجده بر میدارد و کنیه این ابو احمد بود
از جمله از اصحاب [illegible] محمد ابن احمد [illegible] و او همان کسی است
که در محضر سلطان با قاضی موصل مباهله کرد در خصوص امامت
چون قاضی از مجلس بیرون رفت تب کرد و آن دستش سیاه
شد و ورم کرد روز دیگر هلاک شد   مثل میرزا مخدوم شریفی
که جلد اول در شرح من لا یحضره الفقیه در مجلس شاه اسمعیل
ثانی مباهله کرد با میر مرتضی روز سیوم میرزا مخدوم [illegible] از ایران
[illegible] کردند مشهور است   و از جمله از وقایع و ظلم ها در زمان [illegible]
ابا از ایشان واقع شد شهادت سید حسین عابد صاحب فخ است
که در شهور [illegible] سنه صد و شصت و [illegible] در زمان خلافت هادی
ابن مهدی ابن منصور در مدینه از جور و ستم های حاکم از اولادهای
عمر ابن خطاب بنام عبد العزیز [illegible] آمده و خروج کردند که
یحیی و سلیمان و ادریس اولادهای عبد الله ابن حسن مثنی و عبد الله
افطس ابن حسن مثلث و ابراهیم ابن اسمعیل طباطبا و عمر ابن
حسن ابن علی ابن الحسن مثلث و عبد الله ابن اسحق ابن ابراهیم ابن
حسن مثنی و عیسی ابن زید ابن علی ابن حسین ابن علی ابن ابیطالب
که جمعا [illegible] نفر بودند از اولاد امیر المؤمنین بودند با جمعی از
حاجیان و جمعی از موالیان و بسیاری از مسلمانان خروج کردند همه جا
فتح کردند تا در فخ بکوشش مکه شهید شدند
دعبل گوید

[illegible] صاحب دیلم [illegible]

دعبل گوید   افاطم قومی یا ابنة الخیر فاندبی   نجوم سموات بارض فلات
قبور بکوفان و اخری بطیبة   و اخری بفخ نالها صلوات
از جمله از وقایعات شهادت جناب یحیی پسر عبد الله محض ابن حسن ابن
علی ابن ابیطالب صاحب دیلم است که بعد از شهادت سید حسنی
صاحب فخ فرار کرد به دیلم مردم هم در آن جمع شدند امر آن بزرگ شد
هارون شنید فضل ابن یحیی برمکی را با لشکر بسیار فرستاد او را والی
نواحی مشرق مثل خراسان و غیره نمود نوشت یحیی را امان بده که
نزد ما و هم جایزه زیاد با نامه از یحیی فرستاد که صلاح در این است
که [illegible] میکنیم که خلیفه ابدا متعرض او نشود [illegible] تا خود هم
هارون خط خود امان بدهد هارون خوشحال شد خط خود امان نامه
نوشت یحیی آمد هارون خیلی احترام نمود جایزه بسیار زیاد داد ولکن
پیوسته در خیال قتل یحیی بود تا اینکه جمعی از حجاز وارد شدند هارون
از جمله عبد الله ابن مصعب که عبد الله زبیر بود و از جمله وهب ابن وهب
ابو البختری بود با هم قسم یاد کردند سعایت کنند نزد هارون از جناب
یحیی پس دیگر با هم سعایت کنند نمودند صاحب عوالم الطالبین مینویسد
یک روز هارون ایشان را با یحیی در مجلس حاضر کرد عبد الله [illegible] در
حضور هارون گفت یحیی [illegible] مصعب [illegible] جناب یحیی
فرمود دروغ میگوید آیا شما اولاد تصدیق میکنید حال الله او پسر
عبد الله زبیر است که چهل جمعه در خطبه [illegible] صلوات [illegible] نکرد
مردم ایراد کردند گفت [illegible] در میان آل هاشم [illegible] بود
[illegible] اینها [illegible] عبد الله زبیر بود که ظلم زیادی کرد
[illegible] عبد الله عباس [illegible] او دفع کردند [illegible]
[illegible] خطبه است عبد الله رد کرد [illegible] گفت پسر ابن زبیر
[illegible] هم خطبه کرده [illegible] بود که [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] گفت [illegible]
من مردم [illegible] نزد خاندان خود [illegible] ابن مصعب بود که

که با برادر من ابراهیم قتل با خواهر بعد در زمان مهدی عباسی خروج کرد
و این شعر گفت قوموا ببیعتکم ننهض بطاعتنا ان الخلافة
فیکم یا بنی حسن ابن مصعب منکر شد گفت بالله الذی
لا اله الا هو این شعر از من نیست یحیی گفت امیر بخدا قسم شعر
مال اوست و من پیش از قسم بخورده ام نزد رشید و نزد روح
و من اولا دعوت بیعت خود کرده ام اجازه بده من او را
قسم بدهم قسمیکه احدی از آن بیرون نرفته قسم بخورد مگر اینکه هلاک
شد رشید گفت قسم بده فرمود بگو برئت من حول الله وقوته
واعتصمت بحولی وقوتی وتقلدت الحول والقوة من دون الله
استکبارا علی الله واستغناء عنه واستعلاء علیه ان کنت
قلت هذا الشعر و یحیی دعوت کرده ام عبارت آخر را فارسی از
کاتب است که جای دیگر دیده ام پس ابن مصعب امتناع کرد
هارون غضب کرد فضل ابن ربیع گفت قسم یاد کن ابن مصعب
همین قسم را یاد کرد جناب یحیی دست بر شانه او زد فرمود قطعت
والله عمرک والله لا تفلح بعدها ابن مصعب از جای خود برخواسته
بود که بمرض جذام مبتلا شد و بعد از سه روز بمدرک واصل شد چون
و او را میان قبر گذاردند قبر منخسف شد او را فرو برد غبار عظیم
بلند ابو البختری هم امان نامه یحیی را باطل کرد و بجهة همین
هارون او را قاضی القضات کرد و یحیی حسنی در جای
تنگ و تاریکی که در مدت صد ... بماند و بمرد و از دنیا رفت
از جمله وقائع کشتن حمید ابن قحطبه طوسی شصت نفر از سادات
در یکشب بحکم هارون الرشید علیه لعنة الله در زمانیکه هارون آمده بود
بطوس چنانچه عبد الله بزاز نیشابوری میگوید بر ما سلام حمید ابن قحطبه در
طوس بودم من رفتم خراسان حمید خبر شد که افطار کرده در
ماه رمضان وقت نهار دیدم بغره غذا را پس گفتن نقدیر آب
آوردند گفت بیا غذا بخور گفتم امیر من نه مریضم نه مسافر
امیر بلا جهت شد گفت که افطار میکند گریه کرد بعد از غذا گفت
بحکم هارون بیکشب شصت نفر از سادات را بکشتم روز قیامت چه بیارد
از خارجا

از تاریخ طبری استفاده میشود هارون در سنه صد و نود و سه مریضا
وارد خراسان شد و در نیمه شب شنبه سوم جمادی الاخر ... باک
واصل شد مدت عمرش چهل و پنج سال و مدت خلافتش بیست و سه سال
اصح روایات در تاریخ شهادت حضرت ابا ابراهیم ببغداد
اصح روز جمعه بیست و پنجم رجب سنه صد و هشتاد و سه بوده
مدت امامتش سی و چهار سال و نه ماه و چهار سال در زندان
محبوس بوده والسلام سلیمان ابن مهران کاهلی که مشهور باعمش بوده
در صد و سنه رحلت حضرت از دنیا رفت آدم بلند عابدی
اعمش گفتند این خاطرم بود که هشتم نامه هشام ابن
عبد الملک نوشت بکه سلیمان که قدری از مناقب عثمان و از
مثالب علی ابن ابیطالب را بمن بنویس قاصد نامه را آورد سلیمان
خواند نامه را که بست میان دهان گوسفندی که آنجا بود که بخاید قاصد
جواب نامه چه است او فرمود جوابش همین که دیدی قاصد اصرار کرد پس
نوشت فلو کان لعثمان مناقب اهل الارض ما نفعتک
ولو کان لعلی مساوی اهل الارض ما ضرتک در سنه ۱۴۹
منصور از بنای بغداد فارغ شد و در سنه صد و پنجاه
... جعفر ابن ابی جعفر منصور پدر رشید از دنیا رحلت کرد و هم
ابو حنیفه در بغداد بدرود داد هم از اهل بابل و یا کابل بود و در سنه صد
و پنجاه و ... خوارج معن ابن زائده که از اسخیای معروف و حلم بود
در سیستان بود کشتند معن ابن زائده شیفته گو بود در سالهای
اوایل خدمت بود منصور در طلب من جدیت میکرد و ... گفت
من در بغداد مختفی بودم و مترسیدم کسی مرا ببیند آفتاب گرمی شدت
خود بو تغییر دادم عبائی پوشیدم شتر جمالان سوار شتر شدم که از
بغداد بکانب بادیه بروم چون از دروازه بغداد خارج شدم
برده شده حامل رسید دست آورد زمام شتر را گرفت و خوابانید
دستهای مرا گرفت من رسیدم گفتم چه میشود تو را گفت تو ابن

این کیسه را هر قدر طلب میکنید گفتم هر کیسه گفت معنی این رؤیا
گفتم از خدا آنقدر میخواستم من شنیدم گفت من خوب میشناسیم تو را
پس من عقد را از جواهر دارم شیئ تو را دادم گفتم این جواهر با جمیعاً
مضاعف بیشتر است از دو جهت منظور نمود به خیال خدا که
مرا ندیده باعث رنجش خوف من شود آن شاه مانی چو آمد نگاه
کرد بود که غایت همت او بود دانست گفت از تو چیز سؤال میکنم
اگر درست گفتی تو را جواهر میدهم گفتم بپرس گفت امروز تو سجاد
منصور را آیا وقتی شد که تمام اموال که بود بخشی گفتم نه گفت
آیا شد که نصف اموال را بخشی گفتم این قسم تا رسید بعشر مال
شرم آمد که بگویم نه گفتم چرا اینمقدار را شده است گفت من یک
سیاه بیاده هستم که منصور را با بیست درهم می‌بیند و قیمت آن
جواهر چند هزار دینار است اکنون من جواهر را بتو بخشیدم و
تو را هم بخشیدم رد بابه ای از تو سخی تر هم پیدا شود وقت هر چند می
او را اصرار در جواب نکنید معنی او بود روزی جمعی از اهل
ملک بیادهٔ امر کرد یک اسب و یک شتر و یک الاغ و یک جاریه
با او دادند گفت اگر غلام را معه السلام برای تو از تو میداد کتاب
کردند مقصود دیدن آن است از عمر من معلوم دهی بشنیدم در کتابها
نوشته بودند خواندم و لکن سخی ندیدم والسلام

معدوم شد مروت و منسوخ شد سخا زانها میرسد نام مانند فرخ و کیمیا

در مجمع البیان است از ابراهیم این منصور رحمه الله که پرسیدند چرا ما هر چه دعا
میکنیم مستجاب نمی‌شود گفت شما خدا را شناخته اید اطاعت نکردید
پیغمبر را شناختید اطاعت نکردید سنت او را عمل نکردید بهشت را
دانستید طلب نکردید و جهنم را دانستید از خود دور نکردید و لکن
شیطان را شناختید او را اطاعت کردید مرگ را دانستید
خود را مهیا نکردید مرده های خود را میان خاک گذاردید عبرت
نگرفتید حاصل این است که شما بعهد من وفا نکردید که خدا فرمود
منهم وفا نکردم اوفوا بعهدی اوف بعهدکم بترس خدا از ترسیدن
خداهم بترس مانند است بلکه بترس دشمن خدا یعنی شیطان

بدان که

بدانکه از سعادات عظیمه دیدن جنازه است بحرم محترم ائمه دین سلام الله علیهم
نقل الاسلام نوری در دار السلام از عالم جلیل ملا اسمعیل سلماسی و او از
والد ماجدش عالم عامل و کامل ملا زین العابدین سلماسی نقل کرده
که در سنه هزار و دویست و چهل و شش که سنه طاعون عام بود در تمام بلاد
آب دجله زیارت کربلا مقدس کاظمین علیهما السلام را فرا گرفت آب اطراف میان
صحن مقدس پس جمعی از کاظمین یکی نشسته فرار کرده بودند بسر من رای کاظمین
خلوت شد که چهار روز درب صحن مقدس بسته بود بعد متولی آستانه
مقدسه امر کرد بکلید خادمی درب صحن را باز کردند من داخل صحن شدم
دیدم ملا علی نامی که از اهل علم و فضل بود آنجا میان صحن است که در تمام
این چهل روز میان صحن بوده گفتم در این مدت از کجا امر تو میگذشت جواب
چون انسان تشنه بطعام است گفت عجب از اعتقاد ضعیف شما مگر آیه را
نخوانده ای و فی السماء رزقکم و ما توعدون معلوم شد در این مدت روزی
او از غیب میرسیده پس درب حرم مطهر را باز کردم مشرف شدم لعنه روز
وقت ظهر بیادم درب حرم را باز میکردم مشرف شدم نماز میخواندم
برمیگشتم باز در حرم را میبستم یک روزی در خواب دیدم میان حرم
مشغول زیارت هستم دستی بخبر من نمیست بگیر دیدم جنازه را وارد
صحن مقدس نمودند از درب باب پای مبارک و با او بودند نه نفر یا
یازده یا دوازده نفر و هر نفر همه سفید پوش بودند از هیبتشان فهمیدم
اینها ملکند که بحول جنازه هستند آمدند تا رسیدند نزد یک الوان
شریف پس دیدم مولی من حضرت موسی ابن جعفر سلام الله علیه در میان
حرم است با آن چهار نفر بزبان فارسی فرمود اجرشت تا اینجا پس آنها
نفر ملک بغالب کشیده بگوشه رفتند جنازه را آوردند میان حرم محترم
زیارت و طواف مخصوص دادند سؤال کردم این جنازه کیست اسم کسی را
بردند که من میشناختم که آدم بد عمل و منهمک و متجری در معاصی بود
تعجب کردم که چطور شد که این آدم که کارش باینجا رسید که مورد لطف
و اشفاق ائمه شد پس من از شدت شوق و شعف و امید شفاعت
ائمه سلام الله علیهم گریه میکردم پس از خواب بیدار شدم و خود ختم امام

بزیارت درهمان موضع که در خواب دیدم ایستادم ناگاه دیدم
جنازه همان شخص را بهمان عدد وارد حرم مطهر نمودند زیارت مخصوصی
دادند او را بردند چنانچه هیچ فرقی با خواب من نداشت الا آنکه
حضرت موسی ابن جعفر را ندیدم حتی از بعضی رسیدم دیدم همان
که در خواب گفتند مرحوم ملا زین العابدین اسمش بود گفت که
نشود و در بلده کاظمین که بقعه است منسوب بدو بزرگوار
که در یکی سید مرتضی علم الهدی و دیگری سید رضی جامع نهج البلاغه
درمیان بالا سر قبر معروف است ولکن اهل تاریخ و
خبر محققا مقرر ساخته اند که ایشان در کربلاست محل دفن ایشان و تاریخ
ولادت ایشان و رحلت ایشان معلوم و محقق است و این موضع
در کاظمین شاید که موضع دفن ایشان است در اول و بعد نقل
داده اند بکربلای معلی چون کاظمین معروف است بمقابر قریش
باید امام بوده زیارت باشد انجا لکن درست معلوم نیست ولکن از
علمای اعلام بسیارند منهم الشیخ الاجل السعید محمد ابن محمد ابن النعمان
المشهور بالمفید در روضات است که تولد ایشان در یازدهم
ذلقعده سنه سیصد و سی و شش بوده است و رحلت ایشان شب جمعه
سیوم ماه رمضان سنه چهارصد و سیزده بوده و سید مرتضی بجنازه
مفید نماز گذارده و در رواق پائین پای امامین مدفون شده
و او از اجل مشایخ شیعه و رئیس و استاد همه بوده که متاخرین تمام
از وی استفاده کرده اند اولی و اعلم اهل زمان خود بود در فقه
و در کلام ریاست امامیه باو تمام شد در وقتش قریب بدویست
کتاب تصنیف کرده منها مقنعه و ارشاد و کتاب عیون و
و کتاب محاسن و روایاتش غالبا از شیخ جلیل ابوالقاسم جعفر
ابن محمد قولویه است و از شیخ صدوق و جمع کثیری از علما
از وی ایشان روایت کرده اند مثل شیخ طوسی و نجاشی و سالار
ابن عبد العزیز دیلمی و سید مرتضی و سید رضی و شیخ ابو الفتح
و حضرت حجة الله توقیع رفیع بالشان مرقوم فرموده اند

و حضور ملکین

١٦٦

در عنوان مرقوم للاخ السدید والولی الرشید الشیخ المفید ابی عبد الله
محمد بن محمد نعمان ادام الله اعزازه و در سه مکتوب متوالی بهر یک توقیع
و در تعزیت کبری او کسی توقیع نیامده مگر برای همین بزرگوار وقتیکه
دفنش کردند صبح دیدند بالای قبرش بخط حضرت الحجة نوشته شده

لا صوت الناعی بفقدک انه ... یوم علی آل الرسول عظیم
ان کنت قد غیبت فی جدث الثری ... فالعدل والتوحید فیک مقیم
والقائم المهدی یفرح کلما ... تلیت علیک من الدروس علوم

شیخ مفید و سید مرتضی در مسئله مباحثه کردند هر یک رای علیحده داشتند
ناگزیر شدند بنویسند بگذارند بالای ضریح امیر المؤمنین سوال کنند
مسئله را نوشتند و گذاردند صبح آمدند دیدند نوشته شده الحق
مع ولدی والشیخ معتمدی بار دیگر شیخ مفید در مجلس علمای عامه
بالای منبر بود شخص بصری سوال کرد از او آیا حدیث غدیر و
حدیث بودن ابوبکر در غار با پیغمبر درست و صحیح است یا خیر علی ابن عیسی
گفت حدیث غار درایت است و حدیث غدیر روایت و درایت
مقدم بر روایت است بعد شیخ مفید فرمود اما کسی که با امام
جنگ نماید در حق او چه میگوئی گفت کافر است بعد گفت باغی است
مفید فرمود آیا امیر المؤمنین امام عادل بود یا نه گفت البته عادل
بود فرمود آیا طلحه و زبیر در بصره با امیر المؤمنین مقاتله کردند یا خیر گفت
بلی ولکن توبه کردند مرحوم مفید فرمود جنگ ایشان درایت اما توبه ایشان
روایت است و درایت مقدم بر روایت است علی ابن عیسی گفت
انت المفید حقا و مراد شیخ مفید عائشه و معاویه هم بود ولکن
تقیه فرمود خبر مناظره ایشان با عضد الدوله دیلمی رسید جناب ایشان را
طلبید خیلی احترام و تعظیم نمود و وجه زیارت ایشان فارسی
و دیگر از الشیخ الاقدم الاعظم ابوالقاسم جعفر ابن محمد ابن قولویه
القمی است صاحب کتاب کامل الزیاره روایت میکند از کلینی
و اینان از بزرگان اصحاب سعد ابن عبد الله قمی اند که

سفید بند در سنه سیصد و سی و نه باشد قصد حج فرمود [illegible] سفید
که قرامطه سنگ حجر الاسود را [illegible] برده بودند بجای خود نصب کنند
از شرف ملقای حضرت [illegible] قصد حج کرد که جز معصوم کسی
نمی‌تواند حجر را نصب نماید چون بمکه معظمه رسیدند مریض شد
نائب گرفت کاغذ عریضه هم باتمام زمان نوشت سؤال کرد
از عمر خود و شفای از این مرض آلخ
حاصل جواب رسید که حضرت [illegible] فرمود سی سال دیگر زنده بود بعد در
سنه سیصد و شصت و نه در مکه معظمه از دنیا رفت قبرشان
در رواق مطهر پائین پای مبارک نزدیک قبر شیخ مفید است
سوم علامة البشر سلطان الحکما و المتکلمین محمد بن محمد بن
الحسن مشهور بخواجه نصیر الدین طوسی در مستدرک است که ولادت
ایشان در سنه یازدهم جمادی الاولی سنه پانصد و نود و
هفت بود در طوس و اصلا از اهل جهرود قم بوده وفات در
در بغداد سنه ششصد و هفتاد و دو [illegible] دفن شد در
بالای سر مبارک معلوم است معاصر است با محقق اول
و روزی خواجه در درس محقق وارد شد محقق خواست باحترام خواجه
درس را تعطیل نماید خواجه گفت مشغول درس باشید محقق فرمود تا منتهی
باینجا رسید که مستحب است تیاسر در قبله خواجه گفت وجهی برای
استحباب تیاسر بنظر نمی‌آید بجهت آنکه اگر تیاسر از قبله است بغیر قبله
حرام است اگر از غیر قبله است بقبله واجب است پس وجهی برای
استحباب نیست مرحوم محقق فرمود تیاسر از قبله است بقبله
ساکت شد و محقق رساله در این باب نوشت بجهت خواجه
فرستاد و خواجه پسندیده و آن رساله را ابن فهد در مهذب نقل
فرموده که استحباب تیاسر برای اهل عراق است و بالا تر دیدن
بنا بر آن است که قبله بعید [illegible] باشد و جهات حرم مختلف است
سمت یسار کعبه بیشتر از یمین کعبه است پس تیاسر احتیاط از قبله
بقبله لا منها الی غیرها و از تحقیقات مرحوم خواجه نصیر است که
تجرید

١٦٧

جزو سی و ششم

مختصر از ملال آنکه در زمان حضرت ثامن الائمه سلام الله علیه و علیهم اجمعین
البته معلوم است که چه مقدار زحمت و تلخی شدیده از اصحاب [illegible] جسمانی
مامون ملعون چه قدر آزار داد که [illegible] زهر و الماس خیال نمود قسمیکه در
عیون اخبار الرضا مذکور است که حضرت روز جمعه [illegible] از مسجد
جامع [illegible] بیرون آمد دستها را بلند کرد بدرگاه الله عرض کرد
اللهم ان کان فرجی مما انا فیه بالموت فعجل لی الساعه
از جور و آزار [illegible] آنحضرت [illegible] بود عهد [illegible]
مامون حضرت را تکلیف کرد بنا بر عهد حضرت عذر آورد باز
اصرار کرد آخر حضرت فرمود میدهم بشرط [illegible] قسمیکه جدم [illegible]
[illegible] عرض کرد [illegible] قسم کرد [illegible] میخواهد [illegible]
حضرت عمامه سفید را بسر مبارک [illegible] بالا [illegible]
[illegible] و طرف دیگر [illegible] تا [illegible] بکرد
پای مبارک [illegible] و عصائی [illegible] بیرون تشریف آورد
[illegible] کرد [illegible] فرمود الله اکبر [illegible]
حضرت [illegible] جواب [illegible] مردم [illegible]
[illegible] همه مردم [illegible] صحیح [illegible] فضل [illegible]
[illegible] خود [illegible] مامون رسانید گفت اگر حضرت رضا با
[illegible] همه مردم خواهند شیعه [illegible] خواهند شد
صلاح [illegible] او [illegible] مامون [illegible] حضرت
[illegible] قدر امانت شد حضرت [illegible]
در عیون است که بعد از ولایت عهد [illegible] مردم
[illegible] حضرت [illegible] بواسطه قدم حضرت رضا [illegible]
ولایت عهد مامون [illegible] رسید از حضرت [illegible] که
[illegible] حضرت فرمود [illegible] الله [illegible]
[illegible] شد [illegible] نماده [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] نخواهد [illegible] دارد
[illegible] تمام [illegible] و غدر [illegible] مردم زنده شد [illegible]
[illegible] هم [illegible]

[illegible] فایده [illegible] عباس [illegible]
[illegible] فضل [illegible]
[illegible] ما العیون [illegible]

حسد و منافقی با مامون گفتند لا وصی [illegible] که خلاف
باشد از اولاد عباس خارج و منتقل باولاد علی ابن ابیطالب
شود مامون اظهار رغبت کرد که چگونه امر گذشته حمید بن مهران
گفت امیر خاصه او را بمن واگذار تا من در مجلس رسانم [illegible]
که قابل ولایت عهد نیست مامون گفت ما احب الی منی
من هذا حمید گفت [illegible] از قضاة و فقها
در مجلس حاضر کن مامون مجلس [illegible] ترتیب داد آمدند [illegible]
[illegible] حمید [illegible] که مردم در حق [illegible]
[illegible]

١٦٨

در سنه صد و نود یحیی ابن خالد برمکی در زندان هارون [illegible]
و در سنه نود و دو [illegible] رافع ابن لیث [illegible] ابن سیار [illegible]
[illegible] که در حاشیه صفحه مقام نوشتیم [illegible] خروج کرد [illegible]
و در سنه صد و نود و سه [illegible] هرثمه ابن اعین [illegible]
و رافع ابن لیث [illegible] هرثمه ظفر یافت [illegible]
که هارون خودش هم با لشکر [illegible] آمده بود و مامون [illegible]
[illegible] مامون آورده بود [illegible]
[illegible]

ولکن معتبرین از اهل اخبار و سیر مثل کشف الغمه از کتاب تاریخ نیشابور
[illegible] کرده و شستگی امام هشتم وارد نیشابور شده وارد شد
به محله قزوینها در [illegible] حمامی بود و چشمه که آبش کم شده بود و
چند بنا در گودی افتاده بود پس حضرت تشریف [illegible] چشمه
غسل فرموده و نماز خواندند فعلا هم موجود است مردم بقصد تبرک
میروند دیگر آبش کم نشده و در آن چشمه مردم نماز میخوانند و دعا
میطلبند دعای ایشان مستجاب میشود و آن چشمه معروف است
کشف الغمه مینویسد و شستگی حضرت وارد
نیشابور شده در میان بازار [illegible] دو نفر از علمای اخبار و احادیث
که یکی ابوزرعه [illegible] و دیگری محمد بن اسلم طوسی [illegible] آمدند
[illegible] حضرت عرض کردند ایها السید ابن السادة ایها الامام
و ابن الائمه ایها السلالة الطاهرة [illegible]
[illegible] النبوة بحق آبائک الاطهرین و اسلافک الاکرمین
الا اریتنا وجهک المبارکة المیمونة و رویت لنا حدیثا عن
آبائک و عن جدک نذکرک به پس بغله شهبای حضرت
توقف نمود و پرده محمل را از جلو چشمهای مردم [illegible] حضرت
روشن شد و [illegible] در میان [illegible] بود به [illegible]
[illegible] رسول الله مردم تماشا میکردند و از
[illegible] شوق گریه میکردند بعضی صیحه میزدند بعضی جامه [illegible]
[illegible] تا زوال ظهر [illegible]
[illegible] بود تا ائمه و قضات فریاد زدند
[illegible] الناس گوش بدهید [illegible] و اذیت نکنند
[illegible] پس حضرت حدیث سلسلة الذهب [illegible]
[illegible] چهار هزار [illegible] قلم و دوات بیرون [illegible]
از روایت کشف الغمه ظاهر میشود که [illegible] استغفار [illegible]
[illegible] بودند اقلا صد هزار نفر بودند و [illegible] چهار هزار [illegible]
معقول

معقول است محدث قمی در فوائد الرضویه مینویسد دیگر آنکه
چون حضرت وارد نیشابور شد محمد [illegible] آن بلد در خانه
حضرت [illegible] که صد هزار محدث بودند چنانچه نقل
شد در زمان [illegible] بیست هزار محدث
بودند و [illegible] است که در آن زمان خواص و عوام
[illegible] میکردند [illegible] خود حفظ میکرد علاوه کتاب
گوید در تواریخ دیده ام خصوص در [illegible] عالم بودن معقول است
که نیشابور در آن زمان از شهرهای [illegible] بزرگ ایران بود
[illegible] معقول [illegible]
[illegible] از آنجا [illegible] فعلا [illegible] و چشمه دیگر
هم در [illegible] حمام الرضا [illegible] بعد حضرت [illegible]
[illegible] ده مرحله [illegible] عرض کردند [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] عرض کردند آب [illegible] حضرت با انگشت مبارک [illegible]
[illegible] پس چشمه ظاهر شد [illegible]
[illegible] و آن چشمه [illegible] ده مرحله
[illegible] خراسان است [illegible]
[illegible] مبارک [illegible]
اللهم انفع به و بارک فیما اخرج منه [illegible]
[illegible] ظروف خود [illegible]
[illegible] از آن روز مردم [illegible]
[illegible] پس حضرت وارد [illegible]
[illegible] تشریف [illegible]
[illegible] فرمود هذا قبری و فیها ادفن [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
فاسقنا [illegible] و لو کانوا فاسقین [illegible]
[illegible] خط مبارک [illegible]

اگرچه در خواب حضرت رضا سلام الله علیه میلی از وی عطای [illegible]
فرموده بود که مأمون در اول بنا قصد سوئی نداشت لیکن بعد [illegible]
از دادن ولایت ولکن بعضی می‌فرمایند مقصودش این بود که
خود را مانند [illegible] که اگر حضرت ولایت اولا قبول نماید پس
معلوم می‌شود که خلافت او هم غصب بود و حضرت هم در ابتدا
بعد از اصرار قبول خلافت حضرت فرمود اگر این خلافت
لها است که خدا لباس فوق پوشانیده تو اختیار نداری که
بدیگری بدهی اگر از تو نیست پس دیگری را چطور بدیگری میدهی
بعد در اصرار قبول ولایت عهد

حضرت فرمود منهم مطلع تو را که امر را معطل عرض کردم [illegible]
که مردم بفهمانی که از من ترسیده بودند زهد فریبت ها [illegible]
اینها رسیده بعد حکم نمود ولایت عهد او در آن [illegible]
و با انظار خلافت گفت

علی علو ملکه در سینه پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین بود که میفرمود ان ههنا
لعلما جما اشاره به سینه مبارک نمود از حضرت یا من الائمه
روز نمود در کتاب کفایة الموحدین از قاضی ابو الفرج بغدادی
نقل میکند که معتمد فرمود که ظاهر میشود از صلب موسی بن جعفر
در عصر [illegible] فرزندی علی نام ملقب به رضا و او موضع علم
و معدن حلم است بعد فرمود یا بی المقتول فی ارض الغربة
ابو صلت هروی گفت شنیدم از حضرت امام ابراهیم که پیغمبر [illegible]
میفرمود هذا اخوکم علی بن موسی عالم آل محمد فاسئلوه
عن ادیانکم و احفظوا ما یقول لکم فانی سمعت ابی جعفر
محمد یقول لی ان عالم آل محمد لفی صلبک لیتنی ادرکته
فانه سمی امیرالمؤمنین در زیارت جوادیه است

السلام علی من کثرت لهم سیادة والده امیرالمؤمنین
حتی خصم اهل الکتاب الکتب و ثبت قواعد الدین
مأمون در مرو مجلس مفصلی ترتیب داد جمعی از علمای مذاهب
و ملل جاثلیق نصاری و راس الجالوت یهود و رؤسای
صابئین و هربذ اکبر و اصحاب زردشت را ملزم و مجاب
و تصدیق کردند مراتب علم و فضل آن حضرت سلام الله علیه
که حضرت [illegible] محمد [illegible] در ولایت عهد [illegible]
مأمون امر کرد بانه مردم لباس سبز بپوشند خود سبز لباس
سیاه که از شعار عباسی بود تغییر کرد و سبز پوشید [illegible]
بنی عباس در بغداد با مأمون چنین بود که [illegible]
[illegible] سیاه پوشیدند تا در سنه هفتصد و
هفتاد و [illegible] امر ملک اشرف عمامه سبز مخصوص سادات
شد اطراف بجا آن است [illegible] جعفر با علام
علی الاشراف و الاشراف السلطان خصصهم بها
شرفا لیعرفهم من الاطراف ۲

چون در سنه چهارصد و [illegible] که طغرل بیک سلجوقی در تخت سلطنت
نشست وزیرش منصور بن محمد کندری ملقب به عمید الملک سبز معروف
متعصب بود که با شیعیان امیرالمؤمنین [illegible]
سیاه را عداوت [illegible] بواسطه ذکر مناقب [illegible]
می‌نمودند تا منع مناقب اهل بیت [illegible]
[illegible] فقیه و شافعیه [illegible] لعن [illegible]
بجایی رسید که علمای [illegible] فقیه و شافعیه قرار دادند [illegible]
و کسی جرئت نمیکرد [illegible] زیارت [illegible]
خواجه کار [illegible] درجه رفیع [illegible] وزیر ملعون
[illegible] طور [illegible] اعمال خود [illegible]
بمجلس [illegible] در خوارزم [illegible]
[illegible] خواجه نظام الملک

و در سنه چهارصد و پنجاه و پنج طغرل بیک از دنیا رفت از او فرزند
او الب ارسلان بتخت سلطنت نشست و وزیرش خواجه
خواجه نظام الملک طوسی رحمة الله علیه بود و بواسطه این
وزیر عالم و عاقل مفاسد مذهبی اصلاح شد و هم
الب ارسلان سلطان بسیار عادل بود و آنهم از فضل
ملک و خواجه علمای حنفیه و شافعیه که از ترس
فرار کرده بودند بمساعدت خواجه مراجعت بخراسان نموده
و در قلمرو او هم مورد توجه و توسل شیعیان شد در سنه
چهارصد و شصت و پنج الب ارسلان بتصویب خواجه
نظام الملک ملکشاه فرزند خود را ولیعهد قرار داد
در سنه چهارصد و شصت و پنج الب ارسلان از دنیا
رفت و ملکشاه در جای او برقرار شد لقب مبارکش جلال
الدین ابن ملکشاه بجای او نشست که تاریخ جلالی که در
تقویمها نوشته میشود منسوب باو است در سنه چهارصد و
هشتاد و یک رعایای [illegible] از حاکم خود بدرگاه وزیر خواجه
نظام الملک شکایت کردند و خواجه این خدمت را در عهده
ابوطاهر ابن سعد القمی گذارد و او مدت چند سال عامل
مرو بود که ابتدا آن از زمان سلطنت ملکشاه پسر سلطان
الب ارسلان بود و انتهایش در سلطنت سلطان سنجر ابن
ملکشاه ابن الب ارسلان ابن طغرل بیک بوده و
چون خواجه از دنیا رفت سلطان سنجر منصب وزارت را
با بوطاهر داد و ابوطاهر بعد از سه ماه از دنیا رفت
و او صاحب متدین و متشرع بود و در جوار حضرت رضا ع
مدفون شد عمارات خلف ابوطاهر در حدود ۵۲۰
بوده و در سنه پانصد و چهل و هشت طایفه از اتراک
غز که معروف بودند به تاتار و مغول بسلطان سنجر
یاغی شدند و بخراسان حمله کردند چنانچه در کامل
ابن اثیر است

ثم ان الطوس

ثم ان الطوس و هی معدن العلماء و الزهاد فنهبوها
و سفکوا فیها دمائها و قتلوا رجالها و خربوا مساجدها
و مساکن اهلها و لم یسلم من جمیع ولایة الطوس الا
البلد الذی فیه مشهد علی ابن موسی الرضا ع
و این خود معجزه بزرگی بود از حضرت رضا ع و از این
عبارت معلوم میشود که سناباد و نوقان در آن تاریخ
شهر بوده ببرکت حضرت رضا ع از حمله مغول و تاتار
سالم مانده ولی در واقع بزرگترین معجزه است از مرقد مطهر
و در آن تاریخ نه دولت استیلا داشت نه [illegible]
آن حمله جمعی از علمای طوس هم شهید شدند در سنه ۵۵۴
از حمله مغول در طوس و غیره و در حوادث عظیمه واقع شد
و در آن انقلاب شهر طوس بکلی منهدم شد و تمام ابنیه
عالیه که در طوس بود از بین رفت و کتابخانه نفیس بسیار
بزرگی دچار حریق شد و مسجد عقیل که خیلی معروف بود
خراب شد و هشت مدرسه حنفی و هفده مدرسه شافعی
خراب شد و شش کتابخانه بسوخت و پنج کتابخانه را با هم
و غارت شد نهبوا طوس نهبا فاحشا
ولی صحن مقدس مطهر شد و در سنه پانصد و نود و نه
چنگیز خان جد هلاکو خان بسلطنت برقرار شد و حتی در
آنجا و فات او مشهور شد ممالک سلطان محمد خوارزم
شاه و سلطان محمد فرار کرد و چنگیز تمام ایران را بتصرف خود
و تمام ممالک سلطان محمد را از دست داد و بار لشکر چنگیز با تاتار شد
داد و اول شهری که از ممالک خوارزم گرفت بخارا بود که لشکر مغول
سواره وارد مساجد شدند و شهر [illegible] و چهار
شهر معتبر خراسان که بلخ و هرات و مرو و نیشابور باشد
سپاهیان چنگیز بریاست پسرش تولیخان خراب و قتل عام
کردند و مقتولین این بلاد چندین کرور نوشته اند

چنگیز خان در سنه ستمائه و هفده امیر مرو و طوس و هرات و
نیشابور را قتل عام کرد چنانچه ابن اثیر در کامل و ابن [illegible]
در مروج [illegible] نوشته در یک روز هفتصد هزار
نفر را بقتل رسانیدند و قبر سلطان سنجر را در مرو
نبش کردند و [illegible] آتش زدند. و آنکه طایفه مغول و تاتار
طایفه صحراگرد و وحشی بودند در نواحی شرقی سکنا داشتند
الا [illegible] مغولستان و تاتارستان [illegible]
[illegible] از مساکن خود حرکت میکنند [illegible] باطراف
[illegible] اسباب انقلاب دول عالم [illegible] ایشان
عقلا بوده اند که از همه [illegible] چنگیز [illegible] بود که بهر جا
روی میآورد [illegible]
در امر [illegible] ممالک اسلام [illegible]
شد چون چنگیز هم از طایفه مغول بود [illegible] زیاد قبایل
مغول و تاتار را مطیع خود گردانید و در سنه ستمائه و بیست و
چهار چنگیز خان [illegible] از دنیا رفت و تمام ممالک خود را
میان چهار پسر خود تقسیم کرد و سلطنت ایران را به تولی خان
داد و تولیخان چهار سال سلطنت کرد از دنیا رفت بعد
او پسرش منکو قاآن و هلاکو خان در سنه
ستمائه و پنجاه و [illegible] هلاکو خان از جیحون عبور نموده آمد
بطوس عازم تسخیر بغداد مرحوم خواجه نصیر طوسی بواسطه
عداوت با خلفای بنی عباس با هلاکو خان همراه شده
تا وقتیکه آمدند بغداد و مستعصم را بقتل آوردند [illegible]
منقرض شدند هلاکو خان رفت تبریز آذربایجان
مراغه را پای تخت خود قرار داد و در مراغه [illegible]
دنیا رفت در سنه ستمائه و شصت و سه [illegible] سال
از عمرش گذشته بود و در سنه ستمائه و [illegible]

هلاکو خان

هلاکو خان اولجایتو خان ابن ارغون خان ابن
هلاکو خان الملقب سلطان محمد خدابنده سلطنت
داد مدتی علامه حلی تشیع یافت [illegible]
مغول مذاهب مختلفه داشتند و او [illegible] سلطان محمد خدابنده
[illegible] گردید [illegible] مغول و تاتار که آثار [illegible] کنند و او در
شب [illegible] سنه سبعمائه و [illegible] در شهر سلطانیه که
از بناهای خود اوست بود از دنیا رفت و بناها [illegible]
که الان هم [illegible] باقی است. در سنه سبعمائه و [illegible]
امیر تیمور گورکانی متولد شد و در سنه سبعمائه و هفتاد و
یک امیر تیمور خروج کرد که اغلب ممالک [illegible]
تصرف کرد. در سنه [illegible] امیر تیمور
لشکر کشیها شهر طوس خراب شد. حاجی بیک جانی [illegible]
امیر تیمور والی خراسان بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از میان شهر طوس [illegible]
آن [illegible]
در [illegible]
اطراف مشهد و قبه حضرت رضا [illegible]
شاه رخ [illegible] طوس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر تیمور [illegible]
[illegible]

۱۷۳

[illegible]

چون در سنه نهصد و سی شاه اسمعیل صفوی در محال هرات در
سن سی و هشت سالگی از دنیا رفت مدت حیات و جهانبانی
سلطنت منتقل و درنگ جنازه او را بردند از بعد صفوی
مدفون کردند سلطنت بشاه طهماسب بن شاه اسمعیل رسید
در اوایل سلطنت او بواسطه حداثت سن و اختلاف امرای او و عزل
و نصب اختلالی در امور خراسان پیدا شد و اختلال در
ماوراءالنهر بگوش عبیدالله خان ازبک رسید طمع تسخیر
خراسان را نمود شاه طهماسب هم بقصد مقابله با او
آمد خراسان را بجای خود متصرف کرد بعد از آنجا از راه جام
بجانب هرات رفت شکست فاحشی بلشکر عبیدالله رسانید
مراجعت بقزوین نمود بعد هم چند مرتبه عبیدالله بخراسان تاخت
و تاز آورد هر دفعه شکست خورده مراجعت کرد تا اینکه در
نهصد و چهل و شش عبیدالله در بخارا کشته شد بعد در سنه
... و ملک محمد سلطان ازبک آمد مشهد مقدس را
قتل عام کرد در سنه نهصد و هشتاد و چهار شاه طهماسب
در مشهد مقدس از دنیا رفت و قبرش هم در ایوان حرم محترم است
و از این دفعه از ازبکها لطمه های زیاد بخراسان رسید در سنه
نهصد و نود و شش عبدالمؤمن خان ازبک که حاکم بلخ بود
با لشکر زیاد بقصد تسخیر مشهد مقدس حرکت کرد چهار ماه شهر
مشهد را محاصره نمود بعد از تصرف حکم بقتل عام کرد حتی
سادات و صلحا و علما که پناه بحرم محترم برده بودند مقتول
شدند بقسمی که در روضه مقدسه جوی خون مثل آب جاری بود
اموال را کلیه بردند خاک مشهد را بقیمه از فرط خون تا مدتها گل آلود
هر چه در روضه مقدسه از طلا و نقره بود بغارت بردند از قبیل
قرآن و ظروف شمعدان قندیل طلا و نقره حتی بعض کتب
و قرآنهای بسیار خطی که از اعصار بجا مانده بودند جمع شده بود
و قرآنها بخط ائمه معصومین علیهم السلام نوشته شده بود لشکر ازبکها
ملعون ... هزار نفر از شیعیان را در آن ماه روز قتل عام بود
چه خوب گفته

چه خوب گفته است — مگر نخل کرم جور بکفار و نفاشه
نکش همچو کهن سیمان شود در چاره نیابد — از جمله از
بغارت کشید عبدالمؤمن خان اوزبک از مشهد غارت برده یک
قطعه الماس بود بقدر تخم مرغ که قطب الدین شاه رکنی
تقدیم آستانه مقدسه نموده بود حجر مثل طلائی بود که مرحوم
شاه طهماسب بالای ضریح مطهر نصب و وقف کرده بود در
سنه هزار و نه پیر محمد میرزا که از شاهزادگان ازبکیه
بود آمد باصفهان خدمت شاه عباس قطعه الماس بسیار
گران بها پیشکش آورد بعد معلوم شد که این همان الماسی
بوده که عبدالمؤمن خان از مشهد حضرت بغارت برده
و از قضا بدست او از ازبکها افتاده که از بعد دریافت ...
دیگر بود مرحوم شاه عباس بخصوص علما و سادات و عبید ...
بغیر ... و جواهر فرو ... آورد چند پاره ده ...
... که بود بقیه مرد و زن که از قتل عام باقی مانده بودند
آمدند در اطراف عبدالمؤمن ... و ... بالتماس ...
... اگر خون ما را میریزی ... بخت ...
... اما الامام ... من و ...
... و ... او هم ... روایت
... عبدالمؤمن خان امر کرد ... قتل عام و ...
... در خارج شهر چهار ... بود ...
... بالای ... حضرت ...
از آنجا ... خلق ... قسم یاد کرد که در شهر
... نگذارد

جد امجد عبدالمؤمن خان و پدرش عبدالله خان اوزبک
بسیار متعصب و شقی النفس بودند و فاضل روزبهان
متعصب ملعون معلم عبدالله خان بود و کتاب
مقاصد المشکل ... آن ملعون در اصول عقاید اهل سنت
نوشته است باسم عبدالله خان رقم کرده است و کتاب
ابطال الباطل را در نقض کشف الحق علامه حلی نوشته
بعد مرحوم قاضی نورالله شوشتری هم کتاب احقاق الحق
نوشته و از کلمات و کتب علامه نقض آن ملعون نموده
حکم قال المصنف رحمه الله مرادش علامه حلی است بعد
[illegible] قال الناصب خفضه الله مرادش فاضل روزبهان
و در کتاب احقاق الحق شوشتری و کتاب عبقات میر حامد
حسین هندی بعضی کتب [illegible] را ابطال حقانیت
مذهب شیعه با دلیله که از کتب خود آنها نوشته است

در سنه هشتصد و چهارده والده گوهرشاد آغا در مشهد
از دنیا رفت و در سنه هشتصد و بیست مدرسه و مسجد
گوهرشاد را تمام رسید در سنه هشتصد و پنجاه و یک
[illegible] و پنجم در عهد میرزا شاهرخ ... ملک شهر را از
دنیا رفت جسد او را حمل بهرات نمودند و در مدرسه
گوهرشاد بیگم آغا زوجه اش دفن شد پنج
پسر داشت میرزا الغ بیگ میرزا ابراهیم سلطان سیوم

١٧٤

سیوم میرزا بایسنقر بود که خطش بسیار ممتاز بود در کتیبه
اطراف ایوان مقصوره مسجد گوهرشاد روی کاشی
خطوط او موجود است بتمام قبر با من در جوار پدر از
دنیا رفتند غیر از میرزا الغ بیگ در سنه نهصد و شش
ابتدای جلوس شاه اسمعیل ابن سلطان حیدر ابن سلطان
جنید ابن ابراهیم ابن شیخ خواجه علی ابن شیخ صدر الدین
موسی ابن شیخ صفی الدین اسحق ابن شیخ امین الدین
جبرئیل ابن شیخ صالح ابن شیخ قطب الدین ابن صلاح الدین
رشید الدین محمد الحافظ ابن عوض الخواص ابن فیروز شاه زرین کلاه ابن محمد
ابن حسن ابن ابراهیم ابن جعفر ابن اسمعیل ابن محمد ابن
احمد الاعرابی ابن قاسم ابن حمزه ابن الامام موسی الکاظم
و تاریخ جلوسش مطابق است با کلمه مذهبنا حق
در آن وقت خراسان دست محمد خان شیبانی ازبک
بود و شاه اسمعیل در عنفوان جوانی حرکت کرد آمد
خراسان را از تصرف محمد خان بیرون آورد و این
محمد خان ازبک هم از احفاد چنگیز خان بود و لشکر شاه
اسمعیل معروف بودند بقزلباش جهت کلاه ایشان قرمز بود
که تاج در وسطش مشتمل بر دوازده ترک مخصوص بعدد
دوازده امام که الآن هم بعضی از درویشان بسر دارند
در سنه هزار و نه شاه عباس بطرف خراسان حرکت کرد
تا مرو داد که آن وقت بعضی از ولایات خراسان که در تصرف
ازبکها بود بدون نزاع تصرف نمود بعد از آن باز در سنه
هزار و ... عبدالمؤمن خان مجدداً بخراسان آمد [illegible]
و شهر را از تصرف شاه عباس کبیر بیرون آورد جلادت
در مشهد توقف نمود پس رفت ببلخ ... القاب بود بعضی
از ... امراء ازبکیه هم اولاد ... مشهد ...
در سنه هزار و هفت بود ... تا ... سلطنه ... در بلاد
... شاه عباس را
یعنی خراسان

شاه عباس کبیر که شاه عباس اولش میخوانند از سلاطین
صفویه بارشاد و دین رزرو معدلت گستر بوده تمام
مدت سلطنت اش که چهل و اند سال بود همه بفکر رعیت
و آسایش مردم بود صدقات جاریه و ابنیه خیریه از او
در ایران شاید بشمار نیاید بارها [illegible] آمده و مکرر
بخراسان آمده چه برای جنگ با [illegible] چه بزیارت از جمله
[illegible] در سنه هزار و [illegible] از اصفهان با پای پیاده
بمشهد رضا بزیارت مشرف شد زمستان اینجا مانده
بمسجد [illegible] میکرد خودش با مقراض [illegible]
قندیلها از رواق مبارکه که مرحوم شیخ بهائی [illegible] با الدین
ملوسته بود ملا ملک علی [illegible] بردار شمع روضه خلد [illegible]
مقراض باحتیاط زن [illegible] بزم براز شهید حرم [illegible]
از بهر طرف شده فروزان [illegible] جبرئیل ز عرش آمده [illegible]
[illegible] شاید که مدتی [illegible] کرده مقیم

در سنه هزار و بیجده شاه عباس حکومت مشهد را
به نظر خان داد و [illegible] مشهد بود که مهربان
خان قاجار بود معزول کرد و حکومت مرو را با او داد
در سنه هزار و [illegible] عمارت [illegible] قدمگاه نیشابور
احیا نمود در سنه هزار و سی و هفت در صبح پنجشنبه
بیست و چهارم جمادی الاولی در فرح آباد مازندران
رحلت نمود که مطابق بود با ظل حق جنازه او
حرکت دادند از اصفهان آخر در امام زاده
[illegible] کاشان دفن کردند بعضی گویند در قزوین [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] است که [illegible] مکان گویند

ایضا

در سنه

جزو سی و هفت

ایضا

در سنه هزار و پنجاه و دو شاه صفی که از نواده های شاه عباس کبیر
باشد [illegible] امراء ایران در کاشان [illegible] جنازه حرکت
دادند یکی بطرف نجف یکی بقم یکی بمشهد مقدس که معلوم نشود
کجا مدفون است آورده اند قم در رواق مطهر قبرش معروف
ضریح چوبی هم دارد بعد از او برادرش شاه عباس ثانی
سلطنت نمود او هم در سنه هزار و هفتاد و هشت از دنیا
رفت قبر او هم در قم در زاویه غربی رواق مطهر حضرت معصومه
منقشی از آهن دارد در سنه هزار و صد و [illegible]
ابتدای اختلال سلطنت شاه سلطان حسین [illegible]
[illegible] ملک محمود سیستانی که در طوس بود مشهد را
تصرف نمود در وقتیکه فتحعلی خان قاجار ابن شاه قلی
خان ابن مهدی خان [illegible] جد سلاطین قاجاریه که
در خواجه ربیع مدفون است از جانب سلطان حسین حاکم
[illegible] ملک محمود سیستانی از بلاد خراسان را متصرف
دعوی سلطنت نمود تاج کیانی بر سر نهاد در سنه هزار و صد و [illegible]
[illegible] سلطان محمود افغان
اصفهان را محاصره کرد [illegible]
اهل اصفهان تسلیم شدند افاغنه [illegible]
و اشراف را کشتند و سلطان حسین را با برادران و فرزندان
حبس کردند [illegible] سلطان محمود افغان [illegible]
[illegible] مساجد و مدارس
خراب کردند در سنه هزار و صد و [illegible] شاه طهماسب
پسر شاه سلطان حسین با فتحعلی خان قاجار آمدند بشهر مشهد

قاجار
مشهد مقدس را محاصره کرد فتحعلی خان از محاصره کشته شد
و در حین محاصره نادر قلی خان ملک [illegible] که بعد نادر
شاه شد از جانب شاه طهماسب قورچی باشی شد دو ماه
محاصره بود ظفر نشد آخر الامر میر محمد نام از امرای ملک
محمود بود دروازه میر علی امو دیه را که در شرقی مشهد است
باز نمود نادر داخل شد کلیه تسلیم شدند ملک محمود را
نادر کشت بعد حکومت مشهد را به پسرش رضا قلی خان
داد بعد نادر در سنه هزار و صد و چهل و یک هرات را
فتح کرد آمد مشهد فاطمه سلطان بیگم خواهر شاه طهماسب
بجهت پسرش رضا قلی میرزا حاکم مشهد تزویج کرد چون خبر
مصالحه شاه طهماسب را با دولت عثمانی شنید خیلی غضب
کرد با این مصالحه راضی نشد عریضه شکایت آمیز بجهت
شاه نوشت و خود با لشکر گران حرکت کرد برای اصفهان
در سنه هزار و صد و چهل و چهار نادر شاه شاه طهماسب را
از سلطنت خلع نمود و محبوس از نموده نزد اولاد بخراسان
فرستاد به پسرش رضا قلی میرزا سپرد تا هنگام مسافرت نادر
که نادر شاه به هند و ترکستان میرفت شاه طهماسب را
از مشهد به سبزوار بردند محمد حسین خان قاجار پسر
فتحعلی خان او را مقتول ساخت بحکم رضا قلی میرزا
بعد پسر شاه طهماسب که شاه عباس ثالث باشد
در سن هشت ماهه با مر نادر به تخت سلطنت نشانیده حکم کرد که
سکه با سم او زدند پس در سنه هزار و صد و چهل و هشت
نادر اسم او را از سکه ها برانداخت و [illegible]
یکمرتبه [illegible] سکه بنام خود زد و بتخت سلطنت نشست در تاریخ
جلوس نادر شاه

۱۷۶

جلوس نادر شاه بعضی گفته اند (الخیر فیما وقع) بعضی گفته اند
(لا خیر فیما وقع) که مدت سلطنت صفویه دویست و چهل و دو سال
بوده نادر شاه بعد از فتوحات هند و ترکستان و ترکمان
در سنه هزار و صد و پنجاه و نه بمشهد مقدس آمد قندیل
طلای عتبات مرصع که نذر فتح هند و ترکستان بود و قفل
مرصع که در تسخیر ترکستان و خوارزم نذر کرده بود آورده
هر یک را در جای خود وضع و نصب کرد میرزا نصرالله میرزا را
حاکم خراسان کرد در سنه هزار و صد و شصت و یک
ماه جمادی الثانی در قوچان مقتول شد جنازه اش را آورده
بخراسان در مقبره نادری دفن کردند مدت سلطنت او سیزده
سال شد در تاریخ او بعضی گفته اند نادر به درک رفت لیکن
نباید چنین گفت چه الله آدم خوش عقیده بود کارهای
او و خدمت گذاری او با میرالمؤمنین و از خوابها و رؤیای
صادقه معلوم شد که اهل نجات بوده و در عالم خود مغفور است
در سنه هزار و صد و شصت و دو محمد حسن میرزا پسر فتحعلی خان قاجار
ملقب با خته در استرآباد مقتول شد مدحت شیخ علی خان
زند و میرزا او را آورده طهران را کریمخان زند و کریم خان
امر کرد میرزا را عزت و احترام کردند شاه زاده عبدالعظیم
دفن کردند در سنه هزار و صد و شصت و دو احمد شاه [illegible]
افغان با جمع از افاغنه از قندهار بمشهد مقدس آمد و
ایلات [illegible] را هم بعنوان جهاد دینی با خود همراه کرد با چند زنجیر
فیل و چند عراده توپ شهر را محاصره کرد نصرالله میرزا پسر
شاه رخ پسر رضا قلی خان پسر نادر شاه برآمد در کمال شجاعت
دفاع و مقاومت نمود با هزار نفر از ایشان را کشت آخر الامر
کار بمصالحه ختم شد احمد بقندهار رفت و نصرالله میرزا هم
رفت بشیراز نزد کریمخان زند برادر خود نادر میرزا را جای خود
گذارد که مصدر امور خود

وناد، میرزا دولت نعمتی با آستان مقدس گشود خشتهای طلا
بامر طوق طلای گنبد مطهر که مکلل بجواهرات بود مرصع
رسانید و قالی زربفت که در آن زمان هفت هزار
تومان قیمت داشت [illegible] هفت تومان از او طلا را و
و درب جواهرنشان که شاه عباس نصب کرده بود
[illegible] رسانید مدت [illegible] در مشهد حکومت [illegible]
توانست تعمیر کرد آخر الامر محمد خان عرب زنگوئی که حاکم
طبس بود او را دستگیر کرد   در سنه هزار و صد و نود و
[illegible] محمد حسن میرزا قاجار ملقب بجهانسوز شاه
[illegible] پدر فتحعلی شاه [illegible] الله مرحوم
و در سنه هزار و صد و نود و [illegible] در استرآباد است
در ماه صفر کریم خان زند در شیراز از دنیا رحلت کردند
[illegible] بود از [illegible] در دیوان مظالم زیاد
[illegible] از کثرت ظلم مردم خسته شده [illegible] شد در
[illegible] شاه [illegible] کریم خان رسید [illegible]
[illegible] گفت من مرد [illegible] از [illegible]
کرده اند [illegible] گفت [illegible] کردند [illegible] بودی
گفت من در خواب بودم [illegible] گفت چرا خوابیدی [illegible]
محافظ [illegible] گفت من خیال کردم تا بیدار [illegible]
این حرف [illegible] آمد گفت تمام [illegible] احوال [illegible]
[illegible] دادند   در سنه هزار و [illegible] محمد شاه قاجار ملقب
[illegible] محمد حسن خان ابن فتحعلی خان در طهران [illegible]
و او [illegible] سلاطین قاجار [illegible]
[illegible] قاجار [illegible] رحمة الله علیهم [illegible]
[illegible] مسلمانی بودند   در سنه هزار و [illegible] محمد شاه
عازم خراسان شد [illegible] شهر خراسان [illegible]
[illegible] نصر الله میرزا نوه نادر شاه [illegible] محمد شاه [illegible] بود
[illegible]

[illegible] کرد صادق خان [illegible] ماموریت کرد [illegible]
آمدند در روز [illegible] مشهد را محاصره کردند و شهر را از [illegible]
[illegible] نوه نادر [illegible] آوردند محمد شاه [illegible]
در [illegible] مشهد پیاده شد آمد با آستان [illegible]
[illegible] و یک روز در مشهد توقف نمود همه روزه [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] بعد از چند روز شاهرخ [illegible]
اولاد [illegible] و او [illegible]
از دنیا رفت [illegible] خراسان [illegible] محمد شاه [illegible]
داد   محمد شاه [illegible] طلای مرصع [illegible] و جواهر
[illegible] آستان مقدس [illegible]
طهران   و در سنه هزار و [illegible] محمد شاه [illegible]
[illegible] طلا کاری نمودند   و در سنه هزار و [illegible]
[illegible] در حوالی [illegible]
[illegible] گشتند [illegible] بودند [illegible]
[illegible] رواق مطهر [illegible]
کردند   و در دار السلام از جناب [illegible]
[illegible] نقل کرده و او از جناب آقا [illegible]
نقل میکند که ایشان در وقت [illegible] محمد شاه قاجار [illegible]
[illegible] که از محمد شاه [illegible]
کرده بودند از قتل [illegible] و [illegible] احوال [illegible]
[illegible] حرم محترم امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] گردیدند [illegible]
ایوان و [illegible] از حجرات صحن مطهر [illegible]
ایام در [illegible] حجره [illegible] در آخر [illegible]
[illegible] پس آن مرد [illegible]
[illegible] گفت [illegible] که از [illegible]
[illegible] اشاره کرد [illegible]

[illegible] نادر شاه است [illegible] مسکن [illegible] نادر
[illegible] از میان [illegible] آورد [illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] از مزاج خود [illegible] آخوند [illegible] کار
[illegible] این بیچاره [illegible] اما [illegible]
[illegible] امیر [illegible] بود [illegible]
[illegible] جواب [illegible] هر وقت از [illegible] آل [illegible]
[illegible] مفاتحه [illegible] محمد شاه [illegible]
[illegible] فتحعلی شاه این [illegible] قلی خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] فتحعلی خان در تحت سلطنت [illegible] نادر میرزا [illegible] شاه
[illegible] از هرات آمد مشهد را تصرف کرد [illegible] فتحعلی شاه
[illegible] عزم سرکوبی او از طهران حرکت کرد آمد مشهد [illegible]
[illegible] الامر نادر میرزا تسلیم شد فتحعلی شاه [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] داد [illegible] در [illegible]
[illegible] نادر میرزا [illegible]
[illegible] فتحعلی شاه آمد بعزم سرکوبی او [illegible]
[illegible] محاصره کرد نادر میرزا [illegible] بود که [illegible]
[illegible] از فساد [illegible] که [illegible]
[illegible] شاه [illegible] فتحعلی شاه
[illegible] محاصره [illegible] خان [illegible]
[illegible] طهران رفت پس [illegible] مشهد [illegible]
[illegible] اشاره کرد [illegible]
[illegible] مشهد را تصرف کردند نادر میرزا
[illegible] میرزا [illegible] مشهد [illegible]
[illegible] فرار کرد بعد از چند [illegible] اولاد [illegible] کردند و
[illegible] اولاد [illegible] میان [illegible]
[illegible] طهران [illegible] فتحعلی شاه [illegible]
[illegible]

الغرض در سنه هزار و دویست و دوازده بود که طایفه ضاله وهابیه لعنهم الله
هجوم آورده به کربلای معلی ریختند بحرم محترم و مقتل سید الشهداء
اجمالش آنکه عبد الوهاب [illegible] از اعراب بادیه [illegible] وقت
[illegible] از علمای بصره [illegible] توجه کرد و اول [illegible] پس از آنجا
آمد باقصی ایران و در صفهان توقف نمود و مشغول
تحصیل علوم دینیه شد از نحو و صرف و معانی بیان و فقه و
اصول [illegible] الامر [illegible] اجتهاد شد [illegible]
بودند که استخراج احکام [illegible] و [illegible]
[illegible] من جمله بنای قباب عالیه [illegible]
[illegible] من جمله [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] پس از صفهان رفت بوطن خود [illegible]
[illegible] او [illegible] شد [illegible] مسعود نام
[illegible] معروف بود [illegible] ده هزار [illegible] از اعراب بادیه
آمد [illegible] محاصره کردند [illegible]
[illegible] و موقوفات [illegible]
[illegible] کربلای معلی در [illegible]
[illegible] هزار [illegible] و [illegible] کشتند و ضریح مبارک [illegible]
[illegible] و جواهرات [illegible] بود [illegible]
[illegible] آورده بودند [illegible]
طلا [illegible] ایوان [illegible] بود [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب [illegible]

رحمه خانه آن سید جلیل عالی جود را قبلا و بنا بود و های
دیگر قور از جوانب طفلی که مانده بود نقل کرده رفت
سالی از ماوراها که مرحوم میر بخشید اینجا سید بزرگی بود
در ان سید با بچه آن تنها شد توکل رخنه و ما معنا اینها
کسی که در خانه بدید که آمده‌اند با لاخانه خدا [illegible]
گرد سید که بدید نه خبر آنها که میر بخشید روی سید دید
در او [illegible] آنها کسی [illegible] گشتند عجیب عیار
فلعن الله امة السیف وکسروا اضلع وجها
المنیف ووضعوا الحت هاون القهوة فوق
رأس الحضرت المقدس علی وجه التحقیق
طبخوها وشربوها لا امر ما قال جناب حاجی
ملا علی رازی در حاشیه وقایع الایام نوشته که احمد
ابن عبد الحلیم ابن عبد السلام که معاصر علامه
حلی بود صاحب کتاب منهاج السنه موسس مذهب
وهابیه است و این کتاب را در رد کتاب منهاج الکرامه
علامه حلی نوشته است که مشحون از کفریات است علاوه
سالها تفحص نموده‌اند تا این کتاب را پیدا کرده تا طبع کرده
بوجه رواج این مذهب فاسد شده باشد بین مسلمین الاسلام
آقا سید محسن صدر کتابی در رد کتاب منهاج السنه
نوشته که الحق خدمت بزرگی با اسلام و اسلامیان
نموده و در سنه هزار و دویست و شصت کشته میرزا علی
محمد باب بکار شد و اولین میرزا [illegible] صفا [illegible] شیرازی از [illegible]
بانک [illegible] دوره ملا [illegible] معلی از تلامذه سید کاظم رشتی بود
که او از بهترین شاگردان شیخ احمد احسائی بود و علم
طریق شیخ احسائی مشی میکرد مشغول ریاضت
وکذلک

وکذلک در سنه هزار و دویست و شصت و چهار مرحوم حاج ملا
مولی محمد تقی قزوینی ملا باجی دختر برادرش قرة العین که نام
او زرین تاج خانم بود شهید شد و شوهرش ملا محمد
پسر عموی خودش بود و خود زن فاضله بود و روزی چون حاجی
قزوینی چون منکر از فرق از علوم عربیه و تفسیر و علم حدیث
[illegible] از [illegible] القضاة شیخیه میرزا علی محمد باب
شد [illegible] رفت و حجاب را از میان
برداشت [illegible] زن را نکاح نه مرد [illegible] اصحاب
میرزا علی محمد باب از جان او حفظ و افتخار میکردند گاهی او
شمس الضحی و گاهی طاهره می‌نامیدند [illegible] خود حق
[illegible] میکرد [illegible] چون در خطابه و صحابه [illegible] موعظه
میکرد مردم معامله [illegible] و ملا محمد تقی
عمو او بود [illegible] بود او را بیرون کرد طرد و لعن کرد
قرة العین هم که علاوه و [illegible] امر بقتل
عمو کرد در اول صبح در مسجد خود مشغول نماز بود مقتول شد
و خود قرة العین از قزوین بیرون رفت از رفقای باب شد
و در آن سال محمد شاه ابن عباس میرزا [illegible] شاه
از دنیا رفت در [illegible] و یازدهم ماه [illegible]
جنازه آن [illegible] در [illegible] از جوانب [illegible] دفن کردند و هم
آثار خیریه او [illegible] منها ضریح نقره حضرت ابو الفضل
سلام الله علیه   در همان سال که هزار و دویست و شصت
و چهار باشد ناصر الدین شاه پسر محمد شاه در سن هفده سالگی از
آذربایجان [illegible] سلطنت نشست و شاه [illegible] سلطان زاده
میرزا [illegible] امور [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] در [illegible] آصف الدوله [illegible] شاه

معزول شده بود و تفویض شده بود بعد پسرش محمد حسن خان سالار
و محمد خان بیگلربیگی هم بیگلربیگی خراسان بود و این دو برادر متفقا
بنای مخالفت با دولت گذاردند و طغیان کردند پس در سنه
هزار و دویست و شصت و چهار حشمت الدوله با لشکر بلاد
مأمور بمشهد شدند محمد حسن خان بدست اجلال فرار نمود
چون حشمت الدوله وارد مشهد شد سالار برگشت جلو
مشهد کرد و برادرش بیگلربیگی در اطلاع شلوغ و معروض
کرد و میرزا عبد الحسین متولی باشی در درب مسجد گوهرشاد
بقلم رحیم جاروب بهادر کشته شد و قریب ... نفر
از قونی و اصفهان کشته شدند و بقیه قونی ها با حشمت الدوله
در ارک محاصره کردند چون خبر فوت محمد شاه بحشمت الدوله
رسید او با یار محمد خان هراتی فرار کردند بطرف هرات و
سایر قونی هم فرار کردند بطهران مشهد منحصر شد بعوای
سالار و مردم خراسان هم چاره ندیدند طیرا با سالار
همراه شدند تا آنکه حسام السلطنه بامر ناصر الدین
شاه وارد خراسان شد حسن مرد شنیدند طاهر و طلق
از سالار تنفر کردند چرا که سالار در مشهد جمع لعیدی کرده بود
چه از فقها و حرم و غیرها و چه حبس کرده جمع از اشراف
و علما را انجا بود حسام السلطنه در خواجه ربیع اردو
الشر زد و مشهد را محاصره کرد و دید که اصلا و ابدا
مفتوح نمیگشت چون لش اوردند رخنه بمشهد وارد در سنه
هزار و دویست و شصت و شش بود حسام السلطنه زیارت
حضرت رضو ... مشرف شد و محمد بیگ سالار را
اگاه کرد و همچنان سالار و محمد خان برادرش
اصلان خان را گرفت بجزای عملشان رساندند و قبر
دفن شدند در خواجه ربیع سکنه سالار از قضا ... و
و در القعده الحرام

[illegible]

۱۸۰

و ششصد و نه ختم شد و در سنه هزار و دویست و یک مرحوم
شیخ مرتضی انصاری در نجف اشرف رحلت فرمود و در سنه
هزار و دویست و شصت و هشت و وبای شدیدی در مشهد
ظاهر شد که جلال الدوله پسر ناصر الدین شاه را که
داشت بود با در مشهد از دنیا رفت و در هزار و دویست
هفتاد و هشت قحط و مجاعه شدیدی در مشهد و سایر
بلدان ایران ظاهر شد و در سنه هزار و دویست و نود و
هشت میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی که دارای ... بود
از دنیا رفت ماده تاریخ سپهسالار اعظم حیف از جهان رفت
و در سنه هزار و دویست و شصت و چهار ناصر الدین شاه بزیارت
حضرت شاه خراسان مشرف شد و جقه سلطنتی بوقعه
آستانه مقدس نمود در بالای طاق بالای سر مبارک نصب
نصب کردند و در سنه هزار و سیصد و سه حاج شیخ محمد ... تستری
مصنف کتاب خصائص الحسینیه و منهج الرشاد و قواعد الاحکام
از دنیا رحلت فرمود رحمة الله علیه و قواعد المشاهد و موعظه
و تقریرات ان مرحوم است که علما بارها ... بشیخ تستری ... حرم
منبر رسانیدند و در سنه هزار و سیصد و نه مرحوم آیت الله
حاج میرزا حسن شیرازی اعلی الله مقامه حکم تحریم تنباکو و توتون
فرمود و عموم طبقات مسلمانان استعمال نمودند قلیانهای بلوری
شکستند و در سنه هزار و سیصد و نه وبای عظیمی در ایران
روی داد که جمع از طبقات علما و ارکان از دنیا رفتند
و در سنه هزار و سیصد و دوازده در آخر شعبان مرحوم حجة الاسلام
و آیت الله حاج میرزا حسن شیرازی از دنیا رحلت فرمودند در بلده
مبارکه سامره جنازه اش را با دوش به نجف اشرف آوردند
در سنه هزار و سیصد و سیزده در ۱۹ ذی قعده مرحوم ناصر الدین شاه

و دیبایی حرم حضرت عبدالعظیم نعش ... پدر فرمانفرما را نقل
رسانیدند بعد از چهل و نه روز نعش سلطنه در ... سالکی
رحمة الله علیه در سنه هزار و سیصد و بیست چهار مظفرالدین شاه
اذن بنیاد ... و در چهاردهم جمادی الثانیه همین سال دستخط
مشروطه را داد و از روز ... نظامنامه مشروطه تمام شد
با امضاء مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه ولیعهد و میرزا نصرالله
خان مشیرالدوله که آنوقت صدراعظم بود رسید و در سنه هزار
و سیصد و بیست و پنج در ماه رجب میرزا علی اصغرخان
صدراعظم را در جلوخان مجلس شورا عباس آقا ترک [illegible]
نعش اول مقتول ساخت رحمة الله علیه نعشش را در یکی از حجرات قم
در صحن جدید که آثار خیریه خودش بود دفن کردند در سنه هزار و سیصد
و بیست و ... هفتم ماه رجب مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری را
بدار زدند رحمة الله و رضوان الله علیه در سنه هزار و سیصد و بیست
و نه مرحوم آیة الله ملا محمد کاظم خراسانی در نجف اشرف [illegible]
دار دنیا رحلت فرمود و در سنه هزار و سیصد و سی در ایالت
رکن الدوله و ولیعهد مرتضی قلیخان نائینی قبر مطهر حضرت
غریب الغربا را با توپ [illegible] کردند در زیارت جوادیه
السلام علی الامام الرئوف الذی هیج احزان یوم الطفوف
واقعاً این مصیبت تجدید کرد مصیبت یوم الطف را و خود
حضرت هم از مصیبه قبر مطهرش خبر داده به دعبل فرموده است
در بیت ... یا للقائل مصیبة الحث علی الاحشاء بالزفرات
... بطریق جزم و حتم نمیتوان گفت که مراد حضرت در این شعر مصیبه
قبر مطهرش بوده چه آنکه اولا ضمیر لها ضمیر قصه و شان است و ثانیا
مصیبه بیان آن را ممکن است ... شایع است بین علمای نحو
نه اینکه راجع بقبر باشد چه آنکه ضمیر مؤنث است و قبر مذکر است

و ثانیا ...

۱۸۱

ثانیا این مصیبتی که در کلمه الحث علی الاحشاء است مصیبت خود حضرت است
نه مصیبه قبر حضرت و گرنه بسیاری از قبور ائمه سلام علیهم [illegible] اما
و مصیبه رسیده خصوص بائمه بقیع صلوات الله علیهم لکن مصیبتی که
تجدید کرد مصیبه [illegible] حسینی را از حیث ... و غیره همان مصیبه قبر
مطهر حضرت رضا سلام الله علیه است و اجمال این قضیه آنست
در اوایل محرم سنه مذکوره قشون و عسکر روس با توپ بسیار وارد
مشهد مقدس شدند همه ... آمدند و صاحب منصبها
و افرادشان در ارک منزل کردند و رکن الدوله رسماً بپذیرایی [illegible]
نمود و قنسول روس ... ما این عده قشون را برای حفظ
تبعه و رعیت خود وارد کرده‌ایم چون ... و اشراف
با او ضدیت ندارند یوسف خان هراتی را داشت که در
نزدیکی قنسولخانه ... مجلسی ترتیب داد و اظهار میکرد که ما
مشروطه نمیخواهیم و احمدشاه را سلطان نمیشناسیم سلطان ما
... محمدعلی شاه است پس جمعی از مردم بیچاره و ساده را از ...
گرفتند چند روز بعد سید محمد یزدی طالب الحق و نایب علی اکبر
هم یک قسم مجلس در [illegible] ترتیب داد طالب الحق
نطق میکرد که ... اینها همه ... الله ... وعده ...
دیگر ما ... نمیخواهیم تمام ... الله ...
مجلسشان قوت گرفت و طالب الحق روزها ... مردم
... و ... ما ... محمدعلی شاه را میخواهیم با او بیعت کنیم
... و ... مردم ... باشد که دین و مذهب ... را ...
... عده ... زیاد شد یوسف خان در صحن جدید ...
... اسلحه ... و طالب الحق هم ... بالای ...
... و ... از ... جمع بودند ... در میان صحن ...
که در اوایل ماه ربیع الاول ... و ... اطراف یوسف خان

جمع شده بودند واولا سردار ناامید شد ادهم نیز با رعایای صحن که از ده بود
مقصرین خود را شلاق میزد منتصر بشارت میداد عن قریب
محمد علی شاه بزیارت خواهد مشرف شد وسالار الدوله با قو
زیاد از قوچان رسید ولشکر از قوشنها داخل واولا
حرکت نمیکردند میان لشکر وحرم وصحن ومسجد بیایند وهر گاه
یکی از اینها را میدیدند میزدند دو نفر از لشکریان سردار واولاد
فحش میداد وحرم مشرف کار بجائی رسید دکاکین وبازارها
بسته شد از متمولین پول زیاد میگرفتند پس یوسفخان با عده
قوچان آمادان پیشاور که از اشرار معروف بود و اسمعیل
وجمعی از سربازهای گارد نظامی وجمعی از اجزاء نیابها از اشرار
شدند که لشکریها بالصدد شدند گلدستها وسردرهای صحن
سنگر قرار دادند وعده جمعیت میان صحن جدید جمع شدند
یوسف خان نطق مفصل میکرد که عده از جمعی بیرون بیاورد
میخواهد از زبان محمد علیشاه نوید میداد ... با بعضی
خلیفه منصب وسید محمد طالب الحق ونایب علی اکبرخان
توپخانه وجمعی از اشراف محلا گلدستهای مسجد شاه و سردر
سردرهای مسجد را سنگر کرده بودند ...
دو بناها و ... گلدستهای مسجد شاه را سنگر کرده بودند
ودیگر ... دسته بالکه بکرند وخورده نشستند ودر ... جمعی از مظلومین
کشته میشدند ومجروح از اوایل ربیع الثانی مقدمه بالا رفت
که احدی جرئت نمیکرد از منزلش بیرون آید صدای گلوله همه جا از اطراف
بلند بود ودر اواخر ماه مذکور جمعی از سالدادها در چند مرکز از اطراف
بست مبارک بالای بامها جا گرفته بودند بهانه حفظ رعایای
خود ... تا صبح روز شنبه دهم ربیع الثانی که دهم عید نوروز بود

سنه هزار و سیصد

سنه هزار و سیصد و سی صاحب کتاب گوید من هم با مسجد جامع بودم
شنیدم با توپ که مخازن بزرگی زده ... بست بالا خیابان
درست و ... از روی بامها بالای دکان آنجا گلوله زده بودند
آمد از دم ... جمعی از ارباب گفت بر فلکی سرباز باید بکنید
که امروز حرم توپ بکنند بطهر خواهد گفتم وای بر ما
کجا میگوید گفت اول اینکه دعای خود من خبر داده اند با
برای روز توپها از هر طرف بسمت حرم محترم که از ده
وگاه وبیگاه حلوی توپها رخنه ... که لعلا ... در ملکی
خرگشته من رحیم منزل آقا میرزا ابراهیم خراسانی که بیان
اینکه حضرات متجاسرین واشرار شاید که ... مشغول
در شبهه باشند واسلحه متفرق نکرده وآن سنگرها را جمع
نماید اتفاق بود که این اجتماع خلاف قاعده ... است ... در
این حرکت نمیدانید ... مسلمانان تو ... نشنیده اید
رجال ... علما ... از علمای ... باید خاطر شود
لقلقه بود تطبیق معلوم شود من آمده ام ... از
علمای ... نموده ام دم منزل آقا میرزا ابراهیم ... بوده که
... آقایان محمد مرتضی قلیخان ... با حاجی
عبد الحمید خان ... حاضر بودند عبد الحمید
خان گفت ... قبول ...
لشکر اگر حضرات متجاسرین متفرق شوند وخلع اسلحه نمایند
ودکاکین باز شود ما تعهد کنیم که توپ نیندازند
اطراف آستانه مقدسه متفرق نمایم ... محمد ابراهیم مجتهد
وحیران ماندم مرتضی قلیخان قبول نکرد گفت متفرق
ساختن متجاسرین صحن امر باقی با آقایان است ...
حقیر با صاحب کتاب ... شیخ مرتضی ... آقای حاج
سید ... شاه رود ... و آقا شیخ ... آقا میرزا ...
ملا ... بودند ... متجاسرین مسجد ...

متفرق نمائیم آمدیم دیدیم بازار و همه جا غرق خلوت است فقط همه جا
سالداتهای روسی ایستاده اند با تفنگها وارد شدیم بمجلس بعد از
تعارفات گفتم با کمال تعجب از قنسولگری جوابی نیامد تلگرام با
رسیده طلب الحق نمودم که نقشه مرتب ساده اشتباه کرده
از نقشی کاغذی آورد که خط روسی بود ترجمه کرده بود نخواند
ما جانی و جان میگوییم ولکن مرکز ما ... بمجلس ملی
نخواهیم کرد معلوم شد قنسول انگلیس بوده که جهان ...
حمایت خواهیم کرد و مترجم ملعون انگلیس ترجمه کرده بود ما با تمام
لعنتی خوب است دعا میکنیم از مطلب در رفتید بالای منبر
نفرمایید که بهانه از قنسول شود همین گفتم خوب ...
روم گفت ... در بلده اول مغرب گلوله قطعه قطعه ...
از دیگر ... محصور ... با شب ... گفت و ادبا
تمام ... بیرون رفت ما هم برخاستیم بیرون آمدیم
تمام ... آمده اند میان ... آمدم از صحن عتیق
تمام ... گفت فلانی از سر خیابان ... بسیار ...
بلکه از شب ... منزل آمدم تقریبا ... ساعت از غروب
مانده صدای توپها بلند شد توپهای قلعه کوب از چند موضع
بقعه مبارکه را توپ میزدند یک از شب تمام ... از ...
از شب تمام ... دیگر از ... دیگر از باغ خونی
از درب دروازه با ... خیابان ... مقصود متفرق نمودن
اشرار بوده ولکن در باطن مقصودشان خراب کردن بقعه مبارکه بوده
از طرف غروب ... شدند با توپهای مسلسل تا اول غروب
وارد صحن مطهر شدند زوار و متحصنین رفته بودند میان حرم و
دربهای حرم را بسته بودند و روسیها یکدسته رفتند بالای بام حرم
با توپهای مسلسل از پنجرههای پشت بام ضریح مقدس حرم مطهر را
گلوله باران

۱۸۳

گلوله باران کردند یکدسته با توپهای مسلسل آمدند میان دارالسیاده
از شبکهای پنجره نقره ضریح مطهر را توپ میزدند و یکدسته از
پشت پنجره صحن مطهر بحرم و ضریح توپ میزدند تقریبا از مردمیکه
میان حرم و رواقها و پشت بام حرم و میان صحن بودند
هفتاد نفر از شیعیان کشته شدند بعضی میان حرم مثل آن
جوان شوشتری بالای سر مطهر دستهایش بشبکهای ضریح مطهر
گلوله به پیشش خورد و مثل شیخ علی نوری بالای سر مبارک که
کشته بود و سرچه ... بالای درب گلوله نصف سرش را
برد بعضی میان دارالسیاده مثل سید شیرازی که از جمله زوار
بود بعضی میان ایوان طلای صحن عتیق مثل ملا حیدر قادری
بعضی پشت بام حرم مثل ... در بالای ایوان اول حاجی ...
ساعت از شب گذشته مشغول بودند و فریاد و گریه متحصنین بلند بود
مرتضی قلیخان هم میان حرم بود دستمالی را بالای سر عصا نموده
از شکاف درب توحیدخانه بطرف ایوان طلا بیرون کرد
که علامت امان آوردن بود روسیها شیپور زدند دیگر توپ
زدن را موقوف کردند داخل حرم مطهر شدند چند نفر از مسلمین
قفقاز که رعیت روسی بودند داخل شدند آن کشتهها را از حرم
بیرون آوردند میان صحن عتیق درب مدرسه میرزا جعفر خان
انداختند و متحصنین حرم و رواق هر چه زنده بودند همه
در گوشه صحن جا دادند که تقریبا سیصد نفر بودند بهوا اینکه
اینجا امن خلق است پناهنده شده بودند و آن شب هم شب دوم
روز گلوله باران بود شب یازدهم عید نوروز بود متفقند در شب تمام
مردوزن تا صبح گرسنه و تشنه و ... ناله و فریاد ... زدیم
... نفر ... تا رسید پس روسیها اجازه دادند بهر جا که بروند

وکشتها را هم بردند دفن نمایند و در وسطها با مار حلقه و سلسله‌ها [illegible]
حرم و درواقها بودند و چهار شبانه روز از [illegible] اول تا
کنگ [illegible] حرم در اطراف [illegible] بود در چهارم ربیع
الثانی [illegible] دادند عموم را از زیارت متولی باشی
فرستاد بیایم از تطهیر حرم من با چند نفر از طلاب برای ادای
حق آمدیم در [illegible] کوچه‌ها دربان با [illegible] گرد و [illegible] شده هم
دیدیم منور [illegible] در غرفه‌های طرف صحن محاذی حرم محترم
گلوله زده [illegible] لاقدام [illegible] توپ نشسته‌اند [illegible] ایستاده‌اند
و بعض از [illegible] طرف ایوان عباسی محاذی ایوان
طلا [illegible] ایستاده‌اند و طرف دیگر [illegible] ایوان
طلا مرتضی قلیخان متولی باشی و حاج سید حسین نایب التولیه
و حاجی میرزا عبدالمجید نقیب الاسلام [illegible] التولیه [illegible] خارج
در دالان [illegible] روسها را حاضر [illegible] می‌کنند خبر
حیات [illegible] شدم که متولی باشی کیفیت تطهیر حرم را
دستور میداد و مذاکره نمود من [illegible] با طلاب وارد
حرم شدم دیدم حرم چه رواقها [illegible] خون زیاد و
دیوارها و [illegible] تمام خون آلود پس بدقت
تمام [illegible] با آب [illegible] نمودیم بعد دیوارها [illegible] بعد
رواقها را متولی باشی امر کرد [illegible] آب [illegible]
زمین حرم را تطهیر نمودیم بعد دار الحفاظ و دار السیاده
و توحید خانه و دار السعاده تا چند روز مشغول بودیم
بعد فرشها را با جمعی از خدام و دربانها [illegible]
کار را دیدیم [illegible] مشهد [illegible]
[illegible] از خوف [illegible] نمودیم و
در آب [illegible] تطهیر نمودیم بعد از چند ماه حرم مطهر [illegible]
[illegible] برای [illegible] درست نگاه کردم از درون حرم
دیدم

دیدم قریب به هشتاد جای گنبد مبارک را گلوله توپ سوراخ
کرده است و هر قالب توپی مثل [illegible] و هم جای
بود شکلا و حجما علاوه بر توپها گلوله [illegible] خورده بود گنبد
و [illegible] سوراخ نموده بود پس بعد از چندی توپهای [illegible] برای
عمل خود رسیده مخصوصا روسها [illegible] گنبد [illegible]
[illegible] طالب الحق [illegible] بغداد [illegible]
پس هیچ ماه [illegible] که [illegible] باشد [illegible]
[illegible] گفت در واقع امام رضا [illegible]
[illegible] نگاه دار کرد [illegible] روسها
ما را [illegible] آنهم [illegible] دنیا که [illegible] تمام [illegible]
عالم است [illegible] اول [illegible] الاسلام
ظاهر [illegible] و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر [illegible]
[illegible] اند که در واقع حکمتی [illegible]
[illegible] حرم [illegible]
مسلمانان [illegible] حرم [illegible] امام [illegible]
علیه [illegible] که خدا [illegible]
المصائب [illegible] اظهار قدرت فرموده اند
معجزاتیکه از قبر مطهر [illegible] در مزار [illegible] است که در
[illegible] دروازه [illegible]
[illegible] گلوله توپ [illegible]
[illegible] گلوله [illegible]
در میان کوچه‌ها [illegible] گلوله [illegible] باز کنند
[illegible] گلوله [illegible]
[illegible] گلوله تفنگ [illegible]
[illegible]
که [illegible] گلوله‌ها
از شمار [illegible] کردم

[illegible]

در عیون و ارشاد است که حضرت رضا سلام الله علیه بود در خانه
حمید ابن قحطبه دفن کردند در قریه سناآباد که بقدر یک صد
میل از نوقان است از اراضی طوس و در اوست قبر هارون
و قبر حضرت در قبله قبر اوست در بحار از خرایج نقل فرموده
ملخص این است و قد تقدم فی وصیته ان یحفر قبره مما
یلی الحائط بلبنه و بین قبر هارون ثلثه اذرع و تجدون
صخرة من النحاس و علیها کتابة بالعبرانیة هذه روضة علی
ابن موسی و تلک حفرة هارون الجبار از این عبارت
معلوم میشود که صفه بالای سر مبارک در آن زمان مسدود
بوده چون فرموده مما یلی الحائط و یلی بعبارت دیگر که محلات
محمد
بنابراین مرقد مبارک حضرت زیر شبکهای ضریح مطهر نباید
خارج از ضریح باشد پس خیلی بی‌ادبی است که مؤمنین جاهل
بالای سر نزدیک ضریح روند در عیون از اباصلت هروی
که حضرت رضا به او فرمود رو و از داخل این قبه که در او
قبر هارون است از چهار طرف هر طرفی مشتی خاک بیاور برای
آوردم فرمود ناولنی هذا التراب و هو من عند الباب
پس خاک را نزدیک در آورده بو کشید فرمود این موضع را بحفر
قبر من قرار دهند ولی سنگی پیدا شود اگر تمام کلنگهای خراسان
جمع شوند نتوانند ذره از آن بشکنند از چهار طرف دیگر
گرفته بوئید همین فرمایش را کرد بعد خاک قبله هارون را
طلبیده بوئید فرمود این خاک قبر من است و قبر مرا در اینجا
حفر کنند هفت درجه حفر نمایند و از زیر قبر من لحدی
بکنند چو دو ذراع و شبری خداوند اوله وسعت دهد هر قدر
که بخواهد و دو نگاه از جانب سر طوبی پیدا شود دعائی که
بتوفیق

185

بتو تعلیم میکنم بخوان بقدرت خدا آب جاری گردد ماهی ریزه
چندی ظاهر شود بعد ماهی درشتی پیدا شود که ماهیان ریزه را
برچیند انگاه دست بآب بگذار و دعا را بخوان آن آب
فرو رود ولی عمل نکنی مگر بودن طولان ابوصلت گوید
همین طور عمل کردم یکی از روزها مأمون گفت که حضرت رضا
تو را فرمانده شد در آن که شکل آن ماهیان ریزه است و چه
ماهیها را برچیده شود شخصی بود که ما سلطنت مکند تمام
همه آنها را برچیند از دور زمان را انداز و هم از این روایت
معلوم میشود که صفه پشت سر که صفه شاه طهماسب باشد در
آن زمان مسدود بوده فقط از انجا در بوده باز شده
بلافاصله حرم حاصل از این روایات ظاهر میشود که قبر هارون تقریبا
در زاویه شمالی حرم مطهر بوده از دیوار پشت سر تا قبر هارون
اقلا سه ذراع فاصله بوده و از دیوار بالای سر تا قبر هارون
اقلا چهار ذراع فاصله بوده که ممکن بوده در چهار طرف قبر حضرت
رضا را حفر نمایند و از قبر هارون هم تا قبر مقدس حضرت سه ذراع
فاصله بوده بنابراین قبر مطهر در وسط حضرت دیوار پیش رو و دیوار
پشت سر واقع شده بلکه فضای پیش روی مبارک تقریبا چهار ذراع
زیادتر است از فضای پشت سر و وضع صندوق و ضریح مطهر
هم شاهد است و اینکه قبر هارون هم در وسط باشد خلاف
مستفاد از روایات است و ظاهرا قبر مقدس میان سرداب باشد
چون امین التجار گفت وقتیکه فرش حرم را عوض میکردند از
پشت سر مبارک شکافی بسرداب باز شد و بالای سرداب هم
از نزدیک قبر مرحوم حاجی میرزا موسی خان است میگفتند من پله اول
سرداب را من دیدم

غربت فی الشرق شمس فلها علو تقع
ما رأینا قط شمسا غربت من حیث تطلع

بدانکه تاریخ وضع صندوق مبارک از قدیم است قدر مسلمش در حدود
سنه پانصد بوده چنانکه در روضات از کتاب ثاقب
المناقب نقل کرده که انوشیروان مجوس اصفهانی دارای
مقام و منزلتی بود نزد سلطان محمد خوارزم شاه پس سلطان
محمد او را برسم رسالت نزد سلطان سنجر داد و مبتلا بود
بمرض برص چندی مرض موجب تنفر طبایع است خصوص اگر
شدید و عفن هم باشد و هر سعیه با انجال نزد سلطان
سنجر رود چون رسید بمشهد مقدس بعضی با و گفتند اگر دری
میان آن بقعه و زیارت را ضریح کنی صاحب بقعه بتو
شفیع کنی در خانه خدا شفا حاصل خواهی گردید کتب من
مرد جسیم مجوس شاید مراد شیخ خدام و ولاة مشهد بعید
گفتند [illegible] [illegible] تعقل [illegible] کرد و مرقد رفته
تضرع و [illegible] آمد [illegible] نگاه کرد ابدا آثار برص
ندید آمد منزل [illegible] دید ابدا آثار برص نماند
[illegible] مسلمان شد نیکو مسلمان [illegible] قبر مطهر صندوق در
از نقره ... معلوم است که سلطان سنجر در حدود سنه پانصد
بوده و هم [illegible] مسلم که حضرت خدام داشته الا انه
اثنا عشریه دیگر هم داشته و بعد خواهد ذکر شد که در سنه
[illegible] چهار [illegible] این بطوطه که مشرف شد قبر مطهر صندوق
داشته از چوب و ملبس بوده بصفحات نقره و فعلا هم
صندوق مبارک از چوب است ولکن روی آن را صفحه

صفحه طلا

صفحه طلا کوبیده اند و در عتبه صندوق اسم شاه عباس بود و در [illegible]
الحقیر کنده اند و فرش ضریح مقدس خشت طلا است و سقف
ضریح مطهر اطراف با [illegible] پا نیم ذرع است و سه طرف دیگر
نقره مانند کرده است اما ضریح مطهر مسلما در حدود سنه
هزار برای مرقد منور ضریح بوده و قبل از آن معلوم نیست چنانچه
در حکایت عبد المؤمن ازبک گذشت که از جمله نفایسی که از
مشهد مقدس غارت نمود یکی قطعه الماس بود بقدر تخم مرغ و
منجل [illegible] طلائی بود فوق ضریح منور که شاه طهماسب وقف
کرده بود محتمل است وضع ضریح در زمان شاه اسمعیل شده
باشد و مرقد مطهر سه ضریح دارد هر سه از فولاد مرصع
طلا [illegible] و عوضا سه [illegible] است ضریح اول که نزدیک
صندوق مبارک است در مبانی و اطراف آن نوشته
[illegible] ملف کتیبه شده تاریخ و بانی معلوم نیست احتمالا
که شاه اسمعیل نصب کرده باشد ضریح وسط در هر قبه از [illegible]
آن چهار دانه یاقوت اصل در چهار گوشه آن و [illegible]
زمرد اصل در وسط آن بالای ورق طلای ضخیم منقد
[illegible] نصب است و قبهای [illegible] است علاوه
[illegible] هزار [illegible] دارد و در مبانی این ضریح مقدس [illegible] بخط
نستعلیق طلا کوب کرده اند و در آن اسم شاه رخ ابن [illegible]
میرزا [illegible] نادر شاه است که وقف و نصب این ضریح با
قبهای مرصع چهار گوشه موفق شده است در سنه هزار و صد
شصت و [illegible] تاریخ اول است و مرحوم سعید خان در اوقات
تولیت آستانه مقدسه دانسته بجهة حفظ جواهرات [illegible]
صفحه [illegible] مطلا روی این ضریح گذارد که محفوظ بماند ضریح سیم
که مورد تقبیل و استلام زوار است طولش ده ذراع [illegible]

و بانی آن معلوم نیست و عرض این ایوان [illegible] ذرع است و ارتفاع
آن تقریبا چهار ذرع است و در دهنه وسط بابی با
درب مرصع جواهر نشان است که مرحوم فتحعلی شاه قاجار
در سنه هزار و دویست و سی و سه تقدیم نموده شکرانه فتح
و شکست افغان سلطان محمود و در آن دانه‌های زمرد
و فیروزج و یاقوت و لعل منصوب است بالای شبکه طلا که
بعضی بیرون شده است و بادام است و این درب ضریح مطهر نیست
طلا درب ضریح رو بقبله نزدیک زاویه جنوبی است که در
[illegible] نوشته بخط جلی بسیار عالی روی صفحه طلا [illegible]
هی والله روضة من ریاض الجنة و حدیث مروی است
در عیون است از حضرت رضا قال ان بخراسان لبقعة یاتی
علیها زمان تصیر مختلف الملائکة و لا یزال فوج ینزل
من السماء و فوج یصعد الی ان ینفخ فی الصور
فقیل له یا ابن رسول الله ای بقعة هذه قال هی
بارض طوس و هی والله روضة من ریاض الجنة
ار روضه تو مطاف [illegible] روضه در خاک درت [illegible]
محروم از این روضه [illegible] الجنة روضه من [illegible]
[illegible] مربع است تقریبا ده ذرع و [illegible] ده ذرع و
[illegible] [illegible] کاشیهای [illegible] که صورتها
در آنها مرقع [illegible] و در [illegible] دیوار [illegible]
قریب زاویه جنوبی نزدیک [illegible] رباعی نوشته شده
[illegible] [illegible] در بازوی تو [illegible]
در عالم [illegible] [illegible] [illegible]
چهار صفه در چهار طرف حرم مفروش است و بالای هر صفه
از [illegible]

[illegible]

نزدیک بمقطع حرم مطهر یک خوانچه از جواهرات درکمال زینت
نصب شده و در آنها است جقه و شمشیر و جیقه جواهر نشان
و شمشیر مروارید و غیرها که سلاطین و بزرگان وقف کرده
شاید قیمت این چهار خوانچه متجاوز از یک کرور تومان باشد
و در فوق صفه بالای سر مبارک جقه سلطانی ناصر الدین شاه
در زر آیینه نصب است که هنگام تشرف در سنه هزار و
دویست و هشتاد و چهار تقدیم [illegible] نموده با
بعضی از جقه‌های خوانین قاجاریه و ارتفاع بین حرم تا سقف
آن تقریبا شانزده ذرع است چنانچه از سقف حرم تا
گنبد طلا نیز تقریبا چهارده ذرع است صفه جنوبی [illegible]
باز میشود صفه شرقی به گنبد حاتم خان و دار السعاده
باز میشود و این درگاه را شاه عباس کبیر در سنه هزار و ده
که مشرف شد باز نمود و یک زوج درب مرصع بجواهر هم در این
درگاه نصب نمود که نادر میرزا پسر شاه رخ این صفائح را
این نادر شاه او را کنده بمصرف رسانید صفه شمالی بروی
[illegible] باز میشود در اول [illegible] مرحوم شاه طهماسب [illegible] مرحوم
شاه اسمعیل صفوی صفه غربی باز میشود بمسجد بالای سر و این مسجد
شریف است گویا همان مسجدی است که در عیون الاخبار حاکم [illegible] روایت
کرده که من در جوانیم خط عداوت داشتم زوار حضرت رضا [illegible]
میکردم هر چه داشتند از آنها میگرفتم یک روز آهوئی در اطراف
دیدم تازی [illegible] عقب او فرستادم آهو پناهنده شد بدیوار مسجد تازی
مقابل آهو ایستاد هر قدر سعی کردم جلو نرفت هر وقت آهو [illegible]
از دیوار مسجد جدا میکرد تازی حمله میکرد باز آهو پناهنده دیوار مسجد
تا آنکه آهو داخل شد بفرجه که میان حرم محترم بود منهم داخل
شدم اثری از آهو ندیدم از آن وقت عهد کردم دیگر زوار حضرت را

آنقدر بگو علی وه هر وقت حاجتی داشتم متوسل شدم بقبر مطهر
و حاجات خود را از خدا میخواستم بر آورده میشد مخفی نماند
از این روایت معلوم میشود در آنوقت اطراف قبر مطهر
آبادی نبوده چراکه آهو و حشرات در صحرا چرا میکنند شاید
از آن روز حضرت رضا ضامن آهو خوانده میشوند مثل اینکه
روایت است که هرکه پناه ببرد بقبر مقدس رسد اجابت یافت
شاید مراد از این مسجد علامه مجلسی در تحفة الزائرین
نوشته معتبر از حضرت امام علی النقی سلام الله علیه روایت کرده
که هرکه را بسوی خداوند حاجتی باشد زیارت کند قبر جدم
حضرت رضا را در طوس با غسل و نزد سر مبارک دو رکعت نماز
بکند امید دارد در قنوت حاجت خود را از خدا بخواهد مستجاب میشود
مگر آنکه گناه و یا قطع رحم طلب کند [illegible] موضع قبر
حضرت بقعه ایست از بقعات بهشت و ظاهرا چنین است که در
زمان حضرت [illegible] سلام الله علیه هنوز صفه بالای سر ساخته نبوده
و بجز حضرت [illegible] و دیوار [illegible] مسافتی بوده پس نماز که بالای
سر مبارک فرموده اند همین مسجد باشد و طول این مسجد شریف
از جنوب بشمال هفت ذرع است و عرض این صحن [illegible] ذرع است
و [illegible] سنگ مرمر [illegible] و لکن [illegible] سنگ [illegible]
ازاره این سنگ مرمر و فرش با سقف آینه کاری است و در
بالای ازاره این مسجد قصیده ایست بخط نستعلیق بسیار درشت
سنگ [illegible] شده اول قصیده این است
این مسجد [illegible] که ز مسجد اقصی دارد شرف از مشهد سلطان خراسان
ختم فی تاریخ طرازش به [illegible] ماند ز عباس [illegible]
و تاریخ گنبد مطهر احتمالا معلوم است که بعد از شهادت حضرت
[illegible] هارون بوده تقریبا [illegible]
که مأمون را [illegible] مساقات [illegible]

روایستکه

روایستکه جابر ابن عبدالله انصاری از حدیث کردن نقل میکند که [illegible]
دادست منصوص بدوازده امام [illegible] مبارک
حضرت رضا [illegible] میفرماید بقتیله غربت مسکین [illegible]
فی المدینة التی بناها عبد الصالح الی جنب [illegible]
فلقی حق القول عنی لا شک به [illegible]
مراد از عبد صالح اسکندر ذو القرنین است که بعد [illegible]
خرداد [illegible] مدفون بود [illegible]
در ارض [illegible] میگفتند [illegible] طوس بنا کرد این [illegible]
صالح را در [illegible] اسکندر ذو القرنین [illegible] زیارت [illegible]
[illegible] خدا [illegible] حاصل عبارت این [illegible]
نقادی [illegible] از این خبر استفاده کردیم که بقعه حضرت رضا
اسکندر بنا کرده چراکه دارد اسکندر رسید باین مرزمین
چادر زد خوابید در خواب چه دید که رجلی است در این موقع
گنبد هارونی [illegible] ساخت [illegible] و هم هارون الرشید
[illegible] مرا اینجا دفن کنند [illegible]
میشود اینجا یکی از [illegible] اولاد آدم [illegible] خرداد
ولکن از حدیث [illegible] معلوم نمیشود [illegible] شهر طوس [illegible]
گنبد هارونی [illegible] سلطان محمود خراب کرد [illegible]
[illegible] با خلفای بنی عباس [illegible] از زمین تا سقف
مأمون ساخت [illegible] ذرع بوده [illegible] مطهر
[illegible] بوده [illegible] سلطان [illegible] زنده بود [illegible]
متروک [illegible] افتاده بود بعد با امیر المؤمنین در خواب
سلطان محمود [illegible] سلطان محمود ساخت در کامل ابن اثیر
وجدد السلطان محمود عمارة المشهد بطوس الذی فیه
قبر علی ابن موسی الرضا والرشید واحسن عمارته

دکان ابوه سلکلینجر به دکان اهل طوس بوده و من یزوره
فمنعهم عن ذلک تا در خواب امیره سلطان محمود حاضر گردید
فرمود تا کی باید اینجا خراب باشد اشاره فرمود بتعمیر مطهر
و معلوم نیست که بنای سلطان محمود از حملات مغول و تاتار
خراب شده باشد و حال آنکه حمله اخیره مغول از همه حملات
اشد تمام حملات بوده چنانچه ابن ابی الحدید و ابن اثیر نقل
و خربوا المشهد الذی فیه علی ابن موسی الرضا و احرقوا
حتی جعلوا الجمیع خرابا ثم صاروا الی هرات زیرا که آثار
باقیه از سنه پانصد و دوازده و ششصد دوازده که تمامش
قبل از حمله اخیره بوده هنوز در ازاره های حرم مطهر باقی
و مراد از خرابها که ابن اثیر و مورخ خبیر نقل کرده اند سایر عمارات
و آبادیها و خرابیها باشند نه قبه مبارکه و لکن در کتاب
مجالس المؤمنین و هم تاریخ مشهد که سیاح الکلبی نوشته و هم
بفارسی ترجمه کرده اند مینویسند در عهد سلطان سنجر سلجوقی
ابو طاهر قمی از مال خود که وزیر بود یا وکالة از طرف سلطان
عمارت نموده است و عمارتش مسکن بوده نه ترمیم
فوق رو ساخته که سطح مجالس مزین است بخشتهای طلا چون
از حدود سنه چهار صد که سلطان محمود قبه مبارکه را ساخت
تا حدود سنه پانصد که ابو طاهر قمی قبه مبارکه را ساخت فوق
قبه سلطان محمود دیگر معلوم نیست ساخته و خرابی در قبه
مطهره واقع شده باشد تجدید ظاهر کرده که اساس فوق
بنای سلطان سنجر باقی است چرا که مصالح آن بسیار محکم و با دواها
کمال ارتفاع است و آب و الکول و پشم مخلوط کرده ساخته
علاء الملک پسر سلطان سنجر با بروز مبتلا بمرض سل شد که
در اواخر دفتر بزرگ نوشته ام

الحاصل

الحاصل قبه فوق ضریح مطهر در حدود سنه چهار صد هجری بوده
را بانی او سلطان محمود بوده و گنبد مطهر فوق قبه سلطان محمود
در حدود سنه پانصد هجری و بانی آن ابو طاهر قمی بوده
و در سنه ششصد بعد حملات مغول و تاتار شکست و لکن
معلوم نیست که تمام گنبد و بقعه مبارکه را آسیب و صدمه رسیده
باشد از کتاب تحفة النظار قاضی شمس الدین علی ابن
بطوطه که در سنه هفتصد و سی و چهار در عهد سلطان ابو
سعید ابن سلطان محمد خدابنده از طوس و جام به مشهد مشرف
شده و مختصر دیده گنبد مطهر و حرم منور همه چیز دارد از فرش
مفروش و قندیل شمع و چراغ مسجد و مدرسه از رقم
ابن بطوطه چند چیز معلوم میشود علی الاصل مسجد که باید
مسجد بالاسر باشد و مسجد گوهرشاد در آن زمان نبوده
و مدرسه را اکثر شاید تعمیر کرده

و این تعمیر و مرمت کار نایب والای سلطان محمد خدابنده شده
که از برکات انفاس قدسیه علامه حلی شیعه شد که اول سلطان
از سلاطین مغول است که مذهب شیعه را اختیار کرده و او در
سنه هفتصد و سه سلطنت کرد و در سنه هفتصد و
و شانزده در سلطانیه از دنیا خلاص شد و شاه طهماسب
گنبد مطهر را طلا نمود و یک مناره قشنگی ساخت او هم
و طلا ساخت و هم نوشته اند شاه عباس اول گنبد
مذهب نمود ممکن است بگوییم از زمان شاه طهماسب تا زمان شاه
عباس طلا ها خراب شده باشد یا اینکه از بقیه مرمت کرده باشد
بعضی را شاه طهماسب و بعضی را شاه عباس طلا کرده باشد
در سنه هزار و هشتاد و چهار در عهد شاه سلیمان از زلزله شد
گنبد مطهر شکست برداشت و خشتهای طلای گنبد فتاد و بعد السنا

در صفه جنوبی قبر مرحوم میرزا ابراهیم خان امین السلطان پدر میرزا
علی اصغر خان اتابک صدر اعظم میباشد که در سنه هزار و
سیصد دفن شده و مرحوم میرزا علی اصغر خان هم در
هزار و سیصد [illegible] در این رواق بجهة خیرات والدین خرج کرده از
ازاره سنگ مرمر و ازاره و کتیبه و آینه کاری تا سقف
دارالضیافه به حساب اجل عالی میرزا محمد علی قائم مقام
در سلسله شاه رضوی در سنه هزار و [illegible] و [illegible]
تعمیر کامل کرد و ملکی هم وقف کرد و چند نفر حفاظ معین
فرموده که صبح و شام قرائت قرآن نمایند و در بسیار عالی
دارد و کاشیهای معرق بسیار عالی دارد که از طلا کمتر نیست
و غالبا مجالس عمومی آستانه مقدسه انجا منعقد میشود و در
نزدیکی ایوان طلا صفه دایره گلدسته بالای ایوان
طلاست که صفه دیگر و میان دیوار است و در مغرب آن
یکپارچه سنگ آب مجوف بسیار بزرگ [illegible] است که تقریبا
[illegible] آب میگیرد و در اطراف این سنگ آب بخط خوش
حجاری شده السلطان المعظم شاهنشاه الاعظم
مولا ملوک العرب والعجم ذو المناقب والمناصب محمد [illegible]
مسعود [illegible] اعز الله انصاره در اوایل شعبان سنه [illegible]
و [illegible] اما خصوصیات و تواریخ درب های حرم مطهر
و رواقها بدانکه در آستانه مقدسه سه درب طلا و چند درب
نقره و سه درب چوبی است اول درب طلا که از دار
الحفاظ وارد بحرم محترم میشود این درب در سنه هزار و دویست
[illegible] و در تولیت میرزا محمد حسین عضد الملک قزوینی
طلا شده آیات و احادیث بسیار بطلا نقش شده است
و در اطراف این در نوزده بیت از قصیده مرحوم میرزا
علی اکبر [illegible]

میرزا محمد علیخان مرحوم بطلا نقش شده و در آخر این بیت است
گوئی این حرم طلائی بود در تشبیه فلک طلائی [illegible] بلکه بنده مایل بعین
کلک مشکین [illegible] از بهر تاریخش نوشت [illegible] زن
زاین در دو پایه فردوس زین و در کاشیهای اطراف
چهار چوب شعار است منسوب بمرحوم خواجه نصیر طوسی اعلی الله مقامه

لو ان عبدا اتی بالصالحات غدا — وود کل نبی مرسل وولی
وصام ما صام صوام بلا ملل — وقام ما قام قوام بلا كسل
وعاش في الدهر آلافا مؤلفة — عار من الذنب معصوم بلا زلل
فليس في الحشر يوم البعث ينفعه — الا بحب امير المؤمنين علي

و در [illegible] بعض در اشعار ابی نواس است در مدح حضرت رضا

مطهرون نقيات ثيابهم — تجري الصلوة عليهم اينما ذكروا
من لم يكن علويا حين تنسبه — فما له في قديم الدهر مفتخر
الله لما برى خلقا فاتقنهم — صفاكم واصطفاكم ايها البشر
فانتم الملأ الاعلى وعندكم — علم الكتاب وما جاءت به السور

[illegible] درب طلای پائین پای مبارک از گنبد حاتم خان وارد حرم
[illegible] ولی در طلای خالص است تاریخش هزار و [illegible]
[illegible] از [illegible] نقش شده و در
الف باین قصیده که مشتمل است بر اسامی ائمه اطهار سلام الله
علیهم و آن یازده بیت است مطلعش این است

صل یا رب علی شمس الضحی — احمد المختار نور الظلم

و نیز این قصیده بسیار عالی از [illegible] در آن درب طلا نقش شده

[illegible] در حرم علی بن موسی جعفر [illegible]
[illegible] خواهد [illegible] در [illegible] ساید کیوان [illegible]

بجای حلقه زرین حلقه سیمین زننده در بارگاه شمس و قمر
نورش بالدراز این نقره عالی کم انحطاط باز و ازین رو عهده نموده [illegible]
در زمان تولیت مرحوم عضد الملک قزوینی طلا شده
در سلطنت مبارکه که از توحیدخانه وارد حرم میشود
این در مشبک است و طرفین آن هم نقره است در تاریخ
هزار و دویست و نود چهار در تولیت میرزا سعید خان وزیر
امور خارجه از نقره اسقاط مقدسه که در خزانه موجود بود
ساخته شد چهارم درب نقره که از دار السیاده وارد
دار الحفاظ میشود بانی آن سلطان مراد میرزای حسام
السلطنه پسر عباس میرزای نایب السلطنه است
دو درب که از حرم کشیک خانه وارد دار الحفاظ میشود [illegible]
بانی جهت آن حسام السلطنه است [illegible]
که حالیه خراب است ولیکن تاریخ از آن در [illegible]
در واقع امروز از عتیق [illegible] که در آن [illegible]
کتیبه ایست از سور قرآنی ثبت نموده ایم الخط خفی
قرآن [illegible] از طلا مقدسه است در قیمت از کثرت [illegible]
و [illegible] شده و جوهره [illegible] کرده و تاریخ
اینها هم از تاریخ [illegible] مقدم است باز هم [illegible]
کنده شده و تغییر نموده و صحن عتیق که در [illegible]
مقدسه و [illegible] مرحوم مطهر است طول آن مشرق بمغرب
هفتاد و شش ذرع است و عرض آن [illegible] ذرع [illegible]
پنج هزار و صد و [illegible] ذرع است و بانی نصف جنوبی
آن امیر علیشیر وزیر سلطان حسین بایقرا است میرزا
منصور این میرزا بایقرا است [illegible] امیر تیمور را
که در سنه [illegible] و هفتاد و [illegible] این نصف [illegible] کرده
[illegible]

جزو سی و نهم ۳۹

و کاروانسرای حضرت امیر علیشیر طلاکشک خانه در بالاست و در
دیگر محاذی بالاسر زرگرهاست و در وسط صحن ایوان
طلا است این ایوان مقدس که زیر طاق است طولش از
مغرب بمشرق نه ذرع است و عرض آن هفت ذرع [illegible]
[illegible] ایوان سنگ مرمر است و ازاره آن
سنگ مرمر [illegible] است و [illegible] میتوان گفت سنگ [illegible] ازاره
از نقاش است و بالای ازاره کتیبه ایست که بعضی از
احادیث در فضیلت زیارت حضرت رضا [illegible] سنگ
محو شده بخط نستعلیق بسیار خوب فوق این کتیبه [illegible]
طلا است با سقف و در محراب ایوان قصیده [illegible]
[illegible] از آن اشعار قصیده معلوم میشود که این ایوان مقدس [illegible]
با گلدسته فوقش نادرشاه طلا کرده است و در آخر [illegible]
نوشته کتبه محمد علی ابن سلیمان الرضوی غفر الله ذنوبه فی
شهور سنه خمس و اربعین و مأته و الف و این ایوان
مقدس چهار غرفه فوقانی بالای چهار در نقره که در ایوان [illegible]
است وارد و در منطقه ایوان فوق این غرفه ها کتیبه [illegible]
در فضیلت زیارت حضرت رضا عربی نقش شده و [illegible]
قبلا ایوان [illegible] روی سقاخانه قصیده [illegible] مرحوم
ناصر الدین شاه سنگ مرمر محجر شده [illegible]
[illegible] باعث ایجاد [illegible] العرش [illegible]
[illegible] گرداب [illegible]
در بالای [illegible] و در آخر قصیده [illegible]
سلطان [illegible] است که در دوام [illegible]
در کتیبه سردر ایوان طلا سوره مبارکه [illegible] الکافی
رقم شده و در [illegible] آن بخط کوفی [illegible] رقم شده

[illegible]

و در حاشیه این سردر بخط زر بسیار ممتاز در کمال خوبی
نوشته شده فی ایام دولة السلطان الاعظم و
الخاقان المعظم مالک الرقاب الامم مولی ملوک
ملوک العرب و العجم شاه سلطان حسین من جمله
بنا بقراء ظل آله ملکه و ایوان طلا و کفشداری
بسیار با شکوه است که ناصر الدین شاه مرحوم فرموده

در طوس هلال کربلا می بینیم | در پرده تجلی خدا می بینیم
در کفشکن حرم بنور موسی | موسی کلیم با عصا می بینیم

هذا الافق المبین قد لاح لک | فاسجد متذللا و عفر خدک
ذا طور سینین فاغضض الطرف به | هذا حرم الاله فاخلع نعلیک

اثر نوشته بود بدا حرم العزم
خوشم آمد حرم الا الله نوشتم معلوم نیست از کی
در کفشکن ایستاده جبریل امین | حاجب به رکاب کوی تو
سازند عبا کفش زوار تو ملک | کحل البصر ملائک علیین

عمارت کربلای ایوان طلا هست که از شاه طهماسب
و کلدسته ها نادر شاه طلا کرده چنانچه از اشعار و تاریخ کتیبه
آن معلوم میشود در سنه ۱۱۴۲ و نصف شمالی صحن کهنه
مرحوم شاه عباس کبیر ساخته چنانچه در تاریخ عالم آرا
شاه عباسی در سنه هزار و صد و یک مشرف شد
بزیارت و امر فرمود که صحن مقدس را وسعت دهند و
خیابانی از دروازه غربی شهر تا دروازه شرقی بسازند
و آب چشمه و قنات طلب را هم از دروازه غربی داخل
شهر نمایند که از وسط شهر و وسط صحن مطهر بگذرد و
بدروازه شرقی از آنجا خارج شود و لیکن بعدها قنات
آباد

خود فوراً باید مشغول شوند و زود تمام نمایند در دار السلام
از نقباء السلام و او از کتاب جبل المتین سید شمس الدین
نقل نموده که من چند نفر در اثنی عشر بنام کربلائی گفت
من حرکت کردم بجهت زیارت حضرت رضا و در بین راه شخص
اعجمی با من همراه و رفیق شد غذای او و بعضی شب العیده
کردیم از خدا تا وارد مشهد شدیم رفتیم کاروانسرا منزل
کردیم رفتیم مشرف شدیم بزیارت چون شب شد آن کوری که
بنا نداده من خوابیدم بود در حرم ایستادیم گویا داخل
صحن مطهر شدم در طرف پیچه شخص بزرگوار نشسته بود و داخل
مقابلش ایستاده بودند ناگاه صدائی از میان حرم مطهر بلند شد
شفا مراد من پیش آن بزرگوار بیکی از این فرمود
چند قطره از این آب بده در چشمهایش بچکان پس من بیدار
شدم غسل کردم وارد حرم شدم دیدم رفیق من چشمهایش
باز شده در کمال خوبی که اصلا محتاج نمانده گفتم چه شد که شفا
یافتی گفت رفتم بالای سر مبارک از حضرت شفا خواستم و
می خواستم خوابیده ام دیدم قطره ای ریخت بچشم من شفا یافتم
معلوم شد همان وقتی بود که من خوابیدم و بعضی از علماء
هم گفته اند والای شاه عباس بانی شده که در وجه حاکم
است اول در بنای سردر ایوان عباسی در سنه ۱۵۰۹
هزار و پنجاه نه در بالای در صحن بالا خیابان بخط ثلث
نوشته اند آن مضمون که من نوشتم مضمون بود که سنگ حجاری
شده مقابل ایوان طلا ایوان عباسی است که عرض
و طولش باندازه ایوان طلا است و تمام ایوان عباسی با
کاشی تمام کاشیها معرق خیلی تماشای بسیار ممتاز
وارد

ودر بالای محراب ایوان عباسی کلدسته طلا نصب است محاذی
کلدسته طلای بالای محراب ایوان طلا واز نادر
شاه افشار ساخته و طلا کرده و امر کرد تا مدت چهار روز
باید تمام شود چرا که در میان حرم ها جنبی از خوف شاه [illegible]
بوده بیرون آمده ها جنبی را آورده شد در اواخر محرم
فی ذی قعدة الحرام سنه هزار و صد و چهل و نه

در خصوصیات صحن جدید است و بانی آن ابتدا مرحوم محمد علی شاه قاجار
در سنه هزار و دویست و سی و چهار مرحوم حاجی میرزا موسی خان
متولی باشی در سنه هزار و دویست و شصت و در سلطنه محمد شاه
ابن عباس میرزا آن صحن شاه کاشی کاری کرد و ایوان
طلای صحن جدید که وصل به دار السعاده است طول آن ایوان [illegible]
مجموعا ده ذرع است و عرض آن بهمان قدر و [illegible] ارتفاع
شش ذرع است مرحوم میرزا محمد حسین خان عضد الملک قزوینی
در ایام حکومت حسام السلطنه بامر مرحوم ناصر الدین شاه
قاجار او را طلا کرد و آن در سنه هزار و دویست و هشتاد و [illegible] بوده
و در این ایوان کتیبه با طلا نوشته شده و آن [illegible]
[illegible] است که مطلع آن نسب آن بارگاه گشته که از خاک پاک آن
انوار [illegible] و در اول کتیبه بخط
ثلث نوشته سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین در طرف
دیگر نوشته سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار
و این ایوان طلا هم مثل ایوان طلای صحن عتیق چهار غرفه دارد
و در وسط آن صحن هم سقاخانه است از یک پارچه سنگ [illegible]
که بانی آن مرحوم میرزا رضا خان مؤتمن السلطنه بود [illegible]

مخفی نماند که صحن [illegible] صحن حرم است که اگر زوار از
حرم وارد شود بجهت [illegible] نماند و حجرات اطراف
صحن [illegible] باید با این [illegible] زیاد خرج میکنند حجرات
فوقانی و تحتانی درست میکنند شاید علاوه [illegible]
[illegible] بوده باشد و لکن هزار افسوس که حجرات تحتانی صحن نو
تجار و اعیان طرح خود مقبره ساخته اند و درب آنها را قفل
کرده اند و [illegible] احدی قدم بگذارد در حجرات
فوقانی [illegible] مرغوب است اعیان و اشراف مشتاقند
مقدسه [illegible] مقفل نموده اند با اسم خود ضبط کرده اند
و کسی [illegible]
در واقع [illegible] صحن جنوبی حرم معظم است بانی آن گوهرشاد
آغا زوجه شاهرخ ابن امیر تیمور است که در سنه هشتصد و
[illegible] بانی آن شده و ساخته اسم شریفش در [illegible]
مسجد در کاشی معرق ضبط شده که خواهم ذکر کرد ان شاء الله
اما طول این مسجد از جنوب به شمال [illegible]
و عرض [illegible] ذرع است صحن کوچک [illegible]
مساجد و معابد و گنبد مفصل دارد حقیقتا [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] و در تمام درب و دیوار آن آیات قرآنی
و احادیث [illegible] است خصوصا ایوان مقصوره که در جنوب
مسجد واقع شده گنبد بسیار عالی دارد و دو گلدسته در دو طرف
ایوان دارد و دهنه ایوان مقصوره دوازده ذرع و طول
آن [illegible] و چهار ذرع و ارتفاع گنبد تقریبا [illegible] چهار ذرع
و در خارج دهنه ایوان کتیبه هست بسیار درشت واضح

خط بایسنقر ابن شاهرخ ابن امیر تیمور پسر گوهرشاد آغا
بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی انما یعمر مساجد الله الآیة
و قال النبی ص من بنی لله مسجداً لیذکر اسم الله فیه
بنی الله له بیتاً فی الجنة تا اینجا خط بایسنقر است بعد خط
محمد رضای امامی نوشته قد انشاء تسهیل المسجد الجامع
الاعظم والبیت المحترم فی ایام دولة السلطان المعظم
والخاقان الاعدل الاکرم مولی الملوک العرب والعجم
السلطان ابو المظفر شاهرخ ابن امیر تیمور گورکانی
الحضرة العلیا والجلیلة الکبری الخ گوهرشاد دامت
عصمتها و کثرت من کانها من عین مالها الحسن مالها
و اصلاح بالهادم الدهر یوم تجزی کل نفس اعمالها
ابتغاء لوجه الله باز از لفظ الله تا آخر کتیبه خط
بایسنقر است فی سنة احدی و عشرین و ثمان مائة
در پشت فی اول مقصورة الخط بکاشی معرق بعض جزها
نوشته آخرش نوشته کتبه محمد رضای امامی اصفهانی
سنه [illegible] احدی و عشرین و ثمان مائة و اسم
مبارک امیر المؤمنین در این سقوف در بعضی جاها است [illegible]
نقاشی کاشی کاری چرا که زمان تقیه بوده ولکن حقیقةً گوهرشاد
آغا و میرزا بایسنقر شیعه امامیه بوده اند و بقعه [illegible]
گوهرشاد آغا را در سنه هشتصد و شصت و یک میرزا سلطان
ابوسعید ابن سلطان محمد میرزا میرانشاه ابن امیر تیمور
در هرات بقتل رسانید و قبرش در باغ زاده [illegible] هرات
معروف است ولکن معتبرین عقیده دارند که قبر گوهرشاد آغا
و محو [illegible]

۱۹۴

و گوهرشاد و قبرش هم [illegible] در هرات در مدرسه است که خود بنا
کرده در سنه هشتصد و هفتاد و [illegible] یادگار محمد ابن میرزا سلطان
محمد ابن میرزا بایسنقر ابن میرزا شاهرخ ابن امیر تیمور نبیره
گوهرشاد و سلطان ابوسعید را بقصاص جده زنش بقتل
رسانید و در سنه هشتصد و هفتاد و پنج سلطان حسین
ابن میرزا منصور ابن میرزا بایقرا ابن شیخ عمر ابن
امیر تیمور یادگار محمد نبیره گوهرشاد آغا را در
هرات بقتل رسانید ذکر شد که در دو جا اسم گوهرشاد
آغا مرسوم شده یکی در کتیبه بایسنقر یکی هم در سردر
پیشانی درب [illegible] ایوان روبقبله اسم شاهرخ شاه
و اسم شاه عباس کبیر و اسم شاه سلیمان و اسم
سلطان حسین صفوی نیز مرسوم است معلوم میشود که در زمان
این چهار نفر از سلاطین صفویه هم این مسجد مبارک تعمیر شده
مشهد مقدس [illegible] مدرسه دارد یکی از آنها مدرسه معصومیه است
مشهور بمدرسه پایین پا که در پشت مقبره شیخ بهائی واقع شده
تاریخ آن سنه هزار و هشتاد و شش است بانی این مدرسه
همان شخص بوده که از قم [illegible] و اصفهان رفت و [illegible]
[illegible] تعلیم [illegible]
رای من کار [illegible] در آخر دفتر [illegible] نوشته ام

در زمان سلطنت میرزا شاهرخ ابن امیر تیمور شوهر گوهرشاد
آغا امیر سید خواجه ملا در سنه [illegible] بطوس که حصار شهر طوس را
عمارت و بنا کند و مردم طوس که از جلاء مغول و تاتار از
طوس فرار کرده بودند و در مرقد مطهر جمع شده بودند و چند بلاد هی
شده بودند که برگردند بطوس و مشهد مقدس را مامن خود قرار
داده بودند چون جمعیت آن زیاد بود و قلعه مشهد هم
کوچک بود لذا امیر سید خواجه مقدار بناجات قلعه
بنا کرد و این در حدود سنه هشتصد و شصت بوده؛
بعد شاه طهماسب ابن شاه اسمعیل صفوی شهر مشهد را
وسعت داد و ساختمان محکم نمود باید دانست که از
القاب [illegible] این زمین مقدس است که این زمین را
حضرت امین الائمه سلام الله مدار مضجعه و بلاد غربت
تعبیر فرموده چنانچه شیخ صدوق در امالی و عیون از
اباصلت هروی روایت فرموده که گفت شنیدم از امام
هشتم فرمود والله ما منا الا مقتول شهید
فقیل له من یقتلک یابن رسول الله قال شر
خلق الله فی زمانی یقتلنی بالسم ثم یدفننی
فی دار مضیعة و بلاد غربة الا فمن زارنی
فی غربتی کتب الله له اجر مائة الف شهید و
مائة الف صدیق و مائة الف حاج و معتمر
و مائة الف مجاهد و حشر فی زمرتنا و جعل
فی الدرجات العلی فی الجنة رفیقنا پس اینجا حضرت
مرقد مطهر خود را به دار مضیعه و دار غربت تعبیر فرموده
در اینجا امری است اول چون قدر و منزلت قبر مقدس
حضرت بسبب مجاورت با قبر هارون ضایع شده که
اینکه امرای خراسان معتقد بودند از هارون و مامون بلکه
از بنی العباس با اینکه چه قدر زحمت کشیدند با آل محمد
همراهی کردند در زمان دولت بنی عباس آنچه دیدند که
منزوی بود

ذو ادراکی

معصوم دو دانش چگونه ابو سالت به مجلس رفت و تعلق رسانید
و مامون با فضل بن سهل چه کرد که کسی با طاهر ابن حسین
ذو الیمینین چه کرد آخر الامر با امام رضا چه کرد و قبر هم
معروف بود بقبه هارونی لذا قبر مقدس حضرت احتراماتی
ضایع و مهجور ماند مدتها غریب بود و متروک چنانچه
از اخبار و آثار معلوم است مجلسی در عیون اخبار رضا
حمزه نامی از مصر آمده بزیارت حضرت رضا نزدیک غروب
رفت میان بقعه زیارت کرد و نماز زیارت خواند در آن وقت
کسی زیر بقعه او نبود بعد نماز مغرب و عشاء هم ادا کرد خادم
خواست او را از حرم خارج نموده درب ها را ببندد مرد مصری
خواهش کرد بگذارد شب را تا صبح قبول کرد درب را بست روی
او در وقت مصری هیچ احتیاجی به بیرون نداشت مشغول نماز و
تضرع و زاری شد تا خسته شد سر بزانو گذاشت که ساعتی
استراحت کند چون سر برداشت دید مقابل صورتش رقعه ایست
که بالای آن نوشته بود نوشته اند
من سره ان یری قبرا بعد موته یفرج الله عمن زاره کربته
فلیات ذا القبر ان الله اسکنه سلالة من نبی الله منتجبه
باز خواست تا صبح مشغول نماز شد هر دفعه نشست سر بزانو نهاد
چون سر برداشت دید آن رقعه پیدا بود از فرط صبح شد درب را باز
نمود بیرون رفت از این روایت معلوم شد که در آن زمان
حضرت امام غریب بوده که خادم راضی شده کسی زوار [illegible]
الهی مستفاد میشود که آن زمان کسی زیر بقعه القرار بوده که
گفت کسی زیر او نبوده و کذلک از کشف الغمه [illegible]
محمد حلال گفت وقت غروب مشرف شدم زیارت امام رضا
و قصد کردم آنجا بیتوته کنم از خادم پرسیدم چراغ است گفت
مانعی ندارد لیکن چراغی از او گرفتم در را بست و رفت که باشم

در همین شب آوازی شنیدم که قرآن میخواند گفتم شاید غیر من
کس دیگری را هم اذن داده است آمدم دیدم کسی نیست
درب هم بسته است چراغ هم خاموش شد در آن وقت گوش
دادم صدای قرائت از میان قبر مطهر است بود مرتب میخواند
این آیه را یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا و نسوق المجرمین الی جهنم وردا
و حال آنکه در قرآن نحشر بصیغه متکلم مع الغیر است و هم
نسوق [illegible] بصیغه مع الغیر است مراجعت نمودم
روز دیگر نزد عباس بن فضل ابن شاذان گفتم آیا
کسی این آیه را بطور قرائت کرده گفت بلی بطور
قرائت [illegible] بوده من هم [illegible] نزد هم
از این دو روایت هم استفاده میشود [illegible] و بجوار امام
رسما [illegible] نموده و معاودت [illegible] زنی بوده
[illegible] احمد بن عمر نوقانی گفت من در
بالاخانه خود در نوقان خوابیده بودم در شب تاریکی بود از
خواب بیدار شدم دیدم تربت مشهد مقدس را نور
فرا گرفته مثل روز روشن و از نوقان مشهد مقدس آمد
صدای مؤذن میرسید و من هم شکی که داشتم در امامت حضرت رضا
[illegible] صاحب قبر [illegible] من ان [illegible]
[illegible] گفتم خیالات شیطانی است
شب دیگر باز همانطور دیدم [illegible] دیدم
[illegible] حمد و شکر خدا را بجا آوردم [illegible] آمدم
زیارت حضرت دیدم در [illegible] گفتم اگر این امام
[illegible] در باز بود [illegible] باز شد در دلم
وسوسه [illegible] شاید باز بوده [illegible] چنانچه

زنده در

196

خیره هر از اندرون [illegible] شنیدم در حکم شد باز عرض کردم
اگر امامت [illegible] در باز شود [illegible] زدم در
باز شد [illegible] از نوقان [illegible] بزیارت
امام معصوم [illegible] کرد [illegible] معجز [illegible]
[illegible] خواب شد [illegible] خوارق
عادات از [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
خراب سلطان محمود [illegible] خراب [illegible]
[illegible] امام [illegible] غربت [illegible]
غالبا [illegible] از دنیا [illegible] العلم [illegible]
[illegible] انسان [illegible] از وطن [illegible]
[illegible] خصوص اگر در [illegible]
[illegible] امید این [illegible]
[illegible] فرمود اما [illegible] در [illegible]
در امالی [illegible] فرمود حتی دخل العامر [illegible]
[illegible] امام علی [illegible] در جمع از روایات
[illegible] شده در امالی حضرت امیر [illegible]
فرمود سیقتل رجل من ولدی بارض خراسان بالسم [illegible]
اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابن عمران موسی الا [illegible]
زائره فی غربته غفر الله ذنوبه ما تقدم منها و ما تأخر
ولو کانت مثل عدد النجوم و قطر الامطار و ورق الاشجار
[illegible] امالی حضرت [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] مدفون شود در ارض طوس [illegible]
من زاره فی غربته [illegible] یوم القیامه [illegible] الجنه
ولو کان من اهل الکبائر [illegible] ماعرفان [illegible]
حقه قال یعلم انه امام مفترض الطاعه غریب شهید [illegible]
زائره [illegible] اعطاه الله اجر سبعین شهید [illegible]

دهم در عیون اخبار حضرت رضا بدعبل فرمود لا تنقضی الایام واللیالی
حتی تصیر الطوس مختلف شیعتی و زواری الا فمن زارنی
فی غربتی بطوس کان معی فی درجتی یوم القیمة مغفورا
له یازدهم در امالی از حضرت رضا قال انی مقتول
و مسموم و مدفون بارض غربة اعلم ذلک بعهد عهده
الی ابی عن ابیه عن آبائه عن رسول الله الا فمن
زارنی فی غربتی کنت انا و آبائی شفعائه یوم القیمة
و من کنا شفعائه نجی و لو کان علیه مثل وزر الثقلین
دوازدهم در خصال از حضرت رضا قال من زارنی علی بعد
داری اتیته یوم القیمة فی ثلث مواطن حتی
اخلصه من اهوالها اذا تطایرت الکتب یمینا و شمالا
و عند الصراط و عند المیزان در فوائد الرضویه محدث
قمی رحمه الله علیه حکایت کرده از جناب آقا شیخ علی اکبر
[illegible] از جناب آقا شیخ مهدی ملا کتاب مشرف شده مشهد
من در خدمت ایشان متکفل امورات ایشان و امور [illegible]
بودم چون وارد مشهد شدیم چند روزی گذشت دیدم
مخارج باقی مانده بعضا جاهای مرحوم شیخ تقصیه
گفتم این بیچاره ها متحیر شده که چه خواهد شد پس من
با جناب آقا شیخ مهدی مشرف شدیم بزیارت بعد از زیارت
ناگاه شخصی آمد پهلوی شیخ نشست یک کیسه پول بها
داد میان دست شیخ مرحوم شیخ فهمانید که شاید اشتباه کرده
آن مرد گفت آیا نمیدانی که میزبانی مظهر صفتی هستند
حضرت رضا متکفل احوال غربا هستند و این کیسه را حضرت
رضا است که الان داده بعد رفت مرحوم شیخ بعد
اشاره کرد بمن و من کیسه را برداشتم رفتیم بازار غذای
خوبی دریافت کردم از برای بعضا جاهای شیخ احمد حسینیان
علی باب

197

باش غذا اضافه کنید باید باو سر کردی چهار غذای منسب
از هر شب بمقرری من قضیه را نقل کردم در میان کعبه
جالب با مقصد امر فی خلود نظیر این حکایت بسیار است
شیخ حسین نجفی نقل شد که مشرف شده بزیارت حضرت
رضا که بعقیده ایشان تمام شده بود تا آنکه از شبکه های ضریح مقدس
صدائی شنیدم با زبان فصیح عربی لا تهتم انا علیک
ان کل امام مظهر الامر و الامام علی بن موسی الرضا
ضامن امور الغرباء باید دانست که زوار حتی الامکان
چند چیز را ترک ننمایند اول نماز جانب بالای
سر مبارک چنانچه علامه مجلسی ره در التحفة الزائر فرمود
از حضرت امام علی النقی سلام الله علیه روایت کرده که هر کس
حاجتی داشته باشد بخدای خود رود زیارت باید قبر جد ما حضرت
رضا را در طوس در حالی که غسل کرده باشد نزد سر مبارک
دو رکعت نماز بخواند و حاجت خود را در قنوت از خدا طلب
نماید مستجاب میشود مگر آنکه برای گناهی و قطع رحم باشد
دیگر خواندن نماز جعفر طیار ظاهرا این است مراد از بالا
سر همان مسجد بالای سر است مجلسی در تحفه فرموده بر کسی نماز
جعفر طیار را نزد قبر یکی از ائمه اطهار بخواند نوشته میشود برای او در هر رکعتی
ثواب کسی که هزار حج و هزار عمره کرده باشد و هزار بنده آزاد
کرده باشد و هزار مرتبه در جهاد ایستاده باشد با پیغمبر مرسل
دیگر زیارت امام رضا است در اوقات خاصه روز طیب
دیم ذی قعده بایست و پنجم ذی قعده از دور و یا از نزدیک و دیگر
اول ماه رجب از در خدمت حضرت جواد عرض کردم کی بعد از حج
و رجب رفتم مدینه قبر مطهر پیغمبر را زیارت کردم بعد رفتم کربلا
زیارت کردم حضرت امام حسین را بعد رفتم کاظمین زیارت

سیدی [illegible] علی ابن [illegible] و [illegible] حضرت [illegible]

بعد رفتم بوطن خودم خداوند مال زیادی مرزوق من فرمود آیا
باز هم مشرف شوم یا نه زیارت پدر بزرگوار آن حضرت رضا فرمود
روز زیارت پدرم غیر کربلا که در ماه رجب مرحوم میرداماد
در کتاب الاربعة ایام فرموده در هر سالی چهار روز اعظم
القدر است و اکرم ایام سال است اول روز دحو الارض
بیست و پنجم ذی قعده دویم عید غدیر هیجدهم ذی حجه ۳
روز تولد پیغمبر هفدهم ربیع الاول چهارم روز مبعث
که یوم بعثت پیغمبر ماه رجب است و هم فرمود در ایام سال
چهار شب است یکی اول ماه رجب است دویم شب نیمه شعبان
سیم لیلة قدر چهارم لیلة اضحی عید قربان مخفی هم نماند
مطلقا باید زیارت امام رضا در ایام و لیالی فاضله البته
خوانده شود خصوص روز تولدشان که یازدهم ذی قعده
میباشد و شهادتشان که آخر ماه صفر است سید ابن طاوس
در اقبال فرموده باید روز بیست و سیم ماه رمضان [illegible] روز ظاهر شد
حقوق امام رضا علیه السلام [illegible]
[illegible] و بعد از هر [illegible] مرتبه [illegible] محمد الله [illegible]
آن است در حرم حضرت باشد از جمله [illegible]
ترک کرد در مشهد [illegible] هم زیارت قبور علمای بجا است مثل
قبر سعید شیخ طبرسی و شیخ بهائی و شیخ حر عاملی
اما شیخ طبرسی الشیخ السعید امین الاسلام ابو علی
فضل بن حسن بن فضل طبرسی مشهدی صاحب تفسیر مجمع البیان
که در نیمه ذی قعده الحرام سنه پانصد و سی و چهار از تألیف
آن فارغ شد و ایشان والد جناب حسن بن فضل بن
حسن

ابن حسن الطبرسی صاحب کتاب مکارم الاخلاق است
و سبط ایشان ابو الفضل علی بن الحسن صاحب کتاب
مشکاة الانوار است و مرحوم شیخ طبرسی صاحب مجمع
در سبزوار مدرس بود معلوم میشود از مجتهدان اعلا بوده اند
چنانچه در کتاب لمعه در مبحث رضاع از ایشان نقل کنند
قول بعدم اعتبار اتحاد فحل را در نشر حرمت رضاع
دارند از غرائب امر ایشان قضیه است که مشهور است در السنه
خواص و عوام در روضات از صاحب ریاض نقل کرده که
ایشان را سکته عارض شد بجه گمان کردند مرحوم شده
بعد از غسل و کفن دفن شد و در میان قبر که حال آمدند دیدند
میان قبر اند و راه فرار ندارند پس نذر کردند اگر از اینجا
نجات پیدا کنند کتابی در تفسیر قرآن بنویسند اتفاقا
نباشی بقصد بردن کفن قبر ایشان را نبش کرد مرحوم شیخ
نباش را گرفت فرمود مترس من زنده ام سکته کرده بودم
[illegible] خانه شیخ از [illegible] مرض سکته قدرت راه رفتن نداشت
نباش شیخ [illegible] خانه مرحوم شیخ [illegible] باو داد
[illegible] و اتفاقا [illegible] این حکایت نقل است
[illegible] ملا فتح الله کاشی هم [illegible] صاحب تفسیر منهج الصادقین
در روضات است که ایشان در شب عید اضحی سنه پانصد و [illegible]
وفات کرد در سبزوار از دنیا رحلت فرمودند جنازه او را
آوردند مشهد در قبرستان قتلگاه دفن کردند در محل معروف
الان دفن فی مغتسل الرضا در مسند [illegible] که
الله صار شهید معلوم میشود شهادتش [illegible] بوده
این است که معلوم شد و کتاب احتجاج طبرسی از مؤلفات
جناب ابی منصور احمد بن ابی طالب طبرسی است که از مشایخ
ابن شهر آشوب است قبرشان در طبرس [illegible] معلوم است

مولی

والد شیخ بهائی است محمد ابن حسین ابن عبد الصمد حارثی
عاملی مجلسی اول در شرح من لا یحضره الفقیه
مانی نقل کرده در اجازه اش را از شیخ حسین والد شیخ
تصریح کرده باینکه شیخ حسین جد شیخ بهائی از اولاد حارث
همدانی است که حضرت امیر فرمود یا حار همدان من یمت یرنی
و شیخ مرحوم مدتی در شام بود و اظهار میکرد مذهب شافعی
یک روز اعلم علمای شافعی از ایشان رسید که
شیعه حجة قاطعی دارند در حقانیت مذهب خود
شیخ فرمود [illegible] گفت یکی از انها [illegible]
فرمود شیعه میگویند در صحیح بخاری از حضرت رسول روایت
فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی و من
اغضبها فقد اغضبنی و بعد از چهار ورق روایت کرده
غضبها انها خرجت من الدنیا و هی غاضبة
علیهما شیخ فرمود بعد این جواب [illegible]
عالم شافعی [illegible] گفت این دروغ است
[illegible] مرحوم صحیح بخاری را نگاه میکنم [illegible]
من نگفتم اینها دروغ میگویند فاصله [illegible]
[illegible] ورق نه چهار ورق مرحوم بهائی را اشعار عربی و فارسی
بسیار است از جمله هذا الافق المبین قد لاح لک
[illegible] در ورق اول این جزوه نوشته ام   از جمله در شوق زیارت
امام رضا
ان جئت قص قصة الشوق الی
ان جئت الی طوس فبالله علیک
[illegible] عنی ضریح مولای فقل
قد مات بهائیک یا [illegible] السوق
و بفارسی

جزو چهلم ۴۰

و بفارسی فرموده   هرکه را توفیق حق آمد دلیل
[illegible] انتقال و قیل [illegible] عزلت فی عین علم [illegible]
[illegible] زید او علت [illegible] و در وجوه [illegible] جداء
[illegible] شاه عباس کبیر که شاه شیخ را اصلاح میکرد [illegible]
نوشته بود ملا [illegible] در جزوه [illegible] نوشته ام
شیخ [illegible] بعضی از علماء [illegible] بوده در [illegible]
[illegible] فرمود سید ماجد ابن هاشم [illegible]
[illegible] رفت با صفهان خدمت مرحوم شیخ بهائی شیخ از او
[illegible] تعظیم و احترام فرمود و اجازه داد [illegible]
[illegible] جلیل در محضر شیخ [illegible] رسیده و [illegible]
[illegible] شیخ جواب [illegible]
[illegible] شیخ را فرمود آب جاری [illegible]
با این آب [illegible] وضو گرفت [illegible]
[illegible] شیخ بحرینی فرمود [illegible]
[illegible] قطب الدین [illegible] روزی شیخ در مجلس شاه عباس [illegible]
حاضر بود شاه عباس گفت این [illegible] میگویند علمای [illegible]
[illegible] اعمال عجیبه از انها ظاهر میشود و در ایران
[illegible] از علماء [illegible] و [illegible] اعمال [illegible]
شیخ فرمود [illegible] در نزد علمای ما [illegible] اعتباری ندارد
عبد الصمد [illegible] شیخ بهائی هم حاضر بود [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] آورد [illegible]
و [illegible] خود [illegible] از دنیای [illegible]
[illegible] مردم [illegible] شیخ [illegible]

۷۱

شیخ فرمودند این عالم از بعضی از علما و بیش که در اصفهان معروف منکر بودند از اول تعلیم کردند ایشان علما اسلام را نمی‌دانستند تفسیر تعجب کرد و مجالس که شنیده خواست رفت

در روضات الجنات از مجلسی اول نقل فرموده که گفت شنیدم از شیخ بهائی که فرمود پدران و اجداد ما در جبل عامل همیشه مشغول عبادت و ریاضت بودند و صاحب کرامات و مقامات بودند جدم شیخ شمس الدین فرمود روزی در جبل عامل برف عظیم آمده بود در منزل ما هیچ چیز از قوت لایموت نبود و اطفال از جوع گریه میکردند پس جد ما محمد ما فرمود بیا اطفال هم جمع کن بنشین دعا کنیم خداوند ما طعام بدهد بدین دعا که دعا کردیم رفت جده ما برخاست رفت سر تنور که گرم کند برفها را بصورت قرص نان درست میکرد معلوم بود اطفال بیا بند برای ما نان طبخ کنم ساعتی نگذشته نان گرم از تنور بیرون آورد همه خوردند و شکر خدا کردند ما هم در جبل عامل بودیم از این کرامات داشتیم چون آمدیم به عجم خوردیم از ما سلب شد مرحوم شیخ بهائی روز پنجشنبه هفدهم محرم سنه هفتصد و پنجاه و سه در بعلبک که یکی از بلاد جبل عامل است متولد شد و دوازدهم شوال سنه هزار و سی و یک در اصفهان از دنیا رحلت فرمود مرحوم ملا محمد تقی مجلسی اول در شرح عربی من لا یحضره الفقیه احوال شیخ بهائی بیان فرموده معلوم می‌شود بر جنازه او با پنجاه هزار نفر نماز خواندیم و جسد ایشان را نقل از دفن در مشهد کردند دفن فرمودند

۷۲

و قبر الفیض در مشهد مقدس معروف است منقول است از شیخ که در مسجد گوهرشاد و صحن جدید است و این قبر و طول شرع از شمال الجنوب هشت ذرع است و عرض چهار ذرع و نیم است و صندوقی هم دارد از برنج و کتیبه هم دارد که معلوم می‌شود که در زمان دولت عضد الملک فرمان تعمیر شده سنه هزار و دویست و پنجاه و دو در بعض النقات است که گفت والد شیخ حسین ابن عبد الصمد حاضر فرمود در مسجد کوفه ملکی عقیق پیدا شد که در او این دو بیت نقش و نوشته شده انا در من السماء زوجه شیخ بهائی صبیه شیخ زین الدین علی معروف منشار العاملی بود و این مخدره عالمه فاضله محدثه و فقیهه بود و چهار هزار کتاب از والد ماجدش ما را ارث رسید چرا که غیر از این دختر اولادی نداشت و در اول شیخ علی منشار شیخ الاسلام اصفهان بود بعد از او منتقل شد به شیخ بهائی محقق نامدار که بعضی از مخدرات بودند مثل زوجه شیخ بهائی بن محمد مخدره فاطمه بنت سید تاج الدین محمد ابن معیه استاد شهید اول و این مخدره استاد فاطمه بنت شهید اول بوده محدثه عالمه فاضله العارفه بالفقه و علم الرجال حمیده خاتون بنت مولا محمد شریف رویدشتی و پدر این مخدره از تلامذه شیخ بهائی بود و این مخدره در حاشیه کتاب رجال منکره حواشی بر کتاب استبصار نوشته و دختر این مخدره نیز عالمه فاضله بود محدثه فاطمه بنت شیخ محمد ابن احمد ابن عبد الله ابن حازم عکبری بود این مخدره از مشایخ سید تاج الدین محمد بن معیه حسنی بود و شیخ شهید از او روایت کرده به توسط سید ابن معیه محدثه فاطمه بنت سید رضی الدین علی ابن طاوس و سید در القاب

مسجد السعود فرموده وقف کرده مصحفی تا ما مستمد ر چهار جزو
رد حرم حافظ القرآن فاطمه دختر ما جون شیخ حر عاملی
سید با ابن مجد ریه و خواهرش اجازه داده بود صحیحه سجادیه
بخط سید مرتضی علم الهدی و از جمله علما مکه در مشهد
مدفون اند الشیخ المحدث محمد ابن حسن ابن علی ابن محمد
ابن الحسین الحر العاملی در دار السیاده الرضویه محدث قمی گوید
که وفات او میرسد بجناب حواتی زبدة الرباحی فوائد الرضویه
در شب جمعه پنجم ماه رجب در سنه هزار و یکصد و چهار در قریه

هشتم محرم

یکی از قراء جبل عامل در حلب ایشان در شب ... و یکم رمضان
سنه هزار و صد و چهار قبرش نقش در ایوان رواق ...
کند یک اول ماند مدرسه میرزا جعفر و ... در
اصفهان بود ... شیخ الاسلام مشهد شد و ...
در مشهد در جمله حوض خان وطن داشته و ایشان در رساله
بدایة الهدایه فرموده اند واجبات هزار و صد و سی و نه
و محرمات هزار و چهارصد و چهل و هشت است مسلما اگر اراد
ایشان اصول واجبات و محرمات است والا اشبه
که فروع هر یک از واجبات و محرمات خیلی بیش از اینها است
در روضات یک وقتی در مجلس قضاوت نشسته بود بعضی از
طلاب شهادتی دادند یک نفر گفت آقا این طلبه ...
بها [illegible] در اصول ... اند شیخ شهادت او را رد کرد ...
ابن حسم از علمای اخباری بود و در وقت ...
ایشان نقل کردند که زمان تحصیل خود در اصفهان ...
وارد شد بمجلس شاه سلطان صفوی قبل استیذان ...
پهلوی مسند سلطان نشست سلطان متغیر شد گفت این شیخ
کیست گفتند از علمای عرب شیخ محمد حر عاملی است سلطان
خواست اولا توهینی کرده باشد گفت با شیخ فرق بین
حر و خر چیست شیخ فورا فرمود یک مسند فرق دارد سلطان
و دالوله

و والد شیخ محمد حر عاملی چنانچه در تحفه الطوسیه است شیخ حسن
بسیار عالم و متبحر بود در سنه هزار و [illegible] و شصت و ... در
پای ... مشهد مقدس رضوی ... سلطان از دنیا رحلت کرد
پسرش شیخ زین العابدین جسد پدر را ... مشهد مقدس
در اطراف با حضرت پای مقدس مبارک دفن کرد و در آن
وقت مرحوم شیخ محمد حر مکه مشرف بود و جد ایشان
علی ابن محمد عالم و فاضل و ادیب بود از تلامذه شیخ
حسن صاحب معالم الاصول و سید محمد صاحب مدارک
بود در نجف مسموما از دنیا رفت در حاشیه امل الامل
از مجموعه پدرش جناب محمد ابن الحسین الحر العاملی نقل فرموده
که از طرق این ملک باریشه هرگاه کسی بخواهد کاغذی بطلبی
بنویسد تحفه ما حاضر ما فی هذا اول بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم
ان الله وعد الصابرین المخرج مما یکرهون والرزق
من حیث لا یحتسبون جعلنا الله وایاکم من الذین
لا خوف علیهم ولا هم یحزنون بعد مطلب خود بنویسد

راجع بدلائل علماء بر کفر شیعه نمودند ... خود ...
در سنه ... کرده اند در سنه نهصد و نود و هفت عبد المؤمن
ازبک پدر عبد المؤمن خان ازبک به مشهد آمد قتل و غارت
زیادی کرد علما و الفقهاء و صلحای مشهد کاغذ موعظه آمیزی
باو نوشتند که دست از خرابی و غارت بردارد فضلاء از
علمای مشهد جواب نوشتند که حاصلش این است که ... مسلمان
نوشیده ... معترض اموال و نفوس گوینده لا اله الا الله
محمد رسول الله ... افعال و اقوالی ظاهر شود
که موجب کفر باشد طایفه شیعه چون سب ولعن شیخین و ذا النورین

و بعضی از زوجات طاهرات علیهن السلام کافرست و بهمه مسلمین
قتل و دفع انها لازم است و تخریب البته ایشان واجب و اخذ
اموال شان جائز است و اگر خلیفه زمانهم با قدرت
باشد البته مسامحه نماید و داخل مرتد از عهده جواب ملک
متعال خواهد برآمد و بجهت دلیل این سخن و ذالنورین
و سب بعضی از زوجات بعضی کافر است اول آنکه افعال
و اقوال پیغمبر حجت است ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
در احادیث کثیره پیغمبر شان را مدح فرموده پس سب ایشان
موجب انکار قول پیغمبر میشود و این کفر است کما قال الله تعالی
و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله
امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم ثانیا زبیر عاقل
واضح است جاهلیترا که بعضی از آنها تعظیم و توقیر میفرمود
سب ایشان رد پیغمبر است و این کفر است ثالثا این
خلفای ثلثه مشرف شده اند بصحبت پیغمبر و طریقه
خدمت و مراعات بعضت کرده اند ساعیا در اعلای
کلمه حقه در رکاب پیغمبر مقاتله با کفار نموده اند البته آنها
ممدوح و مستحق ثواب خواهند بود خصوصا که ابو بکر در بیعه
شجره با پیغمبر بوده اند لقد رضی الله عن المؤمنین اذ
یبایعونک تحت الشجرة بشرف رضوان ملک منان
مشرف شده باشند و اولئک الذین هدی الله
فبهداهم اقتده و زینت عنت که سنجی و ذالنورین
از این جمله بوده اند چهارم کتابت امیر المؤمنین برای
... کفار ... مع ذلک با انها مقاتله نفرمود
بلکه بعض

202

بلکه بیعت فرمود با انها پنجم ذو النورین مصاهر پیغمبر بوده
و مخاطبه بعضی از شخص خود شان عظیم است خداوند
در قرآن میفرماید الخبیثات للخبیثین است و الطیبات للطیبین
آیا الست خیانت زوجات پیغمبر کی خواهد میسر شد نعوذ
بالله من ذلک اگر کسی نسبت زوجه یک فی سرو در این
نسبت بدهد چه خواهد ما و کذشت اگر شیعه بگوید ما انکار
داریم که زوجه پیغمبر سب و لعن کرده باشیم بلکه شاید بعضی
از عوام شیعه سخن گفته باشد میگوئیم شما که انکار نکردید لاجرم
در حکم انها خواهند بود ششم ابو بکر مشرف شد بمصاحب
پیغمبر اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا پس در این
معلوم است ... منکر و معارض قرآن خواهد بود پس با این معنا
معلوم شد که ... بعضی حل بیان واجب و اموال الغیر
... مباح است لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل و
حدیث ما یحل مال امرء مسلم الا بطیب نفسه سابعا نعوذ
کسانیکه از زمره کفار هم و از این قبیل است بعضی از معاملات
که امیر المؤمنین فرموده در زمان خلافت خود و نوشته امیر اکبر
امران ... از دره مهر ... لقد رضت گویا ... معنا
خواهد انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح و صالح
و صلاح فرع ایمان و اسلام است چون جواب نامه ...
نقوس و شداد ... علمای شیعه جناب مولوی محمد ... که از علما
دهم خدام ... بود که بود جواب نوشت که حاصل آن ...
... از روی انصاف چند کلمه ... سایم اگر قبول ...
شد فبها و الا من آنچه مرتبه بلاغ است ما ... منکوم

فضائل

بعضی که تصدیق علمای ماوراء النهر کرده اند مثل مشهورات
هرگز [illegible] قاضی روح [illegible] کرده علمای اهل سنت
حنفیه خاطر [illegible] کرده اند که مذهب شیعه صحیح
و مخترع است اصلی ندارد و بعضی علمای اهل عصر [illegible]
شده اند که [illegible] و اهل آنها [illegible] تا از روی
بصیرت المذهبین [illegible] اختیار کنند اجماع [illegible]
کتب شیعه و سنی ضبط شده که متفق علیه فریقین است پس
احتیاط در آن است که آنچه متفق علیه است [illegible]
منافی [illegible] احادیث مختلف فیه [illegible] شود زیرا که
اهل اسلام و عقلا متحیر اند باین حرف که یا علی خلیفه
بلا فصل بوده اند یا ابوبکر و علی خلیفه [illegible]
و قول [illegible] احادیث متفق علیه مجمع علمای اهل اسلام
است [illegible] جایز نیست بعد از [illegible]
که در اوائل [illegible] که [illegible] و [illegible]
[illegible] خلفا معتقد مخالفه و [illegible]
و [illegible] جواب آن است که [illegible] دلیل بطلان
خلفای ثلثه بلکه کفر ایشان [illegible] در کتاب شرح
مواقف آمدی که از بزرگان [illegible] است نوشته که
در مرض موت پیغمبر فرمود [illegible]
[illegible] که بعد از [illegible] گمراه نشوید ابدا عمر [illegible]
[illegible] فانه [illegible] حسبنا کتاب الله [illegible]
کردند تا [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] علیه و این حدیث در [illegible] صحیح
[illegible]

و در اکثر کتب اهل سنت بعبارات مختلفه مذکور است [illegible]
در مرض موت پیغمبر [illegible] فرمود که [illegible] اسامه [illegible]
[illegible] از [illegible] برون کنند بعضی از [illegible]
اسامه تخلف نموده [illegible] رسید [illegible] فرمود
و فرمود لعن الله من خالف او من تخلف عنه با وجود
این خلفای ثلثه [illegible] و در کتب شیعه هم این
مطلب مذکور است پس [illegible] فرموده [illegible]
و در آن [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] از عمر [illegible] لازم [illegible] ابوبکر و عثمان هم [illegible]
[illegible] ابوبکر وصیت [illegible] عمر [illegible]
[illegible] که خلافت [illegible]
عثمان [illegible] در کار [illegible] با بد [illegible]
صحیح باشد یا [illegible] و هم [illegible]
[illegible] و باتفاق فریقین [illegible]
[illegible] اعتراف کرده که [illegible] پس [illegible]
[illegible] و آوردن عثمان [illegible]
[illegible] اما آنچه فرموده که [illegible]
از [illegible] تعظیم و توقیر [illegible] جواب [illegible]
[illegible] جایز نیست [illegible] معلوم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] خبر داد و [illegible]
[illegible] فرموده اینها [illegible] و [illegible]
[illegible] شده اند جواب مسلم است که بعضی از [illegible]
[illegible] شد [illegible] بعضی [illegible]
ظاهر و [illegible] شده که خلاف عهد [illegible] است [illegible]
نمود و [illegible] فاطمه [illegible] که در صحیح بخاری است
فرموده که من اغضبها فقد اغضبنی

واما اینکه ذکر کرده حضرت امیر شجاعت و نیابت در اعلا
کلمه حق معلوم بود مع ذلک با اینها مقاتله نکرد و علاوه بیعت کرد
و این اگر ترک جهاد حضرت امیر از قلت اتباع و عدم
بلاکت از حق با جماعت و منکر دلالت بر حقانیت آنها
نمیکند فرعون جبار صد سال مسند سلطنت بود و ادعای
خدائی کرد و خلق کثیری را گمراه کرد که ایشان را و نمرود و
حضرت احدیت با کمال قدرت ایشان را مهلت داد
هرگاه در ماده حق تعالی تاخیر در دفع جهت جایز باشد
در باره بنده بطریق اولی جایز است و بعلاوه حضرت
هم با اینها در جنگ عمل الزام و بلا تقیه ممنوع بوده است و
این مسئله محققی در این مقام نگنجد اما اینکه بلوغ تقیه
عثمان بمصاهرت پیغمبر نائل شد خداوند در قرآن میفرماید
الخبيثات للخبيثين مراد این نیست که زوجین در اسلام
و کفر در ممدوح و مذموم بودن من جمیع الجهات برابر باشند
اگر یکی مستحق بهشت و یا دوزخ باشد دیگر هم مستحق باشد
والا منتقض میشود بزوجه حضرت نوح و حضرت لوط صریح قرآن
امرأة نوح وامرأة لوط كانتا تحت عبدين من عبادنا
صالحين فخانتاهما و فرعون و آسیه علیه آیه الخبیثات
باید مؤول باشد مانند آیه الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة
الزانية لا ينكحها الا زان او مشرك هرگز حلال نیست
که شیعه نسبت بزوجات پیغمبر خود نسبت بد دهند و
این الله حرام است ولکن خروج عایشه از آیه مبارکه وقرن
في بيوتكن تخلف بود بنص آیه با امام زمان خود
محاربه کرد و پیغمبر فرمود یا علی حربک حربی و در حدیث دیگر
حربی

والقدر هست اگر مسمی لغو خواهد بود
کتاب گویند بحمد الله تعالی علمای ما شیعه رضوان الله علیهم جمعی
زحمت کشیده اند التحقیقات در این باب فرموده اند
بسیار اند و بینها حدیقة الشیعه مقدس [illegible] حیوة
القلوب مجلسی گرچه فارسی است لکن دیگر از کتب اسامی آنها ذکر
نکرده اند از روی کتب خودشان ده [illegible] هم در مجموعه [illegible]
خود بسیار نوشته ام
خبر دیگر از علما در مشهد حافظ رجب برسی است در [illegible] قرن
[illegible] صاحب کتاب مشارق الانوار است
قبول قبرش در مزار قتلگاه مشهد است تاریخ تولد و رحلت او
معلوم نیست الا اینکه تاریخ کتاب مشارق در سنه [illegible] شده
[illegible] بوده و شعرهای زیادی بعربی سروده من جمله اشعار ذیل

العقل نور و انت معناه — والكون سر و انت مبداه
والخلق في جمعهم اذا جمعوا — الكل عبد و انت مولاه
يا آية الله في العباد ويا — سر الاله الذي لا اله الا هو
فقال قوم بانه بشر — وقال قوم بل هو الله
يا صاحب الحشر والمعاد ومن — مولاه حكم ذا العباد ولاه
يا قاسم النار والجنان غدا — انت ملاذ الراجي وملجاه

از علما جمهور بلکه از ارکان علما در مشهد مقدس [illegible] هم فرجناب
[illegible] حسن ابن میر محمد صالح خاتون آبادی [illegible] مولی
محمد باقر مجلسی [illegible] آثار رجال و در اصفهان [illegible]
[illegible] وفات [illegible] شیخ الاسلام در زمان خود
[illegible] جنازه [illegible] در مشهد مقدس

چنانچه در حاشیه روضات است در کتاب قصص العلماء است که
وهو من عجائب زمانه از دوست بعضی نقل شد که نادر
شاه در اوائل سلطنت اجرا در پشت نقل و عباس [illegible]
روم درنهانا با عشقه خود کلاه وعید است چون وارد [illegible]
شد از دین سید جلیل استفتا او گرد سید بعدم جواز فتوی داد
در نادر خیلی گران آمد سید فرمود ما اختلاف حق حقوقی مجتهدیم
و حاضریم که از مملکت شما خارج شویم   روضات از آن [illegible]
نقل فرموده که در سنه هزار و نود در سیل وادی قستر سنگی جدا
شد که در او این کلمات بخط سرخ نوشته و نقش بود الله
بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
قتل الامام الشهید المظلوم الحسین ابن الامام علی ابن ابی طالب
و کتب بدمه باذن الله علی ارض حصا و سیعلم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون آن سنگ را در نزد سلطان
سلیمان صفوی آوردند فرستاد نزد جدم علامه مجلسی اکثر حکام
حاضر بودند از اصحاب صنایع عتیقه خط شناس بودند
یا امر زبان عمود دند که این خط از صنعت نقش [illegible] خط قدرت
خداوندی است سلطان سلیمان امر کرد او را در خزانه [illegible]
که بعد از پدرش بیعت شد تقریر این حکایت از پدر شیخ [illegible]
نقل شد در همین جزوه پنج ورق قبل از این

همه گفتند که [illegible]

در ذکر [illegible]

[illegible]

در ذکر شاهی بعضی از سلاطینی که قبرشان در مشهد مقدس است
اول قبر شاه طهماسب ابن شاه اسمعیل ابن سلطان
حیدر موسوی صفوی است که سلطان دوم از صفویه هستند
رحلتش در شهور سنه نهصد و هشتاد و چهار بود [illegible]
دوم صفویه بیست هر چهار کس است که معروف است بصفیه شاه
طهماسب در سن ده سالگی السلطنه شد زیاده از پنجاه و
دو سال سلطنه کرد معروف بود بعدالت و دیانت
دوم قبر نادر شاه است از طایفه افشار ابن امام قلی
[illegible] افشار هم از طایفه ترکمانیه بود در سنه هزار و
صد متولد شد بعد از فوت پدر در ملازمت [illegible]
ابیورد سلطنه خرید رفت به ابیورد که [illegible] حاکم آنجا [illegible]
دار شد بیابا علی بیک حاکم ابیورد که بزرگ ایل افشار بود
دختر او را بحباله خود درآورده تزویج نمود در سنه هزار و صد سی و یک
خداوند باو پسری داد مسمی رضا قلی میرزا بعد از چندی
بابا علی بیک فوت کرد نادر خودش بحکومت مشغول با اکراد
و ترکمانها زد و خورد میکرد در آن اوقات شاه طهماسب
ثانی پسر سلطان حسین صفوی در [illegible] بلاد
عثمانیها جنگ میکرد نادر شاه رفت با او ملحق شد در
هزار و صد و چهل و پنج نادر شاه شاه طهماسب پسر سلطان حسین را
از سلطنه معزول کرد پسر هشت ماهه او را که [illegible] بود شاه
عباس ثالث لقب داد نایب السلطنه نامزد کرد خودش تمام ایران را ضبط
کرد که در واقع سلطنه ایران با او بود در تاریخ الخیر فیما وقع
که هزار و صد و چهل و هشت باشد نادر شاه سریر سلطنه
نشست در صحرای موغان که بین اردبیل و تبریز است و در سنه هزار
و صد و پنجاه ملک کابل و هند و [illegible] را فتح نمود و در

در هزار و صد و پنجاه و یک سمرقند و نواحی آن را فتح نمود
در شب یکشنبه یازدهم جمادی الآخره سنه هزار و صد و شصت و یک با اغوای برادرزاده اش علیقلی خان در قلعه
فتح آباد در بلوک قوچان کشته شد جسدش را آوردند
مشهد مقدس در مقبره بالای دفن کردند بعضی در تاریخ
او گفتند لا اخرفها و جمع بعضی گفتند نادر بدرک رفت
چه وقتی که است گوید نه چنین است [illegible]
دیده شد که معلوم میشود [illegible]
بوده مقام نیکو دارد [illegible]
[illegible]
بعد [illegible]
حاصل بعد از فوت نادر برادرزاده اش علیقلی میرزا
سلطنت نشست و رضاقلی میرزا با بقیه اولاد نادر
بقتل رسانید غیر شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا
که چهارده ساله بود و چون علیقلی میرزا سلطنت
مستقر شد اسم خود را علیشاه نامید بعضی عادل
نامیدند و ضریح مرصعی که نادر بجهت قبر و مقبره خود ساخته
بود در روی ضریح مطهر حضرت رضا علیه السلام نصب کرد بعد ابراهیم
خان برادر علی قلی میرزا خروج کرد و غالب شد و
علیقلی میرزا را کور کرد و شاهرخ میرزا هم که نوه
نادرشاه بود از خراسان خروج کرد به سلطنت
نشست و علیقلی میرزا با ابراهیم خان بقتل
در سنه هزار و صد و شصت و یک مکافات و تقاص
خون نادرشاه و اولاد او بعد از [illegible] میرزا علی
خان زنگوئی که حاکم طبس بود خروج کرد سلطنت

[illegible]

برادر شاهرخ میرزا را کور کرد و شاهرخ را هم در بند کرد
نادر میرزا دیگر نصرالله میرزا و [illegible] این دو برادر [illegible] بود
شاهرخ میرزا در زمان سلطنت خود نادر میرزا را ولیعهد
خود قرار داده بود و نصرالله میرزا را [illegible] بود تعالی از
امتحان زند   قبر علیقلی میرزا که عادلشاه خواندند
برادرزاده نادرشاه و قاتل نادرشاه در زیر گنبد است
میان قبرستان قتلگاه نزدیک غسالخانه است
قبر فتحعلی خان قاجار اعلی جد قاجاریه پدر محمد حسن خان
رئیس حرکت قاجاریه و او پدر محمد شاه جنت مکان
قاجار پدر فتحعلی شاه و او پدر عباس میرزا ولیعهد
او پدر محمد شاه و او پدر ناصرالدین شاه   قبرش در زیر
گنبد خواجه ربیع ابو [illegible] است که بسبب نادرشاه [illegible]
در هزار و صد و [illegible] چهار در [illegible] در مشهد کشته شد
در [illegible] خواجه ربیع دفن شد و سنگ مرمر بالای قبرش هست
قدش یک ذرع و یازده گره است و نیم است که از دو ذرع
نیم کم است و عرضش یازده گره و نیم است و قطرش نیم
ذرع است در سنگ او نقش است [illegible]
از خود گفتا   مقابل سایه طوبی [illegible]

دیگر قبر جناب حسن ابن اسحق ابن شرفشاه حکیم ابوالقاسم فردوسی
الشاعر الامامی الملقب بحسان العجم   [illegible]
که شاعری در اسلام مثل فردوسی نیامده و [illegible] دهقان
طوس بوده که [illegible] در سه فرسخ مشهد باشد حکیم انوری
که ملک الشعرای عصر خود [illegible] بود او را مدح کرده

آفرین بر روان فردوسی   آن همایون نهاد فرخنده
او نه استاد بود و ما شاگرد   او خداوند بود و ما بنده

[illegible]

در کتاب ریاض السیاحه حاجی زین العابدین شیروانی نوشته
چون فردوسی متولد شد پدر او در خواب دید بالای بامی رفته
روی بقبله کرده نعره زد جواب شنید دیگر روی بسمتی دیگر
کرد نعره زد جواب شنید صبح از شیخ نجم الدین که دانا
ترین معبران بود خوابش را سؤال کرد شیخ گفت رای تو
سخن گوئی شود که آوازه و شهرت او بهمه عالم رسد
فردوسی از کثرت جور و عدوان حاکم طوس رخت بغزنین
کشید سلطان محمود سخنان او گوش نداد بلکه [illegible] وارد
بمجلس عنصری شاعر [illegible] راه داد که عنصری و فرخی
باشند آنجا بودند عنصری بفردوسی گفت مجلس شعرا جز شاعر نباید
حاضر شود فردوسی گفت ما هم بهره هست عنصری بداهتا
گفت چون عارض تو ماه نباشد روشن عسجدی گفت
مانند رخت گل نبود در گلشن فرخی گفت مژگانت همی گذر
کند از جوشن فردوسی گفت مانند سنان گیو در جنگ پشن
عنصری گفت بگو [illegible] از تاریخ ملوک عجم [illegible] هست فردوسی
گفت آری عنصری او را [illegible] نزد سلطان محمود گفت این کس
از عهده نظم تاریخ عجم برآید این [illegible] جوان [illegible] است

فردوسی بداهتا در مدح سلطان محمود گفت
چو کودک لب از شیر مادر بشست / بگهواره محمود گوید نخست
سلطان در خلع خویش آمد فردوسی را امر کرد بنظم شاهنامه پس
فرمود ایاز را [illegible] رباعی در مدح گوید فردوسی بداهتا گفت
مست است بتا چشم تو و تیر [illegible] / [illegible] زیر چشم [illegible]
گر [illegible] زره [illegible] / [illegible] حاجت
سلطان [illegible] آمد گفت مجلس ما را فردوسی کردی
گویند از آنجا ملقب شد بفردوسی

الله درک

سلطان

[illegible]

سلطان محمود بخواجه حسن میمندی فرمود هر هزار بیتی که فردوسی گفته
هزار مثقال طلا بده فردوسی قبول نمیکرد بطمع آنکه همه را
یکجا بگیرد [illegible] طوس [illegible] داشت تا بعد چون شاهنامه
تمام شد سلطان [illegible] که بفردوسی [illegible] بعضی گفتند
پنجاه هزار درهم بعضی گفتند [illegible] بعضی [illegible]
این مبلغ او را ناگوار آمد ولی اشعار [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سلطان محمود شصت هزار درهم باو داد عوض [illegible]
از اول زمان کیومرث تا زمان یزدجرد [illegible]
[illegible] شصت هزار بیت شده فردوسی [illegible]
[illegible] [illegible] اولاد حاسد من [illegible]
[illegible] [illegible] شاهنامه [illegible] نمود

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

با و رسید که بخت بسبب نیک بود در این راه خیلی تعب باو رسید
مریض شد از دنیا رفت در سنه ... و لفظ قبرش در نکو ...
... است بقعه مختصری هم دارد علی ابن مهزیار اهوازی
از حضرت جواد و از حضرت هادی روایت میکند و از حضرت ...
نیز در حال ... است و کان ثقة فی روایته و کان صحیح الاعتقاد
بعد از عبادتها که تا اول آفتاب مشغول بود پس از اول آفتاب سر بر
سجده میگذارد و بلند نمیشد تا در حق هزار نفر از اخوان مؤمنین
دعا میکرد از کثرت سجده پیشانیش مثل بالای ... شتر ...
در قبرستان کهنه از شهر جابر جرم بقعه است منسوب بایشان
و گنبد مختصری از گچ و آجر دارد و توقیعی از حضرت جواد سلام الله
علیه بابن ابی رسیده از جمله نوشته بودند فلو قلت انی لم ار
مثلک لرجوت ان اکون صادقا فجزاک الله جنات
الفردوس نزلا فما خفی علی مقاماتک ولا خدمتک فی
الحر والبرد واللیل والنهار فاسئل الله اذا جمع الخلایق
للقیامة ان یحبوک برحمة تغتبط بها انه سمیع الدعا
و دیگر از قبور ... که از مشاهیر علما در مشهد است ... حجة الاسلام
زین الدین ابو حامد محمد ابن محمد ابن احمد الغزالی طوسی ...
در سنه پانصد و پنج و قبرش در شرقی شهر طوس ... فرحی
محمد ابیوردی در تاریخ وفاتش گفته نقضت حجة الاسلام از آن سرای
سپنج) حیاة بیحد و بیع و فات پانصد و پنج لکن
فعلا از برای قبرش اثری موجود نیست تا ... در مجالس
از ایشان خیلی تمجید میکند و با دله ایشان را از شیعیان امامیه
بشمرده میفرماید در سنه چهار و پنجاه در طوس متولد شد و در
نزد ابو المعالی جوینی المشهور بامام الحرمین تحصیل علم میکرد
...

بعد جناب نظام الملک وزیر با او ملاقات نمود با جمعی از افاضل که خدمت
ایشان بودند مباحثه کرد بر همه غالب آمد بعد رفت بغداد
و تدریس نظامیه بغداد باو تفویض شد و اهل عراق شیفته
او شدند مدت ده سال آنجا بود بعد برگشت بوطن ... از روی
اختیار نمود مشغول تصنیف و تالیف شد من جمله کتاب احیاء
العلوم است و بسیار سیاه ابو حنیفه ... و مذهب ...
مقیلان جمعی که در زمان سلطان محمود بودند نقل دی فتوی
دادند اما ضرری باو نرسید از محمد ابن ابی القاسم طوسی که از
تلامذه غزالی است نقل شده که غزالی در سفر حج خدمت سید مرتضی
مشرف شد که سید مرتضی علم الهدی نقابت و شرافتهم داشت
علم الهدی بدلایل قاطعه و براهین ساطعه اصول عقاید امامیه
بر او ثابت کرد الله و چون غزالی مراجعت کرد برادرش احمد غزالی
او را ملاقات کرد گفت شنیدم بقول ... مرتضی مذهب شیعه را
اختیار کرده و این معنی ... محمد غزالی در جواب
برادرش گفت آن مذهبیکه در این ... اختیار کرده بودم ...
... ... کرد ... شیعه کری ... مسلمان ... کرد و ...
شهید اول منکر است شیعه بودن غزالی را این دلیل ...
وفات سید مرتضی سنه چهار صد و سی بوده و ولادت غزالی سنه
چهار صد و پنجاه بوده دیگران گویند محمد ... که ملاقات غزالی
با سید ... سید رضی بوده ... ابو احمد که ...
سید مرتضی شریف و لقب علویه بوده و سید صاحب ...
... بلیغ دارد در شیعه بودن غزالی میگوید اگر او شیعه نبود ...
~~... کاتب گوید ...~~
~~... ...~~

... ... قاصر

بلی از کتاب سر العالمین است عنوان کشف که غزالی شیعه بوده
چونکه حدیث خم غدیر را در آن کتاب ذکر کرده است که عمر ابن
خطاب در آن روز گفت بخ بخ لک یا ابا الحسن لقد اصبحت
[illegible] وهذا رضا وتسلیما و انحکما ولایته ثم بعد ذلک
غلب الهوی وحب الریاسة علیه فحمل عمود الخلافة الی آن
قال ثم ان ابابکر قال علی منبر رسول الله اقیلونی فلست
بخیر منکم وعلی فیکم   و هم در روضات است از مرحوم
محقق کرکی نقل است فرموده غزالی از علمای اهل سنت است
مرحوم فیض در کتاب احیاء الاحیاء فرموده غزالی شیعه است
برادرش احمد غزالی در علم و فقاهت بالاتر مرتبه از جناب
غزالی بوده در سنه پانصد هیجده پانصد در قزوین وفات
کرده و قبرش در قرب مزار امامزاده اسمعیل است [illegible]
که اکنون مزار بوده داخل بقعه و صندوق مشهور بامامزاده
[illegible] در زمان سلطنت محمد شاه [illegible]
آن مزار را خراب کردند که مردم اغوا [illegible]
[illegible] در پشت [illegible] مقبره [illegible] و حوالی [illegible]
ولیعهد بود دیده ام بعد تقریبا سی سال یا بیشتر قبل از آن
حضرات شیخ الاسلام [illegible] مرحوم [illegible] الاسلام اعلی الله
عمارت فرمودند یک مسجد کوچک کنار شمالی و جنوبی
کوچکی که [illegible] صغیر باشد برای اینجا قرار داده اند که
سالها اینجا روضه خوانی میکردند الان هم امام جماعت
دارد و بعضی اینجا منزل دارند از فقرا از جمله [illegible]
یکی هم [illegible] شیخ کشی است ابو عمر محمد ابن عمر ابن عبد العزیز
صاحب کتاب رجال و [illegible] همه علما اعتقاد
دارند که او ثقه است و [illegible] تمام در اعتبار دارد
از [illegible]

از تلامذه عیاشی بوده که ابو النضر محمد ابن مسعود ابن محمد عیاشی
کوفی باشد مفسر معروف بعیاشی بوده در بدایة الامر سنی
محدث بوده است که شیخ عیاشی تمام ترکه پدرش را که سیصد
هزار اشرفی بود انفاق در علم و حدیث کرد و خانه اش مثل
مسجد مملو از علما و محدثین بود و زیاده بر دویست کتاب تصنیف
نموده و صحیح است که مدفن شیخ کشی در همان کش است و کش
بالفتح والتشدید شهری است در نیم فرسخی جرجان و جرجان
شهر عظیم بوده بین خراسان و طبرستان و گنبد قابوس
اسم کهنه در نزدیکی جرجان است و قابوس کنیه اش ابو الحسن
ولقبش شمس المعالی بوده و پدرش وشمگیر سلطان استراباد و
جرجان بوده بعد از او پسرش [illegible] نام سلطنت یافت بعد از او
پسر دیگرش قابوس نام بسلطنت رسید و او پدر زن فخر الدوله
رکن الدوله دیلمی است در سنه چهار صد و [illegible] قابوس را
بقتل رسانید و قبرش در جرجان معروف و بالای قبرش گنبد
معروف بگنبد قابوس است و او [illegible] جمله از
قل للذی بصروف الدهر عیرنا هل حارب الدهر الا من له خطر
در زینة المجالس است که صاحب ابن عباد هر گاه سطری از خط
قابوس میدید میگفت هذا خط القابوس ام جناح الطاووس
در روضات الجنات است که سید محدث میر محمد حسین اصفهانی
سبط علامه مجلسی فرموده که جد علامه ما [illegible] در طبرستان ولی در [illegible]
[illegible] بوده [illegible] هم [illegible] از مختصر است ابو القاسم محمود ابن عمر
الزمخشری ملقب بجار الله چون سالهای زیاد در مکه معظمه بوده [illegible]
[illegible] من از مطالعه کتاب ربیع الابرار او مطلع شدم که او علاوه
از صریحات شیعه بوده [illegible] که صریح قائل [illegible] و [illegible]
صاحب تفسیر کشاف است که در مدحش گفته شده است [illegible]

[illegible]

در تحفه قریه زرکنت از خوارزم و خوارزم ناحیه بزرگی است
که قصبه اوجرجان آنجاست و تولدش در سنه چهارصد و شصت
و هفت بوده و رحلتش در جرجان و خوارزم روز عرفه سنه
پانصد و سی و هشت الی از جمله قبور امامزاده‌ها بهر سر سلسله‌های علام
معتبر شد میر شمس الدین محمد است که پیر سلسله سادات رضوی که جد اعلام
آستانه مبارکه بوده که با ایشان ملحق میشود و ایشان پسری داشته
میرزا ابوالصالح و ایشان پسری داشتند میرزا الغ تا که در بالای
درب باغ خواجه ربیع از طرف بیرون رستگی چهار شده در آخر
آن کلما تمت بتاریخ هزار و سی و یک هجری سعی کمترین غلامان
دعاگو الغ رضوی الخادم اتمام یافت و ایشان را پسری بود مسمی
بحاجی میرزا محسن رضوی که در سنه هزار و نود و شش متولی آستان
قدس شده جد اعلای سرکار اول و دوم و چهارم و ایشان
بمصاهرت جنت مکان شاه عباس اول ...
اختصاص یافتند که شاه صبیه خود فخر النساء بیگم را بنکاح
او در آورده و املاک زیادی وقف اولاد ذکور خود فرموده که در
ذریه میرزا رحمت دعا کرده بوده که اولاد ذکور من از ده نفر
زیادتر نشوند و نشده‌اند و از اولاد میرزا محسن رضوی چند اولاد دیگر
باقی ماند یکی از آنها آقا میرزا ابوصالح بود بانی مدرسه صالحیه مشهور
بمدرسه نواب که هزار و هشتاد و شش ساخته شد در عهد شاه
سلیمان صفوی بود و املاک زیادی هم وقف آن مدرسه
در سنه هزار و هشتاد و هفت مصلی خارج از شهر را ساخت و ملقب
بصدر الممالک مشتهر شد و عقبی از ایشان باقی نماند رساله
تألیف کرده اشعار تمام شعرای معتبر را از متقدمین و متأخرین
بترتیب حروف تهجی در آن کتاب جمع کرده و خود نیز طبع شعر
داشت که بعضی از آنها را درج کرده است و این رباعی

و این رباعی از آنجمله است

گر نامه سفید و گر سیاه است مرا
لطف تو بجز عذرخواه است مرا
چون هست مرا وسیله‌ای چون کرمت
دیگر چه غم از جرم و گناه است مرا

من جمله از اولاد امجاد میرزا محسن
این میرزا الغ جناب معصوم میرزا است که والده وی فخر النساء بیگم
دختر شاه عباس است و او هم پسری داشت مسمی باسم جدش میرزا الغ
که جد سرکارهای عظام نوری میرسد و منتهی الیه این سلسله است
یکی هم میرزا حیدر است که جد سرکارهای چهارم بود و او هم
... رسید و طبع موزونی داشت

یارب خجلم که بالتمامی اثر است
ارشام چراغ طالعم تیره تر است
هر لحظه ز ... که توبه جو شکنم
بر توبه که میکنم گناه دگر است

از ایشان است اللهم ...

از بنده نفس قدرشناسی مطلب
ضعفی ز کرامت الهی مطلب
دنیا که برای نفس کافر تا کی
دین را مگذار هر چه خواهی مطلب

و میرزا حیدر را پسری داشت یکی میرزا مقیم یکی میرزا محمد حسین سرکشیک
و از او دو پسر باقی ماند یکی میرزا محمد حسین سرکشیک که بلا عقب ماند
دیگر میرزا خلیل و والده ایشان رقیه سلطان بنت امام قلی ابن
شاه عباس اول بود چنانچه در کتیبه طلا نقره مرقوم است و در ایشان پسری بود
میرزا ابراهیم و داود پسری بود میرزا عبدالغفور و دیگر از اولادهای
میرزا عبدالغفور کسی بلا عقب نماند تا در سنه هزار و دویست و نود
و یک یکی از احفاد ایشان میرزا محمد علی بود که در سنه
هزار و سیصد و نه بمرض وبا از دنیا رفت و او عالم و فاضل و
ادیب بود که بعضی از اشعار ایشان است در مصیبت امام حسین
اشعار و مراثی تخمیس فرموده است

محمد شاه از اجلاء سادات رضوی شاه آباد اخوی مشهد که ساکن طهران معاش شده‌اند
ونسبشان باین تفصیل است   السید حسن اخوی ابن حسین ابن جعفر
ابن صالح ابن جعفر ابن صالح الدین ابن طاهر ابن میر حسن ابن طاهر
ابن عماد الدین کبیر ابن عمران ابن عماد ابن طاهر ابن
عماد الدین ابن عمران ابن موسی المبرقع ابن الامام الهمام
محمد جواد این سلسله این سادات نقویا باز رود لیث با امام
تقی میرسند اما سبب طلب شدن ایشان سادات اخوی
آقا محمد خان قاجار را در بوده این مریض شد لقبیله اطبا عاجز
شدند از معالجه پس آقا محمد خان باین سید جلیل سید حسن عرض کرد
از دعا کثیر زاده ریاده من امشب خوب شود در طلب فرزند
خودم تو را شریک میکنم سید جلیل را جهت منزل نمود با کمال
تضرع مشغول دعا شد خوب با سر از شب که گذشت مریض بهوش
آمد گفت در واقعه دیدم سید حسن مرا شفا داد جمیع سید و
احضار نمودند از شب دعا همه شنیده گمان کرد مریض از دنیا
رفته از خوف جرئت رفتن نکرده‌اند سید حاجت خوف نیست
دعا تب مستجاب شد چون داخل شد سلطان محمد گفت
اخیک و اشرکک فی دولتی از آن روز مشهور شده‌اند
[illegible]

در حرز حالات حضرت تقی جواد سلام الله علیه اسم مبارک و
کنیه اش مثل امام پنجم است اسمش محمد و کنیت ابوجعفر ثانی
اما چرا ملقب بتقی شد چنانچه در مجمع البحرین است لانه اتقی الله
تعالی فوقاه شر المأمون اذ دخل علیه باللیل و هو سکران
فضربه بسیفه حتی ظن انه قتله فوقاه الله تعالی منه
اما ملقب بجواد مخصوص بود بزرگواری اولاد و صفت جود
فرموده در عیون اخبار از بزنطی روایت کرده گفت خواندم
کاغذی را که حضرت امام رضا بفرزندش حضرت جواد الائمه
نوشته بودند یا ابا جعفر بمن خبر رسیده و شنیده‌ام سوار میشوی که
از منزل خارج شوی غلامان تو از جهت بخلی که دارند تو را از
باب الصغیر خارج میکنند مبادا خیرت بکسی برسد بحقی که
بر تو دارم دخول و خروجت را از باب کبیر قرار بده و هرگاه
سوار میشوی درهم و دینار با خود بردار که احدی از تو سؤال
ننماید مگر آنکه عطا کنی اگر عموهای تو از تو چیزی بخواهند کمتر
از پنجاه اشرفی باو نده اگر از عمات از تو چیزی بخواهند کمتر از بیست
و پنج اشرفی نده بیش زیاده را مختاری تا خداوند ترا بزرگ نماید
پس انفاق بنما و مترس از فقر و تنگدستی   والده آن حضرت
سبیکه نوبیه ام ولد که جاریه بود ام ولد رضی الله عنها از اهل بیت
ماریه قبطیه والده ابراهیم پسر پیغمبر بود و کانت افضل نساء
زمانها   در شب جمعه یازدهم شهر رمضان سنه صد و نود و
نه متولد شد ولکن شیخ طوسی گفته است از دعائی که حضرت
حجت امر فرموده بخوانند آن دعا که در مصباح شیخ طوسی است
اللهم انی اسئلک بالمولودین فی رجب محمد بن علی
الثانی و ابنه علی بن محمد المنتجب که تولد حضرت جواد
در ماه رجب بوده

مسعودی در اثبات الوصیه روایت کرده از زکریا ابن آدم که گفت
من خدمت حضرت رضا بودم که حضرت جواد وارد شد
در سن چهار سالگی بود پس دستش بزمین زد و سرش را باسمان
بلند کرد و فکر زیادی کرد حضرت رضا فرمود بپدرت قربانت
چه فکر میکنی چرا عرض کرد یاد کردم از ظلمها که بمادرم فاطمه زهرا
نمودند اما والله لاخرجنهما ثم لاحرقنهما ثم لانسفنهما
نسفا پس نبش خواهم بیرون آورد آن دو ملعون را و خواهم
بسوزانم و خاکسترشان را بدریا بریزم   اما تاریخ ولادت آن حضرت
اصح و اکثر آنستکه در آخر ماه ذیقعده الحرام سنه دویست و بیست
عمر شریفش بیست و پنج دارد از سنه یکصد و نود و نه
سن شریفشان در وقت رحلت پدر هفت سال و چند ماه
روز بوده و در وقت رحلت پدر بزرگوارش هفت سال و چند ماه و
یازده روز بوده   غالبا علت شهادتشان بهمان علت
بوده که حسد میبردند وقتیکه معتصم دید مردم در خانه آنحضرت ازدحام
میکنند ان بود میکرد حبس میکردند که باعث جلال و فضلشان
نشوند   حکایت در قبول ادعای حضرت سارق بود که
فضلات فتوی داده از سنه ... معتصم ... حضرت جواد
عرض کرد تا چه حد بایست فرمود ... عاقب دست از
... فرمود باید اصابع را قطع کرد عرض کرد وجه دلیل
فرمود سجده بفرموده السجود علی سبعة اعضاء الوجه والیدین
والرکبتین والرجلین پس اگر دستش را ببرند یا بقول بعضی از
آن مقامات از مرفق جدا نمایند دیگر باقی نمیماند که با او سجده
نماید و هم فرمود ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا
و ما کان لله لم یقطع معتصم امر کرد انگشتهای او را قطع کنند

ابن رست صاحب ابن ابی داود گفت کاش من بیست سال قبل مرده بودم
حضار روزی به نزد معتصم رفت در خلوت به معتصم گفت نصیحت خلیفه
بر من لازم است گفتگو در مجلس که تمام امراء و اشراف و قواد و اکابر
که غالب مردم خلافت را حق ایشان میدانند بر پا کنی
بر پا شد پس معتصم را جعفر بن مامون را اشاره کرد که به امام
که ام الفضل دختر او بود که حضرت را مسموم کرد بعد از آن که پشیمان شد
و آن ملعون حضرت را مسموم کرد و حضرت فرمود چرا گریه میکنی والله خدا تو را مبتلا خواهد
نمود به فقری که علاجی نداشته باشد آنچه بود فرمود در جمیع بدنش
آخر منقص شد بر روی بدن هرچه داشت خرج کرد فقیر شد لا علاج
مرکز را کرانی میکرد تا مرد و جعفر شد نصیحتی که مبتلا شد
در مستی آن امر کرد حضرت را با مرادی که در غذا از سم
داخل نمود الی آخر حضرت بمرادی رسید حضرت در مجلس مامون
در جمیع جهات امتحان خود را داده بود با قاضی القضات یحیی ابن
اکثم وغیره نوشته اند در یک مجلس سی هزار مسئله را جواب فرمود و
این عبارت مخالف عقل است شاید در بیان مجلس و مکان بود
ولکن در جلسات متعدده یا اینکه هر مسئله که سوال میشد چنان
جواب میفرمود که جواب از چند مسئله باشد مثلا مثل سوال
یحیی از محرمی که صید را بقتل رساند حضرت فرمود در حل بود
یا در حرم عالم بود یا جاهل عمدا بقتل رسانید یا خطا حر بود
یا عبد صغیر بود یا کبیر اول بقتل رسانید یا اعاده کرده
الصید از طیور بود یا از غیر از صغار طیور بود یا از کبار
مصر بود بر فعل یا نادم بود در شب بود یا در روز محرم به عمره بود
یا به حج همین از یک مسئله چند مسئله کشف شد با مراتب که
کرد حالا خود بفرمایید حضرت بیان فرمود بعد فرمود یا یحیی
معتصم بگمسنه از تو بپرسم خبر بده مرا از مردیکه نظر کند زنی حرام

قال

چون روز بلند شد به آن زن بر آن مرد حلال شد وقت زوال
آن زن بر آن مرد حرام شد وقت عصر حلال شد وقت
مغرب حرام شد وقت عشاء آخر حلال شد نصف شب
حرام شد وقت طلوع فجر حلال شد در یکشبانه روز یکزن
بیکمرد چهار مرتبه حلال و چهار مرتبه حرام شد یحیی گفت والله
من نمیدانم جواب بفرمایید حضرت فرمود این کنیز غیر بود
که اول صبح اجنبی با او حرام بود وقت نهار او را خرید پس
نظرش با او حلال شد وقت زوال او را آزاد کرد نظرش
را او حرام شد وقت عصر او را تزویج کرد نظرش را او حلال
شد وقت مغرب او را ظهار کرد نظرش با او حرام شد
وقت عشاء آخر کفاره داد نظرش با او حلال شد نصف
شب او را طلاق داد حرام شد وقت طلوع فجر رجوع کرد
حلال شد در بحار و عیون المعجزات چون حضرت رضا
از دنیا رفت حضرت جواد هفت ساله بود در بغداد و سایر
شهرها سختی در میان شیعه زیاد شد در کوفه جمعی از بزرگان
شیعه در خانه عبدالرحمن ابن حجاج جمع شدند که معلوم شود که
یونس بن عبدالرحمن گفت آیا تا وقتیکه حضرت جواد بزرگ
شود تکلیف شیعیان چه خواهد بود احکام الهی از که باید اخذ
کرد پس ریان ابن صلت برخاست گلوی او را گرفت گفت
تو اظهار ایمان میکنی از چه
عرفی بود اگر این امام از جانب خدا منصوب شده
طفل یک روزه باشد مثل پیرمرد خواهد بود والا یکی از
ما خواهد بود پس مردم ملامت کردند یونس را بعضی مثل
عیسی ع قال انی عبدالله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا
والسلام علی یوم ولدت ویوم اموت ویوم ابعث حیا و
هفت ایام الله که خدا فرموده و ذکرهم بایام الله

ذکرهم

پس هشتاد نفر جمعی شدند از علما و آمدند مدینه از اخبار
رفتند قریه صریا الخ که عبد الله بن موسی الکاظم ادعای امامت
میکرد الخ در سنه دویست ویک مامون بامارت
عهد او بود با افضل اولاد مشرق نظا بر ابن حسن الجنیبی
داد و در دویست هشت از دنیا رفت ذو الریاستین
میکشتند او را آنکه با مر دویست ... و واحد الحتی
بود داود بود قاتل محمد امین در سنه دویست و هشت
سیده نفیسه دختر حسن ابن زید ابن علی ابن حسین
از دار حلت فرمود و دفن شد بین مصر و قاهره
و در نزد قبر آسیه دختر مزاحم زوجه فرعون
در سنه دویست و یازده مامون امر کرد منادی ندا کند که
انی برئت ممن ذکر معاویة بخیر او قدمه علی احد
من اصحاب رسول الله و ان افضل الخلق بعد رسول الله
علی ابن ابی طالب و این است که تعیین مامون دو
شیعه میکوید در سنه دویست و هیجده مامون در سفر
بدندون از ارض روم از دنیا رفت لعنة الله علیه
در سنه دویست و نوزده محمد ابن قاسم ابن عمر ابن علی ابن
الحسین ابن علی ابن ابی طالب در طالقان خراسان
ظهور کرد مردم دعوت میکرد به پسندیده شده از آل
محمد که مراد تقی جواد باشد آخر الامر او را گرفتند و
فرستادند نزد عبد الله ابن طاهر والی خراسان او هم
فرستاد نزد معتصم خلیفه آن ملعون او را گرفت محبوس در
حلقوم حبس کرد در لیلة عید فطر از حبس گریخت معتصم
هرکه او را بیاورد صد هزار دینار باو عطا میکنم هرچه
تفحص کردند خبر از او نیافتند در آن زمان بعضا علما و
اشخاص دانستند معرفت امام چون علما حتی مردم
ازاد

ازاد کرفتند در مسایل مبارک حضرت رسیدند قالیفی لا آوردند
و کان به سن طه الاجه چنانکه در کتاب وارد علما عظام
در ولش خلیفه میکرد جوابها آقا فرمودند مبارک ایشان
نقد باشد

در سنه دویست و بیست و در آخر ذیقعده همان سال حضرت جواد مسموم شد

مجمع باید در کتاب اربعه امام مرد آباد از حضرت موسی ابن جعفر
روایت شده که فرمود من لم یقدر ان یزورنا فلیزر صالحی
اخوانه یکتب له ثواب زیارتنا ومن لم یقدر ان
یصلنا فلیصل صالحی اخوانه یکتب له ثواب صلتنا
یعنی هرکه قادر نیست زیارت ما را پس زیارت کند برادران
صالح خود را جای ما را زیارت کرده و هرکه قادر نیست
صله کند ما را پس برادر دعا ما برادران خود نوشته شود
ثواب صله کردن با ما برای او حتی در جای دیگر وارد ثواب
زیارت قبور مؤمنان السلام علی اهل لا اله الا الله

دار الدنیا

در روضات است یکی از فقهای نجف اشرف نقل کرده گفت
در بعضی از اجازات مرحوم سید جزائری دیدم نوشته
که من در اوائل بلوغ مکرر تحصیل مراتب علمیه
با سیدم علامه مجلسی در اصفهان اطلاع فرموده رفتم
با اصفهان بجهة اقتباس از انوار علمیه شان بعد از کسب
و استفاده خیلی مقرب شدم خدمت ایشان مثل یکی از
اهل بیتشان و در لیلات آیای غطه و حلال و زیاد
با ثواب و در فقهای نیز در [illegible] ملاحظه کردم که خلاف زیاد
میداشتم در سینه خود آنکه داغی باشد که در این باب
داشتم و خود بعد در مقام اینکه اظهار کنم قادر نبودم
آخر روزی عرض کردم در باب مسائل شما بدنیا چون مقداری
در سینه ام اسرار بمقام رفیع شما دارم لکن ملاحظه آمد نمیدهم
پس خوب است عهد کنیم هر یک زودتر از دنیا رفتیم بخواب
دیگری آئیم تا منکشف شود که حق با من است یا با شما بعد از
چند روز مجلسی مریض شد از دنیا رحلت فرمود بعد روز
تمام طلاب مرحوم اصفهان مشغول عزاداری بودند من
از همه بیشتر و بعادت خود ها ایشان فراموش کردم بعد
از یک هفته رفتم سر قبر ایشان خیلی گریه کردم قرآن خواندم
طلب رحمت و مغفرت نمودم تا خوابم ربود دیدم ایشان
از میان قبر بیرون آمدند با یک لباس خیلی قیمتی و حسنه
یادم آمد ایشان از دنیا رفته اند خشنود کردم آیا بوده
[illegible] کردم عرض کردم وعده یکه فرموده بودید
بگوئید حق با من است یا با شما فرمود ولدی چون مریض شدم
بحدی مرض شدت کرد که از طوق بشر خارج بود که تحمل کنند
پس شکر و تضرع و دعا نمودم بدرگاه احدیت که خود در قرآن
فرموده لا یکلف الله نفسا الا وسعها فرج عنی رحمک

و جاهای عالی تا ناگاه دیدم شخص جلیلی آمد ببالین من پایین
پای من نشست احوال مرا پرسید من بنای تضرع که با خدا داریم
عرض کردم دیدم آن شخص کف دست را گذارد بالای پاهای من سینه‌ام
پاهای من گفت آیا درد آرام گرفت گفتم بلی اکنون بلکه دیگر
نمانده درد سینه‌ام همین طور دستش را بالا میکشید هر قدر
آرام شد تا به سینه‌ام رسید دستش بالای سینه‌ام
گویا تمام الم و درد از من دور شد دیدم چند نفر از احبا دور من
منهم در گوشه خانه ایستاده‌ام حیران بجسد خود نگاه میکردم
دیدم تمام اهل و عیال و اقارب بی‌قرار جزع میکنند و
صیحه میزنند هرچه میگویم من خلاص شدم چرا گریه میکنید
ابدا نمیشنیدند ناگاه دیدم جمعی زیادی آمدند جسد مرا
عماری گذارده بردند منهم جلو جنازه میرفتم بعد از فراغ از
غسل و کفن و نماز آوردند میان قبر گذاردند و من نزد جسد
حاضر میکردم اگر جسد مرا میان قبر گذارند من با او خواهم
رفت چون میان قبر گذاردند من از آن سبکی بعد از بدن خود
داشتم طاقت نیاوردم منهم داخل شدم سر قبر را پوشانیدند
رفتند پس ندا رسید از مصدر جلال یا محمد باقر چه چیز مهیا کرده
برای امروز من هرچه داشتم شمردم هر یک را از اول گرفت
قبول نشد در وحشت و دهشت بودم یادم آمد که من
یک روز سواره از بازار بزرگ اصفهان عبور میکردم
دیدم مردم اطراف یک نفر را گرفته‌اند که من او را میشناختم
آدم خوبیست او را میزدند با کفش و غیره و دشنام میدادند
من دلم سوخت گفتم با آن مردم باید تفقد کرد پیش آمدم
صیحه زدم دار رها از آن بیچاره دست برنداشتند و [illegible]
که از

که از شما مهلت میخواهد ببیند ببیند بیایید با من طلبهای شما
بدهم همه بلا [illegible] منزل تمام قرضهای آن مؤمن را دادم
من عمل خود را بخدا عرض کردم قبول فرمود مرا آنقدر زد بس
در جهت روی من باز شد بجانب [illegible] قبر من وسیع شد
[illegible] مقیم [illegible] الحال مشغولم بزیارت موصوف
که بدین من [illegible] و ملتفت [illegible] بعبادات صالحات و
صدقات و قرائت مؤمنین آنها را [illegible] پس فرمود
ای سید شریف اگر من عزت و عظمت دنیا میدیدم [illegible]
قرضهای آن مؤمن را ادا کنم و او را از چنگ [illegible] خلاص
نمایم سید فرمود من از خواب بیدار شدم دانستم که اگر کسی از
مال و منال دنیا جمع کرده مقتضی وقت و محل بوده کافی
گویی پس از این خواب چند چیز دانسته شد اول عمل باید خالص برای
خدا باشد والا هیچ ثمر ندارد دوم برآوردن حاجات مسلمانان
مثل صله کردن و احسان کردن با ائمه هدی و خاندان حضرت مصطفی
سلام الله علیهم است سوم زیارت اهل قبور چه مقابل فایده دارد
چهارم دانسته شد که فقر بد است و غنی هم [illegible] بودن بد
بلکه همان است که فرمود خیر الامور اوسطها [illegible] و تعظیم
که باید در تمام موارد نه افراط و نه تفریط باشد و این همان
عدالت و وسطی است ان الله یأمر بالعدل والاحسان
شب و روز در تمام نمازها باید سوره حمد را بخوانیم غیر المغضوب
علیهم و لا الضالین

مخفی نماند سید جزائری الموسوی صاحب تصانیف بسیار است
در مستدرک از ایشان نقل کرده که فرمود جد ما سید شمس الدین
قدس الله روحه گاوی داشت که با او شیار میکردند روزی
رفته بود بچرا گردن شیری آمد بود شکم گاو را دریده بود
خبر بسید شمس الدین دادند همان ساعت بنگه گاو را بدوش
برداشت آمد اند جست کردن شیر آورد خانه گفت باید
عوض گاو را این شیار کنی مردم التماس کردند که جان
او مرد مرا چاره دریده مردم هرگز جرئت نمیکنند او و بعضی از
پس بار کرد ولادت سید نعمة الله در هزار و پنجاه بود در
در قریه جامدر از قرای خرم آباد در سنه جمعه ۲۳ شهر
شوال سنه هزار و صد و دوازده بوده جناب آخوند
ملا محمد تقی والد ماجد مجلسی صاحب شرح من لا یحضره الفقیه
با العربی و الفارسی اسم شرح عربیش روضة المتقین است
ایشان شاگرد مرحوم ملا عبدالله شوشتری و شیخ بهائی بوده
حاجی نوری در فیض قدسی از شرح من لا یحضر نقل میکند که گفت
یعنی مجلسی اول که من در اوایل بلوغ خیلی سعی میکردم در
مرضات الله آنکه بعد تهجد بکنار آمدم با آنکه در بین خواب
و یقظه دیدم حضرت صاحب الزمان سلام الله علیه را در
مسجد جامع قدیم اصفهان ایستاده من سلام کردم خواستم
پای مبارکش را ببوسم نگذاشت دست مبارکش را
بوسیدم و بعضی مسائل را که مشکل شده بود پرسیدم پس
عرض کردم من قدری ... دارم نمازهای که نمیدانم خود بود
قضا میخوانم از شیخ بهائی پرسیدم نماز شب بخوانم فرمود
نماز ظهر

نماز ظهر و مغرب عصر را بقصد نماز شب بخوان منهم چنین میکردم
آیا نماز شب بخوانم فرمود بخوان از این بعد قضا نخوان شیخ بهائی
بخوان قضا را حال میکرد من بعد ... بعد سئوال دیگر هم
نمودم جواب شنیدم پس عرض کردم مولای من ممکنم نمیشود
خدمت شما برسم پس کتابی بمن مرحمت فرمائید که با او عمل نمایم
فرمودی کتابی بجهت تو داده ام بمولی التاج و از او
من در عالم خواب رفتم نزد محمد التاج چون مرا دید گفت
صاحب الزمان ترا فرستاده نزد من عرض کردم بلی و
برد کتابی را چند جلد بیرون آورد و بمن چنین فهمید کتاب صحیفه
بوسیدم بالای چشم گذاردم خواستم برگردم خدمت حضرت
از خواب بیدار شدم دیدم کتاب هم در دست من نیست بسیار
مهموم شدم شروع کردم بگریه تا نزول ... آن کتاب را
طلوع صبح پس مشغول شدم تعقیبیه صبح و تعقیبات بعد از خواندن
رفتم خدمت شیخ محمد تاج دیدم کتاب صحیفه کامله را مقابله
میکند خواهم ... نقل کردم کشف رخت ... با او
الله معارف حقه قلبم آرام شد که این کتاب از ...
برخواستم گفتم خواب ... دلتنگ ... در خواب رفته ام
همان راه دوم شاید مقصود را ... تا رسیدم ...
... صالح ... احمد بود ... تا جا من رسید با وسلام
کردم فرمود ملا ... بعضی از کتب و کتب در دست ... طلاب
طلبه ... عمل ... بنحو عمل میکنیم با ... من داد
... ما ... کتاب خانه ... اول کتاب ... من داد
... صحیفه کامله بوده که در خواب دیده بودم ...
گرفت رفتم ... با نسخه شیخ محمد تاج مقابله کردم تا

از جمله از ارکان علما که در اصفهان مدفون شده اند مولی محمد بن
ابن حسن ابن محمد اصفهانی مشهور بفاضل هندی صاحب کتاب
کشف اللثام فی شرح قواعد احکام و غیر آن ولادت آن
در سنه هزار و شصت و دو و با ایشان در صغر سن ببلاد هند بوده
و رحلتشان در اصفهان بیست و پنجم رمضان سنه هزار و صد و سی
و هفت و مرقد شریفش در شرقی البقعه تخت فولاد است که زیارتگاه
قافله که بسیار میبود و قبرشان قبه و عمارتی ندارد چراکه در زمان
رحلتشان آتش فتنه افغان در اصفهان مشتعل بود که سلسله
صفویه مستاصل شده بودند اجامر اکله و فتنه افاغنه
هجوم آوردند با صفهان رئیسشان سلطان محمود بود شهر را
محاصره کردند آخر اهل بلد مستاصل شدند درهای شهر را باز کردند
امیرشان با تمام سپاه وارد شهر شدند سلطان محمود بسلطنه
نشست در حدود سنه هزار صد و سی و شش بود و حکم کرد سلطان حسین
صفوی را حبس کردند با برادرها و فرزندانش در اواخر جمادی الاولی
سنه هزار و صد و سی و هفت امر کرد جمعی از ارکان دولت را
بقتل رسانیدند در شب بیستم رمضان سنه مذکور فاضل هندی
از دنیا رحلت فرمود و سلطان محمود را شبه جنون عارض شد
او را حبس کردند در حبس از دنیا رفت و اشرف سلطان پسر عموی
او نشست آن ملعون قریب به پانصد مسجد و حمام و مدرسه را خراب
کرد سلطان حسین را در محبس بقتل رسانیدند بدستش بقی عمل
دکتش اند جسد ابدا و عمارتی را اسیر و امر اسیر عمارت کرده
آخر الامر چند نفری از هانیست ماندگار روم آمدند جنگ مقابله
با اشرف بعد از مدتی بدن سلطان حسین را بردند بقم
این واقعه در محرم سنه هزار و صد و چهل بود الی صلحه مرحوم قائل
فاضل هندی

کشف اللثام
فاضل هندی در صغر سن بدرجه اجتهاد رسید خود فاضل در
خود فرموده که من فارغ شدم از معقول و منقول و هنوز سیزده
سال من تمام نشده بود و فرموده که فخر المحققین قبل از ده سالگی
کلیه معقول و منقول را نزد پدرش علامه حلی خوانده و از فضل
خداوند بعید نیست که من در سیزده سالگی فارغ از تحصیل شده
باشم پس شروع کردم بتصنیف و تالیف و هنوز از ده سال بیش
پانزده نرسیده بودم در تصنیف رکن کتب که صاحب جواهر در
جواهر مسئله نمی گفت که کشف اللثام در نزدش حاضر نباشد
بعد فرمود اگر فاضل هندی در عجم نبود گمان نمیکردم فقه بعجم
رفته باشد و والدش تاج الدین حسن که تاج ارباب عمامه بود
در سنه هزار و پنجاه و شش از دنیا رفت از علمای مدفون در
اصفهان مولی محمد ابن عبد الفتاح تنکابنی اند از علماء عهد
آقا حسین خوانساری بودند در سنه هزار و صد و بیست و چهار از
دنیا رحلت فرمودند حکایت عجیبی در روضات از ایشان
نقل میکنند که در یکی از بلاد عید بدیگری حلوا میداد او را میبرد
بر و قسمی پیاده میرود غایب میشود از راه قافله از او میپرسید
گفت نمیشناسم در هر منزل میاید قدری از ما طعام میگیرد و میرود
مردم آخوند را خبر کردند مدتی نظر کرد دید او در اطراف در پی زیارت
بلاد میرود با ما پس در هر وقت او بود با همه رد کردند او را آورد
خود طلبید از حقیقت امرش سوال کرد گفت من شخصی هستم از اجنه
بلای عظیمی گرفتار شده ام با خدا عهد کردم اگر نجات بیابم
در کاب یکی از علمای شیعه بکربلا روم فرمود پس اگر از اجنه
هستی چرا از مردم طعام میگیری گفت از فقرای قافله میگرفتم
غذای ما چیست گفت هر گاه جنی کرسنه شوم صورت ملیحی و چند
صبح صحرا آدر بقل میگیرم بو میکنیم بهمان قوت میگیریم هرگاه

به بلبند بکنید اضلالی در عقل و دماغ او پیدا شده بدانید از این سبب
علاجش این است قدری از آب شب بگیرند معقدر زیست با سرکه
مخلوط کنند و قطره در سوراخ دماغ او بچکانند خوب میشود
و آن جنیکه او را مسخ کرده میمیرد و او خلاص میشود باذن
خدا پس حجه منزل مه وارد شدیم بعلت منزلکه صاحب آن
تمام جمع احترام میکرد دیدم آن حضرت آمد گفت بصاحبخانه
بفرمایید آن خروس سفید را که تا کی ذبح کنند من گفتم او هم
ذبح کرد ساعتی بگذشت صدای شیون و گریه از خانه اش
بلند شد صاحب خانه آمد مهموم مغموم گفتم چه میشود گفتا
گفت از وقتیکه ما آن خروس را ذبح کردیم یکی از صبایای من
دیوانه شده مغشیا علیها افتاده همانا اسم جلیلهم گفتم
مترس دوایش در نزد من است آب شب و سرکه بگیر در آوردم
در دماغش چکانیدند دختر بخواست خوب شد و دیگر مصروع
و فکر از ناحیه خانه شنیدم کسی ناله میکند میگوید او خودم
ملک کله باعث فوت خود شدم فهمیدم آن صاحب است و دیگر من
او را ندیدم انتهی و نیز از علی صاحب روضات نقل میکند
که در تفرج از دو حاجی معدن شنیدم که گفت من او را گشت ناگاه
دیدم جمعی آمدند پسر عم مرا ربودند بردند با اسبهای خود دنبال
هر قدر تاختیم نتوانستیم او را بگیریم … در عصر آن روز
دیدم پسر عم من آمد با کمال وقار و سکینه گفتیم ها چه که
بر تو گفت مرا بردند میان طائفه از جنه یکی میگفت این مرد
به رأس کشته بعضی میگفتند عمو را بعضی میگفتند پسر عم مرا کشته
هجوم آوردند بر من ناگاه رئیس ایشان گفت بگو …
با الشریعة المحمدیة من گفتم … که این شخص
ببرید بشرع مقدس مرا آوردند دیدم شیخ کبیر شیخ گفت ولیت
[illegible]

اند او را دارند بلکه ارید ادعای خود را بکنند باز علی گفت …
لعنهم حاشا و کلا ما تعرض من حیث الحقیقیم ما ابن منزل بسیم …
از دو حاجی معدن شد حالو به تعلق رسانیدیم قاضی گفت اولئک
رها کنید من خودم در بطن نخله از پیغمبر شنیدم فرمود من تزیّی
بغیر زیه فقتل فدمه هدر ان قتل فلا دیة له
دیگر من خرج عن زیه فدمه هدر پس مرا رها کردند آوردند اینجا
و نیز آقا حاجی ابن محمد خوانساری بود صاحب مشارق الشموس
در شرح زبده و ایشان از تلامذه محقق اول و میر قندرسکی
میرزا ابوالقاسم بود مرحوم محقق سبزواری شوهر همشیره آقای خوانساری
بود و آقای خوانساری هم شوهر همشیره محقق سبزواری بود فرموده
در صحرای اصفهانی در مدرسه من گذشت که وضعی نبود …
قدرت این نداشتم که اسباب فراهم نمایم یک لحاف پاره داشتم
آن … میان … بلکه قدر …
بعد از رکعت علم کار من بجائی رسید که یک روز وارد … شده
… دیدم جبه نفیس بسیار عالی پوشیده که اطرافش … مرصع
در میان … منظر من جشن روزگار ندیده بود پس آقای
خوانساری … زیر جبه خلع … گرد بعد … را
… امر کرد آن جبه را میان … گذارند … لا حیلی گفت
عرض کنید این جبه لیاقت شما را ندارد … معلوم که …
… آقای خوانساری … صاحب میگویند یک روز …
صاحب ذخیره از … عبور میکردند دیدند …
… انه … مبرید … شهر صاحب ذخیره …
او گفت … این صاحب … و بود … صاحب و
صاحب ذخیره خوانساری بود … بالا … فرموده
الحمد لله الذی لم یزل … اعناق احبائکم
در اصفهان در آخر سنه هزار و صد و … بود و در … ولادت

دیگر مولانا حجة الاسلام حاج سید محمد باقر شفتی جیلانی ابن سید محمد
نقی موسوی صاحب کتاب مطالع الانوار و تحفة الابرار و غیرهما
تلمذ ایشان در خدمت سید بحر العلوم و میرزای قمی و آقا سید علی
صاحب ریاض بود و اشتهار و مرجعیت ایشان مثل آفتاب
یک روز فتحعلی شاه در خارج شهر اصفهان میان عمارت خود
نشسته بود دید فیلی را بار کرده میاورند بگمانش فیل را از او
میاورند دید از میان ایلات بیرون بردند جانب شهر [illegible]
پرسید از کیست و بارش چیست عرض کردند از سلطان هند
و بارش پول است برای حجة الاسلام آورده اند از وجوهات خود
چون آوردند خدمت سید حجة الاسلام وجه آن را وقف کرد
فیل را فرستاد برای فتحعلی شاه دولت و ثروت حجة الاسلام
[illegible] در میان علمای اسلام نداشته حتی سید مرتضی علم الهدی
[illegible] و فتح [illegible] مشرف بود کتابخانه او را قیمت کردند
پنجاه هزار تومان بود [illegible] دارد در اصفهان سید حجة الاسلام
[illegible] سلطان جلوس [illegible]
[illegible] سید [illegible] تلاوت قرآن میکرد چون [illegible]
از دور رسید سید علینقی این آیه را خواند قل اللهم مالک الملک
محمد شاه گفت تحقیق که عزت و دولت خداوند [illegible]
که این مرد را اینقدر عزت داده چون رسید [illegible]
این آیه را خواند یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم
سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون [illegible]
دست و پای [illegible] بوسه میدادند که [illegible]
چون پدر [illegible] محمد شاه رسید این آیه را خواند انا ارسلنا الیکم
فرعون رسولا فعصی فرعون الرسول رحلت [illegible]
هزار [illegible] در [illegible] که خود [illegible]
در مسجد و مدرسه بنا که خودش بانی بود دفن [illegible]
الان مقبره شان زیارتگاه شده مثل مقابر [illegible]
باز از جمله

باز از جمله مشاهیر علما در اصفهان جناب حاج محمد ابراهیم ابن
محمد حسن کلباسی است صاحب کتاب اشارات و ذخیره و ایشان
از تلامذه آقای بهبهانی و سید بحر العلوم و میرزای قمی بودند از
صاحب زهد و ورع شخصی خدمت ایشان آمد [illegible] شهادت داد
فرمودند شغل تو چیست عرض کرد من عامل شرابم [illegible]
از او پرسید جواب داد من عرض کرد ما بعد از عمل [illegible]
یک سخن هم میگویم فرمود چه میگوئید عرض کرد میگویم [illegible]
[illegible] شهادت خدمت حاج رسیدی
[illegible] از او میخواهد [illegible]
قسم میداد و آن فقیر را هم قسم میداد که [illegible]
[illegible] باد میداد منتظر بودند که صاحب کرامات
بودند [illegible] مشغول لهو و لعب و ساز [illegible]
[illegible] طعام داد که این [illegible]
[illegible] عمل [illegible] طعام بر آید [illegible]
عرض کرد فردا شد تشریف برد مسجد بعد از نماز [illegible]
فرمود [illegible] خدایا که [illegible] او عمل [illegible]
[illegible]
واصل شده [illegible] الهی ما عصیتک اذ عصیتک [illegible]
[illegible] در شفاء الصدور هست که [illegible] از فضلای [illegible]
[illegible] در حضور ایشان خواند که امام حسن فرمود [illegible]
مرحوم کلباسی [illegible] فرمود [illegible] امام [illegible]
فرمود [illegible] رحلت ایشان در سنه هزار و [illegible]
از علما [illegible] در شیراز مدفون اند یکی جلال الدین محمد مولوی رومی
صاحب کتاب مثنوی است در روضات است که سعدی در زمان [illegible]
بود رفت نزد ملای رومی یک روز پیش خود گفت من غزلی [illegible]
مثنوی بگویم گفت [illegible] بر آید [illegible] هر چه [illegible]
مصرع دیگر [illegible] چون رفت نزد ملای رومی اول [illegible]

ملا زد گفت   عرصه اگر این عالم بهم برآید   فلک
دیگر عالم را کرد از عدم برآید   سعدی تعجب کرد اعتقاد
کامل بصفای خاطر ملا پیدا کرد   استاد شعرا سعدی یکی از ارکان اربعه ملک فصاحت و بلاغت والله گویند
ارکان اربعه   شیخ سعدی حکیم فردوسی ظهیر الوری
شیخ نظامی است   و سعدی را بلبل هزار دستان خوانند
و دیوانش را نمکدان شعرا گفته‌اند   قاضی نور الله
در مجالس المؤمنین اصرار دارد که سعدی شیعه بوده است و
بعضی اقوالش را حمل بر تقیه کرده است   شیخ عجمی اشعار عربی
خوبی انشاء کرده که استادان شعرای عرب قدرت ندارند
بلغ العلی بکماله الخ گوید   سعدیا گر عمر بدار آخرت
بعد مصطفی مولای ما الاعلی الخ   منم از جان
شدم مولای حیدر   امیرالمؤمنین شاه صفدر
علی گویند خدا اینک تو خوانند   با مرحق ولی کردش پیمبر

چو پنجاه عمر از حد در گذشت   مزن دست و پا کاتب از سرگذشت
چو شیب در آید بروی شباب   شبت روز شد دیده بر کن ز خواب
چو باد صبا بر گلستان وزد   خمیدن درخت جوان را رسد
نزیبد ترا با جوانان چمید   که بر عارضت صبح پیری دمید
دریغا که فصل جوانی گذشت   بلهو و لعب زندگانی گذشت
دریغا که بگذشت عمر عزیز   بخواهد گذشت این دم چند نیز
صرف مردانه دو دست الخ   ابد العلام شاه جهان باشی
دوران عمر که ما وقف خوش بود   رسید بخت شکفته و بماند و نقش بود
کاتب گوید حکیم مثل خواجه نصیر الملة والدین طاب ثراه تحقیق
طرد کرده و مود کرفیم قبل از این بعض اشعار و تقیه بوده
دیگر بعد از شیعه محتمل گفتی   استان کرده است ادبیاتی در زبان
مهر شیعه امیرالمؤمنین   پس در بغداد درگذشت رجب
بازدند که بماند

من جمله از قرها

۲۲۴

من جمله از قبر بار شعرا در شیراز قبر ملا محمد حسن شیبانی است که این اشعار از اوست
در حضرت تو از این سیاه آورده‌ام   طاعت نبود بار گناه آورده‌ام
تو سعیدم از آن در که حمید ساز   زیرا که تو بتو بناه آورده‌ام
این اشعار و حالت ترجیع گفت
من جمله نظامی است   ابو محمد صاحب داستان خسرو شیرین و مجنون
و مخزن الاسرار ظاهراً شیعه بوده از اهل گنجه است و مرکز گنجه از
بلاد ایران است   و ایلات از بلاد قفقاز است   مثل شمخال و
قراباغ و شکی   اشعار بسیار بکلیه دارد   مطران بطالب مثل

هلالی کودکی و خود پرستی   جوانی گو خطا بود و مستی
چه از سی در گذشتی یا که از بیست   همیشه بد بود چون غافلان زیست
نشاط عمر باشد تا چهل سال   چهل رفته فرو ریزد پر و بال
پس از پنجاه نباشد تندرستی   بصر کند نیز گردد پای سستی
چو شصت آید نشست آید پدیدار   چو هفتاد آید افتد آلت از کار
بهشتاد و نود چون در رسیدی   بسا رحمت که از گیتی کشیدی
وز آنجا گر بصد منزل رسانی   بود مرگی بصورت زندگانی
زیعقوب شد اما گوشت گفت تو کمی   جنون زین قلعه بیرون بار از اوست

در حکایات عالم بزرگ از علما نقل فرموده که انسان از حین تولد تا سی و چهار و از آن حد تا چهل یک حال میماند از چهل تا پنجاه همه
سال نقصان در قوای انسانی پیدا میشود و از پنجاه تا شصت هر
ماهی نقصان در قوی پیدا میشود و از شصت تا هفتاد هر هفته
نقصان پیدا میشود از هفتاد تا هشتاد هر روز نقصان پیدا میشود
از هشتاد تا نود هر ساعت نقصان پیدا میشود و از نود تا صد هر لحظه
نقصان در قوی پیدا میشود   کاتب عبد الغفور رومی العفو عنهم
والصدق تقیامهم فعلاً از هفتاد و هشتاد میروم مگر حضرت اکرم الاکرمین
نیاه بدهد که در عقبات لشکرات بعد چه خواهد شد در دعای
الله مرحمت منک الملک

بسم الله تعالی چند حدیث در قضاوت امیرالمؤمنین و مطاعن عمر است

اول دو نفر در سفر با هم رفیق شدند چنانچه در تهذیب است
وقت غذا خوردن یکنفر در سفره اش پنج قرص نان بود یکنفر دیگر
سه قرص شخص دیگر از بوده عبور میکرد باو تعارف کردند آمد
آن هشت قرص نان را با هم خوردند وقتیکه خواست برود
هشت درهم کنار سفره گذارد و رفت صاحب سه قرص نان گفت
این وجه را نصف میکنیم صاحب پنج قرص گفت بلکه پنج درهم
مال من باشد سه درهم مال تو آخر آمدند خدمت حضرت امیر علیه السلام
حضرت هفت درهم داد بصاحب پنج قرص و یکدرهم هم داد به
صاحب سه قرص فرمود آیا تمام هشت قرص نان را هر سه بقدر
یکدیگر نخوردید عرض کردند بلی فرمود پس هر یک از شما سه قرص نان
خورده اید الا ثلثی پس شخص سوم از دارنده سه قرص یک ثلث
نان خورده و از صاحب پنج قرص دو نان و یک ثلث خورده
عوض هر ثلث نان یکدرهم داده میشود   دوم در کتاب تهذیب که
از کتب اربعه است شخصی پایش در قید بود قسم خورد تا وزن
این قید را ندانم از جای برنخیزم آمدند خدمت حضرت امیر علیه السلام
عرض کردند آیا چاره هست برای رفع قسم حضرت فرمودند پای
خود را با قید میان ظرف آبی بگذارند که آب در ظرف بالا گیرد
بعد آهن قید را بالا بکشند عوض قید آهن بریزد تا آب مساوی
اول شود که در اول با قید تا کجای ظرف بود تا بجای آب
بریزد بعد آهن را بکشند معلوم میشود وزن آهن قید
سوم در کتاب فقیه که نیز از کتب اربعه است از حضرت
باقر سلام الله علیه روایت کرده مردی در زمان حضرت امیر علیه السلام

از دنیا

از دنیا رفت پسری داشت و بنده ای هر یک ادعا میکردند که من
پسر مرد متوفی هستم دیگری بنده است آخر او را دعوا خدمت حضرت امیر
بمحاکمه حضرت فرمود در دیوار مسجد دو جا را سوراخ کنند و بگوید
بزنند هر یک از این دو سرشان را میان سوراخ ببرند پس
بقنبر فرمود شمشیر بکش آهسته فرمود و در حقیقت گفتم اضرب عنق
بعد فرمود برای گردن بنده را آنکه بنده بود سرش را بیرون کشید
حضرت فرمود این بنده است دیگری پسر میت است   الخامس در کتاب
ارشاد مفید است که دو زن در خلافت عمر ابن خطاب نزاع کردند
در باره طفل هر یک ادعا میکردند طفل از من است بلکه با هم
نزاع شدند آمدند نزد خلیفه و او متوسل گشت بحضرت امیر شد حضرت
آن دو زن را طلبید هر قدر موعظه فرمود فایده نکرد فرمود یک
اره حاضر کنید زنها گفتند برای چه فرمود نصف کنیم بهر یک
از شما نصفش بدهیم ناگاه یکی از زنها گفت یا امیرالمؤمنین من از حق خود
گذشتم بده باو حضرت فرمود الله اکبر این پسر از تو است
که برای او رقت کردی بعوض شدی و دیگری هیچ اقرار کرد   السادس در کتاب
مطالب السؤال است در خلافت امیر هفت نفر با هم بسفر رفتند در
مراجعت شش آمدند آن یکنفر نیامد عیالش آمد پرسید گفتند خبر ندارم
آمد خدمت امیرالمؤمنین عرض کرد گمانم این است اینها شوهرم را
کشته اند شهود ندارم اینها را استنطاق نمائید حضرت همه
اینها را طلبید فرمود هر یک را در یک زاویه مسجد نگاه دارند
هر یکنفر را هم موکل بگذارید که مبادا با رفقایش صحبتی نماید بعد
طلبید یکنفر از اینها را از حال آن مرد سؤال کرد منکر شد حضرت
بصدای بلند فرمود الله اکبر چون آن پنج دیگر صوت مبارک حضرت

حضرت امیر علیه السلام شنیدند کمان کردند که حقیقت اقرار کرده
بعد که اینها را طلبید همه یک یک اقرار کردند ان شخص اول
عرض کرد منکه اقرار نکردم فرمود اینها شهادت دادند که
تو هم بودی و شریکی پس حضرت حکم الهی را جاری فرمود کاش
شاید حکم از آن بهاف دیه باشد چرا که نفسی را برای یکنفر
نمیکشند علما میدانند الحمد در کار از کلاب قضاء المسلمین
در خلافت عمر زنی طفل خود را بالای پشت بام گذارد طفل
با دست و پا رفت بالای ناو بام نشست مادر پیش هر چه کرد
نیامد عاجز شد میزد اقارب طفل هم گریه میکردند آمدند نزد
عمر او هم متحیر ماند گفت ما لهذه الا علی ابن ابی طالب
حضرت تشریف آوردند بان طفل نظر فرمود گفتند که عهده خود
بعد فرمود طفل دیگر مثل خودش بیاورید آن را طفل بالا بگذارند
نظر کردند با هم حرف زدند پس آن طفل را بالای ناو بام
آمد پیش بام اهل مدینه خوشحال شدند مثلش دیده
بعد از امیر علیه السلام پرسیدند که آن دو طفل با هم چه گفتند که آمد پائین
بام فرمود اول آن طفل بالای ناو بام نمی سلام کرد مهر خود
گفتم بی در حرم الکیف ندارد گفتم طفل دیگر مثل خود بیاور تا
زبان طفل با او حرف بزند گفت یا اخی ارجع الی
السطح ولا تحزن قلب امک وعشیرتک بیوفتی درجواب
گفت برادر بگذار مرا قبلا از اینکه بالغ شوم و شیطان رجیم
مسلط شود هلاک شوم طفل گفت پایان گفت بیا پشت بام
شاید تو بالغ شوی خدا و نه از صلب تو بیرون آید
که دوست داشته باشد خدا و رسول را و جمیع رسول الله که علی ابن
ابی طالب باشد پس آن طفل بگریه هدو توسط من بیاید

در مناقب شهر آشوب جوانی آمد نزد عمر ابن خطاب گفت پدرم
وفات کرد من طفل صغیر بودم اموال پدرم نزد تو آورد و دند
مال مرا رد کن عمر صیحه بر زد او را طرد کرد آن جوان بیرون
رفت شکوه میکرد که دادا از خلیفه که حضرت امیر رسید فرمود
او را بیاورید مسجد تا امر او معلوم شود آوردند حضرت از
او تفصیلا سؤال فرمود پس فرمود حکم خواهم کرد که خدا و ند
از فوق آسمانها حکم فرموده باشد و حکم میکند بان ملکی
که خدا از زنده باشد او را بعلم خود بعضی از اصحاب فرمود
بیا و کلیل حاضر کن تشریف بردند بر قبر پدر آن جوان فرمود قبر را
بشکافند بکشند از اضلاع و پیچ انهای دیده او بیرون بیاورند
آوردند حضرت فرمود که بکی از آن ضلع را و استشمام کن گفت
بابو بد خون از منفذ دماغ او جاری شد فرمود این جوان
اولاد این میت است عمر گفت از آمدن خون مالی بابا تسلیم
شود فرمود که او اجری بان مال نیست هر چند این جوان را اکثر
دیگران استشمام نمایند هر که استشمام کرد خون نیامد با نان
دادند بان جوان با استشمام کرد خون جاری شد پس مال بابا او
گرفت تسلیم آن جوان فرمود الحمد در مناقب است نیز وقایع
آوردند نزد در بیان کربلای خود را کشته بود حضرت تشریف
فرمود تو کشتی مولای خود را عرض کرد بلی فرمود چرا کشتی عرض
کرد با من عمل قبیح کرد حضرت با اولیاء مقتول فرمود بروید
سه روز دیگر بیائید و بعد فرمودند این بنده را تا سه روز
بعد از سه روز بگو اولیا مقتول حاضر شوند چه سه روز گذشت
اولیاء مقتول حاضر شدند حضرت عمر با او رسید با خود آورد
امر قبر مقتول فرمود میت خود را از قبر بیرون آورید دیدند نیست
است اما تفتیش قبر کردند سه مرتبه حضرت عمر فرمود قرآن
بخدا قسم دروغ نگفتم شنیدم از ابن عم رسول خدا فرمود هر

از حضرت که عمل کنند عمل قوم لوط را و بهمان عمل از دنیا روند
بعد از دفن سه روز بیشتر در میان قبر نماند که ملحق شود بقوم لوط
و محشور شود با ایشان — در بحار از جمعی از مفسرین نقل از جامع
و غیره نقل نموده که جمعی از یهود آمدند خدمت امیر المؤمنین ع
عرض کردند بما خبر ده از اصحاب کهف که در قرآن

ولبثوا فی کهفهم ثلث مائة سنین وازدادوا تسعا
یعنی اصحاب کهف در کهف و غار خود سیصد سال ماندند و نه
زیاد کردند ۹ سال و این مخالف تورات ما است فرمود که
مخالف نیست اینکه معتبر در نزد یهود سنه شمسی است و نزد عرب
سنه قمری است و تورات نازل شده بلسان یهود و قرآن
نازل شده بزبان عرب سیصد سال شمسی سیصد و نه سال
قمری است — ظاهر این است سنه شمسی در هر سال نه روز زیاد
تر است از سنه قمری و ایشان مخالف ظاهر آیه مبارکه است
پس کاتب گوید من مقصدم باید عطف بدهم با اصل این

ولکن باید دانست که علمای هیئت گفته اند که سنه شمسی
سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و پنج دقیقه و
ثلث یک ثانیه است و سنه قمری سیصد و پنجاه و چهار روز است
چون علما سنی تمام است و شش ماه با ماه ناقص و تفاوت
مابین دو سنه تقریبا یازده روز میشود و شش ساعت
پس هر سه تقریبا هر سی و سه سال قمری سی و دو سال شمسی میشود
و هر صد سال قمری نود و هفت سال شمسی میشود پس سیصد
و نه سال قمری سیصد سال شمسی میشود تقریبا — تنبیه
مشرفیاب شده خدمت حضرت امیر عرض کرد و علمنی
من اقل عدد ینفتح منه الکسور التسعه حضرت
بداهتا فرمود اضرب ایام اسبوع علی فی ایام سنتک

فی ۸۷

فرمانا که حاصل ضرب هفت در سیصد و شصت است و ۹

در انساب نقل است که سه نفر بودند در قبیله از عرب یک خواهر داشتند
خواهر گفت شد با هر چه از مال دنیا که خدا با شما بدهد هیچ جزء از او مضایقه
نمیکنم بشرط اینکه هر یکی بغیرت بمانید خواهر قبول کرد با اینکه
روزی از عقب حیوان چیزی که در آن نزدیکی بود که تنها بود کنه
غافلی ابو حسن قیصر کلام بزرگ شد آن علقه و کرم آنها حل داد
پیدا شد برادرها کاکل کردند خواهر [illegible] شد و چهل روز
گفتند چرا با ما خیانت کردی این ننگ بالا رفته [illegible] برادران
نوزادها غضبی چه بود که تو خدمت برادرها یک معاد [illegible] دنیا کار
احرام در نسبی هر چه قسم خورد برادرها قبول نکردند قصد قتل او
نمودند بعضی از برادرها گفتند بریم در کوفه خدمت امیر المؤمنین با
الله آن حضرت حکم الله کنند آوردند حضرت فرمود طشتی حاضر نمودند

و این طشت را پر از حمات و موشک گوشت نماید امر فرمود
آن زن رو و میان طشت بنشیند رفت نشست پس همه آن
علقه و کرم فوری از آن موشکهای گوشت بوی استشمام
نمود از جوف زن بیرون آمد مردم گفتند یا علی انت ربنا
الاعلی حضرت صیحه زد از این فرمود توبه کنید من از بعد
شنیده بودم الفقه در بحار از کتاب فضائل الشیعه از
عمار گفت من خدمت امیر بودم ناگاه صدای عظیمی شنیدم که
گویا جامع کوفه بهم زده حضرت فرمود عمار برو ذوالفقار
مرا بیاور بعد برو [illegible] ان ظلم زن در باب ناقه
ظلم کند عمار گفت رفتم دیدم این داد و فریاد از اینجاست مردی
عنان ناقه زنی را گرفته میگوید ناقه من است گفت امیر
امیرالمؤمنین تو را نهی میکند از ظلم کردن بان زن [illegible]
علی برو کار خود کن را اصلاح کند دستش را از خون مسلمانها
بشوید که در بصره کشته است عمار آمد خدمت حضرت حرف آن
ملعون را عرض کرد حضرت برخواست در حالت غضب آمد فرمود ای
وای بر تو دست از زن ناقه خود را ببرد عرض کرد شتر مال من است
بچه [illegible] و شهود میخواهی مال را بان بدهی فرمود شاهدی خواهی
شهادت داد که احدی نتواند او را تکذیب کند فرمود ای
ناقه خود شهادت بده آن ناقه بزبان فصیح عرض کرد
السلام علیک یا امیرالمؤمنین مدت [illegible] خورده [illegible]
مال [illegible] زن [illegible] حضرت بان زن فرمود شتر را بردار
برو پس [illegible] ضربت آن ملعون [illegible]
در فروع کافی از حضرت صادق سلام الله علیه روایت کرده
جوانی را در میان خرابه دیدند کارد خون آلوده در دستش و هم
کشته شده در مکان افتاده مردم آن جوان را گرفته خدمت حضرت امیر
آوردند قضیه را عرض کردند حضرت بان جوان فرمود چه میگوئی
تو بی قابل

تو بی قاتل آن کشته عرض کرد بلی فرمود حالا که خود مقر شد او را
ببرید قصاص کنید [illegible] شخصی آمد که او را نکشید
بیائید امیر ما [illegible] شخصی بود در
امیر عرض میکند یا امیرالمؤمنین بخدا قسم قاتل آن شخص منم
نه این جوان حضرت بان جوان فرمود تو چه [illegible] اقرار
کردی بقتل او عرض کرد با این شهود [illegible] داخل خرابه بودم با
مقتول خون آلود [illegible] ایستاده بودم چگونه انکار کنم
که کسی از من قبول نمیکرد من در پهلوی آن خرابه [illegible]
مرا [illegible] گرفتند [illegible] کشته [illegible] دیدم [illegible]
تعجب [illegible] که این مردم [illegible] خدمت [illegible]
فرمود [illegible] حکم کنید [illegible] فرمود
[illegible] قاتل است لکن چون [illegible] داده [illegible]
واقع [illegible] کرده [illegible] احیا النفس [illegible] احیا الناس جمیعا
[illegible] کشید [illegible] مقتول را از بیت المال [illegible]
در روضه الجنان از ابو الفتوح رازی نقل کرده [illegible]
از عمر بن الخطاب سؤال کردند از شهوت آدمی گفت مرد یک سهم
از ده سهم دارد و زن نه سهم گفتند پس چه شده که از زنها باید
[illegible] یک شوهر باشد لا غیر لکن از مردها چهار عقدی و متعه مطلقا
[illegible] شد عمر عاجز ماند از جواب رفتند خدمت حلال مشکل
حضرت فرمود طشتی آوردند بعد فرمود هر یک از [illegible]
[illegible] بیا و [illegible] میان این طشت [illegible] فرمود حالا هر زنی
[illegible] خود را [illegible] عرض کردند [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] است [illegible] اولاد و میراث [illegible]
با اینحال [illegible] باشند مرد [illegible] و زنان [illegible]
[illegible] حکم [illegible] در کار حکیم [illegible]
[illegible] این بود که [illegible] اولاد [illegible] حضرت جواب
[illegible] که امروز [illegible] ناچار [illegible]

در مناقب از اصبغ ابن نباته نقل میکند پنج نفر را در زمان عمر آوردند
نزد عمر خطاب او گفت ببرند این پنج نفر را سنگسار کنید
امیر فرمود عمر خطا کرد بهمه یک حکم نیست اولی را
او رو زدند فرمود گردن زنید دومی را فرمود سنگسار کنید سوم را
فرمود حد زنید چهارم را فرمود نصف حد زنید پنجم را
فرمود تعزیر کنید عمر عرض کرد که یا علی این حکم مختلف فرمود
علی اولی چون یهودی ذمی بود با زن مسلمه زنا کرده بود و خارج
شده بود از ذمه اسلام این بود باید گردنش را زد دومی چون
مرد زن بود محصن لذا امر بجلد شد حد تازیانه سومی چون
غیر محصن بود امر شد بنصف حد چهارم چون بنده بود
امر بنصف حد شد بجای تازیانه پنجم چون دیوانه بود لذا
امر شد بتعزیر عمر گفت خطا نیست در آن امت که تو مباشی
الخ در مناقب از حضرت صادق روایت میکند عقبة
ابن ابی عقبه چون از دنیا رفت امیر المؤمنین با جمعی از
اصحاب و عمر خطاب بجنازه اش حاضر شدند حضرت بغلام
عقبه فرمود عقبه از دنیا رفت عیال تو بر تو حرام است مباد
با او مضاجعه نمائی عمر عرض کرد یا علی تمام قضایای تو عجب
ولی این عجب است کسی بمیرد زوجه دیگری بر زوجش حرام شود فرمود
علی این غلام زوجه حره دارد که زوجه او وارث عقبه است
و الیوم بعض از شوهرش مملوک این زوجه شده و تزویج این
زن بعبدش حرام است تا وقتیکه زوجه اش او را آزاد
کند بعد زوج آزاد شده او را تزویج کند و تعزیر
لقد کتموا آثار آل محمد محبیهم خوفا و اعداهم بغضا
فابرز من بین الفریقین نبذة بها ملاء الله السموات و الارض
در عالم امکان بعد از پیغمبر آخر الزمان اعلم از علی ابن ابیطالب
نبود خلاصه کسی نبوده و نیست فضایل او را در بیان آن بلون
در رد کشف الحق علامه حلی گفته انکار فضایل آل محمد
کانکار

کالکار رحمة البحر و سعة البر و نور الشمس و جود السحاب
و سجود الملائکة لا مزیة له الا الاستهزاء بمنکره و کیف
یمکن انکار فضل جماعة عدهم معدن النبوة و خزینة العلم و حفظة
آداب الفتوة و افضلیه علی مسلم باعتراف الصدیق
الله قال اقیلونی ولست بخیر منکم و علی فیکم و المنقول
عن الفاروق انه قال فی مواضع لولا علی لهلک
عمر و قال ایضا نعوذ بالله من قضیة لیس فیها ابو الحسن
کاتب گوید در جزو های گذشته مختصری از حالات ابن ابی الحدید
نوشتیم که از بزرگان علمای عامه بوده و در شرحش و مقدمه
ابن ابی الحدید در مقدمه شرح نهج البلاغه میگوید ما اقول فی رجل اقر له اعداؤه و خصومه بالفضل و لم یمکنهم جحد مناقبه و لا کتمان فضائله فقد علمت انه استولی بنو امیة
علی سلطان الاسلام فی شرق الارض و غربها و
اجتهدوا بکل حیلة فی اطفاء نوره و التحریض علیه و وضع المعایب
و المثالب له و لعنوه علی جمیع المنابر و توعدوا مادحیه
بل حبسوهم و قتلوهم و منعوا من روایة حدیث
یتضمن له فضیلة او یرفع له ذکرا حتی حظروا ان یسمی احد باسمه فما زاده ذلک الا رفعة
و سموا و کان کالمسک کلما ستر انتشر عرفه و کلما کتم تضوع
نشره و کالشمس لا تستر بالراح و کضوء النهار ان حجبت
منه عین واحدة ادرکته عیون کثیرة فهو راس الفضائل
و ینبوعها و سابق مضمارها تعبیر میکند نهج البلاغة فوق
بالغ القرآن میگوید انها دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق
بلکه اعجب از این چیز نیست که هیچ کس از علمای عامه
منکر فضائل امیر المؤمنین نشنیده کما اقتصر از او کسی نبوده ما دو حدیث
میگویند افضلیت منافات ندارد با مفضولیت از حیث کثرت
ثواب اجر او بسیار اکثر ثوابا بود و اجرا از امیر المؤمنین و بیشتر
اجر اکثریت ثواب مترتب است بر علم و عمل و فتنه معلوم است
که افضلیت علما و عملا النه ثواب هم بیشتر است

محمد ابن طلحه شافعی در کتاب مطالب السؤال خود از عقیصا ابن عبدالله روایت کرده که گفت من در خدمت شعبی بودم سخنی سؤال کرد از شعبی که امیرالمؤمنین مراتب فضیلت حبیبه حضرت فرمود

قسمت الحکمه عشره اجزاء فاعطی علی تسعه اجزاء والناس جزء و حد و ابن در خبر دیگر فرموده اعطی علی تسعه اعشار العلم و انه لاعلمهم بالعشر الباقی امیرالمؤمنین فرمود لو کشفت لا و قرئت سبعین لغیر من تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم

فوق ان نقطه بالای فاء فوق ابدیهم
که درگاه تنزل الحق تسلیم ادنو بالی

ده محفل زنه رواق وارث ملکت
صحف اخترم ارشش جهت ناشه لعوت

کز سبع حواس و چار ارکان و سه روح
از زنده و عالم چه تو یک لیس ترست

ای مصحف آیات الهی روئیت و سلسله امر و لااقف لوت
مرجشمه زندگی لب دلجوت جواب تازعار فاب ارژوت

روزی امرم با اذلی و عمر ابن عبد عند امیرالمؤمنین در رحلت بود و آن دو بلند قامت بودند و امیر مستوی الخلقه عمر گفت یا ابالحسن انت فی بیننا کنون لنا حضرت مدا جنا فرمود اما ان لم اکن فکنتم لا

ولب با نمک معبر برلب او و شما خنک است بدا ملکم نفسی علی مطابق در خوان رحمت خدا یک نمک و کور است اسم مطابق است با کلمه صبح بالاطلاق بعض نافی ندارد اسم مطابق است با کلمه صبح که حضرت حقیقه فدا است الله مطابق است الحق یعنی علی مع الحق والحق مع علی حیثما دار الله مطابق است با اسلام با الف صاب بنی و با کلمه عطوف و شیعه او مطابق است با فرقه که بعد فرمود امت من هفتاد و سه فرقه میشوند حب علی ابن ابی طالب مطابق است با دین اسلام

اما ان

حاصبیم سوره حم

اما ان سه نفر غاصبین حق او ردی بهم با جالت رفع اولی مطابق است با آیه شریفه اما من المجرمین منتقمون لیث داولی با الخصوص مطابق است با زرق دوا و در ها لعضی مطابق است با کلمه منکر اول مفسده و دویم بالخصوص مطابق است با کلمه منکر الف مطابق با بیسر که انما الخمر والمیسر و سیوم با الخصوص مطابق است با شجره زقوم ان شجره الزقوم طعام الاثیم و کلمه یزید مطابق است با کلمه سجا و کلمه ابن زیاد مطابق است با زنا زاده بلی بعضی از کلمات در مطابقه قطع هم مناسبت دارد مثل ویودکی با آسوده کی و عبید با گناه و توبه با پشیمانی و علم با عمل و خواب با راحت و صبر با عقل و ریش با امل و صلح با نزاع و صباح با مساء و انجو با نفس کله عقرب با کاشان و اصفهان با بزرک و لعل با نکین و حساب با سهو الحق اشرف با جنت سرا و کوه سهان با دار القرار

در منبع مناحیه الوفراس است که شنیدم مکی از علمای حی خاکر گوید که در انجیل دیده ایم هر که سوره را بخواند که خالی از هفت حرف باشد خداوند جسد او را بر آتش جهنم حرام میکند است آن حرف ج خ ز ش ظ ف و ما طلب کردیم در تورات و زبور و انجیل نیافتیم که جمع یک از این حروف خالی شده تا در کتب خود چنان سوره ندیده اند خلیفه علما را جمع کرد از ایشان جواب ندادند فرستاد خدمت امام علی النقی الهادی سؤال نمودند حضرت فرمود او سوره حمد است عرض کردند حکمه خالی بودن این حروف در سوره حمد چه چیست فرمود اما ثبور است و جحیم جهنم است شاخیف است برای قوم است لیس شقاوت الظلمت فا فرقت یا آفت است کو هر احسنکه در آن از این حروف مانده اسم خیلی اسم خوب است مثل محمد و علی قیصر مسلمان شد والسلام

این کلام جد و حدیث شد

در کتاب کشف الغمه از محمد بن طلحه روایت کرده است که روزی حضرت
هادی سلام الله علیه از سر من رای به [illegible] بیرون رفت یکی از فقراء
[illegible] از اعراب آمد خدمت حضرت رسید گفتند بفلان جا
تشریف برده عرب آمد بآنجا قریه مشرف شد عرض کرد من مردی
هستم از اعراب کوفه [illegible] و پدرم از دوستان شما هستم
قرض زیادی بر من بار شده و کسی نیست بغیر شما که عرض
حال خود بنمایم [illegible] حاجت من حضرت فرمود مهم
تو حاجتی دارم که هر چه میگویم اطاعت کن عرض کرد چشم پس
[illegible] بخط خود [illegible] فرمود بر ذمه من است فلان مبلغ از
مال فلان که عند المطالبه بشما رد کنم داد باعرابی فرمود
[illegible] که رفتیم سر من رای تو بیا [illegible] در وقتی که جمعیت مردم
[illegible] باشند پس سختی از من مطالبه کن [illegible]
[illegible] مطالبه امر را مخالفت کن عرض کرد چشم آمد [illegible]
[illegible] خط امام نشان داد [illegible] مطالبه میکرد حضرت رفق و مدارا
[illegible] و جواب میفرمود [illegible] خبر به متوکل رسید سی هزار درهم
[illegible] حضرت [illegible] وعده [illegible] رسید [illegible]
[illegible] امام تمام آن وجه را باعرابی داد
[illegible] عذر خواهی کرد فرمود [illegible] و جه قرض خود را ادا کن [illegible]
[illegible] صرف نفقه عیالات نما عرض کرد [illegible] قربانت
[illegible] الله اعلم حیث یجعل رسالته
[illegible] حضرت رضا وارد حمام شد [illegible]
[illegible] شخصی که حضرت را نمیشناخت عرض کرد [illegible]
[illegible] حضرت او را [illegible] تمام کرد مردم [illegible]
[illegible] عتاب و خطاب کردند [illegible] قسم خورد که [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] مومن [illegible]

[illegible] دار المسلوک است که در سنه دویست و چهل و چهار متوکل ملعون
[illegible] یعقوب ابن اسحق ابن سکیت را که مؤدب اطفال او بود
[illegible] امام نحو و لغه و یکی از [illegible] بود پرسید حسنین بهترند یا
[illegible] و اولاد من پسر من معتز و مؤید را ابن سکیت از رو
[illegible] بیان راست گفت والله قنبر غلام علی علیه السلام بهتر از تو و من اولادت
متوکل امر کرد زبانش را از قفا بیرون کشیدند همان ساعت از این
دنیا رفت رحمة الله علیه او از اصحاب جواد و هادی بود و این
اشعار از اوست

مصاب الفتی من عثرة بلسانه ولیس مصاب المرء من عثرة الرجل
فعثرته فی القول تذهب راسه وعثرته فی الرجل تبرء عن مهل

[illegible] در سنه [illegible] چهل و شش و علی جراح از دنیا رفت در سنه
دویست و چهل و هفت منتصر متوکل و فتح ابن خاقان را بدار [illegible]
رسانیدند عمرش قریب بچهل سال بود صبح شد مردم گفت که
[illegible] ابن خاقان پدرم را بقتل رسانید منتصر او را بقتل آورد
[illegible] شش ماه بعد از پدر زندگی کرد که وفات یافت و منتصر اول
[illegible] داد مردم را بزیارت امام حسین بعد از منتصر مردم با احمد ابن
معتصم برادر متوکل ملقب بمستعین بالله بیعت کردند در سنه
[illegible] و پنجاه و [illegible] مستعین بالله با امر برادر زاده اش المعتز
بالله ابن متوکل بقتل رسانیدند در قبور شریفه در قزوین اول
شاه زاده حسین است در تاریخ گزیده حمد الله مستوفی نوشته است
که حضرت علی ابن موسی الرضا سلام الله علیه [illegible] با قزوین
تشریف آورده در خانه داود ابن سلیمان غازی نزول
فرمود و آن بزرگوار را پسری بود مسمی شاه زاده حسین در سن
دو سالگی آنجا از دنیا رفت دیگر سید جلیل صاحب کرامات
سید حسین ابن ابراهیم ابن محمد معصوم حسینی قزوینی صاحب
کتاب شرائع محقق مرقد شریفش در قزوین معروف است

[illegible] تاریخ رحلتشان هزار و صد و چهل و نه بوده [illegible] سید
علی محمد معصوم معاصر مجلسی اول بوده دیگر قبر منور مولی خلیل قزوینی
[illegible] الغازی آن بزرگوار فاضل و عالم متکلم محقق مدقق و ثقه
صاحب شرح کافی فارسی المسمی بصافی و شرح عربی [illegible]
[illegible] میرزا شافی و شرح عده در اصول و غیر اینها و لادتش
در قزوین سنه هزار و یک رحلتش هزار و هشتاد و نه رحمة الله علیه
دیگر رفیع الدین محمد ابن مولی فتح الله صاحب کتاب ابواب
الجنان فاضل و عالم و واعظ از تلامذه مولی خلیل
قزوینی رحلتشان در قزوین سنه هزار و هشتاد و نه دیگر
محمد ابن الحسن قزوینی مشهور به تا رضی الدین صاحب کتاب
[illegible] الحواشی [illegible] هم از تلامذه غازی
خلیل بودند دیگر احمد ابن محمد طوسی غزالی برادر امام
ابی حامد محمد غزالی صاحب احیاء العلوم کان واعظا
دیگر سکاکی محمد ابن عبدالرحمن قزوینی مشهور بخطیب [illegible] صاحب
تلخیص المفتاح در سنه هفتصد و بیست و [illegible] رباعی از او
در عامه صوف [illegible] زنار چه کوه در صومعه [illegible] دل [illegible]
[illegible] یک جهت و صد هزار [illegible]
[illegible] ملاتقی شهید را حاجی ملا صالح برغانی قزوینی در سنه هزار و
دویست و شصت و چهار هجرت [illegible] در مسجد [illegible]
شهیدش کردند [illegible] سید صاحب ریاض [illegible]
مرحوم حاجی ملا صالح [illegible] زیارت امام
حسین [illegible] در کربلا [illegible]
[illegible] خط [illegible] معروف [illegible]
[illegible]
در سجده یک نیزه بحلقوم شریفش زدند [illegible] سجده [illegible]
[illegible] نیزه زدند که یکی از آنها [illegible] مبارکش آمد [illegible]
رحمه الله [illegible]

قزوین باب من ابواب الجنة [illegible] هی الیوم فی ایدی المشرکین [illegible] ستفتح علی [illegible] فیها کانوا [illegible] والسلسلة [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

در بیان شرافت آباء و اجداد پیغمبر تا جناب عدنان اختلافی نیست
که جد بیستم حضرت است و از عدنان تا آدم اختلاف دارد
در حاشیه باب حادی عشر از فخر الدین طریحی نقل شده پدرهای
پیغمبر از آدم تا جناب عبدالله و عبدالمطلب پنجاه و یک پدر بوده بعدد
رکعتها و رکعات نمازهای یومیه از فرائض و نوافل که بعضی از
آنها انبیاء بوده اند و بعضی دیگر از اوصیاء و اولیاء بوده
و بعضی از آنها از ملوک و سلاطین بوده اند بعدد نمازهای فریضه
و تمام اینها مؤمن و موحد بوده اند بنص قرآن الذی یراک
حین تقوم و تقلبک فی الساجدین امین الاسلام مرحوم
ابوعلی فضل ابن حسن ابن فضل طبرسی در ذیل آیه شریفه اذ قال
ابراهیم لابیه آزر میفرماید آزر جد امی حضرت ابراهیم است و نام پدر
آن حضرت و والد ماجد ابراهیم تارخ است و این متفق علیه و اجماع
علمای امامیه است و شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه القمی در رساله
اعتقادات خود همین فرمایش فرموده ملکه قائلند که جناب
عبدالمطلب حجة خدا بوده و ابوطالب وصی او بوده
دارای دو ذبیحین یکی عبدالله و یکی اسمعیل است حضرت رسول ص
برادر و خواهر نسبی نداشت ولکن رضاعی داشت علی المشهور اولاد عبدالله و حمزه
و مرضعه در اشعه یکی ثویبه اعلام کنیز ابولهب بود چند روزی آمنه منحصر به پیغمبر بوده
پیغمبر را شیر داد دوم حلیمه سعدیه

و جناب زبیر و ابوطالب برادر تنی ابوینی حضرت عبدالله بودند
و جاریه ثوبیه یک پسر [...] داشت مسروح [...] و قبلا هم
چند روزی جناب حمزه ابن عبدالمطلب را شیر داده بود چنانچه
در تاریخ گزیده است و ثقة الاسلام قمی در منتهی الآمال
مرقوم داشته حضرت امیر عرض کرد به پیغمبر دختر حمزه را تزویج
فرمایید حضرت فرمود مگر نمیدانی آن دختر برادر رضاعی
من است چهار سال قبل از تولد پیغمبر حمزه بدنیا آمد
ولی ثوبیه بعد از پیغمبر ابی سلمة ابن عبدالاسد را شیر داد
و او شوهر جناب ام سلمه بود بلکه محمد حسن خان اعتماد السلطنه
نوشته است ثوبیه عبدالله ابن جحش را هم شیر داده حضرت
از حلیمه سعدیه یک برادر و دو خواهر رضاعی داشت ابی ذؤیب
پدر حلیمه بود و شوهرش حارث ابن عبدالله العزی بود و [...]
در شهادت آن یک پسر و دو دختر رضاع پیغمبر یکی عبدالله
و یکی انیسه و دیگر حذافه و بعضی عثمان ابن مظعون
قرشی را برادر رضاعی پیغمبر خوانده اند و لکن از آمنه
شیر نخورده و حضرت هم از مادر او شیر نخورده بلکه ممکن است
ثوبیه و یا حلیمه او را شیر داده باشند و هم ابوسفیان ابن
حارث ابن عبدالمطلب را ثوبیه شیر داده پس معلوم شد که
برادران رضاعی پیغمبر از این قرار است حمزه ابوسفیان
ابن حارث ابوسلمه عبدالله ابن جحش عثمان ابن مظعون
و والده جناب عبدالمطلب سلمی بنت عمرو خزرجیه بود
که عروسی سلمی و هاشم در مدینه شد در غزه شام هاشم از دنیا
رفت

[...] دنیا رفت در دفتر بزرگ [...] نوشته ام و جناب مطلب برادر هاشم [...]
جناب عبدالمطلب که شیبة الحمد نام داشت فرزند هاشم است از سلمی
[...] که مطلب آمد به مدینه بعد از فوت هاشم
شیبة الحمد را [...] برد وقت بردن برادرزاده را در ردیف خود سوار کرده بود
المطلب [...] است لذا معروف شد بعبدالمطلب و این جناب
چاه زمزم را کند و احیا کرد چون [...] بود نذر کرد که ده پسر خدا بدهد
یکی را قربانی کند

و این عبدالمطلب در مکه دهم ربیع الاول [...] هشتم ولادت پیغمبر از دنیا
رحلت فرمود باقی ماند از او ده پسر ابولهب که اسمش [...]
و حارث و عباس و ابولهب و عبدالله پدر پیغمبر و زبیر
و مجید و ضرار و مقوم و حمزه [...] امیمه بره عاتکه صفیه اروی ام الحکیم [...]
[...] اولاد عباس است ابراهیم امام و ابوالعباس عبدالله سفاح و منصور [...]
[...] محمد ابن علی ابن عبدالله عباس ابن عبدالمطلب و عبدالله سفاح اول
خلیفه بود از بنی عباس که در [...] از دهم ربیع الاول سنه ۱۳۲ صد و
با او بخلافت بیعت نمودند در دفتر [...] المعارج ص ۲۳۶
در اثنا آن تولد علی ابن عبدالله عباس [...] بنی عباس مفصل
نوشته ام که [...] بودند هر گاه اولاد عباس با اولاد
حارث ازدواج کنند دولت [...] بنی عباس منقرض خواهد شد
و خلفای بنی عباس سی و هفت نفر بودند مدت خلافتشان
تقریبا پانصد و [...] سال بوده و آخر ایشان مستعصم
بالله بود که [...] هلاکوخان [...] چنگیز خان [...] به راهنمایی
خواجه نصیرالدین طوسی و وزیر مستعصم [...] اولاد [...] شدند

و ماده تاریخ همه خون است که شیعه [illegible] در آن وقتی که مال و عرض خون بود

زهجرت ششصد و پنجاه و شش بود — در کتاب مدح [illegible] جلد [illegible]

ص ۱۱۵ می‌نویسد مؤید الدین ابو طالب محمد بن محمد بن علی علقمی

بغدادی از شیعیان امیر مؤمنان علیه صلوات المنان بود و وزیر

مستعصم عباسی بود در سال ششصد و پنجاه و شش ۶۵۶ هجری

نزاعی شد بین طائفه شیعه چه در محله کرخ بغداد بودند با طائفه

سنیها پس ابوبکر رکن الدین پسر مستعصم محض تعصب با عامه همراهی کرد

حمله بردند بمحله کرخ [illegible] قتل و غارت کردند بلکه استباحه

اعراض ایشان نمودند ولی مطلب راس علقمی فوق الطاقه گران آمد

در خفیه هلاکو خان را دعوت به تسخیر بغداد و عراق عرب نمود که

در دائرة المعارف است که طرز دعوت این بود مردی را [illegible]

سر او را تراشیدند در جای دقت بعد مطلب را با سوزن [illegible]

حال [illegible] سر او روئید بعد سرمه [illegible] مطلب را تحت [illegible]

نگاه داشت نامه‌ای [illegible] بلند شد [illegible] فرستاد

نزد پادشاه تتار هلاکو خان گفت وقتی که رسید [illegible] سر او را

تراشیدند تراشیدند خواندند حاصل [illegible]

[illegible] و [illegible] همراه در آخر نوشته بود

اقطعو الورقه [illegible] گاغذ را پاره کنید فوری گردن [illegible]

زدند

و [illegible] است که آیا بنی امیه و بنی هاشم با یکدیگر [illegible] هستند یعنی در

اعلا جد یکی می‌شوند یا خیر بعضی تصور نمایند بنی عبد شمس بنی هاشم

ابن عبد مناف است که از زوالده [illegible] عاتکه بنت مره سلیمیه

بازادر بنی عبد الشمس جد بنی امیه توام به دنیا آمدند انگشت یکی به

پیشانی دیگری چسبیده بود خون جدا کردند خون جاری شد [illegible]

گفته شد یعنی اولاد این دو برادر همیشه خون ریزی خواهد شد و

خلفای بنی امیه [illegible] عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیة بن

عبد الشمس چهارده نفر بودند اول معاویه ابن ابی سفیان ابن حرب

ابن امیة ابن عبد الشمس و آخرشان مروان بن حکم ابن ابی العاص

بن امیه بن عبد الشمس ابن عبد مناف بود که مروان حمار [illegible] گفته

معاویه [illegible] ربیع الاول سنه چهل و [illegible] هجری بخلافت [illegible]

[illegible] است بلکه عبد الشمس جد بنی امیه [illegible] بود

[illegible] آورده بوده [illegible] او بود [illegible] نسبت داده

[illegible] در شرح نهج نقل می‌کند که [illegible] در جواب

نامه معاویه نوشت اما قولک انّا بنو عبد مناف

فکذلک نحن ولکن لیس امیّة کهاشم ولا حرب کعبد المطلب

ولا ابو سفیان کابی طالب ولا المهاجر کالطلیق ولا

الصریح کاللصیق ولا المحق کالمبطل ولا المؤمن کالمدغل

[illegible] لصیق و [illegible] معلوم [illegible] بنی امیه خود [illegible]

و لصیق بوده [illegible] واقع [illegible] بوده اند و وقتی که

اعتراض کردند [illegible] امام حسن [illegible] کردی فرمود [illegible]

[illegible] بنی امیه [illegible]

[illegible] جبرئیل حاضر شد سوره قدر آورد یعنی

قدر بهتر است از سلطنه هزار ماه بنی امیه [illegible]

[illegible] کردم [illegible] بدون کم و زیاد [illegible] سلطنه بنی امیه

و عامه گویند عثمان که خود را خلیفه سوم میدانند پسر عفان بن ابی العاص
ابن امیه ابن عبد الشمس بن عبد مناف است که در سال ششم از
عام الفیل متولد شد و در روز جمعه هیجدهم ذی حجه سنه سی و پنج
هجری بقتل خود در مدینه کشته شد و مادر عثمان اروی بنت کریز
ابن ربیعه ابن حبیب ابن عبد الشمس بود پسر عبد مناف
و عموی پدر او حکم ابن ابی العاص پدر مروان بود که
پیغمبر او را لعنت فرمود و از مدینه اخراج فرمود و حکم به طائف
بطایف تا زمان خلافت عثمان او را به مدینه آورد و در
سی و یک هجری حکم بدرک در رفت شد و عموی دیگرش مغیره
ابن ابی العاص بود که پیغمبر خونش را هدر فرمود و عثمان
او را پناه داد و بعد از غزوه احد سر حمزه در جای خود است
در بعضی از زیارات ماثوره مثل زیارت عاشورا
لعن بنی امیه قاطبه وارد است لکن بعضی از آنها خوب بوده
که در جبار ذم اینها مستثنی است یکی سعد الخیر ابن عبد الملک
ابن عبد العزیز ابن عبد الملک بن مروان ابن حکم ابن ابی العاص
ابن امیه بن عبد الشمس است در [illegible] از اختصاص شیخ
مفید روایت کرده که سعد الخیر را [illegible] عمر ابن عبد العزیز
وارد شد بر حضرت باقر گریه میکرد فرمود چرا گریه میکنی
عرض چرا نکنم و حال آنکه از شجره ملعونه ام حضرت فرمود
تو اموی نیستی [illegible] قول خدا را که فرمود من تبعنی
فهو منی حضرت او را سعد الخیر نامید و دیگر محمد بن ابی
حذیفه ابن عتبه بن ربیعه بن عبد الشمس است که عتبه جد
او در بدر [illegible] دار مشرکی بود که امیر المومنین او را
با برادرش شیبه و پسرش ولید بدرک واصل فرمود

و عمه رسول هند جگر خوار بنت عتبه زوجه ابو سفیان مادر معاویه بود
مع ذلک از شیعیان بود و عامل حضرت امیر بود در مصر معاویه
پسر عمه [illegible] تا [illegible] میکرد به او [illegible]
امر مصر با مارت او بیعت کردند بعضی بیعت نکردند مثل قاتل محمد
ابن ابی بکر و غیره معاویه در رفتن [illegible] آمد بر مصر که [illegible] محمد ابن
ابی حذیفه را گرفت حبس کرد و بعد از جنگ صفین او را کشت
از جمله خالد ابن سعید است که از یاران حقیق امیر المومنین بود از [illegible]
نفر بود که آمدند مسجد با ابوبکر احتجاج کردند و او را رسوا کردند اول [illegible]
خالد بود [illegible] و از اولاد قصی جد [illegible]
[illegible] زبیر نام اند یکی زبیر عوام ابن خویلد که برادر [illegible]
[illegible] عامه او را و عثمان عفان را از عشره مبشره [illegible]
زبیر را والده [illegible] و علی [illegible]
زبیر صفیه بنت عبد المطلب است خواهر حمزه و هم داماد ابوبکر
اسماء ذات النطاقین و عبد الله زبیر از اسماء بنت ابی بکر است
اسماء بعبد الله حامله بود که از مکه هجرت کردند و اسماء در سن صد
صد سالگی بعد از فوت پسرش عبد الله بچند روز از دنیا رفت و [illegible]
زبیر و پسرش در جنگ جمل سنه سی و شش هجری کشته شد در [illegible]
دیگر زبیر ابن عبد المطلب است و از پسران عبد المطلب شش نفر اولاد
[illegible] اول از حارث و حارث که پسر بزرگش بود [illegible] عبد المطلب
ابو الحارث مکنی بود [illegible] پسر داشت اول ابو سفیان ابن حارث با [illegible]
که برادر رضاعی پیغمبر بود از ثوبیه [illegible]
[illegible] از شعرای معروف بود که در سنه بیست از هجرت از دنیا رفت [illegible]
اما زبیر یک پسر و دو دختر عبد الله ضباعه و ام الحکم عبد الله در غزوه روم
روم شهید شد اما ضباعه [illegible] مقداد [illegible] کندی با مرد [illegible]
[illegible] ام الحکم [illegible] در عمدة الطالب است که اولاد زبیر
ابن عبد المطلب منقرض شد از عبد الله فقط [illegible] متولد [illegible]

و عقاب ابوطالب چهار پسر داشت هریک بفاصله ده سال از فاطمه
بنت اسد متولد شدند طالب و عقیل و جعفر و امیرالمؤمنین
و دو دختر داشت یکی ام هانی که اسمش فاخته بود که زوجه
ابی وهب هبیرة ابن عمرو ابن عائذ ابن عمران ابن مخزوم
قرشی بود دیگر جمانه زوجه ابوسفیان ابن حارث ابن عبدالمطلب بود
و والده عبدالله ابن ابوسفیان ابن حارث و ابا حرث عم رسول
ابولهب ۳ پسر داشت عتبه و عتیبه و معتب که مادر ایشان ام
جمیل بنت حرب خواهر ابوسفیان است که در قران ملامت کرده
وامرأته حمالة الحطب در مجالس المؤمنین است که فضل ابن
عباس ابن عتبه ابن ابی لهب شاعر معروفی بود او است صاحب
قصیده معروفه در حق امیرالمؤمنین ما کنت احسب هذا الامر منصرفا
عن هاشم ثم منها عن ابی الحسن الیس اول من صلی لقبلتکم
و اعلم الناس بالایات والسنن و اخر الناس عهدا بالنبی و من
جبرئیل عون له بالغسل والکفن بعضی گفته اند این اشعار از
حسان ابن ثابت است حاضر [illegible] اصح رول است
[illegible] از عباس ابن عبدالمطلب مکنی به ابوالفضل و اوله
پسر داشت و سه دختر اول فضل بود لهذا کنیه او فضل است که
[illegible] و علی [illegible] آنحضرت [illegible] از جوانب [illegible]
و هم در غسل [illegible] گردید [illegible] عبدالله بود که
اولاد عباس بود در روز [illegible] محمد حنفیه [illegible] بود
[illegible] الامه در طائف رحلت کرد [illegible]
[illegible] سیم عبیدالله است که [illegible]
از عبدالله کوچک تر است [illegible] المدینه نقل فرموده
[illegible] حضرت امیر معاویه [illegible] کردید [illegible] امام
[illegible] خطبه خواند مردم [illegible] نمودند که
[illegible] جواب نداد [illegible] ابن عباس
کفت

کفت مردم من پسر هاشم سبحان الله چه قدر قبیح است که امام ما [illegible]
و جواب نشد [illegible] مردم [illegible] حضرت در حق او دعا کرد بعد
[illegible] سعد ابن عباده انصاری با بعضی دیگر [illegible] سعد مثل [illegible]
[illegible] حضرت درباره ایشان نیز دعا کرد پس حضرت از کوفه
بنخیله تشریف برد و مغیرة ابن نوفل ابن حرث [illegible] بجای خود [illegible]
[illegible] روز در نخیله توقف فرمود جمعی سپاه آمدند به نخیله حضرت عبیدالله
[illegible] ده هزار نفر روانه فرمود [illegible] جنگ [illegible] لشکر معاویه
فرمود اگر عبیدالله [illegible] قیس ابن سعد بجای او امیر
عبیدالله رسید [illegible] معاویه فردا [illegible] روز معاویه کس فرستاد
[illegible] عبیدالله [illegible] معاویه کفت امام حسن فرستاده نزد من و
[illegible] صلح و تسلیم امر [illegible] اگر تو هم اطاعت کنی
[illegible] خواهی بود والا داخل خواهی شد در حالتیکه تابع
اگر داخل شوی [illegible] هزار درهم بتو خواهم داد نصف آن را نقد و
نصف دیگر بعد از ورود [illegible] عبیدالله شبانه ملحق شد بلشکر معاویه
صبح [illegible] عبیدالله [illegible] جماعت با او [illegible]
چون خبر شد [illegible] معاویه [illegible] قیس ابن سعد [illegible]
بعد خطبه خواند مسلمانان [illegible] و ترغیب نمود [illegible]
[illegible] معاویه کاغذ نوشت [illegible] قیس او [illegible] خود دعوت نمود
در جواب نوشت [illegible] تو خواهی کرد [illegible]
معاویه [illegible] نوشت اما بعد فانک یهودی [illegible]
[illegible] الی قیس در جواب نوشت اما بعد فانک وثن
ابن وثن دخلت فی الاسلام کرها و خرجت منه طوعا الخ
چهارم قثم ابن عباس در زمان معاویه قثم [illegible] سعید
عثمان ابن عفان بجانب سمرقند رفتند در آنجا شهید شدند و
[illegible] معروف است که معبد و عبدالرحمن دیگر [illegible]
[illegible] شدند حالات ایشان معلوم نیست

چرا چنین کردی گفت قصدم این بود زر را هم جاری شد حالا که
چاره میکنیم زنان خود را زینت کنند بعنوان سوداگری با لشکر
خود بفرستید میان لشکر فرعون تا خود را بایشان عرض کنند هرگاه
بلکیفر از ایشان زنا کنند دیگر دعاشان مستجاب نمیشود زنهار چنین
از قوم موسی بلکیفر زنا کرد پس خدا روز نکشید که خداوند طاعون
فرستاد هفتاد هزار نفر از ایشان هلاک شدند و در تمام معاصی از
خدا ترسناک است و خدا هم ما را بی اطاعتی نمیکند امتحان میکند بنده کان
خود را وما کان الله لیذرکم الخ حضرت موسی وعده داد بنی
اسرائیل تا سی روز دیگر الواح تورات را برای ایشان بیاورد رفت میقات
کاه برادر خود هارون را بجای خود گذاشت بیست روز که گذشت نیامد
بنی اسرائیل گفتند موسی دروغ گفت از دست ما در رفت خواستند
هارون را بقتل رسانند شیطان بصورت مردی آمد در بنی اسرائیل
گفت موسی از دست شما گریخت زیور و بردهای حلی خود را بیاورید
من از برای شما خدائی بسازم او را عبادت نمائید سامری هم از قوم
موسی بود روزیکه فرعون و اتباعش بدریا غرق میشدند جبرئیل
اسب حیات سوار بود دیدند هرجا قدم میگذارد از خاک حرکت میآید گویا
چیزی در آن خاک بود میگرفت میان کیسه ضبط نمود چون
شیطان از طلا و حلی گوساله درست کرد گفت آن خاک
که در دست تو است بیاور ریخت در اندرون گوساله او حرکت
آمد صدای گوساله را آورد هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل اورا سجده کردند
هارون گفت یا قوم انما فتنتم به وان ربکم الرحمن فاتبعونی
واطیعوا امری قالوا لن نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا
موسی

اما دختران عبدالمطلب که عمه های پیغمبر بودند پنج نفر بودند
اول امیمه که زوجه جحش ابن رئاب بود و از آن مخدره متولد
شد عبدالله که در بدر و احد حاضر بود الخ متولد شد از او
زینب بنت جحش زوجه پیغمبر ۲ ام حکیم که زوجه عبدالاسد
ابن هلال مخزومی بود و از آن مخدره متولد شد ابو سلمه ابن
عبدالاسد که قبل از پیغمبر شوهر جناب ام سلمه بود سیوم
عاتکه زوجه ابی امیه ابن مغیره مخزومی بود از او متولد شد
ام سلمه لکن نقل مختصر نمانند از کتاب اصابه چنین معلوم میشود
هم از کتاب اسد الغابه که از عاتکه متولد شد زهیر و عبدالله
پسر ابی امیه و لکن زاده ابی امیه ام سلمه زوجه پیغمبر بود
و هم معلوم میشود که والده ام سلمه عاتکه زوجه ابی امیه
ابن مغیره الخ نوشته اند که عاتکه بنت عبدالمطلب زوجه
ابی امیه ابن مغیره والده جناب ام سلمه زوجه پیغمبر بوده
بنا بر نقل این مورخ بطور معلوم میشود ابی امیه مغیره دو زوجه
داشته مسماة بعاتکه بوده و یکی از آنها عاتکه دختر عامر ابن ربیعه
بوده و از او متولد شده ام سلمه و دیگری دختر عبدالمطلب
از او متولد شده عبدالله و زهیر چهارم صفیه زوجه
عوام ابن خویلد و از او است زبیر ابن عوام پنجم ام حکیم
که زوجه کرز ابن ربیعه ابن حبیب ابن عبدالشمس
ابن عبد مناف است و ام حکیم مادر اروی بنت کرز
بالاتفاق عمه و معمر است و اروی مادر عثمان ابن عفان
و ولید عقبه است اما از اروی اولادی متخلف نشد
که باقی ماندند تا بعثت محض نمانند که از اعمام پیغمبر کسانیکه مشرف
باسلام شدند ابوطالب حمزه و عباس است
و از عمات صفیه و اروی و عاتکه است اصغر اعمام
عباس بود آخر کسیکه از اعمام پیغمبر از دنیا رفت عباس بود

ذکر زردشت

نوشته اند که اگر آن عمارت بجهت رفع ظلم ظالم است که مظلوم از ظالم
با حدی شکایت نکند و صبر کند خدا واگذارد در اره ظالم کنده نشود
ملوفی شیخ انصاری با جمع مشرف شد بعد از ملاقات متعلی و مراجعت
نجف از راه نوبرج باب شکسته و آخر خوارده تلا حاجی
ازدیگه خود و ربع خودشان من جمله از همراهان شیخ جناب شیخ
حاجی سید علی شوشتری بود که از اجله علما و صهر مرحوم شیخ بود وقت
در وقت سوار شدن کفش خود را که از دم پالای فرش یکی از
مشایخ عرب و او از حسد و تکبر که داشت بنا کرد جسارت
کردن شیخ که عجبها آدم معرفت ندارند مرحوم شیخ ساکت شد
هیچ حرفی نزد تا آنکه حاجی سید علی بشیخ عرض کرد مستحق رحمت علیه
دلو تکلم بعز رحم کن راو دلو بیک کلمه باشد جوابش بده بگو با
جناب شیخ فرمانش بی نخود بس عجم آن روز شیخ عرب فوت [illegible]
که صبح جنازه او را از خانه بیرون آوردند دفن کردند
در روضة الصفا نوشته چون زردشت مهارت تامی
در علم النجوم داشت فهمید که پیغمبری خواهد مبعوث شد
بعد عیسی تلبیس ابلیس ادعا کرد که اکنون منم سلیمان [illegible]
آتش با او حرف زد و مخاطباتی می نمود زردشت الکلمات
جمع کرد و اسم آن را زند نهاد بعد او را شرح [illegible] اسم آن را
پازند نامید پس مردم را باتش پرستی دعوت نمود پس مردم آتشکده
در اطراف ساختند ها در زمان گشتاسب بود که آن مدت
هم ایمان آورد بزردشت و دین او را رواج کرد و در محل تولد
او اختلاف است بعضی گویند زردشت از اهل بابل است و
بعضی نوشته و بلاد [illegible] است در حدود بلخ و اسم قصبه
آن [illegible] است بعضی گویند مولدش آذربایجان است [illegible]

و گشتاسب پدر اسفندیار است و او مرد بسیار شجاع بوده چون
رستم ابن زال ابن سام ابن نریمان از گشتاسب رنجیده بود
اطاعت او را نمیکرد گشتاسب پسرش اسفندیار را بقهر فرستاد
سیستان از کشتی رستم و اسفندیار بدست رستم کشته شد
با آن تیری که از چوب درخت طلم بود اسفندیار را عرش کرده بود
گشتاسب از داغ جوان پسر شجاع خیلی افسرده شد تاج
کیانی بنوه خود بهمن پسر اسفندیار بخشید که نامش اردشیر بود
خود هم از خلق عزلت گزید بهمن بخونخواهی پدرش لشکر بسیستان
و سنار فرامرز پسر رستم را مقتول نمود و بعد رستم را اسیر کرد
و الحق المنذر بوده بیت المقدس و سنار او خل و غارت نکرد
نمود نوشته اند علاوه بر مردها و زنها صد هزار اطفال اسیر نمود و
در اوائل سلطنه بهمن رستم زال هم بحیله برادرش کشته شد جسد
او را آوردند سیستان دفن کردند و مدت زنده کانی رستم
ششصد سال بود ظاهر آن است که در زمان اطاعت نکرد
گشتاسب بعضی اخبار دارد که رستم از یاران کفند کان امام
صلوات الله علیه است نظر حکایات زردشت است حکایت مرحوم
علیمحمد پاشا حاجی اسلام [illegible] میرسید علی زردی در کتاب الجامع
الحجه از جماعت کثیر از موثقین استماع فرموده من جمله از عالم فاضل
جلیل حاجی ملا [illegible] واثق بفرمایید شفاها شنیدم که فرمود در سنه
هزار و [illegible] و افغان جناب آخوند ملا صادق یزدی که هم
او موافق با من بود شنیدم گفت وقتیکه من در یزد مشغول تحصیل
بودم مزاجم بهم خورد بحدیکه از ابتلاء نوع متوحش بودم تا کار
بجائی رسید که توقف در شهر ممکن نشد رفتم بقریه از قراء یزد

در اینجا هم با کسی معاشرت نداشتم روزها میرفتم قبرستان خارج از
شهر تا عصر میبردم روزی صدائی شنیدم که کسی با اسم مرا صدا زد هر چه
نظر کردم کسی را ندیدم و مکرر این ندا و صدا میشنیدم و شخص را
نمیدیدم آخر روزی گفتم ای ندا کننده کیستی چه میگوئی گفت
من ملک الموتم بقبض روح تو آمده ام بهیئت مخصوص بخواب یعنی
روح ترا قبض کنم منهم رو بقبله خوابیدم و پای خود را دراز کردم
انداختم طول کشید گفتم پس چرا قبض نمیکنی روح مرا گفت الان
مشغول اخبار روحانیه جمعی از عدول را خبر کن وصیت کن منهم
رفتم خانه وصیت کردم رفتم باطاق خلوت رو بقبله خوابیدم
گفتم بسم الله روح مرا قبض کن گفت حالا بدا حاصل شد حالا باید
بمقامات عالیات برسی ترقیات کلی برای تو حاصل شود تو
چند روزی با هم صحبت میداشتیم مکلف مردم خواهند در باره تو
بد گمان شوند ولکن الله خوف مکن عنقریب صاحب مقامات
خواهی شد ما شاء الله شب خواب کردم چیزی کم خورد مثل اینکه هم
پائین میزدند صدائی شنیدم گفت برخیز تهجد بجای آور و
برو بالای بام اذان بگو من گفتم اذان عوض کردم بعد از اذان اسم
چند نفر را شمرد گفت اینها اجازه تو ما نمیشنوند اعتراض میکنند
که اشهد اذان در شرع ما و از مذهب مخالف شرع است اعتنا مکن
تو باید خیلی ترقی کنی طولی نکشید همان اشخاص بام آمده
آمدند همان اعتراض میکردند که در همان اذانها که چرا اسم را زیاده
معتبر بود من گفت ما و بگو خودت در صورت خلاف عمل صحیح
مکنی حالا آمدی مرا از عبادت منع میکنی مخصوصاً انکار من
سخنی نه گفتم دیدم یک حالت قلق و اضطرابی در او نمایان شد
منوعی حالا شد که سر بزیر انداخت دیگر حرف نزد با الجمله

روزه

هر روزه و هر شب صدا میشنیدم مرا امر و نهی میکرد و از مغیبات
بمن خبر میداد روزی شنیدم که گفت که شخصی در فلان کوه فوت کرده
گفت این خبر اصلی ندارد چند روز دیگر کاغذی میاید چنین و
چنان است بعد از چند روز دیگر خبر آمد همان قسم و هم
خبر آمد که سر العلماء آخوند ملا محمد تقی مجتهد قزوینی رحمت الله علیه
بمن گفت این خبر هم دروغ است آخوند در جواب است و از
این مرض خوب میشود همان قسم خبر آمد یکوقتی هیولائی
در هوا مشاهده کردم در نهایت زرنگی و لطافت که با من
حرف میزد که مرا از شب شوق میشود مکلف عمل کردن تو با شما
که من میگویم موجب رسیدن بمقامات عالیه است اندک اندک
حالت تجرد من بجائی رسید منظوم عالم که من تمام اقالیم بلاد
زمانی را مشاهده میکنم و همه در مجلس نظام نصب اند منظوم
عالم که من گردش افلاک را مشاهده میکنم کاملا میدیدم که فقط
در حال حرکت توقف کرد فورا فنا و میمرد و مکرر از موت بعضی
خبر میداد موافق بود تا دفعه مرا امر کرد که تصمیم بگیر از بالای بام
بزیر اندازم و من ترسیدم عمل نکردم وقت دیگر خبر داد که
امام زمان در ملک ظهور فرموده تو باید بروی بحضور ایشان اگر
میخواهی تو را بر سوار کنم یا میخواهی صلواة بفرست در حلوقه
بروی گفتم هر طور که تو صلاح بدانی گفت برو بالای بام
صلواة بفرست بالای هوا بلند برو رفتم صلواة فرستادم
آمد مطالب بام خواستم پای بر دارم ترسیدم هر چه گفت ترسی برو
ترسیدم رفتم و هم از ملاحظه با من مایوس شد گفت تو بایست
بمقامات عالیه برسی اما از حق گفت چندی با من باش بحث خود
روزی من از پیش تو میروم نزد میرزا علی محمد شیرازی زیرا لیاقت دارد

باید دانست که متفق علیه اهل کتاب و تمام ملیون و دنیاست که
بعد از نشاه دنیا عوالم و نشاءات دیگر هم هست چنانچه
در کتاب آسمانی ما در سوره اذا وقعت الواقعه بعد از بیان
علو مایه روز قیامت و وصف بهشت و جهنم می فرماید افرأیتم
ما تمنون ءانتم تخلقونه ام نحن الخالقون نحن قدرنا
بینکم الموت وما نحن بمسبوقین علی ان نبدل
امثالکم و ننشئکم فیما لا تعلمون و لقد علمتم النشأة الاولی
فلولا تذکرون   تا اول بعد از این عالم برزخ است
ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون   ارواح که خارج میشوند
از ابدان مؤمنین و غیر مؤمنین در عالم مثالی تعلق میگیرند ارواح
مؤمنین میروند با عالم مثالی بوادی السلام نجف که بهشت دنیائی
درانست که خدا خلق فرموده از افضل جاها بدیهی است همین جنس
برزخ است ما بین دنیا و آخرت بعبارة اخری بهشت آخرت
نه بهشت دنیاست ولکن همه چیز از نعم بهشتیه آخرتی دارد
ارواح کفار در عالم [illegible] میروند به برهوت که وادی است
از بلاد یمن و لکن علاقه دارند با بدان عنصریه و ابدان [illegible]
قبور خودشان از عذاب متألم میشوند که مثل مانند عذاب ابدان
عنصریه است بعضی با بدن ابدان عنصریه هم باشند که با هم معصیت کرده اند
چنانچه در قیامت هم همین طور است راوی حبه نام با حبه
نقل است گفت در خدمت امیر [illegible] کوفه حضرت [illegible]
متوجه [illegible] السلام [illegible] شد [illegible] سخنی [illegible] شدم
[illegible] عرض کردم [illegible] شدم از کلام تو قف
[illegible] سخن [illegible] فرمودی با مؤمنین
[illegible] بودم عرض کردم [illegible] با ارواح فرمود ارواح الله

باجمه

باجمعه اگر مرده روا شنید نبود خودی دید که مؤمنین حلقه حلقه دارهم
نشسته اند صحبت میکنند مؤمن عجب در نفحات روی زمین
بعد از مردن روحش گفته میشود ملحق شد بوادی السلام که انجا
نفحه ایست از بهشت عدن   دیگر وقتیکه مؤمن وارد میشود
مؤمنان میگویند او را بحال خود بگذارید از هول عظیم خلاص
شده بعد از [illegible] جان دادن راحت شود بعد از او میپرسند که
فلانی چه شد اگر گفت مرده است گویند هوا هوا هلاک شد اگر
گویند زنده است باز امیدی دارند که با ما وارد شود.
در دار السلام عراقی از مرحوم مولی مهدی نراقی [illegible] در کشف [illegible] شده
[illegible] آمده دار السلام [illegible]
ناگاه در [illegible] دیدم جنازه [illegible] وارد [illegible] بباغ بسیار
وسیع که وصفش نباید [illegible] با ایشان وارد باغ شدم دیدم که
[illegible] بالای [illegible] [illegible] داخل شدم دیدم جوانی [illegible]
بالای تخت نشسته [illegible] از طلا نشسته چون نظرش [illegible] السلام
[illegible] شد تواضع کرد پهلوی خود نشاند گفت [illegible]
[illegible] صاحب الجنازه هستم که [illegible] وارد کردند [illegible] فلان [illegible]
[illegible] که [illegible] بودند ملائک بودند از ملائکه [illegible] شنیدم
[illegible] مشغول شد [illegible] کردن [illegible] برزخ [illegible]
[illegible] و [illegible] و بعضی [illegible] با سرور [illegible]
احوال [illegible] یادم آمد [illegible] حکایت [illegible]
[illegible] و [illegible] فرمود [illegible] از این
[illegible] آمدم [illegible]
[illegible] عیال [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] خودش [illegible] نوشته است

و ایضا در دار السلام عراقی مرد بسیار صالحی از متوطنین نجف
نقل کرد که من رفتم بوادی السلام وقت غروب بود دیدم مردی
با نهایت حسن و جمال و عظمه و جلال با جمعی اسبها سوار وارد
من نزدیک رفتم سلام کردم یکی از ایشان گفت یا ملا تعاله جمیعهم
این کسی که با ما است از اهل ... است اولا آوردیم
بوادی السلام تو هم با ما بیا قدری راه رفتیم دیدم مکان بسیار
وسیعی که مثلش در لطافت آب و هوا نشنیده ام دیدم یکی از آنها
پیاده شد آن سوارها هم پیاده شدند و داخل کرد در قصری عالی که موجود
بود با انواع فرشها و اقسام زینتها در صدر مجلس نشانید خود
او را بشارت و تحیه گفتند با اقسام نعمتها شروع کردند بخوردن و
منهم تعارف کرد بخوردن بعد گفت سیدی جزاک الله ... نجف
کشف شد از اینکه بدرت از من چه من کنم طلب داری
خداوند خواست نعمت خود را بر من تمام کند و من گندم ...
تا چیزی از نعمت کم نشود پس بلنفر اشاره کرد عبای او را
بر کشید از گندم پر کرد به او داد و نزد من دیدم همان وادی السلام
است و کسی هیچ اثری از آن اوضاع نیست گندم را آوردم
به تنها خوردیم کم نشد تا آنکه مطلب را بیع شد در نجف تمام شد
و ایضا نقل از ثقة الاسلام نوری در دار السلام شیخ محمد تقی ملا کتاب
برادر من ملا شیخ مهدی ملا کتاب عزم مکه معظمه کرد از نجف گفتم
جای عرفه را درک کن ملا نور اگر بتو بشارت گفت بلی و ملاحظه
میخواهم مکه روم یعنی آنکه اشتیاق ... روضه ... مخصوص ...
در راه مکه بمیرد شاید منهم در ایاب و ذهاب بمیرم ...
فائز فوز عظیم دارد که در طواف و عرفه با امام زمان ...
پس روانه شد حج ... فرمود روز عرفه در عرفات مرا حال
خودم بگذارید کسی مرا طلب نکند روز عرفه تا بدید شد هر چه
جستجو

جستجو کردند پیدا نشد مراجعت آمدند بعد از چند روز جسد شیخ ... شد
از دنیا رفت چون وصایای ... جنازه او را بعد عرفه بلد نقل الاعلاج
همانجا دفن کردند و آن تاریخ ... محو نمودند همه ملول و مغموم و متأسف
بودند غصه میخوردند از دفن او در بلاد غربت قدری گذشت آقا
شیخ محمود عبودی از رفقای شیخ مهدی ملا کتاب بود صبح روز
گفت دیشب جنازه شیخ را وارد نجف کردند رفقا کمال ... کرده خواب
دیده فرمود ما انتظار نمودم من با چشم خود دیدم شیخ را
تا خواستید ... بیدار بودم قدری گذشت دیدم چند نفر ...
نجف آمدند سر قبر شیخ من از جای خود حرکت کردم گفتم از کجا آمدید
ایشان گفتند آمده ایم شیخ را ببریم نجف در جوار امیر المؤمنین ناگاه
دیدم خود شیخ هم ... من دیدم تکلم ... منهم ...
چند قدمی رفتم دیدم شیخ ... رفت فرمود برگرد ... بار
رفتم ... گفت ... دل خوش ... روز سیوم ...
او هم شد شیخ محمود عبودی از دنیا رفت و ایضا در کتاب
دار السلام نوری نور الله مضجعه جناب ... محمد حسین ...
جلیل فرمود شنیدم از ملا محمد کاظم هزار جریبی که صاحب ...
بسیار بود فرمود ما در مجلس درس ... الکل ... در مسجد
پای صحن مقدس کربلای معلی بودیم ناگاه مردی وارد شد که در
زی لباس ... با ایمان بود وارد شد سلام کرد
السلام علیکم ... نوشته که میان او ... بود از
ملا آقا ... خدمت ... عرض کرد این ... در ... مکه
میخواهید ... باشد فرمود ... این چه ...
حکایت عجیبی دارد من از ... ملا ... یاد ...

دستم مسافرت نمودم یکی از بلاد روسیه برای تجارت و من
صاحب ثروت بودم روزی چشمم بر دختری افتاد ملکه (؟) دختر
بی اختیار دیوانه او شدم که عشق او تمام قلبم را گرفت
خودداری نتوانستم رفتم نزد کسان آن دختر که از اعیان بودند
اظهار کردم گفتند دور از توقع عجیب نیست الا اینکه در دین مخالف
ما هستی اگر مذهب ما را اختیار کنی این دختر به تو بدهیم
من مأیوس از نزد آنها برخواستم چند روز صبر کردم دیدم روز
بروز محبتش در دل من بیشتر میشود که خواب و خوراک ندارم
آمدم ظاهرا مذهب آنها را اختیار کردم دختر را به من
دادند چون چندی گذشت از فعل قبیح خود پشیمان شدم
خود را سرزنش میکردم نه قدرت داشتم که به وطن برگردم و نه [illegible]
بود چرا که عیب بود [illegible] نداشتم و از شرایع اسلام هم از بس
چیزی نبود مگر ابرام (؟) حسینی یاد مصائب حضرت سیدالشهدا
گریه میکردم آن دختر چون علت را ظاهرا می پرسید [illegible]
تعجب میکرد آخرالامر روزی از من جهت گریه را پرسید گفتم
حضرت [illegible] اسم شریف و نام مبارک سیدالشهدا [illegible]
[illegible] اختیار کنید او هم جاری شد نور زبان [illegible]
تا اینکه او هم اسلام اختیار کرد با من در مصائب حضرت [illegible]
[illegible] روزی باو گفتم حالا خفاء ما [illegible]
[illegible] تقیه اظهار اسلام و آداب اسلام [illegible] قبول کرد
مشغول [illegible] شدیم که دیدم دختر بیمار شد بعد از چند روز از
دنیا رفت اولیا و اقارب او جمع شدند اولا با آداب نصرانیت
[illegible] بودند با جمیع حلی و زینتی که داشت [illegible]
گذاردند پس چون دانستم که زیارت شد [illegible]
شب نه مرده جسد او را بیرون بیاورم [illegible]
[illegible]

بالا با آداب [illegible] دفن میکنم شب آمدم [illegible] کردم دیدم
[illegible] زنده [illegible] آن کفن فوق [illegible]
و متحیر شدم آمدم خوابیدم رفتم در خواب دیدم یکی میگوید دل
خوش دار ما [illegible] تو [illegible] کردیم جسد [illegible] ملائکه حمل
کردند به کربلای معلی در میان صحن مقدس طرف پائین پا
نزدیک مناره [illegible] و این جسد فلان [illegible] است که
امروز او را آوردند اینجا دفن کردند ما اولا از کربلا آمدیم
اینجا [illegible] دیدم جای او دیگری [illegible] و نقل از او
[illegible] شد من بیدار شدم فورا [illegible] دیدم روانه کربلا
آمدم از حفظه صحن مقدس پرسیدم که در فلان روز اسم بردم روز را که
[illegible] فوت شده بود پای مناره [illegible] دفن کردند گفتند
فلان [illegible] خودم [illegible] نقل کردم آمدم [illegible]
قبر [illegible] مطلب [illegible] میان
دیدم [illegible] خودم
بودم [illegible] و نور او [illegible]
[illegible] داد [illegible] کربلا در [illegible]
الله [illegible] از حضرت صادق [illegible] است که
از [illegible] آمد خدمت حضرت امیرالمؤمنین عرض کرد یا ابا الحسن
[illegible] از [illegible] فوت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
پوشید [illegible] مبارکش حرکت داد [illegible]
[illegible] آن شخص [illegible] در حالیکه زبان فارسی
[illegible] حضرت فرمود تو عرب بودی و از زبان فارسی [illegible]
[illegible] فلان و فلان از دنیا رفتم [illegible] زبان من [illegible]

در لوامع صاحبقرانی است ابو قلابه گفت من در خواب دیدم وارد
شدم بقبرستانی که قبرها شکافته اموات کنار قبرهای خود نشسته
اند [illegible] هر یک از ایشان طبق نوری لکن همسایه خودم
ندیدم طبق نوری نزد او پس رسیدم گفت ایشان اولاد صالح
دارند [illegible] و اصدقا دارند [illegible] صدقه میدهند و دعای
خیر میکنند و پسری صالح [illegible] از خواب بیدار شدم
خواب خود را به پسرش گفتم گفت الان من در نزد تو توبه میکنم
[illegible] صدقه میداد و طلب مغفرت میکرد برای پدرش تا اینکه
وقت دیگر خواب دیدم [illegible] مقابلش [illegible] دیدم
طبقی از نور [illegible] آفتاب [illegible] گفت یا ابا قلابه خدای
[illegible] در لباب [illegible]
از [illegible] است زنی بود عابده و صالحه چون زندگیش فوت
شد [illegible] و عرض کرد یا ذخری و یا ذخیرتی
و من علیه اعتمادی فی حیاتی و مماتی لا تخذلنی
عند الموت و لا توحشنی فی قبری چون از دنیا رفت
پسری داشت که هر شب جمعه [illegible] سر قبر او [illegible] قرآن میخواند
و دعا و طلب مغفرت میکرد برای مادرش و [illegible] قبرستان [illegible]
[illegible] خواب دید گفت [illegible] حالت چه طور است
گفت پسر جان از برای مرگ [illegible] سختی دارد
[illegible] من در [illegible] دارم [illegible]
[illegible] تا قیامت گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] از زیارت [illegible]
قرآن و دعا [illegible] من [illegible]
[illegible] روز جمعه [illegible]
[illegible] گفت من در هر شب جمعه زیارت میکردم

قبر با زیارت تو دعا میکردم آنس الله وحشتکم و رحم غربتکم
و تجاوز عن سیئاتکم و تقبل حسناتکم [illegible]
دیدم جمعیت زیادی وارد شده‌اند [illegible]
دارند [illegible] آمدیم از تو [illegible] و خواهش کنیم
که از ما قطع نکنی [illegible] و دعا [illegible]
[illegible] نقل است در خبر است که مرده‌گان در هر شب جمعه
ماه رمضان می‌آیند [illegible] گریان و نالان میگویند ای
اهل [illegible] ما و فرزندان و خویشان ما مهربانی کنید با ما خدا
[illegible] رحم کنید بر غربت ما و ما [illegible]
فراموش نکنید [illegible] دعا و صدقه برای ما [illegible]
بیچاره [illegible] که ما هم توانا بودیم [illegible]
این زیاد [illegible] که در دست شما است در دست ما هم بود
چه قدر [illegible] کنید [illegible]
[illegible] و فایده نکند [illegible] و نفع نمیدهد
در دار السلام نوری [illegible] عالم و فاضل [illegible]
[illegible]
محمد حسن طبرستانی [illegible] علم [illegible]
وصی [illegible] چون مردند جناب [illegible] اموال [illegible]
[illegible] از دنیا رفت [illegible] ضایع شد
[illegible] آخوند ملا [illegible] من [illegible]
[illegible] در خواب دیدم [illegible]
[illegible] او [illegible] تا سینه [illegible]
[illegible] دیدم [illegible] عجب [illegible]
[illegible]

و من از فضا به آن حال رسیدم صیحه زدم بیدار شدم از صیحه
من یکنفر از علما که نزدیک من خوابیده بود بیدار شد خواب خود را
برای او گفتم پس مشرف شدم بحرم زیارت و دعا کردم برای ملا جعفر
و همان سال مشرف شدم بحج بمکه معظمه و در ضمن مشرف شدم
بزیارت رسول الله صلی الله علیه و آله در مدینه مریض شدم بطوریکه از
حرکت باز ماندم پس برفقای خود التماس کردم که مرا بشویند و بدنم
لباس مرا عوض کنند ببرید بروضه مطهره حضرت رسول رفقا هم
گفتم بعمل آوردند چون داخل حرم شدم بیهوش افتادم چون
بهوش آمدم مرا بردند نزدیک ضریح بعد از زیارت شفای خود را
بشفاعت رسولم از خداوند خواستم و طلب کردم شفاعت
آن حضرت را برای ملا جعفر و رفقای خود که وفات کرده بودند
الخصوص ملا جعفر الحاح نمودم در طلب مغفرت او و شفاعت از برای او
پس در ضمن تخفیف حاصل شد بپای خود بمنزل آمدم چون خوابیدم
مدینه حرکت نمائیم رفتیم با جده در راه جده در خواب دیدم ملا جعفر را
در بهشت در باغ خوبی که جامهای سفید در بر دارد عمامه با حنک
بسر دارد عصا در دستش آمد بجانب من آمد گفت مرحبا بالاخ
و الصداقه من در این مدت در بلا و شدت و محنت بودم تو از
روضه مطهره رسول الله بیرون نیامدی مگر اینکه من از عذاب
خلاص شدم الان دو روز یا سه روز است مرا و شستند و
انجام دادند مرا از قذارت پاکیزه کرده اند و این جامها را حضرت
رسول بمن مرحمت فرموده و این عبا را حضرت ... بمن مرحمت کرده
و من آمدم برای مشایعت و بشارت دهم تو را بسلامت بر
بگردی با اهل خود و اینها همه سالم اند

اخبارهم

اخبارهم بطرق عدیده بیان است در فروع کافی است از حضرت رسول
که حضرت عیسی گذشت بقبری که صاحب آن را عذاب میکردند پس
بعد از یکسال عبور کرد و دید عذاب برداشته شده وحی رسید
یا روح الله صاحب قبر را طفلی داشت امسال ببلوغ رسید صالح
بود راهی را برای مسلمانان درست و اصلاح کرد و طفل یتیمی را
پناه داد پس آمرزیدم او را و پدر او را بسبب این عمل صالح
میراث الله من عبده المؤمن ولد یعبده من بعده
باز در خبر دیگر حضرت عیسی گذشت بقبری که صاحب او را عذاب
میکردند بعد از مدتی بر آنجا گذشت دید عذاب از آن رفع
شده از خدا خواست که سبب را او کشف بنماید وحی شد باو که
صاحب این قبر طفلی داشت بزرگ شد مادرش او را بمکتب سپرد معلم
معلم با او بسم الله الرحمن الرحیم تعلیم کرد پس من حیا کردم از بنده ام
فرزندش در دنیا مرا رحمن رحیم بخواند و من او را در شکم زمین
عذاب نمایم در فروع کافی است ابو الصلاح گفت من در خدمت
حضرت صادق مشرف بودم شخصی آمد شکایت نمود از اولاد
و اخوانش از جفاهای ایشان را در حق خود حضرت فرمود ای مرد
از برای حق دولتی است و از برای باطل دولتی و هر یک در دولت
دیگری ذلیل اند ادنی چیزیکه بمؤمن میرسد در دولت باطل عقوق
اولاد و جفای اخوان است و مؤمن در دولت باطل رفاهیت
بهم نرسد مگر اینکه قبل از مرگ عقوبت شود بعلتی ... دار السلام
از مرحوم حاجی ملا فتحعلی سلطان آبادی نقل میکنند که عادت
این بود هر که از محبین آل محمد از دنیا میرفت و من میشنیدم
برای او میخواندم چه میشناختم او را چه نمیشناختم ... از اعمال
بود تا روزی یکنفر از دوستان مرا دید گفت دیشب در خواب دیدم فلان
شخص را که در این ایام وفات کرده بود از حال او پرسیدم گفت
گفت من در سختی و بلا بودم الا اینکه آن دو رکعت نماز که ...

در دار السلام عراقی از جناب آقا میرزا ابو القاسم تفرشی که از اهل
صلاح و سداد و آیات بود نقل مینماید که شخصی خواجه نقل کرد که
من همراه جنازه یکی از ادعوه رجال دولت ناصری بکربلای معلی
می‌بردیم بودیم در منزلی نزدیک تابوت با جمعی از حمالان نشسته
بودیم مکرر شنیدیم تابوت حرکت کرد و صدائی از میان تابوت
برآمد و رفته رفته حیرت کردیم تا میان تابوت نگاه کردیم چیزی
ندیدیم لاعلاج چیزی با چوب تعبیه کردیم بستیم بجهدیم میان تابوت نهادیم
حتی مسموع اهتم که سر او مطلع شود بردیم کربلا دفن کردیم
در کتاب ملاحد الروح آقا سید جلیل نقل میکنند وقتی من در قزوین بودم
شنیدم که شخصی از بزرگان دولت ناصری که از رجال مستوفی استیفا بود
از مقبره او آتش بیرون شده تقسیم بسیاری از آلات فروش
و اسباب تعزیه او سوخته چون شنیدم آمدم بچشم خود مشاهده کردم
صدق آن واقعه را تقریر بود که دیوارهای مقبره را سیاه کرده بود
و بعضی از چوبهای آن سوخته بود و الان مرمت و تعمیر تجدید نمودند
ایضا در دار السلام عراقی از آقا سید محمد عراقی که سید جلیلی بود
نقل میکند در عراق شخصی بود که میشناختم مرد در فلان مقبره
دفن کردند بامداد چند روز چون مستغرق شد اهل آنجا
از قراء انکار میشد و ناله های سوزی شنیده میشد یکشب جنازه
ناله و جزع او شدت کرد که من از خوف و وحشت بخود لرزیدم که
نزدیک بود که غش کنم بعضی از کسان من مطلع شدند آمدند
مرا رسیده بخانه بعد معلوم شد مدتی آن شخص مباشر عمل دیوان خالصه
بوده از یکی از سادات مالیات میخواسته سید نداشته مدتی
آن سید را حبس کرده و مدتی سقف آویخته است که
ما قائل تجسم اعمالیم

چون دیگر

چون دیگر این جزوات چیزی نیست کافی به جهه ملک جلد و مجلد زیاده شده
بود و خودم نیز مریض و خسته بودم به همین جزوه ختم کردم
و قدری از حالات حضرت بقیة الله را میخواستم درج
نمایم صرف نظر کردم مگر حکایت تشرف حاجی علی بغدادی که انشاء الله
در جزو دیگر بنویسم که مجموعه سفید بود میخواهم رجوع نمایم

جزو دوم

المؤرخ اجمال حال اما بذر نفو نوشته‌ام

بیعرم فرمود ولادت فی زمن ملک عادل و سبب عدالت انوشیروان
چند چیز است اول مزدک و زرتشت بود که اساس مسلک انها
را اناحقه و اشتراک بود چندین هزار نفر بودند قلع و قمع کرد
تابعان میکویند روزی در شکار اسب دوانید از غلامان دور افتاد
چنانچه در تحفة المجالس است در مجموعه دیدم است پس بکوخی رسید
دید زنی دم کوخ نشسته کسری را تکلیف کرد کسری پیاده شد داخل
کوخ شد بعد از ساعتی دختر آن زن از بیابان آمد با او گاوی بود
زن برخواست گاو را دوشید شیر بسیاری از پستان گاو آمد کسری نظر
میکرد در دل خیال کرد که از این گاو خراج بسته بود چون
قدری از شب گذشت آن زن بدختر گفت برخیز گاو را بدوش
دختر آمد دید شیر ندارد صدا زد مادر بخدا قسم سلطان خیال ظلم کرده
گاو شیر ندارد کسری تعجب کرد که این دختر چه فهمیدند من پادشاه هستم
بخدا قسم نخواهم خراج نهاد باز قدری گذشت زن بدختر گفت
برخیز گاو را بدوش رفت دوشید شیر بسیاری داشت فریاد زد مادر
بخدا قسم قلب سلطان برگشت صبح غلامان آمدند نوشیروان او را
بردند بقصر خود طلب کرد آن زن و دختر را آوردند احسان زیادی
با آنها نمود فرمود تا از کجا دانستید که پادشاه قصد ظلم کرده زن
گفت مدتی من در این بیابان هستم تجربه کردم هر وقت سلطان
قصد عدالت میکند بیابانها سبز و عیش ما زیاد میشود و هر وقت
قصد ظلم کند صحرای ما خشک و معیشت ما سخت میشود برکات قطع
الهم در زینت المجالس پادشاهی از عالمی سؤال کرد که سبب عدالت
انوشیروان چه بود عالم فرمود که مرا اینطور خبر رسیده که داد
در عنفوان جوانی با غلامان بشکار رفته بودم غلامان از پی رو
اسب میدوانیدند ناگاه پیاده سنگی بپای سگی زد پای سگ
شکست پیاده چند قدم دور رفت اسبی لگد زد پای پیاده شکست
و اسب چند قدم رفت پایش بسوراخی فرو رفت و بشکست

من بخود آمدم گفتم دیدی چه کردند و چه دیدند واز اینجا معلوم شد
مکافات در دنیا است و مجازات در آخرت از جمله از حکایات
وارد آیات و اخبار هم مستفاد میشود از معاصی مکافات
در دار دنیا بمردم میرسد که روایات و حکایات در این باب بسیار
در کلمه طیبه از کتاب اثنی عشریه نقل کرده مردی با عیال خود
مشغول غذا خوردن بود سائلی در خانه اظهار جوع نمود مرد
سائل را صیحه زد و او را رد کرد زمانی نگذشت امر دفقیر شد
از زن [illegible] زوجه خود را طلاق داد و آن زن شوهر دیگر کرد
روزی با شوهر دیگر هم مشغول غذا خوردن مرغ بریان میخوردند
ناگاه سائلی در خانه اظهار گرسنگی کرد شوهر زن گفت برخیز
قدری از نان و مرغ بریان بسائل بده زن نان آورد در دست
نگاه کرد دید شوهر اول اوست گریه کنان آمد مرد جهت گریه [illegible]
زن گفت این شوهر اول من بود حکایت را بیان کرد مرد قسم
خورد والله آن سائل من بودم که شوهرت صیحه بروی من زد و [illegible]
حکایت از عدالت نوشیروان پادشاه روم رسولی فرستاد که
سلطان عجم [illegible] در عمله سلطان در زیر طاق کسری افتاد
که بر سریر سلطنت نشسته ملوک در خدمتش دید عجب ایوان با این
وسعت و ارتفاع یک گوشه او کج و معوج است جهت اعوجاج
پرسید گفتند اینجا خانه عجوزی بود که راضی نشد بفروشد پادشاه
او را مجبور نفرمود [illegible] باز کرد گفت هذا الاعوجاج احسن
من الاستقامة و در عهد پادشاهی [illegible] نه در گذشته کسی دیده
و نه در آینده کسی خواهد دید — جزا حسن عمل است که روزگار آموخته
خواب میکنند ناگاه کسری [illegible] — من جمله محقق سبزواری در روضة
الانوار نقل شده که مامون در زمان خلافت در ایوان کسری
گردش میکرد [illegible] از علما در نزد او حضور [illegible] نقل کرد که [illegible]
پادشاه عادل [illegible] مامون گفت [illegible]
کننده [illegible] جای نوشیروان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ما عیبی [illegible] مامون [illegible]

٢١ / د

٢٤٦

امر کرد آن خاک را با عطر بیالایند و بیالودند و سر قبر را پوشیدند
گمان کردند این حکایت مخالف است با خبر که رسیده نوشیروان در عقاب
در طی معجزات امیرالمؤمنین ذکر فرموده که کله و جمجمه را در مدائن [illegible]
شده دیدند در قسمتی حضرت گردش میکرد و یک یک مکان
های نوشیروان را نشان میداد مثلا اینجا بارگاه تخت و اینجا ایوان
و اینجا مطبخ حضرت کله و جمجمه را فرمود بیاوردند و هم طشت آبی
و جمجمه را میان آن طشت آب گذاردند حضرت دعا کرد و آن کله
بزبان آمد حالا خود را گفت که من انوشیروانم در جهنم هستم
ولکن آتش مرا نمیسوزاند [illegible]
دیگر در درة الملوک است که نوشیروان روزی وقت [illegible]
[illegible]
[illegible]
نوشیروان آن مرد را مامور کرد یکی از [illegible] وقت [illegible]
زن [illegible] سلطان [illegible] بوسه داد و
کسری او را [illegible] طلب نمود زن امتناع نمود گفت [illegible]
عمل قبیح [illegible] سلطان [illegible]
السلاطین پادشاه عادل [illegible] بمقام سلطنت [illegible]
اذا وقع الذباب على طعام رفعت یدی ونفسی تشتهیه
وتجتنب الاسود ورود ماء اذا کان الکلاب ولغن فیه
باز هم کسری اصرار کرد باز آن زن شعری را خواند
[illegible] الزمان لقائل ابدا قد یاکل اللیث من فضلة الذئب
[illegible] که شیر [illegible] دیگر از حیوانات را میخورد و لکن [illegible]
حیوانات [illegible] شیر را میخورند [illegible]
[illegible] شوهر زن آمد [illegible] دید [illegible] زن را [illegible]
[illegible] بعد از زمانی پدر زن [illegible]
[illegible] عرض کرد [illegible] مزرعه و بوستانی [illegible]
نموده و از میوه آن خورده [illegible]

ومعروف است که دو طایفه بجهنم میروند و نمی‌سوزند یکی پادشاه عادل
و لوکان ظالما باشد دیگر مرد سخی لو کان کافرا و حاتم معروف اند در دنیا هستند
بیا خوب خوب است از هر که باشد و بد بد است از هر که باشد
نوشته اند بعد از وفات حاتم برادرش خواست در جای او نشیند
مادرش گفت هیهات هیهات والجلیل فرق است ما بین تو و حاتم
حاتم وقتیکه متولد شد هفت روز شیر نخورد تا اینکه طفل دیگر
در همسایگی ما بود یک پستان مرا گرفت به دهان خود تا وقت
حاتم پستان دیگر مرا گرفت و اگر تو وقتیکه بدنیا آمدی یک پستان
مرا بدهان گرفتی و دست آوردی بالای پستان دیگر محکم گرفتی
در کلمه طیبه از حضرت رضا سلام الله علیه فرمود که نفع العذاب
ابن حاتم فرمود خدا از او عذاب سخت را برداشت بواسطه
سخاوت نفس او و چون دختر حاتم را اسیر کردند آوردند خدمت
پیغمبر عرض کرد این دختر حاتم است حضرت او را آزاد فرمود و چهار قطعه
حلقه و دو حله بخشید و او رفت نزد برادرش عدی که بشام فرار
نموده بود او را ترغیب نمود که برود خدمت پیغمبر وقتیکه آمد
حضرت ردای خود را از دوش مبارک برداشت زیر پای عدی پهن
فرمود و خود بالای زمین نشست و حکایت عدی در کتاب امیر
خدمتکار و دبیرش و در کتاب امام حسین ظاهرا ابن عدی شهید شد

تحقیق مقام

تحقیق مقام در سبقت اسلام امیرالمؤمنین سلام الله علیه اول من آمن از
رجال بود و اول من آمن خدیجه از زنان بود در بعثت سیزده و یا دوازده
ساله بود اجماع است و خلاف نیست در اول من آمن علی بود
عده بعضی از معاندین عثمانیه طعن زده اند که علی در سن صغر سالگی
در صغر سن بوده بواسطه عدم بلوغ حد تکلیف ایمان علی از روی
معرفت نبوده بلکه تلقینی و تقلیدی بوده بخلاف ابوبکر و عمر در کمال عقل بوده
بعضی مفید جواب داده اولا بمقتضای بسیاری از اخبار سن مبارک حضرت
یازده و یا دوازده بوده چون در بعضی اخبار است سیزده و در بعضی
و هشت ساله بود که حضرت پیغمبر متولد شد و بعضی اخبار در سن سالگی بوده
لذا اختلاف است که سن امیر شصت سه بوده یا شصت پنج و این اختلاف
بجهت اختلاف در جای تولد حضرت است ثانیا بلوغ در حد تکلیف
معتبر است در احکام شرعیه نه در احکام عقلیه منافاتی ندارد در صغر سن
باشد با کمال عقل چنانکه در قصه یحیی فرمود و آتیناه الحکم صبیا و هم
در قصه عیسی فرموده قال انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و هم
مفسرین فرموده اند در قول خدا و شهد شاهد من اهلها که آن شاهد
طفل بود شهادت داد در برائت یوسف و بهمه بواز او برداشت
آن قصه بود معلوم است ایمان علی از روی معرفت باشد محتمل است
تلقینی و تقلیدی باشد جواب گوئیم ایمان تقلیدی قابل فخریه و مدح
نیست که در نزد دولت و دشمن چنجاج بشود و از مناقب جلیله
و فضائل عظیمه شمرده بود چنانکه پیغمبر بفاطمه زهرا فرمود اما ترضین
انی زوجتک اقدمهم اسلاما و هم فرمود لقد صلت الملائکة
علی و علی علی سبع سنین ذلک انه لم یکن احد یصلی من الرجال
غیری و غیر علی و خود امیر در موارد عدیده بسبقت ایمان فخریه نموده
من جمله فرمود انا الصدیق الاکبر امنت قبل ان یؤمن ابوبکر و اسلمت قبل

کاتب گوید واز خلع عجیب است کسیکه خود را مخصّ ایمان و ایمان فحص باشد
بلکه بشرط ملکه روح ایمان باشد طرف کنند بابت پرستهای ولد ازنا
چکنیم که اختیار و امهال جلو گیر مات و هم دنیا تابع اهل آن است
امیر المؤمنین گسترده است که صدوق در خصال از حضرت صادق علیه السلام
روایت نماید که فرمود عرج بالنبی صلی الله علیه و آله السماء مائة و عشرین مرة
وما من مرة الا وقد اوصى الله عز وجل فیها النبی بالولایة لعلی
والائمة اکثر مما اوصاه بالفرائض در اصول کافی است که
راوی از حضرت صادق سؤال کرد پیغمبر چند مرتبه بمعراج تشریف
فرمود دو مرتبه و منافات ندارد با خبر فوق که در مرتبه با جسد
و روح تشریف برده و صد و بیست مرتبه با روح و دو مرتبه ما قوق
رفتیها نظر با سمانها در دعا وارد است و عرج بروحه الی
سمائک سبحان من خص بالاسری و رتبه
تقربه حیث لا کیف و تمثیل بالجسم اسری و ان الروح جاء
له من الله تعظیم و تبجیل در شب شنبه هفدهم رمضان هشت ماه
قبل از هجرت در بین سجاه و در سال کم معراج تشریف برده در بعضی از
تفاسیر وارد قبل از هجرت یک سال معراج حضرت بوده
آما شعرانی در شب قدر ... واد مهر بند معها ان الله اشتری
و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله در لیلة المبیت
پیغمبر سلامت تشریف برد بغار ثور سه روز ماند در این سه شب
اسماء ذات النطاقین دختر ابوبکر زوجه زبیر بن عوام آب و نان
می برد روز سوم حضرت پیغام داد بتوسط اسماء که مولی امیر المؤمنین
که امشب باید سه شتر در فلان موضع حاضر باشد حضرت امیر
بتوسط مردی که نامش اریقط ابن عبد الله بود و شتر ها مهیا نمود
... تشریف بردند تاسیخ التواریخ مینویسد در سنه هجرت
که سنه بود از هبوط آدم شش هزار و دویست و شانزده سال شمسی
و هر سی و دو سال شمسی و هر سال قمری میشود و هر دو سال شمسی
مسعود و هشت و پنج روز و ربع بود و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز
و ثلاث و ثمن یک روز

در سال ششم هجرت ابراهیم از ماریه متولد شد و در سال نهم رحلت
رسول الله از دنیا رفت و در این سال منبر از برای پیغمبر ساختند و در این
سال عمرو عاص و خالد ابن ولید وارد مدینه مسلمان شدند و در این
سال جنگ موته اتفاق افتاد که در اقصی شام است جعفر الطیار
پیغمبر نامه نوشته بود به هرقل پادشاه روم بتوسط حارث ابن عمیر
اسدی شرحبیل ابن عمرو غسانی گرفت و کشتنش را و گردن زد
مسلمانان شنیدند در اعقاب آمدند سه هزار لشکر فراهم کردند و از
چهار نفر که پیغمبر معین فرمود آمدند با صد هزار نفر طرف شدند در این
غزوه بعد از احد لشکر اسلام قوی بود ... رسیده بود پیغمبر جمع علم دار
جعفر زید بن حارثه و عبد الله رواحه کشته شدند شرحبیل بیک از
امرای بزرگ لشکر روم بود جعفر حمله کرد که چشم همه لشکر از سید کرد
او را میکر دیدند فرار میکردند تا وقتی که سر عمار کشی بلا رسید بکم نیزه رومی
حمله کردند با نیزه و دو لشکر بلا اللید کردند اما زید بن حارثه شوهر ام ایمن
بود و ام ایمن اول کنیز خدیجه بود به پیغمبر بخشید پیغمبر آزاد کرد و زمان
امیر المؤمنین با فواطم هجرت به مدینه و ام ایمن شوهر اول مرد پیغمبر
او را بزید داد و اسامه از او متولد شد و زید در موته شهید شد
اما جعفر پسر بود خدا اسلام فرستاد بواسطه چهار فضیلت که در او بود
پیغمبر فرمود اخلاق او و مانند صفت من عبد الله جعفر میگوید هر گاه
من از عمویم امیر المؤمنین چیزی میخواستم منع میفرمود قسم میدادم بحق جعفر بود
اجابت میفرمود و در سال هشتم فتح مکه شد که پیغمبر با ده
هزار جنگجو بمکه رسیدند ... ابو سفیان بتوسط عباس خود را بلا قدر
پیغمبر رسانید مسلمان شد برگشت اهل مکه را تهدید کرد و لشکر پیغمبر
حضرت رسول در روز ... خالد ولید را با جمعی از ابطال فرستاد بمکه
لواء مسلمین بدو ... حتی عکرمه ابن ابی جهل
بود خالد کشتند خالد مظفر شد بقوت قرار داد علیکم فی حرام
فرار کرد از معشر قریش میخوردند خود را بکشتن ندهید ... کشیدند
بعضی بخانه ها پنهان شدند پیغمبر وارد کعبه لتدخلن المسجد الحرام
ان شاء الله آمنین محلقین رؤسکم و مقصرین لا تخافون لما
خانه ام هانی همشیره امیر پیغمبر از فرمود نماز صرف خدا را خواست
روز هم آیه و عده که خدا ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد

خبر امیر المؤمنین
محمد النبی اخی و صهری
و حمزة سید الشهداء عمی
و جعفر الذی یضحی و یمسی
یطیر مع الملائکة ابن امی
و بنت محمد سکنی و عرسی
منوط لحمها بدمی و لحمی الخ

بوده فتح را می‌خواندند تا رسید بکعبه سیصد و شصت بت منصوب بود حضرت
با چوب دستی اشاره میفرمودند تا یک یک رو بقفا [illegible]
جاء الحق و زهق الباطل و عمده بت را که بر بالای دیوار کعبه
نصب کرده بودند امیر عرض کرد یا رسول الله پای مبارک بدوش
من بگذار [illegible] فرمود علی [illegible] تو بار رسالت [illegible]
بعد فرمود بلال ابن رباح را که بالای بام کعبه اذان بگوید
اذان گفت در بیستم شهر رمضان بود بعد غزوه حنین پیش آمد
پس جنگ عظیم شد ابوبکر چشم زد لشکر که ده هزار نفر بودند فرار
ایمن پسر ام ایمن با جمعی شهید شدند که خدا ملائکه بسیار فرستاد
در سال نهم غزوه تبوک واقع شد در نقطه جنگ [illegible] مردم
رومیان [illegible] لشکر [illegible] سی هزار بودند خود [illegible] تشریف
برد و علی را در مدینه خلیفه گذارد مردم گفتند علی [illegible]
[illegible] آن [illegible] رسید امیر شمشیر [illegible]
برداشت روانه شد حضرت [illegible] آمد [illegible] عرض کرد فرمود الا
ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی منافقین [illegible]
[illegible] چاه کندند تا حضرت [illegible] شدند [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible]
عبور [illegible] فرمودند [illegible] منافقین [illegible] شدند در این غزوه غنیمت
بسیار آوردند اول [illegible] پادشاه [illegible] اطراف بود
[illegible] در [illegible] حال
ولید [illegible] مامور شد [illegible] دومة الجندل [illegible] اکیدر پادشاه
آنجا [illegible] شدند اکیدر [illegible] کرد [illegible]
کردند غنیمت بسیار [illegible] خواهش صلح نمود [illegible]
طرف دیگر پادشاه روم [illegible]
[illegible] اسلام اختیار کنید قبول نکردند و خود اسلام
آورد ولکن [illegible] زوال سلطنت [illegible]
[illegible] تبوک تا مدینه [illegible]
در آخر سال نهم [illegible] علمای نصارا [illegible] فرستاد برای اختیار
پیغمبر که عاقبت عنوان مباهله پیش آمد

[illegible]

و در سال دهم حجة الوداع و عنوان خم غدیر در کتب [illegible]
که [illegible] بخواب دیدم امیرالمؤمنین [illegible] فرمود [illegible]
اشعار کمیت [illegible] و یوم الدوح دوح غدیر خم [illegible] در آخر [illegible]
[illegible] ولم ار مثل ذاک الیوم یوما ولم ار مثله
حقا اضیعا و در آن روز عمرو عاص اشعار [illegible]
یا آل محمد عرف الثواب و فی ابیاتهم نزل الکتاب وهم
حجج الاله علی البرایا بهم و بجدهم لا یستراب ولا سیما
ابوحسین علی له فی الحرب مرتبة تهاب طعام سیوفه
مهج الاعادی وفیض دم الرقاب له شراب علی الدر و الذهب
المصفی وباقی الناس کلهم تراب هو البکاء فی المحراب لیلا
هو الضحاک اذا اشتد الضراب هو النبأ العظیم و فلک نوح
و باب الله وانقطع الخطاب که امام [illegible] از او [illegible]
حسان گفت یناد بهم یوم الغدیر نبیهم الخ
چهارده نفر رؤسای منافقین معاهده کردند که در بالای [illegible]
[illegible] عبدالرحمن عوف سعد ابی وقاص ابوعبیده جراح
معاویه عمرو عاص ابوموسی اشعری مغیرة بن شعبه اوس بن حدثان
ابوهریره ابوطلحه [illegible] صحیفه [illegible]
سعد [illegible] ابوعبیده جراح [illegible]
بر آن شدند ابوسفیان حرب عکرمة بن ابوجهل صفوان بن امیه
خالد بن ولید [illegible] منافقین [illegible]
صحیفه [illegible] نوشته اند که [illegible] علی [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] دیگر در مدینه مراجعت از حجة الوداع ظاهر شد [illegible]
[illegible] در سال [illegible] ذوالکلاع [illegible]
[illegible] اسلام آورد در سال [illegible]
مسیلمه کذاب صد هزار نفر [illegible] ادعای نبوت [illegible]
دختر حارث [illegible] ادعای نبوت کرد [illegible]
ملعون مؤذن او بود مسیلمه [illegible]
[illegible] ابوبکر خالد بن ولید
با [illegible] هزار نفر [illegible] جنگ [illegible] مسیلمه فرار کرد [illegible]

[illegible]

تاریخ ولادت پیغمبر ۳ شش هزار و صد و شصت و [illegible] سال بعد از
هبوط آدم بوده نسبته شمسی اما سنه قمری تقریبا شش هزار و
سیصد و [illegible] و پنج سال و هفت ماه بعد از هبوط منزه چون
هر سی و دو سال شمسی تقریبا سی و سه سال قمری میشود و حضرت آدم
نهصد و سی سال عمر کرده مدفنش در مسجد خیف و گفته شده در جبل
ابو قبیس بود نوح آورد بنجف اشرف و ولادت حضرت
خاتم پنج هزار و ششصد [illegible] و [illegible] سال بعد از ولادت
هبة الله بوده و حضرت شیث نهصد و دوازده سال عمرش بود
و قبر جناب شیث در خارج شهر موصل است [illegible] قبر جناب
جرجیس در خود شهر موصل است و قبر جناب دانیال پیغمبر در
شوش است از توابع شوشتر که عمرو عاص در فتوحات [illegible]
حکم کرد [illegible] باز شود دیدند بالای سنگی تر و تازه خوابیده
نوشته بجبه عمر داد او از امیر ع پرسید حضرت فرمود دانیال است
و همه در دفتر مفصل نوشته ام
و پنج هزار و سیصد و [illegible] سال بعد از ولادت ادریس [illegible] بود و ادریس
[illegible] ادریس اخنوخ ابن یارد ابن مهلائیل ابن قینان ابن انوش
ابن شیث ابن آدم و جناب ادریس [illegible] اند چون هم
پیغمبر بود و هم سلطان و هم حکیم بود اول کسی بود استخراج علم حکمه
و علم نجوم و علم ریاضی نمود حکمه الهی و طبیعی [illegible] نمود اول
کسیکه بقلم خط نوشت ادریس بود و ادریس سیصد و شصت و پنج عروج
باسمان نمود چهار هزار و [illegible] و سی و یک سال بعد از ولادت
حضرت نوح [illegible] ملک ابن ادریس بود بین نوح و آدم هشت پدر فاصله
و عمرش مختلف است در [illegible] از ابن عباس که عمرش [illegible] هزار و
چهار صد بوده [illegible] پنجاه سال قبل از بعث و نهصد و پنجاه
بعد از بعث و قبر از طوفان [illegible] سال بعد از طوفان قبرش
در نجف اشرف و [illegible] هزار و [illegible] سال بعد از ولادت
حضرت ابراهیم خلیل بوده و عمر ابراهیم صد و [illegible] سال و قبر او
و حضرت اسحق و ساره خاتون در شهر خلیل است از توابع بیت المقدس
از شهر [illegible] تا کنعان قریب [illegible] پدر فاصله [illegible]
[illegible] فاصله تا آدم [illegible] تاریخها از ناسخ التواریخ

دو هزار

[illegible] یعقوب [illegible]

و عمر حضرت یعقوب صد و چهل و هفت سال بوده و فاصله ما بین
ابراهیم و یعقوب [illegible] یک پدر بوده و قبر حضرت اسمعیل و والده اش
حضرت هاجر با جمعی از انبیاء در حجر اسمعیل است و قبر [illegible] در نزدیکی رکن
است منسوب به [illegible] العرب قیداد ابن اسمعیل ابن ابراهیم است
دو هزار و پانصد و چهل و هفت سال بعد از ولادت شعیب پیغمبر بود
و عمر شعیب [illegible] سال و قبرش در بیت المقدس است و بلعم و باعورا
برادرزاده شعیب پیغمبر بودند دو هزار و چهار صد و پانزده سال بعد از
ولادت موسی کلیم بوده و حضرت موسی و برادرش هارون پسران عمران ابن
قاهث ابن لاوی ابن یعقوب ابن اسحق ابن ابراهیم بوده و در جمع
البیان است هارون از برادرش شش ماه بزرگتر بود و عمر حضرت موسی
صد و بیست سال و قبرش در [illegible] بیت المقدس است عوج ابن عناق
بدست حضرت موسی هلاک شد دو هزار و سیصد و نود سال بعد
از ولادت یوشع ابن نون وصی موسی بوده و یوشع خواهرزاده حضرت
موسی بود و [illegible] صد و بیست سال عمر کرد قبرش در [illegible] و قریه
است از شام و در خارج کاظمین قبری است در مسجد [illegible] قبله مسجد [illegible]
اولاد [illegible] یوشع میدانند و [illegible] هزار و [illegible] و [illegible] سال بعد از
ولادت حضرت داود بود و عمر داود [illegible] سال بود و [illegible] هزار و
هفتاد و [illegible] سال بعد از ولادت حضرت سلیمان بود و عمر سلیمان
پنجاه و یک سال بود و قبر حضرت داود و سلیمان در بیت المقدس است
و [illegible] هزار و هفتصد و نود سال بعد از ظهور حضرت لقمان حکیم بوده
و مدت عمر لقمان [illegible] سال و قبرش در [illegible] شهر [illegible] کنار دریای
قلزم گفته شده او از [illegible] و آن شهر [illegible] یهودیان
است از اعمال فلسطین و در روضات است که قبر لقمان در [illegible]
[illegible] و در روضات [illegible] حکیم را [illegible]
[illegible] لقمان بوده که در علم نجوم ماهر بوده قبرش [illegible]
[illegible] لقمان است فیثاغورث که در علم موسیقی [illegible] ماهر بود
و بقراط حکیم شاگرد [illegible] است و سقراط حکیم شاگرد بقراط
است و افلاطون شاگرد تلمیذ سقراط است و ارسطو تلمیذ افلاطون
و بلیناس حکیم تلمیذ ارسطو است جالینوس حکیم تلمیذ بلیناس است

در کتاب منتخب التواریخ که واقع با احاطه و اسلوب خوب جمع کرده
در ص ۳۰۵ در عنوان محمدین اسم هر ماه نوشته
محمد در این ماه اولی حضرت امام محمد باقر و صادق سلام الله علیهما
و شهادت حضرت باقر علیه السلام علی الاصح دوشنبه هفتم ماه ذی الحجه
سنه صد و چهارده هجری و از سلاطین در آن عهد و عصر
ابن عبد العزیز بود که او را سب امیر المؤمنین ضعیف شده بود
و محمد ماه تاسعه حضرت ثامن الائمه بود در رحلت حضرت سلخ
ماه صفر سنه دویست و سه و از سلاطین مامون الرشید بود که
بغداد و ملت از علمای ابنا را آورد و بحثها اثبات علمی حضرت نمود
حضرت همه را باطل کرد محمد در این ماه سوم جناب ثقة الاسلام
محمد بن یعقوب کلینی بود که بکتاب اخبار و احادیث اصول الدین
ماه را ترتیب نمود از اول کتاب طهارت تا آخر دیات بر جلد
در چهار جلد ذکر فرمود و اصول را نیز در اوائل چند جمع آوری کرد
در مدت بیست سال همه را نوشت که اضبط و اتقن کتب شیعه
الکافی کافی لشیعتنا امام عصر در شأن کتاب مرقوم فرموده و اقضا
وفات ایشان در زمان سلاطین آل بویه خود عماد الدوله بلکه
ولکن چون در آن اوان قرامطه که ریاست ایشان ابو طاهر بود
بمکه معظمه مستولی شده بسیار حاجی محروم را روز عرفه بقتل رسانید و
حجر الاسود را از رکن عراقی بر کندند و بلاد اسلام را خراب کرده و
قتل و غارت نمود پس معتقد بالله عباسی دین اسلام را رواج داد
و همه قرامطه را قلع و قمع کرد و رحلت جناب کلینی در بغداد سنه
سیصد و بیست و نه بود که سنه تناثر النجوم و مقبره ایشان در نزدیک
جسر در بغداد معروف است و در همین سال جناب علی بن محمد سمری
که آخر من نواب حضرت حجه بود از دنیا رفت و هم در این سال
علی بن بابویه قمی پدر شیخ صدوق از دنیا رفت محمد ماه
رابعه جناب علم الهدی سید مرتضی الموسوی علی ابن حسین ابن
موسی ابن محمد بن ابراهیم ابن موسی ابن جعفر بود تولد ایشان در
سنه سیصد و پنجاه و پنج رحلت در پنجم ربیع المولود سنه ۴۳۶
چهار صد و سی و شش در حلقه الکتاب

هر دو برادر مادر فاطمه زهرا سلام الله علیها در خواب از تلامذه جناب
شیخ مفید بود نعم سید مرتضی و سید رضی که مفتوح شده از ایشان
انواع علوم و فضائل که مشهور است در آفاق ثقة الاسلام
نوری معظم پدر و والده ماجده ایشان فاطمه بنت الحسین ابن احمد
ابن حسن الناصر الاصم صاحب دیلم ابن حسن ابن علی ابن ابی طالب
و در روضات و رجال از سید مرتضی نقل فرموده

ضنت علی الدنیا فقلت الی متی | اکابد همّ بؤسه لیس ینجلی
اکل شریف قد علا بجدوده | حرام علیه العیش غیر محلل
فقالت نعم یا ابن الحسین رمیتکم | بسهم عنادی حین طلقنی علی

لبعضی از علما فرموده اند محمد در این ماه رابعه شیخ مفید است المکنی
بابی عبد الله محمد بن محمد بن النعمان که امام زمان از طرف ناحیه برای ایشان
فرستاد در توقیع نوشته بود للاخ السدید الولی الرشید الشیخ المفید
ابی عبد الله محمد بن محمد بن النعمان ادام الله اعزازه و کتب مؤلفه ایشان
مشهور در کتب رجال مسطور که امام زمان سلام الله علیه در رثاء ایشان
بالای قبر ایشان نوشت

و شیخ مفید نیز در زمان عضد الدوله دیلمی ابن رکن الدوله ابن عماد الدوله
از سلاطین آل بویه و محمد در این ماه پنجم امین الاسلام ابو علی فضل
ابن حسن طبرسی بود صاحب کتاب مجمع البیان در تفسیر قرآن
و ایشان در زمان سلاطین سلجوقیه بوده اند مثل الب ارسلان
و طغرل بیک و رحلت ایشان در شب عید قربان سنه [illegible]
و چهل و هشت در سبزوار بود ساکن و جسد ایشان مدفون است در میان قتلگاه
مشهد مقدس معلوم نیست در روضات الجنات است دفن فی مغتسل
الرضا و وجه تسمیه آنجا بقتلگاه آنکه در اواخر دولت صفویه در زمان
عبد الله خان افغان آنجا قتل عام واقع شد و پسر ایشان رضی
الدین ابو نصر حسن ابن فضل صاحب مکارم الاخلاق است و سبط
ایشان ابو الفضل علی بن حسن بن فضل صاحب کتاب مشکاة الانوار
علیا شد

و محمد در این ماه ششم سلطان المحققین محمد بن محمد بن حسن طوسی المعروف
بخواجه نصیر طوسی وزیر هلاکو خان ابن تولی خان بن چنگیز خان بود
و چنگیز خان اول از سلاطین مغول بود ایشان بعد از سلاطین خوارزم
شاه در ایران سلطنت کردند ترویج نکرد احدی از علمای اعلام مذهب
جعفری امامیه مثل مرحوم خواجه نصیر رحمة الله علیه و قبل بعد از ایلخان
بود که فرمود قبل از این تقیه میکردیم لعداوة سنیهم که تقیه نبود چرا
کفلی اسماعیل از خوف نبارد
در نزد خواجه ثابت شد که شریعت ایشان امر کرد ... فقه رجوب زد مسکه برد
تولد خواجه در سنه پانصد و نود و هفت شنبه یازدهم شهر جمادی
الاولی و رحلتش آخر روز دوشنبه یوم الغدیر سنه ششصد و هفتاد و دو
قبرش در رواق بالای سر حرم کاظمین معلوم است
و محمد در این ماه هفتم علامه علی الاطلاق حسن ابن یوسف بن المطهر
حلی الملقب به آیت الله و از مستدرک استفاده میشود علامه حلی و
همشیره زاده محقق اول بوده و در علم اصول و فقه تلمذ محقق بوده
و در علم حکمت و کلام در نزد خواجه تلمذ فرموده و مرحوم علامه حلی بود
که سبب گردید از برای شیعه شدن سلطان محمد خدابنده ابن ارغون خان
ابن اباقا خان ابن هولاکو خان بن چنگیز و ولادتش در شهر حله نوزدهم
ماه رمضان سنه ششصد و چهل و هشت و رحلتش در بیست و یکم
محرم الحرام سنه هفتصد و بیست و شش و قبرش در نجف اشرف معروف
محمد در این ماه هشتم الشیخ الشهید السعید محمد جمال الدین معروف
بشهید اول که از تلامذه فخر المحققین پسر علامه حلی بوده در اواخر
امرش و شهیدا دفنش در نهم جمادی الاولی سنه هفتصد و هشتاد و
شش و در عهد سلطنت امیر تیمور گورکان که اول سلاطین تیموریان
محمد و ماه نهم شیخ علی ابن عبد العال کرکی عاملی شارح قواعد
قواعد الاحکام علامه المدعو به مروج المذهب الامامیه و بعض
از اهل سنت او را مخترع مذهب شیعه میدانند در حقیقت گفته شده
که بعد از خواجه نصیر احدی مثل محقق ثانی اعلای اعلام مذهب
جعفری ننمود حکایت شده در عهد شاه طهماسب ابن شاه
اسمعیل یک روز مرحوم محقق با سفیر روم که سنی بسیار متعصب بود
در مجلس سلطان حاضر بودند سفیر بمحقق عرض کرد تاریخ اختراع مذهب
شیعه مذهب ناحق است

شیعه مذهب ناحق است که سنه نهصد و شش بوده که در آن سنه
شاه اسمعیل صفوی اول از سلاطین شیعه بوده مراد این بوده
که عدد مذهب ناحق نهصد و شش است و غرض اختراع از زمان
شاه اسمعیل شده و عدد مذهب ناحق مطابق است با سنه
جلوس شاه اسمعیل صفوی که نسب ایشان بموسی کاظم سلام الله علیه
میرسد مرحوم محقق فوراً در جواب فرمود ما عرب هستیم کلام ما
بلغت عرب جاری است نه عجم و در لغت عرب باید ضمیر مذهب را اضافه
کرد بضمیر متکلم باید گفت مذهبنا حق نه مذهب ناحق است
بمذهب ناحق که عجم گوید و در روضة الجنان از تاریخ جهان
آرا نقل کرده که محقق ثانی در نجف اشرف در یوم عید غدیر سنه
نهصد و چهل از دنیا رفته بود تا آن شاه طهماسب تاریخ
رحلتش مقتدای شیعه است و ظاهراً قبرش در نجف است و لکن
معلوم نیست و پسرش شیخ عبد العال کرکی تاریخ رحلتش سنه
نهصد و نود و سه بوده که ماده تاریخ این مقتدای شیعه بوده
در روضات الجنات است که محل دفنش در مشهد مقدس
در دار السیاده مبارکه است و محمد در این ماه دهم شیخ
الشیخ الاسلام و المسلمین بهاء الملة و الدین محمد بن حسین عاملی
المشهور بشیخ بهائی ولادتش در بعلبک روز چهارشنبه هفدهم
محرم سنه نهصد و پنجاه و سه و رحلتش دوازدهم شوال سنه
هزار و سی و یک و قبرش در مشهد مقدس معروف و مشهور است
و ایشان وزیر شاه عباس اول ابن سلطان محمد بن شاه طهماسب
ابن شاه اسمعیل بودند محمد در این ماه یازدهم
مولانا محمد باقر ابن محمد تقی ابن مقصود علی اصفهانی المشهور
بمجلسی و ترویج ایشان شاید از ترویج خواجه نصیر کمتر نبود
و هم از ترویج محقق ثانی نیز در مستدرک از تحفه عبد
الحی ناصبی نقل کرده که گفته لو سمی دین الشیعه بدین
المجلسی لکان فی محله و در دار السلام از مرحوم صاحب
جواهر نقل میکند که در خواب مجلسی بسیار بزرگ را دیدم که بر در
آن حاجب بسیار است اذن خواستم داخل شدم و دیدم جمیع
از علمای متقدمین و متأخرین در آن مجلس حاضرند و در

و در عهد محمد علی علامه مجلسی نسخه تحفه کردم سؤال کردم از نواب
که چرا مجلسی از همه بالاتر نشسته گفتند چون در نزد ائمه صلوات الله
علیهم معروف است بباب الائمه و جهت اینکه باین مقام و منزلت
رسیده این است در میان شیعه نیست نمود جاودش (?) برای زوار
و از آقا احمد ابن آقا محمد علی ابن آقا باقر بهبهانی در کتاب
مرآت الاحوال نقل کرده نیست بلادی از بلاد اسلام و کفر مگر اینکه
از تصانیف مرحوم مجلسی در آن بلد هست و گویند وقتی جمعی
از مسلمانان میان کشتی نشسته بودند طوفانی شد این کشتی خود
نیز زبان تجربه (?) از جزایر کفار رسانیدند که ابدا اثری از آثار
اسلام نبود شخصی از اهالی میان آن کرد و معلوم شد این
شخص مسلمان است گفتیم برای این بلد همه کافر طور شده است
که تو مسلمانی رفت میان کمانه (?) این کتاب حق الیقین مجلسی بود از
گفت که هر از برکت این کتاب مسلمان شدم ولادت مجلسی در
سنه هزار و سی و هفت موافق جامع کتب بحار الانوار و رحلتش
روز … و ششم شهر رمضان سنه هزار و صد و یازده موافق
با این مصراع ماه رمضان که بیست و هفتم کم شد
تاریخ وفات باقر اعلم شد قبر شریفش در اصفهان مشهور
معاصر با آخر سلاطین صفویه شاه سلطان حسین بوده باقر (?)
محمد زادی (?) ماه … دیگر معلم الفقها مولانا آقا محمد
ابن محمد اکمل بهبهانی بود تولدش در اصفهان در سنه
هزار و صد و هفده با مجده (?) رحلتش در کربلا سنه هزار و دویست
و … بود مرقد شریفش در رواق حضرت سید الشهدا است
پائین پای مقدس شهدا معلوم است ایشان معاصر سلطان
محمد خان قاجار ملقب باخته (?) ابن محمد حسن خان ابن فتحعلی
خان قاجار و محمد دماوندی (?) سیزده هم آیت الله الحاج میرزا
محمد حسن شیرازی ابن میرزا محمود حسینی در رحلتش در سامره
شب چهارشنبه بیست چهارم شعبان سنه هزار و سیصد و
… دوازده کاتب عبد الغفور گوید در آن
سنه در فرات عراق بودم که اول بهار حرکت کردم به
کربلای معلا حیدری قبل از حرکت در خواب دیدم میان رکن (?)
و … ایستاده اذان میگویم خبر رسید که میرزای شیرازی

بگو در جوار

پس در سر عمری و این سر ماه جسم و روح با هم مرکب و مؤلف شده بود
و دین نو تازه گردید و حجت جسمانی که سلاطین باشند قوه مجریه
بودند که احکام را موقع اجرا میگذاردند گرچه بعضی [illegible]
ولکن سخن هم بیاده (?) سابق را قدری شرح دهم که سلطان محمد ابن
ارغون خان ابن اباقا خان ابن هلاکو خان در اول شوال
سنه هفتصد و نوزده از دنیا رفت چون ملکوتش رسید که دین
محمدی بر تنه (?) ضعیف شده که مردم در نماز بعد از تشهد ترک صلوات
بر محمد و آل محمد شده آمد مسجد جامع سلطانیه حکم کرد با حضار
علمای اسلام از فضیلت صلوات بر محمد و آل سؤال کرد با تفاق گفتند
حکم خدا صلوات بر محمد و آل لازم است علمای شافعی گفتند بدون
صلوات در تشهد نماز باطل است بعضی گفتند امام اعظم ترک
صلوات را مکروه میداند سلطان محمد خدابنده گفت چرا باید
صلوات بر آل مخصوص پیغمبر خاتم باشد نه سایر انبیاء همه از جواب
عاجز شدند خدابنده گفت من میفهمم چون معاندین پیغمبر گفتند
نسل پیغمبر ما بریده قطع شد مگر بمن (?) ان شانئک هو الابتر
نسل خود شان را قطع کرد … آن … پیغمبر ما ندارد … باشند کلام
و ذریه و نسل پیغمبر را … است که خدا کیست … میداند و صلوات
بر ایشان لازم شد که موجب اثبات اولاد و ذریه پیغمبر باشد
دیگر چون ادیان تمام پیغمبران در محل نسخ بود مگر دین خاتم
که تا قیامت باید باشد لیکن … پیغمبر لازم است برای بقای
اولاد پیغمبر تا قیامت صلوات را بر ایشان بفرستند و هم فرض باشد
نیز لازم است بدون اذن اولادش در مملکت محمد و آل که
اول آل محمد علی و آخر محمد مهدی است تصرف نمایم و الا
غاصبیم علما تصدیق کردند پس امر فرمود خطبه بنام امیر المؤمنین
بخوانند و سکه بنام ایشان زنند الم … کاتب گوید در آیه
انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون ذکر را تفسیر قرآن است
و در تاویل اوصیا و پیغمبر خداوند وعده کرده حفظ نماید
ثمره ح

در مختصر از تاریخ فاطمه زهرا سلام الله علیها والدهٔ ماجدهٔ ایشان
خدیجه بنت خویلد ابن اسد ابن عبد العزی ابن قصی که جدّ
پیغمبر است و والدهٔ خدیجه فاطمه بنت زائده ابن الاصم ابن
رواحه ابن حجر ابن عبد ابن معیص ابن عامر ابن لوی ابن غالب ابن
فهر است عوام پدر زبیر برادر ابوینی خدیجه است که زبیر عمه
زاده پیغمبر و امیر المؤمنین است و خالوزاده فاطمه
خدیجه اول زوجه عتیق ابن عائذ مخزومی بود دختری آورد جاریه
نام گرفته زوجه شد با ابو هاله ابن منذر اسدی تمیمی ازاو هم پسری
آورد هند نام و بعد از آن گوهر به پیغمبر سرافراز شد [illegible]
مجلسی بود که پیغمبر ذکر خدیجه بسیار مینمود و توصیف بسیار مینمود عایشه
عرض کرد چه قدر توصیف میکنی خدیجه را و زن پیری بود خدا
از تو گرفت تبدیل کرد زن جوان بهتر از او پیغمبر غضبناک
شد فرمود لا والله ما ابدلنی الله خیرا منها آمنت بی اذ
کفر الناس و صدقتنی اذ کذبنی الناس و واستنی
بمالها اذ حرمنی الناس و رزقنی منها الولد دون غیرها
عایشه عهد کردم ذکر خدیجه نکنم تولد فاطمه در مکه روز
جمعه بیستم جمادی الثانی [illegible] مجلسی میفرماید مستحب است زیارت فاطمه
در اوقات شریفه پنج سال بعد از بعثت که چهل و پنج سال از
سن شریف پیغمبر گذشته بود بعضی میفرمایند دو سال قبل از
بعثت بود و از سن مبارک [illegible] سی و هشت [illegible]
اول اقرب است و در روز هجرت از سن مبارک فاطمه علیها السلام
هشت سال و هشت ماه و ده روز در سنه یازدهم از هجرت
از دنیا رفت در سال [illegible] اختلاف [illegible]
در اینها هست لکن اختلاف در حیوة آن مخدره است بعد از پدر
که از هشت ماه زیاده گفته شد و از چهل روز کمتر هم گفته
و بنابر تحقیق سن آن مخدره هفده سال و یازده ماه و سیزده روز
بوده مجلسی در بحار میفرماید ماتت فاطمه بین المغرب والعشاء
در کشف الغمه دارد بعد از غسل مصباح الانوار از حضرت صادق
در وقت ارتحال فاطمه حسنین و امیر حاضر بودند حسنین

تشریف آوردند

تشریف آوردند مادر را رو بقبله خوابیده امام حسین بی آمدند
بالا سر و حسن [illegible] عرض کرد [illegible]
حسنین با آمدند مسجد مولا را خبر کردند حضرت با شتاب غش کرده بودند
بعد تشریف آورد وصیت نامه از زیر سر فاطمه بیرون آورد نوشته
بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اوصت به فاطمه بنت رسول الله اوصت
و هی تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و ان الجنة
حق و النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من
فی القبور یا علی انا فاطمه بنت محمد زوجنی الله منک لاکون لک
فی الدنیا و الاخرة انت اولی بی من غیری حنطنی و غسلنی و
کفنی باللیل و صل علی و ادفنی باللیل و لا تعلم احدا و استودعک
الله و اقرء علی ولدی السلام الی یوم القیمه مجلسی در بحار میفرمایند
اصح آنست آن مخدره در خانه خود دفن شده چنانچه در اصول
کافی از محمد ابی نصر روایت است قال سئلت الرضا عن قبر
فاطمه فقال دفنت فی بیتها فلما زادت بنو امیه فی المسجد صارت
فی المسجد که فعلا در حریم مطهر قبر رسول الله است مسلما [illegible] قبر فاطمه
امام زمان ظاهر فرمود [illegible] وصیت فاطمه که قبر مرا با زمین مساوی کن
اما صداق آن مخدره پانصد درهم شرعیه که [illegible] نخود و سه چهارم
نخود است پس هر چهل درهم بیست و یک مثقال صیرفی میشود که پانصد
درهم شرعی دویست و شصت و دو مثقال و نیم صیرفی میشود بقران
بیست و چهار نخودی بیست و شش تومان و دو قران و نیم میشود و در
بعض اخبار دارد خمس دنیا و ثلث بهشت و چهار نهر از دنیا نیز
مهر آن مخدره است و چنانچه در بحار حضرت باقر فرمود که جبرئیل
عرض کرد خدا میفرماید و جعلت لها خمس الدنیا و ثلث
الجنة و جعلت لها فی الارض اربعة انهار الفرات و نیل
مصر و نهروان و نهر بلخ و زوجها انت یا محمد بخمسمائة درهم
تکون سنة لامتک در مصباح المتهجد شیخ دارد که روز اول ذی
الحجه فاطمه را پیغمبر تزویج فرمود با امیر المؤمنین و مجلسی در جلاء العیون
شیخ مفید [illegible] و سید [illegible] از علما [illegible] که [illegible]
سعادت در [illegible] سنه [illegible] محرم سال سوم از هجرت بوده
منافات ندارد که عقد در ذی حجه بوده زفاف در ۲۱ محرم باشد

ام ایمن عرض کرد یا رسول الله فاطمه را تزویج کردی چیزی از برای نثار نفرمودی
فرمود در آن وقت خداوند امر کرد با شجار بهشتی که نثار نمایند از
حلی و حلل و استبرق و یاقوت و زمرد از جواهرات حمیری گوید
نصب الجلیل لجبرئیل منبرا   فی ظل طوبی من متون زبرجد
شهد الملائکة الکرام و ربهم   و کفی بهم و بربهم من شاهد
و نثارت طوبی علیهم لؤلؤا   و زمردا متتابعا لم یعقد گوید
در کشکول و الفوائد بهائی شیخ حسن عاملی نقل کرده که در مسجد
دیدم بر سر در آن نوشته   انا وردی السما و شرف رب الحی
در یازده کار از مفصل ابن عمر و از حضرت صادق روایت مفضل
نقل کرده از جمله فقرات فرمود در روز قیامت خدیجه کبری و فاطمه
وارد و محسن مقتول شده همراه فاطمه زبان فرماید هذا یومکم
الذی کنتم توعدون الیوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا
و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا
مفضل عرض کرد چه معنا فی در معنا و اذا الموؤدة سئلت بای ذنب
قتلت حضرت گریست فرمود روز قیامت مبادر که روشن بود
موؤده محسن سقط شده فاطمه است هر که غیر این گوید تکذیب نماید
در احتجاج در خبر مفضل حضرت تعبیر از این سقط فرمود یا معشر
فالملک لله عز و جل و الکتابه بامر و لنبینه یکون ب و رثت
النبی و قد دخلت علیه الرحم ما زیکا که فرمود و انت حرمت
فاطمه بنت رسول الله حتی ادخلتها و القت ما فی بطنها

اما اولاد فاطمه منحصر است به سه پسر و دو دختر حسن و حسین و محسن و زینب کبری
و ام کلثوم کبری   اما مخدره زینب را عقیله بنی هاشم میگفتند و از
امام حسین فدک گرفته بود علی ابن فدرس نه ابهات خطبه
جده فاطمه را که در مسجد در خصوص فدک خوانده بود تمام را
حفظ و ضبط داشت معلوم میشود که در خدمت مادر حاضر بوده
از ابن عم و شوهر خود عبدالله چهار پسر داشت و یک دختر علی و عون
و عباس و محمد و ام کلثوم و این مخدره دختر برادر را برای
پسر عمو او یکی فرمود با ام کلثوم که تحفه نداشت او و دختر جعفر
ام کلثوم که خاله او باشد در عمده الطالب است ام کلثوم دیگر
دختر فاطمه را میگویند رقیه الکبری بود و این مخدره است که بعضی گویند
عمر مجبور و بعضی عقد او را از دواج نمود چون آمد خدمت امیر

خواستگاری کرد امیر فرمود صغیره است و کوچک است عمر به نزد عباس
عموی پیغمبر گفت آیا در من عیب است گفت چه شده گفت خواستگاری
ام کلثوم نمودم مرا رد کرد قسم بخدا از زمزم سقایت تو را میگیرم
و شاهد اقامه میکنم که او دزدی کرده دستش را قطع میکنم لا اقطعن
یمینه عباس آمد خدمت امیر خبر داد گفت عمر استشهاد میکنم امر دیگر
بمن واگذار کن که ولد از نامه حبابت بیت امیر واگذار عباس فرمود
عمر آن مخدره را تزویج نمود چنانکه مرحوم کلینی در کافی از سعید
در طوائف روایت کرده است و شاید معلوم شده که این خبر را تقیه
مرحوم اعتماد السلطنه در کتاب حجر السعاده نقل نموده که اینکه پیراهن
وارد مجلس کرده بود فرمود به سفیر روم آنجا حاضر بود پرسید نام آن زن
که ملبوس عبد زبیده کیست از پسر تو نام صاحب حجر را پرسید گفت حسین
ابن علی گفت که ام علی کیست داماد پیغمبر گفت یکی از دختران علی
زوجه عمر ابن خطاب بود زبیده گفت مگر تو دیده بودی علی را و علی
بیت اس و دختر او را میشناسی گفت بلی ام کلثوم من ال محمد
طلاق دیدم از زوجه امیر المؤمنین با شان زنبور
و ام کلثوم یقینا در خبر طلا بوده برای اولاد از عمر در خبر زیاد است عمر و جمیع
بعد از عمر ام کلثوم در زمان امام حسن از دنیا رفت اول پسر
زید در یک روز بعد خود مرد بعضی مخدره به تقدیم یا خیر معلوم نکرد
و هم شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه از عمار یاسر نقل کرده است
اخرجت جنازة ام کلثوم بنت علی و ابنها زید بن عمر و فی الجنازة
الحسن و الحسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و ابو هریرة فوضعوا
جنازة الغلام مما یلی الامام و المرأة و رائه و قالوا هذا هو
السنة   و بعضی هم قائلند که حضرت امیر جنیه را امر فرمود که
شبیه ام کلثوم شد و عمر او را گرفت بعد از عمر ارث برد

و هم از کنیزان فاطمه سلام الله علیها فضه خادمه بود

دوم از کنیزان فاطمه یکی ام ایمن است چنانکه در کتاب اصابه و کتاب
خیرات حسان است ام ایمن کنیز عبدالله و آمنه خاتون بود
نامش برکه بنت ثعلبه است و در حضانت ام ایمن بود و او
شوهر اولش عبید حبشی بود و ایمن از او متولد شد شوهرش
مرد و ام ایمن به پیغمبر منتقل شد و حضرت او را بزید بن حارثه
تزویج فرمود و زید بن حارثه در جاهلیت اسیر شد در بازار
عکاظ فروخته شد حکیم بن حزام او را برای خدیجه آورد و خدیجه
او را به پیغمبر بخشید و پیغمبر او را [illegible] بواسطه
تقوی و عبادت او حضرت ام ایمن را تزویج کرد و زید
از او صاحب پسری شد اسامة ابن زید که در جنگهای امیرالمؤمنین
با منافقین تخلف جست همراهی ننمود چرا که عمر ابن خطاب سالی
پنج هزار دینار از بیت المال برای او حقوق قرار داده بود بجهت
او را از دوستان شمرد [illegible] دست بردارد و وعده
حکومت با او میداد ولی در مجالس المؤمنین از حضرت باقر
که فرمود اسامه آخر رجوع بحق کرد حکم نشود در باره او مگر خیر و در
کتاب اصابه است که پیغمبر فرمود ام ایمن [illegible]
یا [illegible] و از بقیه اهل بیت من است [illegible]
بعضی گفته اند در زمان خلافت عثمان از دنیا رفت دیگری
گفته پنج ماه بعد از رحلت پیغمبر از دنیا رفته [illegible] جمع آوری
چون ام ایمن [illegible] بعد از پیغمبر از دنیا
رفت کنیز فاطمه بود [illegible] در زمان عثمان [illegible] بود و لیکن
[illegible] ام ایمن است که بعد از فاطمه هجرت کرد [illegible]
تشنه شد [illegible] دلوی از آسمان [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] مطلب [illegible] آیه فلما قضی زید منها وطرا
زوجناکها لکیلا یکون علی المؤمنین حرج فی ازواج
ادعیائهم که مشهور است زینب بنت جحش [illegible]
[illegible] زید داده بود [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] آیه [illegible]
وما جعل ادعیاءکم ابناءکم ذلکم قولکم بافواهکم [illegible]

دارض مدینه بسیار ارض مبارکست در مزار از کامل الزیاره نقل شده
معصوم فرمود من مات فی احد الحرمین مکه او المدینه لم یعرض
الی الحساب ومات مهاجرا الی الله وحشر یوم القیمه من اصحاب بدر
آنکه فرمود المدینه مهاجری وفیها مضجعی ومنها مبعثی
با آثار رحمت [illegible] که مدفن پیغمبر خاتم است در فضل مدینه الوفاء
فی اخبار دار المصطفی اخبار بسیاری وارد گردیده گویند [illegible]
[illegible] از صحابه [illegible] در آنجا مدفون اند [illegible]
بوده علامت بالای قبور [illegible] و لوحی بالای قبور است که
غالبا معلوم نیست صاحب کتاب منتخب التواریخ جمعی را از آنها
ذکر میکند [illegible] منها قبر حلیمه سعدیه مرضعه پیغمبر
در بقیع [illegible] منها [illegible] در سنه [illegible]
از هجرت [illegible] ماه رجب [illegible]
در حرم [illegible] منها قبر صفیه بنت عبدالمطلب والده زبیر بن
عوام [illegible] منها قبر جناب عقیل در سنه پنجاه [illegible]
در سن [illegible] وفات [illegible] منها
در بقعه عقیل عبدالله جعفر است [illegible] مشهور
آفاق بوده [illegible] گویند ابو مسلم مروزی [illegible]
جعفر [illegible]
منها قبر اسمعیل بن جعفر صادق ع منها قبر جناب مقداد [illegible]
در سنه سی و سه هجری [illegible] سالگی [illegible]
او [illegible] در بقیع [illegible]
بعضی [illegible] فاضل مقداد
ابن عبدالله حلی صاحب باب حادی عشر است منها قبر جناب
جابر بن عبدالله که در سنه هفتاد [illegible]
و چهار منها قبر جناب مالک اشتر [illegible]
که در حوالی قلزم [illegible]
[illegible] منها قبر عثمان بن مظعون که بعضی [illegible]
قبر عثمان بن عفان [illegible] منها سعد بن معاذ [illegible]
[illegible] فاطمه بنت اسد و قبر [illegible]

[illegible]

[illegible] از زنها [illegible] در قرآن [illegible] والکفایه [illegible]
اول حوا [illegible] یا آدم اسکن انت وزوجک
الجنه در سوره بقره دوم جناب ساره زوجه ابراهیم در سوره
ذاریات قالوا لا تخف انا رسل ربک وبشروه بغلام
علیم فاقبلت امرأته فی صرة فصکت وجهها وقالت
عجوز عقیم [illegible] سوره [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] زوجه [illegible]
[illegible] قال رب انی وهن العظم منی واشتعل الرأس
شیبا ولم اکن بدعائک رب شقیا وانی خفت الموالی
من ورائی وکانت امرأتی عاقرا فهب لی من لدنک ولیا
یرثنی ویرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا
[illegible] بلقیس زوجه سلیمان در سوره نمل انی وجدت امرأة
تملکهم واوتیت من کل شیء ولها عرش عظیم
[illegible] صفورا زوجه حضرت موسی در سوره قصص [illegible]
قال انی ارید ان انکحک احدی ابنتی هاتین علی ان
تأجرنی ثمانی حجج فان اتممت عشرا فمن عندک
[illegible] زلیخا زوجه [illegible] یوسف قال الذی اشتراه من مصر لامرأته
اکرمی مثواه عسی ان ینفعنا او نتخذه ولدا [illegible]
از علل الشرایع از حضرت صادق ع زلیخا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زلیخا گفت الحمد لله الذی جعل الملوک
بمعصیتهم عبیدا وجعل العبید بطاعتهم ملوکا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
زلیخا گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]

دیگر مریم بنت عمران در چند موضع از قرآن اسم برده منها در سوره
آل عمران قالت الملائکة یا مریم ان الله اصطفاک و طهرک
و اصطفاک علی نساء العالمین طهرک یعنی از سفاح و زنا
در تمام قرآن اسم [illegible] برده است بجز مریم در اسم نبرده که برای جمیعه
بعضها [illegible] ان مخدره بود از کسب زنا و در طهارت رفتار
خود بود دیگر خدیجه بنت خویلد است و وجدک عائلا فاغنی
یعنی از مال خدیجه تو را غنی کردیم در کتب معتبره پیغمبر صلی الله علیه
فرمود در مرتبه از معراج بجبرئیل گفتم آیا در زمین حاجتی
داری عرض کرد بلی سلام خدا و سلام مرا بخدیجه برسان دیگر
فاطمه زهرا سلام الله علیها است که در آیات متعدده تلویحا ذکر
فرموده آیه مباهله سوره هل اتی تمام نعم بهشتی را اسم برده
ما خیرا العین را مخصوصه فاطمه منها ما ادریک لیلة القدر را فاطمه
یعنی فاطمه قدر و شب قدر را نفهمیدند و نشناسیدند مگر [illegible]
فاطمه که چنانکه نفهمیدند چه شب است نفهمیدند فاطمه چه مخدره ای
منها کثیر فرموده المخدره فی مشکوة الله نور السموات
منها سوره کوثر است دیگر آیه مرج البحرین آیه التطهیر
در خاتمه کار از ابن بابویه از پیغمبر روایت کنند که فرمود بهشت
مشتاق چهار زن است مریم بنت عمران آسیه زوجه فرعون
که زوجه [illegible] در [illegible] و خدیجه بنت خویلد در دنیا و آخرت
زوجه پیغمبر است و فاطمه بنت محمد و چند زن را هم قرآن
در قرآن مذمت فرموده است زوجه نوح زوجه لوط [illegible]
در سوره تحریم ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح و امرأة
لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما زوجه
نوح کافره بود مردم می گفت نوح مجنون است زوجه لوط خبر میداد
قوم را مهمانان او را زوجه نوح آتش و دغل بود زوجه لوط
آتش و اهلیه بود دیگر زوجه ابولهب بود [illegible]
اسمش ام جمیل بود [illegible] در حدیث قدسی فرموده اگر خواهم
برای بنده ام خیر دنیا و آخرت را جمع کنم قرار دهم برای او قلبی
خاشع و لسانی ذاکرا و بدنی [illegible] بلا صابرا و زوجه صالحه [illegible]
[illegible] دنیا دارد نه آخرت [illegible]

اکرد خانم بزرگ

اکرد خانم زینب [illegible] خوانی دنیا و آخرت [illegible]
و هم [illegible] ایشان [illegible] لعنت کرده اند
[illegible] مردها نیز اگر خوب [illegible] و لکن زنها در خلقت
[illegible] از هر چیز ناقص اند در جمیع عبادات [illegible]
[illegible] از زنان خوب بوده من جمله زوجه عالم ربانی
ملا مقصود علی والده ملا محمد تقی مجلسی جده مولا محمد باقر
مجلسی دختر مولی کمال الدین [illegible] شیخ حسن عاملی
[illegible] عارفه و مقدسه و صالحه بوده [illegible]
[illegible] مقصود علی [illegible] فرزندان جناب
مولی محمد تقی با ملا محمد صادق [illegible] جناب عالم زاهد
ملا عبدالله شوشتری سپرد [illegible] علم و خواهش نمود در تعلیم
[illegible] مواظبت فرماید [illegible]
[illegible] جناب ملا عبدالله [illegible] داد [illegible]
او که [illegible] محمد تقی [illegible]
[illegible] بدون اجازه مادرم [illegible]
اجازه [illegible] مادر [illegible] روزی چهار
[illegible] و [illegible] مبلغ [illegible]
از این مبلغ [illegible] عادت [illegible]
فراموش [illegible] نزد ملا عبدالله
[illegible] ملا عبدالله [illegible]
[illegible] دعا فرمود [illegible]
محمد صالح مازندرانی شارح کافی بنت ملا محمد تقی مجلسی [illegible]
[illegible] و مجلسی [illegible] قرآن و صاحب
تصنیفات کثیره [illegible] ریاض العلماء [illegible]
عالمه و [illegible] ملا محمد صالح [illegible]
[illegible] بعضی [illegible]
[illegible] مولی محمد تقی [illegible]

دو خوهرش فاضله مقدسه که مجتهده و بالغه در علوم عدیده بودند بعضی از
آمده بنای خطبه فرمود من اراده کرده ام تو را تزویج نمایم مردی که
در غایت فقر و منتهای فضل و صلاح است و این موقوف است
باذن شما ایشان عرض کرد فقر عیب نیست جناب ملا محمد تقی هم
مجلس عالی ترتیب داد و آن مخدره را تزویج نمود بملا محمد صالح
چون شب زفاف شد جناب ملا محمد صالح داخل شد مخدره رو
برقع از صورت او برداشت حال او را دید رفت بگوشه نشست
و شکر خدا را بجای آورد مشغول مطالعه شد اتفاقا مسئله بر
او مشکل شد هرچه فکر کرد نتوانست حل مسئله نماید مخدره آمنه بیگم
بحس فراستی که داشت فهمید که مولانا خلیل در فکر است صبر کرد تا
وقتیکه ملا محمد صالح رفت برای تدریس آمد محل مطالعه نگاه کرد
حل مسئله را نوشت گذارد در جای مطالعه چون مولانا عود کرد در اوان
مطالعه کاغذی دید برداشت دید مخدره مسئله را خوب حل کرده و
نوشته فوراً سجده شکر ادا کرد تا صبح مشغول عبادت شد گویا که
شکرانه این نعمه مولا محمد تقی پدر مادرش گفت اگر این زن پسندیده
شما نیست غیر او را برای شما تزویج نمایم عرض کرد تغیر بها کار نیست
من هرقدر در عبادت شکر گذارم تمام نمیتوانم بگذارم شکر این
نعمه را بجا بیاورم من جمله زنهایی که اهل فضل و اهل علم و اهل
شیخ الشیعه فاطمه الدعوه شیخ ست المشایخ چنانچه در
در روضات الجنات تعبیر شده درمعرفت المشایخ تعبیر شده
رواة چنانچه و رشته نقل آثار گشته است ام الحسن بنت
شیخ شهید سعید ابو عبدالله محمد بن شیخ جمال الدین مکی العاملی
شهید اول در خدمت والد ماجدش تلمذ فرموده و والد
جلیل او را مدح بلیغ نموده امر فرموده در مسائل حیض و
احکام نماز رجوع باین مخدره نمایند کاشف گویند و هم شهید
این مخدره لقب المشایخ در حق او شاید از جمله غیر از مشایخ
اجازه مجتهده دانسته باشد چنانچه سید تاج الدین استاد
شهید اول این مخدره را اجازه اجتهاد داد که تقلید نماید
یا با صطلاح علما گویند فلان صاحب ملاحظه مستجیز است

البته زنها نیز

البته زنها نیز درجات دارند اعلی درجه آنکه عارفه عفیفه
و شوهر دوست باشد و رضای خدا و شوهر را رعایت نماید و پست ترین
ادنی درجه آنکه جاهله و غیر عفیفه و بداخلاق باشد مرویست
در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق روایت
که حضرت فرمود اغلب عذاب مؤمن زوجه بد اوست در تفسیر
علی ابن ابراهیم است که مردی بسیار خوب بود و رفته بود برای آن پیغمبر
قومش آمده در خانه او دق الباب کرد زوجه او آمد جواب
ملوث گفتند زن عفیفه با زنی آن جسکیه کجا است بود عاقله
خدا با ایمان بد بود زن بود گفت او مستجاب الدعوه بود داول
در حق خود دعا کرد که زن غضب از خلق نمود گفتند خود
کجاست گفت در فلان موضع حاجت آمده بود عرض کرده
یا نبی الله زن ما عفیفه ما از دست رفتار او به تنگ آمده دعا
کن تا خدا با ایمان ما عطا کند حضرت دو رکعت نماز خواند دعا
کرد بعد فرموده خانه های خود با ایمان خواهد آمد عرض کرده
یا نبی الله زوجه شما عفیف و چنان گفت فرمود من از خدا خواسته
ام او را باقی بدارد عرض کردند چرا فرمود خداوند مؤمنی را
خلق نفرموده مگر برای او عدوی باشد که او را آزار کند اگر عدو
من کسی باشد که من با آنکه او را شما بهتر است از آنکه دشمنی
که او مالک من باشد در لئالی الاخبار است نقل شده که
فرزند شیخ ابوالحسن خرقانی رحمة الله علیه که اصحاب بزیارت جناب
زوجه ایشان آمد عقب در گفت بخواهید کنید شیخ را گفتند خواهم
دیدار نمایم آن زن هرچه بد خواست شیخ گفت گفتند حالا شیخ در
کجا است گفت رفته است بیابان هیزم بیاورد انجا عقب آمدند
دیدند شیخ هیزم خود را بر شتری بار کرده خود سوار
و یک ماری هم در دست گرفته عوض تازیانه چنین تعجب کردند از او
حال گفتند ما دیدن شما رفته بودیم زوجه شما فحش زیاد گفت او
فرمود من باین مقام رسیدم مگر از صبر کردن بر اذیتهای آن زن

آنچه در جلد پنجم حکایت است از کتاب قصص الانبیاء روایت شده
که حضرت باقر فرمود که در بنی اسرائیل مردی عاقل متمولی بود و یک
زن عفیفه داشت و از او پسری داشت و یک زن غیر عفیفه هم
داشت و از او دو پسر داشت چون خواست از دنیا برود وصیت
کرد که مال من و اموال من مال یکی از شما پسرها باشد بعد از فوت
او مرد آن سه پسر هر یک مدعی شدند که مراد از من بوده با یکدیگر
مرافعه و مخاصمه نمودند تا اینکه آمدند نزد قاضی و قاضی گفت
بروید نزد سه برادر که با هم ضعیف شده‌اند از ایشان سؤال نمایید آمدند
نزد یکی از ایشان دیدند پیرمردی افتاده شده از او سؤال کردند گفت
من برادر چهارم هستم از من است بروید از او سؤال نمایید آمدند نزد
برادر وسطی دیدند مرد میان سالی است سؤال کردند او هم گفت بروید
نزد برادرم که او از من دانا تر است سؤال کنید آمدند دیدند ظاهراً
از همه جوانتر است گفتند اول ما از حال خود ایشان سؤال نمائیم
سؤال کردند که شما را بزرگتر از آن دو برادر معرفی کردند و حال آنکه
شما جوانتر بودید از ایشان گفت بلی آن برادر اول ما از همه کوچکتر است
ولکن زن بداخلاقی دارد و صبر میکند همیشه بدتر از آن است که
شود که نتواند صبر نماید بر اخلاق زوجه [illegible] اما
برادر وسطی زوجه دارد که گاهی او را اذیت میکند و گاهی خوشحال میکند
اما من زوجه دارم که در همه حال مرا مسرور میکند لهذا [illegible]
او هنوز زنده [illegible] جواب مسئله معلوم شد بدانید مراد
این باشد که مال و اموال مال آن پسری است که مادرش عفیفه بود
ولکن در خاندان طهارت از غیر معصوم زنها معلوم شد که مرد
در نزد ایشان زن است [illegible] نتوان مرد گفت و بر زن
نتوان زن گفت [illegible]

اشاره مختصره بکمالات و شهادت امیر ابن ملجم ملعون روز بیست و یکم ماه [illegible]
قتیس دررکش فرستادند و نسبت مظلوم دروغ است و از جمله اینکه
در قتل امیرالمؤمنین شریک شد بعد از آن امام حسن مجتبی اشعث
ابن قیس کندی است که عفو نمودند و در صفین مخالفت نمود از
امیرالمؤمنین کناره کرد حضر و جهد کرد تا نصب کرد ابوموسی
اشعری بود از ملعنت بنی [illegible] و دخترش جعده حضرت مجتبی را
مسموم کرد و پسرش محمد بن اشعث قاتل جناب مسلم و هم از قاتلان
امام حسین است زوجه اشعث ام فروه خواهر ابی بکر ابن ابی
قحافه بود و خود در یمن مرتد ان از جهلین شد آخر قاتل شدند
از تاریخ ابن خلکان اول کسی که بالای قبر امیر واقع شد بنای
هارون رشید بود که امر بحجار کرد و محدث حر عاملی [illegible] بعضی گفته
اند شیدا کرد از خشت پخته بنا کردند و از طین احمر طاقی زد
و در ایام دولت سامانیه و بنی حمدان در بنای آنجا
زیاد کرده و در زمان دولت دیالمه آنجا بالا گرفت که عضد
الدوله در تعمیر آنجا خدمت نیکوئی بعمل آورد و در تاریخ گزیده
مشهد امیر و مشهد امام حسین را بر وی [illegible] عضدالدوله
درست کرد و عاقبت بمرض صرع درگذشت و در مشهد امیر
مدفون شد و جهت اخفای قبر مطهر در آن وقت مردم خوف
از خوارج نهروان بود چنانچه مره ابن قیس یکی از اولاد خوارج
بود که صاحب دار السلام از عالم جلیل سید نعمت الله جزائری نقل
میکند مره ابن قیس مرد کافری بود که [illegible] و خدم و حشم زیاد
داشت یک صحبت آبا و اجداد خود [illegible] علی ابن
ابی طالب کشت گفت الان قبرش در کجاست گفتند در نجف
[illegible] چه هزار سوار و چند هزار پیاده برداشت و امر برای
خرابی آن حرم محترم بعد از شش روز دعوا تا اهل نجف غلبه
کردند و داخل [illegible] رفت میان حرم گفت یا علی تو [illegible]

اشاره مختصره بکمالات و شهادت امیر

و اعدا در گذشته قصد کرد که ضریح را بکنند و خراب کنند و نقش کنند
پس او را اهمیت مبارک حمل ذو الفقار بیرون آمد از ضریح مطهر حمله
بکمرش زد او را نیم شد بدون خون و فوراً سنگ سیاهی شد و
ابن نجف آنها را بردند لیکن نتوانند چنند که هرکس بزیارت
نجف بیاید او را لعن کند و لعنت میکرد از خواستی او بود که هیچ
حیوانی او را نمیگذاشت مگر اینکه بر او بول میکرد و بعد از آن با
بعضی از جهال بردند مسجد کوفه بمرقد امام از بنی حسن علما
لکن خدا ذلیل و خوار کند کسی را که این معجزه را قبول از
انصاف بیرون کرد اما ما فی ... از قبر مطهر فرزندان امام حسین
بیرون آوردند الغرض در دار السلطنه است که سلطان مراد از آل
عثمان مشرف شد بزیارت نجف اشرف از سرحد اسلامبول
که چشمی بقبه شریفه افتاد پیاده شد امرا و ... چه
رسیدند گفت چون چشمم بگنبد مطهر افتاد اعضایم لرزید
طور دیگر قدرت سواری ندارم گفتند بلاد ... تعالی بقرار
بر نیفتد و ... شد و در پیش ... متعصب بود گفت قولش
باطل است ... شاه تفال بقرآن زدن تعالی در
آیه آمد فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی امر کرد
گردن وزیر را زدند الحمد خود معجزه بود تا حرم چهار فرسخ
پیاده بالاتر هافحیه آمد چون چشمش بضریح الکشان افتاد
افتاد سؤال کرد جهت او را حکایت ... بود بیان کردند
از دستان گفت من با بد صدق و کذب این مطلب را از
خود حضرت بخواهم آمد امر کرد زبان او را قطع کردند
نیز فردا صبح آمد معلوم بود در خواب برای او شفا یافت
و نسبه مطهر گفتند تا در شاه طلا کرده و زنجیر طلا هم ساخت
گفت نمیکند گردن حرم را که نشد بیرون هیچ کس جرئت نکرد
آخر یکنفر از بیرون بیامد شب آمد زنجیر را گردن یا در آنجا اندا
برده برون چون برگشت آن شخص از حرم دیگر کسی او را ندید
بجان زنجیر او را سقف ایوان آویخت در حدود سنه

هزار و صد و پنجاه و نه است که قبه منوره شروع به نقش کنم
چهار مرتبه گفت الا اگر حساب کردند با تاریخ آن سال منطبق بود
مثل اینکه سؤال کردند فوق قبه با کتیبه اول آن چه نقش کنیم ورود
مدالله فوق ایدیهم فردا آن روز وزیرش میرزا مهدی خان که
شاه که آمده بود پنج مرتبه سؤال کنند گفت با اینکه دیروز گفتم
همه معجزه است و در سنه هزار و دویست چهار با امر محمد شاه
ضریح نقره در طهران ساختند و بردند نصب کردند هم در سنه
هزار و دویست ... محمد شاه مذکور امر کرد قبه امام حسین علیه السلام
طلا کردند و در ... نجف و بلوته در کف چهار مقبره ... السلام
در رقاقه الاوالک ... از کتاب فلک النجاة عالم جلیل
سید ... نقل فرموده گفت شنیدم از مشایخ خود که نقد ... ده
که یک نعلی شد و در کف زد امیر المؤمنین معادل است با ... ما
چهار صد ... و نیز از جزائر علامه و فقها شیخ خضر نقل فرموده
از حضرت امام نقل و روایت شده یک روز در جوار امیر المؤمنین بود
بهتر است از عبادت هفتصد سال تمام و بلکه نیز در قبر امام
حسین مقابل با هفتاد سال است

شماره

در ذکر زوجات امیرالمؤمنین سلام الله علیه است اول فاطمه زهرا سلام الله علیها

دوم امامه بنت ابی العاص که والده او دختر زینب دختر حضرت رسول بود و زینب خواهر ام المؤمنین حضرت زهرا بود خدیجه کبری خواهر ام المؤمنین خاله مادر ابو العاص بود پس جناب زینب و ابو العاص دختر خاله و پسر خاله بودند حسب الوصیه فاطمه بعد از نه روز حضرت امیر امامه را تزویج فرمود

سوم خوله بنت جعفر ابن قیس مشهور به حنفیه و او از اولاد بکر بن وائل است که در خلافت ابی بکر اسیر شد که در بحار از خرایج نقل کرده که جابر ابن یزید جعفی از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده که گفت وقتیکه اسرای یمامه را آوردند نزد ابی بکر در آنها بود خوله حنفیه چون چشم خوله را به جمعیت افتاد رو کرد به قبر مطهر پیغمبر با ناله و زاری عرض کرد السلام علیک یا رسول الله و علی اهل بیتک من بعدک هؤلاء امتک سبونا سبی النوب والدیلم والله ما کان لنا من ذنب الا المیل الی اهل بیتک آنوقت رو کرد به مردم که شما چرا ما را اسیر کردید و حال آنکه ما گوینده لا اله الا الله و محمد رسول الله هستیم گفتند از اینکه زکوة نمیدهید گفت پیغمبر قرار داد ما زکوة خود را به فقرای قبیله خود بدهیم رد فرض مردی زکوة نمیدادند ما را چه گناه داشتیم از جواب عاجز شدند پس طلحه و خالد هر یک عبا را بر سر او و جانب او انداختند گفت من برهنه نیستیم جامه دارم گفتند مقصود ما اینست هر که بیشتر بدهد صاحب تو باشد گفت والله کسی مالک من نخواهد شد مگر کسیکه بگوید من در وقت ولادتم چه گفتم آن زمان مردم لال شدند متحیر ابوبکر گفت چون این زن سیده قوم است امروز بلا نمیده اما مشعور است عیب ندارد چه میگوید که ما میفهمیم گفت بعد از این خبر دروغ نگفتم پس طلحه و خالد جامه را رد کردند پس امیرالمؤمنین وارد شد و متغیر شد فرمود او صادقه است پس حنفیه در وقت ولادت نقل فرمود که وقتیکه از مادر متولد شدم ندا کردم لا اله الا الله محمد رسول الله عما قلیل سیملکنی سید و سیکون لی ولد منی پس مادرم این را در لوحی از رصاص نوشت و دفن کرد در موضع وضع حمل خود و وصیت کرد چون اسیر شدی این لوح را با خود نگاه دار در میان هر کسیکه صاحب آن لوح

٢٦٣

موجود است صاحب آن لوح منم بده و من پدر آن پسرم چهارم محمدوم ام البنین فاطمه بنت حزام ابن خالد ابن ربیعه کلابیه او را بعد از رحلت فاطمه عقد کرد اطلاق بنو اخیّه کرد

خامسه اسماء بنت عمیس که اول زوجه جناب جعفر ابی طالب بود بعد از جعفر که سه پسر آورد در حبشه جعفر عبد الله عون محمد بعد از جعفر که در موته شهید شد ابوبکر گرفت که محمد ابن ابی بکر از او است بعد از ابوبکر امیرالمؤمنین اسماء را تزویج نمود که پسری یحیی نام از او متولد شد

ششم لیلای بنت مسعود ابن خالد دارمیه تمیمیه هفتم ام سعید بنت عروة ابن مسعود الثقفی عمه جناب لیلا بنت ابی مرة ابن عروة ابن مسعود الثقفی زوجه حضرت سید الشهداء سلام الله علیه هشتم محیاة بنت امرء القیس بن عدی الکلبیه و این عدی امرء القیس کلبی است که از شعرا معروف بود امیرالمؤمنین طلاقت گرفت امرء القیس بن عدی را که آمده بود مدینه و مردی از حال ابی طالب بپرسید و اینها پیران من است از فاطمه دختر مولی میل دارید که منظور کنی با ما در هم خود مصاهرت بنمایی عرض کرد که انکحنا و حکیم دختر خود را با سه بیرون مراجعت نمود کرد با امیر و دختران خود در رفت و آمد محیاة را تزویج کرد با امیرالمؤمنین سلمی را داد با امام حسن و رباب را داد با امام حسین

نهم صهبا بنت عباد ربیعه دهم ام حبیبه بنت ربیعه و در کتاب منتهی الآمال است که از این زنها بعد از شهادت امیر چهار نفر باقی بودند که در خواستگاری نمودند امامه و ام البنین لیلا و اسماء و بعد از امیر ابدا شوهری اختیار نکردند حتی مغیرة ابن نوفل و ابو الهیاج ابن ابی سفیان ابن حارث امامه را خواستگار

در عدد اولاد حضرت امیر اختلاف است صحیح آن چنانچه در ارشاد
شیخ مفید است هست و هشت اولاد است ... از آنها ده پسر و هشت
دختر اما اول امام حسن و امام حسین و محسن چهارم زینب کبری
پنجم ام کلثوم کبری و این پنج از فاطمه زهرا سلام الله علیها بودند
محمد حنفیه است که بعد از حسنین اکبر اولاد آن حضرت است از خوله بنت
جعفر ابن قیس مکنا است بابی القاسم در شهر ربیع الاول سنه هشتاد و یک
در سن شصت و پنج سالگی از دنیا رفت تاریخ ولادتش در سنه شانزدهم هجری
بوده در همه کس اسم پیغمبر و کنیه او جمع نشده مگر محمد حنفیه و جماعت
کیسانیه بعد از امام حسین او را امام میدانند و میگویند مهدی
موعود است و میگویند که او نمرده است رفت در جبل رضوی غائب
شد ابن ابی الحدید نقل میکند که محمد باتفاق صالح و زاهد و عابد
و جد ... خود ... بود شجاعت و کان اشجع الناس از همه جهت و از
بزرگوار در صفین شجاعتهای بی نهایتی روز کرد و با وجود ...
تو را مقدم بمیدان میفرستند و کی میگفتند از فرستادن برادران تو حسنین
فرمود انهما ... پدر من ... بمنزله دو دست پدرم و انسان چشم
با دست محافظه میکند ... مرتبه دیگر ... فرمود انا ولد
و هما ولدا رسول الله چنانچه ابن ابی الحدید گفت که امیر المؤمنین فرمود
نگاه دارید حسنین را که مبادا آنکه قطع شود نسل رسول الله بعضی گویند
... و ... کافی ... گویند ... آن
... شده ... در جبال رضوی ... حضرت
صادق ... و ... عمر ...
و دهم عباس و جعفر و عثمان و عبد الله چهار از ام البنین
فاطمه بنت حزام ابن خالد کلبیه ... و هر چهار در کربلا شهید شدند

تتمه

تتمه حالات و فضائل جناب ابا الفضل العباس سلام الله علیه
امام چهارم فرمود رحم الله عمی العباس جان خود را فدا نمود ...
دو دست او را قطع نمودند خداوند هم دو بال با و عطا فرمود که در
بهشت با ملائکه طیران میکند و ان للعباس عند الله تعالی منزلة
یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیمة و در مقاتل الطالبیین است
و کان العباس رجلا وسیما جمیلا یرکب الفرس المطهم
و رجلاه تخطان فی الارض و کان یقال له قمر بنی هاشم
و هم کسی بود امان نامه برایش آوردند لعنت کرد ... امان
قال امان الله خیر من امان ابن سمیه ... مرتبه امان
نامه آوردند تاریخ طبری از ابی مخنف روایت کرده عبد الله ابن ابی المحل ابن
حزام برادر زاده ام البنین بنت حزام ... ابن زیاد ...
خواهرش با امام حسین ... امان نامه ... برای
ایشان ... داد ... امان نامه آورد
گفت هذا امان بعث به خالکم قال العباس ... و خالنا السلام
و قال له لا حاجة لنا فی امانکم امان الله خیر ... شمر ...
... لعنک الله و لعن امانک اتؤمننا و ابن رسول الله
لا امان له یا عدو الله آمرنا ان نترک اخانا و سیدنا
الحسین و ندخل فی طاعة اللعناء و اولاد اللعناء ...
... اصحاب ... آب ... ابو الفضل ...
... اصحاب ... خوردند ...
... و هم ... الا فی ... در جواب ...
ابن ... فرمود

[illegible]

اعظم مصائب ابو الفضل را خود آن حضرت بود که دید آب ندارد
تشنگی سقا باید و تیر بود که خواست از اسب بیفتد تیرها مانع بودند و
باطن بدن فرو رفت
عدد اسم عباس که صد و سی و سه باشد مطابق با باب حسینی
ابو الفضل و ابو القربه هم گفته اند

گویند حضرت مجرب است عدد اسم عباس صد و سی و سه مرتبه بگوید
در حالیکه خطابش بحضرت عباس باشد
یا کاشف الکرب عن وجه الحسین اکشف کربی بحق
اخیک الحسین از ختوم مجربه است

در عمدة الطالب است که ابو الفضل دو پسر داشت یکی فضل و یکی عبید الله
و مادر هر دو لبابه بنت عبید الله بن عباس بن عبد المطلب و فضل
اولاد نداشت نسل و عقب ابو الفضل از عبید الله است و این جناب
عالم و فاضل و دانشمند بود و عبید الله دو پسر داشت یکی عبد الله
و دیگر حسن و عقب عبید الله از حسن است و عبد الله بن عبید الله
بلا عقب ماند و مادر حسن دختر عبید الله بن معبد بن عباس ابن عبد المطلب بود
و بسیاری از اولاد جناب حسن عالم و اهل حدیث و روات بودند
در شرف بابت شد

در مشرف بابت شد که سید جلیل و نبیل آقا سید مهدی قزوینی حضور مبارک
امام زمان سلام الله علیه در مجموعه بچهار خود نوشته ام که سید مرقوم
از علماء اتقیاء بود و در زمان مردم میبردند علم و اجلی رسید که مشرف شد
بچگی کردند زیارت امام زاده حمزه فرمود امام زاده حمزه در ری
است بین وی ... شما اسم مردم نگفته امام زمان ...
آورد فرمود چرا انکار دارید مردم روند زیارت امام زاده حمزه
از من بشنیدم امام زاده حمزه در ری است فرمود این امام زاده
حمزه بن عبید الله بن عباس ابن علی ابن ابی طالب است عرض کرد دلیل
دلیل فرمود دلیل همان کتابی در خود جعبه تو است بحر الانساب
باز کن در فلان ورق فلان صفحه خواهی دید از نظر غائب شد
بعد منزل رسید اول کتاب برداشت دید بدون کم و زیاد است
از جمله اولاد ابو الفضل عباس بن حسن بن عبید الله بن عباس
که فاضل و شاعر و فصیح اللسان بود که گفته در حق سید جلیل
ما رای هاشمی اعذب ... لسانا منه در زمان
هارون بغداد تشریف آورد هارون خیلی احترام میکرد و بعد از هارون
مأمون هم خیلی احترام میکرد و دیگر جعفر ابن فضل بن حسن بن عبید الله
عباس است که قریش در شعر از مشهور است ملقب است بقرب سید جعفر
غریب دیگر عبد الله ابن علی ابن ابراهیم حسن بن عبید الله بن عباس که
از علما و دانشمندان عصر خود بود و تمام شهرها و بلاد را گردش
کرد و کتابی جمع کرده در فقه اهل بیت مسمی بالجعفریه در
سعید و ... در قاهره مصر وفات فرمود دیگر جناب ابراهیم
محمد بن عبد الرحیم ابن عبید الله بن عباس که در فرزندان گفته شد که
ظاهرا قریه در قزوین است و الان معروف بقبر شاهزاده در قوالع
باشد دیگر حمزه ابن قاسم ابن علی بن حمزه ابن حسن بن عبید الله بن
عباس است که شرح اولاد بعض حمزه اول بطور نوشتیم و این
حمزه قبرش یا در ... باشد در سقیفه نزدیک حله

دویم از اولاد امیرالمؤمنین برادران امّ البنین ابوالفضل عبدالله بن علی
در مقاتل الطالبیین است در وقت شهادت بیست و پنج ساله
بود و قاتل او هانی بن ثبیت [illegible] سیم جعفر بن علی
در وقت شهادت [illegible] بود قاتلش خولی ازدی
اصبحی چهارم عثمان بن علی بیست و یک ساله بود قاتل
او مردی بود از بنی دارم والده ایشان ام البنین بود
[illegible] حسان [illegible] مروان [illegible]
[illegible] الاسلامی در [illegible] در [illegible]
ام البنین [illegible] لا تدعونی ویک ام البنین
تذکرینی بلیوث العرین کانت بنون لی ادعی بهم
والیوم اصبحت ولا من بنین [illegible]
[illegible] قطیع الیمین پنجم [illegible]
عبدالله بن علی با جناب محمد اصغر که معروف به ابوبکر
بن علی [illegible] از یک مادرند که لیلی بنت مسعود دارمیه
اما برادران و خواهران امیرالمؤمنین [illegible]
طالب عقیل جعفر ام هانی که [illegible] فاخته بود [illegible]
و ما طالب [illegible] قبل از [illegible]
ولکن در [illegible] الطالب [illegible]
[illegible] واو معلوم [illegible]
ده سال از عقیل [illegible] بود و عقیل ده سال از جعفر
از مدینه رفت [illegible] و از مکه شام و در شام [illegible]
[illegible] معاویه [illegible] داد گفت [illegible] علی [illegible]
رفت [illegible] گفت معاویه امر کرده است [illegible] علی [illegible]
فعلیه لعنة الله الا [illegible] معاویه [illegible]
عقیل [illegible] تقول ان [illegible] معاویه [illegible]
[illegible] گفت ابولهب [illegible]
سوره [illegible] گفتند بلی گفت [illegible]
عقیل فرمود مردم زن ابولهب میشناسید که [illegible]

وامرأته

وامرأته حمالة الحطب [illegible] گفت عمو [illegible] اشاره کرد
بمعاویه [illegible] وام جمیل دختر حرب ابن امیه خواهر ابوسفیان
بود بعد گفت ای معاویه [illegible]
[illegible] معاویه گفت دلیل [illegible] که عقیل [illegible]
[illegible] عقیل فرمود [illegible] پدر [illegible]
[illegible] عقیل [illegible] شام رفت [illegible] که معاویه [illegible]
[illegible] با علی [illegible] من علی [illegible]
[illegible] عقیل [illegible] خود و عیالش [illegible]
عقیل [illegible] روز از [illegible] قدری ذخیره [illegible]
قدری [illegible] قدری روغن خریدند [illegible] عقیل
گفت [illegible] برادرم [illegible] دعوت کردند [illegible]
[illegible] حاضر کردند [illegible]
عرض کردند فرمود [illegible] از مقدار [illegible]
[illegible] عرض کردند [illegible] مقدار [illegible]
[illegible] زیاده [illegible]
[illegible] اطفال [illegible] عقیل [illegible]
[illegible] داد فرمود [illegible]
عاقله [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] ساله [illegible]
[illegible] اول که [illegible] معاویه
معاویه امر کرد [illegible] عقیل [illegible]
[illegible] عقیل [illegible] گفت [illegible]
فرمود [illegible] در باره [illegible]
قریش [illegible]
[illegible] ضحاک ابن قیس [illegible] گفت بلی
[illegible] زیاده [illegible]
دیگر [illegible] گفت ابوموسی اشعری عقیل گفت [illegible]

بجنب و دو

که با مر بن عبادة در جنگ با معاویه معاذ لست او اعلم از تو کی شد علم
اعراب و ماغیش فرمود گفت در باره من چه داری ای حرامزاده ای
برای آنکه ترا ننگ و عار نبود عقیل فرمود معاف دار امر آخر
فرمود حمامه بود میتالی گفت گفت عقیل [illegible] است [illegible]
معاویه فرستاد بعضی از زنان شام [illegible] گفت حمامه کیست
آن زن [illegible] معاویه اصرار کرد پس آن زن گفت [illegible]
من در ایام [illegible] گفت [illegible] حمامه جده تو مادر ابو سفیان [illegible]
در جاهلیت [illegible] و [illegible] معاویه [illegible] گفت غضب
عقیل در سنه پنجاه هجری [illegible] رفت بعضی [illegible]
آن [illegible] در مدینه و بعضی در شام عبدالله [illegible]
او که [illegible] شهید شدند [illegible] امام [illegible]
مسلم جعفر عبدالرحمن [illegible] امیرالمؤمنین بودند

اما جعفر طیار

اما جعفر هم ده سال از امیر بزرگتر بود در [illegible] و در سنه
هشت از هجرت در موته شهید شد در عهد [illegible] ابی طالب
جعفر [illegible] عقب او از عبدالله شوهر [illegible]
بود و السلام [illegible] عبدالله جعفر
در سنه هشتاد و یا نود از هجرت از دنیا رفت در [illegible]
بقیع دفن شد [illegible] عبدالله مکفوف البصر بود امام حسین
فرمود [illegible] هانی [illegible]
عرض کرد حالا [illegible]
عون و علی [illegible] قبول فرمایید [illegible]
قبول فرمود [illegible] عبدالله جعفر [illegible]
عبدالله جعفر بعادت اطفال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بعد از [illegible]
[illegible] داد عرض کرد [illegible]
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible] کفت [illegible]
[illegible] عبدالله جعفر [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] کفت [illegible] هزار اشرفی فرمود [illegible]
[illegible] کفت [illegible]
[illegible] هزار اشرفی [illegible]
[illegible] عبدالله جعفر
[illegible] عبدالرحیم [illegible]
[illegible] کفت [illegible] از [illegible]
[illegible] کفت چهار هزار فرمود [illegible]
باو دادند

جعفر
فاطمه را ... متولد شد عون بن عبدالله جعفر و محمد بن عبدالله
بود در کربلا شهید شدند و قبر محمد در [illegible] در دول
است از توابع کوفه و مزار عظیم دارد و گویند در [illegible]
ری [illegible] جناب محمد بن السعید ابن ابراهیم بن محمد بن عبدالله
ابن ابی الکرام بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب
کشته شد اما ام هانی بنت ابوطالب زوجه هبیره
ابن ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم قرشی
و پسر فاخته از هبیره [illegible] برادر جعده هانی و
عمرو و یوسف و جعده زوج ام الحسن بنت امیرالمؤمنین بود
در [illegible] عتبة بن ابی سفیان بجعده [illegible] از کفار
[illegible] که [illegible] از [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
جعده [illegible] بود [illegible]
[illegible] حضرت امیر جعده را امارت خراسان داد
اما جمانه زوجه جناب ابی سفیان بن حارث ابن عبد
المطلب برادر رضاعی [illegible] بود والده جناب عبدالله بن
ابی سفیان [illegible] بود [illegible] از جده
فاطمه [illegible] بود

در ذکر بعضی

در ذکر بعضی از جوارح امیرالمؤمنین [illegible] اول [illegible] عمرو بن الحمق
خزاعی است که هم از جوارح [illegible] و هم از جوارح
امیرالمؤمنین [illegible] ان عمرو بن الحمق کان صاحب رسول الله
ثم صاحب امیرالمؤمنین [illegible] بعد از شهادت امیر
معاویه [illegible] که [illegible] بجناب عمرو [illegible]
[illegible] سلمان [illegible]
[illegible] معاویه او را امان داد با
عهد [illegible] معاویه او را
گرفت بقتل رسانید [illegible]
[illegible]
[illegible]
کردند سر او را برای معاویه فرستادند و اول سری بود که با [illegible]
نیزه کردند برای معاویه فرستادند دیگر میثم [illegible] در
ارشاد [illegible] روز قبل از شهادت امام حسین در کوفه [illegible]
[illegible]
[illegible]
امام حسین

دیگر از حوادث قتل محمد ابی بکر بود و در حالت کبر از امیر المؤمنین
ان المحامده تأبی ان تعصی الله عز و جل شد کشیدند محامد
و مراد محمد بن جعفر و محمد ابی بکر و محمد ابن حذیفه
و محمد حنفیه بود انکه مادر محمد ابی بکر اسماء بنت عمیس بود و
مادر عون رسید عبد الرحمن و اسماء خواهر میمونه ام المؤمنین
بنت عامر ابن عمر ابن حمزه و محمد در سنه حجة الوداع
متولد شد بعد از ابو بکر با مادرش به خانه امیر المؤمنین بود
از شیعیان خاص علی در خروج اهل مصر که محمد [illegible]
قرار گرفتند حضرت امیر حکومت مصر را با و مرحمت فرمود که
بعد از آنکه مالک اشتر در حوالی قلزم مسموم شد با امر معاویه
معاویه عمرو عاص را با شش هزار نفر فرستاد از برای فتح مصر
و معاویه بن خدیج با جمعی از عثمانیه که در
مصر بودند ملحق شدند بعمرو عاص طلب خون عثمان را از او
محمد نمودند و محمد نامه نوشت بحضرت و استمداد خواست
حضرت دو هزار نفر سردار مالک بن کعب بیاری او فرستاد و محمد
دو هزار نفر سردار کنانه بن بشر از مصر بیرون رفتند چون
با لشکر ایشان برخورد محمد مغلوب شد سرداران کشته شدند
چون خبر کشته شدن کنانه بمحمد رسید اصحاب محمد از دور او پراکنده
شدند و محمد با عده قلیل بیرون آمد جهاد کرد آخر محمد تنها
خود را میان خرابه انداخت معاویه بن خدیج
وارد خرابه شد محمد را دست بسته آورد نزد عبد الرحمن
ابی بکر که در لشکر عمرو عاص بود گفت لا والله هرگز نمیگذارم
برادرم را اینطور بکشند عمرو عاص معاویه بن خدیج را
داد که او را نقل بر سر آن بگذار زنده ماند معاویه گفت لا
والله [illegible] کشته شد [illegible]
حبار [illegible]

و حکایت محمد ابی بکر فرمود [illegible] ام آیم بعد هبید معاویه
ابن خدیج گفت چه [illegible] اگر تقوا آمدیم تا عثمان را
کشتند [illegible] از همه بیاشام [illegible] محمد [illegible]
[illegible] در شکم حمار مرده گذارده و سوزانیدند و [illegible]
نوشته محمد مصر و [illegible] او را سوزانیدند عایشه شنید
بسیار جزع کرد بعد از هر نماز معاویه و عمرو عاص و [illegible]
لعن میکرد و عیال و اولاد محمد را در خانه خود برده [illegible]
خدمت امیر عرض کرد [illegible] اهل شام [illegible] سرور شدند
[illegible] بودم که از قتل محمد [illegible] و خوشحال بودند فرمود [illegible]
[illegible] مقابل [illegible] عرض کرد [illegible]
[illegible] محمد فرمود [illegible] و واقع [illegible] بود [illegible]
[illegible] مالک [illegible] که حضرت با [illegible] هزار نفر [illegible]
محمد فرستاده [illegible] چون [illegible] بیرون [illegible] خبر قتل
محمد رسید برگشتند عایشه [illegible] زبان
[illegible] امیر در خطبه فرمود رحم الله
محمدا کان لله عبدا صالحا و لنا ولدا صالحا [illegible]
محمد در ماه صفر سنه [illegible] بود [illegible]
در مصر [illegible] منسوب [illegible] محمد ابی بکر [illegible]
[illegible] هادت [illegible]
[illegible] فاتحه [illegible] فرمودند [illegible]
از [illegible] محمد ابی بکر بود [illegible]

عجب از فاطمه عمیاء این معاویه خال المؤمنین میخوانند و بحکم الله
جواهر بنی ام حبیبه زوجه پیغمبر بود اما محمد را نمیخوانند و حال انکه
خواهر بنی عایشه بقول خود ام المؤمنین میخوانند انصافاً بنعم
چون منکر خلافت بنحیی میدانند کافر دانسته و لعن خوانند و اما
معاویه را که با پدر بزرگوار رسول خدا جنگ کرد با انهمه حرکات
از منبر و انکار خلافت وصی و خلیفه پیغمبر بر مسلمان
و محمد ابن ابی بکر را فرزند بود قاسم نام که والد
ماجده شان دختر یزدجرد پادشاه عجم بود و ام فروه
والده حضرت صادق دختر قاسم ابن محمد ابی بکر است و حال
قاسم با امام چهارم پسر خاله بودند و قاسم از فقهای
سبعه مدینه طیبه بود چنانکه در اصول کافی از حضرت صادق
مروی است کان سعید بن مسیب و قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد
الکابلی من ثقات علی ابن الحسین ع

دیگر اویس قرنی که در شمار زهاد ثمانیه شمرده میشود و زهاد
چهار از تابعان خوب بودند چهار دیگر بد بودند اما چهار خوب
اویس و ربیع ابن خثیم که حالش معروف است و راه مودت شناخت
سالها حرف نزد مگر در تبیه یکی از تلامذه خود گفت پدرت
زنده بود گفت نه دیگر چیزی در مسجد شستن
فورا پشیمان شد زبان در کشید دیگر در شهادت امام حسین ع
یکی از قاتلان بود در ملاقات نمود فرمود خثیم بود
الشهداء ای معلقات علی اسنة الرماح والله لقد
قتلتم صفوة لو ادرکهم رسول الله لقبل افواههم
و اجسامهم فی حجره ثم دعا اللهم فاطر السموات و الارض
عالم الغیب و الشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه
یختلفون دیگر حرف نزد تا از دنیا رفت فصل الاسلام
[illegible] در کتب [illegible] ربیع بن [illegible]
بیان فرموده اند در جواب شاه عباس [illegible]

در بود خواجه ربیع از تلامذه امیر المؤمنین بود و البته تقرب بود در
کشتی عثمان شریک بود و حضرت صادق و داری [illegible] ما بخراسان
فائده نرسید مگر زیارت خواجه ربیع که در ملک مشهد است
در عهد و دسته گفت و [illegible] از دنیا رفت الفقر و حیا از
نقل میکنند بنا بر مصلحتی بوده به تعرض که از روزیست
الحدیث استشمام میشود که خواجه هنوز شک داشته که در داری
[illegible] بعضی میرسید گفته انا قد شککنا فی هذا القتال
علی معرفتنا بفضلک [illegible] که هر از اصحاب خاص
بعضی از کلام شنیده شده لمعطی من جو سفیان ابن
ابی لیلا که از حواریین حضرت مجتبی بود گفت یا مذل المؤمنین
و یا مسود وجه المسلمین چرا با معاویه صلح کردی و مثل کلمات حجر
عدی از حواریین امیر ع گفت والله لوددت انک مت قبلنا
معک و لم نرهذا الیوم الی در کلمات این عدد احمد
سیم از زهاد که از اصحاب امیر بود هرم بن حیان القیسی
و کان زاهداً لقیا مع امیر المؤمنین چهارم عامر بن عبد قیس
در کتاب رجال است که در ایام زهد ثابت است و از حال زمانی
مولی بوده اند اما چهار دیگر که از اصحاب نبودند بوده
که حسن بصری الحسن بصری که تعریف [illegible]
میل ان رفتار [illegible] و [illegible] خود قرار
داده بود دوم ابو مسلم خولانی که از اصحاب معاویه بود و
تحریص می نمود بقتال علی ع سوم مسروق ابن اجدع بود
که عامل بود از جانب معاویه چهارم اسود این یزید نخعی بود

از جمله از صحابه کبار و حواریین رسول مختار و ام حضرت
جناب عمار یاسر است مکنی بابی الیقظان در انوار نعمانیه
که در ایام عمر والی کوفه شد در کوفه فضائل امیرالمؤمنین را نشر
میداد خبر بعمر رسید معزولش کرد گفتند عمار آیا محزون شدی
از عزل خود فرمود نه در منصوب بودنش مسرور نبودم تا اینکه
در عزل محزون شوم و در خلافت عثمان با دار طلحه در میان
بنشر فضائل امیرالمؤمنین نقل میکرد عثمان او را طلبید
امر کرد آنقدر زدند که استخوان پهلویش شکست
در رجال کبیر است از مهاجرین جلیله است از اصحاب رسول
و در غالب غزوات با پیغمبر بود و آخر در رکاب امیر در صفین
بدرجه شهادت رسید پیغمبر فرمود عمار آخر غذای تو در دنیا
شیر است در صفین بود و ۹۳ یا چهار بود آمد عرض کرد یا امیرالمؤمنین
هو هو نفر ابن بیان روز [illegible] دیرار [illegible] فقال مرتبه
سوم حضرت اذن جهاد جنگ نمایان گردید [illegible] شیر است
حضرت او شیر داد عمار گفت صدق رسول الله [illegible] ابو العادیه
فزاری نیزه به پهلوی عمار زد [illegible] نیزه بیرون آمد سر عمار را
جدا کرد آورد عمار گریست که امیر فرمود نیز که از قتل عمار
محزون نبود مسلمان نیست [illegible] گفت [illegible]
تقتلک فئة الباغیه معاویه گفت قاتل او علی است که او را
بجنگ آورده عمرو عاص گفت پس قاتل حمزه [illegible]
الکفار امیر [illegible] مشهور الا ایها الموت الذی
پدرش یاسر را کفار مکه در مکه کشتند و او اول کسی بود در راه
اسلام کشته شد مادرش سمیه نیز در مکه ابو جهل نیزه به پهلویش
کشته شد و نیز اول زن بود در راه اسلام کشته شد

ابن حرث

من جمله صحابه مالک اشتر نخعی است [illegible] الحدید در شرح [illegible]
[illegible] که [illegible] ۳ در [illegible] مثل مالک [illegible]
[illegible] صفات [illegible] مولی او [illegible] کان [illegible]
[illegible] امیر فرمود لله در مالک و ما مالک [illegible]
کان لی کما کنت لرسول الله و هل قامت [illegible] بمثل مالک
در کیفیت شهادت آن بزرگوار در دفتر [illegible]
ولنه امیرالمؤمنین حکومت مصر را بعد از محمد ابی بکر بمالک
داد در [illegible] مصر در شهر قلزم نافع غلام عثمان عسل
مسموم [illegible] بمالک خورانید شهید شد و همین خبر بمعاویه رسید
[illegible] منبر گفت ان لله [illegible] گفت [illegible]
[illegible] عمار در صفین [illegible] مالک در قلزم امروز [illegible]
[illegible] جنازه [illegible] آوردند [illegible] دفن کردند [illegible]
[illegible]
والشهادت [illegible] مالک [illegible]

و من جمله رشید هجری است رضی الله عنه

و من جمله کمیل ابن زیاد نخعی است در سنه هشتاد و دو هجری در سن نود سالگی بامر حجاج بقتل رسانیدند

و من جمله از حواریین مولی حجر ابن عدی است کان من اصحاب الامیر
و کان ذا علم و حلم و [illegible] و کرم و فصاحه و کان من الزهاد
شب و روزی هزار رکعت نماز میخواند مسعودی در مروج الذهب
نوشته که در سنه پنجاه و [illegible] هجری و یا پنجاه و یک هجری معاویه
او را بقتل رسانید و او اول کسی است که در اسلام بقتل صبر
کشته شد در زمان گرفتاری عمرو ابن حمق [illegible] در کوفه
محبوس بود بامر زیاد ابن ابیه [illegible] وقت حجر و زیاد الی
او نوبت با نه نفر از اصحاب [illegible] از اهل کوفه و چهار نفر از غیر
کوفه مغلولا بشام فرستاد چون نزدیک شام رسیدند خبر
بمعاویه دادند او مردی اعور یک چشم را باستقبال فرستاد
حجر ابن عدی فرمود [illegible] کشته خواهم شد [illegible]
یک چشم دارد چون نزدیک آمد گفت یا معدن الکفر و
الضلال معاویه ترا امر کرده است من تو را و اصحاب تو را بکشم
مگر اینکه از کفر خود برگردی و علی را لعن کنی [illegible]
حجر روکرد باصحاب و فرمود الصبر علی حد السیف [illegible]
[illegible] ندارد [illegible] فالعن [illegible]
و علی نبیه و وصیه [illegible]
از اینها [illegible] شدند [illegible] کشته شدند
[illegible] حجر [illegible] دو رکعت نماز بخوانم
[illegible] رسانید در سنه پنجاه و [illegible]
[illegible] حجر ابن عدی در شام معروف است [illegible]
[illegible] ندارند [illegible] شد [illegible]
[illegible] بامعاویه [illegible]
[illegible]
[illegible]
بود

من جمله از حواریین اصحاب حضرت قنبر است گویند پادشاه‌زاده بوده
[illegible] با امیرالمؤمنین که هر وقت مولی بیرون [illegible]
عقب در قنبر با شمشیر [illegible] دنبال حضرت پس گفت حضرت [illegible]
یا علی [illegible] عرض کرد [illegible] حفظ نمایم [illegible] از اهل آسمان یا زمین
عرض کرد از اهل زمین فرمود اهل زمین [illegible] الله [illegible]
مگر باذن خدا [illegible] برگشت در آنجا در روز حجاج گفت [illegible]
[illegible] از محبین علی [illegible] تقربا الی الله [illegible]
نشان داد [illegible] امر کرد آوردند گفت اسم تو چیست گفت [illegible]
گفت کنیه تو [illegible] گفت [illegible] گفت [illegible]
گفت [illegible] بنده خدا [illegible] علی ولی الله [illegible] گفت باید از
دین علی بیزاری بجویی گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] قسم [illegible] داری [illegible]
هر قسمیکه تو [illegible] مولای من [illegible] شهادت
[illegible] حجاج امر کرد [illegible] کرد [illegible]
[illegible] انا مولی من ضرب بالسیفین وطعن برمحین
وصلی القبلتین وبایع البیعتین وهاجر الهجرتین ولم یکفر بالله
طرفة عین انا مولی صالح المؤمنین ووارث النبیین و
خیر الوصیین ویعسوب الدین ونور المجاهدین وتاج البکائین
[illegible] مرحوم ثقة الاسلام نوری [illegible]
بین نجف [illegible] کوفه [illegible] از بزرگان اصحاب امیرالمؤمنین
[illegible] مثل جناب [illegible] که معلوم است [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] باشد و کذا [illegible] جناب قنبر در
[illegible] در حمص است یعنی شام و حلب

محمد [illegible]

من جمله جناب عدی بن حاتم طائی در [illegible] الذهب است که عدی
وارد شد بر معاویه معاویه گفت [illegible] کرد گفت در رکاب
مولایم علی کشته شدند معاویه گفت [illegible] او [illegible] کشته
شوند و اولاد علی خودش [illegible] ماندند عدی گفت [illegible]
[illegible] کشته شود [illegible] باقی [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] که در صفین [illegible]
[illegible] معاویه گفت هنوز از [illegible] عثمان
باقی مانده [illegible] یکی از اشراف [illegible]
[illegible] بود

در اصابه عسقلانی [illegible] از [illegible] در جنگ
صفین بود [illegible]
[illegible] از دنیا رفت [illegible] بود [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible]

من جمله قیس ابن سعد ابن عباده بود پدرش سعد در جاهلیت و در اسلام
همیشه رئیس و بزرگ قوم بود و ده پسر داشت با قامتهای بلند
ده وجب بوجب خودشان بود جناب قیس چنان کسی است که با
معاویه بیعت نکرد قیس ... بود و در کتاب حضرت محسن ملا ...
نکند معاویه بوبکر با بشیر و غیره و پدرش سعد هم با ابوبکر و عمر
بیعت نکرد عمر گفت یا باید بیعت کنی یا از مدینه بیرون روی او
رفت شام در آنجا قبیله ... در یک روزی ... از ...
تیری بوی زد او را شهید کردند در مجالس قاضی که خالد ابن ولید بود
تحریک عمر تیر بجناب سعد زد و قبرش در غوطه دمشق معروف
و این شعر را از قول اجنه ساخته گفتند ... شهدا ...

قد قتلنا سید الخزرج سعد ابن عباده
فرمیناه بسهمین فلم نخط فؤاده

و قیس هم بعد از معاویه با امام حسن ... اختیار کرد و در سنه شصت
از دنیا رفت و در جنگ جمل و صفین خدمتها با امیرالمؤمنین کرد و جهاد ...
اکثریت همه در دنیا با اخس و ارذال بود از قریش بیعت با امیرالمؤمنین
بودند ما اکثریت ده قبیله با معاویه بودند و آن پنج محمد ابی بکر و ...
ابن عتبه ابن ابی وقاص مشهور بمرقال و جناب جعده ابن هبیره
مخزومی همشیره زاده امیرالمؤمنین و محمد ابی حذیفه ابن عتبه ابن
ربیعه و ابن ابی العاص ابن ربیعه داماد پیغمبر و جناب ...
ابن عتبه پسر عموی عمر سعد ... با آن سعادت و عمر با آن شقاوت
... با کجا و ... اگر پسر از اصل و احد ...
در ... امر علم با او بدست او داد در صفین که یکی از
... بود با علم ... زیرا که شجاع بود فورا حمله کرد ای
ارقلت فی ... مشهور شد بمرقال و چون خبر
قتل عثمان رسید ... با ابوموسی اشعری فرمود ...
با ... گفت صبر کن ... دست ...
دیگر ... گفت ای دست ... علی ...
اما بیع عمر بکرب علیا ولا نخشی امرا ...

ابا عمرو

ابا لعمه وا علمه ان سیرضی بذاک الله حقا والنبیا

ولی بزرگوار با عمار یاسر در یک روز در صفین شهید شدند
قولی ... آخرت ... خود ... رسانید با بن عم
خود عمر جنگ کرد شهید شد مثل صاحب کتاب مخزن البکاء ...
اما جناب محمد ابی حذیفه ابن عتبه ابن ربیعه برادرزاده هند زوجه
ابوسفیان که مادر معاویه باشد بود در خلع عثمان مردم ...
تحریص میکرد و از قول زوجات پیغمبر نامهها مینوشت در طعن عثمان
با اهل مصر تا بیعت کردند با محمد ابی بکر با امارت و حکومت او
چند نفر که یکی از آنها معاویه ابن خدیج ... بود که قاتل محمد ...
اما جعده ابن ابی هبیره مخزومی والده ... فاخته ملقب
بام هانی خواهر امیرالمؤمنین بود ابن ابی العاص مادرش هاله
بنت خویلد خواهر خدیجه کبری بود پیغمبر دختر بزرگ خود را که زینب با
بابی العاص داد ازو دختری آورد امامه زوجه جناب امیر
چند نفر از قریش و غیره ... امیرالمؤمنین ... و در سنه
اول خالد ... ولید ابن مغیره ... عبدالله که پسر عم ام سلمه بنت ابی امیه
ابن مغیره زوجه پیغمبر بود و مادرش لبابه صغری دختر حارث بود
داد ... اذن کرد تا در سنه ... و یک ...
در شهر حمص بجهنم واصل شد ... عمرو عاص ابن وائل ابن
هاشم ... جنگ ... صفین ... او ...
مادرش نابغه ملقب ... از مشاهیر زانیه ... در ...
واحد با او زنا کردند ولید مغیره و عثمان ابن حارث ...
حارث ... و ابوسفیان ... عاص ابن وائل ... حامله
شد عمرو به دنیا آمد ولی چند نفر ادعا کردند ... این پسر ...
... خود نابغه عاص ابن وائل را اختیار کرد و عمرو عاص در سنه
چهل و ... از هجرت ... در مصر به درک واصل شد
و پدرش ... بود سیوم زیاد ابن ابیه بود که
مادرش معلوم سمیه زانیه ولی پدرش معلوم نشد ابوسفیان ادعا
... خود ... معاویه در شام ... برادر ...

چهارم مغیرة بن شعبة بن ابی عامر بن مسعود ثقفی خبیث مکار و از جملهٔ
از اصحاب صحیفه بودند یکی از آنها از رجال البیعة گرفتند در زمان
عمر در کوفه منبر رفت امیرالمؤمنین را سب کرد و او حاکم بصره بود
در سنه هفده هجری با ام جمیل زنا کرد و در مقامات بمسجد رفت
مولا اسلام با مردم نماز بجا آورد ابوبکر نام غلام مغیره که مهتر بود آمد
آمد و لعنت نمود او زنا او را روز و خیر بعمر رسید او را غزل کرد
ابوموسی را نصب کرد پنجم اشعث ابن قیس کندی حال که
او معروف است چهل روز بعد از شهادت امیر در کوفه مرد
و اصل شد در خون امیرالمؤمنین شریک بود دختر او زن امام حسن
در کمال سختی کار او بود تمام فساد ها در خلافت امیرالمؤمنین
اصلش از او شد ششم ولید بن عقبة بن ابی معیط بن
امیه بن عبد الشمس مادر ولید اروی بنت کریز بن ربیعه
ولید با عثمان بن عفان برادر مادری هستند در فتح مکه مسلمان
شد لعنت در حق او رو ولید خالد بن عقبه اسلام آورد
ولید را پیغمبر برای مصطلق فرستاد و در برگشت خبر آورد که ایشان
مرتد شده اند آیه نازل شد ان جائکم فاسق بنبأ
فتبینوا و قصه امارت او در کوفه مست شراب نماز صبح
با مردم چهار رکعت خواند در مسجد کوفه گفت دعا هم بزیاده
بخوانم در قضایا را در کتب سر ام هجری
و حضرت مجتبی در مجلس معاویه او را رسوا کرد
فرمود اما انت یا ولید والله ما الومک ان تبغض علیا
وقد جلدک فی الخمر ثمانین جلدة وقتل اباک فی البدر
صبرا کیف تسبه وقد سماه الله تعالی مؤمنا فی عشر
آیات من القرآن وسماک فاسقا در آیه افمن کان
مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون و قوله ان جائکم فاسق
پدر ولید عقبه در مکه آسیب ها به حضرت رسول رسانید
پدر کسی را امر نمود و ولید فاسق معروف بود
بعد از قتل عثمان بمصره رفت از آنجا بجزیره رفته در آنجا مرد و الله
اعلم

٢٧٥

هفتم مروان بن حکم بن ابی العاص بن عم عثمان بن عفان ابن الطرید بود
و وزیر و دبیر و کاتب عثمان بود و مادر مروان آمنه بنت علقمه
ابن صفوان است در پنجم سنه دوم هجری متولد شد در رمضان
در سنه شصت پنج هجری بدرک واصل شد بعد پدر او حکم ابن ابی
العاص را از مدینه اخراج کرد رفت طائف در زمان عثمان
او را آورد مدینه عداوت را او و اولاد او عبدالملک و ابراهیم
ابن ولید بن عبدالملک با امیر و اولاد او واضح امام حسن در
مجلس معاویه فرمود اما انت یا مروان فلست انا سببتک
وسببت اباک ولکن الله لعنک اباک و اهل بیتک و ذریتک
وما خرج من صلب ابیک الی یوم القیامة علی لسان نبیه محمد
الی ان قال صدق الله وصدق رسوله القول والشجرة
الملعونة فی القرآن هشتم عبدالله بن زبیر ابن عوام بود که با امیر
در حق امیر ناسزا گفته چهل جمعه صلوات را ترک کرد
انکار او را حضرت در ترک صلوات بجا نشد عبدالله بن زبیر بن
عبد المطلب دختر ابی بکر بود و مادرش اسماء ام رومان
بود که زوجه ابوبکر و مادر اسماء و عائشه و عبدالرحمن بود
و زبیر را از امیر رنجیده ما زال زبیر منا اهل البیت حتی نشأ ابنه
عبدالله فرق و پدر زبیر را با حق که باطل
بیعت امیرالمؤمنین را شکستند آتش حرب جمل برافروختند
تا اینکه حضرت با لشکر با هم مقاتل گشتند
فرمود زبیر را که یادت میآید که گفت تو با امیر ظالم خواهی بود
گفته علی ... حضرت زبیر را آورد که
فرمود زبیر روزی بیاد که با علی جنگ کنی در حالیکه او مظلوم و تو
ظالم باشی زبیر برگشت گفت یا علی من یادم رفته بود حالا برگشتم
برگشت از لشکر کناره کرد در وادی السباع بدست عمرو بن جرموز
کشته شد

و عبد الله با خاله خود عائشه در جنگ جمل بود با امیر جنگ کرد بعد
در [illegible] شهادت [illegible] هجری بعد از یزید مردم بخلافت با او بیعت کردند
و در حجاز و یمن و عراق و خود [illegible] یافت روز سه شنبه
هفدهم جمادی الاولی یا جمادی الاخری در مکه معظمه کشته شد در سنه
هفتاد و سه هجری در سن هفتاد و سه سالگی تولد در سنه اول هجرت بود
مرد شجاع و فصیح بود لکن بخیل و حریص بود نام او ابو بکر بود و کنیتی
و [illegible] قبیله است در یمن معاویه او را آزاد [illegible] مغیره بن شعبه
و عمرو عاص [illegible] کنند در [illegible] امیر المؤمنین [illegible] بسیار زد
[illegible] بود در [illegible] حاکم مدینه بود در [illegible] مرفت
[illegible] الطرق [illegible] و الامر [illegible]
[illegible] هجری [illegible] شد در سن هفتاد و هشت سالگی
[illegible] قاضی [illegible] که عمر او را بقضا
کوفه [illegible] سال در کوفه قضا [illegible] از
[illegible] عبد الله بن [illegible] از قضا [illegible] بعد
[illegible] عبد الله با زمان حجاج [illegible] قضاوت کوفه بود [illegible]
حجاج او را عزل کرد عمر [illegible] صد سال و زیاده نوشته اند
در سن [illegible] هجری [illegible] رفت [illegible]
[illegible] معاویه بود که [illegible] خطبا [illegible]
[illegible] اذا [illegible] علی [illegible]
الحدید نقل کرده معاویه بسمرة بن جندب صد هزار درهم داد
که آیه و من الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا و یشهد الله
علی ما فی قلبه و هو الد الخصام و آیه و اذا تولی سعی فی
الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث و النسل و الله لا
یحب الفساد را در باره امیر المؤمنین نزول داده
روایت کند و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات
الله در حق [illegible] نازل [illegible] سمره قبول نکرد تا آنکه
چهار صد هزار درهم گرفت قبول کرد در [illegible]
[illegible] بود با [illegible] شد [illegible]

حدا [illegible]

حدا [illegible] و کفر و شقاوت [illegible] مردم [illegible] و کار فرمود
لقد [illegible] محبتهم [illegible]
[illegible] من الفریقین [illegible] الله [illegible]
[illegible] ما بین [illegible] و الخافقین [illegible]

سمرة

و بعضی دیگر از اعدای امیر بودند که قائل ذکر [illegible] مثل [illegible]
و انس بن مالک و زید بن ارقم و جریر بن عبد الله البجلی و کعب الاحبار
[illegible] در [illegible] امیر المؤمنین مسلمان شد و در خلافت
[illegible] در زمان خلافت [illegible] بود [illegible] معاویه
[illegible] معاویه [illegible] جنگ [illegible] ولکن [illegible]
او [illegible] الحسن [illegible] کان [illegible]
[illegible] در جنگ جمل حضرت [illegible] را [illegible] زرقه
[illegible] سنه صد و ده هجری [illegible] وصل شد [illegible]
[illegible] نوشته اند

بدانکه در اواخر سنه یازده هجری معظم مسلمانان [illegible] اسامه [illegible]
فرمود که ایشان [illegible] و متخلفین [illegible] لعنه فرمود [illegible] اسامه مراد [illegible]
این بود که منافقان در مدینه نباشند در وقت [illegible] خود که [illegible]
خلافت امیر اخلال کنند و هم [illegible] فرماید که مرتبه [illegible]
[illegible] از مرتبه اسامه که اسامه امیر و حاکم [illegible]
چون دیدند [illegible] شده [illegible]
گشتند بعد از رحلت [illegible] در سقیفه بنی ساعده که
از [illegible] قبیله که در [illegible] بود [illegible] اوس و
خزرج [illegible] قبیله خزرج که [illegible] خزرج بود گفت منا امیر
و منکم امیر [illegible] معنی [illegible]
بعضی از مهاجرین [illegible] المهاجرون اول الناس اسلاما
و [illegible]
رسول الله [illegible] اخر الناس فی الاسلام [illegible]
الا من [illegible]
[illegible] قبیله خزرج که سعد بن عباده [illegible]
[illegible] انصار و ابو النعمان [illegible] قبیله اوس
[illegible] عمر [illegible]
با ابوبکر بیعت کرد ابو عبیده [illegible]
که خلف [illegible]
برقرار شود [illegible] قبیله اوس هم بیعت کردند [illegible]
[illegible] که پیغمبر فرمود لا تجتمع امتی علی خطاء و
باختلاف و حال آنکه اجماع نبود چه سعد و قبیله [illegible] بیعت
نکردند [illegible] اولاد [illegible] آنچه از ده نفر
[illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible] و آنچه از ده [illegible] نفر از مهاجرین بودند و
[illegible] از انصار خالد بن سعید عاص سلمان فارسی
ابوذر غفاری مقداد [illegible] عمار یاسر بریده [illegible]
خزیمه [illegible] ابو الهیثم ابن تیهان [illegible]
سهل بن حنیف عثمان بن حنیف ابی بن کعب و
ابو ایوب انصاری [illegible]

و جمع دیگر بسیار بودند زبیر [illegible] عتبه ابن ابی لهب [illegible]
و قیس بن سعد گفت [illegible] ابوبکر قابل خلافت [illegible]
امیر [illegible] خلاصه آنچه از ده نفر [illegible]
[illegible] مسجد ابوبکر [illegible] منبر [illegible] و قال [illegible]
[illegible]
آمدند [illegible]
[illegible] بیان کردند [illegible]
ابوبکر بزیر آمد گفت اقیلونی اقیلونی لست بخیرکم و علی فیکم و [illegible]
در خطبه شقشقیه [illegible]
فیا عجبا بینا هو یستقیلها فی حیاته اذ عقدها لآخر
بعد وفاته [illegible]
[illegible]
[illegible] سالم مولی ابی حذیفه [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible]
ابو جهل [illegible]
[illegible]
[illegible]

در سنه دوازدهم هرقل پادشاه روم بخلاف هر آنچه شنید لشکر زیاد
فرستاد در این دفع عرب ابوبکر ابوعبیده جراح را بر تمامی لشکر امیر
و سپه سالار کرد و در سنه ... و جماعه نفر از اصحاب در این جنگ
شهید شدند و در این سال جنگ با مسیلمه کذاب اتفاق افتاد
که حدود ... هزار نفر را گمراه کرده و از مسلمانان خیلی کشته شدند
وحشی قاتل حمزه مسیلمه را کشت لعنت فقلت خیر الناس فی
الجاهلیه و شر الناس فی الاسلام

[illegible]

و در سال دوازدهم ابو العاص ... ربیع ... نفر ... و ... جعفر
از دنیا رفت ... ابو العاص ... ابن ... حوالی ...
در سال سیزده عمر در جای ابوبکر خلیفه شد ... جعفر ...
او را غلط ... نوشته اند یا ... روز ... ابوبکر ...
در شب ... شنبه ... و ... جمادی الاولی ... گردید
... ماه مذکور بود ... مدت خلافت
ابوبکر دو سال و سه ماه و ... بعد ... در ... ایراد
... به ... عمر ... را ... گردید

و در ابتدای خلافت عمر جنگ مسلمانان با عجم واقع شد و سپه سالار
ابوعبیده ثقفی پدر مختار بود و در این جنگ ابوعبیده و جمعی از
مسلمانان کشته شدند و ... هزار نفر از اعاجم کشته شد
که آخر فتح با مسلمانان شد در سنه چهاردهم هجری عتبه ابن غزوان
مازنی بامر عمر از مدینه آمد العراق بنا کرد شهر بصره را و عثمان بنام کرد
و در این سال ابوعبیده ابن جراح فتوحاتی در بلاد روم نمود شهر شام
و حمص را متصرف نمود خالد ولید را آنجا گذارد آمد بعلبک را فتح
نمود و در این سال عمر پسر خود را که شراب خورده بود در ملاء عام حد
قانون اسلام حد زد و در ماه رمضان همین سال نماز تراویح را
بدعت گذارد یعنی نمازهای نافله را بجماعت بگذارند انهم هر چهار
رکعت را با یک امام ... حتی مردم ... بود اسم آن نماز را تراویح
گذاردند و در سنه پانزدهم هجری باز هرقل پادشاه روم لشکر زیاد
بجنگ مسلمانان فرستاد عمر هم لشکر از ابوعبیده لشکر زیاد فرستاد
و در این جنگ مالک کافر عمور ... جناب مالک زد که از ...
خود قدری از چشم مالک جاری معروف شد با شتر و در این سال
جنگ عظیمی مسلمانان و پادشاه عجم یزدجرد اتفاق افتاد که عده
مجوسیها بمقدار ... هزار نفر بودند و عده مسلمانان ... هزار نفر
... لشکر اسلام غلبه کردند ... هزار از مجوسیان با رستم سردار کشته شدند
وارد مدائن شدند داخل ایوان کسری آنچه ... بود غارت
غنیمت زیاد بردند پادشاه عجم ... فرار کرد و در این سال ابو ...
پدر عثمان و سعد ... قبیله خزرج دنیا را وداع
اما جناب سعد بیعت نکرد ... عمر ... فرستاد که
او بیعت بکند سعد امتناع نمود ... اولا ...
رسانید شهرت دادند ... که در همین غزوه ... و در سنه
شانزده عمر ... مدائن ... و در همین سال مسلمانان
شهر حلوان را فتح کردند که در عراق ... بصره و بغداد
شهر ... آبادی ...
معروف ... جناب احمد ...

و در سنه هفده سعد وقاص پدر عمر سعد شهر کوفه را بنا کرد و هم
بیت المقدس به دست لشکر اسلام فتح شد به قول کعب الاحبار
در این سال اسلام اختیار کرد و هم لشکر اسلام شهر حلب را به سرداری
ابو عبیده فتح کردند و هرقل از انطاکیه فرار کرد به قسطنطنیه
در سنه ۱۸ هجری ابو عبیده در شهر حمص مرض [illegible] و مرد در سن پنجاه
و هشت سالگی بلا عقب بود و امارت لشکر را به معاذ بن جبل داد
بعد از چند روز عبد الرحمن بن معاذ بمرد و با پدر بعد فوت
معاذ [illegible] معاذ در تمام غزوات خدمت پیغمبر بوده و عمرو عاص را
نایب خود قرار داد و عمرو عاص بر جنازه او نماز خواند بعد خیلی از
شهرها در این سال به سرداری عیاض بن غنم به دست مسلمانان فتح شد
و در این سال عمر حکومت شام را به معاویه داد و حکومت بصره را
به ابو موسی اشعری داد و شریح را قاضی کوفه کرد و در این سال عمر
مسجد الحرام را وسیع کرد و در مدینه طیبه خانه عباس بن عبد
المطلب و خانه مروان حکم را خرید جزو فضای مسجد پیغمبر نمود
و هم تاریخ هجری را وضع کرد و در سنه بیستم شهر شوشتر که
پای تخت اهواز است به سرداری ابو موسی اشعری فتح شد و اهواز
از بلاد خوزستان است مشهور است [illegible] و آن ناحیه بزرگی
بین بلاد بصره و شیراز و هم در این سال شهر تکریت و موصل [illegible]
عبد الله بن المعتم فتح شد [illegible] در سنه نوزده بوده و هم در
همین سنه مصر و اسکندریه به سرداری عمرو عاص فتح شد و مدتی در آنجا
حکومت کرد و فسطاط مصر را عمرو عاص ساخت و در این
سال عمر سعد ابی وقاص را از حکومت کوفه عزل کرد و
عمار یاسر را به جای او نهاد و سعد وقاص را سپهسالاری
لشکر نمود و هم در این سال زینب بنت جحش زوجه پیغمبر وفات نمود
در بقیع دفن شد سنه ۲۱ عمر سعد ابی وقاص را از سپه
سالاری عزل کرد و یزدجرد ابن شهریار صد و پنجاه هزار کرد
دلاور در شهر نهاوند به سرداری فیروزان حاضر نمود [illegible]
از کوفه به عمر خبر رسانید و عمر خود خواست که لشکر اسلام را از

از شام و

از شام و مصر و سایر شهرها جمع کنند که جنگ با پادشاه عجم نمایند و خود نیز
برود حضرت امیر صلاح ندانست که عمر خود برود فرمود مدینه پایتخت
اسلام است و حراست آن واجب است و هم صلاح نیست شام
که از جنگ [illegible] گرفته از لشکر خالی بگذاری مبادا هرقل سلطان روم
لشکر از کمین بیرون آمده مسلمانان را بکشند چه در شام لشکر
نماند عرض کرد پس چه باید کرد فرمود صلاح این است تو در مدینه باقی
بمانی [illegible] لشکر نامی روانه کنی اگر مغلوب شوند باز
[illegible] لشکر دیگر [illegible]
سپهسالار لشکر [illegible] نعمان بن مقرن مزنی است عمر [illegible]
نامه به نعمان نوشت او را به سپهسالاری [illegible] منصوب
نمود و پس از مقاتله [illegible] فتح با لشکر اسلام شد
که مسلمین فتح الفتوح نامیدند و یزدجرد فرار کرد و سلطنت
عجم منقرض شد [illegible] شهر اصفهان و وقایع در این سنه [illegible]
با سرداری ابو موسی اشعری [illegible] و در این سال بلال [illegible] حبشی در
شهر شام از دنیا رفت [illegible] و مقدار سال عمرش [illegible] بود
[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه [illegible]
[illegible] ابو عبیده جراح اخوت نموده بود اول غلام امیه بن
خلف بود و او بلال را خیلی اذیت میکرد در روز [illegible]
او را در بطحا [illegible] سنگهای گران [illegible]
میگذاشت [illegible] میگفت یا محمد [illegible]
میگفت احد احد [illegible] ابو بکر [illegible] بلال را [illegible]
از [illegible] آزاد کرد [illegible] در خدمت پیغمبر در جمیع
غزوات و در این سال خالد بن ولید و مغیرة بن عبد الله مخزومی
وفات کردند قبر خالد در حمص است مادرش لبابه صغری بنت
حارث همشیره ام المؤمنین میمونه زوجه پیغمبر بود و همشیره [illegible]
عمیس بود و خالد از شجاعان قریش بود و خیلی از بلاد عجم به شمشیر
او فتح شد و او پسر عموی ابو جهل و ام سلمه زوجه پیغمبر بوده

[illegible]

وطلحه خالد معره ابن عبدالله داد و غیر مغیره ابن شعبه لعین داو
بسیار مجهول و مکار بود و فتنه سقیفه از او آمد [illegible] باشند و در
سنه بیست و دوم همدان دماوند گرگان طبرستان
قومس دامغان بسطام بسرداری نعیم بن مقرن برادر نعمان
بدست مسلمانان آمد و هم آذربایجان و باب الابواب
بلنجر خزر در این سال فتح شد اصفهان شیراز و توابع آن
بسرداری ابو موسی اشعری و حکم ابن ابی العاص برادر عثمان ابن
ابی العاص ثقفی و مجاشع [illegible] فتح شد و اقصی خراسان
سنه ۲۳ کرمان سجستان که سیستان باشد تا سرحد قندهار
بسرداری عمرو عاص و عبدالله [illegible] فتح شد و در این
سال عمر [illegible] عثمان [illegible]
[illegible] چون مراجعه بمدینه نمود مغیرة بن شعبه که حاکم کوفه بود
با غلامش ابولولو [illegible] آمدند [illegible] روزی ابولولو آمد
نزد عمر از مغیره شکایت کرد که [illegible]
میخواهد [illegible] عمر گفت [illegible]
[illegible] صنعت دارم [illegible]
[illegible] غلام مغیره شده [illegible]
[illegible] عمر گفت [illegible]
[illegible] عمر گفت [illegible]
روز بعد [illegible]
با ابن عباس [illegible] گویا نزدیک شده امر خلافت [illegible]
ندارم گفت چه میگوئی در حق علی ابن ابی طالب [illegible]
از هر حیث سبقت دارد در اسلام عمر گفت [illegible]
[illegible]
خلافت کند [illegible] گفت علی مزاح است [illegible] خلافت نمی خورد
[illegible] گفت عثمان چه طور است عمر گفت اگر او والی شود
[illegible] بر گردن مسلمانان خواهد کرد [illegible]

اما تو ای عثمان

اما تو ای عثمان [illegible] گفت طلحه چه طور است
گفت او مردیست متکبر [illegible] رسول الله آزرده [illegible]
[illegible] آن کلمه که در نزول آیه حجاب گفت [illegible] الحدید گوید
چون آیه نازل شد طلحه گفت چه فایده دارد امروز حجاب
[illegible] زنهاش را نکاح میکنیم آیه نازل شد
وما کان لکم ان تؤذوا رسول الله و لا ان تنکحوا ازواجه
من بعده ابدا گفت چه میگوئی درباره زبیر [illegible]
گفت او مرد شجاعی است ولکن خیلی بخیل است [illegible]
[illegible] گفت تو مفسد [illegible]
[illegible] گفت سعد وقاص چه طور است
او مرد [illegible] است ولکن قابل خلافت نیست [illegible]
[illegible]
گفت عبدالرحمن عوف چه طور است گفت او مرد ضعیف القلب
بعد گفت یا ابن عباس اگر معاذ بن جبل یا سالم مولای حذیفه
یا ابو عبیده جراح [illegible] قابل خلافت بودند [illegible]
[illegible] که معاذ بن جبل و فلان
[illegible] رسیدند [illegible]
[illegible] ابولولو
[illegible]
[illegible] نفر [illegible]
[illegible] علی عثمان طلحه
زبیر سعد وقاص عبدالرحمن عوف [illegible]
[illegible] بعد اگر چهار نفر یا پنج نفر [illegible]
[illegible] في آن چه نفر یا یک نفر [illegible]
اگر سه نفر [illegible] و سه نفر دیگر [illegible] صواب با آن طرفی است
که عبدالرحمن در آن طرف است سه نفر دیگر را گردن بزنید [illegible]
[illegible] سه روز [illegible] اتفاق نکردند [illegible] گردن بزنید

و در روز اکتوبر ۲۳ جمعه عمر در سن شصت و سه و اصلا شده روز اول محرم
او را دفن کردند مدت خلافت ده سال و شش ماه و [illegible] روز
بود عجب در این است که سلمان و مقداد و اباذر و عمار که از
اخیار اصحاب پیغمبر بودند با اتفاق فرقه حق چرا داخل در این شوری نکرد
خواهند گفت مثلا اینها داخل در قریش نبودند پیغمبر فرموده که
خلفا من کلا از قریش آید گویم حتی الاتفاق فرقه [illegible] که پیغمبر
رسول فرموده ان الائمه لا تکون الا فی قریش گویم عمر گفت
اگر معاذ بن جبل یا سالم مولای حذیفه میبود به او خلافت خوب
بودند اینها که از قریش نبودند و عمار در این شوری را تجدید جهت
کفر او را ثابت میکنند عمار و ابن عباس و دیگران که از قریش
بودند چرا داخل شوری نمود اگر گویند اینها از عشره مبشره نبودند
گویم که سعد [illegible] که از عشره مبشره بود چرا داخل نکرد [illegible]
در دوران شورا [illegible] امیرالمومنین عنوان قرار داد [illegible]
ابن عباس [illegible] گرفت فرمود پسر عباس قوم دشمن کردند ما را و
چنانکه با جد پیغمبر کردند در زمان جوانه [illegible]
قسم بخدا اینها [illegible] حق را [illegible] داند مگر [illegible] فرمود [illegible]
گفته [illegible] و [illegible] آن [illegible]
که عبدالرحمن عوف است و [illegible] عباس
[illegible] عبدالرحمن پسر عم سعد وقاص است و عثمان [illegible]
و داماد عبدالرحمن است [illegible] کرد [illegible] عمر [illegible] که
سعد وقاص و عبدالرحمن و عثمان [illegible]
کرد [illegible] بیعت کردند و [illegible]
خواهند [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] خلافت عثمان را ثابت میکنند [illegible]
[illegible] باد [illegible]

۲۸۱

بعد از حاضر شدن [illegible] عبدالرحمن گفت [illegible] که حق خود را
به دیگری بخشد طلحه عبدالله حق خود را به عثمان بخشید و زبیر عوام هم
حق خود را به امیرالمومنین بخشید که پسر خاله خودش بود چرا که زبیر پسر
صفیه بنت عبدالمطلب بود و سعد وقاص به عبدالرحمن بخشید
چرا که [illegible] عبدالرحمن [illegible]
میان اصحاب دست [illegible] کرد به جانب امیر عرض کرد انا ابایعک
علی کتاب الله و سنة رسول الله و سیرة ابی بکر و عمر حضرت فرمودند بل
علی کتاب الله و سنة رسول الله و اجتهاد رایی عبدالرحمن کلمات را
به عثمان گفت و او قبول کرد و عثمان قبول کرد [illegible] با او بیعت کرد و
دیگران هم بیعت کردند مگر بنی هاشم و جمعی از کبار اصحاب مثل عمار یاسر
و مقداد و جمعی [illegible] مردم [illegible] نشستن عثمان گفتند و در
[illegible] خلاف [illegible] شایع شد و جمعی مردند مثل [illegible]
و [illegible] عثمان [illegible] حکم را [illegible]
و [illegible] پسر عم خود مروان [illegible] داد و فدک [illegible]
نمود و در [illegible] آل مروان بود تا زمان عمر بن عبدالعزیز در سنه ۲۵
عثمان سعد وقاص را از حکومت کوفه عزل کرد و برادر [illegible] ولید
ابن عقبه [illegible] معطل [illegible] در حال او [illegible] کرد و آیه شریفه
یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنبأ فتبینوا درباره همین
ولید [illegible] نازل شده [illegible] عثمان معاویه [illegible]
نمود و عقبه [illegible] در مکه [illegible] سوم [illegible]
[illegible] هم در [illegible] عثمان [illegible]
[illegible] مسجد الحرام خریده بود که [illegible]
[illegible] مسجد الحرام [illegible]
[illegible] در سنه ۳۶ عثمان [illegible] عثمان
[illegible] حکومت فارس [illegible]
[illegible] عزل کرد [illegible]
[illegible] و در سنه [illegible] عبدالله [illegible]
ابن سرح که حاکم مصر بود [illegible] فتح کردند [illegible]

ودر سنه ۲۹ ابو موسی اشعری را از حکومت بصره معزول و عبدالله عامر را نصب نمود
و عبدالله عمر را از استعمال عزل نمود برادر رضاعی عثمان ابن عامر را نصب نمود
و عثمان احنف را فاتح خراسان نمود و در این سال زید متولد شد
در مصباح المتهجد است زید روز چهارشنبه ربیع الاول سنه
شصت و شش عمر [illegible] سالگی [illegible] و [illegible]
و عثمان در سنه [illegible] و سنه ۳ [illegible] ملک الروم [illegible]
سلطنت را رسوم [illegible] در منی نصب کرد و نماز [illegible] در منی
و عرفات تمام خواند و مسلمانان جمع کرد [illegible] آمد و در
سنه [illegible] ولید بن عقبه را که [illegible] از حکومت کوفه عزل کرد و
سعید بن العاص را بجای او نصب نمود و جهت آن بود که ولید بلید
فاسق مست بود [illegible] روز صبح در حال مستی مسجد آمد نماز صبح را
چهار رکعت خواند اهل کوفه [illegible] او را لعنت [illegible] نوشتند
او را از کوفه با بر [illegible] که شاهد بودند [illegible] از [illegible]
رسید که شما دیدید [illegible] ولید شراب خورد [illegible]
[illegible] ندیدیم و [illegible] شراب [illegible] و [illegible]
عثمان امر کرد [illegible] حد زدند [illegible] ولید [illegible] و عزل
کرد او را در [illegible] از کتاب [illegible]
[illegible] نقل کرده که ولید [illegible] شراب [illegible] آمد [illegible]
صبح گفت [illegible] نماز صبح [illegible] چهار رکعت [illegible]
رکوع و سجود [illegible] و [illegible] از سلام [illegible]
بعد سلام [illegible] گفت [illegible] مسجد [illegible]
ابن مسعود گفت لا زادك الله خیرا ولا من بعثك الینا
و در این سال تمام قرآن [illegible] جمع کرد [illegible] که
ابوبکر [illegible] نوشته بود و از او بعمر و از عمر بحفصه
و از او بعثمان رسیده بود [illegible] گفت
از روی آن [illegible] مصحف [illegible] نوشتند
و در این سال [illegible] در [illegible] مدینه [illegible]
جنازه [illegible] آوردند [illegible]

ودر همین سال

ودر همین سال عایشه ارث خود را از عثمان مطالبه نمود که در تفسیر از
[illegible] مجموعه را خودم نوشته ام عثمان گفت آیا تو و حفصه و مالک
ابن اوس شهادت ندادید که رسول فرمود نحن معاشر الانبیاء لا
نورث و بعضی روایت فاطمه ارث نداده و حق او را باطل کرده
عایشه گفت [illegible] هزار درهم [illegible] کتاب [illegible]
المال من بعده [illegible] قطع کرد [illegible]
گفت و عثمان [illegible] گفت هذه [illegible] و هذه [illegible] الله
ضرب الله مثلا و مثل صاحبتها حفصه فی الکتاب فقال
امرأة نوح و امرأة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین
فخانتاهما الی قوله و قیل ادخلا النار مع الداخلین تاویل
[illegible] عایشه و حفصه [illegible]
عایشه گفت یا نعثل انما سماك رسول الله نعثل الیهود [illegible]
فی الیمن و لعنت کرد او را و عثمان هم او را لعنت کرد عایشه گفت
در شهر [illegible] گفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا و
[illegible] مردان [illegible]

و دوازده نفر از اصحاب پیغمبر قبایح اعمال عثمان را بر ورقه نوشته
دادند عمار یاسر که بر عثمان برساند آورد عثمان چند سطر از آن
خواند در غضب شد غلامان خود را امر کرد آنقدر عمار را زدند
که افتاد بی خود شد آنقدر لگد بر شکم وی زد و اعضای او را
که علت فتق پیدا شد و بیهوش شد تا الضعف
نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا از او فوت شد و هزار دینار
زیاد بنی امیه از خویشان و اقارب خود داد بمروان حکم
و زید بن ثابت صد هزار دینار داد بیت المال مسلمانان را
نخواستی کفر و تغیر پیدا کرد خبر به ابا ذر رسید آن آیه را خواند که
والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله
فبشرهم بعذاب الیم خبر بعثمان دادند بسیار غضب کرد یک روز
عثمان در محضر جمع گفت ایها الناس آیا جائز است کسی والی مالی
از بیت المال قرض بردارد کعب الاحبار گفت لا باس جناب
جناب ابا ذر فرمود یا ابن الیهودیه آیا دین ما را یاد
میدهی عصا بلند که در دست داشت چنان بر سر کعب الاحبار زد
که سرش شکست عثمان در غضب شد ابوذر را اخراج نمود
به شام و در شام مردم را بیدار میکرد از غصب خلافت و
میزد کار بجائی رسید معاویه اباذر را حبس کرد نامه بعثمان
نوشت تکلیف حضرت عثمان نوشت اباذر را بر یک شتر
درشت خوئی که شب و روز او را میراندند تا معاویه
مدینه ابوذر حبشی که بعثمان اقبح تغیر نمود و
ها بین ... شد که عثمان با غضب کرد و فرستاد در ربذه

و در سنه سی و پنج قریب هزار نفر از مصر آمدند و از بصره و کوفه
و جمعی از مهاجر و انصار جمع شدند خلاف های او را اعتراض
میکردند چرا عم خود حکم ابی العاص را که پیغمبر از مدینه طرد
فرموده بود تو آوردی چرا عبدالله ابی سرح را که پیغمبر خون
او را هدر کرده بود والی مصر نمودی و دختر خود را بمروان حکم
دادی و مال بسیار متجاهر بالفسق بودند و چرا گفتی بخدا
سوگند ... چرا ... که ...
و از مدینه اخراج کردی چرا در جنگ احد فرار کردی پیغمبر را تنها
گذاردی چرا در بیعت رضوان حاضر نشدی و اینطور تعرضات بسیار نمودند
یکروز جمعه عثمان رفت منبر مردم طایفه سنگ و ...
بر سر او زدند از منبر افتاد علیه ... امام حسن و
سعد وقاص و زید بن ثابت مردم را از عثمان دور کردند
او را بخانه رساندند عثمان را مردم محاصره کردند
او را ... پس از ... مسلمانان چنان شد که عبدالله بن ابی سرح
از مصر عزل نمایند و محمد بن ابی بکر را بجای او بگذارند عثمان قبول کرد
جناب ... محمد بن ابی بکر با جمعی از مهاجر و انصار رو به
مصر شدند ... قاصدی را دیدند که بتعجیل میرود بطرف مصر
او را گرفتند تفتیش کردند نامه در زیر مطهره پیدا کردند بخط
عثمان که بعبدالله ابوسرح نوشته بود که در حکومت ثابت باش
محمد بن ابی بکر را غفلةً بقتل برسان پس محمد بن ابی بکر با مهاجر و انصار
برگشتند بمدینه صحابه را جمع نمودند نامه عثمان را خواندند عثمان
مغیرة بن شعبه و عمرو عاص را فرستاد نزد آن جماعت که راضی
خاطر ایشان را بدست آورند و مردم فحش زیادی بعثمان دادند
از مصر و مهاجر و انصار جمع شدند در خانه عثمان را چند
از ... مروان حکم و سعد بن عاص و مغیرة بن حارث و عبدالله

و عبدالرحمن و سایر خویشان عثمان با پانصد نفر با مسلمانان
جدال کردند آخر غلبه کردند و کشیدند سر عثمان محمد بن ابی بکر ریش
عثمان را گرفت و گفت ای پیر خرف و بر فرق عثمان زد و بود و از
ابن عمران تیغ بر او زد و جناب عمرو بن الحمق رو به سینه عثمان نشست
و نه زخم نیزه با او زد تا بدرک واصل شد خانه او را غارت
کردند ولی در صبح عید غدیر بود مدت خلافتش یازده سال
و یازده ماه و نه روز بود و هشتاد و دو سال عمر کرد
در روز جمعه بیست و پنجم ذی حجه همان سال مردم در مسجد النبی
با امیرالمؤمنین بیعت کردند و چند نفر از تکالیف تخلف ورزیدند نفر
مثل عبدالله بن عمر و سعد وقاص و حسان بن ثابت و اسامة بن زید
خصوص وقتیکه حضرت مال بیت المال را مثل پیغمبر بالسویه
تقسیم فرمود جمعی از قریش کینه قلبی خود را آشکار کردند و عداوت
نمودند تا اینکه در روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاول شروع بجنگ
در بصره شد و در این جنگ که جنگ جمل [illegible]
و در روز اول جنگ مروان حکم تیری بجانب [illegible] امیر [illegible]
خطا [illegible] طلحه [illegible] عبدالله رسید طلحه درگذشت [illegible]
و چهار سال [illegible]
فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت علی [illegible]
[illegible] فرمود [illegible]
عمرو [illegible] عرض کرد [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] عمرو در غضب شد سر [illegible] خود را
[illegible]
[illegible] کشته شدند
در احد

و در این جنگ لشکر حضرت بیست هزار بودند و هزار و [illegible] نفر از لشکریان
حضرت سواره و پیاده کشته شدند و [illegible] نفر که مهار
ناقه عایشه را بدست میگرفتند قطع شد و مالک اشتر [illegible] حمله
کرد اشتر عایشه در هر مرتبه یک [illegible] را قطع کرد محمد حنفیه که علمدار
بود [illegible] خود را لشکر رسانید جناب امام حسن خود را [illegible]
یک نیزه شتر را [illegible] امیرالمؤمنین و امر فرمود عایشه را [illegible]
[illegible] عرض کرد [illegible]
در نیمه جمادی الاولی بصره فتح شد و لشکر عایشه سی هزار نفر بودند
و سیزده هزار کشته شدند

بعضی از فضلا در عنوان بعضی از قبور که از امام بوده یا علمای اعلام
در نجف و کوفه و اطراف آن بلاد واقع است مسلم و مظنون
تا سید ابراهیم که قبرش مقابل قبر مختار است در وسط بین راه
مسجد کوفه و نجف معروف در مدینه الزائر است که بعضی احتمال
داده اند که این قبر جناب ابراهیم عبدالله محض ابن حسن ابن حسن مجتبی است
که آن زمین را باخمری میخوانند که دعبل اشاره کرده است
و اخری بارض الجوزجان محلها و قبر باخمری لدی الغربات
و باخمرا بر وزن حمراء قریه ایست نزدیک کوفه و از اینجا تا کوفه
شانزده فرسخ است و محتمل است قبر ابراهیم الغمر ابن حسن ابن حسن
برادر جناب عبدالله محض و قبرش بقیع غیر معهود است که بسیار [illegible]
گویند و هم قبر جابر [illegible] بسیار آمده است و عمدة الطالب
در ترجمه ابراهیم مذکور شده وهو صاحب الصندوق بالکوفه
یزار قبره و محتمل است قبر ابراهیم طباطبا ابن اسمعیل دیباج
ابن ابراهیم الغمر ابن حسن ابن حسن مجتبی باشد منهم حسن مثلث
منهم ابراهیم ابن حسن ابن حسن مجتبی منهم عبدالله محض ابن حسن ابن حسن مجتبی
که والده ماجده پسر حسن مثنی بود و والده شان فاطمه بنت
الحسین منهم علی الزاهد ابن حسن ابن حسن ابن حسن مجتبی که پدر حسین صاحب
فخ باشد که در یک فرسخی مکه زمین فخ با جمعی از سادات بامر موسی
الهادی پسر مهدی ابن منصور شهید شدند منهم عیسی ابن
اسمعیل ابن جعفر ابن ابراهیم ابن محمد ابن علی ابن عبدالله ابن جعفر طیار
که [illegible] با جمعی از سادات در زندان هاشمیه که زندان
منصور دوانیقی از دنیا رفتند و قبر سادات در میان بیابان
زنده الغربیه و هاشمیه شهر بود در حوالی کوفه منصور دوانیقی
او بنا کرده بود و بعضی احتمال داده اند که زندان هاشمیه
همان مقبره سید ابراهیم باشد که مقابل مقبره مختار است

و در کوفه

و در کوفه از روات اخبار و احادیث اهل بیت زیاد مدفون اند
ولکن قبورشان معلوم نیست چنانچه ابن جوزی از ابو الغنائم که از
عباد محدثین اهل سنه است گفته در کوفه سیصد نفر از صحابه
پیغمبر از دنیا رفته و مدفون شده اند و قبر صحیح آن معلوم
اول کسی که از اصحاب پیغمبر در نجف مدفون شد جناب خباب ابن
ارت بود که در غزوات پیغمبر از بدر تا احد [illegible] پیغمبر بود و در
رکاب امیرالمؤمنین هم در صفین و نهروان بود در کوفه از دنیا
رفت امیرالمؤمنین بجنازه اش نماز خوانده فرمود رحم الله خبابا
اسلم راغبا و هاجر طائعا و عاش مجاهدا و ابتلی فی
جسمه احوالا و لن یضیع الله اجر من احسن عملا منهم
قبر کمیل ابن زیاد النخعی الیمانی از اصحاب سر امیرالمؤمنین بود
قبرش در ثویه و اهل کوفه هم که نزدیک مسجد حنانه در بین
کوفه و نجف علامه نوری قدس سره میفرمایند [illegible] که قبر جناب
رشید هجری که جلال و قدر بیش از کمیل [illegible] در همین
ثویه باشد و قبر احنف ابن قیس که در حلم [illegible] است هم
در ثویه است و قبر بعضی از جبار عنید مثل زیاد ابن ابیه و مغیره
ابن شعبه و ابوموسی اشعری هم محتمل است در ثویه باشد
اما قبور علمای اعلام اول رئیس الاعاجم و شیخ الطائفه حقه
علی الاطلاق ابو جعفر ثالث محمد ابن حسن الطوسی تولدش در طوس
شهر رمضان سنه سیصد و [illegible] و [illegible] در حلقش بیست و دوم
محرم سنه چهارصد و شصت و قبر شریفش در نجف [illegible] مسجد
طوسی واقع شده و [illegible] ابو جعفر ثالث گفته
چون شیخ کلینی ثقة الاسلام و شیخ صدوق رئیس المحدثین و شیخ طوسی
هر سه اسمشان محمد و کنیه شان ابو جعفر است محمد [illegible] بلاد و
[illegible] و شیخ طوسی [illegible] سال از طوس به بغداد رفت
[illegible] خدمت شیخ مفید مانده بود بعد از رحلت سید مرتضی در سنه

چهار صد و سی و شش [illegible] در بغداد در زمره کاظمین [illegible] در نجف اشرف
ما در نجف از دنیا رحلت نمود دیگر مجدد مذهب امامیه در
رأس ماه هفتم آیة الله العلامه علی الاطلاق حسن ابن
یوسف ابن مطهر حلی تولدش در حله نوزدهم شهر رمضان
سنه ششصد و چهل و هشت و رحلتش الی الله در حله شب شنبه
بیست یکم محرم سنه هفتصد و بیست و شش و مدفنش در حجره
میان ایوان طلای صحن نجف اشرف در سمت راست کسیکه
داخل رواق مطهر میشود دیگر مقدس علی الاطلاق احمد
ابن محمد اردبیلی رحلتش در نجف سنه نهصد و نود و سه بود
مدفنش در حجره میان ایوان طلا و صحن مطهر دست چپ کسیکه
داخل رواق مطهر میشود دیگر بحر العلوم علی الاطلاق السید
مهدی ابن سید مرتضی طباطبائی البروجردی تولدش در کربلای
معلی شب جمعه [illegible] شوال سنه هزار و صد و پنجاه و پنج بود
و رحلتش در نجف اشرف سنه هزار و دویست و دوازده
مدفنش در نجف اشرف نزدیک مسجد طوسی دیگر فخر الدین
طریحی صاحب مجمع البحرین رحلتش در نجف اشرف سنه هزار
و هشتاد و پنج و قبرش در نجف اشرف محله براق معروف است
دیگر فقیه اریب شیخ جعفر ابن شیخ خضر النجفی رحلتش
در نجف اشرف اواخر ماه رجب سنه هزار و دویست و
بیست و هفت و مدفنش در نجف معروف است که قبه عالیه دارد
و در مقبره مزبوره است قبر اولاد امجادش شیخ موسی و شیخ
علی و شیخ حسن دیگر فحل الفحول الحاج ملا احمد ابن ملا مهدی نراقی
استاد شیخ اجل خاتم المجتهدین شیخ مرتضی انصاری رضوان الله
علیها و رحلتش در قصبه نراق ده فرسخی کاشان [illegible] در ماه
ربیع الاول سنه هزار و دویست و چهل و چهار بمرض وبا [illegible]
شد و جنازه اش را بنجف اشرف نقل [illegible]
[illegible]

یکی از فضلاء نقل میکند که جنازه را از نراق حسب الوصیه حرکت دادند
جهت نجف اشرف در بین راه در یکی از منازل من بخیال افتادم که
این مسافت بعید مبادا لیس بدن متعفن شده باشد و قاریها
هم که جنازه مشغول قرائت بودند مبادا آنها متنفر شوند رفتم و
آمدم استشمام کردم دیدم بوی مشک و عنبر از آن بلند است
تا بنجف اشرف قسم اصلا عفونتی ظاهر نشد بلکه بوی عطر
از جنازه اش استشمام میشد ابدا در آن هوای گرم تغییر نکرده بود
در میان صحن مطهر پشت سر مبارک دفن شد و سنگی ممتاز روی
بالای قبر انداختند که معروف است السید الاجل صاحب مقامات
و کرامات سید محمد باقر قزوینی خواهرزاده سید بحر العلوم رحلتش
در لیله عرفه سنه هزار و دویست و چهل و شش [illegible] و مزارش
در نجف اشرف معروف و گنبد عالی دارد دیگر سید العابد [illegible]
سید محمد مهدی قزوینی برادرزاده مرحوم مذکور سید محمد باقر رحلتش
دوازدهم ربیع الاول سنه هزار و سیصد مدفنش در نجف مقابل
مقبره شیخ محمد حسن صاحب جواهر و گنبد عالی دارد دیگر فقیه
و فهام شیخ محمد حسن ابن شیخ باقر صاحب جواهر الکلام رحلتش
غره شعبان سنه هزار و دویست و شصت و چهار در سنه
جلوس مرحوم ناصر الدین شاه و مقبره اش محله عماره گنبد عالی
دارد دیگر خاتم الفقهاء و المجتهدین شیخنا الاعظم رئیس
امامیه الحاج شیخ مرتضی ابن مرحوم مولی محمد امین انصاری که
نسب شریفش منتهی میشود بجابر انصاری ولادتش سنه هزار و
دویست و چهارده و رحلتش شب شنبه هیجدهم جمادی الآخر
سنه هزار و دویست و هشتاد و یک و مرقد منورش در باب قبله
صحن مطهر امیر المؤمنین طرف چپ کسیکه از باب در وارد صحن
مطهر میشود در جوار عالم [illegible] شیخ حسین نجف [illegible] دفن
شده و شیخ حسین در زهد و کثرت عبادت ضرب المثل بوده

دیگر محمد در این ماه چهاردهم حاجی میرزا محمد حسن شیرازی ابن
میرزا محمود حسینی رحلتش در شب بیست و چهارم شعبان سنه هزار
و سیصد و دوازده یکسال قبل از رحلت مرحوم ناصر الدین شاه
قاجار و مدفن شریفش در نجف اشرف مشهور است محقق [illegible]
سید صدر الدین محمد ابن سید صالح موسوی العاملی والده ماجده
ایشان دختر شیخ علی ابن محیی الدین شیخ علی ابن الشیخ محمد ابن الشیخ حسن
ابن شهید ثانی و زوجه ایشان دختر شیخ جعفر کبیر تصنیفات
زیاد دارد توطن در اصفهان و آخر الامر در نجف اشرف لیله جمعه
چهاردهم محرم سنه هزار و دویست و شصت و سه از دنیا رحلت نمود
در یکی از حجرات صحن مقدس طرف بالای سر مبارک مدفون شده و
ایشان والد ماجد حجة الاسلام آقا سید اسمعیل صدر بودند و هم در آن
مقبره مرحوم شیخ محمد [illegible] مدفون شد چند روز بعد از وفات
سید مرحوم از دنیا رفت و معمر ماندند آقا سید صدر الدین مولف
صاحب عنوان غیر سید صدر الدین رضوی صاحب شرح وافیه
دیگر که چهاردهم ایشان است السید الجلیل النبیل عمید الدین
عبد المطلب ابن سید مجد الدین ابی الفوارس محمد ابن علی ابن
اعرج الحسینی الحلی المشهور بعمیدی و شهید اول خیلی ایشان
تعریف فرموده شارح تهذیب و همشیره زاده علامه حلی و از
احفاد جناب حسین اصغر ابن علی ابن الحسین بودند تولد ایشان
شب نیمه شعبان سنه ششصد و هشتاد و یک در حلتش در بغداد
سنه هفتصد و پنجاه و چهار و نعش او را از بغداد حمل نمودند
بنجف اشرف دیگر ۱۵ عالم جلیل مقداد ابن عبد الله حلی
اسدی صاحب کنز العرفان فی فقه القرآن و التنقیح
و شرح باب حادی عشر و شرح نهج المسترشدین که در سنه [illegible]
هفتصد نود و یک از آن فارغ شد و از دنیا رفت در روز
[illegible] در نجف اشرف بودند [illegible] و در آخر
[illegible] که نزدیک [illegible] مدفن

این مرد جلیل

این مرد جلیل باشد که وصیت فرموده باشد در مقبره زوار دفن نمایند
دیگر ۱۶ مجدد مذهب امامیه در این ماه تاسعه المحقق الثانی
والشهید الثالث علی ابن عبد العالی الکرکی که در عهد سلطان
طهماسب اول مسموما شهید شد در نجف اشرف یوم الغدیر سنه
نهصد و چهل تاریخ فوتش مقتدای شیعه دیگر ۱۷ سید
محمد باقر داماد ولد سید شمس الدین استرآبادی رحلتش سنه
هزار و چهل بوده بعضی از اجله گفته اند قبر ایشان در بین عتبه درب
رواق مطهر حضرت امیر است و قسمتی از ایوان و داخل رواق است
دیگر ۱۸ الشیخ الفاضل الجلیل مولانا الشیخ ابراهیم قطیفی و ایشان
از علمای ماه تاسعه و از تلامذه محقق کرکی بودند دیگر ۱۹
حسینی میرزا رفیعا الملقب بسلطان العلماء رحلتش در سنه
هزار و شصت و چهار در بلده اشرف مازندران بس جنازه ایشان را
آورده در نجف دفن کردند دیگر ۲۰ مفخر الشیعه و نجم الائمه رضی
الدین محمد ابن حسن استرآبادی و ایشان را عالم جلیل زمان خود بودند
لبیب ایشان [illegible] افتخار کرده معاملات [illegible] و شیعه رساله فرق
الاسلام در سنه [illegible] ششصد و هشتاد و شش ولی چند نفر اخیر محل دفن
ایشان درست معلوم نیست و اخیر آیة الله خراسانی محمد کاظم ابن
شیخ حسین هروی رحلتش [illegible] ذی حجه هزار و سیصد و بیست و نه
و آیة الله آقا سید محمد کاظم یزدی که در اواخر شهر رجب هزار و سیصد و
سی و هفت ماده تاریخ لقد فاز فوزا عظیما دیگر
حاج میرزا حسین نوری در هزار و سیصد و بیست بود و محل دفن ایشان معلوم
و از سلاطین که در نجف مدفون اند عضد الدوله ابن رکن الدوله
دیلمی و او اول کسی است که ملقب شد به شاهنشاه چنانچه در تاریخ
گفته است معاصر بود با شیخ مفید و خیلی از جناب شیخ تجلیل میکرد
و آثار خیریه او بسیار است تجدید عمارت حرم حضرت امیر از او شد
و در بغداد هشتم شوال سنه سیصد و هفتاد و دو از دنیا رفت
و وصیت کرد در نجف در روضه مطهره حضرت دفن نمایند و منهم
شاه عباس اول ابن سلطان محمد ابن شاه طهماسب اول ابن شاه
اسمعیل سر سلسله سلاطین صفویه در فرح آباد مازندران رحلت کرد

در سنه هزار و ... وقت جنازه اش را حمل کردند بنجف اشرف و در رواق
مطهر حضرت امیر تحت عتبه مقدسه در رب حرم مطهر سمت پائین
پای مبارک مدفون شد و محمد شاه قاجار ملقب به [illegible]
دین محمد حسن خان [illegible] فتحعلی خان قاجار و [illegible]
بر سلسله قاجاریه است در سنه هزار و سیصد از دنیا رفت و
جنازه او را حمل نمودند بنجف اشرف در حجره میان رواق
بالای سر مطهر دفن کردند بعضی از علما رحمه کسانی بودند که
مرتکب [illegible] مباح هم نشدند منجمله عالم مولی [illegible] طاوسی
ثقة الاسلام نوری [illegible] اصحاب [illegible] در
کرامات [illegible] بزرگوار [illegible] از بعض کتابهای علمای [illegible]
خصوصا [illegible] کشف المحجه معلوم میشود که باب لقای امام [illegible]
بر ایشان مفتوح بوده [illegible] هر وقت بخواهد [illegible] خواب شود [illegible]
و در کتاب فتح الابواب [illegible] مباحات [illegible] خالی از
است مختص [illegible] عبادات و دعوات [illegible]
در عمدة الطالب است وقتیکه هلاکو خان وارد بغداد شد [illegible]
مستعصم [illegible] و با معتصم [illegible] مستعصم خلیفه
صحیح [illegible] مستعصم است [illegible] منصب نقیب النقبا
بالسید رضی داد و سید قبول نکرد خواجه نصیر طوسی مانع شد [illegible]
قبول کرد [illegible] شد [illegible] سید رضی که [illegible] اسم اعظم بوده
چنانچه [illegible] فرموده [illegible] کرده ام [illegible] اسم اعظم [illegible]
تعلیم [illegible] آمده است [illegible] نوشته ام [illegible]
[illegible] در مستدرک از مجموعه شهید نقل کرده است که
وفات او صبح دوشنبه پنجم ذی قعده سنه [illegible] و [illegible] و چهار
و مولدش پنجشنبه [illegible] محرم سنه [illegible] و قبرش [illegible]
در نجف باشد [illegible] قبه عالیه است منسوب بجناب
و سید علی [illegible] برادر سید احمد [illegible]
پدر سید احمد سید عبدالکریم است و مادر [illegible] والده [illegible]
دختر شیخ الطائفه [illegible] سید [illegible] و سید احمد [illegible] شیخ سعید
و [illegible] ابن [illegible] سبط ابن
[illegible]

[illegible] بزرگوار [illegible] و [illegible] طاوس از احفاد داود [illegible]
حسن ابن حسن المجتبی [illegible] و در [illegible] حضرت صادق [illegible]
[illegible] داود منسوب است باو از جمله [illegible] عبدالله [illegible]
در مقام موعظه به [illegible] فرمود [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] کردن [illegible]
و [illegible] در روضات است که مدت [illegible] که از
[illegible] از احکام [illegible] و مندوب و
[illegible] مولانا احمد اردبیلی نوده اند و [illegible] در
[illegible] سنه هزار و [illegible] اول [illegible]
[illegible] در [illegible] کربلا
[illegible] در [illegible]
[illegible] کردند [illegible] مقام [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] مسجد جامع [illegible] آمدم [illegible]
[illegible] بسبب [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] نقل [illegible]
[illegible] که [illegible] میر محمد صالح خاتون آبادی [illegible]
[illegible] مجلسی در خواب [illegible] دیدم گفتم که [illegible]
[illegible] کرده [illegible] سید [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] و الاولاد فی الحجر [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] خطاب [illegible]
[illegible] آورده [illegible]
[illegible] و [illegible] خطاب [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
در [illegible] عرض کرد [illegible]
خطاب [illegible]
[illegible] خطاب [illegible]
[illegible] روزی [illegible] در [illegible]
[illegible] طفل [illegible] اطفال [illegible]
[illegible] آن [illegible] داد [illegible]

ومنهم شهید اول محمد بن جمال الدین مکی عاملی بعد از مولانا محقق
مطلق افقه جمیع علمای آفاق بوده تو حدیثان در جلد
فقه و احکام مسلم عند الکل است مثل نظر در شیخ صدوق در
نقل احادیث اهل بیت و مثل مسلم بودن شیخ مفید و سید مرتضی
در اصول کلام و شیخ طوسی در سعه دائره و کثرت تلامذه
و آن بزرگوار را در شهر دمشق و ... علمای شهداء
اولا با شمشیر کشتند بعد بدار زدند و سنگ باران کردند
بعد بدنش را سوختند ومنهم شهید ثانی شیخ زین الدین در جواد
... مکه جانب ... است و ... که در ...
هر کس عالم شیعه از ... علما ولکن ... شهید اول
... خالی ... سؤال کرد ... کتب
... از آن وقت ... که ... شهید
در مقام شرح ... کتب شهید ... مثل لمعه و الفیه و نفلیه
صاحب روضات ... ولم اجد الی هذا الزمان الذی هو
من حدود ثلث وستین ومائتین بعد الالف ١٢٦٣
احدا من العلماء یکون تجلاله قدره و وسعة صدره و عظم
شانه و ارتفاع مکانه شهادتش در شهر اسلامبول در
سنه نهصد و شصت و شش در سن پنجاه و چهار سالگی بدن
مبارکش سه روز بالای زمین افتاده بود بعد انداختند
میان دریا ... کتاب مقامات سید جزائری
نقل کرده که در خطبه ... الا ...
شده بود ... شهر ... نمودند ... که ...
مرقد زین الدین ... از بعضی از مؤلفات شیخ بهائی ...
علیه نقل شده که شهید ثانی ... اخبار ... خود
... فرموده در ... خون ... رنگین ...
بعد از ... از ... ساطع است ...
و در آن ... رقعه ... نوشته رب انی مغلوب فانتصر و
در طرف دیگر رقعه نوشته شده بود ان کنت عبدی
فاصطبر ...
نوشته ام ... هو المسک ما کررته یتضوع

از علم الیقین

در کلمه طیبه از مرحوم حاجی شیخ جعفر شوشتری نقل کرده که حاکم رود برود حاجی
بدیدن سید مرتضی پدر بحر العلوم آمد در مرجعت در ضمن حاجی
حاکم اظهار به بحر العلوم که در اول خط متقبل بود حاکم رسید از او
گفتند ... سید مرتضی است حاکم ... اظهار محبت
به آقا زاده نمود ... بحر العلوم ... عرض کرد باید
مرا از این شهر بیرون فرستی فرمود چرا عرض کرد ...
... حاکم ... و ...
و آن ... حاکم ظالم ... ندارم ... دیگر
در این شهر ... بسبب ... آن بزرگوار ایضا در
همان کتاب از آخوند ملا زین العابدین سلماسی که از تلامذه
خاص بحر العلوم بود نقل میکند و او از سید جواد عاملی صاحب
مفتاح الکرامه نقل میکند شبی کسی در ب خانه ...
آمدم بحر العلوم ... آمدم ... در خادم ...
... شدم ...
سید ... فرمود آیا از خدا نمی‌ترسی و حیا نمیکنی عرض کردم چه
واقع شده فرمود مرد ... و ... تو همه روزه از
بقال برای خود و عیالش خرمای ... قرض میکرد که بغیر آن
ممکن نبود امروز رفت که از آن بقال خرما بگیرد بقال گفت
قرض تو ... مبلغ رسیده ...
و عیالش ... گرسنه اند و تو ...
خانه او ... بخانه بود ... سید جواد عرض
کرد و الله من مطلع نبودم از حال او فرمود ... مطلع بودی و
شام ...
... که ... از حال ... و ...
... خادم ... تا در خانه
او ... دستم ... شام ... و این

با بدین تمام رسیدیم و لذا سیاحی [illegible] تفتیش نمایم رفت [illegible]
[illegible] سید جلیل دید [illegible] اگر این عقد به سید [illegible]
همه امر [illegible] خواهند او را قصد [illegible] سید العقد [illegible]
میان دریا عرض کرد یا امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]

والکسه بود الامام [illegible] مجموعه [illegible]
[illegible] پس سید جواد وارد شد [illegible] مؤمن [illegible]
مجموعه [illegible] فرمود من منزل کردم [illegible]
[illegible] سید [illegible] گفت [illegible]
[illegible]

در عداد زوجات امام حسن و جمله مقدار انها آمّا عده زنهای که
از او ثیب و پنجاه زن بودند آما جمعه تعدد مخدره شهربانو بنت
یزدجرد که زوجه امام حسین باشد و معلوم خود داده بود که در بنی
حسن و حسین هر که را زنی افتد که هر شب بکر باشد ائمه از
ذریه او خواهد بود پس امام حسن از آنجمله زن بسیار میگرفت که
آن علامت در او باشد بعد بر طلاق میل داشت روزی حضرت
امام حسین برادر را عرض کرد عقب خود را از جهت مروه ترکیه لاله
تو طلب میکنی من یافتم حق در آنست که ائمه از صلب او خواهند بود
پنجاه زن که طلاق داد امیرالمؤمنین فرمود که حسن زن بسیار
بود شکوه انه رجل مطلاق که الکوفه بر حسن کردند او طلاق
میدهد ما دختران خود را با او تزویج مکنیم چرا که او پسر عم و پسر
فاطمه زهراست و ما فخر میکنیم در مناقب شهرآشوب است که
تمام زنها عقب جنازه حضرت با پای برهنه حاضر شده اند اگر
اکراه در طلاق بود نشده حاضر نمیشدند شاید علت جمله طلاق
دادن آنحضرت را باید چون در عهد اسلام لعوض عندالله حلال ابغض
نشده از طلاق بلکه اصلا حرمت ان داشته حکمت
بگوئیم مامور بود من الله بکثرت زوجه و طلاق آن ولی اکثر اینهم
امتحانات ان بزرگوار بود و عمده عبادت مخالفت با هوای نفس
علیا شد و کثرت معاشرت با نسوان با این درجه خود
مخالفت با هوای نفس است طمع با این درجه مایل مرد چه بنفس که
در واقع بلا کلفت است مثلا در خوردن و آشامیدن حلوا
و شربتها لقضاد بنده معلوم نشود و لکن در خوردن حنظل معلوم
میشود و رزگری امتحان حق امتثال امر پروردگار است
در مکروهات بعد انکه در ارشاد مفید است که آنحضرت از
تمام زوجات هشت پسر و هفت دختر داشت اما پسرها
اول زید بن حسن که اکبر اولاد آنحضرت بود و متولی صدقات
و صدقات ها بر حضرت رسول خدا متصدی او بود تا زنده بود

و صدقات عمر...

و صدقات عمر کرد در عمدة الطالب است عاش مأة سنة و مات بین مکه
و مدینه بموضع یقال له حاجز مادرش ام ولد و مادر ام الحسن و ام
الحسین ام بشیر بنت ابی مسعود الانصاری بود و نام او ابی مسعود
عقبه بن عمرو بود عقبة بن ثعلبة جز رحبة و ایشان مدعی امامت
نشدند و کسی هم مدعی امامت ایشان نشد الثانی حسن بن حسن
والده ما خوله بنت منظور الفزاریه و این بزرگوار بسیار
جلیل و فاضل و صاحب ورع بود در کربلا حضور علاقه با وده
لذا اسم خود را بکار نداد و صدقات امیرالمؤمنین در دست
وی بود و در کربلا بود از کثرت جراحات اعضا و کی زنده
ماند که در حال خود نوشته ام که اسماء بن خارجه ملوث
نسبتی با والده جناب حسن الحسن داشت توسط کرد مریض را جهت
مداوا در کوفه معالجه کرده خوب شد بعدا شریفی و بعد از
سی و پنج سال که از عمرش گذشته بود عبدالملک مروان یحیی ولید
او را در خفاء باسم مسموم کرد و در بقیع دفن شد و فاطمه بنت
الحسین در جنازه حسن بن حسن خیمه زد در جنابه در الملام الولد
اول عبدالله المحض دوم ابراهیم الغمر سیوم حسن مثلث
و فاطمه با بعد از فوت شوهر خود در قبر او خیمه زد یک سال
تمام ماند پس از یک سال بعد خیمه را برداشت الی یقیند
بل وعدوا ما فقدوا بل یئسوا فانقلبوا در کتاب
تذکره سبط ابن جوزی است که بعد از حسن مثنی عبدالله المحض فاطمه
زوجه حسن مثنی را با امر مادرش داد بعبدالله بن عمرو بن عثمان
ابن عثمان بن عفان دو او از او متولد شد محمد دیباج کا نیف گوید
بعید بنماید که فاطمه بنت الحسین به پسر عثمان شوهر کند علاوه
محمد دیباج فاطمه را یه ثمرت امام بوده باشد من منفعم
جه او ضایع است یقیناً روایت از ابی الفتح مقاتل
صاحب تذکره دیگر قاسم بن حسن است دیگر عبدالرحمن
دیگر عمرو بن حسن والده بسیط جاریه بود مانند ام ولد بود

شیخ طبرسی در اعلام الوری میفرماید امام حسن دختری سکینه نام
بعبدالله حسن تزویج فرموده بود قبل از وصال در کربلا شهید شد
و در زیارت ناحیه بجای عمرو ابوبکر حسن فرموده که از جمله
شهداست و در لهوف است که زید بن حسن و عمرو بن حسن
و حسن بن حسن هر سه کوچک بودند اسیر شدند با اسرای کوفه
دیگر عبدالرحمن بن حسن است که در خدمت عمش امام حسین بمکه
رفته بود در منزل ابواء بابواء بیاء والموحده طلحه یا نای
بخانه بین مکه و مدینه ارز و تمایز خیت و والده او ام ولد بود
دیگر حسین بن حسن ملقب به اثرم مراکم دندان جلو پیش افتاده
بود خرم مرتبه بریاضه با شکسته بود دیگر طلحه بن حسن که او را
طلحة الجواد میخواندند و مادر طلحه و حسین و فاطمه بنت الحسن
ام اسحق بنت طلحه بن عبدالله تیمی بود کذا در عمدة الطالب
نقد الاسلام بوده در نقفها الا مالک تعقوماید طلحه ها ننکه
معروف بجود بودند لکن بعضی بودند اول طلحه عبدالله تیمی
که او را طلحة الفیاض طلحة الخیر نامیدند دوم طلحه بن عمر بن
عبدالله معمر تیمی و او را طلحة الجود میگفتند سیم طلحه بن حسن
که طلحة الطلحات میگفتند چهارم طلحه بن عبدالرحمن
بن عبدالله بن عوف طلحة الندی میگفتند پنجم طلحه بن حسن بن علی
که بمعروف بود طلحة الدراهم

اما دختران امام حسن ام الحسن و ام الحسین از مادر
خواهران ابوین جناب زید بن الحسن بودند و فاطمه و ام
سلمه خواهر ابوین جناب حسین اثرم و طلحه بن حسن بودند
و ام عبدالله و فاطمه و ام سلمه و رقیه هر یک از مادر
متعدده بودند و ام الحسن زوجه عبدالله بن زبیر بن
عوام بود کذا فی عمدة الطالب و ام عبدالله زوجه حضرت
زین العابدین والده ماجده حضرت باقر و ام حسن و حسین
و عبدالله الباهر بود و این مخدره در میان دختران حضرت
بجلالت قدر و بزرگواری از هر حیث ممتاز بوده و بعضی گفته اند

والده امام

والده امام محمد باقر ام الحسن بنت حسن مجتبی بوده و ام سلمه زوجه
جناب عمر الاشرف ابن زین العابدین بود و ام رقیه بنت الحسن
زوجه عمرو بن منذر بن زبیر بن عوام بود چنانچه در عمدة الطالب
و در ذخیرة الدارین سید عبدالمجید حائری نوشته ام الحسن و ام الحسین
دختران امام حسن والده ایشان ام بشر بنت مسعود انصاری
بود و دیگر مخدره عاتکه بنت مسلم بن عقیل که منکوحه بود
در کربلا و حینکه لشکریان بخیام طاهرات ریختند هر سو در زیر
سم ستور پامال شدند و در عمدة الطالب است که از اولادهای
حضرت مجتبی از هیچ یک عقبی نماند مگر از دو پسر و یک دختر که جناب
زید و جناب حسن مثنی و مخدره ام عبدالله که والده حضرت امام
محمد باقر باشد چنانکه از اولادهای امام حسین عقبی نماند مگر از
یک پسر و یک دختر که امام زین العابدین و فاطمه بنت الحسین باشند
زوجه حسن مثنی و والده جناب عبدالله محض و ابراهیم و حسن
مثلث بود در ذکر بعضی از پسرهای حضرت امام حسن مجتبی
در عمدة الطالب است که زید بن حسن را یک پسر داشت
مسمی بحسن امیر و یک دختر داشت مسمات بنفیسه و مادر زید
لبابه بنت عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بود و او لبابه
زوجه عباس بن علی ابن ابی طالب بود چون حضرت عباس در کربلا
شهید شد جناب زید او را تزویج کرد حسن امیر و نفیسه
از بطن آمدند و حسن بن زید بن حسن مجتبی از قبل منصور حاکم مدینه
بود و عقب جناب زید منحصر بود از او و او بسیار عاقل
و بزرگوار بود و با بنی عباس خلط و آمیزش داشت و مطیع ایشان
بود بلکه از ایشان از جانب سفاح که شعار بنی عباس بود و شعار بنی
هاشم لباس سفید بود و جناب حسن امیر در سنه صد و شصت در
سن هشتاد سالگی در حاجر نزدیک مدینه از دنیا رفت
از آنجا مدفون شد زمان منصور و مهدی و هادی و رشید بود
در کل تموده بود و ایشان با بنی عم خود عبدالله محض و ام
برادرش محمد و ابراهیم پیوستند و کشته شدند و شکسته ابراهیم

پس با جماعت [illegible] کردند بعد از [illegible] مباشرت [illegible] منصور
گذاردند حسن امیر حاضر بود منصور گفت صاحب این سر
[illegible] گفت بلی و گریه کرد اما مخدره نفیسه که او را
[illegible] نفیسه نامند و گویند نیست معنی عالمه است بسیار
[illegible] و متقیه بوده و قبر شریف نفیسه در قاهره مصر است معروف
[illegible] مصر [illegible] قرار آن مخدره را تعظیم میکنند و
[illegible] میخوانند و بسیار از علما [illegible] گفته اند نفیسه دختر
حسن امیر ابن زید بن حسن مجتبی است و در خیرات الحسان
گذشته نفیسه دختر حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب در
مصر مدفون است مزار [illegible] زیارتگاه خاص و عام است و
ملقبه است بکریمة الدارین [illegible] صدر و [illegible]
[illegible] متولد شده با جناب اسحق مؤتمن [illegible] صادق
هم بستر بود و یک پسر و یک دختر آورد قاسم و ام کلثوم پس
با شوهر و فرزندان خود بمصر رفتند بعد از [illegible]
شهر رمضان سنه [illegible] رحلت فرمود شوهرش
[illegible] اولاد [illegible] مدینه منوره حمل نماید [illegible]
آن طاهره مطهره را از مصر بیرون نبرد قبول فرمود
بعد جناب اسحق با دو فرزند [illegible] مدینه طیبه
[illegible] الله آن مخدره فاطمه [illegible]
[illegible]
[illegible] افطار نماید فرمود [illegible]
[illegible] روزه از دنیا [illegible]
[illegible] در وقت احتضار [illegible]
اخرجوا عنی طبیبی و دعونی [illegible]
[illegible] امام شافعی بزیارت آن مخدره
[illegible] از پس پرده [illegible] دعا میکرد و در آن [illegible]
احوالی طولانی [illegible]

[illegible]

مردم مصر خدمت آن مخدره تعظیم کردند و فرمود چه روز
احمد [illegible] عرض کردند فلان روز پس [illegible] روز
تشریف آورد [illegible] اولاد [illegible] احمد [illegible]
[illegible] در حال تعظیم [illegible] فرمود بگیرید نامه را
بخوان [illegible] نوشته ملکتم فاسرتم وقدرتم فقهرتم
فقد علمت ان سهام الاسحار نافذة غیر مخطئة
لا سیما فی قلوب اوجعتموها [illegible]
اعملوا ما شئتم وانا صابرون وجوروا فانا
مستجیرون واظلموا فانا الی الله متظلمون وسیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون احمد استغفار کرد و
دست از ظلم کشید و جناب حسن امیر [illegible]
اول قاسم که [illegible] ام سلمه دختر جناب حسنی [illegible]
ابن حسن مجتبی بود [illegible] علی السدید [illegible] زید [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] محمد عبدالله [illegible] اسحق [illegible]
[illegible] اسمعیل [illegible] در ذکر اولاد های جناب قاسم
حسن امیر اما پسران اول عبدالرحمن الشجری و شجره قریه ایست از قرای
مدینه طیبه و از اولاد های اوست علی ابن عبدالرحمن ابن قاسم ابن حسن
که در قریه از قرای [illegible] شد [illegible] محمد ابن [illegible]
[illegible] عبدالرحمن الشجری [illegible]
[illegible] شهید شد [illegible]
[illegible] بود و [illegible] زهد و عبادت از [illegible] سادات ممتاز بود و
[illegible] از اولاد های اوست جناب حسن ابن قاسم ابن حسن ابن علی ابن
عبدالرحمن الشجری ملقب بداعی صغیر [illegible] شهید شد [illegible]
[illegible] محمد ابن حسن ابن محمد ابن عبدالرحمن شجری که در [illegible]
[illegible] و حسن ابن ابراهیم ابن علی ابن عبدالرحمن شجری [illegible]
[illegible] بود و حسن ابن طاهر [illegible]

و اولاد و احفاد عبدالرحمن مشهور نبوده اند حریم از اولاد قاسم ابن
حسن امیر محمد بطحانی ابن قاسم ابن حسن امیر و بطحا اسم وادیست در مدینه
و از اولاد ها مراد است محسن ابن فقاه ابن عباد ابن محمد الحسینی
الاطروش ابن علی ابن محمد بطحانی که جناب حسن ابن شرفشاه جد
سادات گلستانه هستند که در اصفهان ساکن اند انتهی از اولاد
محمد بطحانی حمزه ابن عیسی ابن محمد بطحانی است که در طبرستان شهید شد
مقیم جناب حمزه ابن قاسم ابن حسن امیر ابن زید ابن حسن مجتبی است
چهارم حسن ابن قاسم ابن حسن امیر ابن زید ابن حسن مجتبی
اما دختر او یکی خدیجه بود که زوجه پسر عمش جناب عبدالعظیم
مدفون در ری است و دیگر نفیسه زوجه پسر عم خود علی ابن زید ابن
حسن ابن زید ابن حسن مجتبی بود مطلب حریم در ذکر اولاد های
و ملا غیاث الدین بدیهت ابن حسن امیر که در عقب منصور از وفات حضرت
و از احفاد ابن زید است جناب عبدالعظیم ابن عبدالله ابن علی ابن
ابن حسن امیر ابن زید ابن حسن المجتبی المکنی بابی القاسم و
المدفون بری در کتاب ... در آخر حالات امام حسن
مرحوم مفید در ارشاد فرموده اولاد امام حسن یازده ۱۵ تن بودند
از پسر و دختر زید ابن الحسن و دو خواهرش ام الحسن و ام الحسین مادرشان ام بشیر
بنت ابی مسعود عقبة بن عمرو ابن ثعلبه خزرجیه و حسن ابن الحسن مادرش
خوله بنت منظور الفزاریه و عمر ابن الحسن و قاسم و عبدالله مادرشان
ام ولد و عبدالرحمن و حسین ابن حسن ملقب باثرم و برادرش
طلحه ابن حسن و خواهرش فاطمه بنت الحسن مادرش ام اسحق بنت طلحه
ابن عبیدالله تیمی و ام عبدالله و فاطمه و ام سلمه و رقیه از زنهای دیگرانه
اما زید ابن حسن والی صدقات پیغمبر بود از همه بزرگتر بود و کان
جلیل القدر و کریم الطبع و ظریف النفس و کثیر البر و مدحه شعراء
جمع به حضرتش کردند سلیمان الملک امر کرد صدقات رسول الله
از زید گرفتند کسی دیگر را والی صدقات نمود تا اینکه در زمان
عمر ابن عبدالعزیز

عمر ابن عبدالعزیز امر کرد رد کردند مرتبه زید ابن حسن و جناب زید از دنیا
رفت ادعای خلافت نکرد و نه در حق کسی از شیعیان قائل بامامت
شد و شیعه بر دو قسم است امامی و زیدی و امامی مختلف
او در امامت بنص و خصوص است و لیکن قسم امامت در اولاد
امام حسن معدوم است بالاتفاق و هیچ کس از اولاد امام حسن
را ادعا نکرده بر خودش که واقع شود در او شک و زیدی
را عقائد میکنند در امامت بعد از امیرالمؤمنین و حسنین هر که خروج
و جهاد بکند ادعا بکند و قیام بجهاد نماید و زید ابن حسن از اینها
عاری بود و با بنی امیه بمسالمت و تقیه بسر میرفت و رای
او رمی نبود که با دشمنان تقیه و الفت بکند رود و از مذهب سلک
زیدیه است اما معتزله لا تری الامامة الا لمن کان علی رایها
فی الاعتزال و من تولوهم العقد له بالشوری و الاختیار و
اما حشویه معتقدند بامامت بنی امیه و قائل نیستند ابدا
امامت را در اولاد رسول الله اما خوارج منکر امامت
هستند که امیرالمؤمنین را امام بدانند و اولاد ... را نیز
اما حسن ابن حسن کان جلیلا رئیسا فاضلا ورعا و کان ولی
صدقات امیرالمؤمنین ع فی عصره از دنیا رفت در سی و پنج
سالگی و برادرش زید زنده بود وصی خود قرار داد برادر مادری خود
ابراهیم ابن محمد ابن طلحه ابن حسن را و طلحه ابن حسن کان جوادا معروفا
کمال الدین محمد ابن طلحه شافعی میگوید عقب امام حسن از دو نفر
ماند یکی زید ابن حسن یکی هم حسن ابن الحسن اسامی آنها حسن و زید
و عمرو و حسین و عبدالله و عبدالرحمن و عبیدالله و اسمعیل و محمد
و یعقوب و جعفر و طلحه و حمزه و ابوبکر و قاسم والسلام

مطلب سیوم در ذکر اولادهای جناب ابوطاهر زید بن حسن العبید
اولادهای او سادات که در صنعای یمن هستند که مادرشان از
اهل صنعا بود مطلب چهارم در ذکر از اولادهای جناب
ابراهیم بن حسن امیر و از اولادهای اوست محمد بن حسن بن محمد
ابن زید بن ابراهیم بن حسن امیر و این جناب در صغر از محنت سنه
از دنیا رفته مطلب پنجم در ذکر از اولادهای جناب عبدالله
ابن حسن امیر و از اولادهای اوست زید بن عبدالله بن حسن
امیر که گرفت با جوار در آنجا خود شد و کشته شد او
نقل می‌کنم از احفاد اوست محمد بن عبدالله بن زید بن عبد
الحسن امیر که در شام بود در حمص از دنیا رفت مطلب ششم
در ذکر از اولادهای اسحق ابن حسن امیر بن زید بن حسن المجتبی و بلاد
ایران بوده که رون نام معروف کوکبی در آن احفاد اوست محمد بن جعفر
ابن هرون بن اسحق بن حسن امیر که در شهر آمل مازندران واقع
ابن آلات او را شهید کرد و قبر او در آمل مازندران آنجا است
زیارتگاه معروف است مطلب هفتم در ذکر اولادهای
اسمعیل ابن حسن امیر که او را اسمعیل طالب الحجاره میگفتند و
از احفاد اوست احمد بن محمد بن اسمعیل طالب الحجاره و احمد رفت
به سمت او فرار کرد با لشکر کرد و در آنجا فرزندان آورد و حسن
الکبر از احفاد اوست جناب امیر حسن الملقب بداعی کبیر ابن
زید بن محمد بن اسمعیل طالب الحجاره بن حسن امیر و مادر او کریمه بنت
بنت عبدالله اعرج بن حسین جعفر اصغر بن علی الحسین ابن
علی بن ابی طالب در سنه دویست و پنجاه هجری در طبرستان
خروج کرد و در سنه دویست و هفتاد از دنیا رفت و در اول
سلطنت خود خطبه را از سادات حسینی نقل بیان نقل میکند
که حسن بن احمد بن محمد بن اسمعیل ابن محمد بن عبدالله الباهر بن علی
ابن الحسین بن علی ابن ابی طالب ع و عبدالله بن علی
حسین بن حسین بن جعفر ابن عبدالله بن حسن اصغر ابن علی

و ایشان از جانب داعی حکومت قزوین و زنگان بلاد رسیدند
بواسطهٔ اهتمام موسی ابن بغا با بنی حرمله ایشان را بخشید لکن
داعی کبیر بجرجان تن بتوفاضر کرد و در زرکه آب غرق کرد باکه
بر جرجان داد و غیر ایشان چند ایشان بعد از سر دامی الله حب
تا دفعکه یعقوب لیث بطبرستان آمده داعی در دیلم بود چند
ایشان را از مرداب بیرون آورد و نجات کبیر در وقتل ابن
جریده جلیله در سنه دویست و هفتاد و هشت هجری بود سیوم
از مقتولین داعی کبیر جناب حسن ابن محمد ابن جعفر ابن عبدالله ابن
حسن الاصغر ابن علی ابن الحسین بود المعروف بسید عقیقی
که از دعاه داعی کبیر دست نکردن لیت با شمشیر کرده بر وی تاخت
و دیگر جمعی از امرای طبرستان بعونا خود دشمنی داشت قصد کرد
که اینها را بقتل آورد پس چند روز تمارض نمود بعد آوازه مرگ
خود بر منتشر کرد پس او را در جنازه گذارده بمسجد آوردند
که نماز بجنازه این بگذارند لامر دشمنان منتشر اجتماع کرد
خود تو قتل معمود بعد پس بسیار تعاقب که با امرای خود بعهد بود گفته
لهذا حسن کردن بر نمیدوا لسید داعی شاکی السلاح بود
بر جمله کرد جمعی بسیار را بقتل رسانیدند ولی داعی کبیر اولاد
نداشت نه ذکور و نه اناث برادر او است محمد ابن زید الحسنی
او بعد از برادر ملقب شد بداعی و مدتی در ملک طبرستان این
سلطنه کرد آخر الامر محمد زید با هارون سرخسی صاحب اسمعیل
احمد سامانی با او معارضت نمود با غوای خلیفه زمان
معتضد جمعی از لشکریان او مقابله آمدند از یاران
زین العابدین ... قضیه در سنه دویست و هشتاد و
هفت هجری واقع شد در ربیع ... حنیف الستر
و در روح رکان از مجالس المؤمنین نقل منقلد در شرح احوال
سادات کیلان مسطور است محمد بن زید کسی را در زمان سلطنت
نشسته و اول کسی که قبه بر سر قبر مطهر امام حسین
بناکرد

بناکرد و محمد ابن زید برادر حسن ابن زید الحسنی محمد ابن اسمعیل جالب الحجاره
ابن حسن امیر سبت که او در سنه دویست و پنجاه هجری خروج کرد
در طبرستان و در آن ممالک استیلا یافت و در روز دوشنبه
بیست و سیوم رجب سنه دویست ... و انقراض ... گوید از
مدت سلطنت او قریب بیست سال بود و ابو الغنائم از
شعرای آن زمان بود مدیحه در شان محمد ابن زید انشا کرد
که مطلع آن این بود   الله فرد و ابن زید فرد   چون
داعی این را شنید بخاک و تضرع افتاد گفت بگو الله فرد
و ابن زید عبد ... مقصود ... در حالات بعضی از اولاد
حسن ابن حسن مجتبی حسن مثنی بسیار جلیل و فاضل بود و
حضرت مجتبی حسن مثنی را بوحدت ... که اسم خود را با
نهاده ... در ... قبل گذشته شد
و از جناب سه پسر است عبدالله محض ابراهیم الغمر حسن
مثلث و ... دختر ... زینب بود دیگر ام کلثوم و ...
پسر ... دختر ... از فاطمه بنت الحسین اول داود
دوم جعفر که مادر ... ام ولد بود سیوم محمد ... بنت سعد
ابن زید ... نوفل عدوی ... و رقیه و فاطمه لکن
احوال دختران معلوم نیست غیر اینکه زینب عیال عبدالملک
مروان بود و فاطمه زوجه معاویه ابن عبدالله ابن جعفر طیار
اما پسران حسن مثنی اول عبدالله محض پسر بزرگ ایشان بود از اولاد
حسن مجتبی او اول کسی است که از حسنین متولد شد که از طرف
پدر امام حسن و از طرف مادر امام حسین لذا ملقب بمحض شد یعنی
در علوی بودن خالص است چنانکه حضرت باقر از اولاد حضرت
سیدالشهداء اول کسی است که از حسنین متولد شد که والده اش ام
عبدالله بنت حسن مجتبی بود و عبدالله محض شیخ بنی هاشم بود و اجل و
اکرم و اجود و افضل مردم بود میگفتند چگونه افضل مردم شده
فرمود چرا که مردم مقام ما را تمنی میکنند و ما مقام کسی تمنی
نمیکنیم

و بعد از ضعف دولت بنی امیه و بنی مروان بعضی از بنی هاشم متفق شدند
که محمد صاحب نفس زکیه و جناب ابراهیم قتیل باخمرا پسران عبدالله
محض بیعت نمایند حضرت صادق سلام الله علیه مانع شد و
صلاح ندانست بعد از چندی سفاح ابن عبدالله بن محمد بن علی ابن
عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بخلافت برقرار شد سفاح در کوفه
بود و عبدالله محض با برادرش حسن و محمد و ابراهیم در کوفه بودند
سفاح از عبدالله محض احترام میکرد و گاهی پسران او را طلب
میکرد و عبدالله طفره میزد چون خلافت بمنصور رسید عازم شد
بقتل پسران عبدالله محض جاسوسها معین کرد آنها را پیدا نکرد
منصور بهانه بیت الله آمده بود روزی جمعی از بزرگان بنی هاشم را
باسم دعوت کرد آمدند روکرد بعبدالله محض پسرهایت کجا هستند
قسم بخدا تو را رها نکنم تا آنها را بدست نیاوری حکم کرد عبدالله
با جناب ابراهیم غمر و شش نفر از فرزندان و برادران او را با
غل و زنجیر کشیدند با پای شتران بکوفه بردند جناب عبدالله بمنصور فرمود
ما هکذا فعلنا باسیرکم یوم بدر بعد آن روز دیگر شما برادرزاده
شد [illegible] فرمود عباس را زنجیر نکنند برداشتند تو امروز ما را [illegible]
زنجیر کشیدی منصور جسارت کرد گفت جاء یا ابن اللخناء جد تو
فرمود کدام مادر از مادرانم فاطمه بنت الحسین الخناء بود یا فاطمه بنت
رسول الله یا خدیجه کبری منصور ساکت شد حکم کرد مغلولا بکوفه
بردند حسن مثنی دید [illegible] عبدالله فرمود مصیبت من
از مصیبت یعقوب زیاد است او از ده پسر یک پسر مفقود
شد [illegible] نامقتول ساختی [illegible]
اگر زیر قدم [illegible] قدم بر میدارم در روایت است
عبدالله و برادران او را از مدینه مغلولا میبردند از در خانه
حضرت صادق عبور کردند حضرت از شکاف در نگاه کرد
گریه کرد فرمود والله رسول خدا [illegible] اولاد [illegible]
[illegible] میبرند و در [illegible]

در کوفه منصور امر کرد بجهت آوردن قتل عبدالله برادر مادری او را که
محمد ابن عبدالله ابن عمرو بن عثمان ابن عفان بود از حبس آوردند [illegible]
تازیانه زدند که یک چشم او کور شد و چشم دیگرش معیوب شد و مرتبه آوردند در
پهلوی عبدالله محض حبس کردند چونکه فاطمه بنت الحسین بعد از حسن
مثنی زوجه شد برای عبدالله بن عمرو بن عثمان [illegible]
دختر [illegible] و قیبله جناب عبدالله محض [illegible] پسرانش یا للعجب
[illegible]
[illegible] انکار کنیم فرمود ان تفعلوا ابوجعفر ان تعلمنا
کرهت فلا تعلنا [illegible] ابوجعفر منصور لعین
[illegible]
[illegible] بیرون آمده خروج کرده کشته شدند و سرهای آنها را برای منصور
آوردند آن وقت منصور جناب عبدالله را در حبس شهید کرد
در بعضی روایات است که عبدالله در عهد [illegible] سنه صد و چهل
و پنج در سن هفتاد و پنج از دنیا رفت و قبرش در زندان هاشمیه
در کوفه است و دیگر از اولاد حسن مثنی ابراهیم غمر است برادر
اعیانی جناب عبدالله محض باشد آن بزرگوار هم بعد از پنج سال در
زندان منصور در سن شصت و نه سالگی از دنیا رفته و در
[illegible] الطالب است قبرش در کوفه مزار [illegible]
دارد [illegible] آن قبعه است که [illegible] از طرف [illegible] که از
کوفه بنجف اشرف میرود مقابل قبر میثم تمار معروف
مزار است ابراهیم [illegible] حسن مثلث
که او هم برادر اعیانی عبدالله محض است او هم در سنه صد و چهل و پنج
در سن شصت و هشت سالگی در زندان هاشمیه از دنیا رفته
[illegible] قبر تمام اینها در میان زندان هاشمیه باشد و هاشمیه
[illegible] که منصور بنا نمود بعضی فرمایند زندان هاشمیه [illegible]
[illegible] است مقابل قبر میثم تمار جعفر ابن حسن
ابن حسن مثنی است او هم در حبس منصور بود و لکن رها کردند

در مدینه در سن هفتاد سالگی از دنیا رفت پنجم داود بن حسن بن حسن مثنی مجتبی
مکنی بابی سلیمان او نیز در حبس منصور بود مادرش ام داود خدمت
حضرت صادق التماس کرد حضرت معروف است عمل ام داود
باو تعلیم فرمود با دعای استفتاح داد و در نیمه رجب بجا آورد
و فرزندش از حبس رها شد در مدینه در سن [illegible] سالگی رحلت نمود
ششم جعفر بن حسن بن حسن مثنی است از او عقبی نقل شده و عقب
از آن پنج نفر مذکور است در ذکر و مقاتل بعضی از اولاد عبدالله
محض و آن حضرت شش پسر داشت اول محمد صاحب نفس زکیه
قتیل احجار الزیت و او در سنه صد متولد شد بلا خلاف و در
مدینه طیبه در سن چهل و پنج سالگی در سنه صد و چهل و پنج کشته
شد و قبرش در نزدیک [illegible] مدینه معروف است و جهت آنکه
او را صاحب نفس زکیه گویند و جنگید با پسر عم منصور عیسی بن موسی
ابن علی بن عبدالله بن عبد المطلب با لشکر [illegible] در [illegible] مدینه
با اصحاب و لشکر محمد نفس زکیه جنگ و قتال شد [illegible] نمودند و دید
چاره نیست خواهد مغلوب شد آمد خانه [illegible]
با او بیعت کردم [illegible] سوگند [illegible] شناسد باین
سبب او را نفس زکیه خوانند [illegible] جنگ کرد تا شهادت
رسید از [illegible] خبر رسیده که فرمود نفس زکیه [illegible] الزیت من
ولدی نفس زکیه و آن موضع در مدینه مردم [illegible] استسقا
میروند و جناب محمد شش پسر داشت اول عبدالله ملقب باشتر
که فرار کرد [illegible] رفت تا بلاد [illegible] در شعبه [illegible] که مسمی بود
[illegible] کشته شد و سرش را نزد منصور آوردند [illegible] علی ابن
محمد که در زندان [illegible] از دنیا رفت طاهر ابن محمد بن عبدالله
محض چهارم ابراهیم محمد پنجم حسن بن محمد مکنی باب الزفت
که در [illegible] عیسی ابن علی صاحب فخ [illegible] و دست [illegible] سنه صد
[illegible] ششم یحیی ابن محمد بن عبدالله محض و از جمیع
ایشان [illegible] نماند مگر از عبدالله اشتر و از احفاد او است ابو العلی

ابو العلی

٢٩٨

ابو العلی [illegible] نقیب کوفه ابن محمد الحسن الاحول محمد الکابلی ابن
عبدالله اشتر ابن محمد صاحب نفس زکیه دوم ابراهیم قتیل باخمرا [illegible] عبدالله
محض ابراهیم قتیل باخمرا [illegible] عبدالله محض در کافی باخمرا [illegible] الموضع
والکا و [illegible] قریة [illegible] الکوفه در آن موضع ابراهیم با لشکر
منصور جنگ کردند با جمع کثیر که با او بیعت کرده بودند [illegible]
کردند از جمله بیعت کنندگان ابو حنیفه امام حنفیه [illegible] الاکثر
ابراهیم شهید شد و در همان جا مدفون شد که دعبل [illegible] کرده
واخری بارض الجوزجان محلها وقبر بباخمری لدی الغربات
سر مبارک ابراهیم را بردند برای منصور در [illegible] در [illegible] سنه
صد و چهل و پنج در سن چهل و هشت سالگی و از اولاد ابراهیم
است عبدالله بن ابراهیم بن عبدالله محض که در مصر وفات یافت و
سادات بنی الازرق که در ینبع هستند از احفاد ابراهیم ازرق
ابن عبدالله بن حسن بن ابراهیم قتیل باخمری میباشند سوم از اولاد
ولیر[illegible] عبدالله محض موسی الجون بن عبدالله محض بود لقب او
[illegible] ایام محبوس بودن عبدالله محض موسی الجون هم بود در حبس منصور
موسی الجون را هزار تازیانه زد [illegible] فرستاد که از برادران
خود خبر آورد و موسی گریخت بمکه رفت و بود تا برادرانش محمد و ابراهیم
کشته شدند منصور هم مرد و [illegible] مهدی خلیفه [illegible]
برقرار شد در سالی که [illegible] جناب موسی [illegible] مهدی فرمود مرا امان
بده تا [illegible] گفت [illegible] الامان [illegible] فرمود
منم موسی الجون گفت از کی تو موسی باشی که [illegible] که تصدیق
کند فرمود حسن ابن زید و موسی ابن جعفر و حسن بن عبدالله بن عباس
ابن علی بن ابی طالب [illegible] شهادت دادند مهدی خط امان به او داد
و او در [illegible] مدینه طیبه وفات یافت [illegible]
[illegible] که عبدالله بن مصعب [illegible] عبدالله بن زبیر [illegible]
[illegible] از موسی الجون [illegible] مدینه طیبه [illegible]
عبدالله [illegible] گفت موسی الجون فرمود [illegible] با ابن [illegible]

عبدالله گفت قسم یاد میکنم فرمود بگو برئت من حول الله وقوته
والی حولی وقوتی ان لم یکن ما حلفته علیک حقاً ابن زبیر همین
طور قسم خورد جناب موسی فرمود الله اکبر از پدرم از جدم از امیر
واز رسول الله بما رسیده هر که بدین قسم بخورد خداوند تعجیل عقوبته
در هلاکت او فرماید قبل از سه روز پس در همان روز عبدالله بدرک
واصل شد واز جناب موسی الجون اولاد واحفاد زیادی متخلف
شد از جمله عبدالله بن محمد ابن یوسف الاخیضر بن موسی الجون
از جمله داود ابن شیخ صالح بن عبدالله بن موسی الجون که در
حبس خلفا از دنیا رفته ودر بقیع دفن شده از جمله محمد
ابن صالح بن عبدالله بن موسی الجون که معروف بشهید است وقبرش در
بغداد زیارتگاه است واینکه بعضی بمقبره بابا قبر محمد بن اسمعیل
ابن جعفر صادق نسبت داده اند درست نیست وجناب محمد بن صالح مناقب
زیادی دارد وشعر بسیار نیکو میگفت در بغداد از دنیا رفت واز
اعقاب او در حجاز زیاد اند [illegible] صالحین که سلسله شان
سلسله شان الی ضحاک ومن جمله سید علی مهنا که نسبش
چند نفر از مرحوم علامه حلی فرموده از احفاد موسی الجون است و
صاحب عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب از احفاد سید
علی مهنا حیا شد در شهر نهم ماه صفر سنه [illegible] مصنف است
در شهر کرمان از دنیا رفت ونام او احمد ابن علی ابن حسین ابن
علی المهنا ومن جمله ابو البرکات حسن بن جعفر که از احفاد
موسی الجون است وهم بسیار شجاع بود در عمدة الطالب است
که خواهرش چند درهم فرستاد نزد او که در عوض گندم بدهد
واو درهم را میان دو انگشت مالید سکه اش محو شد
پس گندم را داد ودراهم را هم رد کرد که اینها معیوب است
خواهرش نیز یک مشت از گندم را میان دو انگشت مالید از
قوه دستش آرد شد گندم را رد کرد که معیوب است ودر
بقیع است مزار ابراهیم موسی ابن عبدالله بن موسی الجون
ومزار جناب عبدالله بن محمد بن یوسف ابن موسی الجون [illegible]
وغالب شرفاء مکه ومدینه از اولاد موسی الجون است

چهارم

چهارم از اولاد امام حسن عبدالله محض یحیی صاحب دیلم ابن عبدالله
محض بود ومنه الکرم ملقب شد بصاحب دیلم آنکه بود که آن
امام زاده معظم از خوف هارون الرشید فرار کرد بسوی دیلم
واهل آن حدود با او بیعت کردند وگرویدند لذا معروف شد
بصاحب دیلم پس هارون الرشید فضل ابن یحیی ابن خالد برمکی را
با جمعیت بسیاری فرستاد برای گرفتن او وچون لشکر [illegible]
فضل مکاتبه بوالی طبرستان وسایر اعیان بعنوان محبت آمیز
نوشت ونیکوئی بسیار از یحیی باو وعده امان که قضاة وبزرگان
آن بلد مهر کردند با تحفه کثیره فرستاد که هارون صدمه نتواند باو
برساند وبخط خود فضل خط امان نوشت وجناب یحیی با جمعی همراه
فضل نزد هارون الرشید وهارون اول او را بسیار تجلیل کرد وخلعتی
باو داد با جایزه صد هزار دینار واکثر قرض جناب سید حسنی صاحب
فخ را داد ودر رشید مدتی ساکت بود ولکن کینه یحیی در دل داشت
گاهی یحیی را حاضر میکرد وبا او علما جمع میکرد [illegible] وهب ابو البختری
امان نامه یحیی را مطالعه کرد گفت [illegible] آن را باطل کرد وامر کرد
بقتل آن مظلوم هارون خیلی خوشحال شد امر کرد هزار هزار وشش
صد هزار درهم به ابی البختری دادند واو را منصب قضاوت
داد وامر کرد یحیی را بزندان بردند وبعد از چندی [illegible] را حاضر کرد
قضاة وشهود طلب کرد که [illegible]
[illegible] یحیی سخن نکنند ویحیی مظلوم ساکت بود [illegible]
[illegible] خود کرد وزبان خود را بیرون آورد [illegible]
از شدت زهر [illegible] سیاه شده وآن جماعت [illegible]
[illegible] هنوز بوسط خانه نرسیده بودند که خبر [illegible]
جان داد وبعض مثل مقاتل الطالبیین قصه موسی الجون را با
عبدالله مصعب که موسی او را قسم داد درباره یحیی صاحب دیلم
نوشته اند چنانکه کاتب گوید منهم در جائی دیگر در حق یحیی [illegible]
ودر [illegible] خود نوشته ام ولکن در نظر [illegible] است که
درباره یحیی بن زید مصلوب نوشته اند [illegible]
یحیی مظلوم مسموم [illegible] آمد در مقابله نوشته ام

بعضی گویند یحیی در زندان از جوع و عطش از دنیا رفت و از تاریخ
طبری معلوم می‌شود که شهادت یحیی در سنه صد و هفتاد و شش بوده
و اولادهای آن جناب زیاد بود من جمله ابراهیم و محمد و صالح
و سلیمان ابناء یحیی ابن احمد ابن محمد ابن یحیی صاحب دیلم بوده‌اند
و این چهار امامزاده در بلده خان و ... مقتول گردیدند و
جسد ایشان را در بقیع دفن کردند و یحیی عم ابن یحیی
علمائی که فرزند زید ابن علی ابن الحسین مصلوب باشد و
ابن زید در جرجان کشته شد و اخوی یحیی ابن الحسین جرجان
مراد همین یحیی ابن زید است پنجم از پسران عبدالله محض سلیمان
ابن عبدالله محض است و این بزرگوار از اکابر بنی بود که با سید
حسنی صاحب فخ کشته شد و در سن پنجاه و چند سالگی بود
و از اولادهای او است محمد ابن سلیمان ابن عبدالله محض که در
ارض فخ با پدرش شهید شد ششم از پسران عبدالله محض
ادریس ابن عبدالله محض است و آن جناب در غزوه فخ بود لکن
فرار کرد با غلام خود راشد به شهر فاس و طنجه و مهر رفت و
از آنجا با بلاد مغرب رفت و خود مردم با او گرویدند سلطنه
رسید هارون سلیمان ابن جریر را فرستاد به مغرب
و در ... مسموم کرد و بعد غلام ادریس او را تعاقب کرد
و او را کشت و ادریس زنی داشت از بربر که حامله
بود غلام راشد تاج سلطنه بالای شکم آن زن نهادند بعد از
چهار ماه از فوت ادریس آن طفل متولد شد و اسم او را هم
ادریس نهادند و حضرت رضا فرمودند رحم الله ادریس ابن
ادریس فانه کان نجیب اهل البیت و شجاعهم والله ما ترک
فینا مثله و وی در افریقیه بر والی بود و او را هم مسموم
کردند لکن اولاد و جناب ادریس ابن ادریس در بلاد مغرب
زیاد شدند مثل جزیره خضراء و شهر سوس اقصی و شهر فاس
و شهر قرطبه و شهر اندلس و شهر تاهرت و شهر زیتون و از
جمله احفاد ادریس ابن ادریس است علی ابن عبدالله القاهری

ابن المهلب

ابن المهلب ابن محمد ابن یحیی ابن ادریس ابن ادریس و او از جانب حاکم مصر
رسالت رفت به غزنین نزد سلطان محمود غزنوی به نیشابور که
رسید مردم او را بعداوت مذهب گرفتند بحضور سلطان محمود
رسیدند علما و فقها حاضر شدند در مجلس سلطان محمود حکم بقتل
آن جناب دادند و او را کشتند و حاکم بالله عباسی شنید
بسیار خوشحال شد مطلب ... در ذکر احوالات و مقابر
بعضی از اولادهای جناب ابراهیم الغمر ابن حسن ابن حسن ابن علی
ابن ابی طالب و او برادر اعیانی جناب عبدالله محض است
ابا و اما در عمدة الطالب است که چرا ملقب بود بغمر بجهت
جود او بود و کنیه او ابو اسمعیل و بود سید شریف و از اهل حدیث
و روایت بود و هو الصاحب الصندوق فی الکوفه یزار
قبره و قبض علیه ابو جعفر المنصور مع اخیه عبدالله المحض
و توفی فی حبسه سنه خمس و اربعین و مائه وله تسع
و ستون سنه و عقب او منحصر است باسمعیل دیباج ابن
ابراهیم غمر ابن حسن مثنی و عقب اسمعیل از دو پسر بود اول
حسن ابن اسمعیل و او به هارون الرشید ... در زندان
نگاه داشت تا خلافت مأمون رسید او را رها کرد و در سن
شصت و چند سالگی از دنیا رحلت فرمود و احفاد او زیاد اند
من جمله محمد مصری ابن حسن ابن حسن ابن اسمعیل الدیباج و قبر او
در مصر مزار معروفی است و من جمله علی ابن محمد مصری از سادات
الصغاریه از اسباط زید ابن حارثه و اولادهای او را باسم طبا
طبا میخوانند که معیه باشد مثل عبدالله ابن محمد ابن علی ابن عیسی ابن علی ابن
معیه الملقب بشعرانی و مثل تاج الدین محمد ابن قاسم ابن
حسین ابن علی ابن معیه ملقب بشعرانی و جناب محمد ابن قاسم
صاحب تصانیف و تالیف زیاد بوده مثل کتاب
المطالب فی نسب آل ابی طالب و کتاب اخبار الامم و کتاب
سبک الذهب و غیرها و آل معیه اعرف از غیر خود اند

دوم ابراهیم ابن اسمعیل دیباج و ابراهیم ملقب بود بطباطبا
و جهت این لقب آن بود که پدرش فرمود میخواهیم جامه برای تو
بدوزیم پیراهن میخواهی یا قبا چون طفل بود زبانش میگرفت
گفت طبا طبا و بعضی گفته اند طباطبا بزبان نبطیه بمعنی سید
سید السادات است و وی بسیار جلیل القدر و عظیم الشان
بود و عقب او خود بلا عرض اما از عقاب رسالته و سادات
طباطبا غالبا از عقاب جناب قاسم ابن ابراهیم طباطبا
شدند و لقب ابراهیم رسی بود و سادات بنی الرسی در مصر
و شام بسیار اند و در بغداد نیز و بعضی از سادات طباطبا
از اولاد محمد ابن ابراهیم طباطبا شدند مثل سید جلیل بحر العلوم
علامه طباطبائی سید مهدی ابن سید مرتضی ابن سید محمد بروجردی
و بعضی از اولاد حسن ابن ابراهیم طباطبا شدند مثل جناب
ابو محمد عبد الله ابن احمد ابن علی ابن حسن ابن ابراهیم طباطبا حجازی
الاصل مصری الدار و الوفات و کان له کرامات فی حفظه
ولادتش سنه ... و ... و وفاتش در چهارم ماه رجب سنه
... در مصر از دنیا رفت و در قریش معروف
و مشهور است با قایق دعا کذا فی تاریخ ابن خلکان

مطلب سیوم در ذکر حالات و مقام بعضی از اولادهای حسن ابن
حسن ابن حسن مجتبی بن جعفر علی الزاهد حسن مثلث ملقب
بود التقفات در محبس منصور بسبب رفت چون حرکت داد بود
و بعد از دنیا رفته است و وفاتش در بیست و ششم محرم سنه
و چهل و شش در سن چهل و پنج سالگی و بیحکایت در عبادت
بمرتبه بود در بین بلاء بلکه افعی آمد رفت میان جامه او و هرچه
صدا از دنبال افعی اعتنا نکرد تا افعی خودش بیرون رفت
او نقشه منصور اولاد مجتبی را در زندانی حبس کرده بود که
شب و روز فرق ندانست اوقات نماز را بمحض بعد از
... و پسر علی ابن حسن المثلث و از اولادهای علی الاعمی
اخبار آتی

جناب حسین ابن علی زاهد و این بزرگوار با جمعی از سادات علوی و حسینی
در زمین فخ شهید شدند در حالیکه بلا عقب بود

و جناب حسین ابن علی الزاهد صاحب فخ را برادری است مسمی بحسن ابن علی
ملقب بمکفوف و عقب حسن مثلث از زاد و باقی ماند مطلب چهارم
در ذکر اولادهای جعفر ابن حسن ابن حسن ابن علی ابن ابی طالب است

از اولادهای ایشان در اروند کاشان و همدان و قزوین و مراغه بسیار اند من جمله فضل الله بن علی ابن عبید الله بن محمد ابن عبید الله ابن محمد ابن عبد الله ابن حسن ابن علی بن محمد السلیق ابن حسن بن جعفر ابن حسن مثنی صاحب کتاب دعوات

مطلب نهم در ذکر حالات بعضی از اولادهای جناب داود ابن حسن بن حسن بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام و آن بزرگوار رضیع حضرت صادق و داماد امام زین العابدین که مخدره ام کلثوم دختر زین العابدین زوجه او بود و مراد از رضیع بودن از حضرت صادق از شیر مادر او شیر خورده لا بالعکس چنانچه در بحار از اقبال سید نقل فرموده ان المنصور لما حبس عبد الله بن حسن و جماعة من آل ابی طالب و قتل ولدیه محمد و ابراهیم اخذ داود بن حسن بن حسن و هو ابن دایة ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق لان ام داود ارضعت الصادق بلبن ولدها داود و داود و حمله مکبلا بالحدید منصور او را حبس کرد و حضرت عمل ام داود را تعلیم فرمود که از برکت آن عمل داود خلاص شد در مدینه در سن شصت سالگی از دنیا رفت و دعا مذکور دعای استفتاح بود و از احفاد داود در بیت جناب ابو الفضائل احمد و برادرش رضی الدین ابنی موسی ابن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن محمد طاوس ابن اسحاق ابن حسن ابن محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن المجتبی علیهم

حواریین امام حسن (ع) چند نفر بوده سفیان ابن ابی لیلی همدانی و حذیفة ابن اسید غفاری اما سفیان گویند کسی بود که چون از بیعت حضرت مجتبی با معاویه گفت السلام علیک یا مذل المؤمنین و گویند که حق از او راضی نبود بلکه از روی محبت و مزاح بود اما حذیفه از اصحاب پیغمبر بود و کسی بود که در تحت شجره با پیغمبر بیعت کرد در کوفه از دنیا رفت در عهد کار اما ابن قیس این در رفاه که پیغمبر او را بقضای اکسیر یا ماخوذ در شیعه بود و قیس تمام انس نام ملا ب ودر خانه حضرت پیغمبر بوده

و اصحاب

و اصحاب حضرت مجتبی در عاشر بحار از مناقب نقل فرموده عبد الله جعفر طیار مسلم ابن عقیل و عبد الله عباس و حبابه ابن جعفر و البته و حذیفة ابن اسید و جارود ابن منذر و سفیان ابن ابی لیلی همدانی و عمرو ابن قیس مشرقی و ابو صالح کیسانی ابن کلیب و ابو مخنف لوط ابن یحیی الازدی که غالبا از خواص حضرت بزرگوار بوده مثل حجر ابن عدی و رشید هجری و رفاعه و کمیل و مسیب و قیس و عمر ابن وائله و عمرو ابن حمق و زید ابن ارقم و سلیمان ابن صرد خزاعی و جابر انصاری و سلیم ابن قیس و حبیب ابن مظاهر و اصبغ ابن نباته و حبابه ابن جعفر و البته همان کسی است که حضرت امیر المؤمنین آنرا عوض کرد شان امامت چه حضرت سنگی را طلبید و خاتم مبارک مانند سنگ زد و نقش گرفت فرمود هر کسی که این کار بکند او امام است و حبابه خدمت تمام ائمه تا امام رضا سلام الله علیهم رسیده و نقش داد و همه مهر کردند و بعد از نقش حضرت رضا علیه السلام نه ماه دیگر از دنیا رفت و تمام بوده است در مدینه المعاجز عمرو ابن قیس مشرقی کسی بود که در هجر متعالی خدمت امام حسین رسید با پسر عمش سلام کرده عرض کرد و مدح جرح این رکعت مکالم و نصیحت تمام آنست با جماعت است فرمود نه بلکه زکات حضرت رسیب که ما هم باشیم نبود هر موعظه بیرون فرمود شما آمده اید که به حضرت و یا از زمین یا بر جانب ایشان من مرد پیر کبیر السن و در دست من اما ماتی است از مردم که باید بضاعتهای من رسانیم که ضایع نشود بالای مردم پیر را یعنی نزد معنی حرف بالا از حضرت فرمود کسی در این مرز زمین تا الله از عدم نشنیدم هر کس صدای غربت مرا بشنود یاری نکند خدا او را برو بالاش بجهنم افکند اما ابو مخنف لوط ابن یحیی ازدی جلیل حال الی الؤمنین از شیخ طوسی نقل فرموده که پدرش یحیی از اصحاب امیر بود و مؤلفات زیاد دارد من جمله مقتل سید الشهداء و آن نطیع رسیده است و اینکه نطیع رسید مقتل ابو مخنف

سی

وقیس ... اهل اقیس ابن سعد ابن عباده انصاری است که خود و پدر
با بنی بکر بیعت نکردند و از اصحاب امیر المؤمنین بودند و اهم قسم
خورد پیغام نکند معاویه را مکر با شمشیر و نیزه ظاهر در جوهر
زرگ مفصل نوشته ام و در رجال است که او موی محاسن نداشت
مثل ... جمیل بود اصحاب میگفتند اگر حلق بود محاسن برای او
معظم ... و سعد ... [illegible] ... و ... ابن بود
بوجه ... که ... [illegible] ... شعر ... و ...
شرطة الخمیس لشکر ... بودند در ... گفته ... از دنیا رفت

و در ... از ... که در حق حضرت امیر
شهادت نمود و ... حضرت ... رسید

اصبغ ابن نباته ... از اصحاب ... بعد از ...
امیر المؤمنین بود و از شرطة الخمیس بود که ... ده هزار ...
صاحب ... بهای ... در کتاب امیر المؤمنین
مراد از خمیس میمنه میسره قلب و مقدم و ساقه لشکر

و سلیم ابن قیس هلالی عامری ... مرد بسیار بزرگی بود و کتاب
سلیم ابن قیس معروف است که ... ابن ... ابی عیاش

سپرد و سلمان هر دو ... از ارکان اصحاب ...
بود ... خلفت ... لازم ... خود ...
... امام حسن ... شد ... لازم الاکرم

دو فرنا

در فرصت حال امام حسن بعد از پدر بزرگوارش در ... به منبر رفت
سال چهلم هجرت از دنیا رحلت فرمود و در همان روز با ...
آن روز مردم با امام حسن بیعت کردند که عبدالله عباس ...
معاشر الناس هذا ابن نبیکم و وصی امامکم فبایعوه اول کسی
که بیعت کرد قیس ابن سعد ابن عباده بود و حضرت عمال یمن و
حجاز و عراق را که ... تغییر نداد و هم چنین حکام ...
بایجان و خراسان و کرمان و حکام عبدالله عباس را که حکومت
بصره و ... و ... در بعض از ... شیراز با ...
امیر حکومت ... تغییر نداد و چند ماه در کوفه ... شهادت
امیر در کوفه ماند معاویه کاغذ نوشت اولا ... قتل
نمود و در این ... حضرت و معاویه چند کاغذ رد و بدل شد
آخر الامر معاویه آغاز جنگ نمود و ... با ...
و ... بصره ... عبدالله عباس گرفت ... و ... معاویه
شصت هزار نفر لشکر فراهم کرد در خارج شام ... حضرت رسید
در مسجد جامع کوفه ... تشریف آورد و خطبه خواند مردم را
بجهاد ... مردم سکوت کردند و جناب ... این ... را
... بیان نمود مردم ... و ترغیب نمود کسی ... خود ...
با جمعی سوار شده در لشکرگاه حاضر شدند و اول کسی بود
لشکرگاه ... شد ... او حضرت ... با جمعی روانه نخیله شد
و مغیرة ابن نوفل ابن حارث ابن عبد المطلب ... خود در کوفه
گذارد و از سواره و پیاده چهل هزار نفر جمع آمدند و حضرت
عبیدالله عباس برادر عبدالله عباس ... با ... هزار ...
و ... ... از فرات گذشتند در ... که اسم ...
بود ... آمدند و معاویه هم با لشکرش ... آمد عبدالله
عباس ... جنگ نمود روز دیگر از دو طرف به
آغاز جنگ شد ... از ... طرف کشته شدند ... معاویه
نامه ... المؤمنین ... ابن ... ان الحسن قد راسلنی فی الصلح

و هو مسلّم الامر الی فان دخلت الان فی طاعتی لتعت مطبوعًا
والا دخلت انت تابع و اگر امروز اجابت کنی مرا ای
نوشت الان هزار هزار درهم تعداد که نصف آن در حال میدهم
و نصف دیگر را در دور و دیگر عبید الله در همان شب رفت
معاویه ملحق شد آن دراهم را گرفت صبح شد انتظار داشتند
که بیرون بیاید با مردم نماز بگذارد نیامد معلوم شد لشکر جواب
قیس ابن سعد ناچار با لشکر با آن نماز گذارد خطبه خواند مردم را
امر کرد به جهاد نمود و معاویه هرچه کاغذ نوشت برای قیس
عبادة [illegible] قبول نکرد نوشت واللّه تو لا ملاقات نخواهم کرد
مگر با نیزه [illegible] امر شد معاویه نوشت انت یهودی ابن
یهودی [illegible] قیس هم نوشت انت وثن ابن وثن
دخلت فی الاسلام کرهًا و اقمت فیه فزعًا و خرجت
منه طوعًا و [illegible] که از [illegible] حضرت بودند در باطن با
معاویه مراسله داشتند حضرت مطلع شد از عبدالرحمن
کوچ فرمود به جانب مداین و از ساباط مداین که گذشت در این منزل
لشکر را امتحان فرماید چه معاویه [illegible] حریف و شکست
ابن [illegible] هرکدام [illegible] هزار درهم
میدهم و دختر [illegible] و [illegible] نماید [illegible]
حضرت [illegible] با درع [illegible] و [illegible] رفت [illegible]
[illegible] رفت و زره بود [illegible] حضرت خطبه
[illegible] مقصود [illegible]
خطبه [illegible] دارد امر به معاویه
گذارد و صلح نماید و [illegible]
که قیس بن سعد [illegible] گشته شد مردم [illegible]
حضرت [illegible] یاران معاویه
وقت [illegible] حسن [illegible] شد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] بود [illegible]
[illegible] ساباط مداین جراح [illegible]

مثل

۳۰۴

مثل [illegible] مشرک شدی [illegible] حضرت [illegible] فرود [illegible]
و [illegible] حضرت [illegible] و جراح [illegible]
و جراح [illegible] شدید بود و [illegible] شد بود
[illegible] حضرت [illegible] و [illegible]
عرض [illegible] مردم [illegible] صلاح [illegible]
معاویه [illegible] جمع شد [illegible] گویند
[illegible] و [illegible]
معاویه [illegible] معاویه [illegible]
[illegible] که [illegible] الله [illegible]
[illegible] نقل [illegible] مردم [illegible]
[illegible] قطع [illegible] صلح [illegible]
[illegible] شام [illegible]
[illegible] ربیع الاول سال [illegible] و [illegible]
حضرت [illegible] کوچ فرمود [illegible]
معاویه [illegible] رفت [illegible] خطبه [illegible]
والله ما قاتلتکم لتصلّوا و لا لتصوموا [illegible]
[illegible] فقال [illegible]
[illegible] داد و [illegible] الا ان کل شیء
اعطیت الحسن تحت قدمی هاتین لا افی [illegible]

در اواخر سنه چهل و یک یا اوایل چهل و دو حضرت مجتبی بکوفه تشریف آورده
بموصل تشریف برد که هوای آنجا استسقا می‌بود [illegible] مروان بن حکم
لعنت الله را معاویه که چند مرتبه زهر بامام حسن داده شد اثر
نکرده حالا [illegible] را [illegible] از او عاقل [illegible] معاویه صوفی
[illegible] طلبید چند [illegible] و دینار با وعده که از امام حسن غافل
[illegible] آنکه [illegible] چند مرتبه [illegible]
[illegible] را از [illegible] زیر [illegible] حضرت [illegible]
دیگر [illegible] حضرت در [illegible] او [illegible] حضرت [illegible]
شد در سنه چهل و چهار عبد الله قیس که کنیه او ابو موسی [illegible]
بود [illegible] واصل شد و او مردی بود خفیف اللحیه و قصیر القامه
و قلیل الحذر و هم [illegible] عمرو عاص در صفین گول زد او را
در سنه چهل و پنج زن [illegible] در [illegible] سعید [illegible] از
دنیا رفت و هم در [illegible] عثمان [illegible] سعد [illegible]
خدا واصل شد در سنه چهل و نه مغیرة بن شعبه حاکم کوفه بود
و در [illegible] معاویه با ابو هریره [illegible] که [illegible] از برای
یزید [illegible] و ابو هریره در [illegible] حضرت مجتبی [illegible]
[illegible] ابو هریره [illegible] رسول [illegible]
از ابو هریره [illegible] و امام حسن [illegible] صلح [illegible]
[illegible] امام [illegible] در سنه پنجاه [illegible] حضرت مجتبی
در سن چهل و هفت مسموم شد

در بیان قبور متبرکهٔ بعضی از انبیا و عظما و امامزادگان ذوی العز
والاحترام اول در قبور انبیاء سابقا ذکر شد که قبر مقدس حضرت
آدم و نوح در نجف است و در وادی السلام قبه‌ای است منسوب
بهود و صالح ثقة الاسلام نوری طاب ثراه گفته در سنی [illegible] بوده در
در مسجد کوفه بقعه‌ایست منسوب بحضرت یونس و در کنار شط فرات
جنب مسجد کوفه مرقد حضرت ذا الکفل است و قبر مقدس حضرت داود
و سلیمان در بیت المقدس است و قبر حضرت مریم مادر عیسی علیها
در بیت المقدس است و گفته‌اند که قبر آسیه زوجه فرعون و قبر مریم
و راحیل مادر یوسف در نزدیک بیت المقدس است و در نزدیکی اریحا
دو فرسخی بیت المقدس قریه ایست او را ناصره الخلیل نامند که تولد
حضرت عیسی در آنجا بوده که ترسایان را از آن جهة نصرانی گویند
و در نزدیکی بیت المقدس است شهر قدس الخلیل که در آنجاست قبر حضرت ابراهیم
خلیل و قبر حضرت اسحق ابن ابراهیم و قبر حضرت یعقوب ابن اسحق و
یوسف ابن یعقوب و قبر ساره زوجه ابراهیم و قبور ایشان در
مغاره در زیر زمین است و از قدس الخلیل تا کنعان نیم فرسخ است
و قبر حضرت موسی در شش فرسخی بیت المقدس است و در مجمع
البیان از سعید ابن جبیر روایت کرده که جنازه حضرت یعقوب را
از مصر حمل نمودند به بیت المقدس در میان تابوتی از چوب ساج
از جهة یهودیها [illegible] نقل میکنند به بیت المقدس
و بعد از فراق از دفن حضرت یعقوب حضرت یوسف [illegible]
[illegible] و بیست سال دیگر از دنیا رفت وصیت کرد اولاد خود را
که نعش او را دفن نمایند بعضی برآنند که مصریان نگذاشتند حرکت
دهند عاقبت تابوتی از آهن درست کردند و نعش او را در
او که اندود محکم نمودند که آب نفوذ نکند او را در میان رود نیل
انداختند آب هم با برکت و کامیاب گردید تا اینکه حضرت
موسی آن تابوت را بیرون آورد آورده نزد قبور پدرانش دفن
در بیت المقدس و اکثر انبیاء بنی اسرائیل از بیت المقدس و شام مبعوث

مبعوث شده اند و شریعتها در عالم منتشر شده و قبر جرجیس در
بیت المقدس است که در آنجا مسجد قبر سی نفر از علماء یهود است [illegible]
جعفر ابن ابیطالب و زید ابن حارثه و عبد الله ابن رواحه و قبر حضرت
یوشع ابن نون وصی موسی در حوالی بیت المقدس است و در قبله
مسجد براثا مدفون است و گاهی پیدا میشود و قبر حضرت یحیی در
بیروت است و نیز در شام مشهد کهف معروف بمسجد یحیی و در
آن قبری است منسوب بیحیی و در موصل قبر حضرت جرجیس است در
بیرون شهر موصل قبر شیث علیه السلام است و جرداسال [illegible]
که گفته در نزدیکی شوشتر است که بارگاه عظیمی دارد و در زمان [illegible]
که فتح شد مزاری دارد مفصل در دفاتر خود نوشته ام و در [illegible]
شوشتر مزاری است منسوب بشعیب پیغمبر و در خارج حله قبری است منسوب
بایوب پیغمبر و در مسجد الحرام در میان حجر اسمعیل قبر حضرت اسمعیل
و والده‌اش هاجر خاتون است و جمعی از پیغمبران دیگر در آنجا و از حضرت
باقر علیه السلام منقول است که مابین رکن و مقام قبور هفتاد پیغمبر
پیغمبران و حضرت صادق فرموده است مابین رکن یمانی و حجر الاسود
هفتاد پیغمبر مدفون است و در اخبار بسیاری از انبیاء زیارت مخصوصی
وارد شده مگر حضرت آدم و نوح که در باب زیارت امیر المؤمنین
زیارت ایشان نیز بزرگوار هم وارد است

امر دوم در قبور متبرکه بعضی از امامزادگان و باید دانست البته
که تمام امامزادگان محترم و لازم التعظیم اند و تعظیم ایشان
تعظیم آبا و اجداد ایشان است و همچنین سخن در حق ایشان روا نیست
مثل برادران یوسف و در بعضی کارها از بعضی از علما نقل
نموده‌اند مثل محمد حنفیه و عبد الله افطح و امثال ایشان از حضرات
امام حسن مخالف نمودند علامه فرموده ارکان ایمان توحید و عدل
و نبوت و امامت و معاد است و این آقایان اجل شأنا که
از خلاف حق رفتار نمایند شاید علم بشبهات و بلیات
امامان حسنی داشتند اختلاف کرده عذر در کارهای ایشان کرده
و شاید در حال حرکت حضرت ایشان مریض بوده چنانکه درباره
محمد حنفیه نقل شده و بعضی سادات پیدا شوند از دنیا نمیروند

در عیون اخبار از حضرت رضا سلام الله علیه فرمود النظر الی ذریتنا عبادة فقیل یا ابن رسول الله النظر الی الائمة منکم عبادة ام النظر الی جمیع ذریة النبی ص فقال بل النظر الی جمیع ذریة النبی ما لم یفارقوا منهاجه و لم یتلوثوا بالمعاصی و قوله ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا الیما و ممکن است گفته شود که معاصی سادات از سادات اقبح و اشد باشد از معاصی غیر ایشان چرا که روحهای الطف و نفوس ایشان اشرف و چون شأن الطف است که معاصی در ایشان بیشتر اثر میکند یا نساء النبی لستن کاحد من النساء و قال الله من یات منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین و در معانی الاخبار از امام چهارم فرمود لمحسننا کفلان من الاجر و لمسیئنا ضعفان من العذاب الله هر چیز که لطیف است چرک زود ظاهر میشود مثلا رنگ سفید الطف از همه الوان است زود چرک ظاهر میشود و مثل آب چون لطیف است زود کدر میشود و هذا سادات هم زود اثر میکند در اول شرح صحیفه از زید ابن علی الحسین ع از حضرت امیر ع و امیر ع فرمود که شنیدم از پیغمبر فرمود یا بنی عبد المطلب ما عادانا کلب الا و قد جرب و ما عادانا بیت الا و قد خرب مجرب است در تمام بلاد اسلامی قبور امام زاده ها عظام موجود است چه مزار مطهره ما ذکر و قبور ایشان ملاذ و ملجاء و محل قضاء حوائج مردم و از بسیار از آنها کرامات و خارق عادات دیده شده در زمان خلفای بنی امیه خصوص معاویه و بنی العباس خصوص هارون الرشید علیه لعنها مریدیه و زوار از اولاد و شیعیان امیر المؤمنین گشتند که همه متواری از اوطان خود منتشر شدند نقوع عن عن دامی

از عمدة الطالب

در عمدة الطالب است که محمد بن محمد بن زید بن علی الحسین بعد رکن گفت میل دارم بسیار عموم عیسی ابن زید را ببینم و شنیدم در کوفه در فلان مکان مخفی است حجم حوا برد دید گفتم که از کجا عیسی ابن زید را در ارض نار شتری آب میکشید تسبیح و تهلیل و تکبیر میکنید و شتر را دارد که مشک آب او را حمل کرده بجمال گفتم عمو تو بیست حاجت محمد گفت رفتم او را به آن علامات دیدم بر خواستم دست و پای او را بوسیدم فرمود کیستی گفتم برادر زاده تو محمد شرح حال خواست که در سایه دیوار نشست از احوال اقارب و استفسار میکرد و مرا نوازش داد و خواست رفت فرمود خوب بعد از این بیائی که هر کسم شناخته نشوم و از شیخ تاج الدین نقل شده که عیسی ابن زید در زمان استتار خود در کوفه زنی گرفت از او دختری شد و بزرگ شد و جناب عیسی سقائی میکرد و سقا دختری بلا خواستگار کرده بعد عاقلش که او مر پیشنا عیسی را دادند و رفت نشانه عیسی نخواستگار نمود روح عیسی متنبها در حجره خوش ظاهر شد کتابت عیسی نمود عیسی متحیر شد چه جواب بگوید آخر چاره ندید مگر دعا کرد دختر بیمرد که بلا از دعای او گشوده دختر مرد حاب عیسی ده ماه بود که منکو بلا از احد واقف یا عیسی اگر از من سؤال میکرد به آن تسبیح مرد تو بود آن میدادم و به همه جزع و اضطراب عجیب فرمود یکبد قسم که را دختر از همه ملکه را از این است که او دختر مرد خود و هم اگر شناخت که از تبار بنی من معصرت سی شصت سالگی در کوفه از دنیا رفت که سال آن بو پنهان بود سادات و فتنه دیدند ما بر بکرت قبلها و العهد خود داده روز یکانه نمود هم العهد بشرائطی امام شاهد رضا حسنی را از ایشان حاصل بود لعد که شنیدند که امام مسموم شد بقرار شدند در بلاد عجم بعضی ما حل خود و بعضی شهید شدند و مختفی بودند در مقام

در کتاب تحیة الزائر مرحوم ثقة الاسلام نوری بعد از ذکر آنکه
موسی الکاظم که در رشت و بحر هم مدفون است حد مائده هم
مشهور است که حضرت رضا و حمود که هر که دسترسی بزیارت
من نرسد زیارت کند از برادرش قاسم را نقل این است و از زیارت
آورده که خبر اصلی ندارد تا کنون کسی از اصل آن نشان نداده
ولکن هلا لا خدودش مسلم است و مرحوم ثقة الاسلام کلینی در
کافی از حضرت امام ابراهیم نقل کرده که حضرت در وصیه خود
یا ابا عماره ... آنچه از ... و صیر واد و لادم ...
رضا ... او ... که ... در ... ابراهیم و در ...
وصیت کردم ... رضا ... جمع ... قرار ...
وصیی ... قاسم ... خیلی ... ولکن
این ... فحلی ... و ...
لم الحرج ... در ... از ... بوده ... هم ...
معلوم ... ولکن استحباب زیارت ...
رسیده ... در ... طیبه در جوار خود
حضرت در ... صد و ... بوده در ... از ... خودم نوشته‌ام

--- ۱۰۱

[illegible]

فائده
ضبط اسامی و حسب و نسب ایشان بلاحد و حیث در ما متعلق
نیست ... و نسب ایشان در ما مخفی مانده مگر بعضی از ایشان
قلاوه ... امامزادگان که نسب ایشان معلوم و مرقدشان معلوم است
و استحباب زیارت امامزادگان بوده در ظرح عموم ماثور است
که معتبر بوده هر که زیارت نماید یکی از ذریه ما را العیاذ
بجهت اوست مثل ... که مراد در جوار حق زیارت کرده
در این بعضی هم زیارت مخصوص از ائمه دین سلام الله
علیهم اجمعین رسیده است مثل علی ... ابو الفضل
و فاطمه بنت موسی ابن جعفر و ... عبد العظیم
حسنی و ... زیارت ایشان ...
رسیده مگر بعنوان ... کسی ... الله ... بعنوان تحیه
... معصوم جناب حمزه سید الشهداء ... احد ...
زیارت ... و ... از ... و ... در زیارت
معصوم ... نقل ... معصوم زیارت
... معصوم ... نقل در ... باشند
و جناب عبد العظیم از ...
... شعبان در ...
و صائم النهار ...
... در خواب دیده ...
... الی ...
... در ... عبد الجبار ...
...
... عبد الجبار ...
... این خواب را دیده ام و ... آن باغ و
آن درخت ... عبد العظیم در
...
... نامه ...
... ابو القاسم عبد العظیم بن عبد الله بن علی
ابن حسن امیر بن زید بن حسن المجتبی بن علی بن ابی طالب
در کتاب

و دیگر احمد ابن موسی ابن جعفر است در شیراز مشهور بشاه چراغ
در ارشاد است کان احمد ابن موسی رجلا کریما جلیلا
ورعا و حضرت امام الرابع او را دوست میداشت هزار الف
مزرعه خود را که مسمی بیسیره بود باو بخشید و احمد کسی بود
هزار غلام خرید و آزاد کرد الخ از کتب مدینة المعاجز
بعض حالات شاه چراغ را در جواهر و دفاتر خود نوشته ام
و دیگر محمد ابن موسی الکاظم است و کان من اهل الفضل و الصلاح
تمام شب با نماز و وضو عبادت میکرد در شیراز مقبول و
معروف است و برادر ابوینی شاه چراغ است صاحب القبه
و بارگاه الخ در دفاتر نوشته ام

و منهم جناب سید

و منهم جناب سید محمد ابن علی الهادی و قبر شریفش نزدیک بلد
بکنار سر من رای معروف است که عرب جرئت نمیکنند بنام او
قسم بخورند و حرکت کرد از حجاز در سنه ۲۵۲ و مسیح بلد مریض شد و
از دنیا رفت و در آنجا مدفون شد در سنه ۲۵۲ سیصد و پنجاه و دو
الخ در جواهر از کرامات او بسیار نوشته ام

و منهم مخدره حکیمه خاتون بنت تقی جواد همشیره حضرت هادی
و عمه امام حسن عسکری چهار امام را خدمت نموده اول کسیکه
امام زمان را زیارت کرده و در آغوش کشید و تولد او بود
و حضرت مهدی مخدره نرجس خاتون والده امام زمان را
حکیمه خاتون سپرد که آداب دینی را تعلیم فرماید
بعد از حضرت عسکری منصب سفارت دولت از جانب
حضرت حجه داشته قبر شریفش در پایین پای حضرت عسکری
معلوم است ضریح مخصوص دارد و بعضی از عوام که حکیمه
خاتون خواهر اند غلط محض است و در ملکه آفاق مخدره
نرجس خاتون والده ماجده حضرت حجه در میان ضریح
مطهر عسکریین است مرحوم [illegible] ثقة الاسلام
قمی در اواخر مفاتیح الجنان فرموده که معروف است در نزد قبر
عسکریین قبور جمله از سادات عظام که از جمله امهات حسین
امام علی النقی و فرموده من رجال او مطلع شدم لکن الحجه منظم
میر سید سیدی جلیل القدر و عظیم الشان بوده زیرا که از بعض
روایات استفاده نمودم که حضرت امام حسن عسکری ع
و برادرش جناب حسین ابن علی را تعبیر سبطین میکردند تشبیه
این دو برادر به دو سبط پیغمبر امام حسن و امام حسین و در روا
ابو طیب است که عذار حضرت محمد شبیه است بعضی حسینی و در
کتاب شجرة الاولیاء تالیف سید فقیه و محدث نبیه آقا
سید احمد اردکانی در ذکر اولاد امام علی النقی فرماید که
حسین فرزند آن حضرت از زهاد و عباد بوده و با امامت
برادر خود اعتراف داشت و از جمله محسن ابن ابی عبدالله که
در معجم البلدان حموی است که جوشن کوهی است در غربی حلب که
معدن مس بوده و لکن حال باطل شده از زمانیکه اهل بیت
ترا ...

یعنی اسرا از آل محمد را از آنجا عبور دادند طلب از زوجه امام حسین ع
حامله بود در آنجا طفل خود را سقط کرد و هر قدر مخدرات طلب
آب و نان کردند جواب ندادند علاوه دشنام دادند پس آن
مخدره نفرین فرمود از آن وقت هر که در آن کوه کار کرد چیزی
چیزی نبرد و در قبلان کوه مقبره است معروف به مشهد سقط
و او را نام محسن السبط ابی عبدالله است و در آن کوه است مقبره ابن
شهر آشوب صاحب مناقب من جمله محمد ابن جعفر طیار است
در کتاب تحفة العالم سید جلیل و عالم نبیل سید عبد اللطیف
ابن ابوطالب موسوی شوشتری که از اداره دوران غلیظ سید نعمة الله
جزائری فرموده در محاربه شوشتر که از اعمال لشکر اسلام بلشکر ملک
عجم و محاربه ایشان با هرمزان پادشاه بوده عجم طولی کشید
و محمد ابن جعفر طیار از زخمهای منکر در گذشت در مراجعت به دزفول
از دنیا رحلت فرمود و در خارج شهر دزفول دفن شد من جمله
عبدالله حسن ابن حسین الاصغر ابن زین العابدین در کتاب
تحفة العالم است که قبرش در خارج شهر شوشتر است و عمارت
عالی دارد که اولاد منتصر مستنصر عباسی بنا نموده و قاضی نور الله
در مجالس احوالات این بزرگوار را اجمالا بیان فرموده است
و منهم جناب ابی حمزه امیر علی ابن حمزة ابن موسی الکاظم
عمدة الطالب گوید قبرش در شیراز خارج باب اصطخر است
و منهم جناب سید علی ابن امام محمد باقر که قبرش در خارج شهر
کاشان است معروف است بامامزاده مشهد و در کتاب
روضات اولاد از قبور معلوم النسب فرموده منهم جناب
احمد ابن علی الاصلح ابن الامام محمد باقر و قبر شریف ایشان در
باغات اصفهان در جاده محمود آباد است و منهم جناب
ابوعبدالله حسین ابن علی ابن داود ابن عبدالرحمن ابن حسن ابن علی
الزینبی ابن عبدالله الجواد ابن جعفر طیار است در عمدة
الطالب

در عمدة الطالب است که قبر ایشان در قزوین است من جمله جناب عبدالله
ابن معاویة ابن عبدالله ابن جعفر طیار و در عمدة الطالب است که او
در سنه صد و بیست و نه در زمان خلافت مروان حمار ظهور نمود و
ارض ها را گرفت تا بعضی از بلاد رسید تا در زمان ابومسلم در سنه
صد و بیست و نه ابومسلم ایشان را گرفت در هرات حبس کرده
بود تا در سنه صد و سی و چهار در زندان از دنیا رفتند و
در هرات مزارش معروف است در کتب السیر است که مالک ابن
هیثم که والی هرات بود با امر ابومسلم او را خفه کرد بدان [illegible]
تا نفس او قطع شد من جمله یحیی ابن زید ابن علی ابن الحسین که
والده او ریطه بنت ابوهاشم عبدالله ابن محمد حنفیه
بود در شرح صحیفه است چون زید را شهید کردند یحیی فرار کرد
سوی خراسان نمود و اهل آنجا استدعا کردند و مخفی بود تا اینکه فوت
در بلخ که علم ولای آن را از علی ابن ابی طالب [illegible] کاندن
درآن بلد [illegible] تا اینکه یوسف [illegible] شهادت داده
مانند هشام بن عبدالملک از دنیا رفت و ولید بن یزید ابن
عبدالملک بخلافت نشست نوشت بوالی خراسان نصر ابن
سیار در طلب او برآمد [illegible] در بلخ گرفته محبوس نمود و
[illegible] نوشت او را رها کن [illegible] آمد بجوزجان جمع از
اهل جوزجان و طالقان با او گرد آمدند [illegible]
جنگ کردند عاقبت او را [illegible] شهید شد
در [illegible] سال [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] صلوات الله علیه [illegible]
کتب تواریخ است که بدن یحیی [illegible] بود تا وقتیکه
ابومسلم در خراسان استقلال تمام پیدا کرد آمد بدن او را
آوردند [illegible] نماز خواند دفن کرد [illegible]

قوله

و قبرش [illegible] ارض جوزجان بود و قصه تا اینکه بنده در دفتر [illegible]
خودم شعر حزین فارسی زده ام تمام آن قصه در انجا ضبط است که
واحزنی ما بین الجوزجان محلها   دفین بها جزاء لدا الغربات
و جوزجان که جناب یحیی مدفون است در نزدیکی گنبد قابوس بین
استرآباد و بجنورد واقع است و صحیفه سجادیه که زبور آل
محمد و انجیل اهل بیت است از ایشان نقل شده است من جمله
جناب حسین ابن زید ابن علی ابن الحسین الملقب بذی الدمعة
در شرح صحیفه است که در صغر سن بود پدر بزرگوارش زید شهید
کردند و حضرت صادق او را تربیت کرد و تعلیم فرمود در سنه
صد و [illegible] با جهل از دنیا رفت و قبر شریفش در حلّه سیفیه مزار
معمور است من جمله در روضات [illegible] از جمله قبورها که معلوم است
قبر جناب ابوالحسن الملقب بزین العابدین علی ابن احمد ابن عیسی ملقب
برومی ابن محمد ابن علی العریضی ابن جعفر صادق مرقد شریفش
در اصفهان گنبد عالی و صحن وسیع دارد من جمله حسین ابن علی [illegible]
[illegible] حسن ابن علی ابن ابی طالب [illegible] با جمع از سادات
در ارض فخ نزدیک [illegible] معظمه شهید شدند و جناب علی پدر بزرگوار
سید حسین فخ معروف بود [illegible] که میگویند در باب [illegible]
در عمدة الطالب است که منصور اولاد امام حسن را در زندان
حبس میکرد که شب و روز [illegible] فرق نمیدادند است عبدالله محض
در زندان [illegible] علی عابد ملقب [illegible] آیا نمی بینی [illegible]
و گرفتاری ما را آیا از خدا نمیخواهی خدا ما را از این زندان خلاص کند
علی گفت ای عم جان ما را در بهشت مرتبه است که بآن نمیرسیم
تا بر بلیه یا اعظم از این [illegible] و از برای منصور در جهنم مرتبه است که
بآن مرتبه نمیرسد مگر آنچه ما [illegible] پس صبر کنیم تا این شدائد
تا این زودی راحت خواهیم شد چون که مرگ ما نزدیک است

پس سه روز جبس بگذشت که در زندان از دنیا رفتند و علی الحسنی
عابد در سجده از دنیا رفت عبدالحق بخالشی که از ادلوده خواب
در بود او لا الله دار کنند چون حرکت دادند دیدند از دنیا رفته
و وفات در بیست و ششم محرم سال هشصد و ... و شش واقع
شد عمر شریفش حدود ۴ سال بود

المنورقاله

این ورق را سفید گذارده ام از بر تتمه حالات زید مصلوب

اما امام زاده‌هائیکه جلالت و قدر شان معلوم و لکن قبور شان
در ری معلوم نیست اول علی بن جعفر صادق بسیار جلیل القدر و
عظیم الشان است در کافی است محمد بن حسن بن عمار گوید من در
خدمت علی بن جعفر نشسته بودم در مسجد مدینه ناگاه جناب محمد بن
علی النقی الجواد وارد شد علی بن جعفر از جا جست بدون کفش و بدون
ردا دست حضرت جواد را بوسید و خیلی تعظیم کرد حضرت جواد
فرمود اجلس یا عم رحمک الله فقال یا سیدی کیف اجلس و انت
قائم چون علی بن جعفر برگشت بمحل خود اصحابش او را ملامت
کردند که تو عموی پدر این حضرتی چرا اینقدر اظهار کوچکی
و تذلل نمودی فرمود ساکت شوید و دست بمحاسن سفید گرفت فرمود در
وقتیکه خداوند قابل ندانست این ریش سفید را و این جوان را اهل دانست
و امامت نمود ما در رحمت فرمود من چرا منکر شوم فضل او را
نعوذ بالله مما تقولون بل انا له عبد و در رجال کبیر است و
کان علی بن جعفر راویة للحدیث سدید الطریق شدید الورع
کثیر الفضل لزم اخاه موسی اما محل دفنش در سه موضع بعضی
منسوب بشان اول در عریض که قریه ایست نزدیک مدینه دوم در خارج بلد
کاشان بقعه و صحن وسیع دارد و بارگاه مرتفع سیم در خارج
شهر سمنان آنهم صحن و بارگاهی دارد و ثقة الاسلام در
مستدرک مرکز فرموده که مرقد علی بن جعفر در عریض است اطمینان
بعجم رفتنش نیست محقق است قبر یکه در قم است یکی از احفاد او است
و مثل جناب حمزة بن موسی بن جعفر الکاظم و برادرانش احمد بن
امام موسی و محمد است که همه شان در شیراز مدفون اند و جلالت
قدر شان معروف است اما محل دفن آن در چهار موضع محتمل است
اول پهلوی قبر مطهر حضرت عبدالعظیم قبه و بارگاه و صحن و ضریح نقره دارد
و در روایت است تا وقتیکه حضرت عبدالعظیم زنده بود هر روز زیارت قبر
جناب حمزه میامد دوم در وسط شهر قم بقعه است معروف بقبر حمزه
سیم در تاریخ

سیم در تاریخ عالم آرا است که امامزاده بقول اصح در سوسفید تبریز
مدفون است بقعه و صحن و مرقد شریفی دارد و سوسفید در خارج دروازه
تبریز است و در شیراز هم جلد و لایات خراسان است چهارم در جزیره
که در جنوب حله است بین دجله و فرات قبر است معروف بحمزه بن
موسی الکاظم ع و ثقة الاسلام نوری در تحیة الزائر فرموده که
این شهرت اصلی ندارد و قبر حمزه بن موسی الکاظم در ری جنب قبر حضرت
عبدالعظیم است و آنکه در خارج حله است فرزند ابوالفضل العباس عم
حمزة بن قاسم بن علی بن حمزة بن حسن بن عبیدالله بن عباس
ابن امیرالمؤمنین است کاتب گوید یقینا حق با مرحوم ثقة الاسلام نوری
است و من در این خصوص خیلی استقصا کرده‌ام و جناب حمزة
بن موسی بن جعفر بیک فاصله در شیراز است جناب احمد در دو صفحه قبل
نوشته‌ام و در اینجا هم حالات سه نفر از امامزاده‌ها که در شیراز
مدفونند خواهم نوشت ان شاء الله

عم
عبیدالله

و مثل جناب محمد بن الامام جعفر صادق ملقب به دیباج که جلالت قدرش
معلوم است و مدفن آنجناب ع در جرجان موضع اختلاف است اول در
چهار ده بین چشمه علی دامغان و هزار جریب مازندران که در آنجا
بقعه و بارگاه بسیار معتبری است که بامر میرزا شاه رخ نادر ساخته شده
دویم در بسطام در جنب بقعه بایزید قدس سره است منسوب بامکان سوم
در جرجان است چنانچه در کامل ابن اثیر است چهارم در سرخس چنانچه
در مطلع الشمس از کتاب تجارب السلف نقل فرموده و در رساله
که ایشان در خراسان از دنیا رفته اند کاتب گوید ظاهر این است که
همه اینها درست است یعنی توان گفت که محمد نام از احفاد حضرت صادق
چهار نفر بوده اند هر یک بلا فاصله یا با فاصله جد و یا بیشتر والله
العالم مثل از خود شهر معینه یکی جناب موسی مبرقع ابن محمد علیه الرحمه
و دیگر جناب احمد بن محمد ابن موسی المبرقع اند که مرقد هر دو این بزرگوار در قم
بقعه و صحن علیحده دارند

در شب و سفر از مالا با رجز امام حسین سلام الله علیه و اصحاب و احفاد
سید العلوم جه جواب فرموده

سبط النبی ابو الاطهار والخ کر آن مولا امام الدین صاحبه
صنوا لهک حتی قلنا لتسوله اقسومه لیس فیها من نعاسه

کافی و ارشاد و تهذیب و لهوف و سایر کتب معتبره تصریح فرموده اند
که امام حسین سلام الله علیه در روز شهادت پنجاه و شش سال و پنج ماه
هفت روز از سن مبارکش گذشته بود و هفت اما تشبیه نیارخمار
ده سال و ده ماه و ده روز بعهد مرحوم شاه ملقوده فرموده
در تمام فرموده خلاف است که روز عاشورا شمس در پنجم
یکم برج میزان بوده و از منجمین در عهد مرحوم فتحعلیشاه نقل کرده
که استخراج این مطلب را از زیج محمد شاه هندی نموده اند یعنی
شب و روز مساوی بوده ایضا معلوم باید ابتدای جنگ چون صبح
از روز گذشته بوده و انتهای جنگ هشت ساعت و نیم از روز
رفته بوده بنابر تقریبا در ساعت و چهل و هشت دقیقه تقریبا
مانده خاک نصبت زمین عالم زخمه شد و معلوم بود مطلب است
روایت کرده در مصباح المتهجد من است که عبدالله سنان گفت من
وارد شدم بحضور مبارک حضرت صادق سلام الله علیه در روز
عاشورا قلت یا ابن رسول الله فما قولک فی صوم هذا الیوم
فرمود روزه مگیر بدون آنکه شب نیت کرده باشی و افطار کن بدون
آنکه شاد باشی از افطار و تمام روزه را روزه مگیر و بوده باشد
افطار تو یک ساعت بعد از نماز عصر شریف آبی که در این وقت
از روز عاشورا برطرف شد قتال از آل پیغمبر صلی الله علیه
و هو یکی حتی خضلت لحیته بل موجه و دیگر در بسط
جوزی است و کان مقتله یوم الجمعه ما بین الظهر و العصر لانه
صلی صلاة الخوف با صحابه و اختلاف فی است در روز عاشورا
و معتبر بین متفق الله جمع بوده و اختصار السلطه در حاشیه
مقاتل الطالبین نوشته از ما قائل شویم که شهادت امام حسین
در شنبه بوده

نصبت
در شنبه شفقت جنگ بوده شنبه نداریم از هر زیج حساب کنیم روز شنبه
روز چهارشنبه بوده در خبر است که گذشت عبدالله سنان از حضرت
صادق سؤال کرد از روزه عاشورا بعد از قول حضرت که گریه
میکرد فرمود خدا نور بود در روز جمعه خلق فرمود و ظلمه بود در
روز چهارشنبه خلق فرمود در روز عاشورا کان شعرش میکند که
حقا همان روز ظلمه عالم را فرو گرفت که ظاهر از نور خدا الاخوان
کردند که هنوز هم مردم در ظلمات ساهراند تعجب ما ظهور حضرت
حجه سلام الله علیه

[illegible]

و قال حضرت یزید معاویه که هر روز ملعون ما آمد خبر بعهد
کرده شکار معاویه شسته شد و جلو را داد آمد آب خوردن و چون آب
آورد معاویه خوشش آمد او را خطبه کرد بردش شام بعد از چون ماه یا
سه ماه یزید متولد شد چرا که حامله بود از غلام سیاه و لکن فصیحه
شعر انه ذو ادبت للنبی عمامه وتعز علی الحجر در ما مرثیه فصیح
ذو الجوش که با بی کلافی بوده و هم سنان که بن الله ام صعصعه
و این زاد از تمام قتل و زن را زد حتی القلب نبوده

[illegible]
تجدید کردی باز بی
قبل از قیامت امام
و خود گفت گویا امراب
عرض کرد بلی فرمود
یا ایها الرجل الهوی
انت اولی بها حسنا
کذا در تاریخ طبری

در عهده لشکر ابن سعد خلاف کرده است و کلی اصح حال ابن سرور است که امام حسین
مجتبی هم فرمود لا ادیم لکم مک بر دلف علت بللون الف حل
امام حسن در در حرف خود تصرف کرده و ابن سعد قد رمانی عنوة
مجنون کوکوف الحاطلین لغه عنوه یعنی قهر و غلبه است
دکوف وزرش باران و وزرش اشک چشم و باریدن آب
و کف الغیث بالمطر اما هطل و هطل بمعنی تتابع و پی
در پی باران و اشک چشم و سیلان آنهاست

ابن الغاریة

مختصری از علی اکبر بعضی از اکابر مذکور میشود معلوم باشد که والده علی اکبر لیلی
در کربلا نبوده باشد بخدا سکه و والده لیلی میمونه بنت ابی سفیان ابن
حرب بود که خواهر معاویه باشد و از طرف مادر منسوب بر ثقیف
بود و از طرف مادر منسوب امیه لذا اگر در کربلا نبود او از لشکر یزید حرمت
نگاه میشد اینطور بعد خوار و نقل شده است که ابوالفرج اصفهانی در
مقاتل الطالبین نوشته معاویه گفت من احق الناس بهذا الامر یعنی
خلافت قالوا انت قال لا اولی الناس بهذا الامر علی ابن الحسین
جده رسول الله و فیه شجاعة بنی هاشم و سخاوت بنی امیه
و زهو بنی ثقیف طولانی در ضمن خواهش بفهمانند که خلافت
[illegible] عاملین علی الوالا ابن معنی میکنند [illegible] کارزار علی اکبر
تمام کرد یا شهید شد [illegible] و حکایت ابو الفرج در مقاتل نوشته است که
علی اکبر از تشنگی حالت [illegible] و حمل بکرات
حتی رمی بسهم فوقع فی حلقه فخرقه ثم ضنق فرسه فاحتمله
افتاد بالای گردن اسب [illegible] اسب او را ببرد [illegible]
و عاصم بعیر بود [illegible] صاحب [illegible] از هر طرف [illegible]
اسب [illegible] که شکافت [illegible]
[illegible] علی [illegible] بعیر [illegible]
آن جوان [illegible]
شد [illegible] قطعوه بسیوفهم اربا اربا فلما بلغت الروح التراقی
قال رافعا صوته یا ابتاه علیک منی السلام اما [illegible]
بلند شد [illegible] حلقوم [illegible]
چون از [illegible] علاوه آنها [illegible]
حرکت [illegible] اما متواتر [illegible] الواقعه [illegible]
شنیده که عرض کرد [illegible] رسول الله سقانی بکاسه الاوفی شربة
فلا اظما ابدا و یقرئک السلام و یقول عجل القدوم الینا
فشهق شهقة و فارق الدنیا الوقت افتاد بالای زمین
تا آقا رسید کار علی تمام شده بود [illegible]

در کتاب انوار نعمانیه سید جزائری نقل کرده که از جبرئیل سؤال کرد که آیا ملائکه میخندند میگریند
عرض کرد بلی در بعضی جاها میخندند و در بعضی جاها گریه میکنند اما آنجا که
میخندند اول مردیکه روز را بصلاح برود تا شب مشغول لهو و لعب
نشود پس که گاه آید بعد از عشاء باز مشغول لهو و لعب شود
ملائکه از روی تعجب میخندند که یک روز تا شب مشغول لهو و لعب
خسته نشدی برای شدی که غافل از یاد خدا بودی در اول یک عمر مشغول
دوم کرد مقامی که در زمینی مشترک زراعت میکنند بقدر یک وجب
از ملک همسایه میکند و داخل در زمین خود کند ملائکه میخندند که این شریک
با این همه زمین با این ملک وجب را بر خود برد سوم زن بیچاره مگر در
حواله خود ضجاب ندارد و چشم تکیه بمرد اولاد دیگر کرد او بزرگ میکند
او میشو میساند که عجم مرد اول او کسر نه کنند ملائکه میخندند که شب
وقتیکه رغوب بود مرد اول او فوت شد برای چه تحریم حالا که
جنینه وعقیمه بمرد اولاد پنهان میکنند اما آن جاها که گریه
میکنند اول کسیکه طلب علم رود در غربت از دنیا رود
نیمه‌شب که هنوز از خواب بیدار شود مرد و قسمت مشتری کرده
کنند و حاجیرا والاصیحه زند و دل یادش بیاید کند و کسی در حیدیه
ساکت شود ملائکه گریه میکنند سیم بنده در حالیکه مریضه ام که
ایشان والد شده پس خدا با ایشان بیرون کرده خوشحال دعای
شوند که لا محاله در این بیرون رفت از او میگیرد و مردم هم جنازه
حالا تشییع میکنند پس آن بیدم هم گیرد ملائکه چه از بدر و مادر گریه
میکنند در زیارت علی اکبر السلام علیک اول قتیل من نسل خیر
سلیل من نسل ابراهیم خلیل و حالت انکه اول شهید از
ابن بیت عبدالله بن مسلم ابن عقیل بود شاید مراد آنرا اول
در بین شان و در بعد باشد چنانکه گویند فلان اول عالم است
یعنی در طبقه جمهور محدثین برانند که علی اکبر بزرگتر از علی اصغر است
چنانچه در بعضی روایت گفت من شنیدم علی الحسین بود در الاخبار
گفت نسیل السجدتین فرمود کان لی اخ اکبر منی که اسکر کرد
او را کشتند و هم دلایل دیگر کرده‌اند فی خلافة عثمان و شهید هم در
در درس علماء اختیار کرده

بلکه بعضی

بلکه بعضی قائلند که علی اکبر صاحب عیال و اطفال بوده
چنانچه در زیارت ماثوره از ابی حمزه ثمالی از حضرت صادق
روایت کرده که در زیارت علی ابن الحسین المقتول بالطف
بگویند صلی الله علیک و علی عترتک و اهل بیتک و آبائک
و ابنائک الخ
دیگر علی مقتول غیر از علی اصغر نداریم از اولاد امام حسین
و آن شاه زاده ناقص در شکم مادر بود ساقط شده
آنکه ذبیح کبو ذبیح یا بکار رفت یا شمشیر معلق ...
نوک تیر مثل سایر تیرها نبوده که دلها را ... بوده
بلکه ... والا شان تیر ... کردن ...
در زیارت ناحیه مقدسه السلام علی عبدالله الرضیع
المرمی الصریع المتشحط دما و المصعد دمه فی السماء
خون علی اصغر رو بسوی آسمان ... در مقام منزل
و منه فی الدراهم اصحبم و مراتب عمو ... الله
خون ... ملائکه ... که ... از
... بیش ... آسمان ... حیدر ...
... چنانچه ... که خون حسین و ...
... در ... فرمود ...
تمام ارواح انبیاء و اولیاء و ملائکه ... کردند از عبیر
امام حسین که لعن ... نبود ... کرد ...
شاید ... مردم ... القلب انه ...
بالای نیزه کنند که تا ... دنیا ... کنند ...
اسلام ... بود ... که
امام حسین ... در ... حسین فان
له مرضعة فی الجنة خود فرمود هون علی ما نزل بی انه
لبعین الله چون خدا میبیند برای من آسان است

و از اولاد عبدالله جعفر [illegible] نفر بشهادت رسیدند کبیر بود و صغیر
یعنی عون و محمد [illegible] نفر بودند چنانچه در مقاتل ابو الفرج [illegible]
[illegible] عبدالله بن عبدالله جعفر [illegible] والده شان [illegible] بود
و لکن معلوم نیست از شهدا است [illegible] و لکن قاسم ابن محمد
و ابن جعفر طیار را از کتاب ذخیرة الدارین از ارباب
مقاتل نقل میکند در کربلا بوده و شهید شد و این [illegible]
در [illegible] معاویه نوشت بمروان حکم والی [illegible]
که ام کلثوم دختر عبدالله جعفر را خطبه کن برای یزید مروان
حکم بعبدالله جعفر ابلاغ کرد عبدالله فرمود اختیارش با حسن
[illegible] امام حسن [illegible] عبدالله با امام حسن
[illegible] حضرت [illegible] طلبید [illegible] این دختر
اللهم وفق لهذه الجاریة رضاک من آل محمد [illegible]
[illegible] ام کلثوم بنت عبدالله ابن جعفر [illegible]
زینب کبری بنت فاطمة الزهراء بنت رسول الله من
ابن عمها القاسم ابن محمد ابن جعفر الطیار علی [illegible]
[illegible] درهما و [illegible] فذلک [illegible]
[illegible] از اولاد عقیل [illegible] در کربلا بوده [illegible]
اول جعفر ابن عقیل دوم عبدالرحمن ابن عقیل سوم
عبدالله [illegible] ابن عقیل چهارم [illegible] عبدالله ابن مسلم
عقیل پنجم محمد ابن ابی سعید ابن عقیل و [illegible] نفر از
اولاد اولاد [illegible] عقیل که شهید شدند اول عبدالله اکبر
ابن عقیل دوم عبدالله اصغر ابن عقیل سوم جعفر ابن
عقیل [illegible]
[illegible] که رقیه [illegible] بنت امیر [illegible]
الخطاب بود

محتشم کاشی

کشتی شکسته خورده طوفان کربلا / در خاک و خون فتاده به میدان کربلا

گر چشم روزگار بر او زار می‌گریست / خون می‌گذشت از سر ایوان کربلا

نگرفت دست دهر گلابی به غیر اشک / زان گل که شد شکفته به بستان کربلا

از آب هم مضایقه کردند کوفیان / خوش داشتند حرمت مهمان کربلا

بودند دیو و دد همه سیراب و می‌مکید / خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا

زان تشنگان هنوز به عیوق می‌رسد / فریاد العطش ز بیابان کربلا

آه از دمی که لشکر اعدا نکرد شرم / کردند رو به خیمه سلطان کربلا

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند / یکباره بر جریده رحمت قلم زنند

آه از دمی که با کفن خونچکان ز خاک / آل نبی چو شعله آتش علم زنند

دست عتاب حق به در آید ز آستین / چون اهل بیت دست در اهل ستم زنند

فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت / گلگون کفن به عرصه محشر قدم زنند

جمعی که زد به هم صفشان شور کربلا / در حشر صف زنان صف محشر به هم زنند

از صاحب حرم چه توقع کنند باز / آن ناکسان که تیغ به صید حرم زنند

پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل / شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار / خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار

موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه / ابری به بارش آمد و بگریست زار زار

عرش آن زمان به لرزه درآمد که چرخ پیر / افتاد در گمان که قیامت شد آشکار

آن خیمه‌ای که گیسوی حورش طناب بود / شد سرنگون ز باد مخالف حباب‌وار

جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل / گشتند بی‌عماری و محمل شترسوار

وانگه ز کوفه خیل الم رو به شام کرد / نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد / شور و نشور واهمه را در گمان فتاد

هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند / هم گریه بر ملائک هفت آسمان فتاد

هر جا که بود آهویی از دشت پا کشید / هر جا که بود طایری از آشیان فتاد

شد وحشتی که شور قیامت ز یاد رفت / چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد

هم چنان

هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد / بر زخم‌های کاری تیغ و سنان فتاد

ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان / بر پیکر شریف امام زمان فتاد

بی‌اختیار نعره هذا حسین از او / سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد

پس با زبان پر گله آن بضعة البتول / رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول

این کشته فتاده به هامون حسین توست / وین صید دست و پا زده در خون حسین توست

این نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی / دود از زمین رسانده به گردون حسین توست

این ماهی فتاده به دریای خون که هست / زخم از ستاره بر تنش افزون حسین توست

این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه / خرگاه از این جهان زده بیرون حسین توست

این خشک لب فتاده ممنوع از فرات / شاه شهید تا شده مدفون حسین توست

پس روی در بقیع به زهرا خطاب کرد / وحش زمین و مرغ هوا را کباب کرد

کای مونس شکسته‌دلان حال ما ببین / ما را غریب و بی‌کس و بی‌آشنا ببین

اولاد خویش را که شفیعان محشرند / در ورطه عقوبت اهل جفا ببین

تن‌های کشتگان همه در خاک و خون نگر / سرهای سروران همه بر نیزه‌ها ببین

آن تن که بود پرورشش در کنار تو / غلطان به خاک معرکه کربلا ببین

یا بضعة الرسول ز ابن زیاد داد / کو خاک اهل بیت رسالت به باد داد

ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده‌ای / وز کین چها در این ستم آباد کرده‌ای

کام یزید داده‌ای از کشتن حسین / بنگر که را به قتل که دلشاد کرده‌ای

در طعنت این بس است که با عترت رسول / بیداد کرده خصم و تو امداد کرده‌ای

ای زاده زیاد نکرده است هیچ گبر / نمرود این عمل که تو شداد کرده‌ای

بهر خسی که بار درخت شقاوت است / در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده‌ای

با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو / با مصطفی و حیدر و اولاد کرده‌ای

حلقی که بود بوسه‌گه مصطفی مدام / آزرده‌اش به خنجر فولاد کرده‌ای

میرزا هادی شیرازی

ای شهید که لب تشنه ز بیداد شریر — لاله‌سان رفت بداغ غم اکبر ز جهان
تشنه لب هیچ مسلمان نکشد کاوه — تو چه کردی که لب تشنه ز بیداد شریر
تشنه و بیکس و دلخسته وبی یار و غریب — نه شفیعی بکنارو نه انیس [illegible]
کس بهلوی تو ننشست بجز خنجر و تیر — کس نیامد بجز از ناوک پیکان [illegible]
راست کنی تو آبی که بر سعد ز تیغ — یا د حود که بدی ساقی کوثر [illegible]
تا لب تشنه خشک و تر عالم سوزد — از لب خشک تو بنگر دو چشم تر [illegible]
گاه در شام بطشت زر و گاهی در در — که بنگار که کاری سنان [illegible]
ناله لب تشنه لبان بود بریک صدا — سر زینب ز سراپرده افتد [illegible]
بکجا یا تو خنده سری از نوحه [illegible] — غرقه در لجه خون بهر تن بی‌سر [illegible]

حجة الاسلام — بکدام آخر ظهر از دل بیمار برش — تبریزی [illegible]
مگر از حالت بیمار بنا شد خبرت

ای زداغ تو ره [illegible] دل اندوه خور — بی تو عالم همه با تمکده تا نفخ صور
زنده شد آن تجلای تو مه [illegible] کلیم — [illegible] سر الله و سنان [illegible]
در بر ما در وی سبط رسول مدنی — آه اگر ضعف تو آن زنده جگر [illegible]
تا جهان باشد و بوده است که داده [illegible] — سرِ زنان خفته [illegible]
سر حق تو که [illegible] بلب [illegible] کعف — با که دیده کفت [illegible]
جان فدای تو که از حالت جان [illegible] — در دل [illegible]
قدسیان سر بگریبان [illegible] ملکوت — خوبان دست [illegible] پریشان [illegible]
غرق دریای تحیر ز لب خشک تو نوح — دست حسرت [illegible]
کوفیان دست نیاوردند حرم کرده دهاز — آهوا [illegible] ز دل [illegible]
[illegible] شور

لاهو

سوی اسیاه کوفه شد سپاه [illegible] — دین بی نیاه ماند چه آن دین پناه رفت
زانو [illegible] — وا زغاکیان بچرخ برین چو دادِ [illegible]
آه از دمی که عصمت کبری [illegible] — با خیل بیکسی [illegible] شاه رفت
افتاده دید جسم [illegible] — زد شعله زناله که تا مهر و ماه رفت
[illegible] دست [illegible] — با جان بیکسی [illegible] خود داد [illegible]
[illegible] دل از [illegible] زجور — لب تشنه ز تیغ [illegible] رفت

ای زینت ماتمت رخ ملک [illegible]
وی [illegible] خون تو اسلام [illegible]

رفیق

اسلام زنده کرد [illegible] کشته — ای با [illegible] تو دین [illegible]
از آب [illegible] کوفیان — آورده [illegible] اسلام [illegible]
بی [illegible] سیر [illegible] — لکی نمودی [illegible] اسلام [illegible]
شد [illegible] تمام [illegible] — اندم [illegible] عادت [illegible]
در [illegible] گفتگو نماند — ز [illegible] گفتگو
[illegible] صحرای [illegible] — ملک [illegible]

میرزا نوری — یارب برای [illegible] دارم آرزو

فلک با [illegible] — [illegible] سرم [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] — [illegible] کودک از [illegible]
[illegible] — تو هم با [illegible] جستجو [illegible]
اگر [illegible] طفل بی پدر [illegible]

وله

[illegible] خویش [illegible]
فلک در کربلا آل علی [illegible] مهمان کردی — [illegible]
حریم مصطفی [illegible] کربلا [illegible] — بلا [illegible]
[illegible] — گرفتار [illegible] کردی

فلک [illegible] اولاد [illegible]
[illegible] آواره [illegible] کردی

سید جعفر حلی در رثای ابو الفضل

وقف الواعظ لا تقیف بمعشر   صموا عن النبأ العظیم کما عموا

عبثت وجوه القوم خوف الموت والعباس فیهم ضاحک متبسم

قلب الیمین علی الشمال و غاص فی الاوساط یحصد للرؤس و یحطم

وطل تورث من ابیه شجاعة   فیها انوف بنی الضلالة ترغم

یحمی بصارمه الشریف وانی   فی غیر صاعقة السماء ولا ام

لولا القضا لمحی الوجود بسیفه   والله یقضی ما یشاء و یحکم

فهوی بمصرعه الحبیب وطرفه   بین الخیام و بینه متقسم

نادی و قد ملأ البوادی صیحة   صم الصخور لهولها تتألم

اخی من یحمی بنات محمد   ان صرن یسترحمن من لا یرحم

لاخ

هذا احسامک من یذل به العدی

ولواک هذا من به یتقدم

اهلا

ظماء السبط ملقا علی الثری   یعالج کرب الموت والدمع

فعا و الیه و الفؤاد مفرح   و ما لقلب الطرف قد امتلا

اخی کنت عونی فی الامور جمیعها   اما الفضل یا من کان للنبعق

یعز علینا ان نراک علی الثری   طریحا و منک الوجه اصبح

محمد الاسلام تبریزی

بی چیره شد آن سیل مو الفقار   تولی ابوز دلکشه ز صد هزار

ای تیغ آبدار بود تو ز آب   گرد در صحرا روان چون جان آب

تا که جان کافر شد از کین   کرد با تیغش جدا دست از یمین

از کمین تا که سیر رو تیغ   بر فکند آن دست دیگر بعد تیغ

پس دو دست او جدا شد از تن جدا   مشک با دندان گرفت آن باوفا

تا که جان تیری فرو که مشک   علم آن از دید یار بعد از آب

وه چو دمی حضرت زیرش   کز فراز زین نگون شد بیکسی

بین نام رحمت باز گفت   از عمود آهنی با مه شکفت

چون نگون از مرکب آمد برزمین   تو دید در آسمان روح الامین

بود حیدر با او نزد عمر و آه   رو بخیمه کرد کای شاه

دست مرا از خصم زجدا   هین نو و تیم برای خدا

ادرکنی

مرثیه عمان سامانی

روز عاشورا بچشم روز خون   مشک روشن آمد از شط چون برون

شد لب تشنه کامان ره سپر   تیر باران بلا گشته سپر

بس فرو بارید بر او تیر تیز   مشک شد بر حالت او اشک ریز

اشک چندان ریخت بر وی چشم مشک   تا که چشم مشک خالی شد ز اشک

تا قیامت تشنه کامان ثواب   میخورند از رشحه آن مشک آب

محزون یشکو هم

رسانید خود را چه شهباز حق   بپالین دید نیم رمق

تنی دید با ضد جان در درش   مشک بر شان چه مغز سرش

بلند ای الهی لوای مرا   بگو با فکندی کا مروه را

مرا نیست در عالم سپاه   شده منخسف ای مه دوماه

تو سقا و لب تشنه گشتی شهید   امیدم تو بودی شدم نا امید

جودی

که جمود دست تو از من جدا   شود پس تو خوف روز جزا

چون علمدار جوانی ای علمدار سپاهی   فتوان هر فکر مکر باز عینا

زینب زین چه قبای شکسته از بار غم   رها چو از کود در غم مرغ سر قفس

یا الهی تو کرد بر ادم اینکه هر یک از ابد   که در کرب کوفیان او چار سو سند

چشم روز روشن تیره شد چو سیه   ای تو چشمان دیدمت روز

مهر غفوری که آدم دستان عنصریت   که این مشک ذال کشته خفی

زمهر جرعه آبی سکینه بر اهل خیمه   شاده منتظر از طفل بعد و سکینه

خوشم از آنکه یکشب زنده کی   دگر نه روز و شب زنده ز آه صبحگاه

ابو الحسن تهامی گوید

یا کوکبا ما کان اقصر عمره   وکذا تکون کواکب الاسحار

حکم المنیة فی البریة جاری   ما هذه الدنیا بدار قرار

فالعیش نوم و المنیة یقظة   والمرء بینهما خیال سار

ان الکواکب فی محل علوها   لتری صغارا وهی غیر صغار

فاذا نطقت فانت اول منطق

و اذا سکت فانت فی مضمار

چه زود و دو دار سپیر که هیچ گوکنسحر غروب کرد از نظر اجل شده دعا از تو
اگر کنم تکلم کلام اولم تو شی سکوت اگر کنم دمی دست داغدار تو
چو قامتت نگون طپید [illegible] چگونه منصرف نمود زروی [illegible] تو
سکینه من [illegible] [illegible] ده انتظار تو

چودی
عیان [illegible] رمان حال لیلی

تو نهال [illegible] بیا با همه گل بوسه کنم
تا شدم [illegible] نظر زروی نیکو [illegible] کنم
همچو [illegible] ای نور چشمان [illegible]
تا ز مژگان شانه بر [illegible] کنم
سوی [illegible] از [illegible]
هر چه از جود دل [illegible] کنم
پیش روم [illegible]
تا تسلی دل از آن [illegible] کنم
وای [illegible] جفا [illegible] تا بنام
همرهی با قاتل [illegible] کنم
[illegible] تو در [illegible] تا چهل منزل [illegible]
[illegible] [illegible] کنم

قد
ده چه اگر [illegible] افکنده [illegible]
نور تجنیده [illegible] جفا [illegible]
کعوس کرده [illegible]
کرده محزون زغم [illegible] خود [illegible]
ده چه اگر [illegible] همره [illegible]
ده چه اگر که [illegible] چه حیدر [illegible]
تشنگان چه غم او [illegible]
شافع [illegible] صف محشر باشد
بود امیدم که تو [illegible] جان [illegible] کنم
[illegible] عیش تو [illegible] و دامادم کنم
[illegible] [illegible] پوشیدم
عوض خلعت شادی کفن پوشیدم
از [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] تو دام
پیش روم [illegible]
[illegible] و [illegible] در هر کام
[illegible] [illegible] [illegible]

حجة الاسلام
آه کاین مرغ خوش الحان زنوا افتد
شه گرفت آن طفل [illegible]
یافت [illegible] در دل دریا قرار
[illegible] [illegible] شد [illegible]
در کنار خود بود [illegible]
گفت ای کافردلان [illegible]
که بردیم تشنه [illegible] آب زلال
شاه [illegible]
در کمان [illegible]
[illegible] چون تیر از کمان [illegible]
او فتاد اندر [illegible]
کمان

ناکسان زه خورده چرخ [illegible] کی بدند [illegible]
زه کشیدن تیر و گفت ای [illegible] داوری [illegible] از [illegible]
امرالدین شاه
[illegible] این [illegible] ده [illegible]
در [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible]

چه [illegible] که در گردن کفن دارد
همه گفتند [illegible] عجب [illegible] دارد
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
خوشا حال زمینی کو [illegible] در [illegible] دارد
لبش [illegible] همچون گل [illegible]
تو گویی چشمه کوثر [illegible] دارد
کشیده تیغ [illegible]
تو گویی ذوالفقار [illegible] دارد
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از حیدر [illegible] دارد
[illegible] [illegible] [illegible]
علی اندر [illegible] دارد
چه سرو [illegible] [illegible]
در [illegible] [illegible] همچون [illegible] دارد
[illegible] [illegible] [illegible]

جون غلام
که مرغ روح [illegible] ما [illegible] دارد
یکی ماه [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible]
همه [illegible]
تو [illegible] [illegible]
[illegible] لیلة القدر [illegible]
از [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
تو [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

نعره آمد گفت ای سلطان عشق — عشق را چون جسم تو چون جان عشق

ختم بود این شهادت مر تو را — حکم فرما تا زکرد ما جرا

هست در حکمت زمین و آسمان — گشته منقادت شما کون و مکان

حکم فرما تا که همچون قوم عاد — چون بلا سازم هلاک از تند باد

یا نفرما آورم آتش ز غیب — چون بلا سوزم چه اصحاب شعیب

یا چه فرعونیان نمایم غرق نیل — یا زنم سنگ چون اصحاب فیل

بعد از آن گفتا نخواهم حیات — خواهم از بهر کنه کار نجات

من نه نوحم تا بگویم لا تذر — رب دیارا علیهن بشر

من نه ایوبم بگویم در بلا — مسنی الضر اغث یا ذا العلی

من نه یعقوبم هیچ حضر در بلا — من بلا را گر رسد سازم ولا

هر که بلا از فرق بلا آمد ز حق — او نمود از ساربان کوی سبق

زین سبب گفتم سبقت العالمی — خود بلائی کش بدید آن جملی

گر شدی مظلوم از جفا — گشت سیر شده ولی خوار از قفا

گرچه بابم داد جانم در نثار — من کنم امت فدا وز کشتر بیار

اکرم بلا غم نیستم لولی تیغ — تا بمیرم شیعه فوسوز می دریغ

تو ضیعم از نه کردم در زاز — تا بگویم شافع روز رستخیز

از نفردم این شکوه رستود — بس که باشد شافع قوم شود

انچنان مستغرق عشقم لذیر — زمتر آمد بجانم از حریر

عشق اندر نادک سکان تر — شد فزون بها از طفل گریان

سر نگشتم با صد سرور — تا که ام آید شفاعت بلا تور

تا بد ز سر دادن آدر ... — تا درخت دین از او بابد بر

[illegible]

ابن جوزی در حال امام چهارم وان غلامان کبری رواشتم
لاکرم من نطقت علیه التمائم علی ابن الحسین بود ابن خیرتین
میخوانند یعنی خیرة الله از عرب که هاشم باشند و از عجم فارس شاه بود
عجم باشند یعنی والده ماجده اش شهربانویه بنت یزدجرد ابن
آخر ملوک عجم ابن شهریار ابن پرویز ابن هرمز ابن کسری نو
شیروان عادل ابن قباد ابن فیروز ابن یزدجرد ابن بهرام گور
ابن یزدجرد ابن بهرام ابن شاپور ذوالاکتاف بود که از اولاد
ایشان سلطنت کردند و خلاف است اینکه در زمان خلافت عمر
اسیر شدند یا عثمان محمد ابن شهر آشوب زمان عمر است که در
مناقب نوشته یا در زمان خلافت امیر و اصول کافی هم در زمان
عمر میگوید که طلوع دختر دید صورت شهربانو مسجد را روشن
کرده عمر باو انداخت ابن شهربانو یعنی در وقت قسمت پای
وان مخدره گفت اف بروج بادا هرمز یعنی سیاه باد روز
هرمز بقول گفت بروح بد دهم خبر که نامه عمر رود در
تا امروز اسیر شدیم و چون عمر تند نگاه میکرد دختر شهربانو
وانمخدره روی خود را گرفت و حضرت امیر فرمود ای عمر بحال
خود گفت ابن مخدره اختیار دارد که بخواهد امر کند بقبول که
امیرالمؤمنین رسید الخ

مقبل

دیگانه دریای مجمع البحرین بخون طپید کربلا امام حسین
نه زن الحاج درکتاب اصابت کرد زینب
بر سینه الشهدا جدال طاقت داد
هوا زور مخالف چه قرقون کرد
عزیز فاطمه از اسب واژگون گردید
طلبید مرقد ش بر صدرش فغان از غلط ملکم عرش زمان افتاد

[illegible]

ابن جوزی عالی

ولید بن عبد الملک در خلافت امیر المؤمنین بود در روز جمعه نیمه جمادی
الاولی یا نیمه جمادی الاخره سنه سبع و ستین الهجری متولد شد
و مدت عمر با نور در نقلی از دنیا رفت و جمیع است ابی
اقوال اولاد خدان اعتبار ندارد و شهادت حضرت
روز شنبه هفتم و پنجم محرم بقول بعضی در هفدهم محرم بعد از
در سنه نود و پنج هجری یا نود و چهار بسر عمر شریف تا رحلت
پنجاه و هفت سال و هشت ماه و ده روز بوده که در رحلت
امیر ... دو سال و چهار ماه و ... روز از سن مبارکش گذشته بود
در خلافت حضرت مجتبی یازده سال و نه ماه و یازده روز
گذشته بود در کربلا بیست و ... هفت ماه و ... روز
از سن مبارکش گذشته بود و امام ... سی و چهار سال و یازده
روز بود بقول بعضی ولید بن عبد الملک و بقول بعضی هشام بن عبد
الملک مسموم کردند و زوجه کامله حضرت فقط فاطمه بنت حسن
مجتبی والده حضرت باقر علیه السلام است باقی ام ولد بودند
بودند یازده پسر داشت اول حضرت باقر دوم عبد الله باهر
سیم حسن چهارم حسین اکبر ... مادر ... ام ولد
پنجم زید شهید ششم عمر اشرف ... حسین اصغر هشتم
عبد الرحمن نهم سلیمان که ... مادرشان ام ولد بود
دهم محمد اصغر یازدهم علی ... که اصغر اولاد ... بود
و چهار دختر داشت اول خدیجه دوم فاطمه سیم علیه چهارم
ام کلثوم مادرهاشان همه ام ولد بوده و نسل حضرت از
هفت نفر از پسران حضرت باقی مانده اول حضرت باقر دوم
عبد الله باهر ... حسن ... بود و نسل عبد الله باهر
منحصر است بمحمد ارقط که از اولاد اسمعیل ابن محمد ارقط و
مادر اسمعیل ام سلمه خواهر حضرت صادق سلام الله علیه است
سیم حسن ابن علی الحسین و از اولاد او است والده ماجده

سیلوی

سعید بن سعید الثقفی و سعید ... در دار السلام است ان امها
فاطمة بنت الحسین ابن احمد ابن الحسن الناصر الاطروش صاحب
دیلم ابن علی ابن الحسین زین العابدین التی تشکل فی مشکلات
... یا شیخنا المفید بشکل فاطمة الزهراء ... چهارم زید
شهید مکنی بابی الحسین و ملقب بحلیف القرآن که بعد از
گفتگو با هشام ابن عبد الملک در مجلس او تشریف برد بکوفه هشام
فرستاد او را گرفتند تا حساب داود ابن علی ابن عبد الله
ابن عباس ... امیر المؤمنین و محمد ابن عمر ... امیر المؤمنین را داشته
کند کوفه ... یوسف ابن عمر الثقفی حبس کرد ... بعد از دعوای
خالد قسری که با او ... داشت بعد از غلبه ... یوسف ...
از حبس ... کوفه با زید بیعت کردند ... که ...
اولاد زید ... هر که تخلف نمود او را رافضه نامیدند
از رافضه ... یوسف ابن عمر ... افکند
... زید که ... بود ... افتاد او را ...
... جراح آوردند ... بیرون آوردن تیر جان بداد
... بیرون ... تیر را ...
... ذلت ... در سنه صد و ...
... آب بیرون آوردند دار زدند عنکبوت ...
عورت زید تار تنید ...
... در سنه صد و ... هشام ... و ولید ...
عبد الملک ... شهید ...
... زید را آوردند سوختند خاکستر او را ...
... و پسر ابن زید را در جوزجان ...
ولید ... هشام ... که ...
... ماه صفر سنه صد و ... بود ...
گذشته بود و در بعض تواریخ شهادت ... در سنه ...

و مرحوم سید علیخان در شرح صحیفه نوشته که بعد از شهادت زید خداوند
دو کس را قید بلا مهلت نداد و الا هفت روز [illegible] کور طاهر
از شهادت جناب یحیی [illegible] مهلتان تمام شده بود
بعد از شهادت یحیی ابو مسلم خروج کرد و بنی عباس آمدند الخ
هر یک از ذکر [illegible] ادبی [illegible] در [illegible] و لی تا لعین زید
منتشر شده که بکوفه بلا [illegible] خواهند که [illegible]
این جا رود [illegible] این [illegible] از زید [illegible]

نحن سادات قریش و قوام الحق فینا
نحن انوار التی من قبل کون الخلق کنا
نحن منا المصطفی المختار والمهدی منا
و بنا قد عرف الحق و بالحق اقمنا

مرحوم سید علیخان [illegible] حدیث [illegible] در اول شرح صحیفه از جناب
محمد [illegible] روایت میکند از پدرش جناب زید و زید از برادر
خود حضرت باقر و آن حضرت از پدرش زین العابدین از پدر
خود سید الشهدا و او از پدرش حضرت امیر و او از حضرت رسول
قال سمعت رسول الله یقول و قد سئل بای لغة خاطبك
ربك لیلة المعراج قال خاطبنی بلسان علی فالهمنی ان قلت
یا رب انت خاطبتنی ام علی فقال یا احمد انا
شیء لیس کالاشیاء لا اقاس بالناس ولا اوصف
بالشبهات خلقتك من نوری و خلقت علیا من نورك
اطلعت علی سرائر قلبك فلم اجد فی قلبك احب الیك
من علی بن ابی طالب فخاطبتك بلسانه کیما یطمئن قلبك
[illegible] علی و [illegible] قال
ان علیا لاخشن فی ذات الله [illegible]
التفصیل [illegible] علی [illegible]
[illegible]
[illegible] احکام و حدود و اوامر
[illegible]

حدیث سیوم باسناد که نوشته قال رسول الله علی ممسوس فی ذات الله
یعنی [illegible] است علی [illegible] خدا و تصلب او در امور [illegible]
مداهنه و ساحر و لا یخاف لومة لائم حدیث چهارم [illegible]
قال ان علیا کان لرسول الله [illegible] علیه
و این دلالت دارد که علی مطلع از اسرار رسول الله [illegible]
[illegible] نبود مگر کسی از اسرار [illegible] آگاه نبود [illegible] حدیث
که [illegible] صاحب سر [illegible] از اسرار خدا حدیث پنجم قال علی ابن
ابی طالب سمعت رسول الله یقول نحن بنو عبد المطلب
ما عادانا بیت الا و قد خرب و ما عاوانا کلب الا
و قد جرب و من لم یصدق فلیجرب
و [illegible] جناب یحیی بن زید [illegible] کنند [illegible]
[illegible] یحیی [illegible]
[illegible] الدین شاه علاء الدوله [illegible]
[illegible] علاء الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هذا قبر جناب یحیی ابن زید
ابن علی ابن الحسین [illegible] علاء الدوله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
قابوس [illegible] قابوس [illegible] عنصر المعالی [illegible]
قابوس [illegible] نام جدش [illegible]
[illegible]

وال قابوس در گرگان که معروف بودند تا بشد و در گیلان و دیالمه از
مدت یکصد و شصت سال سلطنت و حکمرانی داشتند و از ثروت
سلاطین سامانیان بودند و قابوس از جانب خلیفه عباسی
عنصر المعالی لقب داشت و حدیثی شمس المعالی و امیر منوچهر پسرش
فلک المعالی و نوشیروان ابن منوچهر شرف المعالی لقب داشت
و عنصر المعالی کتاب قابوس نامه را در نصیحت پسرش گیلان
شاه نوشت و خود در سنه چهارصد و شصت و [illegible]
و مدت [illegible] حکمرانی کرد و از کتاب قابوس معلوم که مرد حکیم بود
دویم از اولاد زید حسین ابن زید است معروف بذی الدمعه
و ذی العبره بجهت کثرت بکاء او از خوف خدا در شرح صحیفه است
که حسین در صغر سن بود پدر او شهید شد و حضرت صادق
علیه السلام او را تربیت فرمود و تعلیم علوم فرمود تا در سنه
صد و شصت و [illegible] از دنیا رفت فرزندانش در حله سیفیه مشهورند
و از احفاد حسین است سید محمد کمونه [illegible] ابن یوسف ابن علی
ابن محمد ابن یوسف ابن حسن ابن محمد ابن علی ابن حمزة ابن داود
ابن زید ابن حسن ابن حسین ابن [illegible] ابن محمد الاکبر ابن عمرو
ابن یحیی ابن حسین ذی الدمعه و جناب سید محمد کمونه [illegible] در
[illegible] که موضعی از [illegible] مدفون است و [illegible] از احفاد
اوست طاهر ابن محمد ابن محمد ابن حسن ابن حسین ابن عیسی ابن
یحیی ابن حسین ابن زید ابن علی ابن الحسین که قبرش در
[illegible] مطهر حضرت عبد العظیم است [illegible] عالی دارد
سیم از اولادهای زید عیسی ابن زید است تولدش در محرم سنه ۱۰۹
صد و نه بود و [illegible] در کوفه سنه صد و شصت و نه بود [illegible]
عمر او [illegible] از خوف بنی عباس مخفی بود چون با جناب ابراهیم ابن عبد الله
محض [illegible] خروج کرد داد و علم ابراهیم بود داد ابراهیم امر
بعد از خود با او کرده بود بعد از شهادت ابراهیم عیسی پنهان

پنهان شد

پنهان شد تا از دنیا رفت و او را موتم الاشبال میخوانند
چرا که یکنفر شیر که صاحب اشبال و بچه‌ها بود کشت ابن مسعود [illegible]
چهارم از اولادهای زید جناب محمد بود و او اصغر اولادهای
زید بود در نهایت فضل و صلاح بود در شرح صحیفه گوید اگر
در مکه معظمه منصور دوانقی دانه جواهر فاخر را بجناب محمد ابن
زید نشان داد و محمد فرمود این جواهر مال هشام ابن عبد الملک
است و من خبر داده اند که این جواهر نزد پسر هشام محمد بود و از
اولاد هشام غیر او کسی باقی نماند حال محمد ابن هشام در مکه است
منصور از آن [illegible] با ایشان داشت به ربیع حاجب گفت
فردا که مردم نماز صبح را در مسجد الحرام خواهند تمام درهای مسجد را
به بند غیر یک در پس هر که میخواهد بیرون برود از آن یک در بیرون رود
و هر یک [illegible] به بین و بشناس ربیع چنان کرد محمد ابن هشام فهمید
که منصور میخواهد او را گرفته باشد متحیر بود که چه کند ناگاه [illegible]
محمد ابن زید [illegible] محمد ابن هشام [illegible]
است [illegible] منصور [illegible] محمد [illegible] کرد [illegible]
در ایام [illegible] و خلاصی بود [illegible] گفت من محمد ابن هشام
[illegible] فرمود من محمد ابن زید [illegible] هشام [illegible]
قاتل پدر او بود [illegible] محمد ابن زید فرمود باکی نیست
تو که قاتل پدر [illegible] بوده باشی [illegible] خلاصی تو [illegible]
عهده گرفتم اگر [illegible] برسد [illegible]
مرا [illegible] محمد ابن زید [illegible] ابن هشام [illegible]
[illegible] ربیع [illegible]
کوفه [illegible] داده [illegible]
را به داده و چند [illegible] هشام [illegible] گفت

و نسل جناب عمر اشرف منحصر بود بعلی اصغر محدث و از وی اولاد و احفاد زیادی باقی ماند که از اولاد های او ست جناب ناصر الحق و ناصر کبیر ابو محمد حسن بن علی ابن حسن ابن علی و او در سلک اتباع محمد ابن زید ابن اسمعیل حالب الحجاره ابن حسن الامیر ابن زید ابن حسن مجتبی بود که در ملک طبرستان و استرآباد لشکر اسمعیل سامانی جناب محمد ابن زید را شهید کردند جناب حسن بن علی مردم را بطلب خون آنجناب دعوت فرمود جمع کثیر با او بیعت کردند و ناصر الحق در آمل با ز مدتی در سنه سیصد و چهار از دنیا رحلت نموده و در کتب السیر است که ناصر کبیر و پسر دیگر علی ابو الحسن احمد که در آمل از دنیا رفت در سنه سیصد و یازده در ماه رجب دیگر ابو القاسم جعفر که در کیلان از دنیا رفت سنه سیصد و ... از ده ششم از اولاد و احفاد حضرت زین العابدین که صاحب اعقاب بود جناب حسین اصغر است در مستدرک استفاده میشود که این بزرگوار از ادر ابوین حضرت باقر بوده چون فرموده الرازی عن ابیه السجاد و عن اخیه لابیه و امه ابی جعفر الباقر و عن عمته فاطمه و کان الصادق یقول عمی الحسین من الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و در ارشاد است و کان حسین ابن علی ابن الحسین فاضلا و رعا و روی حدیثا کثیرة عن علی الحسین ابیه و عمته فاطمه بنت الحسین و اخیه ابی جعفر و مستجاب الدعوة بود در روی حرب الطحان قال حدثنی سعید صاحب الحسن ابن صالح قال لم ار احدا اخوف من الحسن ابن صالح حتی قدمت المدینة فرأیت الحسین ابن علی ابن الحسین فلم ار اشد خوفا منه کانما ادخل النار ثم اخرج منها لشدة خوفه عن

و گفت اکنون جرئت فارس من بجه که این حال از دست فرار کنند تا من شتر ها را از دور شنا سم در مع جرئت فارس بوده داد از مسجد الحرام بیرون رفتند چون خبر رسید به محمد ابن زید فرمود حالا شترها را برای بسیدی باید عرض کرد بعلی محمد ابن زید و فارس فرمود شما رد بدید پس محمد را بشام عرض کرد بدید رد با آدم فرمایند الله اعلم حیث یجعل رسالته بکدا انه جواب نفسی تقدیم جناب محمد نمود عرض کرد گفت که از بعقول ابن جریر فرمود ما امیر المؤمنین لا تفضل علی المعروف فما دمنا اعطاء از این لا عفو رگذار نمودم که خون پدرم باشد لکن تو منکوم رد نمودن را منصور از مکه رود چرا که خلع امر از دارد در گرفتن تو و جناب سید علی خان شارح صحیفه کامله از اعقاب و احفاد محمد ابن زید است در عمدة الطالب است جناب محمد ابن زید بلا در کشته حرات ... با مأمون ملعون در مرو مسموم نمود تکلم و در دیلم و در طبرستان بود و در لقب است مشهور بامام بوده محروق در در صندوق قبر بنقش نوشته شده و هو محمد ابن محمد ابن زید السجاد و هو علی ابن الحسین ابن علی ابن ابی طالب و اسم با رکاه و حرم و صحن بسیار عالی دارد و با کالسیبهای مغرق و در مطلع الشمس است که اولاد نحو حاکم خراسان بزید ابن جعفر مقتول و محروق نموده اند هیچ از اولاد های امام سجاد که صاحب اعقاب بودند عمر الاشرف ابن زین العابدین بود در عمدة الطالب است که انسان برادر ابوین زید بوده و جمله انکه انسان را عمر اشرف گفتند مقابل عمر اطرف ابن علی ابن ابی طالب است چرا که فضیلت او و شرف از فضیلت عمر اطرف بود و جمله الله عمر اشرف از هر دو طرف میرسید با مهر و فاطمه زهرا و لکن عمر اطرف از فاطمه زهرا سلام الله علیها نبود

ولد عمار

نسب ... از اولاد محمد ابن زید ... و ... که در ... شهید ... خود ... از ... نقل ...

و معلوم نیست که او حسین بن علی الحسینی اکبر است یا حسین بن علی
ابن الحسینی اصغر است و در مناقب است که ابو الجناب اسمعیل
ابن صادق ع و عبدالله افطح فاطمه بنت حسین اصغر است که
حسین اصغر برادر امام زین العابدین است و حسین اصغر در سنه
صد و پنجاه و هفت از دنیا رفت در بقیع مدفون شد عقب او
از اولاد او و اولاد صاحب اعقاب عبدالله اول عبدالله
اعرج ابن حسین اصغر که ابو العباس سفاح با وی ضیعه
و مزرعه داد که سالی هشتاد هزار دینار حاصل او بود و وی
او را صرف فقرا و محتاجین علویه و غیر ایشان میکرد و در خراسان
الاسلام مردم فوق العاده او را احترام و تعظیم میکردند و سادات
کوفه که در نجف اشرف اند از احفاد عبدالله اعرج اند
از اولاد عبدالله اعرج است جناب ابو الحسن علی ابن محمد الجوانی
در دار السلام است و کان سیدا جلیل القدر عظیم الشأن
رفیع المنزلة حسن الشمائل جم الفضائل عالما عاملا فاضلا
تقیا نقیا اصحب ابا الحسن الرضا الی طریق خراسان
و روی عنه الحدیث وله مصنفات کثیرة جلیلة فی
کثیر من العلوم دوم حسن بن حسین الاصغر ابن زین العابدین
و از احفاد اوست علی مرعشی ابن عبدالله ابن محمد السلیق
ابن حسن ابن حسین الاصغر و سادات مرعشی منسوب اند
با او اولاد ایشان آمدند مازندران و از ایشانند بعضی
شوشتر و از اولاد اوست قاضی نورالله شوشتری صاحب
کتاب مجالس المؤمنین و کتاب احقاق الحق و غیر ایشان
بعضی از سادات مرعشی رفتند باصفهان و بعضی بقزوین
سیوم علی ابن حسین الاصغر ابن زین العابدین و از احفاد
اوست جناب ابو القاسم علی ابن محمد ابن نصر ابن حمزه
ابن محمد ابن علی ابن عبدالله ابن عیسی ابن علی ابن حسین الاصغر ابن
زین العابدین

زین العابدین ولی بزرگوار در [illegible] و زن که یکی از فرزندانش اباطاهر
است معروف است معروف با امام زاده قاضی صابر
اعظم از اولادهای امام زین العابدین که صاحب عقاب
بودند جناب علی اصغر زین العابدین و این بزرگوار کوچک
ترین اولادهای زین العابدین است و نسل او از فرزندش
حسن افطس است و از ایشان اولاد زیاد بجای ماند و از
احفاد اوست جناب عبدالله الابیض ابن عباس ابن محمد ابن
عبدالله الشهید ابن حسن الافطس ابن علی اصغر زین العابدین
و قبر منورش در ملطرف صحن مقدس حضرت عبدالعظیم است
و جناب عبدالله شهید بود ابن حسن افطس که هارون الرشید
و حبس کرد آخر الامر روزی جعفر برمکی گردن او را
زد و سر او را نزد هارون فرستاد و او را [illegible]
پسر جناب عبدالله الشهید محمد مادرش زینب دختر موسی ابن عمر ابن
علی ابن الحسین بود و جناب محمد بود مستعصم عباسی شهید کرد
[illegible] از دنیا رفت [illegible] که [illegible] مستعصم باشد
چرا که مستعصم خلیفه اخیر عباسیه است و او را هلاکو خان
میان نمد گذارد [illegible] شد و [illegible]
از احفاد اوست جناب احمد ابن قاسم ابن محمد ابن جعفر ابن محمد
ابن علی زین العابدین در مقاتل الطالبیین است که او [illegible]
[illegible]
فصل پنجم در ذکر حواریین و اصحاب امام زین العابدین سلام الله علیه
در فصل ششم از باب اول از بحار از اختصاص شیخ مفید
از حضرت موسی ابن جعفر روایت ذکر شده که روز قیامت
منادی ندا کند این حواریین علی ابن الحسین پس برخیزد جبیر ابن
مطعم و یحیی ابن ام طویل و ابو خالد کابلی و سعید ابن مسیب

الیم و در کافی از حفص [illegible] از مفضل از حضرت صادق ع که فرموده است
ارتد الناس بعد الحسین الا ثلثه ابو خالد الکابلی و یحیی ابن
ام طویل و جبیر ابن مطعم ثم ان الناس لحقوا و کثروا
اما از رجال تابعین و اصحاب آن حضرت جابر بن عبد الله
انصاری و سعید بن مسیب ابن حزن و سعید بن جبیر و ابو حمزه
ثمالی و ابان ابن تغلب و فرزدق شاعر و در کافی است که یحیی
ابن ام طویل که بیشتر در خانه آن حضرت بود و ابن یحیی جوان
مرد بود [illegible] مرتبه میگفت کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوة
والبغضاء [illegible] دوست میدارد و از [illegible] دشمن بدون [illegible] و
لعنه حجاج او را طلب کرد گفت لعن کن ابو تراب را فرمود
[illegible] دست و پای او را برید تا [illegible] شهادت رسید
ابو خالد کابلی [illegible] وردان و لقبش کنکر بود او [illegible] محمد حنفیه
امام میدانست پس روزی از جناب محمد حنفیه خواهش کرد [illegible]
بحق [illegible] که آیا تو امام مفترض الطاعه
هستی فرمود لا والله بلکه علی بن الحسین است امام من و امام [illegible]
پس آمد در خانه زین العابدین اذن دخول خواست حضرت [illegible]
مرحبا بک یا کنکر [illegible] که [illegible] ما [illegible]
ابو خالد [illegible] سلام کرد و بسجده افتاد گفت الحمد لله الذی
لم یمتنی حتی عرفت امامی حضرت فرمود [illegible]
[illegible]
و دیگر محمد حنفیه [illegible] اما سعید ابن مسیب [illegible]
شده کان امیر المؤمنین بود و او از جمله فقهای سبعه است
که [illegible] فقیه عامه [illegible]
[illegible] سید الساجدین فرمود سعید ابن مسیب
اعلم الناس بما تقدم من الآثار [illegible]
[illegible] سنه نود و چهار هجری [illegible]

در کافی

در کافی از حضرت صادق ع کان سعید بن مسیب و قاسم ابن محمد ابن
ابی بکر و ابو خالد کابلی من ثقات علی ابن الحسین و قاسم
محمد ابن ابی بکر ملقب به [illegible] جد امی حضرت صادق است
که فرمود ولدنی ابو بکر مرتین

دیگر از تابعین و [illegible] ابو ایوب سلیمان ابن یسار [illegible]
غلام میمونه زوجه پیغمبر در سنه صد و [illegible] رحلت کرد
دیگر عبید الله ابن عبد الله ابن عتبه از سادات تابعین بود یکسال
قبل از شهادت زین العابدین رحلت نمود دیگر عروه ابن
زبیر ابن عوام که در سنه نود و چهار از دنیا رفت دیگر ابو بکر
عبد الرحمن ابن حارث قرشی برادر [illegible] ابو جهل ابن هشام بود که
در سنه نود و چهار از دنیا رفت [illegible] سنه الفقها نامیده بود دیگر
خارجه ابن زید ابن ثابت انصاری در سنه نود و نه از دنیا رفت
بعض علما اینها را در دو بیت جمع کرده اند
الا ان من لا یقتدی بائمة فقسمته ضیزی عن الحق خارجه
فخذهم عبید الله عروة قاسم سعید سلیمان ابو بکر خارجه
از خواص این اسماء [illegible]
در روضات است که اینها از جمهور سادات اصحاب و تابعین اند
اما سعید بن جبیر مولا بنی اسد [illegible] جهبذ العلما
میگفتند تمام قرآن را در دو رکعت نماز میخواند [illegible]
حق گفته شده که [illegible]
سعید [illegible]
حضرت [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
فرمود [illegible] گفت [illegible] درباره ابو بکر

در بهشت اند یا در جهنم سعید فرمود هر وقت رفتم خواهم دانست
گفت چه میگوئی در باره خلفا فرمود من وکیل ایشان نیستم گفت کدام
یک از ایشان را بیشتر دوست داری فرمود هر یک را که خدای از من
از او خوشنودتر است گفت خالق تو از کدام خوشنودتر است
فرمود علم ذلک عند الذی یعلم سرهم و نجویهم حجاج گفت اباداری
مرا تصدیق نمائی فرمود دوست ندارم تو را تکذیب نمایم

واما ابوحمزه ثمالی اسمش ثابت ابن دینار بود و در حال کبیر است که حضرت
رضا فرمود ابوحمزه در زمان خودش مثل سلمان فارسی بود در زمان
خود بجهت اینکه او خدمت کرد چهار نفر از ما را حضرت علی ابن الحسین
و محمد بن علی الباقر و جعفر الصادق و مقداری از زمان موسی ابن جعفر
اما ابان ابن تغلب ابن رباح در کتاب رجال است انه ثقة جلیل
القدر عظیم المنزلة فی اصحابنا و خدمت کرد از ائمه سه نفر حضرت
ابو محمد علی ابن الحسین و ابوجعفر الباقر و ابوعبدالله الصادق و حضرت
باقر باو فرمود بنشین در مسجد و فتوی بده مردم را بدرستیکه من دوست
دارم که ببینم در میان شیعیان ما مثل تو و وقتیکه خبر رحلتش
برای حضرت صادق آوردند فرمود والله لقد اوجع قلبی موت
ابان در سنه صد و چهل و یک از دنیا رفت اما فرزدق الملقب
بابی فراس اسم او همام بود در مروج الذهب است که اولاد و اقوام
بعض کمیت بن عمر را دید گفته فرزدق بود از هر حیث از اقران
خود ممتاز بود و در حال کبیر است عنوان طواف عبد الملک که در حرم
راه نمیدادند استلام نماید شیعیان حضرت را که چنانچه میکردند که
استلام فرماید یکنفر شامی گفت بعبدالملک که این جوان کیست او
گفت من نمیشناسم فرزدق حاضر بود گفت من میشناسم که مالا بعد
قصیده میمیه انشا کرد هذا الذی تعرف البطحاء وطأته الی
و وقتیکه فرزدق از دنیا رفت شعرا و ارباب که بد میکردند مثل جریر و غیره
جریر بعد از فرزدق چند روز ماند و از دنیا رفت خود جریر ... که فرزدق
است منهم بادعی شوم گفتند فرزدق تو را هجو میکرد گفت چرا گریه نکنم
من والله ما تساب رجلان ولا تناطح کبشان

بتحقیق مجلسی از اربعین اولا در ورود اهل بیت بکوفه و تحقیق که چهاردهم
محرم وارد کوفه شدند پس بعد از چند روز که سرهای شهدا را در قبائل کوفه
سیر دادند و تنظیم مملکت از یزید نوشت از یزید تکلیف خواست درباب
اسرای آل محمد سلام الله علیهم جواب آمد اسرا را با سرها روانه کن شام
نقصی مقرر باید یکماه طول کشیده فاصله بودن سفر باید اقلا بیست روز
کشیده دیگر یکماه نیز طول کشیده که اهل بیت تا شام رسیده اند و بازگشتن
بودن سفر باید از روایات معلوم میشود یکماه اهل بیت بوده در جای منزل
بوده که از سرها ذکرها حفظ میکرد و بعد از پشیمان شده یزید لامحاله یک
هفته با جازه یزید مشغول عزاداری بوده اند و یکماه نیز طول میکشد مسافت
مراجعه ایشان در راه طول کشیده چگونه ممکن است با این حال که اربعین اول
اهل بیت بکربلا آمده باشند چرا که روزهای سه ماه طول میکشد تا بیابان
احدی از اجلاء این فن مثل ارشاد و تاریخ طبری و تاریخ کامل
از عراق اسمی برده اند که مراجعت بعراق و کربلا آمده باشند و در کامل
بهائی است که اهل بیت روز چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول وارد شام
شدند دیگر توقف ایشان در شام معلوم نیست چند روز بوده
و کامل است گویند بهم نیامد بعد از گردش شام رفتند و آمد مدینه که بخانه
صفر روزها و بعد از ده ساعت بوده نیز شب در روز مساوی بوده
دهم ربیع صفر را حساب کردیم زمانیکه اهل بیت در شام بوده اند فصل
پائیز بوده که شبها سرد بوده در روز گرم بوده معلوم میشود توقف ایشان
در شام طول کشیده که کذلک در کوفه و بعضی بوده و لو بعضی از منازل
و منازل طی هم رفته باشند باز سفر باید ممکن است ما از این روایت
استفاده کنیم که اهل بیت زیاده از چند روز در شام در حبس
محبوس بوده اند ولکن در خصوص رأس مبارک حضرت در کامل بهائی
و نفس المهموم از کفعمی و از شیخ بهائی و از محدث کاشانی در کتاب
که اول ماه صفر سر مبارک را وارد شام نزد یزید بردند پس
ممکن است بگوئیم سر مبارک را بخصوصه زودتر برده اند از برای جایزه
انتهی کلام اعلی الله مقامه

وجناب حاج میرزا یحیی قمی در کتاب اربعین خود به حدیث بیست و سوم
در صفحه ۲۵ در این باب تحقیق فرموده و محقق مرحوم نوری رحمه الله
در لؤلؤ و مرجان تکذیب فرموده و از العجب اول الاربعین [illegible]
تقریب فرموده الیه راجعون و حدیث آمدن جابر بکربلا را
با عطیه عوفی آنچنانکه نقل میکنند که عماد الدین طبری شیخ ابو القاسم
که از تلامذه ابو علی پسر شیخ طوسی است در کتاب بشارة المصطفی
روایت کرده است از اعمش که از بزرگان محدثین است و او از
عطیة ابن سعد ابن جنادة عوفی کوفی که او نیز از رجال معروف
امامیه است روایت کرده است که من با جابر بیرون آمدیم بقصد
زیارت سید الشهداء و که رسیدیم جابر غسل کرد و خود را
مثل حجاج با جامه پوشانید و سعد خود را خوشبو کرد چون
نابینا شده بود عطیه گوید دستش را گرفتم آوردم که از رسیدم بالای
قبر امام افتاد بیهوش شد آب پاشیدیم بهوش آمد [illegible]
[illegible] کرد چگونه جواب [illegible] آنکه چند
مهمان مرده من [illegible] ای شهیدان سلام کرد گفت الحمد لله [illegible]
ما با شما شریک هستیم عطیه گفت چگونه شریک شدیم که ما نبودیم
شمشیر نزدیم فرمود خودم از پیغمبر شنیدم من احب عمل قوم حشر معهم
و از این خبر معلوم میشود که جابر کربلا ملاقات نکرده [illegible]
و از عطیه [illegible] اطلاع [illegible] خبر ندهد [illegible] زیارات
زیارت [illegible] بیان نماید

مختصر از تو

مختصر از تواریخ جنابه از تاریخ طبری و کامل ابن اثیر استفاده میشود که بعد
شهادت ابی عبد الله الحسین علیه السلام شیعیان کوفه جمع شدند خانه
سلیمان ابن صرد خزاعی که شیخ و رئیس شیعیان بود در کوفه و درک
صحبت پیغمبر نموده بود و چند نفر از رؤسای شیعه مثل مسیب ابن
نجبه که از اصحاب خیار امیر المؤمنین بود و رفاعة ابن شداد بجلی
عبد الله ابن سعد ابن نفیل ازدی و عبد الله ابن وال تمیمی اظهار
پشیمانی و گریه آغاز کردند که چرا ما امام حسین علیه السلام را طلبیدیم کسی
یاری نکردیم پس همگی عزم جزم کردند که خروج کرده طلب خون امام
از قتله بنمایند و در ریاست شیعه را واگذار بسلیمان نمودند و او
کاغذی نوشت بمدائن بسعد بن حذیفه یمانی دعوت نمود او را
و سایر شیعیان در مدائن را بطلب خون امام همه اجابت کردند
و یک کاغذ هم به بصره نوشت ایشان را نیز بمساعدت خواند و
آنها هم بمساعدت اجابت کردند همه مشغول تدارک اسلحه و غیره
شدند و شیعیان دسته دسته می‌آمدند با سلیمان بیعت میکردند
تا در چهاردهم ربیع الاول سنه شصت و چهار یزید بدرک رفت
[illegible] حکومت کوفه و عراق را بگذارد عمر ابن حریث مخزومی
نمود در وقت شام اصحاب سلیمان آمدند که اذن بده ما
[illegible] بعمرو ابن حریث و از قتله انتقام بکشیم سلیمان فرمود که
عجله در کار نکنید قتله امام حالیا از بزرگان و اشراف در اطراف
هستند و فعلا این عده [illegible] ما را [illegible] اعلان
نموده اطراف بفرستید دعوت کنند مردم را بطلب خون
امام و مختار ابن عبیده هم بعد از [illegible] از زندان [illegible]
وارد کوفه شد و جمعی از شیعیان هم که در حبس ابن زیاد بودند
[illegible] بشام رود [illegible] مرخص کرده بود [illegible]
[illegible] اظهار ندامت [illegible] ملامت میکردند که چرا یاری

یاری کردیم امام خود را و عبدالله زبیر هم در مکه که دعوی خلافت داشت
شهادت امام حسین را از او بهانه شد که ای وای بر یزید ملعون که او
بر منبر برگشت عیالش را اسیر کرد و امر بند دکان فرزند رسول الله
خلافتم کم کردم یاور کردیدند با زبیر بیعت کرد و اصل شد کار او
بالا گرفت اطراف حجاز را تصرف کرد و عبدالله ابن زبیر
انصاری را بحکومت کوفه فرستاد و عمر والی حریث را بیرون
کرده در جای او نشست و مختار سلیمان را ترغیب بخروج
مینمود و سلیمان بقصد تعلل عذر بود پس مختار را از او مأیوس
و مایوس شده آمد بخانه خود مردم را دعوت که سلیمان پیر مرد
خرفت شده و بصیرتی از جنگ ندارد و من از جانب محمد
حنفیه که مهدی این امت است آمده ام و کاغذی هم از محمد حنفیه
اظهار نمود که نوشته بود ای مختار تو از طرف ما بکوفه رو و شیعیان
ما را ترغیب بخروج نما در طلب خون ابی عبدالله و مردم را از گرد
سلیمان پراکنده میکرد و بسوی خود دعوت مینمود مردم گفتند که
سلیمان نزار شد بهتر است از مختار مثل عمر سعد و شبث ابن ربعی
گفتند مختار را بگیرید حبس کنند حمله کردند حبس کردند پس بگیرند
چهار هزار از توابین حرکت کرده به نخیله و از آنجا حرکت بسوی
کوفه نمودند که در مسجد کوفه فریاد کنند یا آل ثارات الحسین
و رای سلیمان این بود اول بروند شام ابن زیاد که راس قتله
همه بود بکشند و رای دیگران این بود که اول قتله در
کوفه را گرفته بکشند که بیشتر قتله در کوفه هستند آخر الامر
روانه شام شدند و از آن طرف مروان حکم بدرک رفته
بود و مردم بعبد الملک بیعت کرده بودند ابن زیاد با سی هزار از مردم
شام تدارک دیده آمد بعین الورده منزلی بود که هر دو لشکر
یکدیگر را در آنجا ملاقات کردند بیست و دوم جمادی الاولی سنه
شصت پنج بود که شروع بمقاتله شد قبل از شروع
نمود در اول کشته شوم امیر شما مسیب ابن نجبه است و اگر او
کشته شد

کشته شد امارت با عبدالله ابن سعد ابن نفیل است اگر او کشته شد
با عبدالله ابن وال است بعد از او با رفاعة ابن شداد که سه نفر
از هر طرف صف آرائی شد حصین ابن نمیر در قلب لشکر شام
بود و سلیمان در قلب لشکر عراق بود حصین سلیمان را خواست
در کوفه گفت مروان رفت مردم بعبد الملک بیعت کردند و امر
سلطنت باو مستقر شد چنانکه امر حجاز بعبدالله زبیر مستقر شد شما
بیعت خود را بکسی نه بینید بر گردید بکوفه سلیمان فرمود فرمان
دیگری از شما را بگیرند تسلیم ما نمایند و بیعت عبد الملک را از گردن
بردارید ما با اتفاق کنیم که امر را بیعت اهل بیت پیغمبر بگذاریم
ما تیم بپرده طرف سخن یکدیگر قبول نکردند تقریبا دوازده روز
لشکر سلیمان استقامت کردند بسیاری از لشکر شام را کشتند تا
حصین امر کرد محاصره کنند و تیرباران نمایند تیری آمد بجنگ عقب
سلیمان افتاد شهید شد بزرگان تیر عقب قدم هیچ نهاد و یک یک
کشته شدند رفاعة و یکسی نمانده در هوشنگ خود جمعی
سوار گرد آمد کوفه مختار را از زندان رها کرد از او تسلیت نوشت و
رسولان در حسینیه فرستادند شام نزد عبد الملک و از جمله
سلیمان بنابر تقریر صاحب قمقام نود و سه سال که عمر نشسته بود

اگرچه در کتاب مسیب که بعضی رحمة الله علیهم در کتب
مختارنامه ابن نما مثل مسیب نامه است مفصلاً مرحوم الدرجه العلیه
ولکن این مختصر در شمه از حالات جناب مختار است و در جلد عاشر
بحار ابن ابی عبیده ثقفی لقبش کیسان ظاهرا کیس بمعنی
زیرک عاقل بوده است و حضرت امیر (ع) در طفولیت دست بسرش کشید
فرمود انت کیّس و تولدش در عام الهجرة بود و پدرش ابوعبیده
از بزرگان بود در زمان عمر سپهسالار لشکر اسلام بود و خواهر
مختار صفیه زوجه عبدالله بن عمر خطاب بود در تاریخ طبری است
که بعد از قتل سیدالشهدا ابن زیاد مختار را حاضر کرد گفت تو بودی
میخواستی مسلم را یاری کنی چوب خود را زد بصورت مختار
شکست و یک چشم او را هم معیوب کرد پس حبس کرد او را
مختار بعد از آنکه کاغذ نوشت بجهت عبدالله عمر شوهر خواهر
و خواهرش که شفاعت کرده و یاری کرد پس عبدالله نوشت برای یزید
که التماس مختار را نموده لکن ابن زیاد رها کرد بشرط اینکه زیاده از سه
روز در کوفه نماند مختار رفت مکه بود تا یزید بدرک رفت و
کار عبدالله زبیر در حجاز بالا گرفت عبدالله بن یزید انصاری را
کوفه نمود پس مختار آمد کوفه چون مختار از خروج متهم بود
حرمله عبدالله بن یزید او را گرفت و حبس کرد و عبدالله زبیر
حاکم کوفه را عزل کرد و عبدالله مطیع را نصب کرد تا عبدالله بن
عمر خطاب بواسطه نامه مختار از زندان نوشت بعبدالله مطیع که
مختار را رها نما او هم رها کرد مختار رفت خانه کم کم شیعه
دور او جمع شدند منافقین بعبدالله مطیع گفتند اگر میخواهی
آسوده حکومت نمائی مختار را حبس کن عبدالله مطیع فرستاد
او را حاضر نماید تمارض نمود رفتند گفتند مریض است بعد
جناب مختار بیاران گفت وقت است خروج کنیم چون
پسر سعد را طلب نمائیم در این بین عبدالرحمن بن شریح وارد
کوفه شد بزرگان کوفه را دید گفت شنیدم مختار میخواهد
خروج کند

خروج کند و میگوید جناب محمد حنفیه مرا مامور باین امر نموده محمد هم
روانه میکند یا دروغ خوب است برویم مدینه از خودش سوال
کنیم اگر امر کرد اطاعت والا دوری نمائیم همگی برای تحقیق مطلب به مدینه
آمدند مدینه لکن قبل از حرکت بمختار گفتند چند روز بما مهلت بده
تا ما هم مسلح بوده کاملا فراهم نمائیم پس بزرگان شیعه رفتند
خدمت محمد حنفیه مطلب را اظهار داشتند فرمود قرابت امام زادگان
من هم ابن الحسین را خبر بدهیم برویم خدمتش آمدند بعضی حضرت سجاد
حضرت فرمود یا عم لو ان عبدا زنجیا تعصب لنا اهل البیت
لوجب على الناس موازرته وقد ولیتک یا عم فی هذا
الامر فاصنع ما شئت پس جناب محمد فرمود الحمد لله
دارم که خدا داد ما را از دشمنان ما بستاند و خبر بجهت
مختار نوشت فرستاد و در نامه بجناب ابراهیم مالک اشتر
هم سفارش کرده بود که باید همراهی کنی با مختار پس
بکوفه نمودند از نزد ایشان و بمردم خبر دادند فرمان
امام و محمد جمعیت زیاد دور او را گرفتند امرش قوت گرفت
بعضی گفتند اگر جناب ابراهیم همراه شود ما را بسیار خوب بود چون
خودش شجاع پسر مالک اشتر صاحب قبیله و عشیره کثیر است
با ما خواهد بود مختار گفت چند نفر بروید او را دعوت نمائید
اگر قبول کرد ما خود منزلش میرویم آمدند اظهار کردند ابراهیم
گفت اگر امارت را بمن واگذارید حاضرم که امر ولایت
با من باشد حرفی ندارم حضرات سکوت کردند رجوع کردند
آمدند نزد مختار و مختار خودش با جمعی آمدند خانه ابراهیم
مختار آن نامه محمد حنفیه را داد بابراهیم چون نامه را خواند
در همان مجلس با مختار بیعت کرد و بلشکر خود پیغام داد که تمام
باید بیعت نمایند پس قرار شد در شب پنجشنبه چهاردهم

چهاردهم ربیع الاول خروج نمایند در سنه ست و ستین هجری بود
ظاهر شد که شب چهارشنبه خروج کردند

پس عبدالله مطیع که والی کوفه بود شبث ابن ربعی را با سه هزار نفر
و راشد ابن ایاس را با چهار هزار کس روانه کرد که از دو طرف
بمختار حمله نمایند و حجاب مختار ابراهیم را با ششصد نفر
بمقابله روانه شد و سوار و نعیم ابن هبیره را با سعید و
ششصد نفر بقتال شبث ابن ربعی فرستاد لشکر ابراهیم با
لشکر روانه شد مشغول جنگ شدند جمع کثیر از لشکر روانه
کشته شد و خود [illegible] لشکر حمیه ابن [illegible] کشته شد اما
اصحاب نعیم ابن هبیره بعد از غالب شدن مغلوب شدند
و نعیم هم کشته شد پس حجاب ابراهیم حمله کرد با شاه یعنی
با اصحاب شبث ابن ربعی را فرار دادند در خانهای کوفه
پنهان شدند عبدالله مطیع عمر ابن حجاج را با دو هزار نفر
و شمر ابن ذی الجوشن

و شمر ابن ذی الجوشن را با دو هزار نفر بدفع ابراهیم فرستاد و خود نیز
با جمع کثیر بیرون آمده در کناسه کوفه حجاب ابراهیم نیز حمله کرده
جمعیت او را پراکنده نمود تا آنکه مطیع با جمعی از اشراف غیر از
عمرو ابن حریث در قصر متحصن شدند ابراهیم سه روز ایشان را
محاصره کرد کار بر ایشان تنگ شد امان خواستند ابراهیم امان داد
از قصر بیرون آمدند رفتند مختار با کمال اقتدار وارد دار الاماره
شد نشست بزرگان قبایل در خدمتش حاضر شدند تبریک
امارت او گفتند و با مختار بیعت کردند ولی مطیع با جمعی از
اشراف شبانه روانه بصره شدند و مختار مشغول شد بتعیین
نمودن حکام در بلاد و عبدالرحمن ابن سعید را بدیار موصل فرستاد
که قبلا محمد ابن اشعث از جانب عبدالله زبیر آنجا حکومت داشت
محمد اشعث آمد کوفه با مختار بیعت نمود و در این حین خبر دادند
که ابن زیاد وارد موصل شد مختار یزید ابن انس اسدی را با سه
هزار نفر بجنگ او فرستاد ابن زیاد هم ربیعه ابن مخارق غنوی را
با سه هزار و عبدالله ابن حمله خثعمی را با سه هزار نفر بجنگ
یزید ابن انس روانه کرد در روز عرفه سنه ست و ستین هجری جنگ عظیمی
واقع شد تا آنکه سپاه ابن زیاد منهزم شدند و ربیعه ابن
مخارق کشته شد ابن زیاد با جمعی از لشکر با [illegible] رو به شام
فرار کردند و لشکر مختار بکوفه رفتند در این حال مطیع در
شبث ابن ربعی با بعضی خود جمع شدند از هر طرف فتنه کنند
زیرا از مختار بد دیدند و خبر ایشان آن شد که با مختار حرب کنند
جنگ نمایند مختار آگاه شد از دار الاماره بر آمده حجاب ابراهیم
با با بعضی [illegible] مختار [illegible] فرستاد که حمله کنند و از اطراف فتنه کردند

مثل شمر و عمر سعد و محمد اشعث و شبث ابن ربعی و عبدالله ابن مطیع
جمع شدند آتش حرب شعله زد و عاقبت غلبه کرد الا بدست مختار
ابراهیم و مختار کشته شدند عمر سعد و حصین [illegible] و خولی و
عمرو [illegible] حجاج و حکیم ابن طفیل و مرة ابن منقذ و سنان ابن انس و
[illegible] کامل و بجدل ابن سلیم حالات ایشان در کتب [illegible] ضبط
است تمام در سنه شصت و شش [illegible] واقع شد بین مختار و ابراهیم
با هفت هزار [illegible] و با [illegible] هزار [illegible] از شام
از جانب موصل [illegible] روانه [illegible] ابراهیم با [illegible] هزار
روانه موصل شد جنگ [illegible] واقع [illegible] قتیله
شکست داد [illegible] ابن زیاد [illegible] ابراهیم
فریاد زد الا یا شعار الحق یا ال ثارات الحسین [illegible]
[illegible] مختار [illegible] جانب [illegible]
رد جنگ [illegible] شد [illegible] شعبت [illegible]
جانب ابراهیم فریاد زد ای مردم [illegible]
[illegible] امام
[illegible] شد [illegible] آمد [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible] واقع شد [illegible]
[illegible] و عدد مقتولان [illegible] هزار نفر بودند [illegible]
پس [illegible]
[illegible]
و حصین ابن نمیر و جمع دیگر [illegible]
[illegible] در کوفه [illegible] شد [illegible]
[illegible] افتاد [illegible]
[illegible] آمد [illegible] ابن زیاد [illegible]
[illegible]

بیرون می آمد مختار [illegible] بالای [illegible]
[illegible] از [illegible] مظلوم [illegible]
[illegible] مکه نزد محمد حنفیه [illegible] و جناب [illegible]
[illegible] خدمت امام [illegible] سجده [illegible]
الحمد لله الذی ادرک لی ثاری من عدوی و جزاه الله [illegible]
خیرا

اما وقایع این سالها در سنهٔ شصت و یک ام سلمه و میمونه زوجهای
پیغمبر از دنیا رفتند در سنهٔ شصت و محمد بن علی بن عبد الله بن عباس
پدر سفاح و منصور بقول ابن اثیر متولد شد و در این سال بریده
ابن حصیب اسلمی که از بزرگان اصحاب پیغمبر بود در مرو از دنیا
رفت نوشته اند مرقدش در مرو زیارتگاه مخصوص است و در سنهٔ
در این سال عبد الله زبیر نامه نوشت بیزید بن معاویه شکایت از ظلم
مدینه ولید بن عتبة بن ابی سفیان یزید او را معزول کرد و پسر
عم دیگر خود را عثمان بن محمد بن ابی سفیان را والی مدینه کرد این
داد جوانی بود مغرور و بی تجربه و مردم او را تحویل نکردند جمعی از
اشراف مدینه که در میان ایشان بود عبد الله بن حنظلهٔ غسیل الملائکه
و منذر بن زبیر وارد شدند بر یزید و یزید انعام و خلعت و احترام کرد
و جایزه زیاد داد چون مراجعت کردند بمدینه شروع کردند بیزید
سب کردن گفتند ما از نزد کسی آمده ایم که دین ندارد شراب
میخورد و سگ بازی میکند شاهد باشید ما یزید را از خلافت
خلع کردیم پس با عبد الله حنظله بیعت کردند و عامل یزید را که
که عثمان ابن محمد بن ابی سفیان بود با جمعی از بنی امیه و حشم
ایشان که قریب هزار نفر بودند در خانه مروان بن حکم محبوس
کردند و محصورین کاغذ نوشتند برای یزید که ما محصوریم خیال
غوثاه یا غوثاه کاغذ را دادند بعبد الملک بن مروان او آورد
در ثنیة الوداع داد بحبیب بن کره گفت باید دوازده روزه
بروی بشام و دوازده روزه برگردی شب شنبه چهارم در این
مکان من منتظر توام قاصد آمد کاغذ را داد در حالتیکه یزید
پاهایش در میان طشت آب گذارده بود بواسطه مرض نقرس
یزید کاغذ را خواند و گفت مسلم بن عقبه را حاضر کرد و با وجه

با دوازده هزار نفر فرستاد به مدینه حصین ابن نمیر سکونی را هم ملحق خود
قرار داده سه روز اهل مدینه را مهلت بده اگر اجابت نکردند
با ایشان مقاتله کن چون ظفر یافتی سه روز اهل مدینه را بر
لشکر مباح کن از دواب و کلیه منقولات مگر سید الساجدین علی بن الحسین
الله متعرض مشو که در فتنه دخل نکرده [illegible] مسلم ابن عقبه که با [illegible]
مدینه رسید غوغای عظیم شد بنی امیه را سخت محاصره نمودند که ما
دولت از شما برنمیداریم یا با ما [illegible] بکشیم یا با ما قسم یاد کنید
با مردم همراهی شما نکنید بنی امیه عهد و قسم را محکم نمودند و [illegible]
رها نمودند [illegible] مسلم ابن عقبه عمرو ابن عثمان طلبید از حال
اهل مدینه پرسید گفت ما با اهل مدینه قسم خورده ایم که با شما همراهی
نکنیم مسلم او را از نزد خود بیرون کرد و گفت اگر پسر عثمان نبودی
تو را میکشتم سایرین هم میگفتند که با نقض عهد نمیکنیم ولی
عبدالملک داخل در معاهده نشد [illegible] سؤال کن پس مسلم او را
طلبید از او دستور العمل خواست او گفت چون نزدیک مدینه
رسیدی لشکر را در نخلستان فرود آر که از نخلها [illegible]
دار طرف حره که نام موضعی است در مدینه وارد شو که طرف مشرق
مدینه است و [illegible] که [illegible] باشد که ما [illegible]
آفتاب پشت سر لشکر تو باشد و روی اهل مدینه [illegible]
و [illegible] را [illegible] کنند و [illegible]
مسلم پیغام داد [illegible] عبدالله مطیع عدوی و عبدالله ابن حنظله که
رئیس بودند که بیایند [illegible] و [illegible]
کنند [illegible] قبول [illegible] و جمع عبدالله زبیر [illegible]
قبول نکردند عاقبت جنگ شد اهل مدینه [illegible]
دادند لکن [illegible] مسلم [illegible] لشکر شام [illegible]
در [illegible] لشکر شام [illegible] آمد [illegible]
[illegible] عبدالله حنظله با [illegible] پسرانش [illegible]

عبدالرحمن

عبدالرحمن عوف و فضل ابن عباس ابن ربیعة ابن حارث ابن عبد المطلب
و حمزة ابن عبدالله ابن نوفل ابن حارث ابن عبد المطلب و عباس ابن
عتبة ابن ابی لهب محمد ابن [illegible] ابن قیس [illegible] برادر مادری عبدالله حنظله
چهار هزار تن از [illegible] انصار کشته شدند که خون مثل جوی
در کوچهها جاری بود آنوقت اذن داد سه روز غارت کردند
ولکن در تاریخ خلفا سیوطی گوید مقتولین در وقعه حره از انصار
و قریش سیصد و شصت نفر بودند و [illegible] فیها الف [illegible]
انا لله و انا الیه راجعون و مقتولین از زنان و اطفال [illegible]
غالب مقتولین از ضعفا و فقراء اهل مدینه بودند هر که [illegible]
فرار کرد ابوسعید خدری در کوه در غاری پنهان شد منادی
مسلم ندا در داد هر که با یزید بیعت کرد در امان است والا کشته [illegible]
بعضی [illegible] بیعت نکردند کشته شدند و عمرو ابن عثمان
ابن عفان را [illegible] تمام موی سر و ریش او را کند شفاعت
عبدالملک از خونش گذشت و حضرت زین العابدین [illegible]
شد [illegible] مسلم را مسرف خواندند [illegible]
[illegible] کامل ابن اثیر است [illegible] ذی حجه سنه
[illegible] بوده [illegible]

و در سنه شصت و چهار ربیع بن خثیم کوفی که از زهاد ثمانیه بود
در خراسان از دنیا رفت در سنه شصت و چهار مسلم بن عقبه
به لشکر الحصین بن نمیر روانه شد برای خرابی مکه و گرفتن عبدالله زبیر
بین راه آثار مرگ در خود دید حصین بن نمیر را جانشین خود
نمود و مرد و او هلاک شد در سلخ محرم سنه [illegible] مکه
حصین منجنیق بالای کوه ابوقبیس برد و هم منجنیق ها در اطراف
مکه نصب کرد برای خرابی مکه در این وقت کسانی که در واقعه حره از
مدینه فرار کرده بودند رسیدند به عبدالله زبیر گرویدند با او
همراه از مکه بیرون رفتند تا بعضی عبدالله زبیر به جمعه مشغول جنگ
شدند طول کشید تا سیوم ماه ربیع الاول اصحاب عبدالله
کشته شدند من جمله مصعب بن عبدالرحمن بن عوف و اصحاب
حصین آتش و سنگ میزدند حرم که عبدالله پناه برده بود
در تاریخ خلفاء پرده کعبه سوخت آتش رسید به سقف خانه و در
خانه و آن وقت چنانکه در فتنه [illegible] آورده بود در
سقف خانه کعبه جای داده بود تمام سوخت در این کار عبدالله
زبیر و مختار و جمعی بنا نهاده در خانه بودند و در این باریدن
سنگها اغلب خانه های مکه خراب شد و خلق کثیر کشته شدند
[illegible] عبدالله در محاصره بود تا غره ربیع الآخر که خبر مرگ یزید
بایشان رسید چنانچه در تاریخ طبری است در چهاردهم ربیع الاول
یزید به درک رفته بود در سنه شصت و چهار در عقد الفرید است
که در مکه حجره عبدالله زبیر در یک طرف مسجد نشسته بود که تیر
منجنیق به زبیر افتاد زمین برداشت دید نوشته یزید در ۱۴
ربیع الاول وفات شد عبدالله صدا زد یا اهل شام [illegible]
[illegible] طاغیتکم [illegible] قبول کردند تا خبر
بحصین شد و در خواست با ابن زبیر بیعت کند به شرط اینکه
عبدالله [illegible]

عبدالله زبیر برود به شام ابن زبیر قبول نکرد و در این وقت ابن زبیر
روشنائی دید و کبوتران حرم آمدند آن روشنائی عبدالله [illegible]
ابن نمیر اسب خود به کبوتران [illegible] مبارک است کبوتر حرم الله [illegible]
ابن زبیر گفت دارند خود حرم را خراب میکنند کبوتر آن [illegible]
[illegible] حرم را خراب میکنید مسلمانان متحصن در حرم [illegible]
میکنند پس ابن زبیر با اصحاب [illegible] شام در شام معاویه
ابن یزید چهل روز یا سه ماه خلافت کرد بعد از آن استعفا داد
مروان حکم در جای او نشست و خلافت داشت با عبدالله زبیر
بیعت نماید لیکن زیاد از عراق آمد و او را دید از خلافت مروان [illegible]
آگاه شد او را پشیمان کرد که تو کبیر قریش هستی بهتر است با
عبدالله زبیر بیعت نمائی چون تو از مروان [illegible]
بود در زوجه مروان بنا بر تاریخ [illegible] مادر خالد
زید بن معاویه بود که اول زوجه یزید بود و مادر خالد بود
با زوجه [illegible] گفت خلافت [illegible] عبدالله
اولست [illegible] گفت [illegible] قطعه [illegible] الکاس
مشهور [illegible] در سنه شصت و پنج [illegible]
در زمان سلطان مصر [illegible] و در سنه شصت و
مروان رفت عبدالملک پسرش جانشین شد و در این
مختار را هم از قتله حسین ع باقی نگذاشت [illegible]
عبدالله زبیر جناب محمد حنفیه را با تابعین او که [illegible]
گرفته بود از بزرگان مکه کوفه در زمزم حبس کرده بود که
با من بیعت کنید و الا [illegible] محمد حنفیه [illegible]
[illegible] مختار لشکر زیادی [illegible] عبدالله
جدلی روانه کرد وارد مسجدالحرام شدند در وقتی که [illegible]
فراهم کرده بود [illegible] فرار کردند یا آل ثارات

[illegible]

سنه شصت و یک

در مصباح نسخ است که زید بن علی در نیمه ربیع الاول سنه
هدرک و اظهار شد و هم در این سنه ابراهیم بن عباس از
دنیا رفت و خوب آدمی بود در نظر عابد و عالم کبیر بود
حضرت امیر را حقیقی تفرین کرد و اله کتاب شهادت ترک و هم
غدر بود ذکور شد در سنه شصت و یک از ... [illegible]
ابن زبیر با جمعی از اهل شام جهت ولای ابراهیم بن مالک اشتر
هدرک و اظهار شدند و در این سال عبد الله زبیر حارث بن
ابی ربیعه را از حکومت بصره عزل نمود و برادر خود مصعب بن
زبیر را در جای او قرار داد پس امر کرده شدند جمعی مثل محمد
اشعث و شبث ابن ربعی آمده بصره از دست مختار تظلم کردند
که مختار عبید و غلامان ما را بر ما مسلط کرده و اموال ما را
و پس ابن مصعب را تحریص کردند که با مختار جنگ نماید مصعب
با جمع کثیری حرکت کرده بر کوفه مختار دست حکم کرد و اینها مثله
رفته بودند از کوفه شکایت نزد مصعب ما نهاب ...
خراب کردند اموال ... غارت کردند و ابراهیم ابن
مالک هم در موصل بود مردم کوفه از اصحاب مختار جمعی
که مصعب ... و ابراهیم ... مختار ...
شده و مختار خطبه خواند مردم را تشجیع نمود ...
مصعب از طرف دیگر عبد الرحمن که از ...
معروف در کوفه بود ... شهادت امام حسین ...
او را طلبید که کجا بود ... که مریض بودی ...
از ... سوار شد رفت بساحل الفرات ...
... عبد الله ... رفت ...
در واقع قطاع طریق بود ... از سلطان ...
مقدار ... محمد ...
این ... عبد الله ...

با جمعی در

با جمعی در ب زندان ... رو به خود ... بازار ...
که در ان حبس بودند بیرون آورد با مصعب ابن زبیر همراه
نمود با مختار کشته شد و بعضی گفتند با مختار حرب کرد و
با ابراهیم رفت موصل جنگ ... را آنجا هم ... کرد و
جنگ نکرد بعد با شهید ... آنجا رسید ... در
البال انبار بود غارت کرد خبر به مختار رسید ... اولاد در
کوفه خراب کرد اموالش را غارت ... جنگ کرد
پس عبید الله ... برادر ... با مختار جنگ کرد تا
آنکه مختار کشته شد ... مصعب جنگ ... اولاد
... آب فرات غرق شد ...
عباس ابن عبد المطلب ... در ... دنیا
رفت و ... و هم ... ابن حاتم طائی ...
در سنه ... عمر بن عبد العزیز ... دنیا رفت
اما در سنه ... عبد الملک ... عراق کرد
که مصعب ابن زبیر ... بلاد ...
در وقت مصعب در بصره بود ... کوفه ... ابراهیم
ابن مالک ... موصل ... طلبید و
او را ... قرار داد پس ... مسکن ...
لشکرگاه قرار داد و خود مصعب هم با لشکر ... و
عبد الملک هم ... محمد آمدند در ... لشکرگاه
مصعب ... عبد الملک رؤسای عراق ...
از روی خوف و طمع ... خود طلبید ...
نفاق ... بعبد الملک ملحق شدند ... ابراهیم
فوت کرد ... عبد الملک ...
... ابراهیم کشته شد ...
شد ... اصحاب ابراهیم ... پراکنده شدند مع

مع ذلک از اهل مکه مقاومت کرد تا کشته شد سر مصعب را نزد
عبد الملک و [illegible] بعد لشکر شام حرکت
کرده حمله کردند با اصحاب مصعب تا مصعب [illegible] کشته شد
سر او را بردند نزد عبد الملک و او سجده شکر ادا [illegible]
[illegible] مصعب [illegible] سکینه بنت الحسین [illegible]
امان دادند قبول نکرد گفت [illegible] امام [illegible]
شوم

[illegible]

و در سنه هفتاد و دو عبد الملک حجاج ابن یوسف ثقفی را با لشکر [illegible]
[illegible] برای قتل عبد الله زبیر پس حجاج و لشکرش آمدند تا طائف
و لشکرش به عرفات رفتند عبد الله زبیر هم [illegible]
عرفات جنگ در گرفت و همه روزه لشکر عبد الله مغلوب [illegible]
و عبد الله در [illegible] منی و عرفات رفت در مکه قربانی کرد و
[illegible] حجاج [illegible] احرام [illegible] در ماه ذیقعده وارد [illegible]
طواف [illegible] عبد الله و حجاج [illegible]
[illegible] عبد الملک [illegible] از لشکر [illegible] رسانید [illegible] مکه [illegible]
[illegible] عبد الملک [illegible]
[illegible] سنه هفتاد و سه [illegible] در مکه حجاج [illegible]
حجاج [illegible] منجنیق [illegible] بالای کوه ابو قبیس و کوه [illegible]
نصب کرد مکه را سنگ باران کرد مردم از دور عبد الله [illegible]
شدند حجاج [illegible] عبد الله تا صبح خواب [illegible]
صبح [illegible] حمله کرد [illegible] شام [illegible]
حجاج [illegible] شد [illegible] مردم [illegible]
حمله کردند [illegible] عبد الله [illegible] کشتند [illegible] عبد الله [illegible]
شکست [illegible] شدند مردم شام [illegible]
حمله شدید کردند [illegible] کشتند [illegible]
الملک فرستاد و بدن عبد الله را [illegible] منکوسا بردار [illegible]
[illegible]
[illegible]
در [illegible] الاخر سنه هفتاد و سه بود [illegible]
[illegible]
متولد شد [illegible] عبد الله زبیر [illegible]
از دنیا رفت [illegible] عبد الله زبیر [illegible]
[illegible] ذی النطاقین [illegible]
[illegible] عبد الله زبیر [illegible]

در دهور الملوک است که عثمان ابن عفان در یوم الدار عبدالله زبیر را
خلیفه خود قرار داد و این است که او ادعای خلافت میکرد بلکه بالاصحی
نبود که خلافت امیرالمؤمنین از او بود ولا طلحه با زبیر آمدند
آمدند خدمت مولی بطمع الاجاله حکومت که مأیوس شدند بیعت را شکستند
و آتش حرب در بصره افروختند در این سال که هفتاد و سه باشد
ابوسعید خدری که اسمش سعد بن مالک خزرجی بود از دنیا رفت و در
کتاب مرآة العقول از شهید ثانی نقل کرده که جابر ابن عبدالله انصاری
در سنه هفتاد و سه از دنیا رفت در سن نود و چهار سالگی در سال
هفتاد و چهار حجاج بنای کعبه را که عبدالله زبیر بنا نموده بود خراب
کرد مثل بنای اول درست کرد در سنه هفتاد و پنج هجری عبدالملک
حجاج ابن یوسف را از حکومت مدینه عزل نمود که بعد از کشته شدن
عبدالله زبیر حکومت مدینه را بحجاج داده بود ولی حجاج را والی عراق
کردانید و یحیی ابن حکم ابی العاص را در مدینه قرار داد
در سال هفتاد و هشت شریح ابن حارث قاضی در کوفه مرد در
سن صد و بیست سالگی در سنه هشتاد هجری عبدالله جعفر ابی طالب
از دنیا رفت در سن هفتاد و دو سالگی و زیاده هم گفته اند و در این
سال ابوحنیفه متولد شد و عبدالله جعفر آخر کسی است که پیغمبر را دیده
بود بعد از او کسی نبود که درک صحبت پیغمبر کرده باشد و در
این سال بقول جزری در کامل جناب محمد حنفیه از دنیا رفت در ماه
اول محرم بقولی در ماه ربیع الاول و والده ماجده اش خوله بنت جعفر
ابن قیس بوده جماعت کیسانیه بعد از حسین علیه السلام او را امام میدانند و میگویند
[illegible] در جبال رضوی از کوهستانات یمن که بکوهستان
[illegible] رفت و غایب شده زنده است تا در آخر الزمان
خروج کند و بعضی مختار را بعد حنفیه نقل نموده از رجالات [illegible]
هم اسمعیل حمیری را میشمارند که در اول از ایشان بود بعد از
برکات حضرت صادق بمذهب حقه [illegible] از دنیا رفت در سال
هشتاد و سه حجاج کمیل ابن زیاد را شهید کرد و حجاج شهر واسط را

در سنه ۸۴ محمد ابن مروان در ارمنستان جنگ نمود بسیاری
از کنیسه ها را سوزانید بدین جهت سنة الحریق خواندند
در سال هشتاد و پنج عبدالرحمن ابن محمد اشعث بعزم ریاست تمرد نمود
با حجاج جنگهای نمایان کرد آخر الامر در اطراف کابل کشته شد سر او را
برای حجاج فرستادند و در این سال محمد ابن مروان امر کرد شهر اردبیل
بنا کردند در سنه هشتاد و شش عبدالملک مروان در دمشق بدرک واصل شد
شصت سال از عمرش گذشته بود پسرش ولید بن عبدالملک در جای
پدر نشست در سنه هشتاد و هفت عبیدالله ابن عباس ابن عبد
المطلب در یمن از دنیا رفت و در این سال بسر ابن ارطاة
قاتل عبدالرحمن و قثم پسران عبدالله عباس بدرک واصل شد
و در این سال ولید عبدالملک بعمر ابن عبدالعزیز نوشت که حجرات ازواج
حضرت رسول را جزو مسجد نماید و از اطراف و نواحی آن نقد
ابتیاع کند و داخل مسجد کند که مسجد طولش دویست ذراع در دویست
ذراع بشود عمر ابن عبدالعزیز چنان کرد در سنه هشتاد و هشت
سهل ابن سعد ساعدی از دنیا رفت صد سال از عمرش گذشته بود
در سال هشتاد و نه بخارا و طالقان بدست مسلم ابن قتیبه والی
خراسان فتح شد و هم انس ابن مالک انصاری خادم پیغمبر از دنیا رفت
و در سن او اختلاف بسیار است در سال نود و دو [illegible] عبدالملک در
اراضی روم جنگ کرد شهر اندلس را گرفت و در این سنوات حجاج
جمعی از شیعیان امیرالمؤمنین را شهید نمود مثل کمیل ابن زیاد و قنبر
و سعید ابن جبیر در جلاء العیون از یافعی که از علمای عامه است نقل کرده
حجاج بعد از کشتن سعید ابن جبیر بیست روز بیشتر زنده نماند در کامل
جزری است حجاج در سنه نود و پنج بدرک واصل شد در سن پنجاه و چهار
مدت بیست سال والی عراق بود اخبث و ارذل و اشقی از او در
عالم دیده نشده در دنیا کمتر کسی بقدر او ظلم کرده در کتب احادیث و عامه
پر است

در کتاب وفیات الاعیان است که حجاج و پدرش معلم اطفال در طایف
بودند آنگاه خادم روح بن زنباع وزیر عبدالملک شد کفایتی از حجاج
دید که خود رئیس وزیر عبدالملک شد و شعبی حجاج را خلع میکرد
از ظلم کردن حجاج دیناری طلبید وزن و عیار او را ملاحظه کرد
داد شعبی گفت این دینار را بیرون بیار از جمیع صرافان بپرس
وزن و عیار او را شعبی آورد با ... صرافان هر یک سخنی گفتند
و حجاج گفت میخواهم با او نفروشند یکی گفت وزن کم است یکی گفت
عیارش ضعیف است آورد نزد حجاج سخنان صرافان را گفت حجاج
گفت ببرید فلان صراف شعبی آورد و آن صراف گفت در وزن
و عیار تمام است حجاج در عوض نبود ... سخن گفت از حجاج
آیا ظلم نمودار شده است صراف گفت من از دولت او ... ظلم
ظلم دیگران را از من دفع میکند آمد حجاج گفت حجاج گفت چون
امیر زمان ... ظلم کنند خداوند کسی را بگمارد که با ایشان ظلم نماید
و هر کس بدبکار ستم کند کسی هم با او ستم کند

در خبر معتبر است خداوند متعال اختیار کرد از بلدان چهار بلد را که قسم میخورد بانها
والتین والزیتون وطور سینین وهذا البلد الامین تین
مدینه است زیتون بیت المقدس است وطور سینین کوفه است و
بلد الامین مکه است در عقد الفرید است که در بیت المقدس ... سنگی
براق ... للعروج معتبر است و در مسجد بیت المقدس است باب داود
... وباب سلیمان ... وباب حطه که در قرآن است وقولوا حطة
وباب محمد وباب توبه وباب رحمة وابواب الاسباط وباب الخضر و
باب سکینه و در او است محراب مریم بنت عمران و محراب زکریا
الذی بشرته الملائکه بیحیی وهو قائم یصلی فی المحراب و محراب یعقوب
و کرسی سلیمان و در مسجد اقصی است محراب حضرت عیسی و موضع قدمهای
مبارکش و در وسط مسجد اقصی است قبة الصخره که بلندیش سنگ
... مسطح و بزرگ در فضاء قبه معلق ایستاده بود در لسان ... اسلام
گوید شب معراج چون حضرت ختمی مآب از مسجد اقصی خواست عروج فرماید صخره
هم عقب سر حضرت بلند شد حضرت ... و فرمود لها اسکنی پس معلق در وسط
هوا ماند تا حدود سنه پانصد هجری زنی حامله آمد از ترس سنگ ...
شد که سنگ در هوا معلق است از ترس وضع حمل نمود پس ... الدین ...
استون و پایه از سنگ بنا کردند و در زیر آن ... زدند که زنان و اطفال
نترسند اما ارض شام در بحار از قصص الانبیاء از حضرت باقر
روایت کرده که حضرت فرمود خوب زمین است زمین شام و مردم ...
بدش اهل شام قال الله تعالی ادخلوا الارض المقدسة التی کتب الله لکم
مراد شام است در روضات ابوبکر خوارزمی نقل کرده که گفت جنات
الدنیا اربعه غوطه دمشق و صغد سمرقند
و افضلها غوطه دمشق و از عجایب دمشق مسجد جامع اموی است که
ولید بن عبدالملک ساخت خراج هفت ساله مملکت را در آن
خرج کرد که ... نوشتند لک الولید لا ... ولا تصدق

و جمعی زیاده در یکطرف سمت جنوب دمشق است کما فرمایند و ادنیاها آن بوده
ذات قرار و معین و اکثر انبیا از بیت المقدس و شام مبعوث
شدند و اما قبور که در شام و در اطراف آن واقع شده از قبور
متبرکه منها مرقد منور مطهر زینب بنت امیر المؤمنین است که بیرون شام
و منها قبر منور سکینه بنت الحسین است و قبر مخدره ام کلثوم از [illegible]
زنان سلام الله علیها و منها مرقد منور مطهر راس الحسین است
منها قبر مطهر مخدره رقیه بنت الحسین است که در خرابه شام مدفونه
شد عالم جلیل شیخ محمد علی شامی که از جمله علما و محصلین نجف اشرف
است بحقیر فرمود که جد امی [illegible] سید ابراهیم دمشقی است
که نسبش منتهی میشود به سید مرتضی علم الهدی و سن شریفش زیاده از
نود بود بسیار شریف و محترم بود سه دختر داشت و اولاد ذکور نداشت
شبی دختر بزرگش در خواب دید مخدره رقیه بنت الحسین را که فرمود
به پدرت بگو به والی بگو آب افتاده میان قبر من و بدن من در
اذیت است بیاید قبر و لحد مرا تعمیر نماید دختر بیدار شد به پدر نقل
کرد و حضرت سید ابراهیم از خوف عامه اثری به آن خواب مترتب ننمود
که هم دختر وسطی در خواب دید همانطور فرمایش کرد باز به پدر نقل کرد
شب سیم دختر کوچک باز همانطور در خواب دید و به پدر عرض کرد باز ترتیب
اثر نداد شب چهارم خود سید جلیل آن مخدره را در خواب دید
که او را عتاب و خطاب فرمود چرا والی را خبر دار نکردی سید بیدار شد
صبح رفت نزد والی شام خوابش را بیان کرد والی امر کرد علما
و صلحای شام بروند غسل کنند و لباسهای پاکیزه در بر کنند
بدست هر کس قفل در حرم بدون کلید باز شد او باید قبر مخدره را
نبش نماید و آن مخدره را بیرون بیاورد تا اینکه قبر را تعمیر نمایند
پس بزرگان علمای شیعه و سنی و صلحا بهمان ترتیب آمدند هیچ
یک قفل باز نشد مگر بدست مرحوم سید و داخل حرم شدند معول
هیچ یک نزدیکی کار نکرد مگر معول سید پس حرم را خلوت کردند
خود سید قبر را نبش کرد دید کفن هم تر و تازه [illegible]

دید

دمشق جزو از قبور در شام [illegible] قبر جناب عقیل ابن ابیطالب است و دیگر
در مدینه است منها مرقد مطهر جناب هاشم ابن عبد مناف جد امجد
حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است در قریه غزه از محال شام
که در جوار قبر شیخ عسقلانی است منها قبر جناب حجر ابن عدی با
اصحابش که با مر معاویه کشته شده و در شام مشهور است [illegible] معاویه
با امام حسن در مدینه عرض کرد ما حجر ابن عدی و اصحابش را کشتیم و
غسل دادیم کفن و دفن نمودیم حضرت فرمود اما ما اگر شما را کشتیم
نه غسل میدهیم نه کفن و دفن شاید بعضی جهت اینکه گفت با ایشان
آن کشته که گردند در کتاب صحابه است در وقت شهادت حجر ابن
عدی فرمود مرا که کشتید قید آهنی را از گردنم برندارید چون
بدن مرا نشوئید همین قسم مرا دفن نمائید تا روز قیامت [illegible]
با معاویه مخاصمه نمایم ولی در سنه پنجاه و سیم هجری بوده و دفن شام
در جنب مسجد اقصی است منها قبر بلال ابن رباح است در سنه ۱۸ یا ۲۰
هجری بمرض طاعون از دنیا رفت مدفن در باب صغیر است
در حاشیه رجال کبیر از کتب صحابه از جمله [illegible] نقل کرده است
که بلال با ابوبکر بیعت نکرد عمر خطاب گریبانش را گرفت گفت آیا
جزای ابوبکر که تو را خریده و آزاد کرده این بود که با او بیعت نکردی بلال
گفت اگر مرا در راه خدا آزاد کرده جزای او با خدا خواهم بود من
بیعت نمیکنم با کسیکه پیغمبر او را خلیفه قرار نداده و با کسیکه پیغمبر
او را خلیفه قرار داده بیعتش در گردن ما است تا روز قیامت
عمر گفت بلال در مدینه امان برای تو نیست [illegible] رفت شام [illegible]
ابو درداء و ام درداء که نامش عویمر ابن عامر بود که معاویه
در زمان خلافت عمر [illegible] قضاوت دمشق به او داد و در [illegible]
قضاوت کرد از دنیا رفت منها قبر سعد ابن عباده انصاری است
رئیس قبیله خزرج در قریه حوران از غوطه دمشق است در کتاب
اسد الغابه گوید سعد ابن عباده با ابوبکر و عمر بیعت نکرد چون

خلافت بعمر رسید روزی در بازار عمر با سعد بن عباده گفت یا سعد یکی
از این شهر بیرون برو فرمود در شهری که تو امیر باشی البته ماندن
من حرام گشت لذا رفت بشام در اطراف شام قبائل و خویشی
بسیار داشت هر هفته یک جا میماند روزی از قریه بقریه میرفت
از باغچه که سر راه بود تیری زدند او کشته شد حالا که ولید زد که
گفتند جنیان او را زدند که آن گوید نظم [illegible]
جنی بوده ام در سنه پانزده هجری بود   شعر در این باب

نحن قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده
فرمیناه بسهمین فلم نخط فؤاده

و سعد بن عباده انصاری
ده پسر داشت هر یک از ایشان ده پسر بود پسر خودش تمام
از بنی ساعده بودند ... در همه غزوات پیغمبر در جنگهای امیرالمومنین
حاضر بود و یک پسرش قیس بود که با معاویه صلح نکرد آخر آمد بمدینه
انزوا اختیار کرد تا از دنیا رفت [illegible] سید
و از قوم بود در قبیله خزرج مثل ایشان قبیله اوس هم چند نفر
بزرگ قوم بودند مثل خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین که در
صفین شهید شد و مثل حنظله غسیل الملائکه پسر ابی عامر در
احد شهید شد مثل سعد بن معاذ در یکی از غزوات پیغمبر
بدرجه شهادت رسید بعد از زخم او از دنیا رفت و بزرگان قبیله خزرج
چند نفر بودند سعد بن عباده معاذ بن جبل در شام سنه ۱۷
بمرض طاعون مرد ابی بن کعب در خلافت عثمان سنه [illegible]
از دنیا رفت و از قبور که الحال در شام است محمد بن ابراهیم
نعمانی که از تلامذه کلینی بود مصنف کتاب غیبت و کتاب
تفسیر القرآن و تفسیر نعمانی و غیر اینها و منها قبر جناب
قطب الدین محمد بن محمد رازی و رامینی بویهی که
منسوب بود با آل بویه و سلاطین دیالمه صاحب شرح
شمسیه و شرح مطالع گفته شد که شهید اول و محقق
ثانی شهادت دادند بسعادت   دهم

در این بین شیخ اندلسی عازم مصر شد و مفارقت او بر من گران شد
و [illegible] برادرش لاعلاج مرا همراه خود برد در مسجد از همراهان
از قاهره مصر ساکن شدیم مدت نه ماه مشغول تحصیل علم بودم
در نزد شیخ ناگاه کاغذی از اندلس آمد که والد شیخ ناخوش بوده که می
خواهیم میل دارم فرزندم را ببینم شیخ عازم اندلس گردید من
با جمعی از شاگردها همراه شیخ رفتیم تا اندلس چون باول قریه اندلس
رسیدیم من مریض شدم شیخ مرا سپرده بصاحب آن قریه و ده درهم باو
داد که مرا توجه کنند و سفارش کرد و رفت خود شیخ [illegible]
باندلس و رفت روز سوم تب من قطع شد و من از منزل بیرون
رفتم در کوچه های آن قریه گردش میکردم ناگاه قافله دیدم که از
بعضی کوهها از غربی کنار دریا آمدند و پشم و روغن و سایر امتعه
با خود آورده بودند کسی گفت اینها از زمینی که نزدیک ارض بربر
جزیره بیضا آمده اند چون نام بیضا شنیدم از شوق رفتم
نزدیک رسیدم از اینجا تا قریه بیضا چند روز راه است
گفتند بیست و پنج روز که دو منزلش آبادی ندارد بعد آن
دیگر قریها متصلند بعلت [illegible] الاغی به درهم کرایه کردم چگونه
طرف آن چند منزل که آثار ندارد همه قریه های معموره رسیدیم
پیاده از قریه بقریه میرفتم تا رسیدم بجزیره روافض دیدم دور
آن جزیره شهر است چهار طرف آن دیوارهای محکم و برجهای مستحکم
و قلعه دارد داخل دروازه بزرگ آن که دروازه بر است [illegible]
داخل شدم در کوچه ها عبور میکردم از مسجد بجا رسیدم مرا
نشان دادند داخل شدم [illegible] نشستم ناگاه موذن اذان
ظهر گفت بعد از بلند و حی علی خیر العمل چون اذان تمام شد دعا کرد
در تعجیل فرج امام زمان که اشکم سرازیر شد دیدم مردم فوج فوج
داخل مسجد شدند و وضو گرفتند بطریق شیعه صفوف جماعت
شد مرد خوش سیمایی آمد جلو ایستاد مردم با او نماز کامل با اداب
خواندند من از شدت تعجب [illegible] شدم که نماز ظهر با [illegible]

چون از تعقیبات فارغ شدند روی بمن آوردند از امر کجائی
خبر مذهب داری گفتم از اهل عراقم مذهبم اسلام است اشهد
ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه گفت این
دو شهادت بتو فایده ندارد چرا آن شهادت دیگر را نگوئی
که بجهت آن داخل بهشت شوی گفتم او کدام است یعنی نماز گفت
شهادت سیوم است که گواهی دهی امیر المؤمنین پیشوای متقیان
با یازده فرزندش اوصیاء و خلفای رسولند چون این کلام
از ایشان شنیدم حمد خدا بجا آوردم و خیلی شاد و خرم شدم و تعب
سفر از من بیرون شد خبر دادم که من مذهب شما هستم پس با اظهار
مهربانی توجه بمن کردند و از برای من جائی معین کردند و در احترام
من کوشیدند و پیش نماز ایشان شب و روز از من مفارقت نمیکرد
پرسیدم از رفیق که از کجا مائده چراکه از شما زراعتی نمیبینم گفت از
این طرف از جانب جزیره خضراء در بحر ابیض است که از جزیرهای
اولاد حضرت صاحب الزمان است سالی دو مرتبه کشتی بما
یک دفعه آمده یک دفعه دیگر خواهد آمد پس من چهل روز نزد ایشان ماندم که
با آنها هم شب و روز دعا میکردم ایشان زود برسانند روز چهلم
سینه ام خیلی تنگ شد رفتم کنار دریا سمت مغرب که گفته
بودند از آن سمت کشتی طعام میآورد از دور شبحی دیدم میان
دریا حرکت میکرد از بزرگ ایشان سؤال کردم آیا در دریا مرغ
سفیدی هست گفت مگر چیزی دیدی گفتم بلی ایشان خوشحال شدند
گفتند کشتی است از اولاد فرزندان امام هر سال در این وقت آید
وقتی معلوم کشتی وارد شد پیر از کشتی مرد خوش روی
بیرون آمد نورانی معتدل القامه گفتند شیخ محمد است رفت بطرف
مسجد وضو کامل گرفت مشغول نماز شد چون فارغ شد روی بمن
آورد سلام کرد جواب گفتم فرمود که اسم تو علی است گفتم
بلی گفت اسم پدرت فاضل است تعجب کردم چنین است تعیین کرد
که او در بین شام و مصر و اندلس با من بوده که اینها آشنا است
گفتم

و حدیث لا اسمی بالله
محمد اعلیکم ده سوالی

گفتم یا شیخ از کجا دانستی اسم من و پدر مرا فرمود در شهر صاحب الامر سلام الله علیه
من خبر دادند و من مأمورم تو را بجزیره خضراء ببرم پس من خوشحال شدم
که اسم من در میان ایشان مذکور است و عادت او این بود هر وقت
طعام میبرد بیشتر نمیماند از این مرتبه یک هفته ماند با جماعت که آورده
بود کالای تسلیم آنها نمود و خطوط آنها را گرفت چنانچه عرض شد بود پس
عازم سفر شد مرا با خود برد شانزده روز میان دریا سیر میکردیم
روز شانزدهم دیدم آب دریا سفید شد شیخ محمد صاحب کشتی گفت ساحل
بحر ابیض است و در اینجا است جزیره خضراء و این آب اطراف آن
جزیره را مثل حلقه فرا گرفته است چون کشتی دشمنان و مخالفان وارد
این دریا شود غرق میشود هر چند در نهایت استحکام باشد و این برکت
مولای ما صاحب العصر و الزمان است پس قدری از آن آب را آشامیدیم
دیدم مثل آب فرات است از بحر ابیض گذشتیم بجزیره خضراء رسیدیم
از کشتی در آمدیم داخل در جزیره شدیم و دور او قلعه ها و برجهای رفیع
و نهرها و درختهای بسیار مشتمل بانواع میوه‌ها و بازارها و خانه‌های
متعدده دیدم و اهلش در بهترین زی و لباس بودند دل من از شادی
پرواز میکرد شیخ محمد بمنزل خود برد استراحت کردیم از آنجا بمسجد
جامع بزرگ برد جماعت بسیاری در آن مسجد دیدم و در میان ایشان
شخصی بالا دیدم با سکینه و وقار که وصف او را نتوانم نمود مردم او را
سید شمس الدین محمد عالم میگفتند و از او کسب علوم میکردند و فروعات
از ناحیه مقدسه امام با ایشان خبر میداد چون بحضور او رسیدم مرا پهلوی
خود نشانید احوال مرا سؤال کرد و فهمانید که شیخ محمد صاحب کشتی
با مراسلات مرا باینجا آورده ... در بالای مسجد محلی معین فرمود
من استراحت نمودم پس شب وقت تغذیه موکل من آمد نزد من
که تو بجائی حرکت نکنی که سید شمس الدین با اصحابش بعیادت تو
شام نخورند پس چندی نگذشت تشریف آوردند و طعام آوردند
چون فارغ شدیم سید بمنزل خود رفت هیجده روز در آنجا ماندم در اول جمعه

که با او نماز جمعه را خواندم دیدم سید بقصد وجوب خواند چه پرسیدم
فرمود چون شرط جمعه که تمام شرائطش موجود است پس در خلوت سؤال کردم
آیا امام حاضر بود که نیت وجوب کردید فرمود نه ولکن من نایب
خاص آن حضرتم عرض کردم آیا امام را دیده‌اید فرمود ندیدم
ولکن پدرم از جدم نقل کرد که صدای امام را میشنید و شخص امام را
نمیدید و جد من صدای امام را میشنید و شخص امام را هم میدید
بعد سید فرمان‌شانی کرد در خواست دست مرا گرفت خارج
شهر رو بطرف باغستان دیدم بساتین کثیره نهرهای جاری
انواع فواکه و میوه‌ها در میان سیر مرد خوش سیمائی دیدم که
جامه سفید از پشم در بر داشت برما سلام کرد مرا از هیبت او
خوف خوش آمد پرسیدم از سید که این کیست فرمود بالای این کوه
بلندی که می‌بینی جای بلندی است و چشمه آبی در آن جاری است از
زیر درختی و شاخهای بسیاری دارد در میان آنها جای قبه ایست
این مرد با رفیقش خادم آن بقعه است و من در هر روز جمعه صبح
با آنجا میروم در آنجا امام را زیارت میکنم دو رکعت نماز بجای
میآورم ورقه در آنجا پیدا میکنم که در آن ورقه نوشته است آنچه را
که باو محتاجم هرچه در آن ورقه هست عمل میکنم تا جمعه دیگر و سزاوار
که تو هم آن بقعه را زیارت نمائی حضرت حجه پس من مثل من پس قصد
آن مکان رفتیم دو خادم در آنجا دیدم اهلاً مرا با سید دیده بود
خیلی اکرام کردند و از برای من نان و انگور آوردند از آن بقعه
خوردم و از آن چشمه آب نوشیدم وضو ساختم دو رکعت نماز خواندم
از آن دو خادم پرسیدم آیا شما امام زمان را دیده‌اید گفتند
دیدن ما ممکن نیست و ما اذن نداریم خبر بدهیم با قدری [illegible] از
ایشان رفتند عاقبت دعا کردم واجد شهر شدم رفتم مدرسه جامع
سید شمس الدین من گفتند سید بخانه شیخ محمد رفته که صاحب مکتب
بنا بود پس رفتم خانه شیخ محمد بقصد رفتن بالای کوه بلورای
او گفتم و سراغ سید از او نمودم گفت سید دامادم [illegible] بدرد
فاصله است

فاصله است و او نایب خاص امام زمان است و در آن مجلس من
اجازه گرفتم که بعضی از مسائل سؤال کنم دو مسئله سؤال کردم پس
جمعه دیدم که نیمه ماه واقع شده بود چون از نماز فارغ شدیم سید
در مجلس نشست برای افاده ناگاه صدای غوغائی شنیدم از سید
سؤال کردم چه خبر فرمود اینها امرای عسکر ما هستند که در هر جمعه وسط
ماه سوار میشوند با نتظار فرج استغاثه میکنند من اذن گرفتم
آمدم بیرون دیدم جماعت بسیاری هستند همه تسبیح و تحمید و تهلیل
میگویند و دعا میکنند فرج امام زمان را برگشتم مسجد سید فرمود
دیدی عسکر ما را عدد اینها سیصد و سیزده نفر و باقی
مانده عرض کردم فرج چه وقت است فرمود علمش نزد خدا است
شاید خود امام هم نداند ولکن نزد امام هم علاماتی است از جمله
سؤالاتی که از سید جلیل حسن نمودم عرض کردم آیا مؤمن خالص را
ممکن است که امام زمان را ببیند فرمود ببیند از برادر هر مؤمن
مخلص را ممکن است که امام را ببیند و شما سید عرض کردم من
من از جمله بنده کامل مخلص آن حضرتم در نجات بنده امام فرمود
دو مرتبه دیده یکی آن وقتیکه مرتبه اول بساحره مشرف شدید
رفقای تو پیش رفتند تو عقب ماندی پس بنهری رسیدی که آب در آن
در آن وقت سواری را دیدی که بر اسب شهبا سوار است و در دست او نیزه
بلندی بود که سر آن آهن دمشقی بود چون او را دیدی ترسیدی
آن سوار نزدیک آمد فرمود مترس برو که رفقای تو انتظار تو را
در زیر درختی خاطرم آمد عرض کردم بلی چنین بود مرتبه دوم
از دمشق میرفتی با طرف اندلس با شیخ اندلسی از قافله بار ماندی
بسیار ترسیدی پس سواری را دیدی که پیشانی و دست و پای او سفید بود
در دستش نیزه بود فرمود برو و مترس برو بسوی قریه که بجانب [illegible]

تو بت سبب بلاد در نزد ایشان نخواهد بشان بلاد را مذهب خود
جزیره لقمه ملکی که ایشان با اهل و فرزندان خود در جنوب شرقی
واقعند همه مؤمنان مخلص از دوستان علی ابن ابی طالب
ائمه معصومین اند ای پسر فاضل آیا حضور بود عرض کردم علی بلی
عرض کردم امام حج میکنند (یعنی همه ساله) فرمود ای پسر فاضل
تمام دنیا گویا مؤمن یک کام است برای حج میکنند در هر سال و
زیارت میکنند بدر اجداد بزرگوار خود را در عراق و مدینه و طوس
و برمیگردد در زمین ما پس فرمود ای پسر فاضل زود برگرد
بسوی عراق و در بلاد مغرب اقامت مکن علی ابن فاضل
گفت بر درهم ایشان نقش بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی
ولی الله محمد ابن الحسن قائم بامر الله سید یحیی درهم از آن درهم
بمن مرحمت فرمود بجهت برکت انها را نگاه داشته ام پس سید را
باذن کشتیها که آمده بودم برگرداندند تا آنکه رسیدم باز بلاد
بربر که اول بآنجا داخل شدم پس از آنجا متوجه طرابلس شدم
از آنجا با حاج مغربی بمکه رفتم و بعراق برگشتم حال میخواهم مدتی
عمر خود در نجف بمانم. علی ابن فاضل گفت ندیدم در آنجا احدی
از علمای امامیه را نام ببرند مگر پنج نفر را سید مرتضی موسوی
شیخ ابوجعفر طوسی محمد ابن یعقوب کلینی شیخ صدوق محمد ابن
علی ابن بابویه شیخ ابوالقاسم جعفر ابن سعید حلی محقق
رحمه الله علیه. ثقة الاسلام نوری فرموده این حکایه را جمعی از
علمای اعلام نقل فرموده اند علامه مجلسی مجملاً نقل فرموده
میرزا عبدالله اصفهانی در ریاض العلماء آخوند ملا کاظم هزارجریبی
تلمیذ علامه بهبهانی در مناقب خود از خط شیخ احمد محمد ابن علی
[illegible] اول نقل فرموده عالم جلیل شیخ رساله کاظمینی در اول
مقابیس در ضمن مناقب محقق صاحب شرایع میفرماید رئیس
العلماء حکیم الفقهاء قدوة العرفاء المنوه باسمه در علامی قصه جزیره
الخضراء

بعضی

بعضی سئوال کردند که سیاحان [illegible] و غیر اینها که با استعداد
تمام مشغول سیر و سیاحت هستند طول و عرض دریاها را تشخیص
داده اند عرض و طول کره بحری را همه میدانند مگر تا قطب شمالی رفته
اند شرق و غرب عالم را طی کرده اند تا کنون بر جمعی جزایر و
بلادی واقف شده اند علاوه بلکه ممکن است بلادی عظیمه
نه ببینند و اطلاع پیدا نکنند جواب قادر علی الاطلاق اگر
بخواهد میکند او را نمیتوانند اذا قرأت القرآن جعلنا بینک
و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا خدا که در [illegible]
روزی ابوبکر در خدمت پیغمبر بود ام جمیل خواهر ابوسفیان [illegible]
آن حضرت [illegible] ابوبکر عرض کرد از این مکان کنار شوید
فرمود او مرا نمی بیند ام جمیل آمد نزد ابوبکر پرسید گفت محمد را
ندیدی ابوبکر گفت نه پس برگشت در داستان عنکبوت غار [illegible]
قصه باغ ارم که صریح قرآن در داستان او بطور خفی شعر و [illegible]
نوشته اند که شداد ساخت از انظار مخفی مانده و خواند [illegible]
علم خدا در [illegible] مدت [illegible] دیده شده یکی تبعه زمان معاویه
[illegible] معاویه هر چه [illegible] ننمود
پیدا نکرد سید اسکندر ذوالقرنین و اصحاب کهف در کتاب کهف
سماء و العالم مجلسی [illegible] عالم ارض و بلادی که [illegible]
یکی از علمای عامه نقل فرموده که او [illegible] که بلد مهدی [illegible]
[illegible] محکم بنا کرد [illegible] مهدی فاطمی قلعه [illegible]
از آهن [illegible] زیاده از حد [illegible]
[illegible] اخبار [illegible] در [illegible]
در مغرب تمام [illegible]
[illegible]
[illegible]
خود [illegible]
[illegible]

از کتاب قصه عوالم

حضرت حجه در توقیع رفیع خود در ضمن اجوبه مسائل اسحاق بن یعقوب
که از اجلای شیعیان بود فرموده اما الحوادث الواقعة فارجعوا
فیها الی رواة احادیثنا فانهم حجتی علیکم وانا حجة الله علیهم
حضرت عسکری سلام الله علیه فرموده واما من کان من الفقهاء
صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا لهواه مطیعا لامر
مولاه فللعوام ان یقلدوه واز حضرت باقر روایت شده فرموده
انظروا الی من کان منکم قد روی حدیثنا ونظر فی حلالنا
وحرامنا وعرف احکامنا فارضوا به حکما فانی قد جعلته
علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکم الله استخف
وعلینا رد والراد علینا کالراد علی الله وهو علی حد
فی حد الشرک بالله

تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا

مجملا بدانکه ایمان ما لای اصل تقوی است وننزل من القرآن ما هو شفاء
ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا قرآن شفا و دوا است
لکن برای متقیان انها که پرهیز میکنند از منهیات و [illegible] غیر متقی
[illegible] البته هرکه دوا میخورد باید پرهیز کند والا فایده ندارد
ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین [illegible]
[illegible] ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم
وندخلکم مدخلا کریما تقوی سیاه را سفید میکند هم
ولیکن معصیت سفید را سیاه میکند [illegible]

ومن بلد [illegible] لعذر من به الماء الی لا لا
تطهیر دو قسم است ظاهر و باطن ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین
تطهیر ظاهر از حدث با آب مطلق است نه مضاف ولکن تطهیر باطن
با خلاص در توحید است و عقاید حقه نه مخلوط بهوا و شکوک تا ظاهر
عمده تطهیر قلب است که پادشاه مملکت بدن است الناس علی دین
ملوکهم سایر جوارح [illegible] متصرف در بدن است سائس دو قسم است سائس جسمانی
وسائس روحانی پاس حرمت هردو لازم است باید حرمت هر دو نگاه
داشت سلطان جسمانی سلطان و عادل پاسبان جان و مال
عرض توست در تفسیر نور ج ص ١٥٧ د ٥/٣ نوشته ام لکن در غیر مقام
سخط و غضب خدا باید اطاعت کرد عنوان ظاهر و باطن در المواعظ
ص ٧٧ هرکه ظاهرش بهتر از باطن است او دشمن خدا است هرکه او مثل
ظاهر و باطنش یکی است مؤمن است هرکه باطنش بهتر از ظاهر است
او ولی خدا است حیات و عقاید [illegible] از افعال قبیحه و اخلاق
رذیله و اهواء باطله است جلد ثانی [illegible] ص ١٤٧ در ریاضات

هذا عدم استجابت دعا عدم تقویت مجلسی اول والد ما محمد تقی [illegible]

[illegible] من لا یحضر میفرماید در خواص سوره حمد که در صفحات مشهور است من یا لم یبرء مریض بالفت مرتبه یا اخلاص [illegible] سوره الحمد للّه خواندم مگر آنکه شفا حاصل شد پس چرا اما [illegible] اثر ندارد و حال در خبر است تعجب میکنم از مرده که سوره حمد را و میخوانند چرا زنده نمیشود و هم مرزبان [illegible] متجا [illegible] بشنید الرضا [illegible] کونت ومن اصدق من اللّه

ومن اصدق من اللّه حدیثا [illegible] او [illegible]

و فتنکه میروم در خانه خدا میفرماید شما امانت [illegible] در اختیارات گردید آیا شما استهزاء کردید اگر بقول اقرار بفعل انکار نمودید میروم در خانه [illegible] میفرماید من شما را [illegible] مثل شما [illegible] هستند شما انصاف [illegible] بلکه بد آرا [illegible] هستند چرا که [illegible] انسانی آوردن من در شما نیست بیمه [illegible] [illegible] میروم در خانه امیر [illegible] عرض میکنم یا [illegible] شما متهم میفرماید انسان شیعه بودن [illegible] شیعه [illegible] و من در شمار آیا [illegible] شیعه [illegible] ومن از شما [illegible] حضرت امیر در جواب شیعی [illegible] الحوا [illegible] مریض بود آمده بود میان حرم عرض کرده بود که [illegible] [illegible] مجاور شما هستم [illegible] قرب ندارم چرا [illegible] در جواب او در [illegible] آمده بود آن چه قدر میان [illegible] حکم [illegible] امام رضا سلام اللّه علیه [illegible] بود شما [illegible] شفاعت را [illegible] بجوان [illegible] حضرت و فتنکه [illegible] شد تشریف [illegible] روی [illegible] شده [illegible] آمد و شد [illegible] [illegible] والحفروا [illegible] علی [illegible] [illegible] آیا [illegible] خواند [illegible] [illegible] علی الاحیاء بالزیارت

[illegible]

سوره زخرف جزو ٢٥ فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون او نرینک الذی وعدناهم فانا علیهم مقتدرون فاستمسک بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم

در اول این آیه دارد افانت تسمع الصم او تهدی العمی ومن کان فی ضلال مبین

در آخر سوره یوسف جزو ١٣ میفرماید افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم ولدار الاخرة خیر للذین اتقوا افلا تعقلون حتی اذا استیئس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا فنجی من نشاء ولا یرد بأسنا عن القوم المجرمین لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب

الیاس [illegible] علی النفس ومنه [illegible] ومنه لا یأس [illegible] خداوند [illegible] تسلیه میفرماید [illegible] یعنی [illegible] عذاب [illegible] حتی استیئس الرسل [illegible] [illegible] کردند که [illegible] [illegible] اصلاح [illegible] [illegible] نصر الهی در [illegible] رسل [illegible] [illegible] کا [illegible] یعنی [illegible]

سوره فرقان جزو ١٩ وقوم نوح لما کذبوا الرسل اغرقناهم وجعلناهم للناس آیة واعتدنا للظالمین عذابا الیما ورسل [illegible] جمع [illegible] [illegible] پیغمبران [illegible] قوم نوح [illegible] [illegible] لا نفرق بین احد من رسله [illegible] [illegible] وعادا وثمود واصحاب الرس وقرونا بین ذلک کثیرا وکلا ضربنا له الامثال وکلا تبرنا تتبیرا ولقد اتوا علی القریة التی امطرت مطر السوء افلم یکونوا یرونها بل کانوا لا یرجون نشورا

ارأیت من اتخذ الهه هواه افانت تکون علیه وکیلا ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا یعنی [illegible] [illegible]

خلقت
بسم الله تعالی چون تعالی خواست هیچ ممکنی از جود وجود بی بهره و محروم نماند پس
از جود بار اراده اش تابید و خلق عالم را چهار قسم آفرید یکی همه عقل
بدون شهوت مثل ملائکه یکی همه شهوت بدون عقل مثل حیوانات
یکی نه عقل و نه شهوت مثل جمادات یکی مرکب از هر دو مثل انسان لکن
قدرت را در خلقت انسان تمام کرد اجتماع ضدین محال است
و قدرت خدا جمع کرد مابین عالم پاک و عالم خاک که مراد نفس ناطقه
و خاک باشد فتبارک الله احسن الخالقین که از آفرینش تو خود گفت و فرمود
حالا انسان اگر به جهات عقلیه عمل کند از ملائکه بالاتر شود و
اگر به جهات نفس و شهوت عمل کند از حیوان پست تر شود ثم سوّاه
فاذا سویته فنفخت فیه من روحی [illegible] خلقت جسم تمام
شد از روح خودم دمیدم که عقل و نفس ناطقه باشد و خلقت ترکیب
نفس و شهوت
سوره حج جزء ١٧ یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفة ثم من
علقة ثم من مضغة مخلقة وغیر مخلقة لنبین لکم ونقر فی الارحام
ما نشاء الی اجل مسمی ثم نخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم و
منکم من یتوفی ومنکم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم من بعد علم
شیئا پس چون انسان از آب و خاک پاک خلق شده هر چه ظهور
بکند باید طیب و طاهر باشد فتیمموا صعیدا طیبا باید مراتب اصلیه خود را
پاک نگاه دارد و گرنه با خود پاک باید ولقد کرمنا بنی آدم و
حملناهم فی البر والبحر وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا
انسان را مخصوصا خلق فرمود بخلاف حیوان جماد است و [illegible] باید
خوراک را از آفاق با دهان تعلیف کند از هر جا کثیف و غیر نظیف
و انسان با دلت پاکیزه میکند مجوز دو دولت [illegible] مرتبه جایگاه
روح انسانی و عقل در مرتبت که از دماغ اشراق میکند پس [illegible]
از حیثیه دنیایی هر کس و ناکس و دنیا ورود و [illegible] باید خالق [illegible]
سعیده باید [illegible] و اغذیه روحانی را از دماغ و [illegible]
در حیوانات اراده بکنا فات است و انسان در میان [illegible] پاک
[illegible] اغذیه روحانی دارد که باید از [illegible] شبهه و شهوت باید
پاکیزه باید

پاکیزه باید ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه
اسفل سافلین چه ضعیفی همان جنبه بهیمیه و حیوانیت خوردن
و خوابیدن و شهوت رفتن سوره محمد ان الله یدخل الذین
آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار
والذین کفروا یتمتعون ویاکلون کما تاکل الانعام والنار مثوی لهم
همه فرمود هر که شب و روز به فکر تهیه غذا بخورد و بیرون برد طویله از بهایم
سوره اعراف جزء ٨ یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری
سوآتکم وریشا ولباس التقوی ذلک خیر ذلک من آیات الله
لعلهم یذکرون یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما اخرج
ابویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیریهما سوآتهما انه
یراکم هو وقبیله من حیث لا ترونهم انا جعلنا الشیاطین اولیاء
للذین لا یؤمنون
سوره تبارک جزء ٢٩ قل هو الذی انشاکم وجعل لکم السمع
والابصار والافئدة قلیلا ما تشکرون

سوره ملائكه قوله تعالى من كان يريد العزة فلله العزة جميعا
اليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه سوره نساء
بشر المنافقين بان لهم عذابا اليما الذين يتخذون الكافرين
اولياء من دون المؤمنين ايبتغون عندهم العزة فان
العزة لله جميعا جاى ديگر العزة لله ولرسوله وللمؤمنين
ثم انا العزيز فمن اراد العز الدارين فليطع العزيز الغفار قال
انى وضعت خمسة اشياء في خمسة اشياء والناس يطلبونها
في غيرها انى وضعت العز في الخدمة وهم
يطلبونه في السبع انى وضعت العلم في الجوع والناس
يطلبونه في السبع انى وضعت العز في طاعتى والناس
يطلبونه في ابواب السلاطين انى وضعت الغنى في القناعة
والناس يطلبونه في جمع الاموال انى وضعت الراحة في الجنة
والناس يطلبونه في الدنيا
حكم نظم نفيس من قرار دلارام رضا در مخالفت با هوای نفس مردم عليه
در مخالفت ناس اصل معنی عزت غالب غير مغلوب و معز رفعت بلندی
است نزد خدا در دنيا و آخرت

عنوان قارون

عبداله

عبدالله ابی سلول در جنگ بنی مصطلق در خدمت پیغمبر بود در برجعت
رسیدند بر سر چاه آبی با یکی از اصحاب گفتگو شد عبدالله در غضب شد
گفت لان رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل يقول
خود از بزرگان مدینه بود زید ارقم شنید در غضب شد گفت
ذلیل و خوار و بمقدار نوبت بول و قسم بعزت بنت محمد في عز
من الرحمن عزت محمد عزت است که عزت خدائی است معلوم
میشود که در دروغ مسلمان بودی غالب با مردم ظاهر اسلام مسلم بودی
منقول بد الناس عبید الدنیا والدین لعقة بالسنتهم که در مقام عمل
الکار مسکینهم الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین القرآن
قال الاخلاء ظلمة مال باجان داری اولاد بالبکور عمل ظلم
در کتاب دمعة الساکبة باسناد خود از زهری گفت والله ما القيت احدا
افضل من علی ابن الحسین والله ما علمت له صديقا في السر و لا عدوا
في العلانية میگویند بجهة اقسم است من تفهیم از او سید الساجدین
در باطن پنهان و نه دشمنی در ظاهر گفتم چگونه میشود این گفت بجهة
انکه لم ار احد وان کان یحبه الا وهو لشدة معرفته بفضله
یحسده ولا رایت احدا وان کان یبغضه الا وهو لشدة
مداراته له يداريه نه نديدم احدی را و لو اکثر است مدارت
مگر اینکه از شده معرفت او بحضرت حسد میبرد بان حضرت یعنی
شدت معرفت بفضائل آن حضرت و نه ندیدم احدی را که رحم او
دشمن درست حضرت بود مگر اینکه با آن حضرت مدارا میکرد بجهت
شده ملاطفت حضرت با دشمنان رسالت رکن تغییر حرف
با دشمنان مروت با دشمنان مدارا مطرفا من اکمل الحسن و سر القوم
انقر در دمعة نقل میکند انا ما لی اخیرا برای عبادة الطيبة سيد الساجدين
انك ابر الناس ولا ناكل مع امك في قصعة وحق وهي يريد ذلك
فقال عليه السلام اكره ان تسبق يدى الى ما سبقت اليه عينها فاكون
عاقا لها پس معروف بود رو بروی طبق با کلیه خصیر از دختر از زیر
سر لوبی میل میفرمود که در یک ظرف با مادر غذا خورده باشد میل مادر

[illegible]

بسم الله سوره انفال جزو نهم یا ایها الذین امنوا لا تخونوا الله
والرسول و تخونوا اماناتکم وانتم تعلمون واعلموا انما اموالکم
واولادکم فتنة وان الله عنده اجر عظیم شان نزول آیه
پیغمبر اکرم چو یهودیان بنی قریظه را بیست و یک شب محاصره فرموده بود
بنی انها دست صلح دراز کردند بعد بهر طریقه با برادران انها بنی النضیر
پیغمبر صلح کرده بود با بنی قریظه هم صلح فرماید پیغمبر امتناع فرمود از صلح
که اموال شان را رها کرده بروند باذرعات و اریحا شام پهلوی بنی النضیر
فرمود باید شما در حکم سعد ابن معاذ باشید عرض کردند پس ابولبابه
بفرست بیاید نزد ما چون او همیشه مردی بود در میان ما با صلح و
راست و ملک و عیال و اولاد او هم نزد ما است با او مشورت کنیم
حضرت فرستاد بنی قریظه با او مشورت کردند که آیا نازل شوند بحکم سعد بن معاذ
یا نه فاشار ابولبابه بیده الی حلقه انه الذبح فلا تفعلوا یعنی سعد
خواهد حکم کرد که همه شما را سر ببرند خیانت کرد با خدا و پیغمبر یعنی انکه رای
پیغمبر در حکم سعد بن معاذ بود جبرئیل فورا خبر آورد که ابولبابه خیانت کرد
ابولبابه گوید من از منزل آنها بیرون نیامده بودم فهمیدم خیانت کرده ام
پس آیه که نازل شد ابولبابه آمد خود را بستون بست یکی از ستونهای
مسجد گفت بخدا قسم نخواهم از طعام و شراب چشید تا توبه ام قبول شود
بهفت شبانه روز ماند غش کرد افتاد پس تاب الله علیه از جانب پیغمبر
آمدند خبر توبه اش قبول شد گفت لا والله اگر قبول است پیغمبر تشریف آورد
مرا باز کند پیغمبر تشریف آورد او را باز کرد ابولبابه عرض کرد از تمامی توبه من
این است که هجرت کنم از خانه طایفه خودم که آنجا معصیت کردم و تمام
خودم را خلع کنم از اموال خودم پیغمبر فرمود ثلث تصدق بده مال خود را
معنی آیه یعنی خیانت نکنید خدا را به ترک فرایض و پیغمبر را به ترک سنت
و طریقه پیغمبر واو و تخونوا عاطفه خوانده اند که لا نهی با هر دو
او هم در معنی در آمده مجزوم کرده و تخونوا هم خوانده اند انهم اخا
خانوا الله و رسوله فقد خانوا اماناتهم چو ترک شیء از دین و صانع
کردن فقد خان الله و رسوله
سوم از دو

هو الذی ارسل رسوله ... آیه ... در سوره حج آیه ۲ اذن للذین

بسم الله و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات
و مساجد البیع للنصاری الصلوات کنائس الیهود قیل المراد
بالصلوات المصلیات کما قال الله لا تقربوا الصلاة و انتم سکاری ای لا تقربوا
اول آیه اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر
الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله و لولا ...
معرکه [illegible] نزلت فی المهاجرین و جرت فی آل محمد
انما الله الآن یجری الاشیاء باسبابها و لو خدا بکند کاری را باز با اسباب عادیه
میکند نه خارق عادات الا در موقع [illegible] ملاحظه نمود که [illegible]
هم و قبیله مقدمات کارها درست محکم کرد [illegible] نتیجه میگیرد دارد [illegible] اختیارات
فلا هم جلوگیری نمیکند باز دارد اذا اراد الله بعبد خیرا هیأ اسبابه چنانچه صاحب
تاریخ جرجی زیدان مسیحی [illegible] در باب آغاز اسلام و تحقیق اعراب در اسباب
پیش رفت مقاصد [illegible] چند چیز بود که نزدیک [illegible] تسخیر کنند
نخستین چیزی که [illegible] در فتوحات مساعدت نمود اسلام بود که در عقاید
دیانتی خود که اسلام شده بود [illegible] اعتقاد شان بقضا و قدر الهی
بود که آدمی [illegible] مرگ فرار [illegible] اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعه
هر گاه [illegible] ساعت مرگش رسید اگر چه [illegible] ناچار [illegible]
خواهد گشت و هر گاه تأخیر دارد [illegible] اگر چه در زیر شمشیرها باشد
چنانچه امیر فرمود [illegible] همین [illegible] شجاعت ایشان بود در
جنگها [illegible] تا امروز [illegible] و حال آنکه [illegible]
[illegible] طعام [illegible] و آلات جنگ
ایشان [illegible] شمشیرها [illegible] قطع [illegible]
[illegible] که باز [illegible]
نعرب

معیشت خو گرفته و هیچ گاه از گرسنگی و تشنگی باک ندارند [illegible]
در اقوام خود شان که [illegible] و جنگ و غیر ذلک [illegible] زرع و گیاه بود عادی
شده بودند و کذا الک شتر [illegible] در تشنگی و گرسنگی تحمل [illegible] دارند که
اعراب [illegible] شتر [illegible] بمنزله کالسکه [illegible] سوار [illegible]
آنها با تشنگی خود میزدند [illegible] غذا و در سایه او آسایش [illegible]
در جنگها آذوقه و خوردنی [illegible]
[illegible] و جنگ [illegible]
غذا ها [illegible] خصوص [illegible]
گوشت [illegible] و حیوانات [illegible] خام [illegible]
بخلاف سایرین از روم و عجم و غیرها که هیچ یک [illegible]
الا [illegible] و اسباب و آلات که [illegible]
[illegible] غذا [illegible]
انگلیس [illegible] در سنه ۱۸۸۲ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عده لشکر هزار [illegible] بودند
[illegible] چهار هزار شتر [illegible]
[illegible] اعراب [illegible]
[illegible] روانه [illegible] سیوم [illegible]
و تیر اندازی [illegible] تعصب [illegible]
که با تیر [illegible] غلبه بر ایشان [illegible] چهارم [illegible]
کیس در میان شان [illegible] المصفی ۴

و حمزه بن عبد المطلب و خالد بن ولید و سعد بن ابی وقاص که لوازم
سرداری در ایشان جمع بود و هم در زید بن عمرو عاص ابو سفیان عمر بن
خطاب و معاویه که در عالم تمدن بزرگان عالی شان مثل
بزرگ خاتمه فرنگستان به شمار رفته و کلاوستوده مثل زرد ندی
که بعد از اسلام انها خوش وقت شد حتی مثل ابو سفیان را با آنهمه
خیره گی با بعد از حضرت عفو فرمود فانه ازین دو نسبت قرار داده و قتیله
از طالقه و اطراف غنیمت بی شمار آورده برای تالیف جانهای عرب
قوم چنانکه در فصل تالیف قلوب خواهم نوشت
سبب دیگر از برکت اسلام اتفاق شان بود که آنگاه اسلام باتفاق
برقرار و مستقر شد بحکم و اعتصموا بحبل الله جمیعا بیرقانه یکدلی و یک
رنگی و یگانگی سبب قرار اسلام و اخوت دین با کل قومی غلبه کردند
ز کلام و دنیا حرکه از بزرگترین ملک روی زمین بودند و عده قومی
اسلام بقدر قومی ناخلوت تنها شان غنیه کم من فئة قلیلة
غلبت فئة کثیرة عقد اخوت در بین اصحاب لشکریان محکم و استوار شده بود
که هر یک کشته میشدند اهل خانه عیال و اطفال بند نمیشدند چرا که برادران دینی
دیگر خود خیم و چسپیده بودند کفالت باز مانده گان او را از روی دین
مثل فرزندان خود بزرگترین عادات شمرده قیام نموده بود و بزرگتر و صحیح
لی بود الله الذی الاقدام و هم از بزرگترین عبادات اسلام شمرده بوده مثل
فریضه صلوة که همت گماشته بودند در ترقی اسلام کنند عجائب
مذهب اسلام بود تا کشته شدند به جنت میروند چنانکه دلالت میکند
برای بعض کفار در دل شان در ضمن فتوحات ایشان مثل انکه
درجنگ

درجنگ قادسیه رستم سردار عجم با مغیره سردار عرب گفت شما را در این جنگ
دلیل بر شجاعت ابدا آگوی نخواهد بود تا تمام کشته خواهید معوره گفت
آرزوی ما شهادت است و این شهادت سعادت ماست چه اگر کشته گان ما کشته
بزودی که گفت اند بهشت خواهند رفت و کشتگان شما بعذاب بیدرد خواهند
رفت و زنده ها بعد باقی مانده گان ما را باقی مانده گان شما خواهند غلبه کرد مثل
سخن عباده بن الصامت با مقوقس پادشاه اسکندریه گفت و قتیکه او را از
انبوه و زیادی لشکر روم ترسانید و تهدید نمود که شما را قوه امداد آن
که با لشکر روم در آویزید عباده جواب داد اگر مقوقس ما را از زیادی لشکر روم
میترسانی بجان خودم ما را از زیادی لشکر و کشته شدن ما هیچ ترس نیست
هر که ما را عزت دنیا و آخرت در کار است در نظرش خوار است فضا لقوله تو
از حلم اگر کسی حق باشد بخدا قسم این همه ما را در مقابل این گونه غنیمت با زر
و حرص ترساندیم و حکم شهدای روم در رهگذر رضوان در نزد خدای حق جل
که آن جنود ماست مقرب و دوستدار خواهیم بود در هر حال ما را ایام
جنگ ما در هر طرف نیکی و نفع با ما است اگر کشته شویم الملک باد و بی
و الا غنیمت میبریم و دنیا نام خواهد بود و شما خیر الدنیا و الآخره
و ما کشته شدن را بهتر حرکت داریم بلی انها آخر آیه و لا تحسبن
خوانده اند و شهدای احد را دیده اند بلکه حق از آن شهدای
احد حنظله غسیل الملائکه بود شب زفاف بود که ندای جنگ رسانید حنظله
لفت بعد در جنگ و مرده بدین جنت وحشی آمد و کشته شد
از جمله جوابهای عباده مقوقس را پاسخ میدهد که هیچ یک از ما الا اینکه
همه روزه از خدا شهادت میطلبیم و اهل و اولاد که از تقیه دنیا
نگذاشته با این که گذاریم از خلف و خلفای ما بوده باشد اگر تمام دنیاهم
مال ما باشد بیش از اینکه در دست داریم محتاج نیستیم کاسه که کافی است

که بعضی مسلمانان بدر رود اردو در تمام خود دیلارا از لشکری مملکت و همه را که بدلت
ولی الله میان هر قومی ملک و ملت در شعبه و داردی بعضی از قبائل
صرف برای دنیا و مطامع دنیوی اسلام اختیار کرده بودند چنانچه بشاهد کار
پس از غزوه حنین و طائف که مال و غنائم بسیار بدست آمده بود
روایت است که بسیار از رسول خدا سوار شد مسلمانان در عقب او از هم جدا
میرفتند یا رسول الله غنائم مالها از شتر و گوسفند و غیره را تقسیم فرمای چه
اصرار میکردند بقسمیکه در زیر درختی حضرتش را ملجاء ساختند که عبای
از کتف مبارک اختیار بربودند حضرت فرمود مردم عبای مرا پس بدهید والله
اگر شماره درختان تهامه غنیمت بدست آید تمام آنها را در میان شما
تقسیم خواهم نمود تا بدانید که من نه بخیلم و نه دروغگو و نه از کسی میترسم
با یک جهت دیگر اینها لذت ظفر و بردن غنائم ایشان را حریص و خیره
کرد چنانکه دلالت برای دارد فتوحات ایشان در سمت شام آن که
بجهت آب و هوا و فراوانی نعمت آنجا رغبت و اهتمام تمام نمودند کذالک
غالب جنگهای ایشان در آغاز اسلام در جانب شام تعارض بعید نگردید
تا جنگ نیاورده بود در یک بلدی مشغول غارت میشدند که نظر تفحص
انکار نشده ضمنا مفتوح شد چه خوب مغتنم میکردند چنانکه در فتح شام
ملکها در خارج مشغول غارت بودند از متعلقات بعیده آن
بکلی همه جا غیر از بلاد شام بلکه مرتها در حدود شام بودند
مستاصل نمود
جهت دیگر که عرب بر روم و عجم غلبه کرد که تا حد دنیا سو بود
اتفاق داخلی رومیان و عجمیان بود که گذشته از بعض عدد
که در میان رعایا و فرمانفرمایان مملکت فراهم شده بود اخلاق
ایشان هم فاسد شده بود بقسمیکه از استقلال نا امید بودند
لاجرم کم و خود در حد هم با عجله ... استقلال شد

رومیان

کذالک رومیان اگرچه سابق عرض شد علت تامه همانا اتحاد بود که عرب به رسول اکرم
تا هموار جز برای حب دنیا لذت فتوحات و غیره و بها و بردن غنائم بود خلفا چه
آنکه آدمیزاد در کارهای توفیق بهم رسد و سود برد اگر تمام ملل در آن
صرف کند سهل است بکار رود علت و سبب دیگر عدالت و مواسات بود که اسلام
را انتها بود و خود از جهار ماتری عظیم داشت که سبب نفوذ کلمه اسلام شد که رعایا
روم و عجم که در تحت فشار و ظلمهای فرمانفرمایان ایشان بودند داد و طلبانه
خودشان میامدند در تحت اقتدار مسلمانها و خود این سلوک بهترین توشه بود
در سفر جنگ چه آنکه وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله همین بود که ابوبکر از
قول رسول الله با اسامة بن زید بن حارثه مکلف روز یکه لشکر اسلام بسوی شام
کوچ میداد گفت ای اسامه البته تو را باید از خیانت و غدر و تجاوز از
حد دوری کنید و کشتگان را مثله نکنید و کودکان خورد سال و پیرمردان سالخورده
و زنان را بقتل نرسانید درختها را قطع نموده و نسوزانید نخلها را
ضایع نکنید و گوسفند و گاو و شتر را بغیر از رفع حاجت ذبح نکنید مردمان
صوامع ابدا آزار نرسانید متعرض نشوید در تمام طبقات از رفیع و وضیع حکم
خدا بالسویه و مواسات بود چنانکه عمر بن خطاب با پادشاه غسان جبله
غسان
ابن ایهم همان معامله نمود که جبله در زمان خلافت عمر با سوارها و پیاده ها
خود بعد از ایمان آوردن آمد بمدینه مردم استقبال کردند جبله خوشحال شد
مردمان مدینه از برای تماشا و نظاره آمده بودند دیدند عجب طلا داری زر کرد های
البهار ... طلا در تمام اسبها را که کرده جبله را تا جمیع بجواهر ...
چشم ... با تمام این ابهت و سلطنت عمر از اجرای حد و قصاص از او
نگذشت و مطلب چنان بود که در موسم حج در هنگام طواف مردی
از بنی فزاره پا بر بالای جامه زرین جبله آمد جبله در خشم شد بیدماغ او
زد که دماغ او را شکست عمر هم در مکه بود مرد فزاری بعمر عارض شد

عمر جبله را خواست گفت این چه کار زشت کردی گفت این مرد عمدا پا خود بالای
زیر جامه من گذارد و حرمت مرا نگاه نداشت من نیز چنین کردم اگر نبود حرمت
کعبه هر آینه شمشیر خود را میان دو چشم او میزدم ... سرش را پاره
میکردم عمر گفت بخیانت خود اقرار کردی یا باید آنمرد را از خود راضی
و خوشنود کنی یا خواهم آنمرد را امر کرد که عضو را از تو قصاص کند جبله
در خشم شد گفت چگونه خواهد بود آنمرد دست بالای من یابد ... عمر
گفت اسلام تو را با او مساوی نموده حکم اسلام برای عالی و دانی یکیست
جبله دید از حکم عمر لاعلاج بیرون نتوان پیچید فرار کرد بجانب قسطنطنیه
و مرتد گشت ... دیگر ... بماند
این بود در جنگ
شام ... که سردار کل لشکر بود و از ایشان بود آنمرد قبطی که پسر عمرو
عاص او را زده بود قبطی آمد بمدینه عارض شد که عمر ... عمرو عاص را
با پسرش حاضر کردند تا زیانه را بدست قبطی داد فرمان داد تو هم بزن مرد
قبطی چندان که عمر گفته بود زد حتی میخواست عمرو عاص را هم بزند عمرو
گفت پسر مرا زده مرا چرا زده ام مرا چه گناه است عمر گفت ای ابن عاص
از کدام زمان بندگان خدا را غلامان خود دانسته اند ... در صورتیکه
مادرهای ایشان آنها را آزاد زائیده و حال آنکه عمرو عاص از بزرگترین
امرای لشکر بود که فتح شامات بر دست او و خالد ولید شد اجمال
الکلام در سنه ۱۳ هجری در اواخر خلافت ابوبکر جنگ عظیمی در یرموک واقع
که ما یرموک میخوانیم تعریب است ... در ناحیه شام ... شهر
که آب ... در آن جاری شده بدریاچه طبریه میریزد در ساحل آن آب
این جنگ بزرگ واقع شد که بسبب فتح آن ... تدبیر
عمرو عاص شد چون رومیان ... عرب را ... خود
در اطراف شام ... ایشان را ... تمام قوای خود را
در همین جانب جمع کردند که اعراب را یکباره از پا در آورند و لشکر
اسلام در اطراف شام و عراق پراکنده بودند عمرو عاص گفت
تدبیر ثواب

تدبیر ثواب است که در یک جا جمع شویم و الا جمله قلیل عدد مغلوب خواهیم بود
نوشته برای ابوبکر همین جواب آمد که لشکر عرب را از اطراف جمع کردند در
زمین یرموک عدد سپاه رومیان دویست و بیست هزار بود و عدد لشکر
اسلام پنجاه هزار سردار لشکر خالد ولید بود وسط لشکر خطبه
خواند مردم را به پایداری و استواری تحریص و ترغیب کرد لشکر را قسمت
فوج قسمت کرد هر فوجی را بجانبی و بسرداری سپرد تا آن روز جنگ
افواج در میان عرب ... نشده بود که بطریق رومیان جنگ نمایند مشغول جنگ
بودند خبر وفات و رحلت ابوبکر رسید مع ذالک سرداران روز
بروز ندادند چرا که میدانستند اسباب شکست و یا انزجار لشکر خواهد بود
اگر در این جنگ شکست خورند تمام زحمات اسلام بهدر خواهد رفت
چنان سختی رزم دادند حتی زنهای ایشان با چوبها جنگ کردند تا اینکه
فتح و فیروزی با مسلمانان شد تمام شهرها از ممالک شام بعد
شدند که مقدمه تمامی شهرها بود حتی فتح و فیروزی ایشان ... لقب عجم
در وقعه قادسیه در عراق از همین جنگ بود اگرچه خیلی طول کشید و
لشکر عجم چشم ترسی پیدا کرده بودند که عاقبت مغلوب شدند ایمان یعنی
اسلام آوردن جبله بن ایهم پادشاه غسانیان که در حدود شام اقامت
داشتند از همین مقدمه شد و هم فتح بیت المقدس نیز ... مسیحی ...
مسلمانان را در فتح دلیر ساخت و ساعدت نمود مگر ... آنان و عقیده
در دین و مذهب بس توانائی تن و زوری که بواسطه راست کردن ...
پاک کرده دلهاشان بود و هم عدالت و مواسات و ... از صفات
بر سجیه ایشان بود لاجرم ده سال نکشید که ممالک شام و فلسطین
و مصر و روم و عجم و عراق را مفتوح و متصرف شدند در زمان عمر
بعد از عمر خلافت که بعثمان رسید فتنه برپا شد تا عاقبت ... کشته
در مدت قلیل

بعد از عثمان اختلاف شد بعضی امیرالمؤمنین را متحد شدند مثل اهل مدینه و اهل مصر
اهل بصره مقصودشان طلحه بود اهل کوفه زبیر را هم خواستند اهل مدینه و مصر
آمدند با امیرالمؤمنین بیعت کردند طلحه و زبیر نگرها بیعت کردند لاعلاج بودند
بعد مخالفت کرده بمکه رفتند اهل مکه هم بودند عداوت که با اهل مدینه در ابتدای
کار پیدا کرده بودند که بعثت را باور کردند تا اینکه مدینه را مرکز و پایتخت
قرار دادند که مال التجاره [illegible] از مکه منصرف به مدینه شد با طلحه همراه
کردند در مخالفت با مولی رفتند بصره حمله آغاز کردند عایشه هم شدند کار
ظاهر با امیرالمؤمنین آشکار شد معاویه ابن ابی سفیان که در شام بود لوای مخالفت
مردم را بسوی خود دعوت میکرد امثال او بودند که پس از پیغمبر تنقیح
و فرد را باسلام کردن نیاز نداشتند همه با آنستم رقابت و عداوت با علی
داشتند و عده زیادی از زمان جاهلیت شماره شان بسیار و لوا با علی
بجد جنگ بود در تمام جنگها مشرکین با مسلمانان نمودند ابوسفیان
و پسرانش معاویه و یزید رئیس سردار بودند تا آنکه از مکه هجرت نمودند
میدان فرا میرفت در مکه باز شد انجام ریاست میکردند حاجی معاویه در شام
حکومت داشت از اول در نزد تمام شام بودند جز ابوبکر [illegible]
مصدر هیچ کاری نکرد و کار بدست او سپرد و امر کرد تا بیاید جنگ با
مسلمانان [illegible] اسلام [illegible]
لاجرم عقاید معاویه و یزید [illegible] ظاهر شد بعد از کشته
شدن عثمان معاویه [illegible] ریاست بهانه بدست آمد برای
خونخواهی عثمان [illegible] طلب خونخواهی [illegible]
داد ایشان را [illegible] جمع کرد بوعده های بسیار
در سنه ۳۷ از هجرت جنگ صفین وقوع یافت

خصوص جماعت که اتحاد و پیروی امام است در تمام حرکات لیست ابوسفیان بعد از
مصالحه حدیبیه که روزی بمدینه آمد نماز جماعت دید که هر حرکتی پیغمبر میکرد اینها نیز
متابعت میکردند رفت نزد کعب گفت مردم برکت کعبه محمد با این اتحاد روزی زمین را
خواهد مسخر کرد کار این خیلی بالا خواهد گرفت حاضر در آن روز تمام ادارات
منحصر شخص پیغمبر بود از مال بیت المال چیزی نگاه نمیداشت بعد از بالا بنمود همه را
تقسیم میداد و غنیمتهائیکه بدست میامد تا خمس رسید بیت تسلیم بیشتر
همچنین اموالیکه از جزیه در مسجد حاضر میشد بعد از وضع یک خمس تمام را با الیوم در
زرگ و کوچک بنده و آزاد در روز تقسیم میشد بدون دفتر و روزنامه
اساس حرکت اسلام ها ذکر او بود بنابر جمعه قرن اسلام مرتب بود حال
هزار هزار رسم در رسم گرفته میشود باز تمام اساس اسلام معطل اسلام ایران از همه
از بهر کار و بیچاره صنعت و امتی اذا صلحا الخ هرکه خلیفه بعد باید
بیم شرط باشد علم و عدالت و کفایت و سلامت حواس عشره و درست بود
در بیم اختلاف کردند اکثرا انتیالونه است سلطان منع اندند خلیفه
در عهد ساده کی حرکت اسلام بعد از سوم شخص خلیفه خود مراقب و ناظر تمام کار
حکام بود که عاملان و حکمرانان از اهل زهد و پرهیزکار بودند محتاج نبودند که کسی
ناظر اعمال ایشان باشد خلیفه بلاهم اموال و املاک و ضیاع عقاری نبود از خود
که حاجت بنویسندن و حسابی باشد اگر مکتوبی بعمال یا غیر نوشته خود مینوشت
و بدست خود مهر میکرد در زمان خلیفه دوم جمعی مقدار عایدات برای کشتی بار
شد نخستین کسی بود در اسلام ایجاد بیت المال کرد و خزانه تأسیس نمود
در سنه ۴۱ هجرت دوره خلفای معلومه منقرض شد کلیه ادارات
و کار کنان دولت اسلامی منحصر در این چند اداره بود اول خلیفه دوم
عاملان سوم حکمرانان چهارم نویسندگان که متولی امر دیوان و دفتر بودند
پنجم خدمتگذاران مخصوص که حاجب در زمان میخواندند ششم خازن و متولی
بیت المال هفتم قاضیان که در دعاوی و منازعات حکومت میکردند
و خلافت قسمی از سلطنه بود در امر دین و دنیا که سلاطین دیگر از این طور نبوده است
که منحصر بامور سیاسی و دنیوی بوده است بعد از امیرالمؤمنین خلافت از دین

مبدل السیاست گردید خلفای اسلام تقلید قیاصره روم و اکاسره عجم نمودند
یکی نایب السلطنه شد که مباشر کارهای بزرگ دولتی باشد او را وزیر خواندند
یکی ناظر اعمال عاملان ولایات و اخبار رسیدها که آنرا دولتی گویند
یکی صاحب دیوان خاتم که فرامین را مهر خلیفه و خودش امضاء میکرد
که دیوان توقیع نام داشت یکی متولی امور املاک و صنایع بود
که صاحب دیوان صنایع گفتند یکی متصدی حساب اعزاء و عملیات
خلافت و غیره مثل اینها مخصوص بود او را صاحب دیوان خاص گفتند
ما رفته رفته در زمان عباسیان افزوده شد ادارات دولتی فروعات بسیار پیدا کرد
از دول اسلام با اقتضای احوال خود ادارات در مملکت داخل کردند که
مراتب مذکوره را فروعات و شعبه‌ها پیدا شد چنانکه و بعضی را که از آنها
تأسیس کردند یعنی تقلید وزیرهم چه بنا بود از عادت خود تغییر دهند ولی
در آن حال مقدره وسعت بود امروزه ادارات که بالنسبه یکی صد افزون
شده و مالیات دولتی یک هزار از آنها و مرادی دولت زیادی باید که فکر این مملکت
فقیر بیچاره بکنند چنانکه خرج و مدخل شده که بجز حجت خدا کسی نتواند اصلاح کند
اگر قصد کنند آن هم مالیات بگیرند از عامه بر این ادارات زیاد نخواهد بود اداره از وی
هم تأسیس شد که شعبه از آنها با کره که خواهد منعقد شد [illegible] ما خواهد
قطع شد از ملک [illegible] صله رحم کنند آنچه از این طرفها میشود که در زمان ظهور یک [illegible]
در اصلاب و ارحام هست

مذکور رسیم که حقیقت خلافت نوعی از سلطنت است سلطنه مطلقه که شامل سلطنه دینی
و دنیوی هر دو هم که بمقتضای نظر شرعی که از خدا رسیده حکم میکرد در کارها عموم عرب
خلافت قیاصره و اکاسره که اما خلافت منظر عقلی حکم آنی در سند در امور دنیوی
که بزرگان دولت و قانون را وضع میکردند تمام مردم را وادار بآن قانون
میفرمودند چنانکه حالا هم غیر از سلطنت اسلام همین قسم است در اروپا [illegible]

کسی را حق خلافت نداد ان نام نمود چنانکه مذکور شد اولاً باید بیع شرط در او موجود باشد
که یکی از طایفه قریش بوده است که از صدر اسلام هیچ کس غیر قریشیان ادعای خلافت نکرد
اگر هم قریشی نبود خودش را قریشی خواند مثل جبهه محمد اخشید اخلاف هم در این شرط است [illegible] باشد
ولی در تمام ممالک اسلامی این شرط را نهایت مرعی میداشتند چنانکه با آنهمه
ضعف و زبونی که در اواخر دولت عباسی واقع شد که بلکه از تمام قوی
ایشان را محو و ملعبه ساختند و خود پادشاه دولت نمودند مع هذا جرأت
سلطان هم جرأت نمیکرد بکار بیاید که ادعای خلافت کنند و نیز گاه
خلفا را تقرب میجستند و خطبه بنام ایشان میخواندند که قانون اسلام است
پس اول کسی که از غیر قریش متولی خلافت اسلام گردید سلطان سلیم عثمانی فاتح بود
در سنه ۹۲۳ هجری علمای حنفی در صحت خلافت آل عثمان چهار شرط قائل شدند که
گویند خلافت را چهار حق هم باشد اول حق [illegible] دویم حق انتخاب
سیوم وصایت چهارم حمایت حرمین پنجم حفظ امانتها اما حق [illegible]
معنی او این است که داعی خلافت را باید جمهور اهل او باشند و دعوت او را اجابت
کرده بیایند او قیام نمود که هیچ کس در روی زمین با او نتواند همسری و غلبه
اما حق انتخاب یعنی امضاء و تصدیق اهل حل و عقد و آن مجلسی است از نمایندگان
علماء و بزرگان دولت شان است از اول و آغاز اسلام در مدینه مجلس مشاوره
معمول است که از بزرگان صحابه منعقد می شد بعد از آن شهر دمشق پایتخت
بعد شهر بغداد از بغداد بقاهره مصر پس بقسطنطنیه منتقل شد
می بود سلطان سلیم عثمانی مصر را که گرفت جمعی از علمای مستعد از اهل
با جمعی از علمای ترکان همراه خود در مجلس درست کرد انتخاب او را
سلطنت امضا کردند و شمشیر خلافت را به [illegible] دادند از همان زمان
رسم شده است که باید خلفای عثمانی شمشیر خلافت را از دست علما گیرند بجای
ایشان باشد محل این کار در جامع ایوب قسطنطنیه است اما وصایت
معنی او این است خلیفه باید وصیت کند که بعد از او خلیفه فلان است چنانکه
آخرین خلفای بنی عباس متوکل بالله روزی که سلطان سلیم مصر را مفتوح

مفتوح ساخت خلافت بنو متوکل از بعد سلطان سلیم و جنیت فرمود اما حمایت حرم
تمام سلاطین عثمانیه حمایت حرم میکردند احترام و جانبداری کلی در حق اهالی حرمین
نیز معمول میفرمودند مگر استقلال در دولت و حمایت پیشوایان صنعا یمن بود
کذالک هشت سال هم در دولت اعراب وهابی بود اما حفظ امانات مراد
از آن مخلفات پیغمبر است با عصا آنها که از عهد انتخاب بکجا مانده گویند
در استقلال مغول اسلامبول است با بد خلفای عباسی فرار کرده شان با خود بمصر بردند
بعد بقاهره هم اکنون در صندوقی از نقره در اوطاقی در سرای قدیم بر ساحل
بوسفور محفوظ است یکی از آنها رداء پیغمبر است که خلیفه باید یوم جلوس در بر
کند یکی دیگر خاتم دیگر قضیب عصای پیغمبر باشد و گویند تیر زده همان
برده است که پیغمبر غالبا میپوشید تا کعب بن زهیر بن ابی سلمی شاعر مشهور عطا فرمود
و این کعب قبل از فتح که پیغمبر را باشعار هجا گفته بود چون مسلمانان مکه را فتح کردند
بمکه مدتها متواری بود تا برادرش بجیر نامه نوشت که بدان جمعی از
شعرای قریش که پیغمبر را هجو کرده بودند کشته شدند بعضی فرار کردند ولکن تو
میتوانیم اگر زنده خواهی بود که حاجت داری بعجله بر فرار کن پنهان خود را
بر آستان مبارک پیغمبر رسان چه الکه هرکس با توبه بدر خانه او رود از
او میگذرد چون کعب از این معنی واقف و آگاه شد چاره جز پناه بر آستانه مبارک
رسول اکرم ندید و تنها و ناگهان خود را بحضور مبارک پیغمبر رسانید و قصیده
در مدح پیغمبر انشاء کرده بود خواند صورت واقعه باز کرد اصحاب خواستند
او را بکشند پیغمبر مانع شده که در شعری پیش آمده رتوبه و پشیمانی کرده سزاوار
که حد او را نبینید رسم مطلع و مصرع اولش این بود بانت سعاد ف
قلبی الیوم متبول متیم اثرها لم یفد مکبول پیغمبر امر
باکرام او فرمود و برده که ملبوس خویش بود بوی داد همچنان در خانواده کعب بود
تا معاویه از اولاد کعب بچهل هزار درهم خرید که معادل یک هزار و
ششصد لیره باشد ۱۶۰۰ بعد از او خلفای بنی امیه و بنی العباس
آن برده را خیلی متبرک و مقدس داشته از یکدیگر ارث بردند

ولی

ولقد صدقکم الله وعده اذ تحسونهم باذنه حتی اذا فشلتم
وتنازعتم فی الامر وعصیتم من بعد ما اراکم ما تحبون
روزی شیخ الی ابراهیم مغربی روایت کرده خدا وعده خود را بنصرت شما
وقتی که میکشتید کفار را باذن خدا و یاری او که اولا غلبه با شما شد
تا وقتیکه ترسیدید و بددل و بدخیال شدید و منازعه کردید در باره
کردن امر پیغمبر را در حرکت نکردن از دره و کمینگاه بعد از آنکه نمود خدا
بما را از چیزی محبوب شما بود از نصرت و غنیمت منکم من یرید الدنیا
ومنکم من یرید الآخرة ثم صرفکم عنهم لیبتلیکم ولقد عفا عنکم والله
ذو فضل علی المؤمنین [illegible] اراده دنیا را کرد که رسیدند بکار غارت
بعض اراده آخرت که عبدالله جبیر بود با جماعتی که ماندند شهید شدند
که خالد ولید با [illegible] آمد [illegible] خط دید و آن مرتبه اول [illegible]
در شد [illegible] کردند [illegible] پس خدا باز [illegible] دل [illegible] شما [illegible]
امتحان کند تا معلوم شما شد که مغلوب شدید تا [illegible] خدا عفو کرد [illegible]
صاحب فضل است بر مؤمنین اذ تصعدون ولا تلوون علی احد والرسول
یدعوکم فی اخراکم فاثابکم غما بغم لکیلا تحزنوا علی ما فاتکم ولا ما اصابکم
والله خبیر بما تعملون وقتی که بالا [illegible] میگریختید و [illegible] توجه نمیکردید
و [illegible] که پیغمبر [illegible] خدا [illegible] میرود [illegible]
مکافات داد [illegible] بعد از غم [illegible] خوردید [illegible] از [illegible]
غنیمت و [illegible] رسید از قتل و جرح [illegible] و هزیمت [illegible] فرمود
غم اول از کشتن و کشته شدن است و غم دوم آمدن خالد [illegible]
اندیشان [illegible] ثم انزل علیکم من بعد الغم امنة نعاسا یغشی
طائفة منکم وطائفة قد اهمتهم انفسهم پس از غم [illegible] خدا [illegible]
[illegible] خواب بعض [illegible] میکرد [illegible] خواب [illegible]
بود که [illegible] افتاد [illegible] آشکار میکردند از نفاق که با
پیغمبر [illegible] ظاهر بود آمده بودند [illegible]
میکردند طائفه اول مؤمنان بودند طائفه دوم منافقان

بسم الله تعالی

در آنکه اسلام می‌رفت [illegible] نکرد مگر اولا بواسطه عقاید مذهبی که [illegible]

[illegible] مجلسی در جلد دوم از حیاة القلوب که حالات خاتم و غزوات آن حضرت است در غزوه احد صفحه ۲۳۳ از علی ابن ابراهیم نقل میکند که [illegible]

و لقد کنتم تمنون الموت من قبل أن تلقوه فقد رأیتموه و انتم تنظرون

چون حضرت رسول از جانب حق به خبر داد مؤمنان را به ثواب‌ها آنکه خدا شهیدان بدر عطا فرموده است در بهشت از درجات و نعیم صحابه آمدند [illegible] کردند عرض کردند خداوندا [illegible] که در راه شهید شویم پس خدا در جنگ احد ایشان نمود پس گریختند مگر اندکی که بتوفیق خدا ثابت قدم ماندند

چون برگشتند صحابه [illegible] بود که یا رسول الله [illegible] [illegible] بود پس این آیه نازل شد ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله

کتابا مؤجلا و من یرد ثواب الدنیا نؤته منها و من یرد ثواب الآخرة نؤته منها و سنجزی الشاکرین و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا و ما استکانوا و الله یحب الصابرین بسیار از پیغمبران قتال کردند با او بودند از [illegible] [illegible] و بهترین [illegible] بودند و ما کان قولهم الا ان قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین

یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا الذین کفروا یردوکم علی اعقابکم فتنقلبوا خاسرین منافقان [illegible] علی ابن ابراهیم مراد از کافران در این آیه عبدالله ابی است [illegible] با حضرت از مدینه بیرون رفت از جهاد در احد [illegible] [illegible] برگشت و اصحاب خود را از [illegible] منع ساخت بل الله مولیکم

و هو خیر الناصرین سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب بما اشرکوا بالله ما لم ینزل به سلطانا و مأواهم النار و بئس مثوی الظالمین زود است [illegible] در قلوب کفار خوف و رعب [illegible] آنکه شریک قرار دادند خدا را [illegible] که خدا [illegible] [illegible] است بان حجت و دلیل و سلطنه علی ابن ابراهیم گفته مراد از این کافران کفار قریش اند که بجنگ احد آمده بودند

سوره رعد و الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب در باب حال [illegible] و صله ارحام در این سوره و [illegible] اولئک لهم عقبی الدار جنات عدن یدخلونها و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار حدیث انا الرحمن و هذه الرحم [illegible] لها اسما من اسمی من وصلها وصلته و من قطعها قطعته قال [illegible] [illegible] خصلة [illegible] من صلة الرحم [illegible] [illegible] و کثرة ماله و طول عمره و دخول جنته [illegible] [illegible] و الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة و لهم سوء الدار [illegible] [illegible] و فائده [illegible] در عدم [illegible] و عداوت [illegible] [illegible] از کفار [illegible] اذا قطعوا الارحام جعلت الاموال فی ایدی الاشرار [illegible] [illegible] در عداوت و نفاق [illegible] و [illegible] و النفاق است [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] الکتاب [illegible] [illegible] [illegible] یکی از خواص و [illegible] [illegible] که حضرت صادق [illegible] ایما رجل غضب علی ذی رحمه فلیمسه [illegible] [illegible] فان الرحم اذا مست الرحم سکنت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت صادق [illegible] [illegible] غضب [illegible] [illegible] [illegible] حضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] غضب [illegible] [illegible] [illegible] غضب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] غضبه [illegible] [illegible] [illegible] و الا [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

۱۴

ازتیه [illegible] دیار [illegible]

[illegible] افغان

[illegible] [illegible]

ازتیه [illegible] [illegible] ایام [illegible]

[illegible] آب [illegible] است [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

در سکسر یارم [illegible] زاد انا الوحید

[illegible] [illegible] زاد انا الوحید

[illegible] زاد انا الوحید

[illegible] دشمنان زاد انا الوحید

[illegible] زاد

[illegible] یاغما [illegible]

[illegible] زاد

[illegible]

[illegible]

لهذا [illegible] اعلاء و الوالد و المولود مؤمنون ائمه هستند که عرض اعمال عباد [illegible]

[illegible]

ای زینب غم پرورم ای زینب ای زینب

ای یار و غمخوارم ای زینب ای زینب

مگذار بیا اندر برم ای زینب ای زینب

جمله زنان مضطرم ای زینب

رفتند یکسر همرهان ای خواهر ای خواهر

یا ماندم از پیر و جوان ای خواهر ای خواهر

شد نوبت من ای زنان ای خواهر

وقت وداع جسم و جان ای خواهر

ای مونس تنهای من ای زینب

ای در بلا همپای من ای زینب

ای گوهر یکتای من ای زینب

ای رهبر زنهای ای زینب

ای دختر شیر خدا ای خواهرم

کردی اسرا ادعا ای خواهرم

در شهر و در بازار ای خواهرم

[illegible]

آخر ز تو گشتم جدا ای زینب

کن صبر از راه وفا ای زینب

باشد خدا از تو رضا ای زینب

دیگر خدا حافظ تو را ای زینب

المحبة تأكيد الارادة

بر اده تعالى ويحبونهم كحب الله محبت خدا به بنده كانك تعلم ... وحقدر ... درجه اول ان توقعهم

لا حقه ويهديهم لمرضاته الذي ارتضاه از صفات فعليه خدادر ... حال يا محض ...

بالعبد ... قلب ... سنده ... حالت تعظيم خضوع

وايثار رضاى او واستيناس ... محبة الله للعبد كشف الحجاب

عن قلبه وتمكينه من ان يطأ على بساط قربه وعلامة حب للعبد توفيقه للتجافي عن

دار الغرور والترقي الى عالم النور والانس بالله والوحشة ممن سواه وصيرورة

جميع الهموم هما واحدا ... ومن ادعى محبته وخالف سنة رسول الله فهو كذاب وكتاب

يكذبه حديث اذا احببت عبدا كنت سمعه الذي يسمع به ... في ذكر الهوى والهوى ...

فرق مابين هوا ومحبت آن ... ان الهوى يحل في القلب والمحبة يحل فيها

القلب وفي محبت ... اثر ... مقام رضا ... وتسليم امر خدا ...

... ثمره معرفت ... ايكه حلاوت ... محبت ...

وثمره ... محبت ... ذكره القرآن ...

سوره فرقان تبارك آيه چهل و قوم نوح لما كذبوا الرسل اغرقناهم وجعلناهم للناس آية
واعتدنا للظالمين عذابا اليما [illegible] و عادا و ثمود و اصحاب الرس و قرونا بين ذلك
كثيرا هرگاه كسى بخواهد عبرت بگيرد [illegible] اينكه زنده [illegible] شد از اول دنيا او خواندن تواريخ را
[illegible] القرون الماضيه [illegible] واقعات قرون ماضيه تماما آيات است در بيان اصحاب رس
در جلد [illegible] حياة القلوب [illegible] رس [illegible] حنظله [illegible] كه از اولاد
اسمعيل [illegible] ابراهيم بود [illegible] كه [illegible] هلاك شد اول شبهه كه در عالم
واقع شد از شيطان بود كه [illegible] شبهه كه [illegible] شبهه مظهريه [illegible]
[illegible] كه امروز [illegible] اول [illegible]
[illegible] آمد [illegible] اولو [illegible]
[illegible] از ميان [illegible] كه مذهب [illegible] بوده است [illegible]
كه بهائيه [illegible] ادعا نموده‌اند كه مظهر خداست چه گونه مظهر خداست كه [illegible]
[illegible] دليل [illegible] خدا بودن [illegible] اگر گويند [illegible] گفته‌اند و جواب داده‌اند
گفته‌اند [illegible] از اول [illegible] قدم [illegible] مظلوم گشته [illegible]
خود [illegible] دين خود [illegible] گفته‌اند كه اگر خدائى دليل [illegible]
مذهب [illegible] اول [illegible] روز [illegible] بايد روند [illegible]
زيارت كنند كه آن [illegible] از طلا و [illegible] و جواهرات [illegible]
[illegible] كه از طلا [illegible] و دانه يا [illegible] در عوض [illegible]
در [illegible] گفته‌اند [illegible] كه در [illegible] آن روز [illegible]
از مرد و زن چندين هزار نفر [illegible] آتش [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] روند [illegible] اصحاب رس كه [illegible]
كه الآن گويند [illegible] بوده‌اند [illegible]
[illegible] كه [illegible] آن [illegible]
كه از اولاد عاد و ثمود بودند تمام [illegible] كه در [illegible]
[illegible] آتش [illegible] در [illegible]

